۲۰۲

شرح اربعین شیخ بهائی یا ترجمه قطب شاهی

از

ابن خاتون

۲۴۵ ورق یا ۴۹۰ صفحه با دست کامل و جامعی از [illegible]

۴ ورق اول و سه ورق آخر نونویس یعنی در سنه ۱۲۶۰ نوشته شده

و بقیه کتاب کهنه تر و قریب بعهد مؤلف نوشته شده است ندارد

تعداد سطور کتاب ۸۶۷۵ سطر است هیچگونه افتادگی و سقط

شرح فوق در پشت جلد پاره

نوشته شده بود ضمناً نوشتم

۲
الف
۲۵
۱۸۲

جلد این کتاب بعلت ترمیم آن

شکل فرسوده بود در صحافی

تعویض شد ۱۳۵۳/۹/۲۳

هذا کتاب شرح اربعین شیخ بهائی

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

احادیث این کتاب وانچه در ضمن شرح هر حدیث سمت گذارش یافته اجمال حدیث اول
در ثواب کسیکه چهل حدیث حفظ نماید وشرح آن مشتملست بر آغاز وچهار نمایش وانجام آغاز
مشتمل بر دو بینش بینش اول ترجمه متن حدیث بی زیاده ونقصان بینش دویم ترجمه
شرح بعضی فقرات حدیث که مصنف دام ظله بعربی شرح کرده اند وچند بحث در آن مذکوراست
اول مراد بحفظ حدیث چیست دویم حدیث چه معنی دارد چرا او را حدیث نامیده اند سیوم
بیان احتیاج است بحدیث نمایش اول بیان انکه دانستن معنی حدیث آیا در حصول ثواب مذکور
شرطست یانه وبیان انکه معنی حدیث را حدیث میتوان گفت یانه ودر ضمن آن یک آیه ودو حدیث
بترجمه ایراد یافته است آیه ان هذا لفی الصحف الاولی حدیث اول رحم الله امرء سمع مقالتی
دویم من تشبه بقوم نمایش دویم در بیان انکه مراد بامت که درین حدیث واقعست جمیع امتست
یا بعضی امت واز احتیاج احتیاج بواسطه مرادات یا لا عم ودرین ضمن چهار حدیث بترجمه انها مذکوراست
اول لا صلوة الا بطهور دویم جعلت لی الارض مسجدا سیوم یحرم من الرضاع چهارم البایعان
بالخیار نمایش سیوم انکه حدیثی که مشتمل بر چند فقره باشد یک حدیث است یا چند حدیث وجدا
کردن فقرات ان در وقت نقل جایز است یانه ودرین سه حدیث دیگر بترجمه اش گذارش یافته اول
لا سبق الا فی نصل او خف دویم من ترک ثلث جمع سیوم من فرج عن اخیه کربة نمایش چهارم
استدلال بحدیث مذکور بر انکه خبر واحد حجت است وبیان تقریب سه آیه قران با تفسیر سمت گذارش
یافته اول وما کان للمؤمنین ان ینفروا دویم ان جاءکم فاسق بنبإ سیوم ولا تقف ما لیس لک به علم
انجام بیان معنی انکه علم فقه که درین حدیث مذکوراست چه معنی اراده شده ودر ضمن آن یک آیه وچهار حدیث
حدیث دیگر بترجمه مذکور است آیه انما یخشی الله من عباده العلماء حدیث اول لا یفقه العبد دویم
اللهم فقهه سیوم یا بنی تفقه حدیث چهارم العلماء ورثة الانبیاء حدیث دویم من عرف الله
وعظمه در مرتبه کسیکه شناخت خدا را حاصل کرده باشد وشرح آن مشتملست بر آغاز ویک نمایش
وانجام آغاز مشتمل بر دو بینش بینش اول ترجمه اصل حدیث بینش دویم ترجمه شرح بعضی فقرات
حدیث که احتیاج بشرح دارد ودرین چهار بحث وسه حدیث بترجمه وچهار آیه با تفسیر گذارش یافته
بحث اول انکه صوفیه را چرا اصحاب عرفان مینامند بحث دویم بیان انکه بهشت را در عوض عمل
میدهند یا بتفضل سیوم سبب ذکر ذات تاکید یا انکه مقام محتاج بان نیست چهارم انکه خوف ورجا بعض

ارضا

٢

ارضا وامید برحمت او بیاید مساوی باشد حدیث اول خلق الله الارواح قبل خلق الابدان دویم لیس من عبد
الا وفی قلبه سیوم والعجب ما کان فی وصیة لقمان آیه الست بربکم دویم ادخلوا الجنة سیوم واذا القوا الله
انسوا چهارم اذا جاء اجلهم نمایش بیان انکه مراد بمعرفت وشناسائی خدا درین حدیث چیست وانکه چرا حق
که ذات خدا بعنوان رسید بکنه صفات او نیز بی بعنوان برد ودران یک آیه وچهار حدیث بدستور مذکور است
آیه ان بعض الظن اثم حدیث اول ما عرفناک دویم ان الله تعالی احتجب عن العقول سیم کلما میزتموه باوهامکم
چهارم من عرف نفسه طراز بیان انکه معرفت چند مرتبه دارد وتشبیه مراتب ان بمراتب آتش ودر آن
یک آیه مذکوراست آیه الله نور السموات انجام بیان صفت وثمره اولیاء الله ورد حرف بعضی جاهلان صوفیه
که خود را مکلف بنماز وروزه وسایر عبادات نمیدانند ودران یک حدیث ودو فقره از قرآن ترجمه شده حدیث
تفکر ساعة خیر آیه اقم الصلوة لذکری آیه دویم فاعتبروا یا اولی الالباب حدیث سیم ما من صلوة یحضر وقتها الا نودی
ادای نمازهای پنجگانه وشرح آن مشتملست بر آغاز ویک نمایش وانجام آغاز مشتمل بر دو بینش بینش اول
بدستور دویم بدستور ودران یک حدیث شرح یافته است که حضرت بازواج طاهره فرموده اند که اسرعکن لحوقا
بی اطولکن یدا نمایش بیان انکه نمازهای پنجگانه رفع گناهان صغیره مینماید ودر اینجا دو آیه وچهار حدیث بترجمه
وتفسیر مذکوراست آیه اول ان الحسنات دویم واقم الصلوة طرفی النهار حدیث اول والذی بعثنی بالحق
بشیرا ونذیرا ان احدکم لیقوم من وضوئه دویم ان الصلوة کفارات سیم ما من امرء مسلم یحضره صلوة
مکتوبة چهارم ان الصلوة الخمس انجام بیان رفع تنافی میانه این حدیث ومدلول آیه کریمه ان تجتنبوا کبائر
ما تنهون عنه ودران ترجمه آیه مذکور ایراد یافته است حدیث چهارم بیان وضوء پیغمبر صلی الله علیه وآله وشرح
آن بدستور مشتملست بر آغاز وهفت نمایش وانجام آغاز بدستور ودر بینش دویم چهار بحث ودو آیه
بترجمه ایراد یافته است بحث اول در انکه درین حدیث دلالت هست بر انکه آب آوردن غیر بواسطه وضو
مکروه هست یانه دویم معنی استعانت بنفسه سیوم بیان انکه عطف بر امری بحرف چه معنی دارد وانکه ثم درین
حدیث بی ملاحظه معنی تراخی استعمال یافته چهارم بیان انکه اعاده بمعنی ایقاع اولی نیز استعمال میابد آیه اول
فمنهم من یمشی علی بطنه دویم ان یتطهروا علیکم نمایش اول در شستن رو ودر وضو رعایت ابتدا باعلی
میباید کرد یانه ودرین یک حدیث ترجمه شده که هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به نمایش دویم در تحدید
وجه روحی که مصنف دام ظله دران شعر راست ودرین یک حدیث ودو مسئله ایراد یافته حدیث الوجه
الذی امر الله عز وجل بغسله مسئله اول انکه ... حال شستن رو واجبست
یانه دویم انکه در شستن رو رعایت الاعلی فالاعلی واجبست یانه نمایش سیم بیان انکه ترتیب در وضو واجبست
یانه وذکر بعضی چند که مصنف دام ظله بر شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در استدلال بوجوب ترتیب در
اول ان یک آیه ودو حدیث بترجمه ایراد یافته است آیه ان الصفا والمروة حدیث اول لا یقبل الله صلوة امرء
حتی یضع الطهور مواضعه دویم ابدءوا بما بدأ الله به نمایش چهارم استدلال باین حدیث بر انکه بواسطه
مسح اب تازه بعد شستن جایز نیست ودرین دو حدیث بترجمه مذکور است حدیث اول قال برأسه
لا قال برأسه نعم دویم تضع یدک فی الماء ثم تمسح نمایش پنجم وجوب مسح رجلین ومنافات شیعه وسنی
بمسح ودران دو حدیث بترجمه اش مذکوراست حدیث اول ثم هو الذی نزل جبرئیل علیه السلام دویم

یاتی علی الرجل ستون وسبعون سنة سیم حدیث کظلمة چهارم توضأ ومسح علی نعلیه پنجم ان کتاب الله بالمسح
الوضوء غسلتان ومسحتان وعقد ضمن ترجمه ان حکایت مباهله حضرت با کفار را ایراد یافته ششم
هفتم رایت علیا علیه السلام توضأ فغسل کفیه هشتم ویل للاعقاب من النار
هشتم ان النبی ص توضأ ومسح رجلیه نمایش ششم و نمایش
در بیان معنی کعب وبحثی که مصنف را دام ظله با علماست ودران شش حدیث ترجمه شده اول هذا الفصل
بین الساق دویم ومسح علی مقدم راسه سیم اذا مسحت بشیء من راسک چهارم فرجلها بطنت او توریح انه
وصف الکعب فی ظهر القدم ششم وضع یده علی ظهر القدم انجام دفع ایراد شیخ شهید بر علماء حدیث ششم
در تعلیم وضوی امیر المؤمنین به محمد حنفیه ودعاهائی که در اثنای وضو خوانده ان سنت وشرح ان مشتملست بر آغاز
وچهار نمایش وانجام آغاز بدستور ودر بخش دوم سه بحث مذکوراست اول اعلال بینا کرد در اصل چه بوده
دویم اعلال اللهم واختلاف مذاهب در اصل ان ودلایل هر مذهب سیم بیان معنی تضمین در اصطلاح اهل عربیت
نمایش اول بیان اختلاف نسخ در دعاهائی که در وضو خوانده شود نمایش دویم بیان انکه طلب بزرگان روز
قیامت تنعم وتلذذ بجهت خود نبود کار بجهة نجاتست ودران دو ایه ویک حدیث با ترجمهاش ایراد یافته است
ایه اول یوم تأتی کل نفس دویم الیوم نختم علی افواههم حدیث تکلمی یا شعرة میتکیة واحتجی لعبدی نمایش
سیم در بیان معنی مخلدین فی الجنان بسیاری که بچند وجه گفته اند ودران یک ایه ویک حدیث ترجمه شده ایه والشمس
والقمر بحسبان حدیث لا یزال المقام طاهرا نمایش چهارم بیان انکه شستن مرتبه دوم اعضای وضو سنتست
یا بدعت ودران دو حدیث مذکوراست اول والله ما کان وضوء رسول الله ص الا مرة دویم افضل الاعمال
احمزها انجام بیان انکه آب وضو بباید که بوزن یک مد باشد ودیگر انکه آب استنجا دران داخلست یا نه
حدیث ششم در تیمم بیانی وشرح ان اشتمال دارد بر آغاز وسه نمایش وانجام آغاز بدستور ودر بخش
دوم دو حدیث ترجمه شده اول قال رسول الله ص ذات یوم لعمار دویم قال عمار کنا فی سریة نمایش اول
بیان انکه استهزاء پیغمبر بعمار به چه معنیست ودران دو ایه وچهار حدیث با ترجمه ایراد یافته است ایه اول
اتخذنا هزوا دویم انا انا ناه انا ناه حدیث اول عمار جلدة بین عینی دویم انی امزح ولا اقول
الا الحق سیم اما علمت ان الجنة چهارم یدخل اهل الجنة نمایش دویم انکه ضرب ید بر زمین جزو تیمم است
یا مثل اغتراف در وضو جزو نیست وبحثی که بان متعلقست طراز بیان انکه در تیمم مسح جبهه کافیست
یا تمام رو را مسح میباید کرد نمایش سیم بیان انکه در مطلق تیمم یکمرتبه زدن دست بر زمین کافیست
یا در بعضی دو مرتبه می باید ودر ضمن ان معنی اقسام اربعه حدیث سمت گذارش یافته ویک حدیث ترجمه
شده که هو ضرب واحد للوضوء والغسل انجام بیان انکه در تیمم علوق تراب در دست شرط هست یا نه
ودر ضمن ان یک حدیث با ترجمه مذکوراست که ثم قال فلم تجدوا ماء الی اخره طلوح الضیق حدیث هفتم در نماز
بیانی وتعلیم امام علیه السلام نماز را بحماد بن عیسی وشرح ان مشتملست بر آغاز ودو نمایش وانجام آغاز
بدستور ودر بخش دوم پنج بحث وسه ایه مذکوراست بحث اول بیان نسبت حماد وبیان احوال او
دویم بحث فصل بیان فعل تعجب ومعمول ان سیوم در معنی خشوع وبیان انکه مراد بخشوع در نماز چیست
چهارم بیان معنی ترتیل که در قراءت قرآن بکار میباید ودر ورتل القرآن ترتیلا پنجم بیان معنی سبحان ربی
العظیم وبحمده ایات ایه اول والذین هم فی صلوتهم دویم ایاک نعبد سیم لا یسمعون الی الملاء الاعلی نمایش
اول بیان بعضی سنتهای نماز که بمردان اختصاص دارد وزنان را سنت نیست بلکه مکروهست نمایش
دویم در بیان فرق سجود بالف وارغام که در سجود سنتست ودران یک حدیث با ترجمه مذکوراست اول

حدیث پنجم ۹

حدیث ششم ۱۲ ورق ۵۷

حدیث هفتم ۱۲ ورق ۶۳

لا تجزی

لا تجزی صلوة لا یصیبه الانف انجام در بیان انکه در هر دو رکعت سوره توحید میتوان خواند یا مغایرت سوره میباید
ودران سه حدیث با ترجمه مذکوراست اول ان رسول الله ص صلی برکعتین دویم من مضی علیه یوم ولم یصل سیم ایعجز
احدکم ان یقرء ثلث القرآن حدیث هشتم در بیان زکوة مال وزکوة بدن وشرح ان گذارش یافته در ضمن دو نمایش حدیث نهم
در فضل وشرف ماه مبارک رمضان وشرح ان مشتملست بر آغاز ودو نمایش وانجام آغاز بدستور ودر بخش دویم نه بحث
ودو ایه وشش حدیث با ترجمهاش سمت گذارش یافته است ابحاث اول تصحیح عطف بقا با عدم ظهور بعلیه وتعقیب
دویم تصحیح تاکید باب با انکه تقاضای ان ندارد سیم فرق میان فقیر ومسکین چهارم بیان انکه کدام یک بیچاره تر پنجم مراد بحج
جایکه میگوید حج ابراهیم سنتست کدام است ششم حکایت مهدی عباسی با امام موسی کاظم ع هفتم بیان انکه ذکر سبعین
کنایه از عدد بسیار است وسبب اختصاص سبعین باین امر هشتم در تفسیر عدد نوح وفرح وفرج الزوج وفرج الرح
بمعنی وامثال ان وبیان معنی هر یک وبیان در اوردن حمل دران نشاه بچه جهت نهم بیان مراتب ونوع
ودرجات ان ایات اول ولا تعزموا عقدة النکاح دویم من قریة اهلکناها سیم فنادی نوح ربه چهارم انه لیس
من اهلک پنجم انما الصدقات للفقراء ششم اما السفینة فکانت هفتم فهل عسیتم ان تولیتم هشتم ان تستغفر
سبعین مرة نهم ادخلوا فی السلم دهم قد خلت دهم اذا نودی للصلوة احادیث اول ان الله تعالی یقول ان الصوم لی
دویم لا تقولوا هذا رمضان سیم اللهم احینی مسکینا چهارم الفقر سواد الوجه پنجم الفقیر الذی لا یسال الناس
ششم لا یکون الرجل من المتقین حتی یدع ما لا باس به مخافة ما به باس نمایش اول بیان اولویت وبهتری جمل
خطبنا در این حدیث بمعنی وعظ نمایش دویم بیان انکه اتحاد ان نشاه بمنزله اعمال دنیا اید وحقیقت
اعمالست با صحایف اعمال انجام توجیه ظاهر هست در کلام حضرت امیر المؤمنین ع وذلک فی ساعة من دیتی حدیث
دهم در فضیلت حج ومناسک ان وشرح ان مشتملست بر دو بخش بدستور ودر بخش دویم دو حدیث گذارش
یافته است اول الذنوب التی تغیر النعم دویم ان من الذنوب ذنوبا لا یکفرها الا الوقوف بعرفه حدیث یازدهم
در بیان جهاد اکبر وجهاد اصغر وشرح ان در ضمن آغاز ویک نمایش وانجام گذارش یافته آغاز بدستور ودر
بخش دویم سه بحث ویک ایه مذکوراست ابحاث اول بیان معنی واعلال مرحبا دویم بیان معنی جهاد نفس
ان سیم استدلال باین حدیث بر علم تجرد نفس ناطقه وتقریر آن وایه قد افلح من زکیها نمایش در فضیلت
جهاد نفس وذکر قوای او وبعضی تطویلات دران باب ودران یک ایه ویک حدیث ترجمه شده ایه والذین
جاهدوا فینا حدیث تنفس العبد لساعات الیوم واللیلة اربع وعشرون خزانة انجام در وقوع نفس ناطقه با
قوا وجهاده وتطویلات دران باب ودران ضمن شش ایه با ترجمه مذکوراست اول وهدیناه النجدین دویم
انا هدیناه السبیل سیم قد جعل لنا سبیلا چهارم الم اعهد الیکم پنجم وسخر لکم ما فی السموات ششم افتتخذونه
وذریته حدیث دوازدهم در امر بمعروف ونهی از منکر وشرح ان در ضمن آغاز ویک نمایش وانجام ایراد یافته است
آغاز بدستور ودر بخش اول دو ایه ترجمه شده اول ولتکن منکم دویم ومن قوم موسی امة نمایش اول در بیان
انکه وجوب امر بمعروف ونهی از منکر عینیست یا کفائی ودران دو حدیث با ترجمه ایراد شده اول من ترک انکار المنکر
بقلبه دویم انه قد حق لی ان اخذ البری منکم نمایش دویم در شروط اربعه وجوب امر بمعروف ونهی از منکر انجام در بیان
شرط خامس که بعضی اعتبار کرده وبعضی نه ودران دو ایه ویک حدیث مذکوراست ایه اول اتامرون الناس
بالبر دویم کبر مقتا عند الله حدیث مررت لیلة اسری بی حدیث سیزدهم در انکه طلب روزی از وجه حلال
بمنزله جهاد وشرح ان در ضمن آغاز ویک نمایش گذارش یافته آغاز بدستور ودر بخش دویم این ایه تفسیر
شده ومن یتق الله یجعل له مخرجا نمایش بیان انکه رزق مخصوص است بحلال ودر استدلال جمعی که میگویند
حرام نیز رزق است ودران یک ایه ودو حدیث ترجمه شده ایه وما من دابة حدیث اول کنا عند رسول الله

حدیث هشتم ۷۱ ورق ۲

حدیث نهم ۷۱ ورق ۲

حدیث دهم ۸۳ ورق ۱۲

حدیث یازدهم ۸۴ ورق ۱۵

حدیث دوازدهم ۸۹ ورق ۲

حدیث سیزدهم ۹۳ ورق ۹

اذ جاء عرس فرقه دويم لا احصى ثناء عليك حديث چهاردهم سندی که حضرت امیر المؤمنین [illegible] شریح قاضی

انشا فرموده اند و شرح آن در ضمن اغاز و انجام سر انجام یافته اغاز بدستور انجام [illegible]

معنی دیگر باشد و بیان مذکور [illegible] حدیث پانزدهم [illegible] از کلام حضرت امیر

و شرح آن اشتمال یافته بر اغاز [illegible] و انجام اغاز بدستور [illegible] سلاطین بنی امیه [illegible]

[illegible] دويم الا [illegible] حديث اول ما احببت ان عقدت لهم

استدلال [illegible] سيم [illegible] في اعوان الظلمة [illegible]

حديث با ترجمه [illegible] الانجام

الامر سيم [illegible] حديث اول [illegible] دويم [illegible]

[illegible] حديث شانزدهم [illegible]

[illegible]

حديث چهاردهم

حديث پانزدهم

حديث شانزدهم

حديث هفدهم

[illegible]

لی اذن بدر و صاحب و شوهر صحیح نیست و شرح آن گذارش یافته در ضمن آغاز و انجام آغاز بدستور در پیش

دویم ابی ایه ترجمه شده لن یجعل الله للکافرین نمایش اول در آنکه فرق حضرت سرکند اینانرا بی اذن رضعت محولست بالیوم

ان بك ایه و یکحدیث ترجمه شده الایه و لا تنقضوا الایمان حدیث ان لی جاریة حلف منها بیمین نمایش دویم در بیان نذر مطلق

و نذر معین [illegible] است ابو اول الی نذرت لک

دویم انی نذرت لک ما فی بطنی سیم یوفون بالنذر حدیث اول من نذر ان یطیع الله دویم لیس النذر بشیء حتی یسمی شیئا

لله سیم اللهم ان لک علی نذرا چهارم [illegible]

[illegible]

مذکور است اذا قال الرجل علی المشی الی بیت الله و هو محرم انجام در آنکه متعلق بین و نذر [illegible] داشته باشد

[illegible] حدیث بیست و هشتم [illegible]

[illegible] حدیث بیست و نهم در جرم [illegible]

[illegible]

[illegible]

اولی ایها الذین آمنوا لا تقتلوا الصید و انتم حرم [illegible]

[illegible]

ایها الذین آمنوا [illegible]

[illegible]

سیم [illegible] حدیث بیست و نهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اوبرا

طراز در رفع منافات میان کبیره بودن هر گناهی و میان [illegible] کبیره و گناهان صغیره آغاز

در بیان معنا [illegible] حدیث سویم

[illegible] نمایش اول [illegible] آغاز بدستور نمایش اول

[illegible] اول من بلغه ثواب

[illegible] نمایش دویم

[illegible] حدیث سوم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حدیث اول [illegible]

[illegible] حدیث بیست و هفتم [illegible]

[illegible] حدیث بیست و نهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سیم [illegible] دویم [illegible]

[illegible] حدیث سوم [illegible] حدیث سی و ششم [illegible]

[illegible] انجام [illegible]

[illegible] آغاز بدستور [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حدیث سی و هفتم [illegible]

[illegible] انجام [illegible]

[illegible] آغاز بدستور [illegible]

[illegible]

[illegible] نمایش اول [illegible]

[illegible]

[illegible] نمایش دویم [illegible]

[illegible] نمایش سیم [illegible]

مصنف دام ظله نمایش چهارم در رفع بحث ملا جلال دوانی [illegible] انجام [illegible]

ترجیحات که علما در باب افضل بودن نیت از عمل و منافات او مضمون حدیث افضل الاعمال احمزها و حدیث ان
ابن ادم اذا هم بالمعصیة لم یکتب علیه ذکر کرده اند و بحث مترجم بر ان و در ان ده ایه و سه حدیث ترجمه شده ایه اول فمن
یعمل مثقال ذرة دویم اقم الصلوة لذکری حدیث اول نیة المؤمن دویم ان ابن ادم اذا هم سیم افضل الاعمال احمزها
حدیث سی و هشتم در توبه و شرح او مشتمل است بر اغاز و چهار نمایش و انجام اغاز بدستور معهود بیش دویم
یک حدیث و چهار بحث مذکور است حدیث انا حیل بینه و بین الکلام بحث اول در معنی توبه لغة و اصطلاحا و تعریف
اصطلاحا و حصول او به سه امر دویم در ذکر بعضی تعریفات توبه که بر زبان ارباب قلوب جاری شده سیم در معنی
قبول توبه چهارم در بیان معنوی و معاینه که نهایت زمان قبول توبه است نمایش اول در ضروری بودن وجوب توبه و
ذکر بعضی خطرها که در تاخیر انست و در ان سه ایه و دو حدیث با ترجمه مذکور است ایه اول وحیل بینهم و بین ما یشتهون
دویم من قبل ان یاتی احدکم الموت سیم کلا بل ران حدیث اول ما من شیء افسد للقلب من خطیئة دویم ما من عبد
وفی قلبه نکتة نمایش دویم در انکه توبه کسیکه قدرت بر اقدام کناه نداشته باشد صحیحست یا نه و در ان یک ایه و یک حدیث
با ترجمه ایراد یافته ایه ولیست التوبة للذین یعملون السیئات حدیث ان الله یقبل توبة العبد نمایش سیم در
معنی توبه نصوح و اختلاف اقوال در ان و در ان یک ایه و سه حدیث ترجمه شده ایه یا ایها الذین امنوا حدیث اول
یتوب العبد من الذنب دویم ان التوبة یجمعها ستة اشیاء سیم ثکلتک امک اتدری ما الاستغفار نمایش
چهارم در استحباب غسل بعد از توبه و در ان یک ایه و دو حدیث ترجمه شده ایه ان السمع والبصر والفؤاد حدیث اول
در خبر امام جعفر صادق عم شخصی را از جهت کوش بر اواز خانه همسایه که با ساز و غنا قیام داشته کرم فاغتسل وصل
ما بدا لک فلقد کنت مقیما علی امر عظیم دویم لا تنظر الی ما فعلت انجام در دفع حقوق الله و حقوق الناس از ذمه
بعد از توبه حدیث سی و نهم در ذکر عذاب قبر و اهوال موت و شرح او مشتملست بر اغاز و سه نمایش و انجام اغاز
بدستور معهود بیش دویم شش ایه و یازده حدیث و هشت بحث مذکور است ایه اول یثبت الله الذین امنوا
دویم ان اصحاب الجنة سیم فاما ان کان من المقربین چهارم یوم یرون الملائکة بنجم لولا انزل علینا الملائکة ششم
فبشرهم بعذاب الیم حدیث اول در سؤال و جواب قبر که ثم یعاد روحه فی جسده دویم اذا سئل فی القبر سیم ینفسح
له سبعون ذراعا چهارم لا یسئل فی القبر الا من محض الایمان بنجم فیقول له یا عبد الله من انت ششم وانی تارک
فیکم الثقلین هفتم در رم کردن حیوانات از عذاب قبر که انی کنت لا انظر الی الابل والغنم هشتم رم کردن استر
پیغمبر ص فی حایط لبنی النجار نهم در بیان انکه در قبر [illegible] که ان الله یسلط علیه تسعة و تسعین تنینا دهم
ان الله تعالی تسعة و تسعین اسما یازدهم ان ههنا ترحمت ابحاث اول بیان روح و ریحان جنت دویم تلقین
پیغمبر ص فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین ع را بعد از دفن بکفتن ابنک ابنک سیم بیان معنی قول ثابت که در
قران واقعست چهارم بیان معنی قوله علیه بنجم بیان معنی ناعم که جانان را بان صفت میکنند [illegible]
ششم بیان انکه منکر و نکیر اسم ملکیست یا اسم حالی کافر و مؤمن در قبر هفتم تصحیح لغة جریدة و بیان معنی ان هشتم بیان
سبب انحصار [illegible] در قبر [illegible] نمایش اول در انکه نشاید بعید در قبر و حیات و عقاب بیان در عالم ملکو
ت در عالم ملک و عیان نمایش دویم در استدلال بر ثبوت عذاب قبر بایات و احادیث و در اینجا سه ایه ترجمه شده
و دو حدیث ایه اول کیف تکفرون بالله وکنتم امواتا دویم النار یعرضون علیها سیم ومن اعرض عن ذکری
چهارم اغرقوا فادخلوا نارا حدیث اول هذه فی نار البرزخ دویم الدنیا سجن المؤمن نمایش سیم در استدلال
بر وقوع عذاب قبر بایه ربنا امتنا اثنتین و دفع اعتراض میر سید شریف بر مفسری در تفسیر ایه مذکوره و بعضی
سخنان متعلقه بان و در ضمن ان دو ایه در ملقنات و دو حدیث ترجمه شده ایه اول مذکوره دویم فاذا نفخ
فی الصور حدیث اول فیدخل علیه فی قبره ملکا القبر دویم ثم حتی لا یبقی له لحم ولا عظم انجام در ذکر بعضی
ایات و احادیث که دلالت دارند بانکه [illegible] در ان نشاه بصورت جسمی در می ایند و قرین و جلیس صاحب
خود میباشند و در اینجا یک ایه و پنج حدیث ایراد یافته ایه اول وان جهنم لمحیطة بالکافرین دویم الذین یاکلون
اموال الیتامی ظلما سیم یوم تجد کل نفس ما عملت چهارم فالیوم لا تظلم نفس شیئا حدیث اول یا قیس ان
مع العز ذلا وان مع الحیوة موتا دویم در تمثیل ابیات راوی حدیث مذکور که کلام حضرت پیغمبر ص در لباس
نظم در اورده که تخیر خلیطا من فعالک انما ترجمه ان بنظم مترجم سیم الذی یشرب فی انیة الذهب والفضة

چهارم

چهارم الظلم ظلمات یوم القیمة بنجم للجنة ثمانیة ابواب حدیث چهلم در بدن مثالی و شرح ان انتظام یافته است در ضمن اغاز و سه نمایش
و انجام و در بیش دویم سه ایه و یک حدیث و دو بحث مذکور است ایه اول ویسئلونک عن الروح دویم دخل المدینة علی حین غفلة
سیم واتبعوا ما تتلوا الشیاطین حدیث من عرف نفسه بحث اول در تحقیق روح و اصطلاح اقوال علما در ان دویم
در استعمال علی بمعنی فی و استشهاد ان ببعضی ایات قران نمایش اول در انکه جنت و دوزخ الان مخلوق اند یا بعد از این
مخلوق خواهند شد و در ان پنج ایه و یک حدیث ترجمه شده ایه اول اعدت للمتقین دویم اعدت للکافرین سیم قلنا اهبطوا
منها جمیعا چهارم استبدلون الذی هو ادنی بنجم وقلنا اهبطوا بعضکم لبعض عدو حدیث در باب جنت ادم که باغی
بود از باغهای دنیا که جنة من جنات الدنیا تطلع فیها الشمس والقمر نمایش دویم در اثبات بقای نفس ناطقه و تعلق او
بعد از مفارقت بدن ببدنهای مثالی و در ان یک ایه و سه حدیث ترجمه شده ایه ولا تحسبن الذین قتلوا حدیث اول
ان الارواح فی صفة الاجساد فی شجر الجنة دویم ان ارواح المؤمنین فی حجرات فی الجنة سیم یا ابا [illegible] المؤمن اکرم علی الله
من ذلک ان یجعل روحه فی حوصلة طایر اخضر نمایش سیم در دفع توهم بعضی که کمان برده اند که تعلق نفس بعد از خراب
شدن بدن ببدن مثالی قول بتناسخ است انجام در انکه چه کرده ان نشاه نفس بان تعلق میکیرد از کثافت جسمانیات
در کذشته اند به لطایف مجردات رسیده والله اعلم

مترجم محمد ابن علی المشتهر بابن خاتون

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

ای از تو حدیث معرفت را تبیین * وی ترجمه وصف تو تنزیل مبین * کر شکر تو لا ایش عنوان نبود * تبلیغ رسالت نکند روح امین
[illegible] حدیثی که مجلس ارایان انجمن یقین را سر لوح کتاب بیان و زینت جواهر حقایق ان تواند بود و دیباچه کلامیکه کلیمیان
حدایق دین را از خار شبهت و ریب [illegible] حمد بیحدیست که خلق کونین [illegible] از اشعه لوامع ثنای
اوست و شکر بیغایتی که ذرات خافقین را دوش امتنان کرانبار نعم غیر متناهی او و درود نامحدود [illegible] کتاب جلال
و مقدمة الجیش رحمت بیغایت او نظم محمد که افرینش را وجودش * بود شمعی که سازد در رهی جودش * شعاع افتاب بی
زوالی * کل خوشبوی باغ ذوالجلالی * چراغ اصطفا روشن ز نورش * [illegible] ازو نورش * باو نازان دل مشکل
کشائی * ازو خندان لب معجز نمائی * سلیمان میهمان سلاطین خوانش * کلیم الله عصادار شبانش * خلیل الله [illegible] شوق
رویش * ذبیح الله هدی طوف کویش * خضر در روی [illegible] کمالش * مسیحا [illegible] جلالش * و بر ال مقدس
فعال و اصحاب خجسته مال آن سرور علیه و علیهم سلام الله الملک الاکبر سیما مطلع انوار هدایت [illegible] و سرچشمه جویبار
امامت کبری کرار [illegible] دارای معابد قدس [illegible] ضمیر بیصیقل الهامش روشنست [illegible] معالم افتتاح
حدیث ایمان بترجمه محبتش مبنی نظم شهی که [illegible] تیغش یک شکر خنده * ز طاعات دو عالم بر [illegible] * [illegible] اسرار
او بود * بعد [illegible] او بود * چه هر کس را بدین راهبر بود * [illegible] بود * دری لیکن ز [illegible]
جا بود در وی * متاع خانه بیلا بود در وی * ره او بوی اکر دیدت توفیت * که راه او صراط المستقیمست * وسلم تسلیما کثیرا
اما بعد بسامع ارباب دانش و ذکا میرساند داعی دولت قاهره محمد بن علی المشتهر بابن خاتون العاملی عاملهما الله
بلطفه الازلی که چون خاطر ملکوت ناظر پادشاه جمجاه ملایک سپاه خورشید بارکاه افتخار سلاطین العصر بالرای
الرزین و اعتضاد خواقین الدهر بالدین المتین افتاب فلک خلافت و شهریاری قطب سپهر سلطنت و عالم مداری
نظم شه انجم سپه جمشید ثانی * با فریدون تاج خسروانی * سپهر افتخار افرینش * چراغ دودمان ترکمانی *
جهان [illegible] کرداده ابروی زندکانی * ز زلف و عارضش کردیده ظاهر * شب [illegible] و صبح [illegible]
ز کلکت [illegible] کردون * [illegible] در معانی * [illegible] جنت [illegible]
السلطان العادل الباذل العارف الغازی فی سبیل الله محب باخلاص اهل بیت رسول الله ص خاقان الاکرم
و همایون الاعظم ابو النصر سلطان محمد قطب شاه بن قطب شاه جهان تا هست اقبالش جوان باد * بهار عمرش
ایمن از خزان باد * نشاط اباد ملک اقتدارش * کشیده قاف تا قاف جهان باد * بهر جانب که عزمش روی ارد

ظفر همیشه ونصرت همعنان باد زدستور بطورای ملکش جهان کام ازو جاودان باد رتق و فتق قضا و قدر بدانش
همیشه ملک وملت در امان باد چه در معنی دعای کاینات ملک را قول امین بر نبا تا از بعد جلوس بر مسند سلطنت
وجهانبانی وتمکن بر مسند خلافت وکشورستانی بر جمیع عالم و ناظر بود که علمای موکب همایون و فضلای پایه سریر خلافت
شعبون همگی همت ومنتهای رویت خود را باحیای ماثر نبوی وترویج دین متین مصطفوی وافاده مقاصد تفسیر وکلام
وافاضه معانی احادیث خیر الانام وامامان انمه عالی مقام علیه وعلیهم صلوات الله الملک العلام بر وجهی مصروف و معطوف
دارند که ماثر هدایت مظاهر آن در اطراف واکناف ربع مسکون علم انتشار برافراشته و وضیع و شریف هر قبیله و صغیر
وکبیر هر عشیره از مشکوة انوار آن مقتبس توانند بود واز موائد اشفاع از آن بهره توانند رسید واغلب کتب و رسایل
تفسیر و کلام و صحف و دفاتر احادیث معجز نظام که زمرده کلک تالیف علماء اعلام ونگاشته خامه تصنیف فضلاء
بلاغت فرجام شده بود چون بلغت بلند رتبت حجازی وزبان فصاحت نشان تازی سمت ترتیب و تنظیم یافته بود
ودست مدارک جمعی کثیر از اطفال ناطقه ایشان از بستان لغات دیگر شیر تعلیم نوشیده اند از رسیدن بثمار اخذ و ادراک آن
کوتاه بود وانامل فکرت بخیکه سنین و شهور در کنف تعلیم فنون عربیه شب بروز و روز بشب نیاورده اند از چیدن
گل مقصود از حدایق فهم آن بعجز معترف شاهد مراد بدون آنکه بعضی از آن بلغات دیگر مفسر و مترجم گردد در آغوش
خواهش در نمی آمد بنابراین از ایشان را بترجمه کتابی از آن مکلف و مامور ساختند و چون بوساطت بعضی مقربان درگاه
مرش اشتباه بمسامع شوکت واجلال رسیده بود که راقم حروف ادراک سعادت استفاده مجلس سامی خلاصة
علمای زمان و یگانه فقهای رفیع مکان خورشید سپهر دانش وافضال و مرکز دایرهٔ فضل وکمال حاوی ماثر
السلف علی النهج المبین وجامع معالم الکل علی الوجه المستبین افضل المتاخرین واکمل المتبحرین شیخ الاسلام والمسلمین
بهاء الملة والدین محمد العاملی اعلی الله شانه ورفع فی مسند العز والفضل مکانه نموده واز حدایق فضل او بر خوشه
چینی دانش وکمال که بآبیاری طبع فیاضش طراوت پذیرفته بعد از استجازه رسانیده و روایع آن بشام و کلام
بادیه طلب وابصار دسته چند گل وریحان در دم او رده ام بترجمه کتاب اربعین حدیث که جمع و تالیف آن با مکان بر وجه
وبسط معانی وایراد نکات واظهار معانی واستنباط احکام ومسایل واستکشاف لغات ومعاضل بر وجهی که طبع
طبایع صغار وکبار بیکدیگر جنات تجری من تحتها الانهار است از رشحات بحار فضل او قبله احرار آمده وازغایت
احتوای بر لطایف حقایق واشتمال بر نفایس دقایق کالشمس فی رابعة النهار لوای اشتهار و اعتبار بر افراشته
واز غایت حسن الفاظ ولطف معانی چون عارض ارباب حسن وملاحت نقش قبول واستحسان بر الواح خواطر
وضیع و شریف نگاشته مامور شد و چون ربقهٔ عبودیت کرا از عهده آن مرحمت جویبار شوکت و سلطنت واقبال
بود با وجود قلت بضاعت وعدم استطاعت ممتثلا للاشارة العلیة الخاقانیة شروع در آن نموده بترجمه قطب
شاهی موسوم ساخت و چون هر لغتی عبارتی مناسب دارد و هر زبانی مقتضی بلاغت و بلاغ مبین که و هر آیه
سنتش است سخن را روشن تر و خاطر نشان تر کفتن است تا صد ابیت که بعادت دیگر مترجمان بیک یکی بیات
عرف اقتصار نموده در ترتیب فقرات و تقدیم و تاخیر کلمات ملتزم پیروی اصل نباشد و هر جا مقام اقتضای بسط
کلام نماید و در اصل صنعت ایجاز بکار رفته باشد تقریبا للافهام در مقام بسط آن درآید و هر جا ذکر استشهاد
بایراد مثل نقلی یا نکته مناسب نماید توضیحا للمرام مبادرت بذکر آن واقع شود و مکرر مترجم در اثنای کلام بعبارتی
دهد که ذکر آن مناسب مقام باشد بعرض آن اقدام نماید و بالجمله سعی در ترتیب یابد در لباس ترجمه منتجم نموده
شود در ضمن شرح ان شاء الله وحده العزیز توقع از ارباب طبع سلیم آنست که بمقتضای المامور معذور ذیل اغماض
بر خلال آن بپوشند و بقلم عفو در اصلاح آن کوشند والله الموفق وهو المستعان فی التتمیم حدیث اول
روایت کرده جامع کتاب مذکور لازال بهاء فضله مشارا الیه علی تعاقب الایام والدهور از استاد بزرگوار
ووالد عالیمقدار خود فقیه ربانی و عالم نورانی شیخ حسین بن عبد الصمد الحارثی الهمدانی که نسب شریفش
بحارث همدانی که از اخیار اصحاب امیر المؤمنین ع و مخاطب بخطاب یا حار همدان من یمت یرنی بوده میرسد
ودر اغلب فنون خصوصا فقه وحدیث مهارت تمام داشته و چند رساله وکتاب از ماثر طبع اوست و بعد از مجمع
روزگار دایره روایت است و مدتی در بلده طوس که مرجع اکابر و علمای خراسان بوده بر وجه استقلال شیخ الاسلام آن دیار با شاه

حدمتش

خدمتش رجوع و حل و عقد امور شرعیه آن ممالک برای رزینش مربوط و مرفوع بوده است بطریق سماع ازو
کرد فی یوم الثلثاء دوم شهر رجب المرجب سنه ۹۷۱ در منزل ملکی ایشان در مشهد مقدس رضوی علی مشرفها
من التسلیمات اذکاها وانماها وقوع یافته از شهید ثانی وزنده جاودانی شیخ زین الملة والدین العاملی که
از مشاهیر علمای دین و اعاظم فقهای متاخرین است و مصنف چندین کتاب و رساله مثل شرح شرایع
الاحکام که در ضمن هفت مجلد سمت اختتام یافته وشرح لمعهٔ دمشقیه که از غایت متانت و تنقیح علم اعتبار
واشتهار برافراخته وشرح الفیه ونفلیه و چند کتاب معتبر دیگر و چون بعد از شیخ محمد مکی که احوالش
ان شاء الله مذکور خواهد شد او برتبه شهادت فایز شده علما در تصانیف خود تعبیر ازو بشهید ثانی
میکنند تولدش در نهصد و یازده هجری اتفاق افتاده و شهادت مذکوره که در قسطنطنیه بعلت تشیع
واقع شده است بتاریخ نهصد و شصت و ششم از شیخ عالم کامل شیخ جمال الدین احمد بن خواتون که جد میکوا طو
متر جبت و نهایت تجرد در علوم دین داشته از شیخ علی بن عبد العالی که از فقهای مائه عاشره بلکه تاسعه
و ثامنه بزرگی در دقت طبع و کثرت فضل باو نرسیده چنانچه از تصنیف شرح قواعد الاحکام و رساله
جعفریه و بعض تصنیفات دیگر او ظاهر میشود واز غایت سعی که در اعلاء کلمه دین و تبیین و ترویج شعایر
مذهب ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بتقدیم رسانیده بعضی از علمای مخالفین که از عناد
با جهالت نسبت احداث واختراع بمذهب حق داده اند محدث و مخترع آن او را میدانند و مقتدای
شیعه تاریخ رحلت او ست شکر الله سعیه واجزل فی العلیین قدره از شیخ صالح زاهد شیخ علی بن هلال
الجزایری که از مشاهیر متورعین و زهاد عصر خود بوده از شیخ جمال الدین احمد بن فهد الحلی که از جمله
مجتهدین فرقه ناجیه و علماء طبقه امامیه است و اقوال و فتاوی او در کتب معتبره منقول شده از شیخ
زین الدین علی بن خازن که سرآمد فقهای زمان خود بوده از شیخ الکل فی الکل شیخ محمد مکی که بواسطه
فوز برتبه شهادت که در یوم الخمیس نهم جمادی الاول هفتصد و هشتاد و شش هجری در شام بافتاء
این جماعت مشاهی واقع شده است تعبیر از اسم شریفش بشیخ شهید میکنند و چون نسبت تلمذ و
استفاده مصنف در دینیات بواسطه با و میرسد هر جا در این کتاب و در دیگر مصنفات خود تعبیر ازو
بشیخنا میکند و کتاب ذکری و دروس و شرح قواعد الاحکام و رساله الفیه و نفلیه و چند کتاب دیگر از
مصنفات اوست از خلاصه علماء زمان مولانا قطب الدین محمد رازی که با نهایت تبحر در فنون حکمت
وکلام و علوم معقول چنانچه مثل محاکمات شرح اشارات و شرح مطالع و چند کتاب دیگر از مصنفات
او در معقولات مطرح انظار علمای ذی اعتبار است ربط تمام بمطالب فقه و حدیث نیز داشته اند
و بر کتاب قواعد الاحکام حاشیه ترتیب داده که بحواشی قطبیه موسوم است و در تاریخ هفتصد و
ده از هجرت ایام عمر شریفش انقطاع یافته از علامهٔ زمان و خلاصهٔ فضلاء عالیشان جامع فنون
العلم بالاستیعاب الکلی شیخ جمال الدین بن مطهر الحلی که مثل کتاب قواعد الاحکام و ارشاد الاذهان
ومنتهی المطلب ومختلف الشیعه وتذکرة الفقها وتحریر الاحکام و چندین کتاب معتبر دیگر در فن
منقول و معقول شواهد بر مرتبه فضل و تبحر خود دارد و کثرت تصنیفش بمرتبه رسیده که بحساب
هم باذاء هر روز از عمر شریفش هزار بیت تصنیف تخمین کرده اند قلم بیان از احاطه تحریر مراتب فضل و تعداد تصانیف او

مابوح سعیه مشکوراً وقدره مرفوعاً و ولادتش بنابر انچه خود در خلاصه رجال یاد کرده است بیست و نهم ماه مبارک رمضان ششصد
و چهل و هشت هجری اتفاق افتاده و وفاتش شب شنبه بیست و یکم محرم الحرام هفتصد و بیست و شش از سلطان اعاظم المحققین و
اعاظم الحکماء والمتکلمین خواجه نصیر الدین محمد الطوسی که شهرت او در هر یک از فنون علم و کمال و کثرت تصنیف [illegible]
که اگر قلم بیان در مقام تحریک در اید مورد اعتراض نگردد و اصل او بنا بر انچه ائمه تاریخ ذکر کرده اند از توابع دار المؤمنین
قم است و مولد شریفش در طوس اتفاق افتاده بتاریخ یازدهم شهر جمادی الاولی سنه سبع و تسعین و خمسمائه [illegible]
[illegible] امام فخر رازی [illegible] و بتاریخ شهر صفر سنه اربع و اربعین و ستمائه از تصنیف شرح اشارات فارغ شده و روز
سه شنبه هجدهم شهر جمادی الاولی سنه سبع و خمسین و ستمائه ابتداء رصد ساختن در مراغه نموده و بعد از [illegible]
مرحله از مراحل زندگانی بتاریخ روز دوشنبه هجدهم شهر ذی الحجة الحرام سنه اثنی و سبعین و ستمائه در دار السلام بغداد از این
سرای فانی انتقال نموده نعش او در مقابر قریش در جوار مضاجع کاظمین علی ابائهما و علیهما الف الف صلوة و الف الف سلام [illegible]
و از غرایب اتفاقات انکه در وقت حفر قبر او در روضه کاظمین ؏ سردابی [illegible] ظاهر شد که بکاشی ترتیب داده بودند
و کتابه بر او نوشته مضمون انکه ناصر خلیفه عباسی جهت خود ترتیب داده و بطالع سعادت فایز نشده و چون حساب کردند تاریخ
ولادت خواجه موافق تاریخ اتمام ان بوده [illegible] التوفیق و المغفرة [illegible] و اجداد [illegible]
از سید بزرگوار سید فضل الله راوندی [illegible] از خلاصه سادات ملکی صفات سید [illegible] محمد بن الحسن الطوسی
وامام الشیعه ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی که چون کمال او در مراتب فضل و کمال بمرتبه ایست که هرگاه شیخ الطایفه
اکر [illegible] کاملش [illegible] [illegible] مطلق [illegible] الکامل [illegible] اعتقاد [illegible]
میکنند [illegible] در فتاوی و اقوال اغلب [illegible] و اقوال او [illegible] کتاب تهذیب الحدیث [illegible]
کتاب نهایة الاحکام و مبسوط و خلاف و چند کتاب دیگر از اصول و فروع [illegible] در ماه مبارک رمضان سنه
سیصد و هشتاد و پنج هجری اتفاق افتاده و در شب دوشنبه بیست و دوم محرم الحرام سنه چهارصد و شصت از دنیا
رحلت نموده و در نجف اشرف مدفون گشته از استاد انحضرت شیخ اعلم اکمل محمد بن محمد بن النعمان المفید که تعبیر
از اسم شریفش بشیخ مفید میشود و سبب اشتهار او بمفید در کتاب مصابیح القلوب [illegible] مذکور است که در هنگامی که شیخ
از موطن اصلی ببغداد امده بتحصیل علوم مشغول بود روزی در مجلس درس قاضی عبد الجبار معتزلی حاضر شده در
صف نعال جای گرفت و بعد از فراغ قاضی از افاده [illegible] سوال [illegible] شیخ [illegible] نقل میکنند
که من کنت مولاه فعلی مولاه [illegible] [illegible] قاضی گفت
ای [illegible] درایت و عدم [illegible] روایت [illegible] گفت [illegible]
[illegible] شیخ گفت [illegible] [illegible]
کرد و شیخ گفت ایها القاضی [illegible] روایت [illegible] که هم عاقل و درایت را
بروایت از دست [illegible] قاضی در جواب فرو مانده [illegible] [illegible] و نسب شیخ
استفسار نموده شیخ گفت محمد بن محمد بن النعمان الحارثی قاضی برخاست و دست شیخ را گرفته بجای خود نشانده
گفت انت المفید حقا [illegible] بسلطان وقت عضد الدوله دیلمی رسید شیخ را بمجلس خود
حاضر کرده [illegible] قاضی استفسار نمود [illegible] بتشریفات خاص [illegible]
[illegible] شیخ [illegible]
[illegible] شیخ باین لقب اشتهار یافت [illegible] حکایت [illegible]
نقل کرده [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] علی بن یاسر [illegible] ابو عبد الله [illegible] شد [illegible]
او حاصل شود [illegible] [illegible] حکایت [illegible] حال
روایت [illegible] درایت [illegible] حدیث [illegible]
شیخ را [illegible] رخصت [illegible] میکوید [illegible] امام زمان [illegible] کفت

کا قرأت

که قرأت بانیت تبرک نموده کفت [illegible] شیخ کفت چه میکوئید در باب [illegible] که در روا عجل الله امام زمان کرده اند
کفت ایشان [illegible] شیخ کفت [illegible] روایت [illegible] حاصل میشود
[illegible] حاصل میشود [illegible] شیخ [illegible] [illegible] شیخ کفت [illegible]
[illegible] ابو عبد الله [illegible] ابو عبد الله [illegible] ابو عبد الله [illegible]
[illegible] ابو عبد الله [illegible] [illegible] الغریب [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] فضلای ایام و
[illegible] شیخ حقیقت [illegible] شیخ [illegible] تصانیف او
اعاظم علماء اسلام است [illegible] شیخ طوسی [illegible] علی اختلاف
[illegible] کتاب [illegible] [illegible]
[illegible] شهر رمضان [illegible] [illegible]
کلا [illegible] تاریخ رحلتش [illegible] از فقیه مذهب ائمه هدی جامع کتاب من
نقل نموده در جوار [illegible] امام محمد تقی ؏ دفن کرده اند قدس الله روحه العزیز
لا یحضره الفقیه و عیون اخبار الرضا ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه القمی که فتاوی و اقوال او در معرض استناد فتاوی علماء
اعلام است [illegible] کتاب [illegible] از مصنفاتش [illegible] تاریخ سیصد و هشتاد و یک در
ولایت ری [illegible] تاریخ رحلت اوست قدس الله روحه از احمد بن محمد که از ثقات روات
حدیث است [illegible] العطار که از فقهای معتبر قم و ثقه و جلیل القدر است و در علم رجال و حدیث [illegible]
تمام داشته از علی بن اسمعیل از عبد الله بن عبد الله [illegible] از موسی بن ابراهیم [illegible]
[illegible] امام [illegible] [illegible] الرشید [illegible]
داشته [illegible] [illegible] بوستان [illegible]
نقل نموده از امام همام [illegible] امام موسی کاظم علیه و علی ابائه [illegible] الصلوة و السلام [illegible] [illegible]
تا رفع نموده انه قال رسول الله صلی الله علیه و اله من حفظ علی امتی اربعین حدیثا مما یحتاجون الیه فی امر دینهم
بعثه الله یوم القیمة فقیها عالما شرح کلام معجز نظام [illegible] و انجام [illegible] مشتمل بر دو بخش
بخش اول خلاصه معنی حدیث انکه رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده اند که هر کس حفظ کند [illegible] امت
چهل حدیث از احادیثی که محتاج باشند امت من [illegible] دین خود [illegible] روز قیامت [illegible]
[illegible] عالم بخش دویم ظاهر انست که مراد بحفظ حدیث در این مقام [illegible]
[illegible] حدیث [illegible] روایت میکرده اند [illegible]
[illegible] روایت [illegible] اعتبار [illegible]
و گفته اند که نوشتن و کتاب ساختن احادیث بعد از صد سال از هجرت احداث شده [illegible]
[illegible] احادیث [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] نوشتن و کتاب ساختن [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] [illegible] اجازه و
و کتابت مترجم گوید [illegible] حدیث [illegible] شیخ [illegible] سند حدیث [illegible]
[illegible] روایت [illegible]
[illegible] اول [illegible] شیخ [illegible] دویم [illegible] شیخ [illegible]
سیوم [illegible] شیخ [illegible]
چهارم اجازه شیخ [illegible] کتاب [illegible] از من نقل کن
[illegible] پنجم [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] ششم کتابت [illegible] شیخ [illegible]

و فلان حدیث یا فلان کتاب و فلان کتاب را از من روایت کن پس اگر بزبان آورد و علماء حدیث وجه اول را بهتر دانسته اند و شرط
معرض اعتبار و اعتماد در آورده چنانچه همه اتفاق کرده اند بر آنکه حدیثی که بدان وجه منقول شود حجت و بعضی از ایشان در دو وجه دیگر
چه اگرچه هم اعتبار آن نقل را اما اکثر حجیت دانسته اند و بعضی همین را اهمال کرده و بعضی که خلاف کرده اند دلیل و مجهول شده در اعتبار سه وجه دیگر
خلاف میان علما بسیار است و اکثر معتقد و حجت نه دانسته اند که حفظ حدیث باشد در مقام بر فرا گرفتن آن بر یکی از وجوه مذکوره عمل
کرده اند اما بر وجه اول بمذهب جمیع علما و بر وجه ثانی و ثالث بمذهب اکثر و بر سه وجه دیگر بمذهب جمعی کثیر بران وجوه اعتماد
نیست و ظاهر آنست که معنی ام اشتمل باشد یعنی کسی که حفظ کند بر هر یک از معانی مذکوره از جهت انتفاع امت من
چنانچه در تفسیر این آیه کریمه **ولنکم ما هم علی ما هدیکم** مفسرین گفته اند که خطاب یعنی امت یعنی بزرگی یاد آور بر خدا را از جهت
هدایتی که شما را بر راه حق کرده است و بعضی گفته اند که معنی من باشد یعنی اگر بعضی مفسرین در تفسیر این آیه و لیع هذا **اذا اکتالوا علی الناس**
یستوفون اراده کرده اند که بعضی اذا اکتالوا من الناس است و بعضی نقل کرده اند که معنی من ابتدا باشد یعنی کسی که حفظ کند و فرا گیرد
از امت احادیث من تا از جمیع اهل اسلام محلی باشد چه ایشان قابلیت آن نیست که ایشان اخذ حدیث نمایند و لکن گویند بنا بر
لازم آن است که حدیثی که از پیغمبر فرا گرفته شود و حفظ بروده نه از کسی است که صادق نمی داند کار او است فرا گرفته شود و اثبات
که حکم او بقیاس بطریق اولی معلوم میشود چه هر که حدیثی از امت فرا گرفته شود و حفظ نماید اولی تر به ترتیب شود و حفظ حدیثی که از
پیغمبر شنیده شده باشد بطریق اولی و ظاهر تر پس خواهد بود و مقصود آن بود که بعضی من تبیین باشد یعنی کسی که حفظ کند و از جهت ایشان من
یعنی فروس اعتقاد را بر نور اسلام آراسته باشد **اربعین حدیثا** باید دانست که حدیث در لغت عرب بمعنی تحدیث و سخن است و بعضی از جهت
حدیث میگویند که هر حرف و کلامی که جاری میشود و در اصطلاح یعنی در عرف ارباب حدیث عبارت از کلامیست که حکایت کند بغیر و یا از
قول پیغمبر یا یکی از ائمه یا صحابی یا تابعی یا کسیکه در مرتبه تابعی باشد که بر خصوص بر زبان ایشان جاری شده باخبر دهد از فعل ایشان
که بر پیغمبر فعل آورده اند یا از تقریر ایشان که بر آن صورت در حضور ایشان بفعل آمده و منع نکرده اند و بعضی از علما حدیث را مخصوص
دانسته اند بکلامی که حکایت کند از قول یا فعل یا تقریر معصوم و کلامیکه حکایت کند از قول صحابی یا تابعی یا غیر ایشان از احادیث عبدالله
مترجم گوید مراد با ائمه معصومین چنانچه ظاهر است دوازده امامند که اول ایشان علی ابن ابیطالب است و آخر ایشان محمد ابن الحسن المهدی علیهم السلام
و مراد بصحابی اصحاب پیغمبر و مراد با اصحاب پیغمبر بنا بر آنچه مصنف دام ظله در حاشیه ذکر کرده جمعیکه بسعادت ملاقات آنحضرت
استسعاد یافته اند بر بیداری در ایام حیات آنحضرت در حال اسلام بملاقات عادی و با ایمان از دنیا رفته اند و بسعادت
ملاقات گفته شده بسعادت دیدار تا ایام مکتوم کسانی بر آن داخل باشد و قید بیداری بواسطه آنست که جمعیکه بعد از
زمان پیغمبر آنحضرت را در خواب دیده باشند داخل نباشند و قید بحال حیات آنحضرت بواسطه اخراج جمعی است که بعد از رحلت
آنحضرت نظر ایشان بر جسد مبارکش افتاده باشد و قبل از آن ندیده باشند و قید بحال اسلام بواسطه اخراج بعضی از کفار
زمان آنحضرت است که با آنکه ملاقات او علیه السلام نموده اند داخل اصحاب نیستند و قید ملاقات بعادی بجهة آنکه انبیاء را که در
بعض روایات بر پیغمبر بیان نطق است در شب معراج ادراک صحبت پیغمبر نموده اند از تعریف بیرون روند چه ملاقات ایشان
نه بر وجهی بوده که عادت بران وجه جاری باشد و فایده قید آخر یعنی با ایمان از دنیا رفته باشند ظاهر است و مراد بتابعی
جمعی اند که بهمان وجه با صحابی ملاقات کرده باشند بی آنکه ادراک صحبت آنحضرت نموده باشند بشرط ایمان تا آخر عمر
و مراد بکسیکه در مرتبه تابعی باشد آنکه نسبت او بتابعی مثل نسبت تابعی باشد بصحابی یعنی بوجه مذکور ملاقات تابعی نموده
باشد بی آنکه بصحبت یکی از اصحاب رسیده باشد بشرط مذکور **مما یحتاجون الیه فی امر دینهم** یعنی از احادیثی
که امت را در امر دین خود بان احتیاج باشد مثل احادیثی که در باب قیامت و معاد و بهشت و دوزخ و عذاب قبر
و امثال ان از اعتقادیات است یا در عبادت نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد و امثال ان از عبادات نه احادیثی که
تعلق بامور دنیا داشته باشد مثل حدیثی که در باب وسعت رزق و ظفر بر دشمن و دفع مکاید اعدا نقل روایت
شده باشد که هیچ غرض دینی بان تعلق نگیرد **بعثه الله عز و جل یوم القیمة فقیها عالما** بر انگیزد و
محشور میسازد خدائی که عزیز است و بزرگ روز قیامت او را در زمره علماء دین و فقهاء ملت مبین که
زیادتی دارد بحسب حدیث نبوی شرف و مرتبه سیاهی دوات ایشان که از آن تحریر مطالب علمی و مسائل دینی

علمی و مسایل دینی بنا بر شرف و رتبه فن جمعی که بسعادت جهاد و با کفار در خدمت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله با ائمه معصومین فایز باشند و شهید شوند ای عزیزی گذشت از رحمت
الهی بی پایانست بجار کرمست و عنایت او آسان هزار عمان بجوی خرمن می بخشند و بقطره دریا
میدهند جهد کن که از آن خرمن بجوی برسی و از آن دریا بقطره فایز گردی والله الموفق **فایده اول**
ظاهر حدیث دلالت دارد بر آنکه دانستن آن در عاید شدن ثواب مذکور شرط نیست بلکه ثواب
مذکور بمجرد حفظ الفاظ حدیث عاید میشود هر چند معرفت معنی حاصل نباشد و دور نیست که مراد
رسول الله صلی الله علیه و آله نیز این باشد چرا که چنانچه حفظ الفاظ قرآن عبادتست و مورث ثواب
هر چند معرفت تفسیر حاصل نباشد حفظ الفاظ حدیث نیز عبادتست و قابل ترتب ثواب
بی آنکه علم بمعنی آن حاصل بوده باشد و در حدیث وارد است که حضرت مقدس نبوی درباره
ناقل حدیث دعا کرده اند با آنکه عالم بمعنی حدیث نبوده باشد چنانچه فرموده اند رحم الله امرأ
سمع مقالتی فوعاها فاداها کما سمعها فرب حامل فقه لیس بفقیه و رب حامل فقه
الی من هو افقه منه یعنی حضرت عزت رحمت کناد بر کسی که بر کلام من گوش گذارد و آنچه
بشنود در خاطر گیرد و چنانچه شنیده باشد بی تغییر لفظی و تبدیل حرفی نقل نماید بسا باشد که حامل فقه
و فرا گیرنده حدیث فقیه نباشد یعنی استطاعت دانستن معنی آن نداشته باشد و بسا باشد
که غرض او از فرا گرفتن و حفظ حدیث این باشد که بعالم تر از خود برساند و از او استفاده معنی
آن کند تا از مسئله که او از آن حدیث استنباط نماید منتفع گردد و پس هر گاه حفظ کننده حدیث
با آنکه عالم بمعنی آن نبوده باشد قابل این باشد که در معرض دعای حضرت مقدس نبوی صلعم در آید

چرا نتوانند بود که در روز قیامت در زمرهٔ فقها و علما محشور گردد و حدیث مشهور من تشبه بقوم
فهو منهم نیز مصدق این معنیست چرا که معنی حدیث مذکور اینست که هر کس شباهت جوید بقومی از
اقوال و افعال هر آینه از آن قوم خواهد بود و در زمرهٔ ایشان محشور خواهد گشت و حفظ احادیث
مصطفوی شعار و دثار فقها و علماست که در وقت استدلال بر مسائل و ادای نصایح و مواعظ
بآن توسل میجویند پس کسی که با ایشان درین امر مشارکت نماید هر آینه شباهت جسته خواهد بود
بایشان و بمقتضی حدیث مذکور از ایشان خواهد بود و در زمرهٔ ایشان محشور خواهد گشت
اما اگر کسی معنی حدیث را فرا گیرد و حفظ نماید بی آنکه حفظ عبارت حدیث کرده باشد آیا او را حافظ
حدیث میگویند و ثواب مذکور باو عاید میتواند شد یا نه ظاهر این است که معنی حدیث را حدیث نتوان
گفت خواه بعبارت عربی باشد غیر عبارت حدیث و خواه بلغت دیگر همچنانکه ترجمهٔ قرآن را قرآن نمیدانند
صحیح قرآن نمیدانند و ازین جهت است که مس آن را مشروط بطهارت نداشته اند و تجویز کرده اند
که بی وضو مس آن کنند و کسی که نذر تلاوت قرآن کرده باشد گفته اند که بخواندن ترجمهٔ قرآن
از عهدهٔ وفای نذر بیرون نمی آید و بعضی ترجمهٔ قرآن را از قرآن دانسته اند و استدلال کرده اند بآیهٔ کریمه
إنّ هذا لفی الصحف الأولی بر این وجه که هذا درین آیه اشاره بقرآنست یعنی بدرستی که قرآن در
کتابهائی که بر انبیای سابق نازل شده است و ظاهر است که آنجا باین عبارت و الفاظ نبوده
بلکه باین لغت نیز نبوده و در آیه اطلاق قرآن بر آن شده پس بر غیر این الفاظ هر گاه دال بر این
معنی باشد اطلاق قرآن صحیح باشد و بر این قیاس ترجمهٔ حدیث را نیز حدیث توان گفت و این استدلال
ضعیف است مترجم گوید بواسطهٔ آنکه هذا اگر چه اشارت بقرآنست اما دلالت ندارد بر آنکه قرآن

باوصف

باوصف فرا گرفته در کتابهای مذکور باشد چه میتواند بود که آنچه در قرآنست از مواعظ و احکام
و اخبار آنجا باشد و اطلاق قرآن بر آن نتوان کرد و اینکه علما تجویز کرده اند که حدیث را بالمعنی
نقل نمایند یعنی معنی آنرا اگر بلغت دیگر باشد نقل کنند دلالت ندارد بر آنکه معنی حدیث را حدیث
توان گفت چنانچه طبع سلیم شاهد است بر آن نمایش دوم مذکور شد که ظاهر این است که لفظ علی
درین حدیث بمعنی لام انتفاع است و چون امت اسم جنس است مضاف بضمیر و در علم عربیت مقرر
شده که اسم جنس هر گاه مضاف واقع شود ظاهرش عموم است و بحسب ظاهر مراد از امت جمیع
امت خواهد بود و ثواب مذکور عاید نخواهد شد مگر بکسی که حفظ کند احادیثی را که جمیع فرق امت
از اهل سنت و شیعهٔ اثنی عشری و غیر اثنی عشری در امر دین خود بآن محتاج باشند و از آن انتفاع
یابند و این معنی تحقق ندارد مگر در ضمن احادیثی که همه بر صحت آن متفق باشند و بطریق همه منقول شده
باشد مثل حدیث لا صلوة الا بطهور که همه نقل کرده اند و معنیش این است که نیست نمازی صحیح و
مقبول مگر آنکه بجا آرندهٔ آن بطهارت باشد که آن وضو و غسل و تیمم است و حدیث جعلت لی
الارض مسجدا و ترابها طهورا که بر زبان حضرت مقدس نبوی صلوات الله علیه و آله جاری شده
و همه بر صحت آن اتفاق دارند و معنیش این است که در مقام شکر و اظهار نعم الهی میفرماید که گردانیده شده
است از برای من و امت من روی زمین مسجد تا هر جا که خواهیم بر آن سجدهٔ شکر کرده باشیم و خاک آن
طهور یعنی پاک و پاک کننده باشد تا پاک سازیم بآن آنچه بآن پاک میشده باشد مثل محل استنجا و مثل
مقعده و کف پا و ته کفش و عصا و امثال آن کاسی که نجس شود با طاهر و مطهر تا بکار بریم آنرا در
وقت نماز چون مانعی از استعمال آب باشد یعنی تیمم کنیم و حدیث یحرم من الرضاع

ما یحرم من النسب که در صحت آن خلاف نکرده اند و حاصل مضمونش اینست که حرام میشود
بسبب رضاع آنچه حرام است بعلاقه نسب که عبارت از خویشی و قرابتی است یعنی چنانچه حرام است
برکسی خواستن مادر حقیقی و خواهر حقیقی و همچنین جده و دختر و همشیره و عمه و خاله و برادر زاده و خواهر
زاده هرگاه حقیقی باشند حرام است خواستن هر یک از ایشان کاسی که رضاعی باشند یعنی نسبت
مذکور بسبب رضاع بهم رسد که آن عبارت از خوردن شیر و شیر دادنست بر وجهی که در کتب
فقهی تفصیل و شروط آن مذکور است و امثال این احادیث متفق علیه و اگر کسی حدیثی حفظ کند
که در طریق بعضی وارد باشد و بعضی دیگر نقل آن نکرده باشند مثل احادیثی که در مسح پا در وضو
بطریق شیعه وارد شده است و اهل سنت انکار مینمایند و احادیثی که در شستن پا اهل سنت
نقل کرده اند و شیعه افترا میدانند و حدیث البیعان بالخیار ما لم یتفرقا که ابوحنیفه انکار
آن کرده و این معنی است که چون بیعی واقع شود هر یک از بایع و مشتری از هم جدا نشده اند
اختیار دارند که فسخ بیع نمایند ثواب مذکور را نخواهد دریافت پس اگر خواهیم که حکم مذکور شامل
هر دو قسم حدیث باشد تا فایده اش عام شود بایست را بر خلاف ظاهر حمل میباید کرد بر وجهی که شامل
بعضی است و جمیع امت بوده باشد یا احتیاج و انتفاع را اعم میباید گرفت از احتیاج و انتفاع
بالقوه که مراد احادیثی باشد که از ایشان آن آید که جمیع امت بدان محتاج باشند و از آن انتفاع
یابند و اگرچه بالفعل حفظ کننده باشد پس هیچ شک نیست که احادیثی که در باب مسح پا شده وارد
شده از شان آن هست که جمیع امت بآن محتاج باشند و از آن انتفاع یابند و مضمون آن عمل
نمایند و اینکه بعضی از روی عناد یا غفلت تتبع انکار کنند قدح در شان آن نمیکنند اگر گویند که ناچار است

که مراد

11

که مراد از امت در این حدیث بعض امت باشد چرا که جمعی که از احادیث انتفاع دارند و بآن محتاج
علما و ارباب اجتهادند که در وقت استنباط مسئله بکار میبرند و بعضی عوام الناس که بحقیقت
معنی آن نتوانند رسید مقصود صاحبی که زبان عربی را عارف باشند از انتفاع آن بهره نخواهند
داشت و بآن محتاج نخواهند بود و پس بر توجیه تعمیم فایده مترتب نباشد جواب گوییم که احتیاج
و انتفاع اعم از آنست که بی واسطه باشد همچو احتیاج علما و مجتهدین یا بواسطه او بعضی عوام
مذکور اگرچه بی واسطه از احادیث انتفاع ندارند و بآن محتاج نیستند اما از مسئله که مجتهد از حدیث
استخراج میکند انتفاع مییابند و بآن محتاج و منتفع باشند پس بواسطه محتاج و منتفع
باشند فایده سیوم حدیثی که منتقل باشد بر چند حکم و در ضمن چند فقره کلام که هر یک بدیگری مربوط باشد مشتمل
بر وجهی که معنی مقصود از آن بدون آن دیگری فهم نشود مثل حدیث لا سبق الا فی نصل او خف
او حافر که بسکون با و فتح با هر دو روایت شده است و بر تقدیر اول معنیش آنست که نیست
بیکدیگر یعنی پیش گرفتن بعنوان شرط و گرو روا نیست و بر تقدیر ثانی آنکه دادن و ستاندن
مالی که شرط و گرو مذکور به آن واقع شود در هیچ ماده روا نیست و از جانب شرع تجویز آن نشده است
مگر در ماده نصل یعنی تیر پیکان دار و آنچه مانند آن باشد مثل نیزه و شمشیر و امثال آن بر این وجه که
دو کس گرو بندند و شرط کنند که هر کدام که زودتر تیر خود را بر نشانه رسانند یا هر کدام دورتر زند
یا ضرب شمشیر هر کدام برنده تر باشد یا بیشتر طعن نیزه بدیگری تواند کرد مستحق مذکور را او باشد
یا در باب خف که کنایه از مرکب است که سم نداشته باشد مثل شتر و فیل یا حافر که یعنی مرکب سم
دار است مانند اسب و استر و حمار و به که گرو بسته شود بر آنکه مرکب هر کدام در دوانیدن

بر دیگری سبقت گیرد سبق او را باشد کنایه از آنکه در سواد دیگر مثل آنکه دو کس شرط کنند که
هر کدام در دویدن بر دیگری سبقت گیرد یا در کشتی او را چیزی ازو یا از مسابقی در اختیار نهند یا
چیزی سنگین بردارد و امثال آن جایز نیست و حدیث من نزل علی قوم فلا یصومن تطوعا
الا باذنهم یعنی کسی که فرود آید بر قومی و مهمان ایشان شود باید که روزه سنتی نگیرد مگر
برضای آن قوم هیچکس خلاف نکرده است در آنکه جایز نیست فقرات آنرا از هم جدا کردن و
بعضی را بدون بعضی نقل کردن مثل آنکه در حدیث اول گویند که پیغمبر فرموده است لا سبق
الا فی نصل او خف او حافر و آنچه گذشتنی است ذکر نکنند و در حدیث دوم گویند که پیغمبر فرموده
من نزل علی قوم فلا یصومن تطوعا الا باذنهم و الا باذنهم که متمم است معنی آنست که ذکر
نکنند اما حدیثی که چند فقره داشته باشد که هر یک کلام باشد تام و موقوف بر فقره دیگر نباشد مثل
حدیث من فرج عن اخیه کربة من کرب الدنیا فرج الله عنه کربة من کرب یوم القیمة و من
کان فی حاجة اخیه کان الله فی حاجته و من ستر علی اخیه ستر الله علیه فی الدنیا
و الآخرة و الله تعالی فی عون العبد ما کان العبد فی عون اخیه ترجمه اش این است که
هر مومنی که باعث این شود که غمی از غمهای دنیا از خاطر برادر مومنی برداشته شود حضرت عز و جل
شانه غمی از غمهای روز قیامت او را ببرد و زایل گرداند و هر مومنی که در برآوردن حاجت برادر مومن
خود ساعی باشد حضرت عزت در برآوردن حاجت او توجه نماید و هر مومنی که بر عیب برادر مومن خود
اطلاع یابد و آنرا از نظر غیر مستور داشته و در مقام افشای آن نشود مستور دارد حضرت عزت
معایب زلات او را در دنیا و آخرت بپوشد و حضرت عزت یاری دهنده و معاون او باشد

مادام

مادام که او در معاونت و یاری دادن برادر مومن باشد هیچ شکی نیست که جایز
است فقرات آنرا از هم جدا کردن و هر یک را تنهایی نقل کردن مثل آنکه گویند پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرموده است که من کان فی حاجة اخیه کان الله فی حاجته و باقی حدیث
را ذکر نکنند و شیخ جمال الدین مطهر حلی علیه الرحمه در کتاب نهایة الاصول که از مصنفات
اوست تصریح باین معنی کرده است نهایتش بر هر یکی از فقرات آن صحیح است اطلاق حدیث
کردن چنانچه اگر حدیثی مشتمل بر چهل فقره اینچنین باشد نتوان گفت که چهل حدیث است تا ثواب مذکور
بر حفظ کننده آن تنهایی بیاید یا چون در یک مجلس نقل شده و در ضمن یک روایت مذکور است
هر یک حدیث است و اطلاق حدیث متعدد بر آن روا نیست اگرچه از هیچیک از علما تصریح باین
باب دیده نشده اما چون بخل در سند افاضه نیست و کریمان تقریب جو و بهانه طلب میباشند
اگر قابل بشق اول شویم چندان دور نخواهد بود و الله اعلم بمقاصد انبیائه نمایش چهارم باید
دانست که این حدیث در میان علما مخالف و موافق مشهور است چنانچه بعضی بتواتر آن
حکم کرده اند پس گوییم اگر تواتر آن ثابت شود میتوان دلیل ساخت بر آنکه خبر واحد حجت
است و استدلال مذکور را اگرچه هیچ یکی از علما در مصنفات خود ایراد نکرده اند اما از
بآیه کریمه فلولا نفر من کل فرقة الی آخر الآیه نموده اند که ایشان بر مطلب مذکوره ذکر کرده اند بیت
متواتره
مترجم گوید تفصیل این اجمال آن است که حدیث متواتر میباشد و غیر متواتر متواتر آنست که جماعت
بسیار از جماعت بسیار در هر عصر روایت کنند تا بمعصوم برسد چنانچه کثرت هر جماعت از ایشان
در آن عصر بحدی رسیده باشد که عقل تجویز اتفاق ایشان بر دروغ نکند و خبر غیر متواتر آنست

که عدد راویان آن در جمیع مراتب یا بعضی مراتب بآن کثرت نرسد و این قسم را در اصطلاح
ارباب حدیث خبر واحد مینامند و حدیث متواتر را جمیع علما حجت دانسته‌اند و عمل بمضمون آن را واجب
میدانند و کسی در شیعه خلاف نکرده است و خبر واحدی که صحیح باشد یعنی جمیع راویان تا معصوم
عادل اثنی عشری باشند اگرچه معظم علما آن را حجت دانسته‌اند و بمضمون آن عمل کرده اما چون
بعضی مثل سید مرتضی علم الهدی و جمعی دیگر خلاف کرده‌اند و گفته‌اند حدیث تا متواتر نباشد حجت
نیست و بآن عمل نتوان کرد احتیاج بدلیل شده است و از جمله دلایلی که بر آن ایراد کرده‌اند
این آیه کریمه است وما کان المؤمنون لینفروا کافة فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة
لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون یعنی روا نیست مؤمنان را که همه یکبار
بتحصیل علوم و طلب فقه دین روند و انتظام کارهایی که وسیله معاش و سبب بقای حیات ایشان
باشد معطل گذارند چرا نروند از هر فرقه یعنی اهل شهری یا طایفه یعنی گروهی اندک بطلب فقه دین
تا بترس بیم آورند قوم خود را از سخط و غضب الهی چون برگردند بسوی ایشان بر وجهی که باز آیند
از ارتکاب مناهی و مباشرت محرمات یا روا نیست که همه یکبار بغزای کفار و جهاد روند بلکه
باید که گروهی از هر قومی بآن قیام نمایند و باقی بتحصیل علم و طلب فقه مشغول باشند تا بترس
و بیم آرند آنانی را که رفته‌اند از سخط و غضب الهی و چون مراجعت نمایند بالقای آنچه آموخته‌اند بایشان
علی اختلاف التفسیرین بر نوعی که اگر خبر واحد حجت نباشد بر رسانیدن گروهی از هر فرقه
آنچه در فقه دین فرا گرفته‌اند بر قوم خود فایده مذکور که انذار و تخویف ایشانست برنخیزد که باز ایستادن
از ارتکاب مناهی و فعل محرمات شرعی بران مترتب شود و از ان بظهور نخواهد رسید و آیه دلالت

دارد

دارد بر آنکه بظهور نخواهد رسید پس خبر واحد حجت و معتبر باشد و مثال این چند دلیل دیگر
ذکر کرده‌اند و باین حدیث استدلال نکرده‌اند و آن را از قبیل ندانسته‌اند و حال آنکه آن نیز بر
مطلب مذکور دلالت واضحه دارد و بیانش بنابر آنچه مصنف دام ظله میفرماید این است که اگر خبر واحد
حجت نباشد بآن عمل نتوان کرد و مر امت علما امت را از آن انتفاع نخواهد بود و بآن احتیاج نخواهند
داشت و حال آنکه ظاهر حدیث دلالت دارد بر ثبوت احتیاج بآن و تحقق انتفاع است از آن
بواسطه آنکه من موصوله در من حفظ چون ادوات عموم است بر حسب ظاهر دلالت بر عموم دارد
یعنی هر کس حفظ کند از جهت انتفاع امت من چهل حدیث از احادیثی که محتاج الیه ایشان
باشد خواه شریک باشد در حفظ آن با جمعی که عدد ایشان بحد تواتر رسیده باشد و خواه منفرد
باشد در ان ثواب مذکور را در می‌یابد پس ظاهر شد که حدیثی که راوی در روایت آن
منفرد باشد مثل آنها بود که محتاج الیه و منتفع بها امت باشد و حدیثی که حجت نباشد و اعتماد را نشاید
محتاج الیه و منتفع بها امت نیست پس خبر واحد حجت باشد اگر گویند بنابرین لازم می‌آید خبر
فاسق و مجهول الحال یعنی کسی که عادل بودن و فاسق بودن او ظاهر نباشد نیز حجت باشد چرا
که من موصوله چون ادوات عموم است شامل ایشان نیز هست و کسی از علما قایل
بآن نشده است جوابش این است که عام شامل هر فردی میباشد که دلیل دیگر دلالت بر خارج
بودن آن فرد نکند و اینجا دلیل دیگر دلالت دارد بر آنکه خبر فاسق و مجهول الحال حجیت را نشاید
و آن در باب فاسق آیه کریمه ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا است یعنی اگر بیاید مر شما را
فاسقی بخبری یعنی خبر دهد شما را از امری بر قول او اعتماد نکرده طلب شاهد و تجسس کنید ازو

ودر مادهٔ مجهول الحال آیت وانی هدایت این است ولا تقف ما لیس لک به علم است یعنی از پی مرو
واعتماد بر خبری که شمارا بران علم نباشد یعنی صدق وکذب راوی آن بر شما معلوم نباشد پس مکنید
خبر فاسق ومجهول الحال از عموم حدیث بیرون باشد وخبر ایشان بر اصل عموم داخل نباشد
میتوان گفت که حدیث نص مثبت ورا آنکه احتیاج است بآن در حال انفراد راوی باشد چه
میتواند بود که احتیاج وانتفاع چنانچه مسبق ذکر یافت اعم باشد از احتیاج وانتفاع بالفعل واز
احتیاج وانتفاع بالقوه وحدیثی که شخص واحد حفظ میکند اگرچه در وقتی که خبر واحد است محتاج الیه
نیست اما میتواند بود که در شان آن هست که محتاج الیه شود در آن وقتیست که متواتر شود واین
احتمال اگرچه خلاف ظاهر است اما باعث ضعف دلیل میشود چرا که استدلال بظاهر حدیث
با آیه رابعه از آنکه اصل مقتضی خلاف آن باشد ضعیف دانسته اند واینجا اصل عدم حجیه خبر احاد است
پس استدلال بظاهر حدیث که عموم است بر حجیه آن ضعیف باشد والله اعلم بالصواب
انجام باید دانست که فقه در لغت عرب بمعنی فهم است که فقیه یعنی فهیم باشد یعنی فهم دار
ودر اصطلاح یعنی عرف اهل شرع عبارتست از علم بمسائل واحکام شرعی که از روی ادلهٔ شرعی
که قرآن وحدیث واجماع واستدلال بهم رسد وهیچ یک ازین دو معنی مناسب این مقام
نیست اما معنی اول بواسطه آنکه فهم دار را از رهگذری فهم داری زیادتی مرتبه در آخرت نیست
که محشور بودن در زمرهٔ ایشان کمال بوده باشد واین ظاهر است اما معنی دوم بواسطه آنکه
معنی مذکور از مستحدثات این زمان است که استخراج مسائل از قرآن وحدیث ودلایل دیگر میکنند
ودر صدر سلف یعنی زمان حضرت مقدس نبوی وعهد حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین

طریق

طریق علم بمسائل واحکام سماع از لفظ وگفتار ایشان بوده است بواسطه یا بی واسطه وچون
میخواسته اند که علم بمسئله حاصل کنند از ایشان میپرسیده اند ومر طور جواب که می شنیده اند بآن
عمل میکرده اند وحکم خدا از آن مسئله دانسته اند وبدلیل دیگر خود را محتاج نمیدانسته اند بلکه مراد از فقیه درین حدیث
بینائی در امور دین است واحوال آخرت وخدا شناسی که فقیه یعنی صاحب این بصیرت وبینائی
باشد ودر اکثر احادیث که لفظ فقه واقع شده است بهمین معنی محمول است وکلام معجز نظام حضرت
مقدس نبوی که فرموده اند لا یفقه العبد کل الفقه حتی یمقت الناس فی ذات الله تعالی
وحتی یری للقرآن وجوها کثیرة ثم یقبل علی نفسه فیکون لها اشد مقتا ناظر باین معنی است
یعنی بنده فقیه نمیشود فقیه تمامی تا دشمن دارد مردم را در ذات خدای تعالی که در تحصیل معرفت او
تقصیر میکنند وتا آنکه ببیند مر قرآن را وجوه بسیار یعنی عالم گردد بر تفسیرات متعدده وتاویلات
متنوعه آیات قرآنی که ایمه تفسیر وتاویل ذکر کرده اند بعد از ان بجانب نفس خود نگرد وچون
نهایت عجز وقصور او را نیز در معرفت مشاهده نماید او را از همه دشمن تر دارد وباید دانست که
حصول این بصیرت وبینائی بمحض موهبت وتفضل الهیست وسعی بنده را در آن مدخلی نیست
همچنانکه دعای حضرت رسالت پناه صلعم در بارهٔ امیر المؤمنین ع در وقت روانه کردن آن سرور
بجانب یمن که اللهم فقهه فی الدین یعنی بار خدایا او را در امور دین صاحب بینائی ده ناظر بآنست نه بآن
که سعی وکوشش بنده دست بهم دهد چنانچه کلام معجز نظام شاه اولیا که در نصیحت فرزند خود امام حسن ع
بر زبان مبارک جاری ساخته اند که یا بنی تفقه فی الدین یعنی تحصیل کن ودریافت آن فقه در دین
را اشارت بآنست ودر کلام بعض اعاظم اکابر علما وارد شده است که در زمان سابق اطلاق

فقه نکرده اند که بر علم آخرت و معرفت بعض نکات و دقایق آفات نفس که عبارت از دور افتادن
بعقاید باطله و مذاهب مهلکه است و دانش مفسدات و مبطلات اعمال جوارح که مقتضی بطلان
عبادات و اعمال اخرویست و استعداد و ورود یافتن مقارت دنیا و ما فیها و اطلاع بر نعمتهای
باقی آخرت و استیلاء خوف و ترس الهی بر خاطر و امثال آن و آیه وافی هدایت فلولا نفر من کل
فرقة طائفة لیتفقهوا فی الدین که بار ترجمه اش در فرش چهارم سبق ذکر یافت نیز دلالت بر
این معنی دارد چرا که چنانچه مذکور شد در آیه مذکوره ترس و بیم از سخط الهی بر وجهی که مقتضی اجتناب
محرمات و مناهی شود بر آموختن فقه مترتب شده ظاهر آنست علمی که امر مذکور بران مترتب
تواند شد علم آخرت و معرفت امور مذکوره است نه دانستن طریق بیع و شری و طلاق و نکاح
و امثال آن و همچنین از علم که در بعض حدیث وارد است علم بامور آخرت و علم خداشناسی مراد
است نه معنی لغوی علم دانستن و نه معانی اصطلاحی که علما این زمان احداث آن کرده اند
مثل معرفت صورت بصورت تفاصیل نحو و صرف و امثال آن چرا که در حدیث وارد است العلماء ورثة
الانبیاء یعنی علما وارثان علم اند و ارثان علمی که انبیا میراث گذاشته اند علم دین و آخرتست
و علم خداشناسی نه علم با بمعانی که مذکور شد و آیه کریمه انما یخشی الله من عباده العلماء نیز نص بر معنی
مذکور است چه خلاصه معنی کلام معجز نظام آنست که بدرستی که آنانکه در کوره ترس و خوف الهی بیکدار اند
از بندگان او ارباب علم اند و وصف اشعار بر علیت دارد یعنی دلالت دارد بر آنکه علم ایشان باعث ترس
و خوف ایشانست و ظاهر است که علمی که خوف و ترس الهی بران مترتب باشد علم دین و آخرت و علم خدا
شناسی است بلکه غیر آن از علوم را در معنی علم نشمرده اند و ارباب عرفان محض جهل شمرده اند

وغیر ازان

وغیر ازان بوساوس شیطان میکنند چنانچه مصنف خلد ظلاله در بعضی از منظومات خود که مثنوی
سوانح سفر حجاز است اشعار بر بعضی کرده فرموده اند مثنوی علم رسمی سر بسر قیل است و قال
نه ازو کیفیتی حاصل نه حال ۞ علم نبود غیر علم عاشقی ۞ ما بقی تلبیس ابلیس شقی ۞ کردن خالی بود از علم
یار ۞ سنگ استنجای شیطانش شمار ۞ این علوم و این خیالات و صور ۞ فضلهٔ شیطان بود بر آن جگر
زو بغیر علم عشق ار دل نهی ۞ سنگ استنجا بشیطان میدهی ۞ لوح دل از فضلهٔ شیطان بشوی ۞ ای گرامی
در ره عشقی اگر گوبی ۞ چند و چند از حکمت یونانیان ۞ حکمت ایمانیان را هم بدان ۞ دل منور کن بانوار
جلی ۞ چند باشی کاسه لیس بوعلی ۞ گر زا گوشید که زحمت سبب ۞ مدت روزی نه ده این کار دو بغین
نه در پی کیفیت مشغول کدام ۞ علم خواهی بود ای مرد تمام ۞ فلسفه یا نحو یا طب یا نجوم ۞ هندسه یا رمل یا
اعداد و شوم ۞ یاد فانی درویش آمد عرب ۞ وه چه خوش میگفت از روی طرب ۞ ایها القوم الذی فی
المدرسه ۞ کلما حصلتموه وسوسه ۞ فکرکم ان کان فی غیر الحبیب ۞ ما لکم فی نشأة الاخری نصیب ۞ ساقیا
بگذر ز روی کرم ۞ بر بهائی ریز از جام قدم ۞ تا کند شق پردهٔ پندار را ۞ هم بچشم یار بیند یار را
حدیث دوم (margin: حدیث دوم) روایت کرده است بسندی که متصل است بشیخ صدوق محمد بن بابویه القمی از حسن
احمد که مکنی بابو عبدالله بوده از پدر خود احمد بن ادریس الاشعری القمی که از راویان ثقه و فقیهان
معتبر است و حدیث بسیار ازو نقل شده از احمد بن محمد بن خالد البرقی که اصل او از کوفه است و چون
جد او خالد در ضمن سبب برقه رود قم نقل کرده بوده است و تولد او آنجا شده به برقی اشتهار یافته و
قریب بصد جلد کتاب نوشته و آثار فضل او کسوت ظهور پوشیده است و اگرچه بعضی از علمای رجال تضعیفش
نموده اند بواسطه آنکه اکثر از ضعفا روایت میکند اما ابن داود ثقه بودنش را رجحان داده و شیخ جمال الدین

علامه علیه الرحمه در خلاصه رجال میگوید و عندی ان روایته مقبوله از محمد بن علی بن موسی بن ابراهیم
الصیرفی الکوفی که کنیتش بابی سمینه است و اکرچه چند کتاب باو نسبت یافته اما علمای رجال او را ضعیف
و عدم روایتش نمایند غلو دانند چون در امثال این احادیث خصوصا که در مقام اثبات
حکم شرعی آن نباشند یا استحباب را خواهند با آن ثابت کنند تجویز شده که نقل نمایند اکرچه راویانش
ضعیف باشند چنانچه در حدیث سی و کیم در این کتاب خواهد آمد ان شاء الله تعالی و مصنف دام ظله در دیباچه
کتاب به بیان شافی وافی عذر آن خواسته از تضعیف مذکور در نقل این حدیث مذکور بخاطر راه یافته
و همچنین در نقل بعضی احادیث آینده اکر در سند آن بعضی راویان ضعیف بنظر رسند از محمد بن سنان
که از مشاهیر راویان حدیث است و مصنف چند جلد کتاب و اکرچه بعضی علماء رجال تضعیفش
میدانند و حکم بضعف روایتش کرده اند اما شیخ مفید رحمه الله در کتاب خود توصیفش کرده است
و شیخ طوسی رحمه الله نقل کرده است که حضرت امام جواد علیه السلام در ضمن دعائی که در حق او
کرده اند اظهار رضای خود ازو فرموده اند و عبارت دعای امام علیه السلام این است
رضی الله عنه برضای عنه فما خالفنی ولا خالف ابی یعنی خدای تعالی راضی باد ازو چنانچه من ازو راضیم
بدرستی که او هرکز در مقام مخالفت من و پدر بزرگوار من در نیامده از عیسی بن اعین جریری
که از راویان ثقه حضرت امام جعفر صادق است از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از
آبای بزرگوار و اجداد عالیمقدار خود از امیر المومنین و یعسوب الدین سلام الله علیه و علیهم اجمعین که
آن حضرت فرموده اند قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من عرف الله وعظمه منع فاه من
الکلام وبطنه من الطعام وعنی نفسه بالصیام والقیام قالوا بآبائنا وامهاتنا یا رسول الله صلی الله علیه

وآله

وآله هؤلاء اولیاء الله قال ان اولیاء الله سکتوا فکان سکوتهم فکرا وتکلموا فکان کلامهم ذکرا ونظروا فکان
نظرهم عبرة ونطقوا فکان نطقهم حکمة ومشوا فکان مشیهم بین الناس برکة لولا الآجال التی
قد کتبت علیهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم خوفا من العذاب وشوقا الی الثواب
شرح کلام معجز نظام در ضمن آغاز و نیمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو بخش بخش اول
خلاصه مضمون بلاغت مشحون آنکه حضرت مقدس نبوی صلوات الله علیه وآله فرموده اند که هرکس
شناخت حضرت عزت را چنانچه حق شناختن اوست و مرتبه عظمت و بزرگی او را بیاد آورد
باز میدارد دهان خود را از سخن کردن و شکم خود را از خوردن طعام و بتعب میدارد نفس خود را
بروزه داشتن در روز و نماز کردن در شب حاضران مجلس گفتند فدا باد ز ما پدران و مادران
ما ای رسول خدای این جماعت اولیاء الله اند حضرت فرمودند بدرستی که هرکاه اولیاء الله خاموش
میباشند خاموشی ایشان فکر خداست و چون بسخن در میآیند کلام ایشان ذکر خداست و چون
نظر بچیزی میکارند نظر ایشان بجهة عبرتست که از آن اعتبار میگیرند از ملاحظه مصنوعات الهی
و چون بنطق در میآیند نطق ایشان محض حکمت و بیان مصالح مردم در معاش و معاد است
تا از آن انتفاع یابند و چون براه در میآیند رفتار ایشان در میان مردم متضمن حصول خیر و
برکت است که اگر نبود ایشان را اجل مقدر که تا آن نرسد بالضروره ایشان را گرفتار زندان
ابدان میبایست بود هرگز آرام و قرار نمیگرفت روحهای ایشان در بدنهای ایشان از غایت ترس عذاب الهی
و شوق ثواب غیر متناهی بخش دوم من عرف الله شیخ محی الدین اعرابی در کتاب فتوحات مکی آورده است
که معرفت نزد ارباب تحقیق عبارت از ادراک دوم است بعد از ذهول از ادراک اول یعنی هرکاه ادراک اول

شده باشد و بواسطهٔ تلاحق ایام و ازمنه از زمان غبار نسیان بر آن نشسته چون باز بخاطر آید
و بصیقل ادراک دیگر زنگ آن غبار از مرآت ضمیر مرتفع گردد و روشن شود که همان امر است که
مرتبهٔ دیگر در معرض ادراک در آمده است این ادراک دوم را اهل تحقیق معرفت مینامند و از اینجاست
که ارباب کشف و ریاضت را اصحاب عرفان میگویند چه بثبوت پیوسته که خلق ارواح و نفوس
ناطقهٔ انسانی که مدرک اشیا در معنی ایشانند بر خلق جواهر ابدان تقدم دارد چنانچه در حدیث وارد است که
خلق الله الارواح قبل خلق الابدان باربعة آلاف عام یعنی خلق کرده و آفریده است حضرت عزت جل
برهانه نفوس ناطقهٔ انسانی را قبل از خلق بدنهای ایشان بچهار هزار سال و هیچ شک نیست که در آن
نشأ یعنی قبل از مفارقت عالم تجرد و اختفای در ظلمات ابدان ادراک بعض معارف الهی که بی تعب
کسب و تحصیل از مبدأ فیاض فایز میشود ایشان را حاصل بوده چنانچه آیه و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم
قالوا بلی و ربنا بآن ناطق است خلاصهٔ مضمون کلام معجز نظام آنکه در بدو فطرت که آفرینش
ارواح واقع شد همه را جمع آورده در معرض خطاب در آورد که آیا نیستم من که خالق
زمین و آسمانم پروردگار شما و آفریننده شما همه بر زبان بی زبانی فریاد بر آوردند که هستی و
غیر تو که تواند بود ای پروردگار عالمیان پس ظاهر شد که در آن وقت ایشان را علم بپروردگار
خود حاصل بوده و نزد حصول و غفلت از آن بواسطهٔ الفت بلذات بدنی و انهماک در ظلمات
جسمانیست چون ایشان بوسیلهٔ ریاضت و ترک لذات حیوانی و قطع تعلق علایق و عوایق
جسمانی در مقام تصفیهٔ باطن در آمده زنگ نسیان از آئینهٔ ضمیر زدوده اند و دیدهٔ سعی خود
را بکحل یوسف گم گشته جنابی داده بعین الیقین شاهد مقصود را مشاهده نموده اند مراتبهٔ صاحب

معرفت

معرفت و اهل عرفان خوانند و وجه دیگر مناسبت این است که هرکس مرتبهٔ معرفت حق را دریابد
یعنی در ضمن تحصیل ادراک دوم و ریاضت ترک لذات جسمانی و کسر قوای شهوانی و ترک تعلقات
مبنی بر نفس را قابلیت تذکر ادراک اول ظاهر سازد و چنان نماید که متذکر آن گشته یعنی مرتبهٔ معرفت و
کبریائی او را بر وجهی که وظیفهٔ زمان تجرد است ادراک نماید منعه فاه من الکلام و فطنه من الطعام
مرآت آنست باز میدارد دهان نطق خود را از تکلم بغیر ذکر حق تا بسبب آن از فکر او باز نماند و شکم
اشتهای خود را از میل کردن طعام تا رابطهٔ عالم تجردش نقصان نپذیرد و گرفتاری بهضم آن باز دارد
او را از یاد پروردگار خود و عنا نفسه بالصیام و القیام عنا بعین بی نقطه و تشدید نون ماخوذ از عنای
بفتح عین است که بمعنی تعب است و قیام اینجا کنایه از نماز مطلق است یا نماز شب یعنی از غایت الفت
که او را بعبادت معبود حقیقی دست میدهد در تعب میدارد بروزه و نماز راه راحت انگاشته بمعنی نفس
خود در متحمل مشقت آن میدارد قالوا بابانا و امهاتنا یا رسول الله صلی الله علیه و آله بابانا بنا را اکثر نحویان با تقدیر
ناسیده اند و گفته اند فعل آن در اغلب محذوف میباشد و کلام بر این تقدیر است که نفدیک بابانا
و امهاتنا و در حقیقه همان بای عوض است که نحویان در ضمن بیان اقسام بای جر ذکر کرده اند
مثل بای قد سند اهید یعنی بکسبرا را در عوض این و بعضی مفسرین با بما کنتم را در آیهٔ کریمهٔ ادخلوا
الجنة بما کنتم تعملون از این قسم شمرده اند یعنی داخل شوید بهشت را بای خوشنان و در عوض عمل
صالحی که از شما در وجود آمده کنایه از آنکه دخول بهشت در عوض اعمال صالحه می باشد نه بر و تفضل
و بعضی دیگر مفسرین باء را بای سببیت گرفته اند یعنی داخل بهشت شوید با وجود اعمال شایسته و سیاسی
که از شما در وجود آمده که رحمت و فضل الهی نسبت بشما زیاده بر آن شمول دارد که شما را بران مواخذه

نمایند تا کنایه از آن باشد که ادخال بهشت و اعطای نعیم اخروی محض تفضل و موهبت اوست
نه در عوض عمل صالح چنانچه کسی که مرکز مباشر عمل صالحی نشده باشد میتواند بود که داخل بهشت شود
ولیس هذا من خصلة سعید بن جوی انهم اولیاء الله یعنی جمعی از اصحاب که روی سخن حضرت با ایشان بود
صفات مذکوره را فوق مرتبه امثال خود دانسته گفتند فدا باد ترا پدران و مادران ما ای رسول
خدای این جماعت که ذکر وصف ایشان کردی اولیاء الله اند و این کلام را دو احتمال است یکی آنکه غرض
ایشان استفهام حال آن جماعت باشد تا معلوم نمایند که ایشان اولیاء الله هستند یا نه و ادات استفهام
را از کلام خود حذف کرده باشند یا آنکه کلام مذکور خبری باشد که قصد کرده باشند بان لازم حکم
یعنی وا نمودن اعتقاد خود را در بارهٔ ایشان بعد از شنیدن صفات مذکور یعنی از ذکر این صفات
ما را علم حاصل شد ای رسول خدای که ایشان اولیاء الله اند قال ان اولیاء الله ان حرف تاکید است
و بر احتمال اول که غرض اصحاب از کلام سابق استفهام باشد چون در حال استفهام متکلم را
تردد خاطری است وجه تاکید در جواب آن ظاهر است و بر احتمال ثانی اگر مقصود حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم تقریر کلام و تصدیق رد سخن ایشان باشد یعنی غلط فهمیده اید ایشان
اولیاء الله نیستند بلکه اولیاء الله جمعی اند که متصف باین صفت و این صفت باشند باز تاکید بجای خود است
تا دلالت کند بر زیادتی اهتمام حضرت در رفع آن اعتقاد از ایشان اما اگر مقصود حضرت تقریر کلام ایشان
و تصدیق ایشان باشد در حکم مذکور یعنی بلی ایشان اولیاء الله اند و سوای اوصاف مذکوره اتصاف باین
صفات نیز دارند مقام بحسب ظاهر مقتضی تاکید نیست و ایراد حرف تاکید محتاج بنکته است و نکته شاید
آنست که در فن بیان ذکر این شده که هرگاه روی سخن با جمعی باشد که حسن اعتقاد ایشان در بارهٔ متکلم

ویقین ایشان

١٨

و یقین ایشان بصدق کلام او مقتضی رغبت ایشان باشد بشنیدن سخن مذکور چون ظاهر است
که این معنی سبب شوق و نشاط متکلم و رغبت او میشود در درازی سخن و بسط کلام خصوصا کاهی که
سخن را از رهگذر دیگر نیز حسنی بوده باشد مقام را گنجایش تاکید خواهد بود و ایراد تاکید منافی
بلاغت نخواهد شد و ما نحن فیه از آن قبیل است چه سخن ما نحن فیه از شوقی که خاطرها
از قبول و تصدیق آن مجبول اند و در توصیف جمعیست که متکلم از گفتن و شنیدن آن نشاط و انبساط
تمام شود پس تاکید مذکور در موقع خود باشد چنانچه صاحب کشاف در تفسیر آیه کریمه
و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم که در شان منافقان آن
زمان که بظاهر دعوی ایمان میکردند و در باطن کفر ایشان برقرار بوده نازل شده یعنی چون
با مومنان ملاقات مینمایند میگویند که ما ایمان آورده ایم و چون با شیاطین قوم خود که رئیسان
ایشان باین عمل کرده اند خلوت میکنند میگویند بدرستی که ما از شماییم تخصیص فقرهٔ اخیر را بتاکید با
آنکه فقرهٔ اول در عدم اقتضای تاکید شریک اند چنانچه مومنان آن زمان را که عبارت از صحابه
پیغمبر اند از مشاهدهٔ احوال ایشان یقین بر نفاق ایشان حاصل بوده و تردد در عقیدهٔ باطل
ایشان نداشته اند که مقام اقتضای تاکید نماید شیاطین قوم ایشان نیز داخل چون خود ایشان را
بر آن داشته بودند که بر آن وجه اظهار کنند یقین میدانسته اند که حال ایشان چیست و
تردد در آن نداشته اند که رفع آن محتاج بتاکید باشد بر نوع ایراد کرده است و گفته است
که حسن طلب مخاطبین و رغبت و نشاط منافقان در مکالمه و بسط کلام با ایشان در فقرهٔ خیر و عدم تحقق
این معنی در فقرهٔ اول منشا تخصیص مذکور شده والله اعلم و سکتوا لکان سکوتهم فکرا و نطقوا لکان نطقهم

حکمة وتکلموا فکان کلامهم ذکرا ونظروا فکان نظرهم عبرة ومشوا فکان مشیهم بین
الناس برکة باید دانست که سکوت ایشانرا فکر گفتن با آنکه ظاهر است که فکر نفس سکوت
نیست بلکه در ضمن سکوت و حال خاموشی متحقق میشود بر سبیل مجاز است از قبیل اطلاق لازم
بر ملزوم که عبارت از لازم گفتن و ملزوم خواستن است یعنی سکوت ایشان لازم دارد فکر را و
از آن جدا نیست و برین قیاس است نظر ایشانرا عبرت گفتن و نطق ایشانرا حکمت نامیدن و
رفتار ایشانرا برکت دانستن پس هیچیک از امور مذکوره نفس آنها نیست بلکه نظر ایشان بجهة
عبرتست تا آنچه خوب بنظر آید بآن گرایند و آنچه بد نماید اگر اصلاح پذیر باشد در اصلاح آن کوشند
والا اجتناب از آن لازم شناسند و نطق ایشان مفید حکمت است که عبارت از بیان مصالح
معاد و معاش و فواید و خواص اشیاست و رفتار ایشان متضمن حصول برکت در اموال و اعمالست
و باید دانست که در ضمن یکفقره کلام ایشانرا در حال تکلم ذکر گفتن و در فقرهٔ دیگر نطق ایشانرا در حال
نطق حکمت نامیدن با آنکه نطق و تکلم بیک معنی است و هر دو بیک حال اند اشارتست بآنکه کلام
ایشان ازین دو حال بیرون نیست در خلوت ذکر است و در میان مردم حکمت و میتواند بود که
مراد از نطق در فقرهٔ اخیر معنی مصدری باشد یعنی سخن کردن ایشان هر باب از روی حکمت و مصلحت
و رغبت ولعمر الله لولا الآجال (اجلهم) التی قد کتبت علیهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم خوفا من
العذاب وشوقا الی الثواب آجال جمع اجل است و اجل عبارت از وقتیست که بواسطهٔ زندگانی
هر یک از افراد بشر مقدر شده و در لوح محفوظ نوشته اند که تا آن وقت نرسد بیرون رفتن ازین
سرای فانی میسر نیست و چون وقت مقتضی شود لمحه مجال توقف نی چنانچه آیهٔ کریمه

اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون بآن ناطق است یعنی ترس ایشان از سخط
و عذاب الهی که نزد اهل تحقیق عبارت از ناخشنودی و عدم رضای بلکه محرومی از دریافت لقای اوست
و شوق ایشان برحمت و ثواب غیر متناهی که بهترین مراتبش خشنودی و رضای اوست و دریافت
لقا و اتصال او بمرتبه ایست که اگر مقدر بودن اجلهای ایشان چنانچه مذکور شد سنگ راه نمیبود
هر آینه آرام نمیگرفت طایر روح ایشان در قفس ابدان بلکه بنیان آنرا بصدمات ترس عذاب
در هم شکسته ببال و پر شوق ثواب در پرواز می آمدند و خود را بر اوج روح افزای ریاض اتصال
میرسانیدند و درین مقام اشارتست بتساوی مرتبه خوف و رجا که عبارت از برابر بودن مقدار بیم
و امیدست چنانچه هیچ یک بر دیگری زیادتی نداشته باشد بلکه هر یک اعلی مرتبه زیادتی را داشته باشند
چنانچه در کلام بلاغت نظام امام محمد باقر علیه السلام نیز اشارت باین معنی وارد است که فرموده اند
لیس من عبد مؤمن الا وفی قلبه نوران نور خیفة ونور رجاء لو وزن هذا لم یزد علی هذا
یعنی نیست هیچ بندهٔ مومن مگر آنکه در قندیل دل او دو نور مخلوق است یکی نور بیم و دیگری نور امید
و هر دو در مقدار برابر اند بر وجهی که اگر در میزان امتحان در آیند هیچکدام بر دیگری نچربد و از امام
بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام مرویست که بزبان مبارک جاری ساخته اند که
واعجب ما کان فی وصیة لقمان ان قال لابنه خف الله خیفة لو جئته ببر الثقلین لعذبک
وارج الله رجاء لو جئته بذنوب الثقلین لرحمک یعنی خوش آینده ترین سخنی که در وصیت لقمان
حکیم بود علی نبینا و علیه السلام این است که بفرزند خود گفت ای فرزند بترس از پروردگار خود بترسیدنی
که چنین پنداری که اگر نزد او آیی به نیکوئی که موازنه کند به نیکوئی جن و انس از عذاب او خلاصی نخواهی

دانست و امیدوار باشد برحمت او و امیدواری گمان بری که اگر با گناهی در معرض مغفرت او درآید
که برابری کند بگناهان جن و انس آمرزیده خواهی شد نمایش بباید دانست که مراد بمعرفت و
شناسایی حق تعالی و علا اطلاع بر صفات جلالی و جمالی اوست که عبارت از دانستن صفات ثبوتی و
سلبی باشد بقدر وسع و طاقت بشری و اما پی بردن بکنه و حقیقت ذات مقدس الهی بلکه بکنه صفات او
نیز امریست که بادیه ادراک ملائکه مقربین و انامل فکرت انبیای مرسلین از رسیدن بکنگره درک
آن بکوتاهی اعتراف دارند چه جای غیر ایشان از بنی نوع انسان و کفاف است شاهد برین معنی کلام بلاغت
انتظام خلاصه انام علیه و آله شرایف التحیة و السلام که در مقام اعتراف بعجز و انکسار بر زبان معجز
بیان جاری ساخته اند که ما عرفناک حق معرفتک یعنی نشناختیم ذات مقدس ترا چنانچه حق شناسایی
تست یعنی بحقیقت و کنه آن نرسیدیم و در حدیث وارد است که ان الله تعالی احتجب عن العقول کما
احتجب عن الابصار یعنی براستی که حضرت عزت پنهانست از نظر دانش معقول همچنانکه از نظر ظاهر پنهانست
و چنانچه بچشم سر مشاهده جمال او ممکن نیست بدیده عقل نیز بکنه حقیقت او نتوان رسید پس انصاف
نباید کرد بکلام جمعی که از غایت جهل و ضلالت دعوی رسیدن بآن مینمایند و گمان میبرند که وصول
بآن سعادت در مرتبه امکانست بلکه سزاوار آنست که خاک انکار در دهان ایشان ریزی و گمان
مذکور را مصداق ان بعض الظن اثم دانسته محض کذب و افترا و عین ضلالت و عدم شناسایی چه پایه
این مرتبه بلندتر از آنست که بآن توان رسید و سلسال این چشمه صافتر از آنکه بلوث ادراک بشری
آلایش پذیر تواند گردید بلکه نهایت آنچه ادراک ارباب درک و فهم بآن میرسد از بدایت مرتبه
کبریایی او فرسنگها دور است و غایت آنچه نظر عمیق و فکر دقیق بوی میرسد کان وادی برهان درک

آن جماعت

آن جماعت بنسبت نهایت مرتبه ادراک و دانایی او نزدیک چنانچه گفته اند نظم آنچه پیش تو غیر از آن ره نیست
غایت فهم تست الله نیست و محقق ربانی افضل الدین کاشانی نیز درین مقام این رباعی وارد رباعی گفتم
همه ملک حسن سرمایه تست خورشید فلک چه ذره در سایه تست گفتا غلطی ز ما نشان نتوان یافت
از ما تو هر آنچه دیده پایه تست پس صفات جلالی و جمالی که بنده مبادا مثبت باثبات و سلب آن دارد در حقیقت
فراخور مرتبه ادراک و فهم اوست نه صفات واقعی پروردگار چه پایه مرتبه کبریایی و کنگره عرش فر و جلال
رفیع تر است از اتصاف باشال این صفات چنانچه کلام بلاغت نظام امام محمد باقر علیه السلام اشعار
تمام بآن دارد که فرموده اند کلما میزتموه باوهامکم فی ادق معانیه مخلوق مصنوع مثلکم مردود
الیکم و لعل النمل الصغار تتوهم ان لله تعالی زبانیین فان ذلک کمالها و تتوهم ان عدمها
نقصان لمن لا یتصف بهما و هکذا حال العقلاء فیما یصفون الله تعالی به خلاصه مضمون کلام
حقیقت انتظام آنکه هر یک از صفات کمال که تو وهم تمیز آن کرده اید و در نهایت دقت معنی دانسته
بهترین صفاتش پنداشته اید مخلوق است مثل شما که دست صنعت او را آفریده و چون در حسن
آن پروردگار قیاس بخود کرده اید سزاوار نیست که گمان شما باین متصف باشید و سبب آنکه
موران ریزه هر گاه در مقام شناسایی حق درآیند گمان برند که پروردگار ایشان را دو شاخ است
از شاخهای ایشان بهتر چه کمال خود را در ان دیده اند و نقص خود را در نداشتن آن دانسته اند
پس معلوم شد که بر همین قیاس است حال عقلا و ارباب دانش در اتصاف پروردگار خود بصفاتی که
صفات کمالش پنداشته اند و مولانا جلال الدین محمد دوانی مصنف حاشیه قدیم تجرید بعد از نقل این حدیث
در یکی از تصنیفات خود کلامی ایراد کرده که خلاصه مضمونش این است که این کلامیست در نهایت

دقت و لطافت که صادر شده از منبع تحقیق و مورد توفیق و سرش آنست که چون تکلیف باری کرد باید
بمرتبه قدرت باشد عقلا تجویز نکرده اند و تکلیف ما لا یطاق فرض دانسته انسان زیاده ازین تکلیف نیست
کرد آنچه از مراتب کمال صفات جلال تواند در حیطه فهم درک در آورد و فهم آن خرا خور مرتبه ادراک او باشد
پرورد کار خود را که مستجمع جمیع صفات کمال میداند بدان متصف داند و آنچه مدرک آن تواند در یافت
که اتصاف با آن متضمن نقص و قصور است و چون او را میباید از صفاتی که متضمن نقص باشد جناب او
را از و سلب نماید مثل آنچه در خود و امثال خود مشاهده کرده باشد و الفت با آن گرفته از مرتبه درک
و فهم او بیرون نیست و ادراک متضمن نقص و کمال آن نتواند رسید پس مکلف نخواهد بود که باثبات و سلب
صفاتی که اتصاف امثال خود را با آن متضمن نقص و کمال داند پس ناچار قیاس بخود کرده آنچه در خود کمال
داند اثبات خواهد کرد و آنچه نقص داند سلب مثلا چون کمال خود را درین مشاهده میکند که قادر و
حی و مختار و عالم و مرید و مدرک و صادق و سمیع و بصیر باشد مکلف شده است باثبات صفات
مذکوره از برای او و چون نقص خود را در احتیاج بغیر و اموری که لازم دارد احتیاج را مثل جسم بودن
و عرض بودن و در مکان بودن و امثال آن می بیند مکلف شده است بسلب صفات مذکوره از و چه
اگر زیاده برین مکلف باشد تکلیف بما لا یطاق لازم آید و دانسته شد که تکلیف بما لا یطاق جایز
نیست پس آنچه از صفات خدا دانسته باشد در حقیقت صفات او باشد نه صفات خدا و این است
مترجم گوید یکی از معانی کلام حضرت امیر المومنین علیه السلم که من عرف نفسه فقد عرف ربه
ازین مقام استنباط منشی کرده و در دیباچه کتاب خسرو و شیرین در ضمن داستان توحید ثانی برینوجه نظم
آورده مثنوی صفات واجب آمد همچو ذاتش * کجا ممکن کند درک صفاتش * صفاتش را چو ذاتش نیست مانند

کردانش

کر دانش ناخنی در وی کند بند * در امثال اینچنین آمد که موری * مگسی در سر از توحید شوری که بر زور انوف
رود شاخ است * که مرکب را بهشت صد دشت و کاخ است * ز عدلش تا قصب و از جنبش صاف * کشاید علم
قد از قله قاف * ز رنجش حلقه موران زنگ گیرند * ز بدلش حلقه حرز نیها پذیرند * تو اندر هفت
دریا بار بر بند * شکر زار ازیجا بر کشیدن * میان دریا که در توحید گفتی * قیاس خود از آن کردی و گفتی
روان گفتند شاه ای حزل از عشق * چرا باید چنین بیگانه عشق * میان وصفی که کردی و صفی صورتش
زاد و وصف او ز دید کور است * نه جسم است و نه جسمانی نه جوهر * علیم است و حکیم است و سخنور
بگفتا سر که علم است و حکمت * نخواهد کس به تو از قدرت * زامی صنعت های نخواهد
ز موری ره سلیمانی نخواهد * مرا خود ظرف دانش بیش ازین نیست * بچشم منشم حسنی جز این نیست
زمین گر پیش ازین بود پیش زادت * عطا کردی دل من بیش زادت * بسا کین معرفتها در کمالش
همه یکسان بود پیش جلالش * کمال علم ما در وصف داور * بود با دانش آن مور یکسر
چو نقص فطرت ما را گواهند * ز ما جز در خور فطرت نخواهند * و گر نه کبریا را پایه عالیست
سپرش در حریم ذو الجلالیست * کجا خفاش و پرواز همایی * کجا ادراک و اوصاف خدایی
ز راز بهر دانش چون نزادند * ز رشت ظرف دانش تنگ دادند * نسازد با ضرورت زنده بیلی
خداوندت ز علم الا قلیلی * بدین علم قلیل این پر دلی چیست * دلی از لاف دانش منقل چیست
خداوندا بعجزم راهبر کن * ز نور دانشم راپا بسر کن * دلم را محرم راز آگهی
زبان شکر بابش یکتا کن * گران جز رفع خود مهی نیابد * وزین جز عجز و مسکینی نیاید
بدانکه بباید دانست که معرفت و شناسایی که طاقت انسانی باشد آن میتواند رسید چند مرتبه دارد

که مرتبه وظیفه جمعیست و سلطان المحققین خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمه در بعض از مصنفات خود
آورده است که قیاس مراتب آن از مراتب معرفت با آتش باید کرد چه ادنی مراتب آنست که شنیده شود
که موجودی هست که هر چه با وی برسد معدوم میشود و آنچه بجای ازان اثر می آید روشنی میگیرد و شنیده
ازان برسیده اند که نمیشود و مردم تعبیر ازان با آتش میکنند بلی آنکه آتش دیده باشند و احساس اثر آن کرده
و نظیر این مرتبه در شناخت حق شناسایی جمعیست که در درجه تقلید گرفتار ند و تصدیق بوجود حق
کرده اند بی آنکه دلیل و برهانی بر آن دانند و بهمین اعتماد کرده اند که از پدران و استادان خود همچنین
شنیده ایم و ایشان اند در دین نیکو بید و از مرتبه بالاتر در معرفت آتش مرتبه جمعیست که از دور
دودی مشاهده نمایند و یقین کنند که موجودی هست که این اثر آنست و ازان برخواسته و نظیر
این مرتبه در معرفت واجب تعالی معرفت جمعیست که بدلیل و برهان اثبات واجب کرده باشند
و از مشاهده ممکنات و ملاحظه مصنوعات علم بوجود صانع بهمرسانیده و ازین بهتر شناسایی آتش
مرتبه جمعیست که احساس گرمی آن کرده باشند و بروشنایی آن انجار ظلمت را از پیش نظر برداشته
مشاهده بعض محسوسات که بنا برکم ظلمت ازان مانع بود نموده باشند و نظیر این مرتبه در خداشناسی
مرتبه جمعیست از مومنین خالص که اطمینان خاطری بر شناخت حق ایشان ازان بهم رسیده باشند و بعلم یقین
دانند که اوست که خالق کاینات و روشنی بخش ارض و سموات است چنانچه خود در توصیف آن میفرماید که
الله نور السموات والارض و ازین بلند مرتبه کسیست که پیکر وجود خود را با آتش داده و بتمامه سوخته باشد
و خاکستر گردیده و نظیر این مرتبه در معرفت واجب معرفت ارباب شهود و فناست که بعین الیقین مشاهده
معشوق حقیقی کرده اند و از غایت التذاذ از وجود خود را در میان ندیده همه او شده اند و در همه

بگذرد

بگذرد همین او شده اند و نعم ما جری لسان الحال رباعی آنانکه ز جام معرفت سرشارند ٭ در خلوت دیده
غیر را نگذارند ٭ چون در نظر بینششان غیری نیست ٭ در هر چه نظر کنند حق پندارند ٭ و از مرتبه مرتبه
زمرتبه ع ازین مراتب رفیعه مرتبه و ظاهر است که از معرفتی که در حدیث مذکور است نتوانند بود که
مرتبه اول مراد باشد چرا که در ضمن تقلید کمالی متصور نیست بلکه مرتبه ثانی نیز مراد نیست چنانچه
کلام مولوی معنوی در مثنوی شاهد بر آنست مثنوی پای استدلالیان چوبین بود ٭ پای چوبین سخت
بی تمکین بود ٭ و مولانا میر حسین میبدی رحمه الله نیز در مقام رباعی دارد که ذکر آن اگر چه در اصل
مناسب نبود رباعی حق را نتوان شناخت از روی کتاب ٭ حکمت نبرد راه باقلیم صواب ٭ در وادی معرفت
بی آیین حکیم ٭ چون پا ز است بر چراگاه دواب ٭ پس مراد مرتبه سیم خواهد بود که اهل تحقیق تعبیر ازان
علم الیقین میکنند و مرتبه چهارم که محققین عین الیقین مینامند والله اعلم انجام آنچه در حدیث از صفات
اولیا و سمات عارفین بالله بزبان معجز بیان حضرت نبوی جاری شده است سرآمد صفاتیست که ایشان
بآن متصف میباشند چه اول آن صمت و سکوتست که ارباب تحقیق باب نجاتش دانسته اند و
مبالغه بسیار در رعایت آن کرده و مصنف دام ظله در مثنوی گفته است مثنوی صمت عادت کن که از یک گفتنک
میشود در نار آن نخت ملک ٭ دوم جوع و کم خوردنست که کلید نیکوییهاش گفته اند سیم تعب جز سودن نفس است
در عبادت پروردگار خود بروزه داشتن و بر پای بودن شب که کنایه از نماز و شب زنده داری است و
بعضی از عابدان صوفی نسا کان برده اند که عارفان و واصلان بخدا ازان مستغنی اند و ایشان چون ترک
تعلقات دنیا نموده اند و قرب بمبدا حاصلست بلکه باعتقاد باطل خود همه او شده اند بآن حاجت نیست
و بآن مکلف نیستند و این اعتقاد محض ضلالت و گمراهیست چه اگر کسی را از ارباب وصول و عرفان استغنا بی

ازان حاصل میبود و در معوض آن تکلیف نمیبود حضرت مقدس نبوی میبودند که خداشناسی بالبیان بادعاء آن
وحال آنکه آنقدر متحمل مشقت نماز میشدند که ورم در پای مبارک ایشان آثار ورم ظهور میرسید و جناب
ولایتمآب مرتضوی میبودند که انتهای سلسلهای ایشان بر او دست و طریق هر سلسله ولایتی که بجناب او ختم
منتهی نشود مردود المستفیض نمیباشند و بصحت پیوسته که آنجناب در شبی هزار رکعت نماز میکرده اند و همچنین
هریک از اکابر اولیا و اعاظم ارباب عرفان معظم اوقات خود را صرف نماز و سایر عبادات میکرده اند چنانچه
از ملاحظه کتب سیر و تواریخ صدق آن بظهور میرسد چهارم فکر است که در حدیث وارد شده که تفکر
ساعة خیر من عبادة ستین سنة یعنی صرف کردن ساعتی از ساعات عمر در فکر خدا و خداشناسی و
اموری که بآن تعلق داشته باشد بهتر است نزد خدای تعالی از عبادت شصت ساله و بعضی اکابر گفته اند
سبب اینکه مرتبه فکر بر عبادت رجحان یافته آنست که فکر عمل قلبیست و عبادت عمل جوارح و اعضا و هیچ شک
نیست که قلب اشرف از اعضاست پس عمل او نیز اشرف از عمل اعضا خواهد بود چنانچه آیه کریمه اقم الصلوة لذکری
نیز اشعار بآن دارد چه اکثر مفسرین ذکر را درین آیه تفسیر بفکر کرده اند یعنی برپای دار نماز را برای خاطر
فکر من و مقرر است که مقصود اشرف از وسیله میباشد پس فکر که مقصود است اشرف باشد از نماز
که وسیله و سبب حصول آنست پنجم ذکر است و مراد بذکر ذکر لسانیست چه ذکر قلبی و خفی همان فکر است و الفاظی
که ذکر در ضمن آن حاصل است بسیار است نهایتش ارباب حال کلمه لا اله الا الله را اختیار کرده اند بنا بر
چند وجه که مقام گنجایش ذکر آن ندارد مترجم گوید ازانجمله یکی آنست که حروف آن از حروف اخر
اسما که لفظ الله است ترکیب یافته و حرف بیگانه در میان درنیامده دویم آنکه ذکر خفی که اشغال از ایشان
اهتمام ایشان بآن است در ضمن آن نیز متحقق میتواند شد چه در حروف آن حرف شفوی که محتاج

بحرکت

بحرکت لب باشد نیست و میتوان در میان مردم بر وجهی بآن قیام نمود که کسی را اطلاع بآن حاصل
نشود بخلاف اذکار دیگر مثل سبحان الله و الحمد لله و الله اکبر و امثال آن که خبر نمیتوان سیوم آنکه
اشتمال آن بر حرف الف که اشرف حروف نخبست و قوام جمیع حروف باوست چنانچه جمعی
عرفا تصریح کرده اند و در میان حروف او را قطب میدانند تشبیه است از سایر حروف چهارم
آنکه اشتغال بآن باعث در آمدن بحصن الهیست و رستگاری از شداید عذاب او که کلمة لا اله الا الله
حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی و بعضی وجوه دیگر نیز گفته اند که ایراد آن منجر بطول کلام و دور از
سخن میشود و مقام گنجایش ذکر آن ندارد ششم نظر اعتبار است که عبرت عبارت از آنست چنانچه در قرآن
مجید وارد است فاعتبروا یا اولی الابصار یعنی اعتبار کنید و عبرت گیرید از مشاهده مصنوعات
الهی ای صاحبان بصیرت و بینایی ششم سخن کردن بحکمت که فکان نطقهم حکمة عبارت از آنست و مراد
بحکمت امریست که متضمن صلاح دنیا و آخرت باشد یا صلاح آخرت تنها از علوم و معارف اما امور
که متضمن صلاح حال دنیای تنها باشد مثل علم بقواعد بیع و شری و نکاح و طلاق و مزارعه و غیر ذلک
و امثال آن نکاهی که غرض اخروی بآن متعلق نباشد آشنایی بحکمت نخواهد داشت هفتم ۵
رسیدن خیر و برکت است بر دهم از رفتار ایشان که متضمن انتفاع خلق است هشتم خوف از ربی
است از سخط و غضب الهی که در بخش دوم ذکر مرتبه آن شد نهم امید و رجا بر حسن غفر خدای
که در بخش دوم که در ضمن احادیثی که در ترغیب بهم وابسته مذکور شد مرتبه آن معلوم شد و این صفات
دهگانه که مصداق تلک عشرة کاملة میتوانند بود و چون بدیده بصیرت ملاحظه شوند ظاهر میشود که از صفات
صفات ارباب عرفان و اصحاب سیر و سلوک است سر اتصاف بآن روزنامهای بالیقین و آنکه الانجاح

حدیث سیم روایت کرده است بسندی که متصل است بشیخ صدوق محمد بن بابویه القمی رحمه الله تعالی از موسی بن متوکل از علی بن حسین سعدآبادی که از راویان حدیث اند و در کتب رجال جرح و تعدیل ایشان نشده از احمد بن محمد بن خالد از پدرش محمد بن خالد بن عبد الله بن محمد بن علی البرقی مکنی بابو عبد الله که از اصحاب امام رضاست علیه السلام و ادراک صحبت امام موسی نیز کرده و اگرچه بعض علمای رجال تضعیفش دانسته اند اما شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله حکم بعدالتش کرده و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در خلاصه رجال میگوید والاعتماد عندی علی قول الشیخ ابی جعفر الطوسی فی تعدیله از عبد الله بن عبد الله دهقان که از ضعفای رجالست و در حدیث کتابی باو نسبت یافته از واصل بن سلیمان که از رجال حدیث است و احوالش معلوم نیست از عبد الله بن سنان بن ظریف کوفی که ثقه و جلیل القدر بوده و خزینه دار منصور و مهدی و هادی و رشید از خلفای بنی عباس کرده و از اصحاب صادق علیه السلام است و ادراک صحبت امام موسی کاظم هم نیز کرده شنوده از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرموده
سمعت ابی یحدث عن ابیه علیهما السلام قال قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم ما من صلوة یحضر وقتها الا نادی ملک بین یدی الناس قوموا الی نیرانکم التی اوقدتموها علی ظهوركم فاطفئوها بصلوتكم

شرح کلام معجز نظام در ضمن آگاهی و کمال بخش انتظار مشتمل بر دو بخش

بخش اول گفت شنیدم از پدر بزرگوار خود و آنحضرت روایت میکرد از پدر عالی قدر خود علیهما السلام که گفت رسول خدا صلوات الله علیه و آله فرموده اند که نباشد نمازی که برسد وقت آن مگر آنکه ندا کند ملکی در برابر مردم یعنی هر گاه وقت یکی از نمازهای پنجگانه که عبارتست از صبح و پیشین و پسین و شام و خفتن داخل شود ملکی از ملایکه آسمان در برابر مردمی که بدائره تکلیف در آمده اند ندا کند که

ای مؤمنان برخیزید بجانب آتشهایی که بواسطه ارتکاب معاصی و مبادرت بامور ناشایست که بر پشتهای خود افروخته اید پس خاموش سازید آنرا بگزاردن نمازها که پروردگار شما بر شما فرض کرده

بخش دوم جامع صلوة یحضر وقتها من در بکلام من زایده است و ازیراد حروف زایده در کلام بواسطه تاکید حکمت بسیار است بجا است تاکید نفی باشد که از ما فهم میشود و ببیجیکه از معانی آن مشمل اند ابتدا و تبعیض از ان مراد نیست الا نادی ملک الا حرف استثنا است و مستثنی منه یعنی امری که ما بعد الا از ان استثنا شده محذوف است و جمله نادی ملک که جمله حالیست قایم مقام اوست و کلام بر این تقدیر است که ما من صلوة یحضر وقتها علی حالة من الاحوال الا مقارنا لنداء الملك که حالة من الاحوال که مستثنی منه است و کلام محذوف و نادی ملک که مستثنی است بجای آن گذاشته شده و محل اعراب آن باو داده شده است و این قسم استثنا را استثنای مفرغ مینامند چرا که عامل از عمل در مستثنی منه فارغ و مشغول شده بعمل در مستثنی اگر گویند هر گاه فعل ماضی حال واقع شود ناچار است که واو و قد بر سر آن در آید و اینجا در بنا ده پس چون تواند بود که نادی ملک جمله حالی باشد جوابش آنست که هر گاه قصد کنند تعقیب و از پی در آمدن ما بعد الا را در معنی بما قبل تجویز کرده اند که واو و قد را از کلام حذف نمایند بواسطه شباهتی که بهم رسانیده کلام بجمله جزائیه چنانچه سعد الدین تفتازانی در آخر مبحث قصر از کتاب مطول تصریح بآن کرده و در بعضی از کتب نحو نیز مذکور است و ما نحن فیه از ان قبیل است چه قصد شده اتصال و تعقیب ندای ملک بدخول وقت نماز پس حذف متعلقات حال مذکور جایز باشد بین یدی الناس صاحب کشاف در اول سوره حجرات آورده است که کاهی که عرب میگوید جلست بین یدی فلان یعنی نشستم میان دو دست او مرادش بآن میان طرف راست و طرف چپ اوست نزدیک باو دو دست نامیدن او طرف راست و طرف چپ

راکه در سمت راست و دست چپ است مجاز است از قبیل تسمیهٔ شی باسم مجاور که لفظی
که از برای معنی موضوعست ذکر میکنند و ازان معنی میخواهند که مجاور و مقارب آن معنی است چنانچه
راویه را که در اصل بمعنی شتریست که مزاده را بر آن بار مینمایند در معنی مزاده استعمال میکنند که عبارت
از توشه کشیست فتوبوا الی بارئکم التی اوقدتموها علی ظهورکم فاطفئوها بصلوتکم تشبیه کرده است
گناهان ایشانرا در اهلاک و اعدام ایشان باتش که چون درگرفت تر و خشک را از هیچ ابقا نمی
نیست و آتش گفته و گناهان خواسته از قبیل استعارهٔ مصرحه که عبارت از ذکر مشبه به است و
ارادهٔ مشبه مثل رأیت اسدا فی الحمام که اسد گفته شده و رجل شجاع که مشبه باشد خواسته شده و قرینهٔ او
قدتموها و اطفئوها ترشیح اند که عبارت از ذکر ملایمات مشبه به است در کلام بی ذکر مشبه به ایقاد و
اطفا از ملایمات آتش اند و حاصل معنی این است که برخیزید و در گریه بسوی گناهانی که بر پشت
خود بار کرده اید و بباشند جمعی که ببلای حرق آتش گرفتار شده باشند و تر و خشک خود را در معرض
احراق دیده در معرض اهلاک او درآمده اید و نیک دیده خود را هدف صدمات آن ساخته پس رفع
کنید ثقل آنرا از خود بنماز چنانچه می نشانند شعلهٔ آتش را بآب و امثال آن و میتواند بود که مراد
گناه باز گناهان باشد بطریق مجاز مرسل که عبارت از ذکر لفظ است و ارادهٔ معنی ازان غیر معنی
که لفظ مذکور را از برای آن وضع کرده اند بی ملاحظهٔ تشبیه گناه باتش بلکه بعلاقهٔ سببیت چه گناه سبب
برافروختن آتش دوزخ است بجهة ایشان و برین تقدیر لفظ اوقدتموها فاطفئوها ترشیح خواهد بود
چنانچه استعاره محتاج بترشیحست و ذکر ترشیح بعد ازان میکنند در مجاز مرسل نیز گاهی ترشیح
آورند که عبارت از ذکر ملایمات معنی حقیقی باشد در کلام با وجود ارادهٔ معنی مجازی از لفظ چنانچه در

حدیث اسرعکن

حدیث اسرعکن لحوقا بی اطولکن یدا که در باب ازواج طاهره بر زبان معجز بیان حضرت مقدس نبوی
جاری شده است گفته اند اطولکن ترشیح یداست ترجمه گویند نقل است که قریب بایام رحلت
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله خطاب بازواج طاهره کرده کلام مذکور را بر زبان مبارک جاری
ساختند یعنی هر کدام که دراز دست ترید بیشتر از من بسفر آخرت ملحق خواهید شد و نزدیک نزدیک بار رحلت
خواهید کرد ایشان کلام حضرت را بر ظاهر حمل کرده دستهای خود را در برابر هم میداشتند که دست
هر کدام دراز باشد دانند که صاحب آن پیشتر فوت خواهد شد تا آنکه اول زینب که از جملهٔ ایشان بسخاوت
و بذل بیشتر اتصاف داشت رحلت نمود دانستند که مراد حضرت خیر البشر بان کلام معنی ظاهری
نیست بلکه معنی مجازی ازان اراده شده است برینوجه که ید گفته شده و سخاوت خواسته شده از روی
مجاز و از اطولیت ید زیادتی آن اراده شده بر سبیل ترشیح و اگر کلام بر استعارهٔ تمثیلیه محمول شود
بی ارتکاب تجوز در مفردات چندان دور نخواهد بود برینوجه که هر یکی از ایقاد و اطفاء آتش نیز در معنی حقیقی
مستعمل باشد و تشبیه شده باشد هیئت و حالتی که حاصل است مذنب را بعد از آلودگی بگناه و ورطهٔ استحقاق
از خود بازماندن بهیئت و حالت شخصی که بر پشت خود آتشی برافروخته است و خود را در معرض سوختن و هلاک
شدن درآورده پس بنشانند شعلهٔ آنرا بآب و امثال آن و درین مقام وجهی دیگر نیز محتمل است که از
روی مقدمه بر خواسته که بعضی ذکر آن کرده اند و مذهب خود ساخته اند و آن آنست که گفته اند هر یک
از اعمال حسنه و افعال نیکو که از بندهٔ مؤمن صدور مییابد در ان نشأه بصورت حور و قصور و امثال آن از
نعیم بهشتی درآمده خود را جلوه میدهد و همچنین اعمال سیئه و کردار بد بصورت عقرب و مار و عقبات
آتشی درآمده در مقام عذاب و ایذای او در می آید و در قرآن و حدیث نیز اشعار باین معنی هست

پس میتواند بود که کلام تمام مجاز مرسل باشد از قبیل تسمیهٔ شئ باسم مایؤول الیه یعنی اگر ذکر لفظ وارده
معنی که در زمان آینده آید یعنی حقیقی خواهد شد مثل انی اعصر خمرا که خمر گفته شده و انگور خواسته
شده و برین تقدیر نیز اوقات تمرّها فاطفئوها از قبیل مجاز خواهد بود چنانکه گذشت و ممکن است
که انچه از وجوه ثلثه سابقه انسب باشد والله اعلم نمایش کلام حضرت در آخر این حدیث که فاطفئوها بصلوتکم
یعنی رفع کنید ثقل گناه تحمّل کرده از خود بادای نماز معجبت در آنکه نماز رفع گناه میکند و ساقط میسازد عذاب
را که بر ارتکاب آن مترتب میشود و قرآن مجید نیز باین معنی ناطق است چنانچه از آیهٔ وافی هدایهٔ ان
الحسنات یذهبن السیئات بخط مقرر می آید چراکه سوق آیهٔ مذکوره چنانچه مذکور خواهد شد دالّ است
بر آنکه مراد بحسنات نماز پنجگانه است و در بسیاری از احادیث که بطریق شیعه و سنی نقل آن صحت پیوسته
اشعار باین معنی هست از انجمله روایت ابوحمزهٔ ثمالیست از بعض ائمهٔ هدی علیهم التحیه والثنا که از امیر
المؤمنین علیه السلام نقل کرده اند که آنجناب فرموده اند که حضرت مقدس مصطفوی صلوات الله علیه و آله فرموده
والذی بعثنی بالحق بشیرا و نذیرا ان احدکم لیقوم من وضوئه فتساقط من جوارحه الذنوب فاذا
استقبل الله بوجهه و قلبه لم ینفتل و علیه من ذنوبه شئ کیوم ولدته امه انما منزلة الصلوة الخمس
لامتی کنهر جار علی باب احدکم فما ظن باطل احدکم فما یظن احدکم لو کان علی جسده
درن ثم اغتسل علی ذلک النهر خمس مرات کان یبقی فی جسده درن و کذلک والله الصلوة الخمس
لامتی یعنی قسم بعزت و جلال پروردگاری که مرا بحق و راستی فرستاده است به پیغمبری تا بشارت
دهنده باشم مر طالبان رحمت بیهایت او و ترساننده باشم ایشانرا از عذاب و سخط بیغایت او
بدرستی که هرگاه بر خیزد یکی از شما مومنان از وضوی خود یعنی از وضو فارغ شود هر آینه می ریزند

خدای تعالی از اعضای او گناه ها چنانکه میریزد برگ از درختان و چون در مقابل آید خدا را
یعنی ظاهر و روی باطن که عبارت از قلب است یعنی روی بقبله آورد و دل با خدا دارد دور نشود
از مکان خود تا پاک سازد خدای تعالی او را از گناهان مانند کسی که در آن وقت از مادر متولد شده باشد
بدرستی که نماز پنجگانه نسبت بامت من بمنزلهٔ نهریست که بر در سرای هر کس جاری باشد و گذاردن نماز
بمنزلهٔ غسل کردن در آن نهر آیا چه گمان میبرد کسی که از شما بدن او آلوده باد نماس ظاهری باشد چون
در روزی در آن نهر پنج نوبت غسل نماید و بدن خود را در ان شوید آیا گمان میبرد که چیزی از ادناس مذکور
در بدن او باقی ماند یعنی جای آن گمان نیست همچنین است بخدای قسم حال نماز پنج وقت نسبت بامت من
در پاک شدن از لوث گناه یعنی بعد از ادای آن در اوقات ایشان گنجایش گمان بقای گناه نیست
و روایت کرده اند در سبب نزول آیهٔ وافی هدایه که ان الحسنات یذهبن السیئات که شخصی از
اصحاب پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم از زن نامحرم بغیر وجه حلال بوسه گرفته بود و بعد از ان
از عمل خود پشیمان شده بعرض حضرت رسالت رسانیده و حضرت چنانچه عادت ایشان بود منتظر
وحی الهی شدند که ناگاه جبرئیل امین نازل شد و این آیه آورد که اقم الصلوة طرفی النهار و زلفا
من اللیل ان الحسنات یذهبن السیئات یعنی برپای دار ای محمد و امت خود را امر کن که برپای
دارند نماز را در دو طرف روز که عبارت از اول نصف و آخر نصف است که کنایه از نماز صبح و
ظهر و عصر باشد و در زلفا از شب یعنی اول شب چه زلف ساعات اول شب را میگویند قریب بروز
که کنایه از نماز شام و خفتن باشد بدرستی که حسنات یعنی مباورت باعمال حسنه رفع میکنند و بر طرف
میسازد سیئات را یعنی گناهان را آن شخص پرسید که الی هذا یا رسول الله یعنی حکم حسنات بدل رفع گناه

ای رسول خدا آن حضرت فرمود که لجمیع امتی کلهم یعنی از برای تو تنها نیست بلکه از برای جمیع امت منست
که تو یکی از ایشانی پس معلوم شد که مراد بحسنات درین آیه صلوة خمس است و باید دانست که گناهانی
که آیه و حدیث دلالت میکند بر آنکه بجا آوردن نماز پنجگانه رفع آن مینماید گناهان صغیره است چه بعضی
دیگر احادیث دلالت دارد بر آنکه نماز رفع گناهان کبیره نمیتواند کرد چنانچه روایت کرده اند از حضرت
مقدس مصطفوی که آنحضرت فرموده اند ان الصلوة کفارات لما بینهن ما اجتنب الکبائر یعنی
بدرستی که نمازهای پنجگانه رفع میکند گناهانی را که از مصلی در ما بین هر دو نماز صادر میشود مادام که از کبائر
مجتنب باشد و همچنین روایت کرده اند که آنحضرت فرموده اند ما من امرء مسلم تحضره صلوة
مکتوبة فیحسن وضوئها و خشوعها و رکوعها الا کانت کفارة لما قبلها من الذنوب ما لم
تؤت کبیرة یعنی حاضر نشود مر مومن را وقت نمازی از نمازهای واجبی پس بجا آورد آنرا بر وجهی که نیکو باشد
وضوی او قبل از نماز و خشوع او در نماز که عبارت از ذلیل داشتن خود است در موقف عبادت
و ترس بسیار از ناخشنودی معبود و همچنین رکوع و سایر ارکان نماز او بر وجه نیکو بجا آورده شود مگر
آنکه بوده باشد نماز او که بر وجه مذکور بجا آورده کفارت گناهان گذشته او مادام که مرتکب گناه
کبیره نشده باشد و نیز روایت شده از آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم صلوات الله الملک الاکبر که
ان الصلوة الخمس و الجمعة الی الجمعة کفارات لما بینهن ما لم تغش الکبائر یعنی بدرستی که نمازهای پنجگانه
کفارتهای گناهانیست که در ما بین هر دو نماز از مصلی صادر میشود و همچنین نماز جمعه کفاره گناهانیست
که از جمعه تا جمعه از مصلی واقع میشود مادام که مرتکب کبایر نشود و امثال این احادیث در روایات درین
باب بسیار است پس ناچار است که محمول شود ذنوب درین حدیث و در روایت اولی که ابی حمزه راوی آنست

از گناهان

تکفیر گناهان صغیره

بر گناهان صغیره و اگر چه کلام حضرت در آخر حدیث ابی حمزه که کیوم ولدته امه ظاهر در عموم است لیکن (?)
[illegible] بباید دانست که بعض آیات قرآنی دلالت دارد بر آنکه اجتناب از گناهان کبیره میکند
مثل آیه کریمه ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم و ندخلکم مدخلا کریما یعنی اگر اجتناب
کنید ای مومنان از گناهان کبیره و پیرامون آن نگردید هر آینه ما محو سازیم از شما بار آن گناهان صغیره
و داخل میکنیم شما را در مکان گرامی و خوش که عبارت از بهشت عنبر سرشت است تو هم نباید کرد که آنچه
از احادیث مذکور بحیطه فهم در آمد که نماز پنجگانه تکفیر گناهان صغیره مینماید بمدلول آیه منافات دارد
چه میتواند بود که نماز تکفیر بعض انواع گناه کند و اجتناب کبایر تکفیر بعض انواع دیگر چه اگر گناه چنانچه
بعد از این مذکور خواهد شد بر چند نوعست بدنی و مالی و فعلی و قولی و امثال آن یا آنکه گوییم که مرتکب گناه
و اجتناب کبایر را در تکفیر گناه دخل هست یا بمعنی که هر دو در تکفیر شریک باشند و بر تقدیر اراده
تکفیر هر یک تکفیر فی نفسه خواهد بود نه تکفیر باستقلال و توجیه بر نمونه (?) که صغایری که نماز تکفیر آنست محمول
شود بر صغایر کسی که اجتناب از کبایر نکرده باشد مناسب مقام نیست چرا که در بعضی احادیث
تصریح بآن واقع است که نماز تکفیر گناه کسی میکند که اجتناب از کبایر کرده باشد و این صریحست در آنکه نماز
تکفیر گناه کسی که اجتناب از کبایر نکرده باشد نمیتواند کرد و این ظاهر است حدیث چهارم
روایت کرده بسند مذکور از شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی قدس الله سره از شیخ بزرگوار عماد الاسلام
محمد بن نعمان مفید که عبارت از شیخ مفید باشد از احمد بن محمد که اگر چه علمای رجال حکم بجرح و تعدیلش نکرده اند
اما شیخ زین الدین علیه الرحمه در روایت حدیث از ثقاتش دانسته و علامه علیه الرحمه نیز حکم بصحت حدیثی
کرده است که او در سند باشد و الله اعلم از پدرش محمد بن حسین بن احمد بن الولید که شیخ علمای قم بود

وثقه وجلیل القدر وثقه وصاحب تصانیف است از حسین بن حسن بن ابان که بعض علماء رجال ثقه اش خوانده اند
از حسین بن سعید که موالی امام زین العابدین علیه السلم بوده علماء رجال مدحش کرده اند و بعضی ثقه اش دانسته اند
وصاحب تصنیفات بوده از امام رضا علیه السلم و امام محمد تقی و امام علی نقی علیهم السلم مر سه حدیث
نقل کرده اند از ابن ابی عمیر و فضاله بن ایوب ازدی که صحیح المذهب وثقه است و جمیع علما اتفاق کرده اند
بر آنکه آنچه ازو روایت شده صحیح است مگر کسی که در طریق باو ضعیف باشد از درایح بن عبد الله که مکنی بابی
المسیح بوده از زراره بن اعین که گفت حکی لنا امام محمد بن علی الباقر علیه السلم وضوء رسول الله
صلی الله علیه وآله فدعا بقدح من ماء فادخل یده الیمنی فاخذ کفا من ماء فاسدلها علی وجهه من
اعلی الوجه ثم مسح بیده الجانبین جمیعا ثم اعاد الیسری فی الاناء فاسدلها علی الیمنی ثم مسح بیده جوانبها
ثم اعاد الیمنی فی الاناء ثم صبها علی الیسری فصنع بها کما صنع بالیمنی ثم مسح ببقیة ما بقی فی یده براسه
ورجلیه ولم یعدهما فی الاناء شرح کلام راوی امام علیه السلم در ضمن آغاز و هفت نمایش وانجام آغاز
مشتمل بر دو نمایش نمایش اول حکایت کرد و بیان نمود روزی امام محمد باقر علیه السلم از برای ما وضوی رسول الله
را بر این وجه که قدحی آب طلب نمود و حاضر ساختند داخل ساخت دست راست خود را دران قدح و کفی
آب برگرفت و ریخت آنرا بر روی مبارک خود از جانب بالای رو پس راند دست مبارک خود را بهر دو جانب
رو تا آب بهمه جای آن جاری گردد و بعد ازان دست چپ را داخل قدح ساخت و کفی آب بان دست
برداشته بر دست راست ریخت و راند دست مبارک را بر هر جانب آن تا آب بهمه جا جاری شود بعد
ازان اعاده کرد دست راست را یعنی مرتبه دیگر بدست راست کف آب برگرفت و بر دست چپ خود ریخت
و بان همان عمل کرد که بدست راست کرده بود یعنی دست مبارک را بر همه جانب آن راند تا آب بهمه جا جاری

شود بعد ازان مسح کرد ببقیه آنچه از رطوبت در دستهای آنحضرت باقی مانده بود سر خود را و پاهای خود را
واعاده ننمود دست را در انا یعنی آب تازه نبرداشت مسح بنداشت نمایش دوم فدعا بقدح من ماء استدلال
کرده اند باین فعل حضرت بر آنکه آوردن غیر آب از برای وضو ساختن از جمله استعانتی که فقها در وضو مکروه
دانسته اند نیست و گفته اند که استعانت مکروه آنست که دیگری آب در دست این کس ریزد و این کس آن
وضو کند و درین استدلال چنانچه مخفی نیست بحث است ترجمه کرده میتواند بود که مقصود مصنف نقل خلاف از
بحث مذکور اشارت باین باشد که فقها استعانت را در وضو مکروه دانسته اند که مقصود از ان آبست نماز
باشد بامری دیگر از اموری که مشروط بوضو است و غرض امام علیه السلم چنانچه تقریر راوی مشعر بر آنست
حکایت وضوی حضرت رسالت صلی الله علیه وآله بود و تعلیم آن براوی نه اباحت فعلی از افعال مشروط بوضو چنانچه
سکوت از ذکر نیست که مذهب حق جزو وضو نیست با شرط آن نیز مؤید آنست پس فعل امام علیه السلم
در مقام اشعار بر عدم کراهت آنچه مکروه دانسته اند نداشته باشد و در حدیث اشعاری نیست بر آنکه فعل
مذکور از پیغمبر صلوات الله علیه وآله نیز در حال اراده وضو واقع شده است تا بان تمسک توان شد بلکه
میتوان گفت که از حدیث صحیح نیست در آب آوردن غیر از برای امام علیه السلم نیز چه میتواند بود که مقصود
راوی ازین کلام آن باشد که حضرت در مقام احضار آب در آمدند اعم از آنکه کسی دیگر آورد یا خود حاضر ساخت
و تعبیر ازین بحال الطلب در کلام فصحا بسیار است چنانچه بعد از تتبع کلام ایشان ظاهر میشود و بر تقدیر تسلیم این احتمال
میتواند بود که غرض حضرت از فعل مذکور تنبیه بر جواز آن باشد و اشعار بر آنکه استعانت در وضو حرام
نیست خصوصا که مقام نیز چون مقام تعلیم است ابایی از ان ندارد و بلکه مقتضی آن نیز هست والله اعلم
فاسدلها علی وجهه من اعلی الوجه سدل در لغت بمعنی ارخای ثوب و امثال آنست یعنی فرو گذاشتن

جامه و پرده و نقاب و آنچه مانند آن باشد و از اینجاست که آنچه بر محفه و کجاوه و امثال آن میپوشند سدل
میگویند و مراد از اینجا ریختن آبست بر رو و بلاغ فوق شبیه از قبیل استعاره تبعیه که عبارت از استعاره
افعال و حروف است یعنی فعلی یا حرفی در کلام مذکور شود و از آن معنی خواسته شود سوی غیر موضوع له بواسطه
شباهتی که معنی مذکور را بمعنی موضوع له بوده باشد و مراد با علی وجه جانب بالای روست یعنی حضرت
آب پاکی که دست از فتح برداشته بودند و بر روی مبارک ریختند از جانب بالا و روکه عبارت
از رستنگاه موی پیش سر است از محاذات پیشانی و آنچه مناسب آنست با مضار ریخت چنانچه بتفصیل
مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی ثم مسح بیده الجانبین جمیعا و در بعض نسخ تهذیب حدیث که ذکر حدیث
شده بجای جانبین حاجبین ایراد شده و آن نسخ صحیح نیست بلکه از اشتباه و سهو کاتبانست و باید
دانست که لفظ ثم در حدیث در چند موضع که مذکور است بمعنی خود که ترتیب هست مستعمل نیست بلکه بجهة
از معنی تراخی یا بفقه مستعمل شده است و استعمال ثم بر این وجه در کلام بلغا بسیار است مترجم گوید
بیان این اجمال آنکه هرگاه در عطف امری بر امری مجرد اجتماع و مشارکت ایشان ادر فعلی قصد میکنند
بواو عطف میکنند مثل جاء زید و عمرو که از واو همین دلالت ندارد که زید و عمر هر دو آمده اند اعم از آنکه هم
آمده باشند یا یکی مقدم بر دیگری آمده باشد اگر با آن خواهند و انمایند که آمدن یکی از ایشان بعد از دیگری
واقع شده بی آنکه زمانی فاصله شده باشد میان ایشان امر لاحق را بر سابق بفاء تعقیب عطف میکنند مثل
جاء زید فعمرو که دلالت دارد بر آنکه آمدن عمرو بعد از آمدن زید واقع شده بی فاصله زمانی و اگر زمانی فاصله شده
باشد و خواهند که آن را ادا نمایند عطف مذکور را بثم ادا میکنند مثل جاء زید ثم عمرو که باین معنیست که زید آمد بعد از
زمانی عمرو آمد و بمعنی آخر از تراخی میگویند و ثم از برای این معنی موضوع است و ظاهر است که در مقام تراخی

در بیان

در بیان افعال وضو مراد نیست بلکه سؤالات که تابع افعالست در وضو شرط است پس ناچار ثم را بمجرد
از معنی تراخی باید گرفت که بمعنی فا باشد ثم اعاد الیسری و ذکر اعاده در بن مقام فقره بشاکله فقره
آینده است که ثم اعاد الیمنی باشد چه ظاهر است که معنی اعاده که ابقاع ثانویست در ضمن ادخال دست چپ
متحقق نیست چه ادخال اول بدست راست بوده و توهم نشود که در رعایت صنعت مشاکله که عبارت
از ایراد لفظیست در فقره از کلام باز از معنی که لفظ مذکور از برای آن معنی موضوع نیست تا مشاکل شود بحسب
لفظ آن فقره با فقره دیگر از کلام که در جنب او واقع است و لفظ مذکور آنجا در معنی خود استعمال شده است
مقدم بودن مشاکل اسم مفعول بر مشاکل اسم فاعل شرط است یعنی شرط است که لفظی که بواسطه مشاکله آن
این لفظ در غیر معنی خود مستعمل شده در کلام ذکر آن تقدم داشته باشد بر ذکر این لفظ و چون اینجا
مقدم نیست پس آن نمیتوان حمل کرد چه بعضی از علماء عربیه این شرط را مذکور ساخته اند بلکه برخلاف آن
تصریح کرده اند چنانچه در آیه کریمه فمنهم من یمشی علی بطنه و منهم من یمشی علی رجلین که در مقام امتنان
بخلق انواع مختلف از حیوانات نازل شده و با این معنی است که بعضی از ایشان بشکم راه میروند مثل مار
و مار و امثال آن و بعضی بپا چون سایر حیوانات گفته اند که و کرمیشی در فقره اول با آنکه مشی در لغت بمعنی
راه رفتن بپا است و حرکت بشکم را مشی نمیگویند بمشاکله یمشی فقره دوم است که در معنی خود مستعمل
شده و ممکن است که اعاده در معنی خود نیز مستعمل باشد چه اگر ادخال دست چپ مرتبه دیگر وقوع نیافته بوده است اما
ادخال دست در ضمن دست راست واقع شده بوده است پس بآن اعتبار ادخال ثانوی محقق باشد
مترجم گوید صاحب کشاف در اول سوره الکهف ما بی که تفسیر آیه کریمه لنظهر ما علیکم بر جمیعکم ان العبد
کم فی ملکها که در اصحاب کهف نازل شده است میدانند و معنی آنرا بر دو وجه بیان کرده است که بعد از

بیدار شدن ایشان از خواب که بعد از سیصد و نه سال وقوع یافته بود چون در ان مقام شدند که بجوا اطلاع
تحصیل قوتی که وسیله حصول قوتی جهة عبادت ایشان بوده باشد کسی را از خود بشهر فرستند بگمان آنکه همان
زمان دقیانوس است وجمعی که ایشان از تشویش آنها پناه بشهر آورده اند و هنوز هستند یکی از ایشان
خطاب بدیگری کرده گفت سفارش کنید اورا که بخوبی سلوک کند که مردم شهر بر حال ما و جای ما اطلاع نیابند
انهم ان یظهروا علیکم یرجموکم یعنی بدرستی که اگر اهل شهر را بر حال شما اطلاع بهم رسد شما را بانیع وجهی خواهند کشت
او یعیدوکم فی ملتهم یا عود خواهند فرمود شما را بدین باطل خود چون باعتقاد اصحاب کهف غیر دین
حق بوده اند و دامان عقیده ایشان از آلایش کفر پاک بوده است یعیدوکم فی ملتهم را در آیه
مذکوره ببدخولکم فی دینهم و تصییرکم الیه تفسیر کرده است و گفته است که استعمال اعاده در معنی
در کلام عرب بسیار واقع است وهذه عبارته العود بمعنی الصیرورة اکثر شیء فی کلامهم
یقولون ما عدت افعل کذا ای ما ابتدات ابتداء الفعل پس بنا برین ذکر اعاده درین مقام که از امام
علیه السلم وقوع یافته بی مؤنت تحمل توجیهات مذکور صحیح باشد فقد بن ثم مسح ببقیة ما بقی فی یدیه
راسه و رجلیه ظاهر این بود که گفته شود ثم مسح بما بقی فی یدیه راسه و رجلیه یعنی مسح بآنچه باقی بود
در دست از آب وضو وقوع یافته بنا بی آنچه باقی مانده بود نمایش چون اکثر او بجا ایراد شد توهم این بود
که حضرت صلی الله علیه و آله بجمیع رطوبتی که در دست باقی مانده بود مسح کرده باشد و مسح ببعضی ازان جایز
نباشد بر وجه مذکور ایراد شد تا رفع آن توهم شود و اشعار باشد بر آنکه مسح ببعضی ازان نیز مجزیست
و لم یعدها فی الاناء ظاهر بودن ضمیر یعدها با آنکه ظاهر این است که راجع باشد ببدین [illegible] باید بود بنا
بر آنست که راجع است بید یمنی که در فقره پیشتر مذکور است یا بیدی که مذکور است در ضمن یدیه

مذکور

٣٠

مذکور شده و در بعضی نسخها الکف نما نقل شده بضمیر تثنیه و بران تقدیر احتیاج بتوجیه مذکور و [illegible]
ظاهر نیست والله اعلم **فائده اول** باید دانست که جمهور علما و شیعه در شستن رو در وضو واجب
دانسته اند ابتدا باعلا وجه را یعنی اینکه ابتدا در شستن از جانب بالای رو که عبارتست از رستنگاه موی
پیش سر است چنانچه مذکور شد و [illegible] سید مرتضی علم الهدی و ابن ادریس و بعضی از تابعان
ایشان که بوجوب آن قایل نشده اند و گفته اند که هرگاه تمام شسته شود از هر جانب که ابتدا او واقع شود
مجزیست و از جمله دلایلی که بر وجوب آن ایراد کرده اند یکی حدیث مذکور است برینوجه که حضرت امام علیه
السلم در مقام بیان تعلیم وضوی واجب بوده اند و لهذا متوجه اعمال سنتی نشده اند پس آنچه از
ایشان صادر شده باشد واجب باشد و این حدیث مطلق است با آنکه در شستن روی ابتدا باعلا کرده اند
پس ابتدا باعلا در شستن رو واجب باشد اگر گویند بنا برین لازم می آید که اغتراف بیمنی یعنی برداشتن
آب از اناء بدست راست که حدیث صریح است در وقوع آن از امام علیه السلم نیز واجب باشد حال
آنکه هیچکس از علما قایل بوجوب آن نشده است پس هر چه حدیث دلالت بر صدور آن از
حضرت داشته باشد محکوم بوجوب نتواند بود و جوابش آنست که هرچه در معرض بیان حضرت
در آمده باشد کاشی محکوم بوجوبست که دلیل دیگر نبوده باشد بر خلاف آن و اینجا اجماع دلیلست
بر استحباب اغتراف بیمنی پس آن ماده نقض بر دلیل مذکور نتواند بود و یکی دیگر از دلایلی که بر وجوب
آن نقل شده استدلال بوضوی بیانی پیغمبرست صلوات الله علیه و آله و سلم که بقصد تعلیم است
از ایشان صادر شده است برینوجه که حضرت در حین شستن روی مبارک در ان وضو ابتدا باعلا
کرده اند یا باسفل نتوانسته بود که ابتدا باسفل کرده باشند والا آن واجب میشد علی التعیین [illegible]

قصد قرب کرده اند دلیل وجوب نمی‌تواند بود و دعوی آنکه در بعضی صنعت نمایش از کیفیات فعلی باشد که
قرب در آن قصد شده و از افعال وضو نیست و آن لازم ندارد که مقصود از آن نیز قرب باشد و کلام حضرت
که بعد از فراغ از وضو بیان فرموده اند که هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به با بعضیست که الا بمثله یعنی قبول
نمی‌شود نماز مگر بوضوئی که مثل این وضو باشد پس بنا بر آنچه در اصول مقرر شده است که اصل عدم تکلیف
زیاده است با قلت آنچه در عرف عامه گویند از عهده تکلیف بتوان آمد و هیچ شک نیست که با آنکه بعضی
از کیفیات فعلی بدل آن کیفیت دیگر باید کرد رفع مماثلت عرفی نخواهد شد مثلا هرگاه غلامی از جانب صاحب خود
مامور شود با آنکه کاری کند مثل کاری که زید کرده مکلف بزیاده از آن نخواهند دانست که بر وجهی که آن
کار از او صادر شود توان گفت مانند کار زید است نه آنکه بر وجهی کند که از آن مانندتر که آن متصور نباشد
کلام این است که اگر بمطلب استدلال کنند بآیه که فاغسلوا وجوهکم چندان دور نباشد بنحوی که در علم بیان
مقرر شده که مطلق منصرف بفرد شایع متعارف می‌شود یعنی هرگاه امری یا حکمی مقید بوضعی و حالی از اوضاع و
احوال آن باشد مراد از آن فرد متعارف شایع از افراد آن خواهد بود چه اگر فرد دیگر مقصود می‌بود بقید یا
مقید می‌شد مثلا هرگاه سیدی بغلام کوزه گر خود گوید که از برای من کوزه بساز و ذکر طرح و وضع آن نکند با این
آن؟ مکلف خواهد بود که کوزه بسازد بر وجه متعارف شایع میان مردم مثل شکل اسطوانی مثلا پس اگر بشکل
دیگر بسازد مثل مثمن و مسدس و امثال آن تمثیل امر سید نخواهد دانست و عصیان مولا بمثل منسوب خواهند
ساخت پس میگوییم غسل وجه که امر بآن در آیه وارد است مطلق است مقید بقیدی نیست پس بنا بر آنچه
مذکور شد مراد از آن فردی خواهد بود از افراد غسل وجه که شایع و متعارف در میان مردم باشد و ظاهر است که شایع
و متعارف در غسل وجه این است که ابتدا از جانب بالا واقع شود نه از جانب اسفل پس مسح بر آن وجه

وجه را اتفاق دارند بر آنکه حضرت بعد از فراغ از وضوی بیانی فرموده که هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة
الا به یعنی این وضوئیست که قبول نمی‌شود نیز در حضرت عزت مگر آنکه وضوی آن نماز مثل این
وضو ساخته شود و حال آنکه هیچ یک از امت قایل بوجوب ابتدا با سفل علی التعیین نشده اند و اتفاق
است بر خطا صحیح نیست پس البته ابتدا با اعلی کرده باشند و مرجع ایشان درین وقت کرده اند بنا بر کلام
مذکور که بعد از فراغ بر زبان مبارک جاری ساخته اند و واجب است پس ابتدا با اعلی واجب باشد و بعضی
استدلال اعتراض کرده اند که میتواند بود که ابتدا حضرت با سفل واقع شده باشد باین قصد که وا نموده شود
که آن نیز جایز است و ابتدا با علی واجب نیست کای اگر از حضرت بر آن وجه صادر شده باشد از روی
وجوب نمانند چنانچه سکوت راوی وضوی بیانی مذکور از ذکر آن نیز اشعاری بآن دارد پس از فعل حضرت بابتدا
وجوب نباید و اتفاق بر عدم وجوب آن ~~اتفاق بعدم وجوب آن~~ اتفاق است بر خطا نباشد علی اگر
در روایت وضوی بیانی تصریح بابتدا با علی می‌بود استدلال بآن بر مطلب مذکور وجهی پیدا داشت و بخاطر
میرسد که بتقدیری که ثابت شود که حضرت در وضوی بیانی ابتدا با علی وجه کرده اند نیز دلالت بر وجوب آن
نخواهد کرد چه بعضی کیفیات در افعال جبلی انسان هست که با وجود امکان صدور آن بنحوی دیگر
بالطبع بر آن وجه عمل می‌آورد چنانچه گاهی خوردن طعام دست را بواسطه لقمه گرفتن پیش دراز و هنگام شرب
آن کوزه و امثال آنرا بواسطه ساختن آب را بلب میگذارد نه لب را بر آب بطریق سایر حیوانات با وجود
امکان شقوق دیگر پس میتواند بود که ابتدا حضرت با علی وجه نیز از آن قبیل باشد چنانچه امرار ید را
در غسل اعضا که [illegible] و آن از حضرت ناطق هست اکثر علما بر آن حمل کرده اند و قایل بوجوب
آن نشده مگر قلیلی از مجتهدین که آن را نیز واجب دانسته اند بلی اگر ثابت شود که حضرت در ایقاع بر آن وجه

واجب باشد و مأمور دانکه گویند این استدلال در باب لمس ارمس میتواند باشد و حال آنکه شما قایل بوجوب آن
نیستید جواب آنست که این نقض مشترک است میان این دلیل و دلیلهای سابق که قوم ذکر کرده اند و هرچه
ایشان از ورود آن بر دلیلهای خود جواب گویند جواب از این دلیل نیز میتواند بود والله الهادی **تنبیه دوم**
تحدید وجه یعنی تعیین نهایت طول و عرض روی تا معلوم شود که از هر جانب تا کجا میباید شست اگرچه در
کتب فقهی مذکور است و در میان مردم مشهور نیست لیکن چون بر وجهی که بخاطر رسیده دیگران بر او تنبه
نکرده اند چنانچه در تفطن بآن و استنباط از آن روایت خود را منفرد میدانند مقام را مناسب ذکر آن است
میگوییم که جمیع فرق اسلام سوی نفری از علمای سنت که گوش را نیز داخل روی دانسته اتفاق دارند بر آنکه
طول روی زیاده از قصاص موی سر تا طرف ذقن که عبارت از سر زنخدان باشد و عرض آن از وتد گوش
که عبارت از برکوهیست تا وتد گوش دیگر و قصاص در لغت منتهی رستنگاه موی سر است خواه از پیش و خواه از عقب و
مراد اینجا نهایت رستنگاه موی پیش سر است که از دو جانب ناصیه یعنی موی پیش سر بالای جبهه گرفته بدو نزعه که
عبارت از دو بیاض طولانیست که از دو جانب پیشانی سر در آمده بالا رفته فرود آمده است و بموضع
تحذیف که در پیش صدغین که شقیقها باشد و اغلب در زنان و مطربان موی آنرا میکنند رسیده و از آنجا بدو
صدغین در آمده متصل شده است از دو جانب بعذار که عبارت از مویست که در محاذات
سوراخ گوش رویده مابین شقیقه و عارض اما بیاضی که بر دور گوشها در آمده بهیچکس خلاف نکرده
در آنکه داخل قصاص موی سر است نه مقدم نهایتش علما رضوان الله علیهم از حدیث صحیح زراره
که بعد ازین مذکور خواهد شد اینچنین استنباط کرده اند که طول روی از قصاص ناصیه است تا
طرف ذقن و عرض آن آنچه فرا تواند گرفت آنرا ابهام و وسطی که عبارت از انگشت شست

وانگشت

وانگشت میانه است چون بر عرض روی نهاده شود و در این تحدید بحسب ظاهر نزعتین و صدغین داخل است
و موضع تحذیف و عذارین و بیاضهای مابین عذار و گوش خارج لیکن نزعتین را همه خارج دانسته اند و
گفته اند مراد از قصاص ناصیه و عذار از دو جانب بر آن گذرد و ترتیبی که [?] حدود مذکور نیست بلکه نوع خط
مذکوری افتد اما صدغین را با آنکه در تحت خط مذکور واقعست و تحدید مذکور شامل آن است همه
اتفاق کرده اند بر آنکه آن داخل روی نیست و وجوب شستن آن بواسطه آنکه در حدیث
زراره مذکوره تصریح باخراج آن [?] نیست و حدیث مذکور این است که زراره بن اعین که از ثقات
راویان حدیث است از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که با آن حضرت گفتم خبر ده مرا از حد وجهی
که آنرا میباید شست و خدای تعالی در کلام مجید امر بشستن آن کرده است امام علیه السلام در بار [?] فرموده اند
الوجه الذی قال الله وامر الله عز وجل بغسله الذی لا ینبغی لاحد ان یزید علیه ولا ینقص منه ان زاد علیه لم یوجر وان
نقص منه اثم ما دارت علیه الوسطی والابهام من قصاص شعر الراس الی الذقن وما جرت علیه الاصبعان
مستدیرا فهو من الوجه وما سوی ذلک فلیس من الوجه علامات [?] یعنی کلام معجز نظام آنکه روی که حضرت
حق جل شانه امر بشستن آن کرده است چنانچه سزاوار نیست هیچکس را که بر آن زیاده شود یا در آنچه شوید از آن
چیزی کم کند اگر بر آن چیزی زیاده کند اجری بر آن نخواهد یافت و اگر چیزی از آن کم کند در معرض اثم و عقاب در خواهد
آمد مسافتیست از روی که دور آن کنند بر آن وسطی و ابهام در حالتی که آن مسافت از قصاص موی
سر باشد تا طرف ذقن و آنچه جاری شود بر آن هر دو انگشت مذکور بر آن از روست و غیر آن چیزی از رو نیست بعد
از آن از حضرت سوال کردم که آیا شقیقه داخل روی است یا نه حضرت فرمودند یعنی شقیقه داخل نیست بعد
از آن گفتم خبر ده مرا از آنچه سوی بر دور رویده است از روی آنرا غیر گرفته مانند ریش محاسن و سبیل و امثال آن

کلما احاط به الشعر فلیس للعباد ان یطلبوه ولا ان یبحثوا عنه ولکن یجری علیه الماء یعنی آنچه مو بران روییده
و در زیر موی پنهان است نیست مر بندگان را که در مقام بر آوردن آن از زیر موی در آیند یا از آن بحث
کنند اما میباید که آب بر روی موی که بر آن موضع روییده جاری سازند و این حدیث عمده دلایل علمای امامیه
است از برای تحدید وجه و اقوی از این دلیلی ندارند و در کتاب کافی و در کتاب من لا یحضره الفقیه حکم بصحت
آن شده و شیخ طوسی در تهذیب حدیث آن را حسن دانسته و در تهذیب مذکور و کلینی اگرچه بر وجه اضمار نقل آن نموده
و شیخ طوسی در تهذیب یعنی تصریح بامامی که زراره از و روایت کرده نشده است و حدیث مضمر را
از اقسام ضعیف میدانند اما این اضمار ضرر در صحت حدیث نکرده بواسطه آنکه شیخ طوسی که مصنف
تهذیب است در کتاب خلاف که هم از مصنفات اوست تصریح کرده است بآنکه امامی که زراره از و
سوال کرده یکی از دو امام است امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام و ابن بابویه صاحب کتاب من
لا یحضره الفقیه تصریح کرده است که امام محمد باقر است و اما مواضع تحذیف و عذارین خلاف شده است میان
علمای امامیه در آنکه ایشان داخل روی هستند و در وضو شستن آن واجب است یا نه بعضی مواضع تحذیف را
داخل دانسته اند باین دلیل که تحدید مذکور از حدیث فهم شد شامل آن هست چه انفراج اصبعین در اغلب آن میرسد
و خط مذکور بر بالای آن میگذرد و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در کتاب تذکرة الفقها حکم بخروج آن از رو
کرده بنا بر آنکه اصل برائت ذمه است از وجوب غسل آن و چون موی که بران روییده و اتصال دارد بموی
سر ظاهر است که داخل سر باشد نه داخل روی و بعضی علمای اهل سنت نیز باو در این حکم شریکند و بعضی مثل
شیخ ابو القاسم و شیخ جمال الدین مطهر علیهما الرحمه جزم بخروج عذارین کرده اند بدو دلیل اول آنکه اصل برائت
ذمه است از وجوب غسل آن دوم آنکه تحدید مذکور شامل آن نیست که انفراج اصبعین در اغلب آن نمیرسد

بهم آنکه

بهم آنکه وجه را از مواجهه گرفته و عذارین مواجه انسان نیست پس داخل وجه نباشند نهایتش آنکه نسبت
که اگر هر یک از مواضع تحذیف و عذارین در حال وضو شسته شود باحتیاط اقرب خواهد بود اما بیاض میان
عذار و گوش جمیع علمای امامیه اتفاق دارند بر آنکه از حد وجه بیرون است و غسل آن واجب نیست و اکثر علمای
اهل سنت داخل میدانند چه روی پیش ایشان از کنار گوش است تا کنار گوش دیگر و از جمله تقریر این
مقدمات ظاهر شد که حد اعلای وجه بنا بر آنچه از کلام علمای ما رضوان الله علیهم فهم میشود رستنگاه موی ناصیه است
با آنچه برابر آن باشد از دو جانب [illegible] مذکور نا [illegible] که سر انگشتان مذکور در وقت انفراج بآن رسد و
آنچه [illegible] که مواضع تحذیف و صدغین در زیر این خط اند و ابهام و وسطی وقت انفراج از آنها میگذرد و پیش از آن
تحدید [illegible] موضع تحذیف و صدغین را خارج روی میدانند [illegible] بواسطه آنکه آنچه داخل روی بود
نیست داخل میشود و چون تواند بود که تحدیدی که مستلزم این قسم قصوری باشد از امام صادر شود پس معلوم شد که
تحدید بر نهج [illegible] معقول و حدیث نیست بلکه حق این است که تحدید ما بین الاصبعین مخصوص بعرض نیست
بلکه مراد این است که هر یک از طول و عرض روی بقدر ما بین الاصبعین است بر نهجی که خط مستقیمی [illegible]
[illegible] که در اغلب مساوی انفراج ما بین الاصبعین است و وسط آن را ساکن فرض کرده [illegible] بر نفس خود [illegible] حرکت
دهیم تا طرف اعلی خط بجای طرف اسفل آید و طرف اسفل بجای طرف اعلی چنانچه شبه دایره از آن بهم رسد آنچه در میان
دایره داخل باشد وجه است و آنچه بیرون افتد خارج وجه و بیان این اجمال آنکه من قصاص شعر الرأس که در
عبارت حدیث [illegible] زراره واقع است بحسب ترکیب نحوی با ما دارت که خبر الوجه است و متعلق
بکان مقدر است یعنی وجهی که امر بغسل آن در وضو وارد شده مقداریست از روی که دوران کند ابهام و وسطی
بران در حالتی که آن مقدار از قصاص شعر راس باشد تا ذقن یا متعلق است بعبارت مذکور یعنی دوران اصبعین

بر وجهی که ابتدا آن از قصاص شعر راس باشد و انتهایش نزد ذقن و ظاهر است که هرگاه اعدا اصبعین بر نحو
اداره کند جمیع دیگر بعکس این دوران خواهد کرد یعنی ابتدا دوران از ذقن خواهد بود و انتها قصاص شعر
سر تا شبیه دایره مذکور که لفظ مستدیر نیز دلالت بران دارد و لهذا امام علیه السلم اکتفا بذکر یکی کرده
و در حدیث تصریح باداره هر دو نشده است بعد ازان در مقام تصریح بما علم ضمنا در آنکه میفرماید
و ما جرت علیه الاصبعان مستدیرا فهو من الوجه لفظ مستدیرا درین عبارت حالست از مبتدا که
ما موصول باشد یعنی مقداری که جاری شود بران اصبعین مذکورین در حالتی که آن مقدار مستدیر باشد
از وجه است و این صریحست در آنکه مسافت طول و عرض آن مساویست و مقدار هر یک ازان
انفراج اصبعین است و هرگاه معنی حدیث بر نحو مذکور فهمیده شد مواضع تحذیف داخل میشود و صدغین
نادر انفراج آن بر وجهی که قایلند با آنکه آنها داخل وجه نیست احتیاج بتکلف باشد و حدیث سالم میشود از
قصور و این که گفته شد که مواضع تحذیف و صدغین ازین تحدید بیرونست بواسطه آنست که بجز ما کم
است با آنکه هرگاه چنانچه مذکور شد خط موهوم از انفراج اصبعین را بر ما بین قصاص و ذقن منطبق
سازند و وسط آنرا ساکن ساخته بر نفس خودش اداره فرمایند تا شبه دایره مذکور بهم رسد و مواضع
تحذیف و صدغین خارج می افتند و ازین بیان ظاهر شد که وجهی که تحدید قوم شامل آنست زیاده است
از وجهی که از روایت بنابر تقریر مذکور فهمیده میشود بمقدار نصف زیادتی مربع مفروض بر دایره مذکوره
بران دایره که عبارت از دو مثلث است که حاصل از دو خط مستقیم طولی و عرضی و قوسی از دایره مذکوره
مثلا فرض کنیم که درین شکل آ قصاص ناصیه است و ذ طرف ذقن و خط ا ب ج خطی است که قوم طرف اعلای
وجه دانسته اند که مرور کرده بر ناصیه و آنچه زیر آنست از دو جانب تا مقدار همچنین این شکل تا آنچه

قوم

نمایش سیم

قوم وجه و بنابر تحدیدی که باستنباط آن از روایت مذکوره است مقرر داشت و دایره وجه است و ما فی
خارج پس ظاهر شد که زیادتی آن بمقدار مثلث ا ب ه و مثلث ج ب ه است که نصف فضل بیست
بر دایره والله الهادی الی الصواب نقض مقال مشهور میان علما امامیه است رضوان الله علیهم که گر
متوضی بعد از نیت روی خود را با آب نم بر وجهی که ابتدا از رسیدن روی آب از جانب اعلی باشد
یا آنکه بدست آب بر روی ریزد یا بدست بر روی رساند کافیست و امرار ید یعنی راندن دست بر رو
در حال شستن روی واجب نیست و بعضی از علمای زیدیه امرار ید را در غسل وجه واجب دانسته اند
و از علمای امامیه ابن جنید و بعضی اتباع او با ایشان درین مسئله موافقت کرده اند و شیخ جمال الدین
مطهر علیه الرحمه در مختلف بر مذهب مشهور که عدم وجوب امرار ید است برینوجه ایراد دلیل کرده است
که غسل وجهی که از آیه کریمه فاغسلوا وجوهکم وجوب آن ثابت است همچنانکه در ضمن غسل با امرار ید متحقق است
در ضمن غسل بی امرار نیز متحقق است پس در ضمن هر شقی که غسل بفعل آید اتیان بمامور به واقع شده بود و
متوضی از عهده تکلیف بان بر آمده و اصل عدم تکلیف زیاده است و بخاطر خطور میکند که این دلیل
کافی تمام نمیتواند بود که در وضوی بیانی که حدیث متضمن آنست و جمیع علما در مقام عرض قبولش فرو آورده
بعنوانش عمل کرده اند امرار ید بعمل نیامده باشد تا بعد از بعمل آوردن آن از حضرت امام علیه السلم چنانچه
در حدیث بیان نا مقصت این استدلال را وجهی نمی ماند چرا که خصم را میرسد که بگوید امام علیه السلم در وضوی بیانی
و تعلیم وضو بدست مبارک آب برداشته بر روی ریختند و دست مبارک بر هر دو جانب روی راندند چنانچه در
مسح بیده ارخابیه عنی آنست پس راندن دست واجب باشد همچنانکه در وجوب ابتدا با اعلای وجه گفته و در حدیث
استدلال کرده و نیز در باب وجوب ابتدا با علا برینوجه استدلال شده بود که حضرت در وضوی بیانی که بعمل

و فرق از ان فرموده اند هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به با ابتدا باعلاء وجه کرده اند یا با سفل تا آخر آنچه
در تقریر دلیل مذکور شد درین باب نیز میگوییم حضرت در حال غسل وجه در ان وضو امرا بدیهی بعمل آورده
باشند میتواند بود که بعمل نیاورده باشند والا لازم آید که آن امر لازم و واجب میبود و هیچکس بآن قایل نشده اند
پس البته بعمل آورده اند پس امرا بدیهی در حال غسل واجب باشد و بالجمله دلیل علامه بر وجهی که دلالت بر عدم
وجوب امرا بدیهی دارد بر عدم وجوب ابتدا باعلا نیز دارد و هر چه جواب آن شود جواب این نیز میتواند بود والله اعلم
مسئله شیخ زین الدین علیه الرحمه در بعضی مصنفات خود حکم کرده است بانکه در شستن روی در وضو
مجرد ابتدا از حد اعلا کافی نیست بلکه میباید نسبت بجمیع اجزای روی رعایت غسل الاعلی فالاعلی بشود یعنی
هر جزوی بالای پیشتر از جزو شیبی شسته شود نهایتش بحسب عرف یعنی همین قدر که در عرف گویند رعایت
مذکوره واقع شده کافیست چرا که رعایت آن بحسب حقیقه که بکلی تخلف نکند چنانچه مخفی نیست در نهایت
اشکال و تعسر بلکه امتناع و تعذر است پس اندک تخلفی که خلل در رعایت عرفی نکند منافی نخواهد بود بعد
از ان ذکر کرده است که اگر اکتفا شود بوجوب تقدیم غسل هر جزو بالائی نسبت بجزو شیبی که در سمت آن
نباشد یعنی خط مستقیم بر هر دو مرور کند نه نسبت بجمیع اجزاء تحتانی و اگر چه بران سمت نباشد خالی
از وجهی نخواهد بود و آنچه بخاطر میرسد آنست که همان ابتدا بجزوی از حد اعلا کافی است و رعایت الاعلی
فالاعلی در باقی اجزا مطلقا واجب نیست نه نسبت باجزائی که در یک سمت باشند و نه نسبت باجزاء دیگر و نه
رعایت عرفی و نه حقیقی چرا که مشقت عظمی در ضمن التزام آن هست که تکلیف بامثال آن کمتر از شارع
وقوع یافته و اصل برائت ذمه مکلف است از وجوب آن و در هیچیک از احادیث اشعاری بآن نیست
نه احادیثی که مذکور شده و نه غیر آن و آنچه از حدیث مذکور فهم آن شد زیاده بر آن نیست که حضرت ائمه

در غسل

در غسل وجه ابتدا را باعلای وجه کرده اند و منبعی چنانچه در ضمن رعایت الاعلی فالاعلی متحقق است
با عدم رعایت مذکور نیز متحقق خواهد بود که ابتدا بجزو اعلا باشد و امر دیگر که در حدیث اشعاری بآن
بود که از حضرت در حال غسل واقع شده نیز دلالتی بران ندارد و بالجمله در هیچیک از کتب استدلال بدلیلی نشده
که دلالت بر وجوب رعایت مذکور کند پس حکم بوجوب آن وجهی نداشته باشد بی وافیست دلیل مسئله تقدیم
باید دانست که وجوب تقدیم غسل دست راست بر دست چپ که این معنی مستفاد از حدیث وضو و آن از
امام علیه السلام وارد و دلیلی که در باب وجوب ابتدا باعلای وجه مذکور شد در باب آن نیز جاریست که
مذهب امامیه است که علما مذهب مذکور رضوان الله علیهم بران اتفاق دارند و از علماء اهل سنت هیچکس بآن
قایل نشده بلکه بعضی از ایشان مثل شافعی و احمد حنبل اکتفا کرده اند بر وجوب ترتیب میان غسل وجه و مجموع
یدین و مسح راس و مجموع رجلین و قایل بترتیب میان دستها و پاها نشده اند و بعضی دیگر مثل ابوحنیفه و
مالک ترتیب را مطلقا واجب نمیدانند و میگویند ابتدا بهر عضو که واقع شود جایز است و استدلال کرده اند
بر مذهب خود بانکه اصل برائت ذمه است از وجوب آن و در آیه وضو اشعاری بر وجوب آن نیست
چرا که واو عطف که در میان اعضا در آمده افاده ترتیب نمیکند پس بهر صورتی که بنزد ایشان جایز است
که وضو بآن نحو واقع شود مقصود میت صورت خواهد بود که نزد علماء امامیه رضوان الله علیهم آنها
باطل است الا دو صورت بمذهب کسی که ترتیب در مسح پاها واجب نمیدانند و تجویز کرده که پای چپ مقدم بر
پای راست مسح شود و یک صورت بمذهب کسی که تجویز آن نیز کرده و در مسح پاها ترتیب را واجب میداند و بیان
دلیل صورتهای محتمله بعدد مذکور آنست که عدد اعضای مغسول و ممسوح در وضو شش است وجه و یدین و
راس و رجلین و بر تقدیر عدم وجوب رعایت ترتیب میان ایشان ابتدا بهر یک از اعضای شش که ممکن

و بر تقدیر عضو دوم از پنج احتمال بیرون نیست که مجموع یکی از احتمالها باشد و بر هر یک از احتمالات سه گانه عضو سیم را
چهار احتمال است و حاصل ضرب سی در چهار یکصد و بیست عضو چهارم را بر هر یک از وجوه مذکوره سه احتمال
و حاصل ضرب صد و بیست در سه سیصد و شصت و عضو پنجم را بر هر وجه از آن دو احتمال الحاصل ضرب سیصد و شصت
در دو هفتصد و بیست است و چون عضو ششم را سوای یک صورت باقی نمی ماند و حاصل ضرب هر عدد در واحد همان
عدد است انضمام آن باعث زیادتی عدد صور محتمله نمیشود در اکثر اعضا صور محتمله در هفتصد و بیست کامی باتمام
است که ایشان تجویز ترتیب میان اعضا در غسل کرده باشند و ظاهر این است که آن نیز مذهب ایشان جایز است
پس صور محتمله کثیری باشتر از هفتصد و بیست باشد چنانچه بعد از رجوع بحساب ظاهر میگردد و از اینجا نزد جمعی از
علمای امامیه رضوان الله علیهم که قایل بوجوب ترتیب میان رجلین نیستند سه صورت صحیح باشد که ثالث آنها
جمع میان رجلین است به نحوی که هر دو با هم مسح شود والله اعلم شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه بر وجوب ترتیبی
که متفق علیه امامیه است بر چند وجه استدلال کرده است چون مقام اقتضای ذکر آن میکند وجوه مذکوره را با
بحثی که بر هر وجه بخاطر رسیده مذکور میگردد والله الموفق وجه اول که در کتاب منتهی المطلب ایراد آن کرده این است
که در آیه کریمه فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق فای تعقیب که بر اغسلوا در آمده دلالت دارد بر آنکه وجوب
غسل وجه فاصل بعد از اراده قیام نماز واقع شود چه فای افاده تعقیب بی تراخی میکند چنانچه سبق ذکر یافت پس
تقدیم غسل بحکم آیه مذکوره واجب باشد و هر کس قایل بوجوب تقدیم غسل شده ترتیب را واجب میداند پس
ترتیب واجب باشد و این کلام چنانچه مخفی نیست دو محمل دارد اول آنکه مراد بغسل در این کلام چنانچه شیخ شهید علیه الرحمه
بر آن حمل کرده غسل وجه باشد یعنی هر کس قایل بوجوب تقدیم غسل وجه شده ترتیب را در جمیع اعضا واجب میداند
و بر این تقدیر بخاطر میرسد که دلیل مذکور از افاده استغنا است بر کنار باشد چه فا داخل نشده مگر بر اغسلوا که تعبیر

مسح در مجموع وجه و یدین حاصل است و بر تقدیر تسلیم افاده تعقیب زیاده برین دلالت ندارد که غسل وجه و
یدین را بی فاصله بعد از اراده قیام نماز بجا باید آورد خواه وجه مقدم باشد و خواه یکی از یدین چرا که واو
عطف زیاده بر جمع شدن معطوف با معطوف علیه در حکم دلالت ندارد چنانچه گذشت و تقدیم ذکری
چنانچه در عربیت مقرر شده مفید تقدیم نیست مثلا اگر شخصی از اهل لسان گفته شود اذا القیت
زیدا فقبل وجهه و یده یعنی چون زید را دو چار شوی ببوس در حال روی او را و دستهای او را نیز
بیش نخواهد فهمید که فعل هر دو می باید مقارن ملاقات زید واقع شود و در ضمن هر یک که ابتدا متحقق شود
خود امتثال امر مذکور خواهد دانست دوم آنکه مراد بغسل مطلق غسل باشد یعنی هر کس قایل بوجوب تقدیم
مطلق غسل است بر مسح ترتیب را در جمیع اعضا واجب میداند و بر این تقدیر نیز بخاطر میرسد که دلیل تمام نباشد چرا که
واو عطف چنانچه مذکور شد از برای افاده مطلق جمع است و دلالت بر ترتیب و تعقیب ندارد خواه در عطف مفرد
بر مفرد باشد مثل عطف یدین بر وجه و رجلین بر راس و خواه در عطف جمله بر جمله مثل عطف جمله امسحوا برؤسکم بر جمله اغسلوا پس
در سیاق عطف شده است و جمله اغسلوا با واو و مجموع معطوف و معطوف علیه با هم جزای شرط و مدخول فای
تعقیب است یعنی هر گاه اراده قیام بنماز نمایید مجموع این افعال را از غسل و مسح بجا آورید اعم از آنکه غسل متقدم
مقدم باشد یا مسح و بالجمله فای تعقیب زیاده برین دلالت ندارد که مجموع افعال وضو را بعد از اراده قیام نماز بلا فصل
باید آورد و دلالت آن بر وجوب تقدیم غسل وجه یا مطلق غسل در معرض منع است مستند با موری که مذکور
شد و با یکه اگر شخصی از اهل لسان در معرض این خطاب آید که اذا طلبت الامیر فلف عمامتك والبس ثوبك
یعنی هر گاه امیر را طلب نمایید در حال بپیچ دستار خود را و بپوش جامه خود را زیاده ازین نخواهد فهمید که هر دو
مقارن طلب امیر عمل باید آورد و تقدیم لبس ثوب بر لف عمامه در معرض مخالفت امر مذکور در نخواهد آمد پس کلام مذکور

دلالت بر ترتیب نداشته والله اعلم **وجه دوم** که در کتاب نهایة الاحکام ایراد کرده استدلال باین حدیث است که
لا یقبل الله صلوة امرئ حتی یضع الطهور مواضعه فیغسل وجهه ثم یغسل یدیه ثم یمسح راسه ثم رجلیه
یعنی در معرض قبول نمی آورد خدای تعالی نماز را تا نگذارد آب پاک و پاک کننده بر مواضعی که از برای آن تعیین شده
پس بشوید که بشوید روی خود را بعد از آن بشوید دستهای خود را بعد از آن مسح کند سر خود را بعد از آن پای خود را
به کلمه ثم چنانچه گذشت از برای تعقیب است نه تراخی و بخاطر میرسد که این وجه نیز مثبت مدعی نیست
به مدعا چنانچه از عبارت نهایة الاحکام ظاهر میشود وجوب ترتیبی است که امامیه بر وجوب آن رفته اند
واجب دانسته اند یعنی تقدیم غسل وجه بر یدین و یدین بر مسح سر و مسح سر بر رجلین و دیگر دست راست بر دست
چپ مقدم باید داشت چنانچه مجمع علیه امامیه است یا پای چپ را از پای راست مؤخر مسح باید کرد چنانچه مذهب
بعضی ایشانست از حدیث فهم نمیشود پس دلیل مذکور بر مدعا انطباق نداشته باشد **وجه سیوم**
که هم در نهایة الاحکام بعد از ذکر وجه دوم نقل کرده آنست که حضرت در قرآن مجید نهایت غسل را تا
مرفقین ساخته و نهایت مسح را تا کعبین پس عامل در معطوف کجا است بتوسط حرف عطف بیان این اجمال
آنکه در عربیت مقرر شده که عامل در معطوف همان عامل در معطوف علیه است بعنوان که عامل او بتوسط حرف عطف میباشد
پس کلمه فاغسلوا که در آیه وضو واقع است هم عامل باشد در وجوهکم و هم در ایدیکم و همچنین کلمه امسحوا نسبت بروسکم
وارجلکم والی در الی المرافق که از برای انتهای غایت فعل متعلق است متعلق است بفاغسلوا و در الی الکعبین بامسحوا
پس باید که غسل وارد در وجه و یدین منتهی شود در مرفقین و مسح وارد بر راس و رجلین منتهی شود بکعبین پس ترتیب
واجب باشد اگر غسل وجه مقدم بر یدین واقع نشود یا مؤخر از یدین واقع خواهد شد یا در میان هر دو بر تقدیر
انتهای غسل مرفقین نخواهد بود و بر همین قیاس اگر مسح راس بر رجلین تقدیم نیابد انتهای مسح کعبین نخواهد شد

واشتمال

واشتمال امری که آیت متضمن آنست و معنی آن حاصل نخواهد بود و نشنوانید بود که کلمه الی نهایت غسل شد
باعتبار وقوع آن بر رجلین نهایت به ترتیب تقدیر باعتبار ما متعلق بفاغسلوا خواهد بود و بفعل مسحی که بر روی وراس واقع است
پس مغایرت بهم خواهد رسید میان عامل معطوف و عامل معطوف علیه و این مخالف آنست که در عربیت مقرر
شده و بخاطر میرسد که این وجه نیز انطباق ندارد مگر بر ترتیبی که شافعی واجب دانسته اند و اثبات وجوب ترتیبی
که مدعاست نمی نماید چنانچه تقریر دلیل بآن حاکم است بلکه میتوان گفت که دلالت بر وجوب ترتیب شافعی نیز
ندارد چه نهایت آنچه بعد از قبول مقال بسیار لازم می آید وجوب تقدیم غسل وجه است بر یدین و تقدیم مسح راس
بر رجلین تا انتهای غسل بمرفقین واقع شود و انتهای مسح بکعبین اما آنکه اصل غسل را بر مسح مقدم باید داشت
چنانچه مذهب شافعیست از آیه مستنبط نمیشود زیرا که نمی آید چه تقدیر بر عکس نیز انتهای مذکور متحقق است و اگر تمسک شود
بفاء تعقیبی که بر سر اغسلوا در آمده عود کلام خواهد بود بدلیل اول و در مفتش آنجا مذکور شد و نیز میتوان گفت
که دلیل مذکور دلالت بر وجوب تقدیم غسل وجه بر یدین و مسح راس بر رجلین نیز ندارد چرا که از آیه بنا بر تقریر مذکور
زیاده برین لازم نیاید که نهایت غسل بمرفق واقع شود و نهایت مسح بکعبین و بر تقدیری که غسل وجه بعد از
دست راست واقع شود و نهایت مسح کعبین بعد از آن دست چپ شسته شود و همچنین مسح سر بعد از پای راست
و قبل از پای چپ بفعل آورد صادق خواهد بود که غسل منتهی بمرفق شده و مسح منتهی بکعبین و آنچه مشاهده میشود که
بر تقدیر مذکور نهایت غسل بمرفق نخواهد بود و نهایت مسح بکعب نخواهد بود بکعبین بود بسبب بی توجهی است
بمرافق باعتبار مشمولین است نه باعتبار هر شخصی منتهی بر تقدیر مذکور انتها متحقق نیست مگر یک مرفق و یک کعب پس آنچه
جواب ایشان شود جواب ما نیز میتواند بود فقد بر **وجه چهارم** که در کتاب تذکرة الفقها بآن استدلال کرده کلام سید حضرت
نبوت صلوات الله علیه وآله وسلم که در جواب سوال از سعی صفا و مروه که بکدام ابتدا باید کرد بر زبان معجز

بیان جاری ساخته اند که ابدأوا بما بدأ الله یعنی ابتدا کنید بآنچه خدای تعالی در کلام خود بآن ابتدا کرده یعنی چنانچه
در آیهٔ کریمهٔ ان الصفا والمروة من شعائر الله ابتدا بذکر صفا شده و ذکر مروه بعد از ذکر آن واقع شده باید که شما
نیز وظیفهٔ بندگی بتقدیم رسانیده عمل خود را موافق قول پروردگار خود سازید و ابتدا بصفا سعی خود را باتمام
رسانید پر ظاهر است که اگرچه سبب حکم حضرت که سؤال از سعی صفا و مروه است خاص است و شامل هر عبادت
نیست اما لفظ حضرت که ابدأوا بما بدأ الله است عام است و در علم عربیت مقرر است که اعتبار بعموم لفظ است
نه بخصوص سبب پس در هر عبادتی که ذی اجزا و متعدد الافعال باشد و در قرآن مجید ذکر آن شده باشد ابتدا
بفعلی باید کرد که در قرآن ابتدا بذکر آن شده و در آیت وضو ابتدا بذکر غسل وجه شده پس بحکم حدیث مذکور در
وضو ابتدا بغسل وجه باید کرد و بعد از آن عمل بباقی اعضا نیز چنانچه در آیه مذکور است عمل باید آورد پس ترتیب
واجب باشد و این دلیل نیز با بعض ادلهٔ سابقه شریک است در آنکه دلالت ندارد مگر بر وجوب ترتیبی که شافعی واجب
دانسته و لهذا علامه نیز بر وجوب آن ترتیب دلیل ساخته بلکه دلالت آن بر وجوب ترتیب شافعی نیز چنانچه بنظر
رسیده محل بحث است چرا که از حدیث مذکور زیاده از این لازم نمی آید که ابتدا بغسل وجه باید کرد بواسطهٔ آنکه
در آیت ابتدا بآن شده و اما آنکه بعد از آنچه در ذکر مقدم شده مقدم عمل باید آورد مستفاد از حدیث نیست
چه در حدیث وارد است و ثنی بما ثنی الله به و ثلث بما ثلث الله به و اگر ابتدا در حدیث بر ابتداء اضافی محمول
شود تا شامل ابتداء اولی و ثانوی و ثالثی و آنچه بر چیزی تقدم داشته باشد بوده باشد حمل لفظ خواهد بود بر معنی
مجازی بی آنکه قرینه بر آن در کلام یا مقام بوده باشد و این پیش علما مجوز نیست پس اگر کسی خواهد که
باین حدیث استدلال بر وجوب ترتیب کند میباید مقدمه که در دلیل اول مذکور بود با آن ضم نماید و آن اینست
که هر کس قایل بوجوب ابتدا بغسل وجه است قایل بترتیب است و میتواند بود که مقدمهٔ مذکوره در کلام علامه قدس سره

نیز منظور باشد نهایتش فهم آن از کلام او نظر بدور است و الله اعلم **مسألهٔ پنجم** بباید دانست که
از جملهٔ ادلهٔ احادیثی است که استدلال کرده اند بآن بر عدم جواز استیناف آب جدید بواسطهٔ مسح در
وضو و گفته اند جایز نیست که در وضو بواسطهٔ مسح آب تازه برگیرند بلکه میباید بهمان تری که از غسل اعضا
در دست باقی مانده مسح کرده شود و این مذهب جمیع علمای امامیه است رضوان الله علیهم سوای ابن جنید که از شیعیان
مخالفت کرده و چنانچه نسبت بمالک است برداشتن آب تازه را نیز تجویز کرده باقی علمای اهل سنت حکم بوجوب
استیناف مذکور کرده مسح ببقیهٔ رطوبت غسل را تجویز کرده اند و در طریق امامیه حدیثی که صریح است در خلاف آنکه
مسح بغیر بقیه بسیار است نهایتش دو روایت بطریق ایشان وارد شده که ظاهر آنها معتبرست در آنچه اهل سنت
بر آن رفته اند اول روایت معمر بن خلاد است که گفته است که سألت ابا الحسن موسی بن جعفر الکاظم علیه السلم ایجزی
الرجل ان یمسح قدمیه بفضل رأسه فقال برأسه لا فقلت أبماء جدید فقال برأسه نعم یعنی پرسیدم از
امام بحق قائم امام موسی کاظم علیه السلم که آیا جایز است مرد را مسح کردن پاهای خود بزیادتی تری که بعد از مسح
در دست او مانده باشد امام علیه السلم در جواب آن بسر مبارک اشاره فرمودند که نه بعد از آن گفتم
پس بآب تازه مسح باید کرد و بسر مبارک اشاره فرمودند که بلی یعنی در این دو حال صرف بزبان سخن بیان جاری
نساختند و تفهیم مقصود باشارت سر مبارک فرمودند دوم از ابو بصیر نقل شده که گفت سألت
ابا عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلم عن مسح الرأس قلت امسح بما فی یدی من الندی رأسی فقال لا بل تضع
یدک فی الماء ثم تمسح یعنی پرسیدم از امام بحق ناطق محمد بن جعفر الصادق علیهما السلم از مسح سر و گفتم آیا مسح
بآنچه در دست من از تری غسل اعضا باقی مانده سر خود را امام علیه السلم در جواب فرمودند نه بلکه دست خود را
بآب برسان بعد از آن مسح کن و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در کتاب منتهی المطلب این دو روایت را نقل کرده

و دلیل ابن جنید ساخته و گفته است احتج ابن الجنید بکذا و کذا و حال آنکه مردود و این حرف عجب است در
خلاف آنچه ابن جنید است چه مذهب او چنانچه مذکور شد جواز استیناف آب جدید است یعنی مخیر بودن شخص
است میان مسح کردن به بقیه و استیناف و آنچه در روایتین مذکورتین آن ناطق است وجوب استیناف است و
نهی از مسح به بقیه پس چون دلیل او تواند بود مگر آنکه بگوییم ابن جنید نهی از مسح به بقیه بر نهی تنزیهی حمل کرده مسح به آن را
مکروه میداند و استیناف آب جدید راست نهایتش هیچیک از علما حکم مذکور را بر این وجه از او نقل نکرده اند
والله اعلم بمقاصد علمائه بالجمله چون روایتین مذکورتین بحسب ظاهر مخالفت دارد با آنکه جمهور علمای امامیه
حکم بآن کرده اند ناچار شده است ایشان را که حمل آن بر معنی خلاف ظاهر نموده تأویل کنند لهذا شیخ ابو جعفر
طوسی قدس سره حمل آن بر تقیه کرده است و گفته که چون در وقت سوال راوی جمعی از مخالفین حاضر بوده
حضرت بر وجهی مبادرت بجواب فرموده اند که موافق مذهب ایشان باشد و بحضرت ضرری از ایشان
عاید نگردد و احتمال این نیز داده که غرض امام علیه السلام مسح در حال جفاف اعضا باشد یعنی چون
در دست و سایر اعضای وضوئی که بآن مسح توان کرد نمانده باشد بآن دست مسح نباید کرد
و آب تازه بجهت مسح بر باید داشت بعد از آن گفته است ممکن بود که مراد امام علیه السلام در روایت
ثانی از مثالی که در این کلام واقع است که بل تضع یدك فی الماء یعنی بلکه برسان دست خود را در آب و بعد از آن
مسح کن آن باشد که در محاسن و ابرو و مانند آن باقی مانده باشد نه آب تازه و والد بزرگوار که شمه از احوال او در دیباچه
مذکور شد در حواشی که بر کتاب استبصار نوشته گفته است که این احتمال بغایت بعید است چرا که سائل بر این وجه
سوال کرده که آیا مسح کنم بآنچه در دست من از تری باقی مانده است پس چگونه تواند بود که امام علیه السلام از آن نهی
فرمایند و امر کنند باینکه از محاسن و ابرو و مانند آن که لزوم آن مشروط بعدم بقای تری است در دست و مخفی نماند که

حمل روایتین مذکورتین بر جفاف اعضا که شیخ کرده بغایت دور است چرا که سوال راوی در روایت اول بر این وجه واقع است
که آیا جایز است مرد را که مسح کند بفضل سر خود یعنی به باقی تری که بعد از مسح سر خود در دست داشته و در روایت
دوم بر این وجه که آیا مسح کنم بآنچه در دست من از تری بوده باشد پس چون بر حال جفاف اعضا که عبارت از باقی
نماندن تری در دست و سایر اعضاست حمل توان کرد و در باب جمله امثال این غفلتها از امثال شیخ قدس سره بغایت
عجیب و غریب است نهایتش در میان عرب مثل است که الجواد قد یکبو و الصارم قد ینبو یعنی اسب اصیل گاهی
در می آید و شمشیر تیز گاهی در حال بریدن بپهلو بگردد والله الهادی و صحت حمل روایت اول بر تقیه بغایت
از خفا بیرون است چرا که سوال سایل در روایت مذکوره از مسح پا است و مخالفین مسح پا را مطلقا قایل نیستند
بلکه باقی در دست و نه آب تازه پس حمل حکم حضرت به استیناف آب جدید بواسطه ملاحظه از ایشان وجهی نتوانست
باشد مگر آنکه بگوییم در وقت سوال راوی حضار مجلس که ملاحظه حضرت از ایشان بوده متوجه نبوده اند و حضرت ایشان را
غافل یافته اند بجانب سائل بسر مبارک اشاره کرده اند که الحال وقت سوال نیست و وقت دیگر استفسار کن تا
جواب تحقیقی شنیده سائل مقصود حضرت را از اشارت مذکوره فهم نکرده گمان کرده است که مگر حضرت در مقام نهی
از مسح به بقیه است و اعاده سوال کرده در مرتبه آخر جماعت واقف شده متوجه جواب حضرت بوده اند و بجهت تقیه جواب
حضرت دانسته اند که ایشان این بوده که سوال از مطلق مسح است نه از مسح پا بالضروره سر را جواب
داده اند و قرینه بر این آنکه دأب و شعار حضرات صلوات الله علیهم نبوده است که القای احکام شرعی باشارت سر که
شعار ارباب تکبر است نمایند که کلام خود را وقف القای احکام شرعی و امور دینی داشته اند بلکه بصریح وجهی بیان مسایل
میفرموده اند پس این شکل خلاف دأب و عادت خود که در این باب از ایشان وقوع یافته اشعاری بآن دارد که وجه
مذکور واقع باشد و احتمال دارد که مراد مسح خفین باشد که مخالفان بر تجویز آن رفته اند والله اعلم تمام شد بعون

بباید دانست که وجوب مسح رجلین در وضو که انچه بثبت رسانید و انچه بر صدور آن از امام علیه السلم در معرض
بیان آورد از مختصات مذهب امامیه است که از امامان بزرگوار و پیشوایان عالیمقدار خود صلوات الله علیهم
ذکر فرموده اند بروایات صحیحه متواتره که باثبات رسیده و کر آن سالکان مسالک عصمت و طهارت بر انجو عمل
آورده اند و اصحاب و شیعه خود را در سر و علانیه بران وا داشته بلا بل قاطعه منع از مبادرت بغسل فرموده اند
از ان جمله روایت غالب بن هذیل است که گفته است سئلت الامام اباجعفر محمد بن علی الباقر علیه السلم عن مسح
الرجلین فقال انه هو الذی نزل به جبرئیل یعنی پرسیدم از امام محمد باقر علیه السلم از مسح پاها که آیا مبادرت بان در
وضو لازم است حضرت فرمودند بلی مسح است که جبرئیل امین بان نازل شده یعنی کلام خدا که جبرئیل امین بان
نازل شده یعنی کلام خدا که جبرئیل انزال آن کرده با آن همراهست و روایت کرده است از امام بحق ناطق محمد
بن جعفر الصادق که آنحضرت فرموده اند یاتی علی الرجل ستون و سبعون سنة ما قبل الله منه صلوة قلت و کیف
ذلک قال لانه یغسل ما امر الله بمسحه یعنی میگذرد بر مردی شصت سال یا هفتاد سال که نماز او در درگاه احدیت
مرتبه قبول نمی یابد پرسیدم که بچه سبب چنین خواهد بود آن ای فرزند رسول خدای فرمودند بسبب آنکه میشوید در
وضوی خود آنچه پروردگار او در کلام خود امر بمسح آن کرده است و امثال این روایات و احادیث بسیار در طرق
ایشان منقولست و در کتب حدیث ایشان مذکور و در طریق اهل سنت نیز بعض روایات وارد است که دلالت
صریحه بر آن دارد مثل روایت اوس بن اوس الثقفی که گفته است رایت النبی صلی الله علیه و آله اتی کظامة
قوم بالطایف فتوضا و مسح علی قدمیه یعنی دیدم رسول خدا صلوات الله علیه و آله را آمد بکظامه جمعی در شهر طایف
و وضو کردند و در ان وضو پاهای مبارک را مسح کردند و کظامه بکسر کاف عبارت از چاهیست که در پهلوی چاه دیگر
کنده شده باشد و در میان هر دو در زیر زمین راهی باشد که آب از یکی بدیگری آید و در روایت حذیفة بن الیمان منقولست

که گفته است

که گفته است رایت النبی صلی الله علیه و آله وسلم توضأ و مسح علی نعلیه یعنی دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله
وسلم که وضو کردند و مسح کردند بر نعلین خود و مراد بنعلین نعل عربیست که بند ها او مانع از مسح پشت پا نیست
و ائمه امامیه تجویز کرده اند که مسح بران واقع شود و از ابن عباس رضی الله عنه نقلست که در عین بیان حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله گفته است انه مسح علی رجلیه یعنی حضرت مسح کردند بر پاهای مبارک خود و هم از ابن عباس
منقولست که میگفته است ان کتاب الله بالمسح ویابی الناس الا الغسل یعنی بدرستی که کتاب خدا بامر مسح است
بمسح و مردمان از ان ابا نموده بغسل گرویده اند و غیر غسل را واجب نمیدانند و میگفته است الوضوء غسلتان
و مسحتان من باهلنی باهلته یعنی وضو عبارت از دو غسل است که غسل رو و غسل دستها باشد و دو مسح
که مسح سر و مسح پاها باشد هر کس با من درین حکم مباهله میکند من نیز با او مباهله میکنم تفسیر کلمه مباهله عبارت از آنست که
دو کس با هم در امری نزاع و خلاف داشته باشند تنصف حقیقی التجا برده هر دو باتفاق در حق اهل باطل لعن
و دعای بد کنند و ظهور استجابت دعا را علامت ظهور حق دانند چنانچه در سال دهم از هجرت که چهارده
کس از علمای نصاری بقصد بحث با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بمدینه طیبه آمدند و بعد از انکه الزام
ایشان با حجت ساطعه و دلیل بین نشد و دست از مجادله باز نمیداشتند در ضمن آیه مباهله آن حکم الهی در رسید که
فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین
یعنی ای حضرت محمد با ایشان قرار مباهله بده و بگو بیایید تا بخوانیم فرزندان خود را و فرزندان شما را و زنان خود و زنان
شما را و نفسهای خود را و نفسهای شما را یعنی هر کدام مردم خود را حاضر سازیم و متوجه درگاه احدیت شده مباهله
کنیم و لعنت و غضب الهی را حواله بدروغگویان و ارباب بطلان نماییم تا ظاهر شود که باطل است و که بر حق
ایشان چون دیدند که حضرت رسالت پناه امیر المومنین علی و فاطمه و حسن و حسین را بواسطه این کار اختیار کردند

ودیگری را بشرک منسوب نمودند و خرسند نشستند که در این حالت ایشان از سوای قرآن امری حاصل نخواهد بود و در این
مجادله سوای الزام بهره نه از آن یابند و بقبول جزیه و اطاعت اهل اسلام منقاد شوند چنانچه بتفصیل در تفسیر و
کتب اهل سیر مذکور است و بعضی دیگر احادیث و روایات نیز در طریق ایشان در این باب وارد است
که ذکر آن موجب اطناب است و مخالفین بعضی بر وجوب غسل رفته اند و بعضی بر تخییر میان غسل و مسح نیز و بالجمله
صورت محتمل در این باب زیاده بر چهار نیست و بر هر صورتی جمعی از اهل اسلام رفته مذهب خود ساخته اند
اول وجوب مسح است علی التعیین و این چنانچه سبق ذکر یافت مذهب ائمه اهل بیت است صلوات الله علیهم
چنانچه نیز امام فخر رازی که از اعاظم علماء اهل سنت است در تفسیر کبیر نقل آن از امام محمد باقر کرده است
و نسبت آن با ابن عباس و انس بن مالک که از اخیار اصحاب بوده اند و عکرمه و شعبی که از مشاهیر تابعین اند
نیز داده است دوم وجوب غسل است و آن مذهب فقهای اربعه اهل سنت است که عبارت از ابو حنیفه و مالک
و شافعی و احمد حنبل باشد و جمعی از تابعان ایشان سیم جمع میان هر دو است که هم غسل باید کرد و هم مسح و این
مذهب داود اصفهانی و ناصر الحق و بسیاری از علمای زیدیه است چهارم تخییر میان هر دو که عمل از این
هر کدام از غسل و مسح واقع شود مجزی باشد و این مذهب حسن بصری است و محمد بن جریر الطبری قائل باین است
و شیخ محی الدین اعرابی نیز در کتاب فتوحات مکی حکم بتخییر کرده است و گفته است ان مذهبنا التخییر
فالمسح بظاهر الکتاب والغسل بالسنة یعنی بدرستی که مذهب ما در این باب تخییر است چرا که ظاهر قرآن دلالت
بر مسح دارد و احادیث نبوی اشعار بغسل میکند ما تخییر را اختیار کردیم تا بهر دو عمل شده باشد و منافات
میان قرآن و حدیث رفع شود و هر یکی از فرق مذکورین را بر حقیت مذهب خود اگر چه دلایل و شواهد
بسیار است نهایتش چون مقام را اقتضای ذکر آن نیست باید مناظره از جانب فریقین اولین که

که ارباب مسح و قائلین بغسل اند اقتصار میرود و الله ولی التوفیق مناظره میان علمای فریقین در تحقیق مسئله
غسل و مسح رجلین اهل سنت میگویند قرآن و حدیث هر دو دلالت بر وجوب غسل دارند اما قرآن پس قول
قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم
الی الکعبین چه اکثر قرا مثل نافع و ابن عامر و کسائی و حفص که از راویان عاصم است بنصب ارجلکم
خوانده اند بسبب عطف آن بر وجوهکم یا بعمل افعلوا مقدر که کلام در این تقدیر باشد که فامسحوا برؤسکم و اغسلوا
ارجلکم و جمعی دیگر بجر ارجلکم خوانده اند چون توفیق آن در معنی با قرائت نصب لازم است باید محمول شود بر
جر او را معطوف باید دانست برؤسکم نه بواسطه آنکه مسح باید کرد بلکه بواسطه آنکه اشارت بوده باشد
بآنکه اسراف در ریختن آب نباید کرد که شبیه بمسح باشد و اما حدیث پس روایتی که از حضرت مقدسه نبوی صلی
الله علیه و آله روایت شده که در وقتی که وضو بیان کردند پایهای مبارک را شستند و روایت شده از عمرو بن عبسه
رضی الله عنه که حکایت کرد و بیان نمود وضوی حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله و ختم بغسل رجلین کرد و در
بخاری و صحیح مسلم از عبد الله بن عمر که گفته است تخلف النبی صلی الله علیه و آله عنا فی سفر فادرکنا و قد
ارهقنا العصر فجعلنا نتوضأ و نمسح علی ارجلنا فنادی باعلی صوته ویل للاعقاب من النار مرتین او ثلاثا
یعنی پیغمبر صلوات الله علیه و آله در سفر از ما جدا شده بود وقتی بما رسید که نماز عصر را تا بتأخیر انداخته بودیم و هنوز ادا نشده
شده بود پس ما در مقام وضو کردن بجهت ادای آن در آمدیم و در آن وضو پاها را مسح کردیم حضرت چون آن را
مشاهده کردند ندا کردند باواز بلند که وای بر پاشنهای پای شما از آتش دوزخ و دو مرتبه یا سه مرتبه تکرار
این عبارت کردند و این نهی بود بر آنکه مسح نباید کرد و روایت کرده محی السنة در کتاب مصابیح و غیر آن
از ابی حیه که از اصحاب امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده که او گفته است

رأيت علياً عليه السلام توضأ فغسل كفيه حتى أنقاهما ثم مضمض واستنشق ثلاثاً وغسل وجهه ثلاثاً
وذراعيه ثلاثاً ومسح رأسه مرة ثم غسل قدميه الى الكعبين ثم قام فأخذ فضل طهوره فشربه
وهو قائم ثم قال احببت ان اريكم كيف كان طهور رسول الله صلى الله عليه وآله
یعنی دیدم امیر المومنین علی علیه السلام را که وضو کرد پس دیدم که هر دو دست خود را شستند تا پاک ساختند
آنها را از چرکی که داشت بعد از آن سه مرتبه آب در دهن مبارک کردند و سه مرتبه استنشاق نمودند و سه مرتبه
روی مبارک خود را شستند و سه مرتبه ساعدها و مسح کردند بعضی از سر خود را یک مرتبه بعد از آن شستند
پاهای خود را تا کعبین بعد از آن برخاستند و اندک آبی که در دست ایشان از وضو فاضل آمده بود
آشامیدند بعد از آن خطاب بحاضرین کرده فرمودند که خواستم بنمایم بشما که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
چون وضو میساختند و امثال این روایات و احادیث بسیار در باب مذکور وارد است پس ظاهر
شد که قرآن و حدیث هر دو دلالت بر غسل دارد و آنچه در باب مسح میگویند باطلست و مستلزم تحریف
کتاب قرآن و عدول از سنت رسول ملک منان که ناشی نشده است الا از نهایت گمراهی و
متابعت هوای نفس و علمای شیعه که قائل بمسح اند میگوییم که برادران در دین ما شریکان اند در طلب حق
و یقین اگر بدیده انصاف بمدلول آیه کریمه در نگرید و بی شایبه اعتساف بآن توجه نمایید سر آیه بعیانه
که آیت مذکوره حجت ماست بر شما نه حجت شما بر ما تا بر تقدیر نصب ارجلکم بواسطه آنکه شما از برای
آن دو توجیه مذکور ساختید که ما و شما در توجیه ثانی شریکیم چرا که در دستگاه تقدیر وسعت و چنانچه
شما را میرسد که تقدیر اغسلوا کنید تا حجت شما باشد ما نیز میتوانیم امسحوا تقدیر کرد تا حجت ما باشد و قرینه امسحوا
قریب تر آن کمتر از قرینه اغسلوا بعید نیست پس باقی ماند توجیه اول عطف بر وجوهکم باشد

و آنچنانچه

٣١

و آنچنانچه طبع سلیم بران شاهد است بنظم کلام مخل است و کلام را از سلاست و انتظام می اندازد چرا که از قبیل
آنست که کسی قصد کند معنی و جهت بکر باو گوید ضربت زیدا عمرا او اکرمت خالدا بعطف بکرا بر زید آنرا خالدا و بکر را که
یعنی زدم زید را و عمر را و گرامی داشتم خالد و بکر را یعنی زدم و عدم رغبت خواطر و استماع بان طرز کلام زیاده
بر آنست که توان قرآن را که ابلغ بیان و فصیح لسان منزه است بران حمل کرد پس ماند که معطوف باشد
بر رئوسکم و نصبش باعتبار محل آن باشد که منصوب است با واو ارجلکم بمعنی مسح باشد و بر تقدیر نصب
در آنچه مانعی آنجم و چنانچه عطف بر محل در کلام عرب و کلام فصحا بسیار واقع است و هیچکس به ناخوشی و عدم سداد
آن رفته و واو بمعنی مع نیز در السنه ایشان شایع و دایر است و هیچکس بعدم جواز آن نرفته شیخ العارفین
شیخ محی الدین اعرابی در جزو ثالث از کتاب فتوحات مکی واو مذکور را در آیه کریمه بران حمل کرده و عبارت او این است
القراءة في قوله تعالى وارجلكم بفتح اللام وكسرها من اجل العطف على الممسوح بالخفض او على
المغسول بالفتح فمذهبنا ان الفتح في اللام لا يخرجه عن الممسوح فان هذا الواو قد يكون واو المع
وواو المعية ينصب تقول قام زيد وعمرا اي مع عمرو فتخبه من يقول بالمسح في هذه الآية فوكلا الامر
ثابت القائل بالغسل في الدلالة التي اعتبرها وهي فتح اللام ولم يشاركه من يقول بالغسل في خفض اللام
یعنی قرات بفتح لام و کسر لام در واو ارجلکم از جهت احتمال عطف آنست بر ممسوح و مغسول هم عطف بر
مسح مقتضی جر و مذهب من آنست که فتح لام آنرا از ممسوح بودن بیرون نمیبرد چرا که مثل این واو
گاه بمعنی مع میباشد و واو بمعنی مع اسم را منصوب میکند چنانچه میگوییم قام زید و عمرا و اراده میکنی از آن
مع عمرو یعنی برخاست زید با عمرو پس حجت کسی که قائل بمسحست در این آیه در پیش باشد چرا که در قرات
بفتح لام شریک است با قائل بغسل در حمل بر وجه صحیح و قائل بغسل در قرائه بکسر لام با او در حمل بر وجه صحیح شریک

[illegible]

هست و چون شیخ مذکور از اعاظم علمای شماست کلام او در این مقام حجت میتواند بود و اما بر تقدیر جر لام بواسطه
آنکه بکسر نسبت حمل آن بر جر جوار میکنند و بکسر نیز عطف آن بر رؤسکم نا مشعر باشد بر آنکه در غسل میباید رعایت
اقتصار و عدم اسراف در ریختن آب و اعضا و غسلی واقع شود شبیه بمسح و این هر دو حمل چنانچه ظاهر است
در نهایت دوری و ناخوشیست و حمل بر مسح خفین را که توجیه ثالث ساخته اند از آنها دورتر است و ناخوشتر اما
جر جوار بواسطه آنکه اکثر نحویان انکار آن کرده اند و قایل بجواز آن نشده اند و بعضی که تجویز کرده اند دو شرط
اعتبار کرده اند یکی امن از لبس یعنی خوف التباس معنی کلام بمعنی غیر مقصود و دوم یکی عدم وساطت حرف عطف
میان متجاورین مثل جحر ضب خرب که بواسطه تحقق شرطین مذکورین تجویز کرده اند که جر خرب با وجود
آنکه چون خبر است میباید که مرفوع باشد بواسطه مجاورت ضب باشد و اینجا هر دو شرط مفقود است
پس حمل بر آن بمذهب هیچیک از نحویان صحیح نباشد و کلام الهی را بر آن محمول ساختن با وجود قیام احتمالات
دیگر ناخوشی داشته باشد و اما عطف بر رؤسکم بواسطه اشعار مذکور اگرچه صاحب کشاف بر آن اختیار کرده است
اما ناخوشی آن زیاده بر آنست که بر کسی مخفی ماند چرا که باتفاق نحاة معطوف میباید که در حکم معطوف علیه
باشد و بر تقدیر مذکور معطوف علیه محکوم بغسل مطلق است و معطوف محکوم بغسل شبیه بمسح پس رعایت
امر متفق علیه نشده باشد و از عاقل رشید چون سزاوار نباشد که بگوید اکرمت زیدا و عمرا و بخزمن خالدا
بکر و قصد کند از عطف بکر بر خالد انیعنی را که بواکرامی کرده شبیه بضربت و نیز عامل در معطوف و معطوف علیه
و چنانچه سبق ذکر یافت یکچیز است و بر تقدیر مذکور عامل امسحوا خواهد بود که باعتبار عمل او در معطوف علیه
معنی حقیقی از و اراده شده باشد و باعتبار عمل در معطوف معنی مجازی از قبیل عموم مجاز که عبارت از
استعمال لفظست در معنی حقیقی و مجازی با هم و اعمال آن بهر معنی در لفظی و این بر تقدیر صحت از

قبیل

قبیل سماوات تنزل خواهد بود که در قرآن مثل آن نادر هست و حمل قرآن بر آن نزد مفسرین مجوز نه و طرفه تر آنکه
صاحب کشاف تجویز نکرده که صیغه امر امسحوا محمول بر افاده وجوب و ندب شود و گفته است امر میباید که
معنی وجوب مستعمل باشد یا در معنی ندب و استعمال آن در هر دو از قبیل سماوات تنزلست و حمل قرآن بر آن
جایز نیست و این توجیه را تجویز کرده است و اما مسح بر خفین بواسطه آنکه ذکر آن در کلام سابقا نیست و هیچ جا
در کتاب تعبیر پوشیدن خفین در حجاز در آن زمان عرف نبوده که آن قرینه عقلی بر آن تواند بود پس کلام ربانی را یکی
از دلالات و دلالت نباشد و تکلیف باستنباط آن از آیه از قبیل تکلیف بما لا یطاق باشد و اما آنچه از احادیث
و اخبار نبوی ذکر کرده جواب میگوییم بر تقدیر صحت سند معارض است بامثال آن احادیث که نزد ما از ائمه اهل البیت
صلوات الله علیهم بطرق متعدده و روایات متواتره معنعن و غیر معنعن نقل آن بصحت پیوسته که از آن جمله است
که در معرض بیان وضوی حضرت مقدسه نبوی صلوات الله علیه و آله فرموده اند که ان النبی صلی الله علیه و
آله لما توضا الوضوء البیانی مسح رجلیه یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در وقتی که وضوی بیانی
میفرمودند تا مردم طریق وضو ساختن را از ایشان فرا گیرند پاهای مبارک را مسح کردند و آنچه نسبت بابن
عباس داده اند خلاف آنچه است که از روی شهرت یافته و شما خود در کتب خود نقل کرده اند چه امام فخر رازی
که از علمای شماست عکرمه از و نقل کرده اند که مذهب او مسح بود و اما حدیث عبدالله عمر بر تقدیر تسلیم صحت
آن زیاده بر آن دلالت ندارد که حضرت شاهد از مشاهده وضوی ایشان که در آن پاها را مسح کرده بودند
امر بغسل اعقاب کرده میتواند بود که امر مذکور بواسطه نجاست اعقاب باشد چرا که عربان حجاز را بواسطه بول
و خشکی هوا و پای برهنه تردد کردن در بیابانها غالب اوقات پاشنهای پای ایشان ترقیده و ملوث
بخون میبوده و مشهور است که ایشان که چون در پی علاج آن میشده اند بر آن بول میکرده اند و بول خود را

داروی آن دانسته‌اند پس چرا تواند بود که حضرت چون پاشنهای پای ایشان را بر آن دیده مشاهده کرده‌اند
و دیده که سیخ نشسته‌اند همان پاها را آن نکنند مبادرت بنگار آن عبارت کردند تا تنبیه ایشان شود بر غسل و تطهیر
آن از نجاست مذکوره و مردم ضعیف و حضرت را نفهمیده گمان برده باشند که شستن پاها از افعال وضو است
بجای مسح و نیز میگوییم که عبدالله عمرو جمعی که با او وضو کرده بودند و پاهای اراده آن وضو مسح کرده
چون از خیار اصحاب بوده‌اند و طریق عبادات و عمل نمودن اسلام را از آنحضرت فرا گرفته‌اند هیچ
شک نیست که بطریق وضو ساختن و لوازم آن اعرف بودند از مالک و شافعی و فقهای اربعه شما چرا که ایشان
تا عمل را از حضرت مشاهده میکرده‌اند و حضرت در مقام بیان آن با ایشان نبوده‌اند بعمل نمی آوردند
و چون تحصیل مرتبه یقین ایشان را میسر بوده خود را احتیاج باجتهاد و درکه سوء ظنی است نمی ساختند و خصوصاً
اعمالی که مثل وضو هر روز و هر ساعت از حضرت مکرر واقع میشده باشد پس سعی که از ایشان در آن کرده‌اند
بر اعتراف شما واقع شده است دلیل باشد بر آنکه ایشان از حضرت مشاهده مسح کرده‌اند و عدم تفریع حضرت
بمنع از مسح مذکور و تقریر ایشان بر آن نیز اشعار بر صحت مسح داشته باشد چرا که تخویف حضرت ایشان را
چنانچه مذکور شد نص در منع از مسح نیست و احتمال تنبیه بر تطهیر پاها از نجاست ظاهری قابلیت پس
حدیث مذکور نیز بعد از تدقیق نظر حجت ما باشد بر شما نه حجت شما بر ما چنانچه آیه کریمه چنان بود و آنچه از
امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل آن کرده‌اید در طریق با روایات متعدده متواتره از آنحضرت و اولاد اطهار
ایشان صلوات الله علیه و علیهم اجمعین خلاف آن نقل شده و شما نیز در کتب خود از امام محمد باقر علیه السلام
و امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده‌اید و هیچ شک نیست که ایشان بطریق پدر خود اعرف‌اند از شما و ائمه
حدیث شما و امام شافعی که شما در آخر مناظره خود بر ما گویید و نسبت بتحریف قرآن و عدول از سنت پیغمبر میدهند

ماسعارضه

ما سعارضه بمثل آن با شما نمیکنیم بلکه میگوییم غفر الله لنا و لکم و تجاوز الله عنا و عنکم و من علینا
و علیکم بالتوفیق و الهدایة و عصمنا و ایاکم عما یوجب الضلالة و الغوایة آمین یا رب العالمین
نزاع ششم باید دانست که مراد بکعبین در آیه کریمه نزد اکثر علمای اهل سنت دو استخوان بر آمده است از
دو جانب قدم یعنی جانب راست و چپ پا که عوام الناس آن را بجلک میگویند اما نزد علمای امامیه رحمهم الله آنچه
متأخرین ایشان که از شیخ شهید برایشان فرست ذکر کرده‌اند آنست که دو استخوان بر آمده است میان پشت
پا یعنی مفصل ساق و قدم و مشط که استخوان پنج انگشتان باشد و از علما متقدمین نیز بعضی عبارتها در
تصانیف ایشان یافت شده که بحسب ظاهر اشعار بآن دارد و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه بر آن رفته است که
که کعب عبارت از مفصل میان ساق و قدم است و تصریح کرده است بآنکه مذهب اصحاب این است که وجمعی
که از علما و عبارت اصحاب غیر آنرا نفهمیده‌اند سخن کلام ایشان را خوب نفهمیده‌اند چه در کتاب مختلف که از
مصنفات اوست این عبارت ادا کرده که مسح الرجلین من رؤس الاصابع الی الکعبین و المراد بالکعبین
هنا المفصل بین الساق و القدم و فی عبارة علمائنا اشتباه علی غیر المحصل یعنی مسح پاها میباید
که از سر انگشتان پا واقع شود تا کعبین و مراد بکعبین در این مقام مفصل میان ساق و قدم است و جمعی
عبارت علما را فهمیده‌اند حکم کرده بآنکه کعب قبه قدمست یعنی بلندی میان پشت پا است
اشتباه شده است و سعی عبارات ایشان را خوب تحصیل نکرده‌اند و بعد از آن عبارات ایشان را بجنس
نقل کرده بر حقیت مذهب خود چند دلیل ایراد کرده اول حدیث صحیحی که شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه از زراره
و بکیر پسران اعین نقل کرده است و در ضمن آن حدیث چنانچه بعد از این ذکر خواهد شد مذکور است
که ایشان گفته‌اند سؤال کردیم از امام محمد باقر علیه السلام که کعبین کجاست حضرت بزبان مبارک

جاری ساختند که معنا بنی المفصل دون عظم الساق یعنی اشارت کردند بمفصل که زیر استخوان ساق است و
نمودند اجماعست **دویم** حدیثی که ابن بابویه از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت حکایت
وضوی پیغمبر صلوات الله علیه وآله میکردند تا آنکه گفتند ومسح علی مقدم راسه وظهر قدمیه یعنی مسح کرد مقدم
پیش سر را و پشت پاها را بنوعی که این عبارت بحسب ظاهر دلالت دارد بر آنکه تمام پشت پاها را مسح میباید
کرد و بر کاسی محقق میتواند شد مسح تا مفصل ساق و القشو **سیوم** آنکه کعب باین معنی نزد دیگر هست بآنچه
اهل لغت در معنی آن ذکر کرده اند و در کتاب منتهی المطالب که نیز از تصنیفات اوست باین عبارت ایراد کرده است
وقد اشتبه عبارة علمائنا علی بعض من لا مزید تحصیل له فی معنی الکعب والضابط ما رواه زرارة عن الباقر
فی الصحیح یعنی تحقیق که مشتبه شده است عبارت علمای ما بر بعضی که زیادتی مهارت در تحصیل معنی از عبارات
ندارند و در معنی کعب اعتماد بر حدیث صحیح است که از زراره روایت کرده و در روایت اول را بعد از آن نقل
کرده است و جمیع علما که بعد از وی خرش دعوی در میدان دانش تاخته اند انکار از بعضی کرده اند و در مقام
تشنیع بسیار بر وی شده اند که چرا تشنیع بعلما کرده است و حال آنکه آنچه او بر آن رفته است احداث قول
ثالث و خلاف مجمع علیه جمیع امت است از آنجمله شیخ شهید علیه الرحمه در کتاب ذکری عباراتی ایراد کرده که از جمله
این است شیخ جمال الدین بن مطهر بمذهبی قایل شده است که کعب مفصل میان ساق و پا و قدم است و
عبارات اصحاب را تمام بر آن حمل کرده و حکم مذکور را مدلول کلام امام علیه السلام دانسته و استدلال کرده است
بر آن بروایت زراره از امام محمد باقر علیه السلام بر نوعی که روایت مذکوره متضمن حکم مسح ظهر قدمین است
و چون تقییدی در عبارت حدیث نیست که اشعار بتخصیص و تبعیض داشته باشد ظاهر آن افاده وجوب
استیعاب میکند یعنی فرا گرفتن مسح تمام پشت پا را و این کاری است که تحقق میتواند شد که کعب که نهایت مسح هست

مفصل

مفصل میان ساق و قدم باشد که منتهی ظهر قدمست و با آنکه معنی مذکور نزد دیگر هست بآنچه اهل لغت و تفسیر
کعب ذکر کرده اند وجوب او این است که ظهر قدمین که در حدیث زراره واقع است میتواند بود که بر وجه احلال
مأخوذ باشد بلکه ناچار است که بر تقیید محمول شود چرا که مفاد اطلاق وجوب استیعاب تمام ظهر قدمست
علما و مرضیا و هیچکس از علما قایل بآن نشده چرا که کلام هیچکس حکم بر وجوب استیعاب بعضی ظاهر نیست و در کلام
امام محمد باقر علیه السلام که اذا مسحت بشیء من راسک او بشیء من قدمیک ما بین کعبیک الی اطراف الاصابع فقد
اجزأک یعنی هرگاه مسح کنی بعضی از سر خود را یا بعضی از پاهای خود را از کعبین تا سر انگشتان مر آنچه کافی و مجزی
بود ... و واجب در ضمن آن متحقق خواهد بود و روایت زراره و بکیر پسران اعین که با زرمه نص صریح
یافت نص است در خلاف آن و شیخ ابو القاسم علیه الرحمه در کتاب معتبر که از مصنفات اوست گفته است که
واجب نیست استیعاب قدمین بمسح بلکه کفایت میکند آنقدر که مسمی مسح در ضمن آن متحقق باشد از سر انگشتان
تا کعبین اگر چه بعرض یک انگشت بوده و دو دلیل **اول** اجماع فقهای اهل بیت علیهم السلام بر آن **دوم** معطوف بودن
رجلین در آیه وضو که سبق ذکر یافت بر رؤس که باتفاق مسح بعضی آن واجبست چرا که معطوف مشارک
در جمیع احوال و حکم معطوف علیه باشد و اما اهل لغت که نسبت این تفسیر بایشان داده اگر مراد اهل لغت است
است اشتهار او در این خلافست و هرگز آن نشنیده و اگر مراد لغویین شیعه است هیچکس از ایشان بآن قایل
نشده اند بلکه سر اتفاق دارند بر آنکه کعب قبه قدمست تا اینجا ترجمه کلام شیخ شهید علیه الرحمه بود و در ذکری
و بعض تشنیع بعلامه قدس الله سره العزیز از حد اعتدال تجاوز زداده است و سخن را در تخطئه و تزییف
مذهب او دراز کشیده و حال آنکه عنقریب بوضوح خواهد پیوست که حق با علامه است و تشنیع مذکور در غیر
موضع است انشاء الله تعالی و بجهت اینکه شیخ علی اعلی الله شانه نیز در این تشنیع متابعت او کرده و در شرح قواعد

الاحکام عبارتی ایراد کرده که ترجمه اش این است آنچه علامه در تفسیر کعبین ذکر کرده خلاف آن چیزیست که
علما باران اهمال کرده اند و او در این تفسیر منفرد است و مع هذا در بعضی از کتب خود ادعا کرده است که
مراد از عبارات اصحاب در تفسیر کعب این است و کسی که عبارات ایشان را بر غیر این معنی حمل کرده تحصیل معنی
کلام ایشان خوب نکرده و استدلال کرده است بر مطلب مذکور به بعض احادیث و بکلام اهل لغت و
این معنی از علامه نهایت عجیب است چرا که عبارات علما صریحست در خلاف آنچه او دعوی کرده و ناطق است
بآنکه کعبین دو استخوانست که از میان ظهر قدم بر آمده در پیش ساق که جای مفصل شراک نعل است
و قابل تأویل نیست و احادیث و اخبار نیز صریحست دران و کلام اهل لغت در باب مذکور مختلف است
و از اهل لغت شنیده نشده که هیچکس خلاف کرده است در آنکه کعب بر آمدگی ظهر قدمست و عمید الرؤسا که
از مشاهیر لغویان شیعه است در کتاب کعب از کتب خود سخن را در مقام بسط تمام داده و شواهد بسیار
ایراد کرده بران که کعب بر آمدگی مذکور است و بالجمله اگر از مفصل میان ساق و قدم که کعب را بان تفسیر کرده
نفس مفصل اراده کرده نه عبارات هیچیک از علما مستقیم و شبیه بآن موافق است نه کلام اهل لغت
و آنچه در اشتقاق لفظ کعب ذکر کرده اند از ان ابای تمام دارد چرا که اشتقاق آن از کعب بمعنی ارتفاع
و نتا اعتبار کرده اند و گفته اند از اینجاست که چون پستان دختر بر آید عرب بگوید کعب ثدی الجاریه و حال
آنکه در مفصل بر آمدگی منتوی نیست و اگر بر آمدگی بود استخوانی که در پیش و پیش قدم واقعست چنانچه مذهب
اهل سنت است هیچ شکی نیست که مسح نزد هیچکس بان منتهی نمیشود و حال آنکه آیه ناطقست بآنکه
کعبین میباید نهایت مسح باشد تمام شد ترجمه کلام شیخ علی علیه الرحمه در شرح قواعد و شیخ زین الدین علیه الرحمه
نیز پیروی ایشان کرده و در شرح ارشاد بعد از آنکه دو حدیث نقل کرده که دلالت دارد بر آنکه کعب ظهر قدم

واقعست

واقعست عبارتی آورده که حاصل معنی آن این است که هیچ شکی نیست که کعبی که مصنف دعوی کرده در ظهر قدم
واقع نیست بلکه مفصل میان ساق و قدمست و مفصل میان دو نتو نمیتواند بود که در وسط یکی از دو نتو
مذکور باشد و عجب است از مصنف که در کتاب مختلف ذکر کرده است که جمعی از عبارات اصحاب غیر این معنی
فهمیده اند معنی کلام ایشان را خوب تحصیل نکرده اند و دران باب شبهه بی حاصلی کرده اند باراده آنکه کسی که
معنی عبارات ایشان را خوب تحصیل کرده بر وی پوشیده نخواهد بود که مطلب ایشان از کعب میان ساق و قدمست
و بعد ازان نقل عبارات مذکوره بجنس کرده و حال آنکه هر کس بهره از طریق تحصیل معانی از عبارات داشته
باشد اگر خواهد معنی مقصود از عبارات مذکور تحصیل نماید خود را بران تواند یافت و نیز احتمالی راه
آن را باو فواهد نبود انتهی ترجمه کلام الشیخ زید اکرامه خلاصه کلام آن دو شیخ این است که شیخ بزرگوار رحمهم الله
در مقام رد علامه قدس سره چنانچه از عبارات ایشان که در مصنفات خود ایراد کرده اند و ترجمه آن
مذکور شد ظاهر میشود دو ایشانست پنج امر اول آنکه کعب باین معنی گفته است که هیچکس از اهل اسلام بآن قایل
نیست این خرق اجماع مرکب و احداث قول ثالث است که هیچکس تجویز آن نکرده دوم آنکه معنی مذکور
معنی مذکور مخالف معنیست که از کلام اهل لغه فهم میشود و هیچکس از ایشان قایل آن نشده است که کعب
مفصل است سیم آنکه آنچه توهم در اشتقاق کعب ذکر کرده اند موافقت ندارد چرا که ایشان گفته اند
که کعب از کعب بمعنی ارتفاع و نتاء مشتق است و در مفصل که او کعب دانسته نتو و ارتفاعی نیست چهارم
آنکه تفسیر مذکور مخالف مدلول احادیث و اخبار یست که از ائمه اطهار صلوات الله علیهم درین باب وارد شده
پنجم آنکه گمان برده است که عبارت علامه موافق قول اوست با آنکه عبارتی که از قول ایشان
صریحست در آنکه کعب دو استخوان بر آمده است در پشت پا و مفصل که او بمعنی کعب میدانند در پشت پا

واقع است و نه بر آنکه کی وارد و حال آنکه هر کس ادنی نظری در این مقام کرده به جاده بصیرت و نظر خبرت در نگرد و حیا

کند شنیعات مذکوره بر علامه در موقع خود نیست و دامان دانش او از آلودگی باشال آن پاک است بلکه آنچه بر ان فقره

چون معلوم است هیچ شبهه در حقیقت آن نیست و احادیث صحیحه با آن ناطقست و مدلول عبارت علما با آن موافق

و آنچه علما شرح در این مقام ذکر کرده اند دلالت واضحه بر آن دارد و اهل لغه اتفاق بر خلاف آن ندارند بلکه آنچه

ارباب تحقیق از ایشان بر آنند مرشد با آنست و کلام علما اهل سنت که قبل از علامه بوده اند صریحست در نسبت

قول مذکور بعلما شیعه و کتب ایشان مملو است از تشنیعاتی که درین باب بر شیعه کرده اند و ما این اجمال را بر

تفصیل مبرهن میکنیم که کی را در این مقام شبهه نماند و بالله التوفیق **تفصیل این اجمال** آنکه روایت کرده شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه بطریق

صحیح از زراره و بکیر پسران اعین انهما سألا الامام ابا جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلم عن وضوء رسول الله صلی الله

علیه و آله و سلم فدعا بطست او تور فیه ماء ثم حکم وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله و فی آخر حدیث فقلنا اصلحک

الله فاین الکعبان قال ههنا یعنی المفصل دون عظم الساق فقال هذا ما هو فقال عظم الساق یعنی پرسیدند ایشان

از امام محمد باقر علیه السلم از وضوی رسول صلوات الله علیه و آله و امام علیه السلم در مقام بیان آن شده

طلب کردند ظرفی یا ظرفی که در ان پاره آب بود و حکایت وضوی پیغمبر صلوات الله علیه و آله کردند و در آخر

حدیث مذکور ذکر کردند که بعد از ان ما دعای حضرت کرده پرسیدیم که کعبین کجاست حضرت فرمودند اینجا اشارت

بمفصل کردند که در تحت استخوان ساقست بعد از ان اشارت بعظم ساق کرده پرسیدیم که این چیست

حضرت فرمودند که این عظم ساقست کعب نیست و ظاهرست که این حدیث صریح و صحیحست در آنچه علامه طاب ثراه

و فاضل اردبیلی نسبت و بعد در مختلف دلیل اول که بر مطلب مذکور ایراد کرده این حدیث است و در منتهی المطلب

استدلال بر مطلب مذکور اکتفا بهمین حدیث کرده و در مقام ذکر دلیل دیگر نشده است از تاریخ شهید

علیه الرحمه عجب است که با آنکه در کتاب ذکری نهایت غلو در ذکر دلایل علامه بر مدعای مذکور در نفی آنها

دارد و بحدیث را نقل نکرده و جوابی از ان نگفته و حال آنکه دلیل عمده علامه درین باب این حدیث بوده

او در اثبات مطلب مذکور بر نسبت و عجب آنکه حدیث مذکور را اول دلایل خود ساخته بر آنکه کعب قبه

قدمست نه مفصل میان ساق و قدم با آنکه دلالتش بر خلاف آن از آفتاب روشن تر است فا عجبوا

یا اولی الابصار و بعد از ان استدلال کرده است بآنچه میسر بن صدقه از امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده است که

انه وصف الکعب فی ظهر القدم یعنی کعب را بیان کرده که در پشت پاست و بآنچه هم او از امام نقل کرده است که

انه علیه السلم وضع یده علی ظهر القدم قال هذا هو الکعب یعنی امام علیه السلم که اشتند دست مبارک خود را

بر پشت پا و فرمودند که این است کعب و حال آنکه هیچ یک ازین دو حدیث دلالت ندارد بر خلاف مذهب

علامه که مفصلی که او را کعب میدانند نیز بر پشت پا واقعست چنانچه بعد ازین ظاهر خواهد شد انشاء الله تعالی

و اما اهل لغه اکثر ایشان تصریح کرده اند بآنکه جمیع مفصلها و بندهایی که در میان نی و نیزه میباشد

کعب مینامند از انجمله در صحاح باین عبارت مذکور است که کعوب الرمح النواشز فی اطراف الانابیب و در

باین عبارت مینامند که الکعب العقده بین الانبوبین فی القصب و در قاموس باین عبارت که الکعب کل مفصل

للعظام و العظم الناشز فوق القدم و حاصل معنی عبارات مذکوره این است که مفصل او بندهای نیزه

را کعب مینامند و ابو عبیده که از مشاهیر اهل لغت است گفته است الکعب هو الذی فی اصل القدم منتهی

الی الساق بمنزله کعاب القناه یعنی کعب آنست که در بیخ قدم واقعست و ساق با آن منتهی میشود

مانند بندهای نیزه و فخر رازی در تفسیر کبیر تصریح کرده است بآنکه مفصل الکعب میگویند بنظام رسند که علامه

در کعب گفتن مفصل مخالفت اهل لغت نکرده بلکه اکثر با او در تسمیه مذکور موافقند و تشنیع شیخ بهاء الدین بر او

بر وی که آنچه او گفته است مخالف اهل لغت موافق هیچ یک از اقوال علما نیست و اهل لغت نیز بآن قایل نشده اند
از نهج استقامت دور است و علمای تشریح مثل جالینوس و شیخ ابو علی و بعضی دیگر از شراح قانون مثل قرشی
و غیر او تصریح کرده اند که قدم مرکب از بیست و شش استخوان است و بالای همه کعب واقعست و کعب
استخوانیست در شکل نزدیک بمدور که واقعست در محل اتصال ساق و دو بر آمدگی از دو جانب آن در
فوق واقعست که در می آید هر یکی از آنها در سوراخی از سوراخهایی که در قصبه ساقست و دو بر آمدگی دیگر
در جهت تحت که در می آیند در سوراخهایی که در استخوان پاشنه پاست و ساق مرکب از دو قصبه است
هم مفصل انسی و وحشی انسی یعنی آنکه در جانب انسانست کنده و بزرگتر است از جانب وحشی و آنرا
قصبه عظمی مینامند و آن متصل است از جانب بالا باستخوان زانو و از وحشی یعنی آنکه در جانب
بیرونست کوچکتر است از آن و از پایین گرفته مرتبه بمرتبه باریکتر میشود تا آنکه پیش از رسیدن بمفصل
زانو منقطع میباید و در طرف پایین هر یکی از این دو قصبه سوراخی واقعست که بر آمدگیهایی که مذکور شد
که در جانب بالای کعب واقعند در آنها در می آید چنانچه اطراف این دو قصبه کعب را از همه جانب فرا گیرد
سوای جانب پشت که استخوان میان پاست نزدیک بانگشتان پس کعب استخوانی باشد در پشت پاییان
استخوان ساق و استخوان پاشنه که بآن اتصال یابد ساق و قدم و بواسطه تایید این کلام اقتصار میرود
بر نقل کلام الشیخ ابو علی در قانون بعینه و ترجمه عبارت شارح قرشی در شرح آن قال الشیخ فی مبحث تشریح عظام
القدم من القانون اما الکعب فان للانسان منه اشد تکعیبا من کعوب سایر الحیوانات و کانه اشرف عظام
القدم النافعة فی الحرکة کما ان العقب شیء من عظام الرجل النافعة فی الثبات و الکعب موضوع بین الطرفین
الناتئین من القصبتین یحتویان علیه من جوانبه اعنی من اعلاه و خلفه و جانبه الوحشی و الانسی و یدخل

طرفاه

طرفاه فی العقب فی النقرتین دخول رکز و الکعب واسطة بین الساق و العقب به یحسن اتصالهما
و بتوثق المفصل بینهما و هو موضوع فی الوسط بالحقیقة و ان کان قد یظن بسبب الحمض انه منحرف
الی الوحشی و شارح قرشی در شرح این کلام عبارتی ایراد کرده است که ترجمه اش این است مدرستی که استخوانهای قدم
منقسم است بشش کعب و پاشنه و عظم زورقی و عظام رسغ و عظام مشط و عظام انگشتان و ما
در مقام شرح هر یکی پا بیان میکنیم اما کعب پس باید دانست بر آمدگی و گردی کعب انسان از کعب سایر حیوانات
بیشتر است بواسطه آنکه پای انسان از [illegible] است و اصابع بواسطه سهولت حرکت دادن قدم بانقباض
و انبساط که عبارت از هم بر آمدن و از هم وا شدنست احتیاج دارد تا آسان شود بر وی راه رفتن و در سر بالایی
و سرشیبی و در زمین ناهموار و از جهت است که احتیاج دارد بآنکه مفصل ساق او با قدم بانهایت قوت
و استحکام ملایم و سهل الحرکة باشد و نمیتواند بود که مفصل مذکور بسبب بر آمدگی مدور باشد که در استخوان ساق
در آید چه اگر آنچنان باشد لازم آید که در وقت راه رفتن پیش یا بجانب پهلو میگشته باشد بلکه گاه باشد
که بجانب عقب نیز بگردد و لازم می آید که ترکیب ساق با قدم فاسد باشد و در وقت راه رفتن پا ابهم [illegible]
باشد پس ناچار است که مدور بر آمدگی باشد و آنرا دو زاویه میگویند تا آنکه اتصال هر یکی از آن دو با استخوان ساق
مانع آید از حرکت دیگری بر دور خود نمیتواند بود که این دو زاویه یکی در پیش پا باشد و یکی در عقب که اگر آنچنان
باشد حرکت انقباضی و انبساطی که به پیش پا واقع میشود دشوار خواهد شد پس البته باید که این دو زاویه یکی
در جانب راست واقع باشد و یکی در جانب چپ و ناچار است که از یکدیگر دور باشند بمسافتی معتدبه تا
هر یکی حرکت دیگری را بر دور خود بشکند و از جهت است که نمیتواند بود که ساق یک قصبه داشته باشد
بلکه ناچار است که ترکیب آن از دو قصبه باشد که هر زاویه در حفره یکی از آنها در آید چه اگر یک استخوان باشد

وابن دو حزه بر دو جانب او واقع باشد لازم خواهد آمد که کنده جسیم باشد و ساق را از آن گرانی و ثقل
تمام حاصل باشد و از این جهت است که بعین جانب پایین ساق که متصل بمفصل مذکور است دو قصبه است و
در جانب فوق که باستخوان زانو اتصال دارد بیکی اکتفا شده و دیگری قبل از وصول بزانو انقطاع یافته و دیگر
لازم است که اتصال ایشان بر نحوی باشد که حزه در قصبه ساق باشد و زایده در استخوان قدم نه بر عکس
بواسطه آنست که غرض از تعدد قصبه چنانچه مذکور شد خفت ساقست و اینکه منافات دارد با آنکه زایده
بر آن واقع شود چه زایده باعث گرانی و ثقل میشود بخلاف حزه که آنجا آنچه ظاهر است موجب زیادتی خفت
پس از این جهت است که وضع این مفصل بر نحویست که حزتین در قصبهای ساق واقعست و زایده بین دو آنها
در می آید بر استخوان قدم انتهی ترجمه کلامه و کلام علما تشریح نیز صریحست در آنکه کعب استخوانیست در مفصل
ساق و قدم و از احادیث ماضیه و کلام اهل لغت که با ترجمه ایشان مذکور شد ظهور رسید که نفس مفصل را
کعب میگویند گویا اطلاق کعب بر آن بمجاورت استخوان مذکور باشد نه بطریق حقیقة و بعلما ظاهر شد
که کعب را بر چهار چیز اطلاق کرده اند اول بر آمدگی و بلندی میان پشت پا که پایین مفصل ساق
و سخوا واقعست دویم بر آمدگی که بر دو جانب پا واقعست که عوام آنرا کعب پا میگویند سیم نفس مفصل
چهارم استخوان بر آمده که بر پشت پا واقعست بمفصل قصبین ساق و علامه رحمه الله تعالی بعض را اختیار کرده
انکار ندارد بر آنکه در کعب نتو و بر آمدگی است نا مختار او اشتقاق لفظ کعب باشد بلکه در کتاب
تذکرة الفقها تصریح بآن کرده گفته است که کعب مفصل ساق و قدمست پس ظاهر شد که مراد او عظم مذکور است
نه نفس مفصل و بعد از نقل اجماع علما امامیه بر مذهب مذکور گفته است مذهب محمد بن حسن نیز اینست
و از جمله اموری که موید علامه است در نسبت این قول بعلما امامیه آنست که اکثر کتب تفاسیر اهل سنت

نکونیست

استخوانیست با آنکه کعب نزد جماعتی که قایل بمسحند استخوانیست که در مفصل ساق و قدم واقعست از آن جمله فخر
رازی در تفسیر کبیر آنجا که تفسیر قوله تعالی و ارجلکم الی الکعبین میکند کلامی ایراد کرده است که ترجمه اش اینست
جمهور علما بر این رفته اند که کعبین عبارت از دو بر آمدگیست که در دو جانب ساق واقعست و علما امامیه و
جمعی که بوجوب مسح پا رفته اند گفته اند که کعب عبارتست از استخوانی مدور مانند کعب گوسفند و گاو که نهاده شده
در زیر استخوان ساق بجایی که مفصل ساق و قدم شده است و این قول محمد بن حسن است و اصمعی نیز اختیار
این قول کرده بعد از آن میگوید دلیل امامیه بر آن این است که اسم کعب را در جمیع حیوانات بر استخوان مذکور اطلاق
میکنند پس میباید که در مادۀ انسان نیز چنین باشد و مفصل را نیز کعب مینامند و از اینجاست که
بندهای نیزه را کعب مینامند و در میان قدم نیز مفصلی هست پس میباید آنرا نیز توان کعب گفت تا اینجا ترجمه
کلام فخر رازی بود در تفسیر کبیر و صاحب کشف که حاشیه ایست بر کشاف نزد تفسیر آیت مذکوره کلامی
ایراد کرده که ترجمه اش این است اگر مراد در آیه مسح میبود هر آینه بجای الی الکعبین الی الکعاب بصیغه جمع بایستی
یا الی الکعب بصیغه مفرد گفته میشد چرا که بر آن تقدیر کعب مفصل ساق و قدم خواهد بود و آن در هر پا یکیست
پس اگر نظر بهر رجلی مفرد میبایست و اگر نه بصیغه جمع اما اگر غسل مراد باشد کعبان بر آمدگی
دو جانب پا خواهد بود و آن در هر پا دو تاست پس ایراد آن بصیغه تثنیه صحیح خواهد بود باعتبار رجل و فاضل
نیشابوری در تفسیر خود بعد از آنکه نقل مذهب جمهور علمای اهل سنت کرده گفته است که امامیه و هر کس که
قایل بمسحند میگویند که کعب استخوانیست مدور که در تحت استخوان ساق نهاده شده در جایی که مفصل ساق
و قدمست همچنانکه در پاهای سایر حیوانات و مفصل را نیز کعب مینامند و از اینجاست که بندهای نیزه را کعب
میگویند و دلیل جمهور علما این است که اگر کعب آن میبود که امامیه میگویند چون در هر پا یکیست هر آینه نیز اولی

این بود که واز علیکم الی الکعاب گفته شود چنانچه در مرفق چون در هر دست یکی واقع است الی المرافق گفته شده
و نیز استخوان مدوری که در مفصل ساق و قدم است چیزی بی نهایت است که معرفت آن حاصل نیست مگر
ارباب علم تشریح را و دو استخوان بر آمده از دو جانب ساق که ما کعب میدانیم محسوس همه کس است و خطاب
منزل در مسائل تکلیف بندگان بر امر ظاهر است پس حمل کعب بر آن اولی باشد انتهی ترجمه کلامه و بالجمله تعجب
حاصل است از علمای مذکورین که با وجود ملاحظه این استشهادات و روایات واضحه چون در ساختن این مقام
پای تحریر ایشان ثبات نورزیده و در مقام این همه تشنیع بر علامه با اختیار این مذهب آمده اند و گفته اند
آنچه او گفته خلاف اجماع مرکب است و هیچکس از علمای اسلام بآن قائل نشده و گمان این است که امری که
ایشان را در آن ورطه انداخته اشتباه عبارات علما ست چنانچه علامه خود نیز در مختلف و منتهی المطلب
اشعاری بآن کرده منشا آن آنست که ایشان تصریح کرده اند بآنکه کعب بمعنی ارتفاع شی است
و اکثر عبارات ایشان ناطق است بآنکه کعبین دو استخوان بر آمده است بر پشت پا و متبادر از بر آمده آنرا
دانسته اند که بر آمدگی آن ظاهر و محسوس باشد چون بعضی در پشت پا استخوانی بر آمده که نمود بر آمدگی آن
محسوس و ظاهر باشد نیست الا دو بر آمدگی دو جانب ساق و دو بر آمدگی میان پشت پا این مفصل و
و دو اول مراد نیست باتفاق علما ما پس ناچار حکم کرده اند که دو بر آمدگی اخیر مراد است و چون که مفصل را کعب
غلط کرده اند بواسطه آنکه در مفصل نمود بر آمدگی نیست و غافل شده اند از استخوان مدور مذکور بواسطه آنکه کوتاهی
قوت باصره از ادراک آن والله الهادی انجام مخفی نماند که ایراد شیخ شهید رحمه الله بر علامه قدس سره که
استیعاب مسح ظهر قدم را که علامه قائل بآن شده است هیچیک از علمای ما بر آن نرفته اند اگر که بهره تحقیق ملاحظه شود
بر علامه وارد نیست و علامه نیز قائل است بآنکه استیعاب تمام ظهر قدم لازم نیست بلکه مراد او استیعاب طول

ظهر

ظهر قدم است که از سر انگشتان باشد تا اصل ساق چنانچه در تذکره عبارتی ایراد کرده که ترجمه آن این است
که واجب نیست استیعاب پا بمسح یعنی مسح کردن تمام پشت پا بلکه کافیست مسح از سر انگشتان تا کعب
اگر چه بیک انگشت باشد نزد اهل بیت علیهم السلام و بعد از آن گفته است واجب است استیعاب طول قدم از سر
انگشتان تا مفصل و اگر مراد شیخ شهید علیه الرحمه این است که استیعاب طول نیز هیچکس قائل نشده اند بنابر آنکه
گمان برده است که کعب پیش همه بر آمدگی میان پشت پا است نه مفصل این بحث دویم خواهد بود و حقیقت آن
بعلاوه به ظاهر شده فتامل حدیث پنجم روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ الطائفه شیخ مفید
علیه الرحمه از احمد بن محمد از پدر او محمد بن حسن که احوال ایشان سبق ذکر یافت از محمد بن یحیی و احمد بن ادریس
الاشعری القمی که از ثقات روات حدیث است و محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از و حدیث بسیار روایت
کرده و احادیثی که روایت کرده اکثر صحیح و معتبر است از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران الاشعری القمی که ثقه و جلیل
القدر بوده و حدیث بسیار از و روایت شده اگر چه در حق او گفته اند که از مردم ضعیف بسیار نقل کرده اما
خودش طعن نکرده اند از حسن بن علی بن عبد الله بن المغیره که علمای رجال مرتبه او توثیق کرده اند و معتمد
از علی بن حسان از عم او عبد الرحمن بن کثیر الهاشمی که علما حکم بضعف هر دو کرده اند و گفته اند علی بن حسان
واقفی بوده یعنی بعد از امام موسی کاظم علیه السلام قائل بامامت کسی نبوده است از امام بحق ناطق جعفر بن محمد
الصادق علیهما السلام و بسند مذکور نقل شده است از شیخ مفید علیه الرحمه از ابو القاسم جعفر بن محمد بن موسی
قولویه که از ثقات رجال شیعه است و نهایت مهارت در فقه و حدیث داشته و صاحب تصانیف است از محمد
بن یعقوب بن اسحق الکلینی که کتاب کافی در حدیث که بکلینی مشهور است از مصنفات اوست و چند کتاب دیگر نیز
در حدیث تصنیف دارد و شیخ علمای وقت خود بوده و ثقه و جلیل القدر است و مولدش کلین است که دهیست

از وصیهای سی و فوت او در سال سیصد و بیست و نه هجری در بغداد اتفاق افتاده و مصنف ام طاب ثراه
برحمة الله موافق تاریخ مذکور ساخته است رحمة الله علیه از علی بن ابراهیم از پدرش ابراهیم بن هاشم القمی
که اصل او از کوفه است و از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده اگرچه علمای رجال حکم بجرح و تعدیل او
نکرده اند اما علامه در خلاصه رجال بگوید و الارجح قبول قوله از قاسم [illegible] از عبد الرحمن بن کثیر که علمای رجال
حکم بضعفش کرده اند و نسبت وضع باو داده اند از امام جعفر الصادق علیه السلام قال بینا امیر المؤمنین
علیه الصلوة والسلام ذات یوم جالس مع ابن الحنفیة رضی الله عنه اذ قال له یا محمد ائتنی باناء من ماء اتوضأ
للصلوة فاتاه محمد بالماء فاکفاه بیده الیمنی علی یده الیسری ثم قال بسم الله وبالله والحمد لله الذی جعل الماء طهورا
ولم یجعله نجسا قال ثم استنجی فقال اللهم حصن فرجی واعفه واستر عورتی وحرمنی علی النار قال ثم تمضمض
فقال اللهم لقنی حجتی یوم القاک واطلق لسانی بذکرک وشکرک ثم استنشق فقال اللهم لا تحرم علی ریح
الجنة واجعلنی ممن یشم ریحها وروحها وطیبها ثم غسل وجهه فقال اللهم بیض وجهی یوم تسود
فیه الوجوه ولا تسود وجهی یوم تبیض فیه الوجوه ثم غسل یده الیمنی فقال اللهم اعطنی
کتابی بیمینی والخلد فی الجنان بیساری وحاسبنی حسابا یسیرا ثم غسل یده الیسری فقال
اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی ولا تجعلها مغلولة الی عنقی واعوذ بک من مقطعات
النیران ثم مسح راسه فقال اللهم غشنی برحمتک وبرکاتک ثم مسح رجلیه فقال
اللهم ثبتنی علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام واجعل سعیی فیما یرضیک عنی ثم رفع راسه فنظر الی
محمد فقال یا محمد من توضا مثل وضوئی وقال مثل قولی خلق الله له من کل قطرة ملکا
یقدسه ویسبحه ویکبره فیکتب الله ثواب ذلک له الی یوم القیمة **شرح** کلام بلاغت نظام

درمتن

درمتن آغاز و چهار نمازش و انجام **آغاز** مشتمل بر دو نبش **نبش اول** امام علیه السلام گفت نشسته بود روزی
امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام با فرزند خود محمد حنفیه رضی الله عنه که گفت ای محمد بیاور برای من ظرفی
از آب تا وضو سازم از برای نماز پس محمد حنفیه امتثال امر پدر بزرگوار نموده از برای وضوی آنحضرت
آب آورد پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برداشتند از آن آب بدست راست خود و بر دست چپ ریختند
و در آن حین این دعا خواندند که بسم الله والحمد لله الذی جعل الماء طهورا ولم یجعله نجسا یعنی بزرگی میجویم
در ابتدای این فعل بنام پروردگار خود و سپاس و ستایش مر خدا را که گردانید آب را پاک و پاک کننده تا
بآن آب خود را از آلایش خبث و نکایت حدث پاک سازیم و نگردانید آنرا نجس تا نتوانیم
خود را بآن پاک ساخت و گفت بعد از آن حضرت استنجا فرمودند یعنی در مقام تطهیر عورتین در آمدند
و در آن حین مرتکب خواندن این دعا شدند که اللهم حصن فرجی واعفه واستر عورتی وحرمنی علی النار یعنی
بار خدایا نگهدار عورت مرا از ملامست بدن نامحرم و نظر افتادن غیر بآن و بپوشان عورت مرا از چشم
مردم و حرام گردان مرا بر آتش دوزخ تا نتواند مرا در یافت بتوفیق اجتناب از معاصی و اشتغال بعبادت
و طاعت تو گفت بعد از آن مضمضه کردند یعنی سه مرتبه بدست مبارک آب در دهان کردند و در آن حین
بخواندن این دعا فرمودند که اللهم لقنی حجتی یوم القاک واطلق لسانی بذکرک یعنی بار خدایا تفهیم کن و بزبان من ده
حجت مرا روزی که بموقف لقای تو در آییم تا بآن توسل جوییم بجواب آنچه از من پرسند و گویا بگردان زبان مرا بذکر
خود تا همیشه بآن مشتغل باشم بعد از آن استنشاق کردند یعنی سه مرتبه بدست مبارک آب در بینی کردند و در آن حین
تکلم باین دعا نمودند که اللهم لا تحرم علی ریح الجنة واجعلنی ممن یشم ریحها وروحها وطیبها یعنی بار خدایا حرام مگردان
بر من نسیم بهشت را و بگردان مرا از جمله آن کسانی که استشمام با آن میکنند و از نکهت و بوی خوش آن دماغ

جاز اسعد مبازند گفت بعد از ان روی مبارک خود را شستند و در حال غسل این دعا بر زبان مبارک گذرانیدند که
اللهم بیض وجهی یوم تسود فیه الوجوه ولا تسود وجهی یوم تبیض فیه الوجوه یعنی بار خدایا سفید رو گردان مرا
روزی که بندگان گنهکار تو از خجلت بسیاری گناه خود سیاه رو میشوند و سیاه مگردان روی مرا روزی
که بندگان نیکوکردار تو در جزای حسن کردار سفید رو میباشند و بعد از ان دست راست را شستند و
در حال شستن مشغول خواندن این دعا شدند که اللهم اعطنی کتابی بیمینی والخلد فی الجنان بیساری وحاسبنی حسابا یسیرا
یعنی بار خدایا در موقف عرصات که نامه اعمال نیکوکاران از دست راست ایشان میدهند و نامه سیئات
بدکرداران از دست چپ با رسال خود اطلاع یابند و جزائی که بایشان رسد خوف و بیم سعادت دهند نامه اعمال
مرا بدست راست من ده و از فضیلت من که متفقی نامه بدست چپ دادن باشد در گذر و خلود در
بهشت بخیر سرشت با آسانی بمن ارزانی دار و چون مرا در موقف حساب آری حساب مرا با آسانی و سهولت
بکن و بعد از ان دست چپ را شستند و در آن حین بخواندن این دعا برکت جستند که
اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی ولا تجعلها مغلولة الی عنقی واعوذ بک من مقطعات النیران
یعنی بار خدایا نامه اعمال مرا در عرصات بدست چپ من مده و مگردان آنرا طوق گردن من و پناه میبرم
برحمت و مغفرت تو از جامهایی که خیاط قهر و غضب تو از قطعه قطعه آتش بر اسم آورده است و بجهت
پوشش بندگان گنهکار دوخته شده و بعد از ان مسح کردند سر مبارک را و این دعا بر زبان آوردند که
اللهم غشنی برحمتک وبرکاتک یعنی بار خدایا رحمت خود را شامل من ساز و از برکات نعمت خود مرا
بی بهره مگذار و بعد از ان پاها را مسح کردند و این دعا بر زبان معجز بیان جاری ساختند که اللهم ثبتنی
علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام واجعل سعیی فیما یرضیک عنی یعنی بار خدایا بر پایی دار مرا بر پل صراط

و اقدام مرا از لغزیدن بر آن نگاه دار روزی که قدمهای عاصیان در عقبه مرور بر آن بلغزش می‌آید
و تمکی سعی مرا مصروف دار بر امری که متضمن حصول رضای تو باشد از من و بعد از ان سر مبارک را بالا کردند و
بجانب محمد حنفیه نظر افکنده فرمودند که ای محمد هر بنده از بندگان مؤمن که وضو سازد مثل این وضو که من بجا
مثل آنچه من گفتم در هر وقت هر آینه بیافریند حضرت عزت ملکی از برای هر قطره
آبی از قطرات که در ان وضو صرف کرده است ملکی که تقدیس و تسبیح و تکبیر او میکرده باشند تا روز قیامت
و ثواب سال آن فرماید در قیامت در نامه اعمال آن بنده مؤمن ثبت کردانند و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
شرح دوم بینا امیر المؤمنین ذات یوم هر جا که در امثال این مقام مستعمل میشود همان بین ظرف است که
فتحه نون او را اشباع کرده اند و تبدیل یا الف یافته و در اغلب اوقات اذ فجائیه بعد از وی واقع میشود چنانچه
میگویند بینا انا فی عسر اذ جاء الفرج یعنی در میان تنگی و عسرت بودم که ناگاه فرج و گشایش بمن روی آورد
و عامل بین را بعضی محذوف میدانند و فعلی را که بعد از اذ واقع است مفسر آن میدانند و بعضی میگویند
ظرف مذکور در مقام خبر مبتدا محذوف است و آن مصدر یست که فعل واقع بعد از اذ از آن مشتق است
یافته بین تقدیر مثال مذکور چنین خواهد بود که بین اوقات اعساری مجی الفرج فاکفاه یعنی اکفا
اینجا بمعنی بجنین آمده است از اما او کلام صاحب صحاح چنین معلوم میشود که اکفاه با بجنین در لغت ثابت
نیست بلکه صحیح کفاه است و عبارتی که او کرده ایست کفأت الاناء ای کببته وقلبته فهو مکفو وزعم ابن الاعرابی ان
اکفاته لغة و سچنگ منست که وقوع آن در کلام امام علیه السلام اقوی دلیلست بر ثبوت آن ثم قال کلمة ثم اینجا
بی ملاحظه معنی تراخی استعمال شده است چنانچه ارباب تفسیر در تفسیر قوله تعالی ثم انشاناه خلقا آخر گفته اند
که ثم در کلام مذکور بر همین نحو مستعمل شده مترجم گوید در حدیث رابع چنانچه مسبوق ذکر یافت ثم بی ملاحظه معنی

تراخی استعمال شده بود و از مصنف دام ظله اشارت بآن شده پس انسب این بود که استشهاد بکلام نفرین
در تفسیر آیت مذکوره آنجا و افعلوا ولم یجعل له عوجا بخش یعنی بفتح جیم و کسر جیم هر دو آمده و بهر دو وجه
خواندن جایز است نمایش کسر جیم مشهور تر است اللهم حصن فرجی و اکثر مشایخ علما بر تفت است
و ذکر کرده است که اصل اللهم یا الله آمنا بالخیر است یعنی خدایا قصد کن ما را بخیر یعنی بر وجهی که خیر نو بما رسد
یا بر وجهی که او صلاح احوال ما مقرون بخیر باشد و شری بما عاید نگردد بواسطه تخفیف در کلام تعبیر از آن
عبارت بلفظ اللهم شد که چون بر زبانها کثیر الورود است و اکثر اوقات تلفظ بآن واقع میشود بر زبان
گران نباشد و اکثر نحویان بر آنند که اصل اللهم یا الله است که حرف ندا را حذف کرده اند و میم مشدده را عوض
ساخته اند و شیخ رضی که از اعاظم علمای نحو است کلام فرا را رد کرده است و باطل دانسته باین دلیل
که هر گاه که در مقام نفرین باشد میگوید اللهم لا تومهم بالخیر یعنی بار خدایا قصد مکن ایشان را بخیر پس اگر اصل
اللهم یا الله امنا بالخیر باشد تخالف و تناقض خواهد بود میان جزو اول کلام مذکور اللهم است و جزو آخر
و استعمال آن صحیح نخواهد بود لیکن استعمال شده پس اصل اللهم آن نباشد و درین دلیل نظر است چنانچه بر متأمل
مخفی نیست مترجم گوید بوجه نظر در حاشیه برین وجه ایراد شده که اصل اللهم بنا بر آنچه فرا دعوی کرده یا الله امنا
بالخیر است بضمیر متکلم و جزو آخر در مثال مذکور که شیخ رضی دعوی آمدن در کلام عرب کرده است که لا تومهم بالخیر
بضمیر غایب پس میان ایشان تناقض نباشد بلکه اگر اللهم لا تومنا بالخیر از عرب شنیده میشد دلیل فرا رد میشد
میبود ظاهر این است که بر آن وجه از عرب شنیده نشده است و بخاطر میرسد که میتواند بود که مراد فرا از مثال
مذکور که اللهم لا تومنا بالخیر باشد و تغییر از ضمیر متکلم بضمیر غایب بنابر آن کرده باشد که نحو استهانت
که لفظ او موهم نسبت نفرین بر خود باشد چه فصاحت مقتضی آنست که هر گاه نسبت امری لا یجوز

نرخند

نرخند با آنکه در مقام اقتضای صیغه متکلم نماید بصیغه غیبت ادا کنند چنانچه در آیت لعان
در کلام حضرت عزت جل شانه که والخامسة ان لعنت الله علیه ان کان من الکاذبین برین وجه بعمل آمده
چه آنچه لاعن را بعد از شهادت اربعه میباید گفت که لعنت الله علی ان کنت من الکاذبین است و
بواسطه رعایت امر مذکور که مقتضای فصاحت است تعبیر از آن بضمیر غایب شده و ظهور عدم صلاح
مثال مذکور بآن وجه از عرب که مصنف دام ظله در حاشیه متمم وجه نظر ساخته اند دور نیست که خلل در تمام
بودن دلیل فرا کند چه ظاهر است که اگر شخصی در مقام نفرین خود در آمده کلام مذکور را بر زبان آرد
ارباب لسان بر تغلیط نکرده درستش خواهند دانست و از برای اثبات مدعای فرا همین قدر کافیست
والله اعلم و مراد تحصین فرج نگاه داشتن آنست از فعل حرام و ستر آن از نامحرم و عطف
احفظ بر آن عطف تفسیر نیست و عطف استر عورتی که بعد از ان مذکور است بر آن از قبیل عطف عام است
بر خاص چه عورت عبارت از هر عضوی است که حیا مانع باشد از کشف آن و غیبی اهم است از فرج پس ستر
عورت اعم از تحصین فرج باشد نقی بفتح نون و کسر قاف و تشدید یا مشتق از نقاوه بمعنی تمییز است یعنی تمیز کن بدن در
آرزو و محبت مرا تا بآن احتجاج جویم متغنم بفتح نون و کسر غین معجمه و تشدید نون است و در اصل متغنم بوده بروزن
یتعلم نقل شده فتحه میم بما قبل و میم در میم ادغام یافته و واحد معنی او شم کردن است از باب یعلم و ریح در نظام
بمعنی رایحه است که عبارت از بوی خوش باشد و روح بفتح را نسیم بهشت است تبیض وجوه و تسود
تسود الوجوه میتواند بود که بیاض و سواد کنایت از شگفتگی رو باشد که در حین ادراک مسرت عظیم
و فرح مفرط بهم میرسد و سواد وجه کنایه از گرفتگی رو که در حال خوف و خجلت دست میدهد و
میتواند بود که مراد بیاض و سواد حقیقی باشد و نیکوکاران بسبب واقع رو سفید شده باشند و گناهکاران

روسیاه؛ حقیقت کردار ایشان بر سایر عالمیان ظاهر باشد و آن نیز لذتی باشد طبقه اولی را و عقابی باشد
طبقه ثانیه را و برین دو وجه حمل کرده اند در باب تفسیر کلمه آیه کریمه یوم تبیض وجوه و تسود وجوه را که
در عقب آن واقعست مقطعات النیران مقطعات در لغت عرب سر جامه را میگویند که آن جامه را بریده
باشند و دوخته مانند پیراهن و جبه و امثال آن و آنچه نبریده باشند و نه دوخته مثل چادر و ردا و دستار
آنرا مقطعات نمیگویند و نیز میگویند تعبیر جامهای آتشینی که بر تنهای ایشان طاعت میکنند بمقطعات نموده
آنست که جامهای آنچنان بدن را بهتر فرا میگیرد و بر بدن چسبان تر است و این نیز زیادتی عذاب است
ایشان را و بعضی از اهل لغت گفته اند که مقطعات صیغه جمع است که واحدی از لفظ خود ندارد و واحد
او ثوبست و بعضی دیگر مقطعات بقاف و طا مشدد طا تصحیح نموده اند از قطع الامر فهو قطیع ای شدید که
مقطعات النیران یعنی شداید آتش دوزخ باشد و این تصحیح صحیح نیست چه در روایات بروجه اول منقول است
غشنی برحمتک یعنی بپوشان و شامل ساز مرا رحمت خود عبارت صحاح و انست بر آنکه غشّی
متعدی بیا باشد نه بنفس و بهذه عبارته استغشی بثوبه و تغشی به ای تغطی به پس با تضمین معنی البسنا شده
است و باعتبار آن متعدی بنفس است با آنکه با در کلام مقدر است و رحمتک منصوب بنزع خافض است
چه گاه هست که حرف جر را حذف میکنند و مدخول آنرا منصوب میخوانند و این را منصوب بنزع خافض میگویند
مترجم گوید تضمین در اصطلاح ایشان عبارت از درج کردن معنی فعلیست در فعل بر نحوی که معنی هر دو
از فعل مذکور فهمیده شده باشد بی آنکه حذف و تقدیری در کلام باشد چنانچه اگر خواسته باشند عبارت
در آورند فعل ثانی حال نموده شد از معنی فعل اول تا در ضمن یک لفظ افاده دو معنی نموده شده و صنعت
و جازت در کلام بکار رفته باشد و بواسطه آنکه قرینه در کلام بر عمل مذکور نسبت میدهند آنرا بمعمول

بروجهی

بروجهی که نسبت یافتن آن معمول بر خبر آنوجه درست نباشد مثل آنکه اگر متعدی بنفس شده باشد
بحرف جر متعدی بسازند و اگر متعدی بحرف جر شده باشند بنفس یا بحرف دیگر غیر حرفی که تعدیه آن با آن حرف
متعارف لغت است تا معلوم شود که تضمین معنی فعلی در آن شده که تعدیه آن فعل بر نحو مذکور است و باعتبار
آن فعل بر نحو مذکور نسبت یافته است مثلا در ما نحن فیه چون عادت لغت بر آن جاریست که غشی بیا
واقع شود متعدی بیا باشد چنانچه کلام صاحب صحاح که سبق ذکر یافت صریحست در آن و در این کلام
متعدی بنفس است دانستیم که تعدیه آن باعتبار تضمین معنی البسنی است که تعدیه آن بنفس میباشد و تا
مقام ابلاغ دارد از آنکه بحسب معنی حال واقع شود از مفعول غشنی و کلام با تضمین چنین باشد که غشنی البسنی جمیعا
فایده اول بباید دانست که این حدیث در اکثر کتب مشهوره حدیث مثل تهذیب و کلینی و کتاب من لا یحضره الفقیه و
امالی ابن بابویه مذکور است و ارباب حدیث اکثر نقل کرده اند اما نسخ دعای مذکور که حدیث متضمن آنست
در نسخ کتب مذکوره مختلف بنظر در آمده و در بعضی اندک تغییری در الفاظ آن ملاحظه شد از آنجمله دعای وقت استنجا
در بعضی نسخ بر نحو مذکور دیده شده که اللهم حصّن فرجی واستر عورتی وحرّم جسمی على النار و بعضی نسخه که اوضح باشد
بفرج و صورت بنابر نقده ایشان باعتبار لفظ و مغایرتی که از رهگذر عموم و خصوص دارند چنانچه از نسخ دریافت
با این اعتبار که یکی مخصوصست و یکی مستور و اگر کلمه عورتی بفتح عین و تشدید یا خوانده شود تغیر بودن ضمیر مذکور بر نحو
احتیاج نخواهد داشت چنانچه ظاهر است و در بعضی نسخ در دعای مضمضه اللهم اطلق لسانی بذکرک واجعلنی
ممن ترضی عنه و واقعست یعنی بار خدایا گویا در زبان مرا بذکر خود و بگردان مرا از جمله جمعی که رضای تو از ایشان
حاصل است و بعضی در دعای استنشاق بجای اللهم لا تحرم علی ریح الجنة اللهم لا تحرمنی طیبات الجنان مذکور
گردیده یعنی بار خدایا محروم مگردان مرا از نعمتهای بهشت عنبر سرشت و در آخر دعای مذکور بجای طیبات ریحانها

و معنی تکلیف و بعضی در دعای شستن رو بعد از تسود و تبیض کلمهٔ فیه زیاده شده و در معنی نفاقی
نیست و در بعضی شستن دست بجای یسار بشمالی واقعست و در دعای شستن دست چپ بجای
مقطعات النیران مقطعات النار و در دعای مسح رجلین بجای تثبت قدمی و در معنی اختلافات
مذکور نفاقی نیست و ما اینجا نیست الا بر وجهی که یاد کرده شد از تهذیب حدیث نقل کرده ایم از نسخهٔ
که بخط والد عالیمقدار قدس سره نوشته بوده و خواندن آنرا نیز آخر بر وی گذرانیده ایم و او نیز از سماع نسخهٔ شیخ
زین الدین علیه الرحمه بمدرسه بر وی خوانده است تا این بودم باید دانست که مراد از طلب کردن
تلقین و تفهیم حجت خود را از پروردگار خود در روز قیامت که احادیث اشعار بحسن آن دارد آنست
که ملهم سازد ایشان را بامری که حجت ایشان باشد در آن روز که چون در معرض خطاب و عتاب او در آیند
او وسیلهٔ خود سازند آنرا در خلاصی از عذاب و عقاب او چه ایشان را در آن روز رخصت آن خواهد بود که
چون در معرض خطاب او در آیند و از ایشان طلب حجت در ارتکاب معاصی پرسند از جوابی
و حجتی بر آن داشته باشند ظاهر سازند چنانچه آیهٔ کریمهٔ یوم تأتی کل نفس تجادل عن نفسها
که در توصیف روز قیامت در کلام مجید وارد است هر کس دلالت بر آن دارد چه معنی آیه آنست
که روز قیامت روزیست که هر کس از جانب نفس خود در مجادله بوده باشد با پروردگار خود
از زلات و تقصیرات خود حجت و جواب گفته باشد و شمول تفضل و رحمت بی‌نهایت الهی مقتضی
آن خواهد بود که نسبت بهر کس که ماده او را استعداد قابلیت آن بوده باشد که بمحض عنایت او در آید
و مشیت او بارشاد وی تعلق گیرد در مقام تلقین و تفهیم حجت او با او در آید و نیز سوال از زلات او
وجهی فرمایند که در ضمن آن تنبیه بجواب آن نیز بوده باشد چنانچه آیهٔ کریمهٔ ما غرک بربک الکریم

یعنی چه چیز فریفته ساخت ترا به پروردگار کریم خود که مرتکب عصیان او شدی هم از روی تعلیم این بشارت
بشام امید پویندگان وادی عصیان و تقصیر رسیده چه ارباب تفسیر ذکر کرده اند که ذکر کریم در آیهٔ
مذکوره و اختصاص آن از سایر صفات بواسطهٔ آنست که تنبیهی بوده باشد مر عاصیان امت را بآنکه چون
در معرض خطاب ما غرک بربک در آیند در جواب گویند غرنی کرمک بالکریم یعنی فریفته ساخت مرا کرم تو ای کریم علی
الاطلاق و فاضل نیشابوری که مولانا نظام الدین اعرج است در تفسیر خود ذکر کرده است که در اوایل
عمر سن شباب در واقعه دیدم که قیامت قایم شده و مردم را در معرض عتاب و خطاب در آورند بخاطرم گذشت
که اگر مرا نیز در معرض خطاب در آورند و گویند ما غرک بربک الکریم چه در جواب باید گفت تمام فرو ماندم
خواب بی آنکه در حالت بیداری گوش زد من شده باشد که ذکر کریم بواسطهٔ تنبیه بر آنست ملهم شدم از جانب
حضرت عزت عطانه بآنکه میباید گفت غرنی کرمک یا کریم بعد از آنکه بیدار شدم این معنی در خاطرم بود
تا آنکه بعد از مدتی در بعضی تفاسیر مشاهده کردم که بر نحو مذکور ذکر کرده اند و گویا مراد او بعض تفاسیر تفسیر
مجمع البیانست که از مصنفات حجة الاسلام شیخ ابوعلی طبرسیست از مشاهیر علمای امامیه چه در تفسیر
خود این را ذکر کرده و هذه عبارته انما قال سبحانه الکریم دون سایر صفاته و اسمائه لانه لقّنه الجواب
حتی یقول غرنی کرم الکریم انتهی کلامه و نعم ما قیل بیت حسن تو بخشی کرد ارشاد مرا
سبحان الله چه حسن ارشاد است این سوال چون تواند بود که روز محشر مردم در مقام احتجاج شوند و از برای
استخلاص خود از عذاب الهی مجادله و از زلات جواب گویند و حال آنکه در قرآن مجید وارد است که
در آن روز مهر خاموشی بر دهانهای بندگان گذاشته خواهد شد و اعضا و جوارح ایشان بجای زبان مامور
بتکلم خواهند بود تا از فعلی که آنها را بآن واداشته اند خبر دهند و ایشان را از گنجایش انکار آن نمانند

قال الله تعالی الیوم نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون

یعنی روز قیامت روزیست که مهر خواهیم گذاشت بر دهانهای ایشان که بزبان تکلم نتوانند نمود و تکلم
خواهد آمد با ما دستهای ایشان و پاهای ایشان گواهی دهند از آنچه از ایشان در دنیا عمل آمده است
فائده ب بسیار باشد که حکم مخصوص بکفار باشد چنانچه بعضی مفسرین تصریح بآن کرده یا آنکه بگوییم مهر کردن
دهانها که آیت کریمه اشعار بآن دارد بعد از احتجاج و مجادله مذکور خواهد بود چنانچه بعضی روایات نیز
دران باب وارد است یا گوییم آن نیز روایت شده است که بعضی اعضا از جانب ایشان در
مقام احتجاج و مجادله خواهد شد چنانچه در بعضی اخبار باین عبارت وارد است که تشهد اعضائه

علیه الزلة فتطایر شعرة من جفن عینیه فتستاذن فی الشهادة فیقول الحق تکلمی یا شعرة عینیه
واحتجی لعبدی فتشهد له بالبکاء من خوفه فیغفر له وینادی منادی هذا عتیق الله بشعرة

یعنی گواهی دهند در آن روز جمیع اعضای او بتقصیر و معصیتی که از ان عضو او واقع شده باشد پس در
دران اثنا موئی از مویهای مژه او و طلب اذن از حضرت عزت جل شانه در ادای شهادت کرده
باشد پس اذن حاصل شود از جانب حضرت عزت او را و گوید در سخن آی ای موی چشم بنده من و
حجت او ساز آنچه از دیده بس موی بتکلم آید و گواهی دهد و گوید یا رب بارها که از خوف و ترس آبی از دو عالم [illegible]
و بحجز گواهی او دریای رحمت بجوش آمده از تقصیرات او درگذرند و از عذاب دوزخش آزاد سازند و
منادی آواز بر آرد در عرصه عرصات که هذا عتیق الله بشعرة یعنی اینست آزاد کرده خدای بیک موی او و نعم
ما جری فی طی هذا المقال علی لسان الحال ب آنها که گناه بکس و کو بخشند ها یکمو بگذارند و بکو بخشند ها
ارباب کرم چو عذر عصیان طلبند ها صد کوه گناه را بیکمو بخشند ها پس بنا برین اللازم فی [illegible]

دهانها مهر شود مجادله و احتجاج از جانب بندگان نتواند واقع شد چه میتواند بود که احتجاج بوده باشد
نهایتش بزبان نباشد باعضای دیگر واقع شود فقیر مترجم گوید میتواند بود که وجه دیگر که مصنف [illegible]
بآن اشارت کرده اند آن باشد که ظاهر آیت تجادل عن نفسها آنست که مجادله مذکور از ایشان
باراده و اختیار واقع خواهد شد و از روایت مذکوره مفهوم شد که مجادله با اختیار و اراده باعضا واقع نخواهد
بود بلکه ظاهر شهید علیه اعضا آنست که شهادت اعضا باراده و اختیار او نخواهد بود و الا شهید نگفته
مشهد له تشهد علیه مگر گوییم احتمال آن کافیست و منع احتمال مکابره است والله اعلم فائده یعنی و فلان
نجان بسیاری که در دعاهای نبوی علیه [illegible] وارد است خالی از خفا و پوشیدگی نیست چه ظاهرش آنست که اعطا
کن خلود در بهشت را بدست چپ [illegible] این تخصیص را چنانچه ظاهر است با معنی [illegible] لهذا در مقام
توجیه آن در آمده چهار احتمال در ان راه داده اند اول آنکه عادت برین جاریست که هرگاه کسی را حصول
امری بی تعب و مشقت دست داد میگویند فلانه بسیاری [illegible] کردم آنرا بدست چپ خود چنانچه
بیت جهان سرچه خواهد بپا میکند ها بدست چپ این کارها میکند ها گو یا کنایه از آنست که سهولت آن
بر وجهی بود که احتیاج نشده باآنکه دست راست در آن بکار رود پس میتواند بود که مراد طلب خلود در
بهشت باشد بی آنکه قبل از آن محنت تعب و مشقتی باید کشید مثل صعوبت گذشتن از پل صراط که از موی باریکتر
و از شمشیر برنده تر بر روی دوزخ کشیده شده و حساب که در وقت عرض اعمال محسن و مسیء را باآن سر و
کار است و سوختن بآتش دوزخ که بعضی عاصیان نصیب را قبل از دخول بهشت خواهد بود و امثال آن
از عقبات روز قیامت دویم آنکه یای بسیاری یای سببیت خواهد بود یعنی خلود در بهشت را روزی
کن بسبب شستن من دست چپ [illegible] در عبادت تو نهایتش بنا برین یای [illegible] در فقره اول [illegible]

های سببیت باشد تا سر دو فقره که قرینه هم واقع شده‌اند مناسب یکدیگر باشند و آن قدر دور است
سیوم آنکه مراد بخلود در عبادات مذکور خلود در بهشت باشد و مضاف در کلام محذوف باشد و بر همان
حالت ظرفیت خود باقی بوده باشد یعنی عطا کن نامه اعمال مرا بدست راست من تا علامت رستگاری
من باشد و برات خلود در بهشت و سر نوشت را بدست چپ من تا از آن چیزی بهره نمانده و بر دوست
حامل احسان تو باشم و این وجه چنانچه مخفی نیست از وجوه دیگر بصواب نزدیکتر است والله اعلم بمراده
چهارم آنکه مراد بسیاری در مقابل یمین نباشد بلکه یسار در مقابل اعسار باشد و تنگی معاش
که بمعنی توسع و فراخی حالست و مراد از آن کثرت طاعات و عبادات باشد یعنی عطا کن یمن
خلود در بهشت را بسبب بسیاری طاعات و وفور عبادات من و بر این تقدیر نیز یای بسیاری یای
سببیت خواهد بود و در کلام ایهام تناسب رعایت شده خواهد بود و آن عبارتست از آنکه جمع کنند
در کلام میان دو لفظ که بحسب معنی که از ایشان اراده شده مناسب هم نباشند لیکن ایشان را
یا یکی از ایشان را معنی دیگر باشد که باعتبار آن معنی مناسبت هم داشته باشند مثل قوله تعالی
والشمس والقمر بحسبان والنجم والشجر یسجدان که نجم در این کلام بمعنی ما نجم من الارض استعمال شده یعنی آنچه از
زمین بروید و او را ساق نباشد و ظاهر است که باین معنی مناسب شمس و قمر نیست لیکن باعتبار
معنی دیگر که آن کواکب است مناسب است و از این قسمست حدیث مشهور الرؤیا علی رجل طایر حتی یقص
فاذا قص وقع یعنی همیشه خوابی که دیده شده مانند مرغ پرنده در صدد پرواز میباشد مادام که قصه نشود
آن را و واگو نشده چون قصه کردند و واگفتند می افتد کنایه از آنکه خواب را تا واگفته‌اند اثر از آن ظاهر نمیشود و بعضی بتعبیر
تعبیر شده که در حدیث یقص بمعنی قصه کردن که از و اراده شده مناسب طایر نیست که باو در کلام

نیست

جهت تمانعش او را معنی دیگر است که باین معنی مناسبت باو دارد چه قص در لغت عرب بمعنی بریدن
بال نیز آمده است پس نظر باین معنی کلام چنین خواهد شد که مرغ خواب همیشه در پرواز است تا بال
او را نبریده‌اند چون بال او بریده شود می افتد و این معنی اگرچه مقصود نیست اما اجرای کلام بر این وجه از اقسام
بلاغت است و این رباعی هر چه قدر دور است اما خالی از لطفی نیست غایتی چهارم ظاهر این حدیث دلالت دارد
بر آنکه حضرت در وضوی مذکور هر یک از رو و دستها را زیاده از یک مرتبه نشسته باشند و این مؤید قول جمعیست
از علما که گفته‌اند شستن مرتبه دویم سنت نیست در عضوی چه باید که یک مرتبه شسته شود اگرچه غسل ثانی سنت
نبود چون حضرت در مقام ساختن وضوی تام الاجزا بودند از حضرت واقع میشد راوی ذکر آن میکرد
چنانچه ذکر مضمضه و استنشاق و دیگر سننها که از حضرت بعمل آمده بود کرده است و دیگر آنکه حضرت در آخر حدیث
فرموده‌اند که خلق الله من کل قطرة ملکا یقدسه ویسبحه و پیداست که اگر دوبار اعضای
مذکوره شسته شده باشد عدد قطرات بیشتر خواهد بود در مقام اقتضای ذکر آن خواهد نمود پس معلوم
شد که سکوت راوی از ذکر آن بواسطه عدم وقوع آن از حضرت است صلوات الله علیه و آله و بعضی گفته‌اند چون
استحباب دو مرتبه شستن اعضاء در وضو نهایت شهرت و شیوع داشت و بر همه کس معلوم بود راوی
با آنکه از حضرت واقع شده بود بظهور گذاشته در مقام تصریح بآن نشده چنانچه در مضمضه و استنشاق
همین بذکر مضمضه و استنشاق اکتفا کرده و نگفته که هر کدام سه مرتبه واقع شده و در این سخن نظر است چه
شایع بودن و اشتهار آن در مرتبه در معرض منع است و چون انچنین نباشد و حال آنکه ابن بابویه
که از مشاهیر علمای مذهب است مقرر است با آنکه غسل دویم سنت نیست و در کتاب من لا یحضره الفقیه
روایت کرده است از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرموده‌اند که

والله ما کان وضوء رسول الله صلی الله علیه وآله الا مرة مرة یعنی بخدا قسم که نبود وضوی رسول
خدا صلی الله علیه وآله مگر آنکه غسل اعضا در آن یکمرتبه یکمرتبه واقع شد و بعضی روایات که اشعاری
بر آن دارد که دو مرتبه از ایشان واقع شده بر حالت تجدید وضو حمل کرده است که تعدد مذکور در ضمن دو
وضو واقع باشد نه در وضوی واحد و شیخ جلیل محمد بن یعقوب کلینی که جامع کتاب کافیست در حدیث
که کلینی اشعار دارد بجواز آنکه روایت کرده است که در وضوی امیرالمؤمنین علی علیه السلام غسل اعضا یکمرتبه
واقع بوده است گفته است این دلیلست بر آنکه غسل اعضا در وضو یکمرتبه زیاده واقع نشود چرا که عادت
امیرالمؤمنین علیه السلام آن بوده است که هرگاه دو امر بر ایشان وارد میشد که مردود در طاعت حضرت حق
بوده است هر کدام باحتیاط اقرب بود و تحمل مشقت مبنی در عبادت بآن بیشتر میبایست مینمود
آنرا بمقتضای حدیث افضل الاعمال احمزها بعمل می آورده اند پس بعد از اشارت و خلاف این دو شیخ
بزرگوار که از متقدمین علما اند در سنت بودن غسل ثانی چون دعوی توان کرد که اشتهار و شیوع آن
میان امت بر وجهیست که مستغنی است از تصریح راوی بعصر و آن از حضرت و تحقیق حق درین مقام محتاج
بسطی در کلام دارد که وقت را گنجایش آن نیست **انجام** بباید دانست که از بعض احادیث مستفاد
شده که مستحب است آبی که در وضو صرف میشود یک مد شرعی بوده باشد و مجتهدین نیز بر طبق آن حکم کرده
اند و در کتب فقهی ذکر آن کرده و بعضی از ایشان چون از قول حضرت در حدیث محمد حنفیه که الحمد لله الذی
من ماء توضأ بها للصلوة و استنجا حضرت از آن آب استنباط کرده اند که آب استنجا نیز از جمله آب
وضوست بر آن متفرع ساخته حکم کرده اند که آب استنجا نیز از جمله آب وضوست نیز میباید از جمله مد
مذکور بوده باشد گفته اند آبی که در وضو صرف میشود اغلب آنست که بیک مد نرسد پس آب استنجا

چنانچه

چنانچه از ظاهر احادیث مستفاد میشود و از انجمله باید دانست تا مقدار آن بیک مد برسد و سنت بعمل
آید و این نهایت دوری نماید چرا که شک نیست که آب وضو تمامی که مشتمل باشد بر شستن رو و دستها
و مضمضه و استنشاق که هر کدام بسه کف آب متحقق میشود و غسل یکبار رو و دستها چنانچه اتفاق
ایشانست و ران دو مرتبه بعمل آمده باشد بمد شرعی میرسد بلکه نزدیکست که گمان شود که مد بآن وفا نخواهد
کرد که مد شرعی بمذهب مشهور زیاده از دویست و هفتاد و دو درهم شرعی نیست و مقدار مذکور چنانچه
بعد از رجوع بحساب ظاهر شود زیاده از چهار یکمن تبریز که بخمینا دو سیر و نیم سنگ متعارف و کم باشد
درین زمان نیست پس چون توان شد که آب استنجا نیز از آن جمله محسوب شود مخفی نماند که امر حضرت امیر
علیه السلام فرزند خود محمد حنفیه را بآوردن آب از برای وضوی او و آوردن او آب را از برای وضوی آن حضرت
که احادیث اشعار بآن دارد بحسب ظاهر دلالت دارد بر آنکه آوردن غیر آب وضو را از جمله استعانتی که تنها
در وضو مکروه دانسته اند نیست و از اینجاست که بعضی حکم کرده اند که فعل مذکور در وضو مکروه نیست و حمل
فعل حضرت بر اینکه غرض ایشان بیان جواز استعانت در وضو باشد و تنبیه بر عدم حرمت آن اگرچه ممکن
است اما بعید و دور است **حدیث ششم** روایت شده بسندی که متصل است بشیخ الطایفه محمد بن الحسن الطوسی
رحمه الله از شیخ بزرگوار محمد بن النعمان المفید از احمد بن محمد از پدر او محمد بن الحسن بن الولید از سعد بن
عبدالله بن ابی خلف الاشعری که شیخ قمیون و فقیه ایشان و صاحب کتب و ثقه بوده است و بتاریخ سنه احدی
وثلثمائه برحمت حق واصل شده بعضی گفته اند سنه تسع و تسعین و مائتین والله اعلم از احمد بن محمد بن عیسی بن عبدالله
الاشعری او نیز شیخ قمیون و فقیه ایشان و ثقه و جلیل القدر بوده و ادراک صحبت امام رضا و امام محمد تقی و علی نقی
علیهم الصلوة والسلام نموده از علی بن الحکم ابن الزبیر النخعی که از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده است و در کتب رجال

جرح و تعدیل او ظاهر نیست از داود بن النعمان که خال علی بن الحکم مذکور است و علامه در خلاصه رجال میگوید
داود بن النعمان ثقة عین که گفت سوال کردم از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از کیفیت تیمم
فقال ان عمار اصابته جنابة فتمعک کما تتمعک الدابة فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وهو یهزأ به یا عمار
تمعکت کما تتمعک الدابة فقلنا له فکیف التیمم فوضع یده علی الارض ثم رفعها فمسح وجهه ویدیه فوق الکف قلیلا

شرح کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و چهار نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو بینش بینش اول راوی گوید
پس حضرت در جواب من فرمود که عمار یاسر را جنابتی دست داده بود و چون او را مانعی از غسل بود باراده
آنکه مسح بدن خود را بدل آب بخاک رساند در میان خاک غلطید همچنانکه چهار پایان در خاک غلطند حضرت
رسول صلی الله علیه وآله وسلم از روی ظرافت مطایبه با او خطاب کردند که ای عمار در خاک غلطیدی
چنانچه چهارپایان و دواب در خاک میغلطند پس ما گفتیم باو علیه السلام که پس تیمم را چون باید کرد حضرت در
مقام بیان آن درآمدند و سر دو دست مبارک را بر زمین نهادند و بعد از آن برداشتند و مسح کردند با آن
دستها روی خود را و دستهای خود را از بالای کف اندکی و مراد بکف در اینجا از بند دست است تا سر
انگشتان و مراد بمسح آن مسح پشت کف دست دیگر چنانچه از روایات دیگر فهم کرده شده است بینش دوم
تمعک کما تتمعک الدابة یعنی غلطید و گردید در خاک مانند در خاک غلطیدن دواب مراد این است که جمیع بدن
خود را مماس خاک ساخت گویا چنین ملاحظه کرده بوده است که تیمم بدل از غسل است و در غسل جمیع بدن
باب میباید رسانید پس در تیمم نیز اینچنان باید کرد وهو یهزأ به بضم زاء و فتح هاء در لغت یعنی سخریه آمده یعنی
تسخر کردن و استخفاف و تعدیه آن در لغت بیک باء بیا میباشد و گاه بمن چنانچه میگویند هزء به و هزء منه
تمعکت کما تتمعک الدابة یعنی ای عمار در خاک گشتی آنچنانکه دواب و چهارپایان در خاک میگردند

این کلام استفهام انکاری باشد یعنی اینچنین نبایست کرد و میتواند بود که جمله خبری باشد که لازم
معنی از آن اراده شده باشد یعنی ما را معلوم شد که اینچنین کرده و استعمال جمله خبری بر این نحو در لغت
آمده که چنانچه کسی که توریه را از بر کرده است میگویند حفظت التوریة و غرض اعلام مخاطب است بعلم
خود بآنکه او حفظ توریه کرده است چه اخبار او بفعل خودش وجهی ندارد نه اخبار بنفس و وجه اول انسب است
کرد و سهو نیز بهتر است فقلنا له فکیف التیمم این عبارت را دو احتمال است اول آنکه کلام راوی باشد که داود بن
نعمان است یعنی بعد از آنکه امام علیه السلام عمل عمار را نقل کردند ما از او پرسیدیم پس تیمم را چون باید کرد حضرت
امام تیمم را بر وجه مذکور بعمل آوردند دویم آنکه کلام صحابه باشد رضوان الله علیهم وقتی که عمل مذکور بر او
از عمار واقع شد و حضرت رسالت با او آن مطایبه فرمودند و از آن معلوم شد که تیمم بر آن نحو نیست بعضی
بعضی صحابه که در آن مجلس با عمار حاضر بودند از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله سوال کرده باشند
از کیفیت تیمم و تیمم مذکور بواسطه تعلیم ایشان از رسول صلوات الله علیه وآله صادر شده باشد و بعد از آن
ایشان صورت مجلس را نقل کرده باشند و تعبیر از سوال خود از حضرت به فقلنا کرده و امام علیه السلام
ایشان بلفظ حکایت فرموده باشد و الا سیاق کلام اقتضای آن میکند که بجای فقلنا فقالوا گفته شود
و بر این تقدیر ضمیر غایب در وضع و رفع و مسح راجع به پیغمبر صلوات الله علیه خواهد بود و موید توجیه ثانی است
آنچه ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است از امام محمد باقر علیه السلام که آن حضرت فرمودند
قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ذات یوم لعمار فی سفر له یا عمار بلغنا انک اجنبت فکیف صنعت قال
تمرغت یا رسول الله فی التراب قال فقال له کذلک یتمرغ الحمار افلا صنعت کذا ثم اهوی بیدیه الی الارض
فوضعهما علی الصعید ثم مسح جبینه باصابعه وکفیه احدیهما بالاخری ثم لم یعد ذلک

یعنی رسول خدا صلوات الله علیه و آله روزی بعمار خطاب کرده فرمودند که ای عمار بمارسیده است که تو جنب شده بودی چون آب نبود که غسل کنی چون کردی عمار گفت بدن خود را در خاک گردانیدم ای رسول خدای امام علیه السلام گفت بعد ازان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله باو گفتند الاغان بنوعیکه در خاک میغلطند چرا چنین کردی و بعد دو دست مبارک را بجانب زمین فرود آورد و بر خاک نهاد و بعد ازان مسح کرد پیشانی خود را باانگشتان خود و مسح دو دست خود را یکی بالای دیگر کرد و اعاده نکرد و نبود سطح مسح و سهوا دست نهادن بر خاک را و روایتی که ملا سبز که از علمای اهل سنت است در کتاب مصابیح نقل کرده است

عبارت آن این است که قال عمار کنا فی سریة فاجنبت فتمعکت فصلیت فذکرت للنبی صلی الله علیه و آله فقال انما کان یکفیک هکذا فضرب النبی صلی الله علیه و آله بکفیه الارض ونفخ فیهما ثم مسح بهما وجهه وکفیه

یعنی عمار گفت در لشکری با پیغمبر صلی الله علیه و آله بودیم مرا جنابتی دست داد پس در خاک غلطیدم و نماز کردم و بعد ازان نقل کردم آنرا به پیغمبر صلی الله علیه و آله چون بخدمت آن حضرت رسیدم حضرت فرمودند در رستی که ترا اینقدر کافی بود که عمل آوری و هر دو کف مبارک بر زمین زده برداشتند و نفس بر آن دمیدند که اگر خاکی بآن گرفته شده باشد دور شود بعد ازان مسح کردند بآن روی خود را و پشت دستهای خود را و گمان این است که حمل بر وجه اول که فلنا در کلام روی باشد نه کلام صحابه بهتر باشد چرا که حمل فلنا بر آنکه حکایت از کلام صحابه است بغایت دور است و در حدیث صحیحی که زراره بن اعین روایت کرده است باین عبارت واقعست که فوضع ابو جعفر علیه السلام کفیه علی الارض ثم مسح وجهه وکفیه دلالت بر روایت ابن بابویه بر آنکه تیمم مذکور راجع بامام علیه السلام باشد و بر تقدیر تسلیم که راجع به پیغمبر است صلوات الله علیه و آله لازم نمی آید که منافی این روایت بنزخان باشد چه میتواند بود که حضرت پیغمبر صلوات الله علیه

نقل پیغمبر صلوات الله علیه و آله باشد در سعی سنت چه احتمال دارد که حضرت پیغمبر صلوات الله مذکور رحم

و آله

و آله همین عمار بیان کرده باشد و امام علیه السلام بجهة داود بن نعمان اگر گوید احتیاج عمار و امثال او بفهم کیفیت تیمم چندان دور نیست چرا که میتواند بود که واقعه مذکوره در مبدأ اسلام بوده باشد قبل از آنکه آیت تیمم نازل شود و کیفیت آن اشتهار یابد اما احتیاج داود بن نعمان بمشاهده کیفیت تیمم امام علیه السلام بغایت دور است و نهایت استبعاد دارد چرا که راوی مذکور از افاضل راویان حدیث است و همه کس تعریف او بفضل و کمال کرده اند و احادیث بسیار از او روایت شده چون تواند بود که کیفیت تیمم کردن نزد آن از مشهور باشد دین است بر او مخفی مانده باشد پس حمل بر روایت بر آنکه استفسار مذکور از عمار و اصحاب واقع شده باشد و تیمم مذکور فعل حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اولی باشد بلکه متعین جوابش آنست که احتیاج داود بن نعمان بمشاهده تیمم امام علیه السلام تیز نبود بواسطه آن بوده که مبدأ تیمم که تیمم غلطیدن در خاک نیست بلکه بواسطه اختلافیست که در کیفیت تیمم میان اهل اسلام بوده چرا که فرق است را اقوال مختلف در آن هست چه بعضی مسح تمام روی و تمام دستها را تا مرفق واجب میدانسته و بعضی تخصیص کرده اند وجوب مسح را به پیشانی و سر دستها تا از زند و در مطلق تیمم خواه بدل از غسل و خواه بدل از وضو یکمرتبه زدن دست را بر زمین واجب میدانند و بعضی دو مرتبه تفصیل داده اند و میگویند در تیممی که بدل از وضو باشد یکمرتبه واجبست و در تیمم بدل از غسل دو مرتبه و بعضی گفته اند سه مرتبه واجب است یکمرتبه بجهة مسح جبهه و دیگر بجهت مسح دست راست و دیگر بجهة مسح دست چپ پس از مشاهده این اقوال مختلف اگر داود اراده کرده باشد که بالمعاینه از امام علیه السلام مشاهده کند تا او را اطمینان خاطر فا بهم رسد و شبهه که از ملاحظه اختلاف مذکور او را بوده باشد رفع شود چندان دور نخواهد بود والله اعلم نهایت قول امام علیه السلام در تحقیق نسبت

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که در سوره و سوره به حسب ظاهر در معرض اشکال است و احتیاج به توجیه دارد
چرا که استهزا و تسخر سزاوار مرتبه نبوت نیست و از این جهت است که چون قوم موسی علی نبینا و علیه السلام
با او گفتند اتتخذنا هزوا یعنی آیا ما را استهزا و تسخر میکنی و ما را قابل آن ساخته کرده قال اعوذ بالله ان اکون من
الجاهلین گفت پناه میجویم به پروردگار خود از آنکه من از جمله جاهلان باشم کنایه از آنکه استهزا
و تسخر عمل ارباب جهالت و نادانیست و جمعی که بویی از معرفت و دانایی به مشام ایشان رسیده است
و حق را از باطل تمیز کرده اند پیرامون آن نگردند پس امری که مثل موسی علیه السلام که از اعاظم اولو العزم
است از عمل جاهلان خوانده است چون تواند بود که از حضرت مقدسه نبوی مصطفوی علیه و آله
نسبت بجمعی که قابل آن باشند و صدور آن بحضرت از عمار یاسر که از اعیان صحابه رضوان الله
علیه بوده است و مرتبه بزرگی در میان ایشان داشته ثبوت پیوسته است که حضرت صلی الله علیه
و آله او را همشیره مسبه اشته و با او بتعظیم و توقیر سلوک میکرده اند و نهایت محبت و توجه با او داشته اند
چنانکه نسبت با او بر زبان معجز بیان جاری ساخته اند که عمار جلدة بین عینی تقتله الفئة الباغیة یعنی
عمار بمنزله پوست میان چشمهای من است یعنی از جبهه من که از شرافتی که بر سایر اعضا دارد محل سجده
پروردگار است و عاقبت مرا آینه شهید خواهند ساخت او را جمعی که از اهل بغی و ضلالت بوده باشند
و آخر در حرب صفین بر دست لشکر معاویه کشته شد چون مجوز باشد نهایت آنچه درین باب توان
گفت این است که استهزا اینجا در معنی حقیقی مستعمل نیست بلکه معنی مجازی از آن اراده شده و
مراد نوعی از مزاح و مطایبه است از جانب شرع حرجی در آن نیست و صدور آن از حضرت و صحابه
در اخبار نقل شده مرجع آن نسبت بعمار و امثال او نقلی در شان ایشان نیست بلکه مشعر بر زیادتی

مرتبه و قرب ایشانست نزد حضرت صلی الله علیه و آله چرا که آن از بزرگان وقوع یافتی بکمال نسبت
جمعی که به مزید قرب و منزلت نزد ایشان موصوف باشند چه جبلی ایشانست که هر کس که خصوصیت و
محبت بیشتر دارد و مونست با او بیشتر گرفته است بیشتر او را در معرض مزاح و مطایبه که از نهایت انبساط
خاطر ناشی میشود در می آورد و ثبوت پیوسته که حضرت فرموده اند که انی امزح و لا اقول الا الحق یعنی من مزاح
و مطایبه واقع میشود نهایتش اینکه بغیر از آنچه حق باشد و از من فعل آن از کذب و باطل الا آنکه میشود هم و حکایت
مطایبه حضرت با پیرزالی که التماس کرد که بجهت او دعا کنند که حضرت عزت جل شانه او را نعمت بهشت ارزانی
دارد مشهور است و آنچنان بوده که حضرت در جواب او بر سبیل مطایبه فرموده اند که اما علمت ان الجنة لا یدخلها العجائز
یعنی ندانسته که جنت جای امثال تو پیرزالان نیست و عجایز داخل آن نمیشوند پیرزال ملول گردید و در قلق و اضطراب آمده
بوده که گناه پیرزالان چه باشد که از این سعادت محروم مانده اند حضرت چون اضطراب او را مشاهده کردند تبسم فرموده
این آیت تلاوت کردند که انا انشأناهن انشاء فجعلناهن ابکارا عربا اترابا یعنی بدرستیکه ما آفریدیم در بهشت ایشان را
از ابتدا آفریدنی تازه که نه بر وجه حمل و ولادت باشد پس کردانیم ایشان را دختران باکره که هرگاه نزد شوهران
خود آیند بکر یابند و دوستان مهربان شوهران باشند و همه با یکدیگر همسال باشند در سن سی و سه سالگی که هیچ
پیر و کهل و جوان نباشند نقل است از ام سلمه که از پیغمبر صلوات الله علیه و آله پرسید که ایشان کیانند حضرت فرمود که
هن اللواتی قبضن فی دار الدنیا عجائز شمطا رمصا یعنی هم آن زنان که قبض روح ایشان شده باشد در حالتی که عجوز
پیر شده باشند و موی سر سفید کرده و گوشهای ایشان را هم گرفته و در بعضی تفاسیر مذکور است که دختران خود در
آن سن رسانند و پیران سال دیده را بآن سن رسانند و شوهران خود که در دنیا داشته اند بدهند و اگر شوهران ایشان
سعدا باشند شوهر آخرین دهند و اگر شوهر نداشته باشند هر آینه شوهر بهشتی یابند و اگر یکی از جوانان
یاد داشته باشند

هیئتی و سند و در حدیث وارد است که شوهران را نیز بعین مذکور تقبیل نمایند چنانچه از پیغمبر صلوات الله علیه و آله
روایت شده است که فرموده اند که یدخل اهل الجنة الجنة جردا مردا بیضا مکحلین جعادا ابناء ثلث و ثلثین سنة
یعنی داخل میشوند اهل بهشت بهشت را در حالتی که بی موی و امرد باشند و خوش چشم و سر [illegible]
و جعد موی و سی و سه سالگی **بیان [illegible]** و وضع یدین بر ارض در حالت تیمم که در حدیث واقعست اگر چه
در بعضی احادیث دیگر تعبیر باین عبارت واقعست اما در اکثر احادیث تعبیر از آن بضرب یدین شده است یعنی
زدن دست بر خاک که آن عبارت از وضع با اعتماد است نه وضع مطلق و ولد بزرگوار [illegible] تحقیق
که در شرح رساله الفیه که بنگاشته قلم تصنیف اوست بر این [illegible] کرده است و چون مقام مقتضی ذکر آن نیست
کسی که اراده اطلاع بر آن داشته باشد بشرح مذکور رجوع نماید و بر هر تقدیر خلافست میان علما در آنکه
فعل مذکور جزو افعال تیمم است و واجبست که نیت تیمم بر آن مقدم باشد یا آنکه بمنزله اغتراف در وضوست
که عبارت از برداشتن آبست بدست بواسطه شستن روی چنانچه اگر از افعال وضو شمرده اند و این نیز از افعال
تیمم نیست و ظاهر کلام اکثر علما رضوان الله علیهم اشعار باختیار شق اول دارد که جزو اوست و مانند شیخ جمال الدین
مطهر علیه الرحمه والرضوان در کتاب نهایة الاحکام شق ثانی را اختیار کرده است و فعل مذکور را خواه وضع باشد
و خواه ضرب بمنزله جزو تیمم نشمرده اند چنانچه اغتراف جزو وضو نیست بلکه فعل مذکور بمذهب او فعلیست واجب خارج از
افعال تیمم و شیخ شهید علیه الرحمه بر رد اختیار این مذهب دو اعتراض کرده است **اول** آنکه اغتراف در وضو فی
نفسه واجب نیست بلکه اگر بوجه دیگر رسانیدن آب بروجه میسر باشد مثل زدن روی بر آب یا داشتن روی بزیر
ناودان و امثال آن وجوب اغتراف ساقط خواهد بود بخلاف فعل مذکور در تیمم که فی نفسه واجب است و
فعل دیگر مثل وضع پیشانی بر خاک و امثال آن بدل آن نمیتوانند شد پس میان آن و اغتراف فرق باشد و باین

نمایش در

اگر نه

آنست که فرق مذکور بمذهب علامه ضرری ندارد و در [illegible] نیز قائل نیست با آنکه فعل مذکور در تیمم فی نفسه واجب است
نمایش [illegible] میدانند نه جزو و چنین نیست از آنکه فعلی در عبادتی واجب باشد و جزو نباشد چنانچه در اعتکافی که در شهر
رمضان واقع باشد گفته اند که روزه ایام اعتکاف مذکور شرط است و جزو اعتکاف نیست و اگر آنکه غرض شیخ شهید
علیه الرحمه آن باشد که قیاس آن بر اغتراف [illegible] نیست چرا که بنا بر تفرقه مذکور قیاس مع الفارق میشود و در [illegible]
مع الفارق را علما اعتبار نکرده اند **دوم** آنکه اگر [illegible] اغتراف و شستن روی همه اتفاق دارند
بر آنکه فعل در وضو [illegible] و چون همان آب نیت کند و رو را بشوید وضو صحیح است بخلاف فعل مذکور در تیمم که بعد
از آن و قبل از مسح جبهه اگر [illegible] آن دست مسح جبهه نمیتوان کرد و اعاده ضرب یا وضع ید بر ارض
و اجب است جوابش آنست که اگر غرض شیخ شهید علیه الرحمه آنست که وقوع حدث میان ضرب ید و مسح جبهه بمذهب
علامه نیز موجب بطلان تیمم است و واجب است اعاده آن لا نسلم که چنان باشد چه او در نهایة الاحکام تصریح کرده است
بانکه وقوع حدث مذکور خلل در صحت تیمم نمیکند و موجب اعاده ضرب ید بر ارض نیست و اگر غرض او آنست
که خلاف مذکور در [illegible] آنست که فعل مذکور را جزو تیمم [illegible] علامه [illegible] نخواهد داشت و باید دانست که
که علامه قدس سره با وجود آنکه حکم بعدم جزئیت فعل مذکور کرده است تجویز [illegible] نیت تیمم مقارن آن
آن [illegible] و بنابرین [illegible] وارد است که [illegible] لازم می آید که مقارن نیت [illegible] جزو از اجزای تیمم
نشده باشد چه مقارنت نیت متحقق نیست مگر [illegible] و حال آنکه مقارنت نیت در جمیع عبادات
واجب است اجماعا [illegible] که در وضو نیز تجویز شده است که نیت را مقارن شستن [illegible] دارند
و حال آنکه [illegible] از آنها جزو وضو نیست [illegible] مقارنت نیت [illegible] که جزو نباشد [illegible] عدم تحقق مقارنت نیت
و جزو نباشد چرا که آنها اگر چه [illegible] جزو وضو [illegible] واجب نیست اما بعد از مقارنت نیت با آن جزو وضو کامل میشود

چنانچه از علما تصریح بآن واقع شده است پس مقارنت نیت بوضوی واجب تیمم محقق شده باشد مگر آنکه گوئیم
مذهب علامه نیز آنست که فعل مذکور نیز بالاصاله جزو تیمم نیست بحیثیتی که واجب باشد تقدیم نیت بر آن مانند مسح
جبهه و مبنا بر این امر که وضع کفین مقارن آن شود جزو تیمم میشود و بر نسبت اعتراف در وضو بنا بر این مسح تقریر نیابد
فعل مذکور و اعتراف نخواهد بود طهارت ظاهر فعل امام علیه السلم که فسح وجه استیعاب بر آن دارد که در تیمم مسح تمام
روی واجب باشد و این مذهب علی بن بابویه است از علما و بعض احادیث دیگر نیز درین حکم موید اوست
نهایتش سید مرتضی علم الهدی اجماع نقل کرده است بر آنکه مسح تمام روی واجب نیست و بعض احادیث
معاضد قول او نیز هست که بعض از آنها ناطق است بوجوب مسح جبهه و بعض بمسح جبین و شیخ ابو القاسم
رحمه الله حکم کرده است بتخییر میان مسح تمام روی و بعض روی یعنی جبهه که هر کدام اختیار شود واجب ادا شده
بفعل آمده است و نقل مذهب مذکور از ابن الجنید نیز کرده است و گویا واجب نبودن مسح تمام رو را که در
کلام سید مرتضی رحمه الله واقع است حمل کرده است بر عدم وجوب بعینه اما استحباب استیعاب در مسح جبینین که
مسح دستها تا مرفقین زاید این حدیث است بحسب عدم آن نهایتش علی بن بابویه آنرا واجب دانسته بود اما اکثر
در بعض اخبار بر نهج وارد شده است و اگر در آن نیز قایل بتخییر شویم میان مسح دستها تا مرفق و میان مسح
دستها تا زند مانند روی چندان دور نخواهد بود والله اعلم **نمایش سیم** بباید دانست که ظاهر این حدیث دلالت
دارد بر آنکه امام علیه السلم در حال اخبار از تیمم حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله در حال بیان تیمم عمار
علی الاحتمالین المذکورین در زدن دستها بر ارض یکمرتبه اکتفا کرده باشند و پیشتر مذکور شد که سخن از تیمم
جنب گفته شده است بواسطه آنکه عمار بواسطه رفع جنابت تیمم کرده بوده چنانچه سبق ذکر یافت پس این حدیث
بحسب ظاهر حجت کسی تواند بود که در مطلق تیمم خواه بدل از وضو باشد خواه بدل از غسل یکمرتبه زدن دستها را

کافی

کافی میداند و بعضی از علما این مذهب را نقل کرده اند مثل سید مرتضی علم الهدی و شیخ مفید علیهما الرحمه و موید مذهب ایشان است
حدیث موثقی که زراره بن اعین در همین باب روایت کرده است و حدیث حسنی که از ابن ابی المقدام
نقل آن به ثبوت رسیده است **ترجمه گوید** حدیث موثق مذکور حدیثی است که عبد الله بن بکیر عن زراره
بن اعین روایت کرده است که او گفت سألت ابا جعفر علیه السلم عن التیمم فضرب بیده الارض ثم رفعها فنفضها
ثم مسح بها جبهته وکفیه مرة واحدة یعنی سوال کردم از امام محمد باقر علیه السلم از کیفیت تیمم یعنی پرسیدم از
آن حضرت که تیمم را چون باید کرد امام علیه السلم در بیان تعلیم آن بهر دو آمده زدند هر دو دست مبارک را بر زمین
و بعد از آن بر داشتند و نفض کردند که اگر خاکی بر آن گرفته باشد بریزد و بعد از آن مسح کردند بآن دو دستها
پیشانی خود را و هر دو دست خود را یکمرتبه و در حدیث حسن مذکور حدیثی که عمرو بن ابی المقدام از امام ابو عبد الله
ناطق جعفر صادق علیه السلم نقل کرده حدیثی است نقل کرده است که انه وصف التیمم فضرب بیدیه علی الارض ثم
رفعهما فنفضهما ثم مسح علی جبینیه وکفیه مرة واحدة یعنی بیان کردند امام علیه السلم کیفیت تیمم را بر نهجی که
زدند هر دو دست مبارک را بر زمین پس بر داشتند و تکان دادند و بعد از آن مسح کردند جبین و هر دو دست
خود را یکمرتبه چون درین دو حدیث تخصیص نیافته است تیمم بدل از وضو یا تیمم بدل از غسل هر دو حدیث صریح
در آنکه امام علیه السلم در هر دو مسح بیک ضرب اکتفا کرده هر آینه موید و مقوی مذهب سید مرتضی و شیخ مفید
است که در مطلق تیمم خواه بدل از غسل باشد و خواه بدل از وضو یکمرتبه زدن دستها بر زمین کافی میدانند و گویند
در تیمم بدل از غسل احتیاج بدو ضرب نیست و چون عبد الله بن بکیر که راوی حدیث اول است اگرچه ثقه است در
مذهب خود عادل بوده افطحی مذهب بوده است یعنی بعد از امام جعفر صادق علیه السلم عبد الله افطح پسر
بزرگتر او را امام میدانسته و بامامت امام موسی کاظم علیه السلم قایل نبوده و عمرو بن ابی المقدام راوی حدیث

دویم اگرچه امامی مذهب بوده است و علما رجال مدحش کرده اند و صفات نیک او را ذکر کرده اند اما
عادل و ثقه نبوده است حدیث اول را موثق نامند و حدیث دویم را حسن چه مراد از حدیث موثق آنست
که راویان آن تا معصوم همه ثقه و راستگو باشند و علما رجال از راستگوئی و ثقه بودن ایشان خبر داده
باشند و لیکن همه امامی مذهب نباشند بلکه بعضی از ایشان یا همه مخالف مذهب باشند و مراد از حدیث حسن
آنکه راویان آن همه امامی مذهب باشند و ممدوح لیکن همه محکوم به توثیق و عدالت نباشند و حدیثی که راویان
آن همه تا معصوم امامی مذهب و عادل باشند آنرا صحیح میگویند چنانچه بسبق ذکر یافت و آنچه غیر این سه
قسم است ضعیف مینامند و این نیز چند قسم است چنانچه در محل خود ذکر و تفصیل یافته است و شیخ
جمال الدین مطهر علیه الرحمه در کتاب مختلف از استدلال مذکور بدین وجه جواب گفته است که این حدیث
و امثال آن دلالت بر آنکه تیممی که امام علیه السلام وصف آن کرد بدل از غسل بود یا بدل از وضو نیست
و جنب بودن عمار را بر فرض آنکه وقت قضیه او دلالت ندارد بر آنکه حضرت بیان تیمم بدل از غسل کرده
باشند چه میتواند بود که سایل بعد از مطایبه حضرت بعمار یا بعد از اخبار امام علیه السلام از آن از کیفیت
تیمم مطلق سوال کرده باشد یا از کیفیت تیممی که بدل از وضو باشد مخفی نماند که این تاویل که علامه رحمه الله
مرتکب آن شده اند بغایت دور است و سوق کلام ابای تمام از آن دارد و حدیث قضیه عمار که ابن
بابویه علیه الرحمه از زراره بر وجه صحیح نقل کرده بود و در بحث دویم بسبق ذکر یافت صریح است در
آنکه تیمم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیان تیمم بدل از غسل بوده نه تیمم مطلق چرا که بعد از آنکه
عمار نقل تیممی که بدل از غسل جنابت کرده بود بحضرت کرد حضرت صلوات الله علیه و آله بر وجهی که
گذشت با او خطاب کرده فرمودند چرا چنین نکردی و تیمم مذکور را بیان فرمودند و این صریح است در آنکه

تیممی

تیممی که عمار را بدل از غسل جنابت میبایست کرد اینچنان میبایست و انقضود و نیز حدیث مذکور صریحست در آنکه زیاده از یک مرتبه
دستهای مبارک را بر زمین نزدند چه آخر حدیث و اقعست که و لم یعد ذلک یعنی اعاده نکردند حضرت زدن دستها را بر زمین
پس بنابرین مذهب سید مرتضی علم الهدی و شیخ مفید علیهما الرحمه خالی از قوتی نباشد و بعض احادیث و روایات که دلالت
دارد بر تعدد ضرب ید بر ارض در تیمم ممکنست که محمول شود بر استحباب ضرب ثانی تا موافقت بهم رسد میان حدیث
زراره که مذکور شد و میان اینها و توفیق میان ایشان برین وجه بهتر است از توفیقی که دیگران کرده اند و گفته اند احادیثی که
دال بر تعدد ضربست محمولست بر تیممی که بدل از غسل باشد و احادیثی که اشعار به وحدت ضرب دارد بر تیممی که
بدل از وضو باشد چنانچه میان متاخرین مشهور است چه اگر در بعض احادیث نزدیک بصریحست در آنکه در
تیمم بدل از غسل دو ضرب یک مرتبه واجبست و آنچه بعضی گفته اند که چون عمل وضو اخف است از عمل غسل مناسب
آنست که در تیمم بدل از وضو یک مرتبه ضرب واقع شود و در تیمم بدل از غسل دو مرتبه قابلیت آن ندارد که دلیل حکمی از احکام
شرعی شود و حدیثی صحیح که شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه بوساطت زراره از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است بر
این وجه که زراره گفت سوال کردم از امام علیه السلام از کیفیت تیمم فرمودند هو ضرب واحد للوضوء والغسل
من الجنابة تضرب بیدیك مرتین ثم تنفضهما مرة للوجه ومرة لليدين اگرچه شیخ ابو القاسم رحمه الله نیز
در کتاب معتبر با او موافقت کرده است در فهم تفصیل مشهور از آن اما بعد از تامل ظاهر میشود که دلالت بر تفصیل
مذکور ندارد بلکه بعضی دعوی کرده اند از دلالت آن بر تعدد ضرب در مطلق تیمم خواه بدل از وضو باشد و خواه بدل
از غسل با آنکه ابن بابویه بان استدلال کرده است بر تعدد ضرب در تیمم مطلقا و حق آنست که این حدیث نسبت با آنچه
شیخ فهمیده و شیخ ابو القاسم از آن فهمیده اند و نسبت با آنچه ابن بابویه از آن استنباط کرده مجمل است و نص در
مدعای هیچ کدام نیست چه آنکه قول امام ع که هو ضرب واحد محتمل است که بمعنی هو نوع واحد باشد یعنی تیمم همه
نوعست و اینچنان نیست که تیمم بدل از وضو نوعی باشد و تیمم بدل از غسل نوع دیگر و اطلاق ضرب بمعنی نوع در
عرف اهل شرع شیوع تمام دارد چنانکه گفته اند الطهارة ضربان مائي وترابي یعنی طهارت بر دو نوع است
طهارت بآب و آن قسمی وضو و غسل است و طهارت بخاک و آن تیمم است و امثال آن و کلمه والغسل مجرور خوانده
شود بعطف آن بر الوضوء چنانچه ظاهر است و جمله تضرب بیدیك الی اخره تفسیر ضرب مذکور بوده باشد
یعنی مطلق تیمم خواه تیمم بدل از غسل و خواه تیمم بدل از وضو میباید که ضرب ید بر این وجه بوده باشد که دستها
دو مرتبه بر زمین زده شود هر مرتبه بعد از برداشتن از زمین تکانیده شود یک مرتبه بواسطه مسح روی و یک مرتبه بواسطه
مسح یدین و محتملست که ضرب بمعنی خود باشد چنانچه ظاهر است و کلمه والغسل مرفوع خوانده شود که ابتدای کلام
بوده باشد و خبر کلام اول تا آخر خوانده بحرف جر محذوف منطوق بضرب که کلام در این تقدیر باشد که و تضرب
بیدیك للغسل من الجنابة مرتين الى اخره و عطف از قبیل عطف جمله فعلی باشد بر جمله اسمی و حاصل معنی آنکه
تیمم از برای وضو یک ضربست و از برای غسل دو ضرب چنانچه مشهور است و بالجمله بر هیچ تقدیر ناچار است
در حدیث مذکور از ارتکاب خلاف ظاهر اما بر محمل اول بواسطه آنکه ظاهر از ضرب در اینمقام آنست که بمعنی زدن
دست باشد نه بمعنی نوع و اما بر محمل ثانی بواسطه آنکه ظاهر عطف مفرد بر مفرد است نه عطف جمله بر جمله و تقدیر
در کلام مذکور شدن نیز خلاف اصلست و بخاطر میرسد که ممکنست که ضرب محمول شود بر ضرب ید بر ارض
چنانچه ظاهر است و کلمه والغسل مجرور خوانده شود و معطوف باشد بر الوضوء چنانکه ظاهر است نیز خالی نیست

مراد از قول حضرت که ضرب واحد وحدت نوعی باشد نه وحدت عددی یعنی ضرب ید بر ارض در مطلق تیمم
خواه بدل از وضو باشد و خواه بدل از غسل یک نوع است یعنی اختلاف نیست که اعضای آن در تیممین مختلف باید
کرد و المقصود مثل آنکه در یکی باید اعتقاد در ضرب بیشتر باشد و در دیگری کمتر تا در یکی علوق تراب شرط باشد و در
دیگری نباشد و امثال آن از اختلافات محتمله و حمل وحدت بر وحدت نوعی چنانکه در این محل از کتاب شده اگر چه خلاف
ظاهر است اما بر این تقدیر از کتاب خلاف ظاهر چنانچه مخفی نیست کمتر است از حملی که سابقین اتمام باید دانست که
میان علمای ما رضوان الله علیهم اشتهار یافته است که در تیمم علوق تراب بر دستها شرط نیست یعنی لازم نیست
که دستها بر زمین بر وجهی وضع یابد که قدری خاک به بعضی از کفها گرفته شود و ابن جنید از علمای ما و جمعی از علمای
اهل سنت علوق مذکور را در تیمم شرط میدانسته و بر مذهب مشهور بر این وجه استدلال شده است که بعضی روایات تیمم
وارد است که دلالت بر استحباب نفض دارد که عبارت از تکانیدن دستهاست بعد از برداشتن از زمین و اگر علوق تراب شرط میبود
نفض مذکور سنت نمی بود چه هیچ شک نیست که نفض بواسطه آنست که اگر خاکی یا گردی بر دستها مانده باشد بیرون رود و وقت مسح
بر بدن کشیده نشود پس هرگاه دور کردن خاک از دست سنت باشد چگونه تواند بود که علوق آن واجب باشد و والد بزرگوار
در شرح الفیه اشاره به ضعف این استدلال کرده اند و گفته اند مجرد حرکت با آنکه بمجرد تکانیدن دست جمیع اجزا از خاک در کفها گرفته
شده نمی ریزد بلکه اجزای صغیر غباری باقی میماند پس میتواند بود که غرض از نفض آن باشد که اگر خاک بسیاری در کفها بوده باشد
که مسح با آن مستلزم مثله باشد که رو خاک آلود و بد نما شود و اجزاء ریخته شود و آن مرتبه باقی نماند که مطلقا اثری از آن در دست نماند
پس استحباب نفض منافات نداشته باشد با اشتراط علوق و بعضی روایات مذکوره استدلال بر عدم اشتراط علوق نتوان کرد بلکه میتوان
دعوی کرد که دلالت بر اشتراط آن میکند چرا که استحباب نفض در روایات مذکوره مطلق واقع شده پس باید که مقید بحال علوق تراب
باشد و ظاهر است که تا علوق تراب متحقق نباشد نفض واقع نمیتواند شد و سنت بعد از تحقق آن میباشد پس علوق تراب شرط و نفض آن اجزا
در جواب توان گفت ... که استدلال بر این وجه کامل و تمام است که نفض مذکور واجب باشد ... قایل بوجوب آن نشده
و بعضی از ایشان در مقام تقویت استدلال ابن الجنید شده اند به آیه کریمه فامسحوا بوجوهکم وایدیکم منه بر این وجه که چون کلمه من ظاهر
است که برای تبعیض باشد یعنی مسح کنید در حال تیمم بعضی از روی خود را و بعضی از دستهای خود را به بعضی از خاک چرا که
اگر محمول بر من ابتدائی شود باین معنی که مسح روی و دستها را بر وجهی بکنید که ابتدای آن از خاک باشد یعنی بغایت
ناخوش و بی حاصل خواهد بود هرگاه من تبعیض باشد لازم خواهد بود که مسح به بعض از خاک واقع شود و این متحقق نمیتواند
شد مگر بعلوق قدری از خاک در دستها پس علوق واجب باشد و گفته اند موید این روایت صحیح زراره که از امام محمد باقر علیه
السلام نقل کرده اشعار باین دارد که ضمیر منه راجع به تیمم است منافات باین ندارد که من تبعیض باشد چه عبارت حدیث
مذکور در این باب آنست که امام علیه السلام بعد از آنکه آیه وضو تفسیر آن فرموده اند ثم قال فان لم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا
طیبا فامسحوا بوجوهکم وایدیکم منه فلما ان وضع الوضوء عمن لم یجد الماء اثبت بعض الغسل
مسحا لانه قال بوجوهکم ثم وصل بها وایدیکم منه ای من ذلک التیمم لانه علم ان ذلک اجمع لا یجری
علی الوجه لانه یعلق من ذلک الصعید ببعض الکفین ولا یعلق ببعضها ثم قال ما یرید
الله لیجعل علیکم فی الدین من حرج والحرج الضیق یعنی حضرت عزت تعالی و تقدس بعد از فراغ
از بیان وضو فرموده اند که اگر موجب وضو ... آب نیابید پس طهارت کنید به تیمم
کنید بخاک پاک بر این وجه که مسح کنید بعضی از روی خود را و بعضی از دستهای خود را به بعضی از آن

بر بعض

بر بعض روی وضع کرد و ساقط ساخت وضو را از کسی که آب نیابد بدل بعضی از غسل مسح را قرار داد بواسطه آنکه
گفت مسح کنید بعضی از روی را و بعد از آن متصل ساخت با آن و گفت مسح کنید دستهای خود را با آن یعنی آن
تیمم بواسطه آنکه میداند است که خاک تمام بر روی جاری نمیشود چرا که به بعضی از کفهای دست خاک گرفته میشود
و به بعضی نمیشود و بعد از آن گفت ما یرید الله لیجعل علیکم فی الدین من حرج یعنی نکرده است پروردگار شما در
امور دین بر شما حرجی و مراد از حرج تنگی است و دلیل ساخته است کلام حضرت را در آخر حدیث مذکور لانه یعلق
من ذلک الصعید ببعض الکفین ولا یعلق ببعضها بر اشتراط علوق تراب در تیمم چنانچه مذهب ابن جنید است
و وجه دلالت کلام مذکور بر این مطلب آنست که روایت دلالت کرد بر آنکه حضرت ... که
خاک مذکور در وقت مسح رو تمام بر همه رو جاری نمیشود بواسطه آنکه به بعضی از دست میگیرد و به بعضی نمیگیرد
گفته اند مسح کنید بعضی از روی و بعضی از دستهای خود را به بعضی از خاک و کسی که در عبارت روایت مذکور و دلیل
امام علیه السلام چنانچه حق تأمل است تأمل نماید اشعار روایت مذکور بر وجوب علوق تراب بر دست بر او مخفی نخواهد
ماند و بر سوم خواهد شد که ضمیر که امام علیه السلام ضمیر منه را راجع باو ساخته اند مراد آن خاکیست که تیمم
بران واقع میشود نه نفس تیمم والله اعلم حدیث هفتم روایت شده است بسند مذکور از شیخ سعید شیخ
شهید قدس الله روحه که گفت خواندم بر شیخ فخر الدین بن مطهر دام فضله در خانه شیخ مشار الیه که در حله واقع بود
آخر روز جمعه سیم شهر جمادی الاول سال هفتصد و پنجاه و شش هجری و شیخ مذکور گفت خواندم بر پدر بزرگوار
خود شیخ جمال الدین مطهر رحمه الله و او گفت روایت کرد مرا پدرم از شیخ سدید الدین از شیخ سید رضی الدین
بن طاوس که از اعیان علمای امامیه است و مصنف چندین کتاب و رساله است و نهایت احتیاط که در
دیانات داشته اند با وجود اهلیت فتوی و اجتهاد تصنیف در مقام کتب فقهی نشده اند و آنچه نوشته اند یا ...

در اوصیه و آداب نوشته اند روح الله روحه العزیز از سید شمس الدین فخار از شیخ محمد بن ادریس از
شیخ عربی بن مسافر العبادی از الیاس بن هشام الحائری از شیخ ابی علی المفید از والد او شیخ ابو جعفر طوسی
قدس الله سره از شیخ جلیل شیخ مفید رحمه الله از ابو القاسم جعفر بن محمد از محمد بن یعقوب کلینی مصنف کتاب
کافی در حدیث که از کتب معتبر حدیث شیعه است و کلینی مشهور در احادیث اهل بیت علیهم السلام اکمال
دارد و در مدت بیست سال است اتمام یافته و او رحمه الله ثقه و جلیل القدر و شیخ اصحاب
زمان خود بوده و مولد شریفش قریه کلین است از اعمال ری و وفاتش در ماه شعبان سیصد و بیست
و نه از هجرت یا بیست و هشت و در بغداد اتفاق افتاده در الکوفه مدفون است از علی بن ابراهیم از پدر او ابراهیم از ثقه
صدوق حماد بن عیسی الجهنی البصری که گفت قال لی ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام یوما یا حماد
تحسن ان تصلی قال فقلت انا احفظ کتاب حریز فی الصلوة فقال لا علیک یا حماد قم فصل قال فقمت بین یدیه
متوجها الی القبلة فاستفتحت الصلوة و رکعت و سجدت فقال یا حماد لا تحسن ان تصلی ما اقبح بالرجل
منکم یاتی علیه ستون سنة او سبعون سنة فلا یقیم صلوة واحدة بحدودها تامة قال حماد فاصابنی
فی نفسی الذل فقلت جعلت فداک فعلمنی الصلوة فقام ابو عبد الله مستقبل القبلة منتصبا فارسل یدیه جمیعا
علی فخذیه قد ضم اصابعه و قرب بین قدمیه حتی کان بینهما قدر ثلث اصابع منفرجات و استقبل
باصابع رجلیه القبلة لم یحرفها عن القبلة فقال بخشوع الله اکبر ثم قرا الحمد بترتیل و قل هو الله احد ثم
صبر هنیئة بقدر ما یتنفس و هو قائم ثم رفع یدیه حیال وجهه و قال الله اکبر و هو قائم ثم رکع و
ملا کفیه من رکبتیه منفرجات و رد رکبتیه الی خلفه ثم استوی ظهره حتی لو صب علیه قطرة من
ماء او دهن لم تزل لاستواء ظهره و مد عنقه و غمض عینیه ثم سبح ثلثا بترتیل فقال سبحان ربی

العظیم وبحمده

العظیم و بحمده ثم استوی قائما فلما استمکن من القیام قال سمع الله لمن حمده ثم کبر و هو قائم و رفع یدیه حیال وجهه
ثم سجد و بسط کفیه مضمومتی الاصابع بین یدی رکبتیه حیال وجهه فقال سبحان ربی الاعلی و بحمده
ثلث مرات و لم یضع شیئا من جسده علی شیء منه و سجد علی ثمانیة اعظم الکفین و الرکبتین و انامل
ابهامی الرجلین و الجبهة و الانف و قال سبعة منها فرض یسجد علیها و هی التی ذکرها الله عز و جل
فی کتابه فقال و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا و هی الجبهة و الکفان و الرکبتان و الابهامان
و وضع الانف علی الارض سنة ثم رفع راسه من السجود فلما استوی جالسا قال الله اکبر ثم
قعد علی فخذه الایسر و قد وضع قدمه الایمن علی بطن قدمه الایسر و قال استغفر الله ربی و اتوب الیه ثم
منه کبر و هو جالس و سجد السجدة الثانیة و قال کما قال فی الاولی و لم یضع شیئا من بدنه علی شیء منه فی رکوع
و لا سجود و کان مجنحا و لم یضع ذراعیه علی الارض فصلی رکعتین علی هذا و یداه مضمومتا الاصابع
و هو جالس فی التشهد فلما فرغ من التشهد سلم و قال یا حماد هکذا صل **شرح** کلام بلاغت
نظام و در ضمن آغازی و دو نمایش و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بینش **بینش اول** خلاصه معنی کلام راوی
اینکه گفت یعنی روزی امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام گفت که ای حماد آیا نیکو میگذاری نماز را
من گفتم ای سید و مهتر کار بنات من حفظ میکنم کتاب حریز را که در علم نماز تصنیف کرده است چون نمود
بود که نماز را نیکو توانم گذارد امام علیه السلام فرمودند هیچ باکی نیست برخیز و نماز کن تا به بینم که چون است
قیام بنمای روی گوید برخاستم در برابر امام علیه السلام و روی توجه بقبله اسلام آوردم و افتتاح نماز بتکبیر
احرام کردم و رکوع و سجود و سایر آنچه همیشه در نماز بجای می آوردم بجای آوردم پس امام علیه السلام بمن خطاب
کرده فرمودند ای حماد نیکو نمیگذاری نماز را و از روی تعجب گفتند بسیار قبیح مینماید مردی از شما که عمر او

شصت یا هفتاد سال بگذرد و یک نماز را تمام بجا آورده و شروطی که از جانب شارع مقرر شده بجا نیاورده باشد
راوی گوید که از خطاب تعریض آمیز امام علیه السلام بمن نهایت حزن و الم در نفس مرا دست داد پس گفتم
جان من فدای تو باد تعلیم کن نماز را تا بعد ازین بر آن وجه بجای می آورده باشم امام علیه السلام بی واسطه بیان نماز
بمن بر پای برخواستند و روی توجه بقبله کرده راست ایستادند و سر دو دست مبارک را برابر رانها فرو گذاشتند
بر روی رانها نهادند و انگشتان را بهم ضم کرده پاهای مبارک را از هم دور گذاشتند چنانچه فاصله میان
ایشان مقدار سه انگشت از هم گشاده بود و سر انگشتان پاها را در قبله کردند چنانچه بهیچ جانب انحراف
نداشت پس از روی خشوع تمام افتتاح نماز کرده گفتند الله اکبر بعد از آن سوره فاتحه را بترتیل قرائت
کردند و سوره قل هو الله احد را بعد از آن خواندند و بعد از فراغ از قرائت زمانی اندک که گنجایش نفس
زدن در آن باشد درنگ کردند و هم آنچنان ایستاده سر دو دست مبارک را برداشته برابر روی کردند
و گفتند الله اکبر و بعد از تکبیر برکوع رفتند و پر کردند کف دستها را از سر زانوها و انگشتان دست را از هم
گشاده داشتند و سر زانوها را بجانب عقب شکستند و پشت مبارک را آنچنان مستوی و راست
نگاه داشتند که اگر قطره آب یا روغن بر میان آن میریختند بهیچ جانب حرکت نمیکرد چرا که هیچ جانب آن
از جانب دیگر پست تر نبود که طبیعت آب اقتضای حرکت بآنجانب نماید و گردن را کشیده داشتند
و چشمها را بر هم گذاشتند و سه مرتبه بآرامی تمام این تسبیح بر زبان معجز بیان جاری ساختند که
سبحان ربی العظیم و بحمده بعد از آن راست ایستادند و چون همه اندام همایون ایشان بر قرار ایستاد
گفتند سمع الله لمن حمده و در همان حال ایستاده تکبیر گفتند بعد از آنکه سر دو دست مبارک را برابر روی
برداشته بودند و بعد از آن بسجود رفتند و دو کف دست را برابر زانوهای پیش گذاشتند و انگشتان را بهم

ضم کرده محاذی رو باز گذاشتند و سه مرتبه این تسبیح را گفتند که سبحان ربی الاعلی و بحمده و در حال سجده
هیچیک از اعضا را چنان نکردند که بر عضو دیگر نهاده شود و بر هشت عضو سجده کردند که چنان بر وجه اعتماد
هشت عضو ایشان بر زمین نهاده شد سر دو کف دست و سر دو انگشتان شصت پا و سر دو زانو
پا و جبهه و انف که عبارت از بینی است و فرمودند سجده بر هفت عضو ازین جمله فرض است که اگر ترک
شود نماز باطل میشود و آن هفت آنست که حضرت عزت در کلام مجید یاد فرموده در آیه کریمه ان المساجد
لله فلا تدعوا مع الله احدا و آن سر دو کف دست و سر دو زانو و سر انگشت شصت پا و جبهه و سجده
بر انف که هشتم آنهاست سنت است یعنی بفعل آوردن سنت ثواب بسیار است و بر ترک آن عقابی
مترتب نیست اما بدون آن نیز نماز صحیح است بعد از آن برداشتند سر مبارک را از سجود و چون راست نشستند
گفتند الله اکبر بعد از آن بر ران چپ خود نشستند و گذاشتند پشت پای راست را بر شکم پای چپ و
گفتند استغفر الله ربی و اتوب الیه یعنی طلب مغفرت و آمرزش میخواهم از خدای که پروردگار من است
و رجوع میکنم از بدی حال با و بسط کلام در معنی توبه و حقیقت آن در حدیث سی و ششم بیاید ان شاء الله تعالی
بعد از آن در حال نشستن تکبیر گفتند و بسجده دویم رفتند و گفتند آنچه در سجده اول گفته بودند یعنی سه مرتبه
گفتند سبحان ربی الاعلی و بحمده و هیچیک از اعضای بدن مبارک را بر عضو دیگر نگذاشتند که نهاده شود در
سجود و نه در رکوع و در هر دو حال مجنح بودند یعنی بالها گشاده که کنایه از آنکه ساعدها و بازوها از بدن مبارک
جدا گرفتند و چنان نکردند که بر بدن نهاده شود و بعد از آن بتشهد نشستند و در حال تشهد انگشتان
دست را بهم ضم کرده بر روی ران گذاشتند و چون از تشهد فارغ شدند مبادرت بسلام نمودند و مراد از عرض
خطاب در آورده فرمودند بر این وجه نماز بگذار [illegible] دوم یا حماد ابو الحسن النقی مراد حماد بن عیسی جهنی است که

منسوبست بقبیلهٔ جهینه بضم جیم از قبیلهٔ [illegible] و او از ثقات راویان حدیث شیعه است و بخدمت امام
جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام رضا علیهم السلام رسیده و از هر سه ایشان صلوات الله علیهم حدیث
روایت کرده نقل است که امام موسی کاظم علیه السلام از برای او دعا کرد که خدای تعالی او را خانه و زن و
فرزند و خدمتکار روزی کند و توفیق پنجاه حج بدهد و ببرکت دعای آنحضرت همه را دریافت و چون بعد از پنجاه حج
و یکم بجحفه رسید که مقام احرام اهل شام است در حالی که غسل احرام اهل شام است در حالی که غسل احرام
میخواست بجای آورد غرق شد در آب و عمر عزیزش از هفتاد سال گذشته بود و هشتاد و سه بوده رحمة الله
علیه تنها حفظ کتاب حریز بجای بی نقطه در آخر شین زای نقطه دار حریز بن عبد الله سجستانیست که اصل او
از کوفه بود و چون بسجستان سفر بسیاری کرده بود بسجستانی مشهور شده است و از اصحاب امام
جعفر صادق علیه السلام و علمای رجال حکم بثقه بودنش کرده اند و چند جلد کتاب تصنیف دارد و لا علیک لا لای
نفی جنس است که اسمش را حذف کرده اند و حذف اسم لا در امثال این عبارت شایع است و کلام در این تقدیر است
کرده لا باس علیک ای لا قبح بالرجل تکلم فصل کرده اند حضرت در بتکلم بیان فعل تعجب که قبحست و معمول آن که ای که اسم
بحرف جر و علمای نحو در جواز آن خلاف کرده اند و نحویین بصره و [illegible] تجویز کرده اند و فراء در ظرف جایز داشته اند و دلیل
ایشان وقوع آنست در کلام عرب چنانچه در این مثال که ما احسن بالرجل ان یصدق یعنی چه نیکو چیزیست برای مرد راستگوی
و همچنین منست که وقوع آن در کلام امام علیه السلام آنوقت دلیلست بجواز آن چنانچه مازنی و فراء [illegible]
حال است از الرجل که بسبب معنی مفعول قبح است یا صفت اوست و چون الف لام او الف لام جنس است
مانعی نیست از آنکه صفت او غیر معرف بالف لام واقع شود خصوصا در جائی که صفت ظرف باشد در ظرف نوشته است که
در غیر ظرف نیست و مراد این است که چه قبیح چیزیست امر بد در حالی که از شما باشد یعنی شیعه باشد یا از صلحای شیعه

بابری

بابری که صفت او این است که از شماست یعنی شیعه است یا از صلحای شیعه است جار و مجرور متعلق
بقبیح و ثانیا حالست از ضمیر او یا صفت ثانی سیوم است فقال تخشع مراد بخشوع فروتنی نمودن و خوار داشتن
نفس است در موقف عبادت و نهی از آن آوردن او را از معبود و باین معنی تفسیر کرده اند مفسرین خشوع را در آیه کریمه والذین هم
فی صلوتهم خاشعون که در صفت اهل ایمان یعنی آنچنان کسانی که در نماز خود خشوع دارند و در صحاح وارد شده که
خشع ببصره ای غضه یعنی خشوع بچشم یعنی بر هم نهادن چشم است و باز داشتن آن از مشاهده محسوسات پس خشوع
بدل کنایه از فارغ داشتن آنست از خیالات و افکار و خشوع با اعضا کنایه از باز آرام داشتن آن و منع
آن از حرکات عبث و روایت کرده است شیخ بزرگوار ابو علی طبرسی در کتاب مجمع البیان از حضرت رسالت
پناه صلوات الله علیه و آله که آنحضرت دید مردی را که در اثنای نماز بریش خود بازی میکند فرمود که لو انه خشع
قلبه لخشعت جوارحه یعنی که اگر خشوع میداشت دل او هر آینه خشوع میبود جوارح و اعضای او یعنی حرکتهای عبث نمیکرد و کلام آنحضرت
بعد از ذکر روایت مذکوره که در حدیث دلالت دارد بر آنکه خشوع در نماز هم بدل میباید و هم با اعضا اما خشوع
بدل آنست که فارغ دارد دل خود را از جمیع آنچه غیر نماز است و بکلی بسوی او متصرف بنماز دارد و دنبال [illegible]
دل جانب غیر معبود و عبادت او و چیزی راه ندهد اما خشوع بجوارح و اعضا آنست که چشم خود را از همه چیز اپوشاند که
اشتغال بدیدن اشیا باعث شغل دل او با امری غیر عبادت نشود و بکلی اعضا متوجه نماز باشد و بهیچ جانب
میل و التفات نکند و جمیع اعضا را از فعل عبث و حرکات بیکاره باز دارد و تم فرموده محمد بن علی بن [illegible] عبارت از رعایت
تمامی آهستگی کند در قرائت که تند و بشتاب خوانده نشود و واضح گفتن حروف و الفاظ بر وجهی که متمیز شوند حروف
حروف را از هم و آن قرائت شمرده خوانده است از قول عرب در صفت دندانهای که از هم گشاده که ثغر رتل و مرتل [illegible]
و از امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام روایت شده که آنحضرت فرموده اند الترتیل حفظ الوقوف و بیان الحروف

یعنی ترتیل کردن رعایت وقف تام و وقف حسنست در حال قراءت و اتیان بحروف بصفاتی که معهود
کرده اند مثل همس و جهر و استعلا و اطباق و غیره و امثال آن و ترتیل مذکور بهر یک از دو تفسیر که مذکور شد
سنت است و قراءت بدون رعایت آن نیز درست و مجزیست و بعضی که امر در آیه مذکوره بر وجوب حمل کرده اند
گفته اند ترتیل بیرون آوردن حروفست از مخارج خود بر وجهی که از یکدیگر ممتاز باشند و بهم مخلوط نباشد چنانچه بتوان
بیان ایشان تمیز کرد و صیغه نقدره تنفس بنفسه تصبیه تصغیر است یعنی لمحه قلیل از زمان اندک تنفس بصیغه مجهول
حیال وجهه یعنی برابر روی کشاید از آنکه دستها را در حال تکبیر زیاده از برابر روی بلند نباید کرد و لا تکفیه
من رکبتیه یعنی مماس ساختن سر زانو را بتمام کف و رسیدن سر انگشتان بسر زانو که قدر واجبست اکتفا
نکند چه ظاهر آنست که مراد بکف اینجا مجموع باطن دستست از اول انگشتان تا بند دستست که اختصار در رکوع
تا حدی که سر انگشتان بسر زانو رسد واجبست و زیاده بر آنکه حضرت بعمل آورده اند سنت چنانچه فعل
کرد بار روایت کرده است تکرار آن ناطق است فقال سبحان ربی العظیم و بحمده سبحان مصدر است چو
غفران یعنی تنزیه و صیغه مضاف مستعمل میشود و نصبش بمفعول مطلق بودنست و فعلش مقدر است
همچون فعل معاذ الله که در وی تقدیر است که اعوذ معاذ الله پس سبحان ربی در وی تقدیر است که اسبح سبحان
ربی ای انزهه تنزیها عما لا یلیق بجنابه فقدسه یعنی دور میگردانم و پاکی یاد میکنم پروردگار خود را از جمیع آنچه
سزاوار مرتبه او نیست و در وی بر این تقدیر اضافه سبحان برب از قبیل اضافه مصدر خواهد بود بمفعول و
بعضی تجویز کرده اند که اضافه آن از قبیل اضافه مصدر بفاعل باشد یعنی تنزه و تقدیرش چنین باشد که سبح الله
سبحان ربی یعنی دور است و پاکی موصوف پروردگار من از جمیع آنچه در خور مرتبه جبروت و کبریای او نیست
و واو و بحمده با واو حالیه که جمله و بحمده حال باشد از فاعل فعل محذوف یعنی دور میگردانم پروردگار خود را از

اموری که

اموری که نسبت بآن شخص نقص باشد و حال آنکه من ملتبسم بحمد و ستایش او بر توفیقی که بمن داده است در آنکه او را
تنزیه کنم و دوری از جمیع عیبها صفت کنم و رفعت و اهلیتی که بمن ارزانی داشته تا عبادت او را شایسته باشم
یا واو عطف است بتقدیر فعلی که جمله مذکور معطوف باشد بر فعل مقدر و تقدیر کلام چنین باشد که از روی تنزیه
تقدیس یاد میکنم بحمد یعنی تنزیه یاد میکنم و پاکی میگویم بحمد و ستایش او و در آن یاد در قیام عبادت او گویا چون
نسبت تنزیه بپروردگار خود داده است که شاید نفس او دعوی کمال زیادتی بهم رسیده باشد از رنجگی
انجحت بزرگی نموده است آن را از نفس خود زایل سازد ملحق ساخته است جمله حالیه با عاطفه را بآن جمله
کنایه از آنکه این کار بتوفیق و تمکین او شده است نه بقوت و اقتدار من چنانچه مفسرین در آیه کریمه ایاک نعبد و
ایاک نستعین که بعد از نعبد و ایاک بصیغه خطاب و افتقده است بر نحو که گفته اند
سمع الله لمن حمده تضمین شده است در سمع معنی استجابت و باعتبار آن متعدی شده بلام همچنانکه در آیه کریمه
لا یسمعون الی الملاء الاعلی تضمین اصغا که عبارتست از گوش انداختن است داخل شده و بآن اعتبار متعدی شده است
بالی و الا قیاس آنست که متعدی بنفس باشد بین یدی رکبتیه یعنی گذاشتن دستهای مبارک میان زانوها
خود ذکر سر زانو تفخیذ یعنی بین یدی فلان در ضمن شرح حدیث ثالث سبق ذکر یافت و ان المساجد لله
تفسیر مساجد در این آیه باعضای سبعه مذکوره که این حدیث آنرا ناطقست میان مفسرین مشهور است و از امام محمد
جواد علیه السلام منقولست که روزی معتصم عباسی از ایشان از معنی این آیه استفسار نمود بهمین وجه بیان فرمود و بنابراین
معنی فلا تدعوا مع الله احدا این خواهد بود که شریک مسازید در سجود غیر پروردگار را اما آنچه بعضی مفسرین گفته اند
که مراد مساجد در این آیه معابد مسجدهاست یعنی این مساجد را مختص بخدا دانید و چون در آن مشغول عبادت
شوید دیگری غیر خدای خود شریک در عبادات او مسازید و بغیر عبادت او بکار دیگر اشتغال منمایید بعد از آنکه نظیر

آنچه از دو امام معصوم علیهما السلام که زانو چه روایت شده باشد از معرض اعتبار ساقط خواهد بود و کلمات مجنحا
بجیم و خا و نون مشدده است و معنای بی نقطه یعنی بال گشاده کن پس از آنکه مرد و مرفق را در حال سجود از زمین
برداشته بود چنانچه دستها مانند دو بال شده بود که مرغان پهن کنند و قول حضرت که و لم یضع ذراعیه
علی الارض تفسیر آنست نمایش اول باید دانست که افعالی که این حدیث ناطقست بصدور آن از امام
علیه السلام در حال نماز از واجب و سنت مشترک است در حکم آن میان مرد و زن سوای شش فعل از افعال که
مخصوص مردست و نسبت بزنان بر آن نحو سنت نیست اول فرو گذاشتن دستها در حال قیام [illegible]
سنت آنست که هر یک از دستها را بر بالای پستانی گذارند که محاذی آن دست است دوم گذاشتن مابین [illegible]
از تکبیر بقدر سه انگشت که اعتبار است آنست که نزدیک هم گذارند بر وجهی که فاصله مابین ایشان نباشد
سیم تجافی که عبارت از نگذاشتن هیچ عضوی است از اعضا بر عضو دیگر که اعتبار از کان سنت است چهارم
مجنح و بال گشاده بودن بطریقی که مذکور شد چرا که نسبت بایشان ترک آن سنت است پنجم تورک در حال جلوس میان
دو سجده که عبارت از نشستن بر ران چپ است بحیثیتی که پشت پای راست بر شکم پای چپ واقع شود چه نسبت
بایشان سنت آنست که بر وجهی نشینند که زانوها مرتفع باشد و ساقها را بر انها منضم و کفها بر زمین ششم
گذاشتن دستها بر زانو در حال رکوع که اعتبار است آنست که دستهای خود را بالای زانو گذارند بواسطه
حدیثی صحیح که زراره بن اعین روایت کرده است و در کتب حدیث مذکور است و لیکن واجب است اعتبار نیز
که بقدر انحنای که مرد از او واجب است منحنی شوند بمذهب جمهور علما و بعضی احتمال این داده اند که نسبت بایشان
کمتر از آن کافی باشد و بقدر رسیدن دستها [illegible] واجب باشد که دستهای ایشان بران رسد بالای رکبه چنانچه
روایت زراره مذکور اشعاری بان دارد چرا که در آن باب روایت [illegible] استحباب گذاشتن دستها

بران بالای

بر ران بالای زانو نسبت بایشان بر نحوی ایراد شده است [illegible] یعنی آنقدر خم
نشود که [illegible] بلند شود و ظاهر است که [illegible] زیاده بر گذاشتن دستها بر زانو [illegible]
احتمال چندان دور نیست و باید دانست که آنچه این حدیث بان ناطق است که حضرت صلوات الله علیه آنکه
در حال رکوع چشمهای مبارک را بر هم گذاشتند منافات دارد با آنچه میان علما مشهور است و در مصنفات فقها
ذکر کرده اند که سنت آنست که در حال رکوع نظر مصلی در ما بین قدمین افتد بواسطه روایت زراره که در این باب از امام
علیه السلام نقل کرده و شیخ قدس سره در کتاب نهایة الاحکام هر دو روایت نقل کرده است و گفته است مصلی
مخیر است میان دو عمل هر کدام که در حال رکوع عمل آورد سنت از او بفعل آمده نهایتش بر هم گذاشتن چشمها
را که حدیث دانسته بر آن در آن حالت افضل دانسته اند از نظر افکندن میان قدمین و شیخ ابوالقاسم در کتاب
معتبر حمل این حدیث کرده نظر افکندن مذکور را سنت دانسته و شیخ شهید علیه الرحمه در کتاب ذکری جمع کرده
میان هر دو روایت بوجهی که چون نظر افکندن مصلی بما بین قدمین در حال رکوع او نزدیکست بحال کسی که
چشمها را پوشانده باشد در حدیث تعبیر از آن حال بپوشیدن چشم شده و همان مراد است و جمع بر وجه
چنانچه مخفی نیست بقدر دور است و احتمال تخییر مصلی میان بر هم گذاشتن چشم که حدیث بان ناطق است و میان
نظر افکندن بر میان قدمین که میان علما اشتهار یافته است و حدیث زراره نیز دلالت بران دارد
و چنانچه مختار شیخ قدس سره است خالی از وجهی نیست والله اعلم نمایش دوم ظاهر آنست که سجود بر انف که
حدیث دلالت بر استحباب آن دارد و خبر ارغام باشد که در بعض روایات و دیگر اشعار بر سنت بودن آن
در سجود هست چرا که ارغام عبارت از نهادن [illegible] یعنی خاک است و سجود بر انف [illegible] که از امیر المؤمنین
علی علیه السلام روایت شده است دلالت بر استحباب آن دارد چنانچه در ضمن ارغام متحقق است در ضمن نهادن

بر دیگر اشیا که سجود بر آنها جایز دانسته اند مثل چوب و بوریا و حصیر و برگ درخت و امثال آن از غیر ماکول
که ماکول و ملبوس نیست عادت نیز متحقق نیست و حدیث مذکور این است که لا یجزی صلوة لا یصیب الانف
ما یصیب الجبین یعنی مجزی و صحیح نیست نمازی که نرسد بانف آنچه بجبین رسیده است و بعضی گفته اند که ارغام که
متحقق میشود برسانیدن انف بخاک اگرچه بر وجه اعتماد که در سجود معتبر است نبوده باشد پس بنا بر این میان
ارغام و سجود بر انف نسبت عموم من وجه باشد یعنی چنانچه مجتمع میشوند هر دو باهم در یک ماده متحقق باشند مثل
آنکه وضع با اعتماد بر خاک واقع شود صحیح خواهد بود که هر یک بدون دیگری یافت شود چه اگر وضع با اعتماد
بر غیر تراب واقع شود سجود بر انف متحقق خواهد بود و ارغام نی و اگر وضع انف بر تراب بر وجه اعتماد
نباشد ارغام بنا بر آنچه آن بعض گفته اند متحقق خواهد بود و سجود بر انف نی و در کلام شیخ شهید علیه الرحمه اشعار
بآن هست که سجود بر انف و ارغام یک چیز است و میان ایشان تفرقه نیست و حال آنکه خود در بعض مصنفات
خود هر کدام از ارغام و سجود بر انف را سنت علیحده شمرده اند و بر تقدیری که ارغام وضع انف بر تراب
باشد خواه با اعتماد و خواه بی اعتماد آیا در ضمن وضع انف بر مطلق ما یصح السجود علیه اگرچه خاک نباشد سنت
ارغام بعمل می آید یا نه شیخ زین الدین علیه الرحمه حکم بآن کرده اند و وضع بر تراب را بهتر دانسته و در این
حکم نظر است چه اگر هیچکس در این خلاف نکرده است که ارغام وضع انف بر خاک است و قیاس جمیع ما
ابهام
یصح السجود علیه بر خاک قیاس مع الفارق است و قیاس مع الفارق از معرض اعتبار ساقط ظاهر قول او
که فصلّی رکعتین علی هذا اشعاری بآن دارد که امام علیه السلام در هر دو رکعت بعد از قرائت حمد سوره توحید
خوانده باشند و این منافاتی ندارد با استحباب مغایرت سوره رکعت ثانی با سوره رکعت اول و مکروه بودن
تکرار سوره واحد در هر دو رکعت که میان علما اشتهار یافته است کاهی که مصلی سوره دیگر غیر آنرا

نیکو

نیکو خوانده اند و روایت علی بن جعفر از برادر خود امام موسی کاظم علیه السلام بر آن دلالت دارد و سوره توحید بسبب
جمعیت از فضلا که سوره اخلاص باشد در این حکم مستثنی نمیدانند و میگویند کراهت اعاده سوره رکعت اول
در رکعت ثانی نسبت بغیر سوره اخلاص است و این استثنا خوبست و مؤید است بحدیثی که زراره از
امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است و حدیث مذکور این است که ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
صلی رکعتین و قرا فی کل رکعة منهما قل هو الله احد یعنی رسول خدا صلوات الله علیه و آله دو رکعت نماز گزارد و در
در هر رکعت بعد از حمد سوره قل هو الله احد خواندند و حمل فعل حضرت صلوات الله علیه و آله بر اعلام جواز
آن و تنبیه بر عدم حرمت اگرچه ممکن است اما نهایت دور است و گویا سوال کردن سوره اخلاص از این
حکم بواسطه زیادتی مرتبه شرف آن است بر سایر سور قرآنی چنانچه شیخ صدوق محمد بن بابویه رحمه
الله روایت کرده است از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آنحضرت فرموده اند
من مضی علیه یوم واحد فصلی فیه خمس صلوة و لم یقرا فیها بقل هو الله احد قیل له یا عبد الله لست من المصلین یعنی
کسی که گذشته باشد بروی روزی و پنج نماز وظیفه آن روز را بجا آورده باشد و در هیچکدام سوره قل
هو الله احد نخوانده باشد با او خطاب کنند که ای بنده خدا تو از جمله نمازگذاران نیستی و نمازهای تو
قبول نیست و روایت کرده است شیخ بزرگوار شیخ ابو علی طبرسی رحمه الله علیه در تفسیر خود از ابو درداء از
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم که آنحضرت فرموده اند ایعجز احدکم ان یقرا ثلث القرآن فی لیلة قلت یا
رسول الله صلی الله علیه و آله و من یطیق ذلک قال اقرا قل هو الله احد خلاصه کلام معجز نظام آنکه آیا عاجز میآید
یکی از شما در شبی که ثلث قرآن را تلاوت نماید من گفتم که طاقت آن که تواند بود ای رسول خدا آنحضرت
فرمودند بخوانید سوره قل هو الله احد را که خواندن آن برابری بخواندن ثلث قرآن مینماید و بعض علما

و در وجه برابر بودن سورهٔ مذکور به ثلث قرآن کلامی ایراد کرده‌اند که حاصل معنیش این است که مقاصد
قرآن بعد از تحقیق راجع به سه معنی است معرفت خدای تعالی و طریق پی بردن به شناخت او و معرفت سعادت
و شقاوت اخروی و علم به آنکه در آن نشأه چه حال دارد که کدام اعتقاد در مرتبهٔ سعادت فائز می‌توان شد و به چه عمل و
کدام اعتقاد و العکس از جملهٔ اشقیا و ارباب ضلال می‌شود و سورهٔ اخلاص متضمن معنی اول است که عبارت از معرفة
الله است و توحید و تنزیه او از مشابهت غیر و نفی الد والد و الولد و کفو از وی چنانکه سورهٔ فاتحة الکتاب را
ام القرآن بواسطهٔ اشتمال آن بر یکی از آن سه والله اعلم **حدیث هشتم** روایت شده است به سندی بیست
که متصل است به شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابرهیم بن اسحق از هارون بن مسلم بن سعدان که
ثقه و جلیل القدر بوده و به سعادت ملاقات امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام رسیده از مسعدة بن
صدقه که کنیت او ابو محمد بوده و ادراک صحبت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام نموده و بعضی گفته‌اند بصحبت
امام موسی کاظم علیه السلام نیز رسیده از امام به حق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرموده‌اند

قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم یوما لاصحابه ملعون کل مال لا یزکی ملعون کل جسد لا یزکی ولو فی کل اربعین
یوما مرة فقیل یا رسول الله اما زکوة المال فقد عرفناها فما زکوة الاجساد فقال لهم ان تصاب
بآفة قال فتغیرت وجوه الذین سمعوا ذلک فلما رآهم قد تغیرت الوانهم قال لهم تدرون ما عنیت
بقولی قالوا لا یا رسول الله قال بلی الرجل یخدش الخدشة وینکب النکبة ویعثر العثرة ویمرض المرضة و
یشاک الشوکة وما اشبه هذا حتی ذکر فی حدیثه اختلاج العین **شرح** کلام بلاغت نظام آن
خلاصهٔ آفرینش در ضمن دو بخش **بخش اول** خلاصهٔ معنی کلام امام علیه السلام آنکه پیغمبر صلوات الله علیه و آله
فرموده‌اند که از خیر و برکت دور است هر مالی که زکوة آن داده نشود و از رحمت و غفران الهی دور است

هر بدنی

هر بدنی که زکوة آن ادا نشده اگر چه در چهل روز یکمرتبه باشد بعضی از حضار مجلس در مقام استفسار
در آمده گفتند ای رسول خدا زکوة مال را دانسته‌ایم که چه معنی دارد و مراد از زکوة بدن چیست حضرت
فرمودند زکوة بدن آن است که آفتی از آفات به او برسد امام علیه السلام فرمودند که از شنیدن این حدیث
از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم رنگ روی جمعی از صحابه که حاضر بودند تغییر یافت و خوف عظیمی در ایشان
بهم رسید و حضرت رسالت چون اثر تغییر در بشرهٔ ایشان یافتند و دانستند که گمان برده‌اند که مراد به آفت
واقعهٔ صعب و بلیهٔ عظیم است که بسیار است که سنوات متعدده ایشان از آن فارغ‌اند چه جای چهل
روز پس به مقام تسلی خاطر ایشان در آمده فرمودند آیا می‌دانید که من از این کلام چه اراده کرده‌ام
گفتند نه یا رسول خدا آنحضرت فرمودند که گاه هست که از اثر خار زدن و امثال آن اندک جراحتی در بدن
آدمی بهم می‌رسد و گاه او را کدورت خاطر و حزنی دست می‌دهد و گاه هست که در وقت راه رفتن
پای او می‌لغزد و در می‌آید و گاه او را اندک ناتوانی و بیماری دست می‌دهد و گاه خاری در پای او می‌خلد و
می‌رود و آنچه مانند این‌ها باشد می‌شمردند تا آنکه پریدن چشم نیز در ضمن آنها ذکر کردند کنایه از آنکه مراد به آفت
امثال این امور است و ادای زکوة بدن در ضمن هر یک از اینها متحقق می‌گردد بس که در اثنای چهل روز یکی از آن
امور نسبت با او وقوع نیابد و زکوة بدن او داده نشود **بخش دوم** ملعون کل مال لا یزکی یعنی از خیر و برکت
دور است و صاحبش از آن خیر نخواهد دید هر مالی که زکوة آن داده نشده باشد کنایه از آنکه ادای زکوة موجب
خیر و برکت است در مال چنانچه شاعر گوید **بیت** زکوة مال بدر کن که فضلهٔ رز را ❊ چو باغبان ببرد بیشتر
دهد انگور ❊ و می‌تواند بود که ملعون بمعنی خود مستعمل بوده باشد که دوری از رحمت است و مراد به مال صاحب
مال باشد به حذف مضاف یعنی ملعون است از رحمت الهی دور کسی که زکوة مال خود ندهد و بر قیاس فقرهٔ دیگر

از کلام یعنی ملعون کل حب لازمی که از ملعون در آن امیجنی اراده شده است و باید دانست که ذکر زکوة در فقره ثانی و آفت بدنی بزرا زکوة گفتن از باب مشاکلة است که معنی آن در حدیث چهارم مذکور شد چه بمناسبت فقره اولی تعبیر از آن بزکوة شده و الا بحسب حقیقت اطلاق زکوة بر آن صحیح نیست و میتواند بود که بطور استعاره طبعیه باشد که تشبیه شده باشد بوصول آفت بدن با دادن زکوة از مال در آنکه هر دو بحسب ظاهر موجب نقصانند یکی در مال و یکی در بدن و هر دو صورت نقصند و آن در مال حصول خیر و برکت و در بدن وصول برحمت الهی و ثواب غیر متناهی بخدش بخدشه خدش در این کلام بعینه خمش است و همچنین منکب بعداد بجدشه تفرق اتصالست که بزخم ناخن و امثال آن در پوست بدن بهم رسد خواه بزن ظاهر و خواه نه و بعضی مراد بعثر لغزیدن پاست و میتواند بود که اعم بوده باشد از لغزیدن پا و لغزش زبان در حال تکلم و لیکن بعید دور است و فیما اشتکی یا الشوکه که حرب بکوبد شاکته الشوکه یعنی خاری بعنی خاری در بدن او خلید و منصوب بودن الشوکه درین فقره مطلق بود نسبت مفعول لهم بمجنب بخدشه و النکبة و العثرة و المرضة در فقرهای دیگر که آنها مصدر است و صحیح گیری مفعول مطلق واقع شود بخلاف الشوکه که مصدر نیست پس چون نوانند بود که نصب آن باعتبار مفعول مطلق بودن باشد جوابش آنست که گاه هست که مفعول مطلق غیر مصدر نیز میباشد بنابر مناسبت و ملابستی که بمصدر داشته باشد بر نوعی که آلت مصدر باشد یا مضاف مصدر باشد مانند آن مثل ضربته سوطا که سوطا با آنکه مصدر نیست مفعول مطلق واقع شده است بواسطه آنکه سوط بمعنی تازیانه است و آن آلت ضرب است و ضرب مصدر است و اگر قبول نکنند که مفعول مطلق غیر مصدر میباشد میگوییم منصوب بودن او بنزع خافض است چنانچه از پیش رفت و کلام درین تقدیر است که بالشوکه ما اشبهه میتواند بود که کلام پیغمبر صلوات الله علیه و آله باشد یعنی زکوة بدن وقوع این امور است

دانچه

وآنچه مانند آن باشد حتی بپریدن چشم و میتواند بود که کلام امام علیه السلام باشد یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله امثال این چیزها ای دیگر ذکر کرده اند تا آنکه بپریدن چشم را نیز مذکور ساختند و سبب آنکه حضرت امثال این قول ما علی عین را نیز که عبارت از پریدن چشم است از جمله شمرده اند آنست که اختلاج عین را نیز بسیار آنچه ابتدا ذکر کرده اند قیمت از آفات بدنی چه آن حرکتیست سریع پی در پی که بر خلاف عادت از عضو بدن واقع شود بسبب بادی که از رطوبت غلیظ جسبنده که در بدن بهم رسد و بعد از آن که غلیظ شود و بواسطه غلظتی که دارد و نفوذ و نفوذ را تا آسانی از جهنده و دفع آن برنمی آید و باعث حرکت و اضطراب عضو میشود حدیث هفتم روایت شده است بسند مذکور شیخ بزرگوار ثقة الاسلام محمد بن بابویه رحمه الله از احمد بن حسن القطان از احمد بن سعید الهمدانی که ثقه و جلیل القدر و صاحب کتب بوده با آنکه در مذهب زیدی بوده چون حدیث بسیار از روایت امامیه نقل کرده ضبط بسیار با ایشان داشته از اصحاب ما شمرده اند بعضی از او نقل کرده اند که گفته است من صد و بیست هزار حدیث با سند آن تا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یاد دارم و در سیصد هزار حدیث حرف میتوانم زد از علی بن حسین بن فضال که از فقهای کوفه بوده و نهایت معرفت باحادیث داشته و علمای رجال مدح کرده اند از پدر او حسن بن فضال از محمد بن وصین و بعضی رجالست از امام هشتم و قبله هفتم ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه شرایف التحیة و الثناء از پدر بزرگوار آن عالی تبار امام موسی کاظم علیه السلام از پدر عالی قدر آن قبله اطهار امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق از پدر فضلی اطوار آن قدوه ارباب باطن و ظاهر امام محمد باقر علیه من التحیات و التسلیمات احفظ الکامل و افضل الوافر از پدر عبادت آثار آن برگزیده خالق لیل و نهار امام زین العابدین علی بن حسین علیه اللهم صلی افضل از پدر عالی گهر آن مخزن سر امام حسین بن علی سید الملک الاعلی از پدر والا ابن قدر آن والا گهر امیر المؤمنین و یعسوب الدین و سید الوصیین قائد الغر المحجلین امام المشارق و المغارب علی بن ابی طالب علیه و آله شرایف الصلوة و السلام انه قال

قال ان رسول الله صلى الله عليه وآله خطبنا ذات يوم فقال ايها الناس انه قد اقبل اليكم شهر الله بالبركة والرحمة
والمغفرة شهر هو عند الله افضل الشهور وايامه افضل الايام ولياليه افضل الليالي وساعاته افضل الساعات
هو شهر دعيتم فيه الى ضيافة الله وجعلتم فيه من اهل كرامة الله انفاسكم فيه تسبيح ونومكم فيه عبادة وعملكم فيه
مقبول ودعاؤكم فيه مستجاب فاسئلوا الله ربكم بنيات صادقة وقلوب طاهرة ان يوفقكم لصيامه وتلاوة كتابه
فان الشقي من حرم غفران الله في هذا الشهر العظيم واذكروا بجوعكم وعطشكم فيه جوع يوم القيمة وعطشه و
تصدقوا على فقرائكم ومساكينكم ووقروا كباركم وارحموا صغاركم وصلوا ارحامكم واحفظوا السنتكم وغضوا
عما لا يحل النظر اليه ابصاركم وعما لا يحل الاستماع اليه اسماعكم وتحننوا على ايتام الناس يتحنن على ايتامكم
وتوبوا الى الله من ذنوبكم وارفعوا اليه ايديكم بالدعاء في اوقات صلواتكم فانها افضل الساعات ينظر الله عز وجل
فيها بالرحمة الى عباده يجيبهم اذا ناجوه ويلبيهم اذا نادوه ويستجيب لهم اذا دعوه ايها الناس ان انفسكم
مرهونة باعمالكم ففكوها باستغفاركم وظهوركم ثقيلة من اوزاركم فخففوا عنها بطول سجودكم
واعلموا ان الله تعالى جل ذكره اقسم بعزته ان لا يعذب المصلين والساجدين وان لا يروعهم بالنار يوم
يقوم الناس لرب العالمين ايها الناس من فطر منكم صائما مؤمنا في هذا الشهر كان له بذلك عند الله عتق
رقبة ومغفرة لما مضى من ذنوبه فقيل يا رسول الله وليس كلنا يقدر على ذلك فقال عليه السلام اتقوا النار
ولو بشق تمرة اتقوا النار ولو بشربة من ماء ايها الناس من حسن منكم في هذا الشهر خلقه كان له جواز على الصراط يوم تزل فيه الاقدام ومن خفف في هذا الشهر عما ملكت يمينه خفف الله
عليه حسابه ومن كف فيه شره كف الله عنه غضبه يوم يلقاه ومن اكرم فيه يتيما اكرمه الله يوم يلقاه ومن وصل
فيه رحمه وصله الله برحمته يوم يلقاه ومن قطع فيه رحمه قطع الله عنه رحمته يوم يلقاه ومن تطوع فيه بصلوة
كتب الله له براءة من النار ومن ادى فيه فرضا كان له ثواب من ادى سبعين فريضة فيما سواه من الشهور

ومن

ومن اكثر فيه من الصلوة علي ثقل الله ميزانه يوم تخف الموازين ومن تلا فيه آية من القرآن كان له مثل
اجر من ختم القرآن في غيره من الشهور ايها الناس ان ابواب الجنان في هذا الشهر مفتحة فسئلوا ربكم ان لا
يغلقها عليكم وابواب النيران مغلقة فسئلوا ربكم ان لا يفتحها عليكم والشياطين مغلولة فاسئلوا ربكم ان لا
يسلطها عليكم قال امير المؤمنين عليه السلام فقمت وقلت يا رسول الله ما افضل الاعمال في هذا الشهر فقال
يا ابا الحسن افضل الاعمال في هذا الشهر الورع عن محارم الله عز وجل ثم بكى فقلت ما يبكيك يا رسول الله
فقال يا علي ابكي لما يستحل منك في هذا الشهر كاني بك وانت تصلي لربك وقد انبعث اشقى الاولين والآخرين
شقيق عاقر ناقة ثمود فضربك ضربة على قرنك فخضب منها لحيتك فقلت يا رسول الله وذلك في سلامة
من ديني فقال صلى الله عليه وآله في سلامة من دينك ثم قال يا علي من قتلك فقد قتلني ومن ابغضك
لانك مني كنفسي وطينتك من طينتي وانت وصيي وخليفتي على امتي **شرح** كلام معجز نظام
در بیان آغاز روزه و نمایش و انجام **آغاز** سخن در دو بخش **بخش اول** خلاصه کلام امیر المؤمنین علی علیه السلام آنکه
روزی رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم خطبه برما خواند و در اثنا خطبه فرمود ای معاشر مردم بدرستی که
بشما روی آورده است و نزدیک شده ماه پروردگار شما مقرون به برکت و رحمت بی نهایت و آمرزش گناهان
و مغفرة بی پایان ماهی که نزد پروردگار شما بهترین ماههاست و ایام آن بهترین ایام و روزهای آن بهترین روزها
و شبهای آن بهترین شبها و ساعتهای آن بهترین ساعتها ماهیست که پروردگار شما شما را در آن بمهمانی خود خوانده
و گردانیده است در آن شما را از اهل کرامت خود هر نفسی که درین ماه از شما بر آید تسبیح است و خوابی که در آن
می کنید عبادت است و عمل شما در آن مقبول و دعای شما در آن مستجاب و هر عملی که در آن از شما واقع میآید از
اعمال خیر در درگاه او قرب قبول است هر دعایی که در و میکنید مستجاب پس طلب کنید با خلوص نیت و صدق

عقیده و دلهای پاک از پروردگار خود توفیق قیام بوظایف عبادت و طاعت او را درین ماه از
روزه داشتن ایام آن و تلاوت کلام الله و امثال آن چه بدرستی که شقی و بی سعادت کسیست که درین ماه
بزرگوار از رحمت و آمرزش او محروم ماند و یاد آورید از گرسنگی و تشنگی روز قیامت و صدقه دهید بر
فقیران و مساکین خود را و گرامی دارید درین ماه جمعی را از خود که بکبر سن و طول عمر موصوف باشند و ترحم
کنید بر خردان و ضعیفان خود و صله رحم با خویشان بجای آورید و زبان خود را از بیهوده گویی و از کلام
بغیر حق نگاه دارید و چشم خود را بپوشانید از چیزهایی که نظر بر آن بر شما حلال نیست و گوشهای خود را
از آنچه شنیدن آن شما را جایز نه و مهربانی و شفقت کنید بر یتیمان مردم تا بعد از شما یتیمان شما شفقت
و مهربانی سلوک نمایند و توبه کنید و بخدای باز گردید از گناهان خود و بردارید دستهای خود را بدرگاه او بدعا
و طلب رحمت خود در اوقات نمازهای خود بواسطه آنکه اوقات نماز برای آن بهترین اوقاتست و حضرت عزت
نظر لطف و رحمت خود در آن وقت بر بندگان بگمارد که چون مناجات کنند بدرگاه او ایشانرا جواب دهد و
چون ندا کنند او را لبیک گوید و چون دعا کنند دعای ایشانرا مستجاب سازد ای گروه مردم بدرستی که نفسهای شما
در رهن عملهای شماست پس آزاد سازید آنها را باستغفار و طلب آمرزش از پروردگار خود بر آرید و پشتهای شما گران بار
گناهان شماست بدراز کشیدن سجده خود در نماز ثقل آنرا از خود دفع کنید و بدانید بدرستی که حضرت عزت
جل ذکره قسم یاد کرده است ببزرگی و کبریایی خود که عذاب نکند روز قیامت نمازگذاران را و جمعی که
سجده او از روی اخلاص میکنند و نترساند ایشانرا باتش دوزخ روزی که مردم در موقف پیش رب العالمین آیند
ای گروه مردم هر کس از شما افطار فرماید و بگشاید روزه مومنی درین ماه مر آنرا خواهد بود او را نزد خدای تعالی ثواب
کسی که بنده در راه خدای تعالی از قید بندگی رهانیده آزاد نماید و سبب آمرزش او خواهد شد از جمیع گناهان

گذشته او

گذشته او پس جمعی که حاضر بودند گفتند ای رسول خدای ما همه را قدرت بر آن نیست و استطاعت آن نداریم
که افطار کسی توانیم نمود حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرمودند که پرهیز کنید و خود را باز دارید از آتش دوزخ
اگر چه بنصف خرما باشد پرهیز کنید و خود را باز دارید اگر چه بجرعه آب باشد تا یابید از آنکه کسی که روزه مومنی را
درین ماه بگشاید اگر چه بنصف خرما باشد یا بیک دم آب ثواب مذکور را در می یابد ای جماعت مردمان کسی که درین
ماه از گرفتاران در ربقه بندگی خود گرانی کاری بردارد و تخفیفی از تکلیفات خود دهد و رفع کند خدای تعالی روز
حساب او را سبک و آسان بگذراند و کسی که درین ماه شر خود را از کسی باز دارد خدای تعالی غضب خود را ازو باز دارد
روزی که در معرض خطاب الهی در آید و کسی که گرامی دارد درین ماه یتیمی را حضرت عزت گرامی و عزیز دارد
او را روزی که در موقف لقای او حاضر شود و کسی که صله رحم بجای آورد درین ماه با خویشان و اقربای خود
نیکی نماید حضرت عزت رحمت باو ارزانی دارد روزی که در معرض لقای خود در آورد و کسی که درین ماه قطع
رحم کند و با خویشان خود بدی نماید قطع کند حضرت عزت رحمت خود را ازو در روزی که خود را باو ارزانی دارد
و هر کس که درین ماه یک نماز سنتی بجای آورد بنویسد حضرت عزت برات آزادی او را از آتش دوزخ یعنی
او را از آتش دوزخ آزاد سازد و هر کس ادا کند واجبی از واجبات که بر وی فرض شده است درین ماه در یابد
ثواب کسی را که هفتاد واجب مثل آنرا در غیر این ماه ادا کرده باشد و کسی که درین ماه بر من صلوات بسیار بفرستد
سنگین سازد خدای تعالی ترازوی اعمال او را روزی که ترازوی اعمال نیکان را سبک گردانند و کسی که تلاوت
کند آیتی از قرآن درین ماه آنچنان باشد که تمام قرآنرا ختم کرده باشد در غیر آن از ماههای دیگر ای معاشر الناس
درهای بهشت درین ماه بر روی شما گشاده است از پروردگار خود سوال کنید که دیگر بر روی شما نه بندد و درهای
دوزخ بسته است دعا کنید که دیگر بر روی شما نگشاید و شیاطین که شما را بر معاصی میدارند درین ماه در بند کنند

کرد و گمراه شدند از ایشان و بر شما تسلط نیابند امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که برخاستم و گفتم ای رسول خدای
درین ماه بهترین اعمال کدام است حضرت فرمودند یا ابا الحسن بهترین اعمال درین ماه باز داشتن خود است
از آنچه خدای بر تو حرام کرده است و بعد از آن گریه افتادند پرسیدم که یا رسول الله چه چیز سبب گریه شده است ای
رسول خدای فرمودند که میگریم بآن امری که نسبت بتو صادر شود آن را جمعی بر خود حلال خواهند ساخت و گویا
و می‌بینم ترا که در آن وقت من با تو خواهم بود و تو بنماز مشغول باشی و از برای عبادت پروردگار خود برخیزی که ناگاه
شد کسی که بدبخت‌ترین اولین و آخرین باشد مانند کسی که ناقه ثمود یعنی قوم صالح پیغمبر علی نبینا و علیه السلام را پی کرد
و باعث قتل آن حضرت عظیم میشود که دید شمشیری بر یک جانب سر تو خواهد زد و محاسن مبارک ترا بخون
رنگین خواهد ساخت پس من گفتم ای رسول خدای در آن حین دین من بسلامت خواهد بود و در ایمان من خللی
راه نخواهد یافت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمودند یا علی دین تو بسلامت خواهد بود و ایمان تو ایمانی
هست که خلل و قصوری در آن راه نخواهد یافت بعد از آن فرمودند یا علی کسی که ترا بکشد به تحقیق که مرا
شهید کرده باشد و کسی که ترا دشمن دارد به تحقیق که مرا دشمن داشته است چرا که تو از منی و بمنزله نفس منی و طینت
تو از طینت من است و تو وصی منی بر امت من و خلیفه منی بعد از من که بنیابت من امیر امت منی باید که ایشان را
بر او امر و نواهی من بداری **شرح دوم** خطبنا ذات یوم تضمین شده است در خطبنا معنی وعظنا باعتبار
آن متعدی بنفس شده است و الا خطب بمعنی تکلم لازم است یعنی تکلم بالخطبه و چون خواهند متعدی سازند بحرف
میشود و چنانچه در متعدی بنفس تضمین معنی فعل متعدی بحرف مینمایند و بآن اعتبار متعدی بحرف میشود و در
متعدی بحرف نیز تضمین فعل متعدی بنفس مینمایند و باعتبار آن متعدی بنفس میشود مثل ... چه که قیاس
این است که خطب چون لازم است متعدی بلام شود تضمین معنی وعظ کرده اند و باعتبار آن متعدی بنفس شده است

مثل

مثل قوله تعالی لا تعزموا عقدة النکاح که قیاس آن است که لا تعزموا متعدی بعلی باشد گفته اند که تضمین معنی تنووا در آن
شده است و باعتبار آن متعدی بنفس شده است و روزی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در کلام خود بطریق
ابهام ذکر کرده اند و تعبیر از آن بذات یوم کرده در بعضی روایات دیگر تصریح شده است بانکه روز جمعه آخر ماه شعبان
بوده است و عطف فقال بر خطبنا بفای تعقیبی با آنکه قول همان عین خطبه است و تعقیب و بعدی در میان
نیست بدو وجه توجیه میتوان کرد اول آنکه خطبنا درین تاویل باشد که اراد ان یخطبنا یعنی اراده کردند
حضرت که خطبه بخوانند از برای ما پس گفتند که ظاهر است که اراده خطبه بر قول که نفس خطبه است تقدم
دارد چنانچه مفسرین در تفسیر آیه کریمه و کم من قریة اهلکناها فجاءها بأسنا بیاتا او هم قائلون عطف فجاءها
بأسنا بر اهلکناها بفا با آنکه آمدن بأس آلهی را نسبت باهلاک او ایشان تعقیب و بعدی ظاهر نیست بلکه آمدن
بأس همان عین اهلاک است برین وجه تاویل کرده اند و گفته اند کلام درین تقدیر است که اردنا اهلاکها تا عطف
بفا صحیح باشد و توجیه دویم ... آنست بر آنچه بعض محققین از نحات ذکر کرده اند که تعقیبی که از عطف بفا اراده
میشود بر دو نوع است حقیقی و معنوی مثل جاء زید فعمرو که دلالت دارد بر آنکه آمدن عمرو بعد از آمدن زید است
و مجازی ذکری و آن عطف مفصل است بر مجمل چنانچه میگوئی توضأت فغسلت وجهی و یدی و مسحت برأسی
و رجلی بعطف غسل و مسح مذکور بر وضو بفای تعقیبی یعنی وضو کردم پس شستم رو و دستهای خود را و مسح
کردم سر و پاهای خود را با آنکه غسل و مسح مذکور عین وضو است و تعقیبی میان ایشان نیست بواسطه آنکه
معطوف در کلام مذکور تفصیل معطوف علیه است و تعقیب تفصیل آنست که در ذکر بعد از اجمال بوده باشد چنانچه مفسرین
عطف فقال بر نادی در آیه کریمه و نادی نوح ربه فقال رب ان ابنی من اهلی بفا با آنکه چنانچه از فقه آیه ظاهر
میشود ندا و قول نوح عین یکدیگرند و تعقیب و بعدیتی در میان نیست برین وجه توجیه کرده اند و خلاصه معنی آن آیه

والله اعلم آنست که نوح در وقتی که در کشتی نشست و مشاهده کرد که شتابه طغیان کرده که همه کس را فرا
گرفت حتی پسر او را نیز اگر دید بدرگاه احدیت و گفت بار خدایا بدرستی که پسر من از اهل من است یعنی نیز وا
آن هست که وعده فرموده که مر او و اهل مرا از کشتی مرحمت در آوردی و نجات دادی او را نیز بکشتی برسانی خطاب
رسید از درگاه احدیت که انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح یعنی او از اهل تو نیست و سزاوار آن نیست که
از اهل تو باشد بدرستی که عملهای او از صلاح و رشد او بیگانه است بگذار تا ببلای غرق گرفتار شود انتهی قد اهلکه
السلام سخن الله تاکید این حکم بان با آنکه روی آوردن شهر رمضان و قرب آن امری نبود که در معرض تردد
شک کسی بوده باشد تا مقام اقتضای تاکید کند میتواند بود که از باب برآوردن کلام باشد از مقتضای ظاهر جلی
آن بیکند و منکر انگاشتن امری که کسی انکار آن نداشته باشد بواسطه ظهور علامات انکار آن از جمیع که روی
سخن با ایشانست کنایه از آنکه اگر منکر نبودند نسبت بان بر آن نوع سلوک نمیداشتند مثل ان بنی عمک فیهم رماح
که بعضی از شعرای عرب گفته اند که خطاب بشقیق نام مردی که با آنکه یقین پیدا نسته است که بنی اعمام او نیزه ورند
و نیزها در میان ایشان هست در وقتی که بعزم جنگ ایشان میرفته است نیزه خود را بعرض بدست گرفته بی
پروایانه روی با ایشان داشته است یعنی بدرستیکه در میان بنی عم تو نیزه وران هستند و نیزه دارند کنایه
از آنکه اگر تو منکر آن نبودی و اعتقاد بان میداشتی اینچنین بی پروایانه روی با ایشان نمیرفتی و نیزه خود را پشت
سر نگرفتی پس چون حضرت شیخ جمعی را که در معرض خطاب ایشان بوده اند ملاحظه کرده اند که اهمال در استعداد و لوازم شهر رمضان
نمیکنند و تهیه قوت طعامی بواسطه افطار روزه داران و صدقه دادن در آن نمیکنند و علامات سرور و
خوشحالی بآمدن اینچنین ماه بزرگی که متضمن آمرزش سیئات و قبول طاعات و استجابت دعوات است از ایشان
ظاهر نمیشود مانند جمعی که منکر قرب آن باشند حال ایشان را بحال منکرین تشبیه کرده ایشان را در معرض خطاب

سکرین

منکرین در آورده اند تا تنبیه بلیغی باشد ایشان را بر آنکه بهتر از این توجه بآن باید نمود و لهذا تاکید حکم بان کفا
نکرده در مقام ابهام ان بعضی ایشان را برادو قد تحقیق نیز در آمده اند و میتواند بود که تاکید مذکور موافق مقتضای
ظاهر باشد چرا که اگر چه تردد و انکار ایشان در اقبال و قرب ماه رمضان محتمل نیست اما احتمال آن دارد که محتمل ط
اکثر ایشان را تردد بوجهی که متضمن فوز سعادت اخروی و تکفیر گناهان و شمول رحمت الهی نسبت به بندگان است اعتقاد نداشته
باشند و تردد و شک در آن داشته باشند یا آنکه خطاب بجمعی بوده باشد که بعضی از ایشان منافقین بوده اند و
انکار مینموده باشند از قبیل تغلیب جمعی که متصف بامری باشند بجمعی که اتصاف بآن نداشته باشند و اسناد
اقبال و رو آوردن بشهر با آنکه ظاهر است که اقبال فعل شهر نیست مجاز عقلی است که عبارتست از مجاز در نسبت
یعنی نسبت دادن فعلی بچیزی که در واقع فاعل آن نباشد بواسطه علاقه و مناسبتی که بفاعل آن داشته باشد و متوجه
بود که اسناد حقیقی باشد و ارتکاب مجاز در طرف شده باشد یعنی یکی از طرفین اسناد که عبارتست از مسند و مسند
الیه است در معنی مجازی مستعمل باشد اما در مسند بر این وجه که از اقبال قرب یا نزدیکی اراده شده باشد از طریق
مجاز مرسل از معنی حقیقی که رو آوردنست و علاقه ظاهر است اما در مسند الیه بطریق استعاره بالکنایه که تشبیه
شده شهر رمضان در قرب و نزدیکی بانسانی که رو بکسی داشته باشد و اکتفا شده باشد در کلام بذکر مشبه
تنها و سخن کلام از مشبه به و ادوات تشبیه مذکور نشده باشد چنانچه قاعده استعاره بالکنایه
است و اثبات اقبال از برای او بطریق تخییل باشد که عبارتست از اثبات بعضی از لوازم مشبه به
از برای مشبه تا دلالت بر تشبیه مذکور کند و ممکن است که اسناد حقیقی باشد و مرکب از طرفین نیز در معنی خود
مستعمل باشد و اعتبار شده باشد تشبیه تمثیل در ربط غیر فاعلی که عبارتست از شهر رمضان بفاعل حقیقی
در نزدیکی بکسی و ربط فاعلی مثل تلبس انسان مواجه باقبال استعمال شده باشد در آن الا فاعلی که

سو سوست از برای نفس فاعلی از قبیل استعاره تبعیه مثل انی اراک تقدم رجلا و تؤخر اخری که تشبیه
شده است تردد خاطری که مخاطب در امری داشته باشد بحال شخصی که در وقت اراده رفتن بجایی پای
پیش گذارد و پای پس و استعمال شده است الفاظی که در آن مقام مستعمل میشود بمعانی خود والله
اعلم و اضافه شهر بالله گویا بواسطه زیادتی اختصاص آنست باو از سایر ماهها چنانچه از حدیث مشهوری
که اهل سنت و شیعه همه نقل آن کرده اند فهم آن میشود و حدیث مذکور اینست که ان الله تعالی
یقول ان الصوم لی وانا اجزی علیه یعنی هر پرستشی که روزه بمن تعلق دارد و جزای آن برمن است
و میتواند بود که اشارت بآن باشد که رمضان یکی از نامهای خدا است چنانچه بآن ناطق است حدیثی که
روایت کرده است شیخ بزرگوار قدوة المحدثین محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از جمعی از راویان حدیث
ما از احمد بن محمد از احمد بن ابی نصر از هشام بن سالم از سعد بن سالم که گفت بودیم ما نزد امام محمد باقر علیه السلام
که تعبیر بی اسم رمضان بر زبان ما جاری شد حضرت فرمودند لا تقولوا هذا رمضان ولا ذهب ولا جاء
فان رمضان اسم من اسماء الله تعالی وهو عز وجل لا یجیء ولا یذهب ولکن قولوا شهر رمضان الحدیث
یعنی رمضان از انها ذکر مکنید و مگویید که این رمضانست و رمضان رفت و رمضان آمد چرا که رمضان
نامیست از نامهای خدای تعالی و رفتن و آمدن و امثال آن بر خدای تعالی روا نیست بلکه هرگاه خواهید
اراده کنید ذکر آن باید بگوئید شهر رمضان یا ماه رمضان فان الشقی من حرم غفران الله اختصار شقاوت و
بی سعادتی در محرومی از غفران الهی درین ماه که از تعریف اسم آن بالف لام جنس فهم میشود و بنا
بر آنچه در عربیت مقرر شده که هرگاه مبتدا یا اسم ان را از اخواتش معرف باللام واقع شود خواه
الف لام جنس باشد و خواه الف لام استغراق افاده حصر آن میکند در خبر مثل الامیر زید

والشجاع

والشجاع عمرو که افاده کرده است منحصر بودن امارت را در زید و شجاعت را در عمرو اما بر
تقدیر استغراق بودن الف لام بواسطه آنست که بگوییم کل امیر زید و کل شجاع عمرو اما بر تقدیر
جنس است بواسطه آنکه با معنی است که جنس امیر با زید متحد است و جنس شجاع با عمرو و بر تقدیر انحصار
مذکور فهم میشود از روی مبالغه در شقاوت محرومیت کنایه از آنکه شدت شقاوت ایشان
بمرتبه است که گویا غیر ایشان کسی شقی نیست و شقاوت تمامه در ایشان جمعست و تصدقوا
علی فقرائکم و مساکینکم استدلال کرده اند بعضی بعطف مساکین بر فقرا درین فقره بنابر آنکه مغایرت
میان معطوف و معطوف علیه معتبر است بر آنکه مساکین غیر فقرا اند و هر دو یک جماعت نیستند
چنانچه مذهب جمعیست و بنابر دو دست که خلاف نیست درانکه هر دو شرکت کنند در بی چیزی که قوت سال خود و
عیال خود نداشته باشند و کسبی نباشد لیکن از آنکه بقوت سال ایشان حاصل آن وفا کند خلاف در آنست
که کدام ایشان بدحال ترند یعنی کدام اند که مطلق چیزی نداشته باشند نه مالی که بآن معاش توانند
کرد و نه کسبی که بوسیله تحصیل آن توانند ساخت فقرا و اغلب از علمای اهل سنت و ابن بابویه
بر آن رفته اند که ایشان مساکین اند و ابو حنیفه نیز با ایشان موافقت کرده است و از علمای امامیه رضوان
الله علیهم شیخ طوسی قدس سره در نهایة الاحکام و ابن جنید و سلار نیز این مذهب را اختیار
کرده اند و استدلال نموده اند بر مطلب مذکور بقوله تعالی او مسکینا ذا متربة چه مراد بذا متربه کسی است
که از نهایت احتیاج بخاک افتاده باشد قال فی الصحاح و مسکین ذو متربة ای لاصق بالتراب و بآنکه
جمعی از شعرای عرب که وثوقی بکلام ایشان هست در شعر خود اثبات مالی از برای فقیر کرده اند که
اما الفقیر الذی کانت حلوبته وفق العیال فلم یترک له سبد یعنی اما فقیری که حلوبه او یعنی شتری که دوشیدنی

او حاصل میشود آنقدر است که عیال او را بس باشد و از برای او فضلی باقی نماند که ذخیره او باشد و
در صحاح آورده است که عرب میگوید ماله سبد و لا لبد ای لا قلیل و لا کثیر و جمعی دیگر مثل اصمعی و شافعی از علماء
اهل سنت و شیخ محمد بن ادریس حلی از علماء امامیه بر آنند که فقرا پریشان حال ترند و شیخ ابو جعفر طوسی قدس
سره نیز در مبسوط بخلاف رجحان این مذهب داده است بچند دلیل اول آنکه حضرت عزت در کلام مجید
در جایی که ذکر هر دو طایفه کرده است ابتدا بفقرا کرده و قال الله تعالی انما الصدقات للفقراء والمساکین و ابتدا
بآن دلالت بر زیادتی اهتمام دارد بشان ایشان و آن در مقام حیثیت که او اسطه زیادتی اهتمام و احتیاج
دویم آنکه حضرت مقدس نبوی صلوات الله علیه و آله از فقر دوری کرده اند و در مقام استعاذه
از آن در آمده و مسکنت را خوش کرده اند و بدعا از خدای خود خواسته چنانچه فرموده اند اللهم احینی مسکینا
وامتنی مسکینا واحشرنی فی زمرة المساکین یعنی بار خدایا مرا در زندگی مسکین دار و در مسکنت بمیران
و در قیامت در زمره مسکینان محشور ساز پس مراد بفقر بی چیزی مطلق باشد که لازم دارد احتیاج
را بخلق بواسطه وجوب تحصیل قوت لایموت که الفقر سواد الوجه فی الدارین کنایه از انست و مراد بمسکین آنکه
آنقدر که رفع احتیاج ضروری نماید داشته باشد و بجهت قوت لایموت محتاج بکسی نبایدش بود سیم آنکه
فقر ماخوذ از کسر فقار است یعنی شکستن استخوان پشت و ظاهر است که پشت طاقت و شکیبایی گاهی شکسته
میشود که نهایت احتیاج که عبارت از بی چیزی مطلق است حاصل باشد و العیاذ بالله من ذلک و از دلایل
خصم در جواب گفته اند که اگر بی چیزی مطلق را لازم نبودی و شان سال از برای فقیر کردی بلفظ قسمت
معارض است بآیه سفینه که کشتی را از برای مسکین است قال الله تعالی اما السفینة فکانت لمساکین
و حق آنست که مسکین پریشان حال تر است از فقیر و مذهب اول رجحان دارد و نه بواسطه دلایل مذکوره

که جواب از آن گفته شد بلکه بواسطه حدیث صحیح که شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره در کتاب تهذیب حدیث
روایت کرده است از محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم از احمد بن محمد از محمد بن خالد از عبد الله بن یحیی
از عبد الله بن مسکان از ابی بصیر که گفت پرسیدم از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلم از
تفسیر آیه کریمه انما الصدقات للفقراء والمساکین که مراد از فقرا در این آیه چیست و مساکین کیانند حضرت
علیه السلم فرمودند الفقیر الذی لا یسأل الناس والمسکین اجهد منه یعنی فقیر آنست که از کسی طلب نکند و
مسکین با مشقت و تعب در تحصیل معاش و بی چیزی از فقیر بیشتر است و بائس از هر دو بیشتر و
قول حضرت که فقیر آنست که از کسی چیزی طلب نکند ظاهر آنست که کنایه از آن باشد که کنایه از آن باشد
که او را اندک مالی و کسبی باشد که قناعت بآن تواند نمود و الا احتیاج بقوت لایموت که ضروری انسانست
مانع خواهد بود از عدم طلب و قول حضرت که مسکین با مشقت و تعب بی چیزی از و بیشتر است کنایه از آنکه
آنست که هیچ چیز نداشته باشد نه مالی که دفع قوت لایموت او تواند نمود و نه کسبی که حاصل آن وسیله سد رمق
تواند شد به حمل آن بر آنکه چیزی داشته باشد اما از فقیر کمتر خلاف مجمع علیه است به آنها که قایل بعرفیت
اتفاق از مذهب آنکه یکی از ایشان میباید یعنی بی چیزی مطلق باشد چنانچه شیخ فخر الدین در ایضاح تصحیح
بآن کرده است و کلام صحاح نیز مشعر است بر آن و اگر مراد آن نباشد استدلال شیعه بآیه سفینه را که
از طرفین مذکور شد وجهی نخواهد بود و تحقیقش بنا بر این توجیه فقره دیگر از کلام حضرت و البائس اجهدهم مشکل
میشود چرا که معنی آن فقره این است که بائس با مشقت و تعب از رهگذر بی چیزی از هر دو بیشتر است زیرا که اجهد
تفضیل بمعنی مشقت است و ظاهر است که از بی چیزی مطلق مشقت بی چیزی بیشتر نمیشود مگر آنکه گوییم
میتواند بود که زیادتی مشقت بائس از رهگذر بی چیزی نباشد بلکه از رهگذر ضعف یعنی عجز او در تحصیل معاش خود باشد

آن باشد چنانچه قتاده در فقرا آنرا اعتبار کرده است والله اعلم و باید دانست که فایده خلاف در آنکه فقیر و
مسکین هر دو یک معنی است یا غیر یکدیگر اند و اثری که بر خلاف مذکور مترتب میشود آنست که اگر کسی خواهد که زکوة
مال خود را بر اصناف هشتگانه که مستحق زکوة اند و آنچه زکوة ستدن تفصیل آنست که تقسیم نماید باید در
کند که چیزی بفقرا و مساکین بدهد یا وصیت کند که از مال او چیزی بعد از فوت او بایشان دهند آیا باید او
بیک طایفه از عهده وفا بآن بیرون آید یا نه و فایده خلاف در آنکه کدام طایفه یعنی بجز مطلق اند یا آنکه
کسی نذر کند که تصدقات خود را همیشه بفقرا میرسانیده باشد یا وصیت بآن کند که چیزی از مال او بمساکین
دهند بکدام طایفه باید داد و بعضی گفته اند که از جمله مواضعی که فایده خلاف در آن ظهور دارد کفاره است چه
کفاره دلالت بر اختصاص آن بمساکین دارد که او اطعام مساکین کرده پس بر تقدیر ترادف صرف آن
بر هر یک از فریقین جایز خواهد بود و بر تقدیر تخالف اختصاص خواهد داشت بیکی از ایشان بجا اختلاف المذهبین و
بعضی از متاخرین علما مثل شیخ محمد بن [illegible] علی وجهی که بعد از ورش دعوی در میدان دانش [illegible] اند
ظهور فایده خلاف را در ماده مذکور رد کرده اند و گفته اند که آیه مذکور بسبب قابلیت تفرق نیز دلالت اختصاص
احد الفریقین ندارد زیرا که همه اتفاق دارند بر آنکه هر یک از لفظ فقیر و مسکین هرگاه که کلام تنها واقع شود
شامل هر دو فرقه هست خلاف میان علما در آنست که جایی که هر دو لفظ با هم مذکور باشند مثل آیه زکوة
و امثال آن هر دو یک معنی است و نقش [illegible] عبارت ارتکاب شده یا هر کدام بمعنی [illegible] تخصیص که شیخ
ذکر یافته و شیخ طوسی علیه الرحمه و غیر او تصریح باین معنی کرده اند پس چون در آیه کفارت لفظ مسکین
تنها واقع است باتفاق معنی اسم از آن مراد خواهد بود و خلاف مذکور در حکم مستنبط از و تاثیری نخواهد داشت
و در این سخن نظر است زیرا که حقیقه بودن معنی اسم گاهی که مستعمل شود در معرض منع است چنانچه شیخ شهید [illegible]

در بیان تصریح بآن کرده است بتقدیر تسلیم ظاهر آنست که استعمال مذکور عرف علما باشد چه وقوع آن
در زمان پیغمبر صلوات الله علیه و آله ثابت نیست و چون اند بود که اتفاقی که مذکور شد بعد از زمان پیغمبر صلوات
الله علیه و آله تا حجت نیست و میتواند بود که اتفاقی که مذکور شد بعد از زمان پیغمبر صلوات الله علیه و آله شده
باشد بلکه البته چنانست والا بیان علما خلاف نمیشد در جواز تبدیل کفارت بفقرا و حال آنکه خلاف مذکور نیز مشهور است
تا آنکه علامه قدس سره در کتاب قواعد الاحکام اشارت بوقوع خلاف در آن کرده است و ایضا اگر اتفاق
مذکور حادث نباشد در زمان پیغمبر صلوات الله علیه و آله نیز آنچنان باشد استدلال بثبوت علو به وآیه
سفینه که گذشت از علیه استقامت عاری خواهد بود چنانچه بر ارباب طبع سلیم مخفی نیست و بر [illegible] محجب
مذکور از متاخرین بغایت عجیب است والله اعلم و حق آنکه ارحام مراد ازو قرابت نسبی است [illegible] رحم است و کبار جمع
کبیر است یعنی بزرگ اعم از آنکه بزرگ بحسب زیادتی سن باشد یا بزرگ بحسب زیادتی مرتبه و شان مثل
استاد و معلم و امثال آن و صلوا ارحامکم یعنی [illegible] رحم را در [illegible] مخصوص [illegible] اند تفسیر که [illegible]
باشد نکاح جوز ناشوهری بود و ظاهر آنست که مراد رحم مطلق خویشان [illegible] باشد مثل آنکه خویش
و خویشی بود و دور باشد و سبب حرمت نکاح نشود و موید آنست آنچه علی بن ابراهیم در تفسیر آیه کریمه فهل عسیتم
ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم نقل کرده است و گفته است که آیه مذکوره در شان بنی
امیه نازل شده [illegible] قطع رحم [illegible] بر آنچه ایشان نسبت باهل بیت علیهم السلام صادر شده است و چه
خویشی [illegible] با ایشان ظاهر است که دور است از آنکه احتمال حرمت نکاح [illegible] میان ایشان
مترجم گوید
و همچنین مؤید عموم مذکور است آنچه در تاریخ ابن خلکان نقل شده که مهدی عباسی [illegible] امام موسی
کاظم علیه السلام را از مدینه ببغداد طلبیده و در مجلس آنحضرت نشود در شبی [illegible] بدید که امیر المؤمنین علی علیه السلام

این آیه را بر وی می‌خواند چون الله بیدار شد ربیع را نزد خود طلبید و نقل واقعه مذکوره با او کرد و باز خواهش آیه را
بر خواند و او را نزد امام علیه السلام فرستاد که رعایت خاطر او نموده او را همین شب نزد من حاضر سازد و چون
امام علیه السلام در آمد مهدی برخاسته امام را در بغل گرفت و تعظیم بسیار نموده نزدیک خود جای داد و گفت
یا ابا الحسن جدت امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام را در واقعه دیدم که این آیه بر من می‌خواند دانستم که بواسطه
تشویشی است که از من به تو رسیده چه می‌شود که عهد کنی که بر من و اولاد من بقصد خلافت خروج نکنی و داعیه امامت
را از سر خود بگذاری تا من تدارک خاطر نموده دست از تشویش تو باز دارم حضرت فرمود والله لا افعلت ذلک
ولا هو من شأنی یعنی بخدا قسم که تا غایت در مقام آن نشده‌ام و آنچه تو بخاطر آورده کار من نیست مهدی گفت
راست گفتی ای ربیع بگیر و سه هزار دینار طلا از خزانه برگیر و در وجه خرج راه حضرت صرف ساز و دانسته او را بتعظیم و
تکریم تمام روانه خانه خود کن ربیع گوید بتکلف تمام که مبالغ شود و در همان شب سرانجام کار حضرت کرده ایشان را روانه
مدینه طیبه نمودم و تا زمان هارون الرشید در مدینه مبارکه بسر می‌بردند بعد از آن هارون الرشید باز ایشان را ببغداد
طلب نموده در حبس خود داشت تا برتبه شهادت فایز شدند و به نقل تا بدینجا مذکور و مناسب ذکر آن بمقام بر طبع
سلیم مخفی نخواهد بود و خلاصه معنی آیت آنست که آیا مناسب است و متوقع است از شمای منافقان چون
متولی امور خلایق شوید و امر امارت و سلطنت را بر گردن خود گیرید که فساد کنید در روی زمین و قطع صله
رحم نمایید از روی کبر و سرکشیهای نفس اولئک الذین لعنهم الله آن گروه که مفسدند و اعراض از صله رحم می‌نمایند
آنانند که لعنت کرده است خدای تعالی و رانده از رحمت خود ایشان را و مراد از صله رحم که در حدیث وارد گشته
از برای آن و تعیت رعایت اهل آنجنس است که نسبت با ایشان نیکی و احسان باشد و در عرف آنرا احسان گویند که
چه بر [illegible] در سلام و امثال آن بکشد چنانچه در حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که

صلوا ارحامکم ولو بالسلام اما هیچ شک نیست که هر چند نیکی و احسان در باره ایشان بیشتر رعایت شود بیشتر
مستحسن ثواب و اجر خواهد بود وتعطفوا علی ابناء الناس حنین [illegible] عبارت از شوق و میل نفس است بسوی
آن و حنان بتخفیف نون بمعنی رحمت و از آن مأخوذ است و حنان بتشدید نون که یکی از اسمای حضرت عزت است
تعالی شأنه بمعنی رحیم وفی الصحاح تحنن علیه ای ترحم علیه پس معنی کلام این خواهد بود که مهربانی و رحم نمایید بر یتیمان
مردم تا ایتام شما نیز مشمول مهربانی و رحم باشند وانفسکم رهونة باعمالکم بعضی اعتبار کرده اند در این فقره تشبیه
توضیحی که خلاص نفس از عذاب آلهی به عمل صالح در وقت [illegible] خلاصی رهن بردادن دین دارد فالکلام استعاره بالکنایه
باشد و گویا تخییل آن و حق آنست که در این فقره رعایت استعاره بالکنایه نشده است چه طرفین تشبیه که
نفس و شیء مرهونست هر دو مذکور است و استعاره بالکنایه باشد و گویا تخییل آنست و حق آنست که در این فقره رعایت
استعاره بالکنایه نشده است چه طرفین تشبیه که نفس و شیء مرهونست هر دو مذکور است و استعاره بالکنایه چنانچه حق
ذکر یافت آنست که سوای مشبه لفظی از ارکان تشبیه مذکور نباشد بلکه کلام تشبیه بلیغ است که عبارت از رعایت تشبیهست
میان دو شیء با حذف ادات تشبیه مثل زید اسد که بر این تقدیر است که زید کالاسد که در تشبیه کاف که
از ادوات تشبیه است مثل همچو اسد که بر این تقدیر است که زید کالاسد حذف شده و بر این قیاس باید است فقره دیگر
از حدیث را که فطوبی لمن نفعه یقینه [illegible] رحمکم الله شبیه شده است پشت ایشان بعمل گناهان به پشت حیوانی که از
بسیاری بار گران بار شده باشد و ادات تشبیه کلام محذوف است و مکروه و مضموم ربیع یعنی فزع و ترس است که
[illegible] بدید او یعنی بخوف و هم باشند یعنی برنیرسانید ایشان را آتش و نیکو آرید که خائف و ترسان باشند از آن
[illegible] بگوید روح فلان را بسرگاه رسانیده باشد و [illegible] اتقوا النار ولو بشق تمرة یعنی ولو کان بشق تمرة که کان با
اسم خود از کلام محذوف باشد و [illegible] فدا او را در [illegible] و او حالی [illegible] یعنی پرهیز کنید و از خود دور دارید

آتش دوزخ را در حالتی که پر نشده باشد بسبب بخل شما نصف خرما باشد و بعضی محققین واو را اعتراضی دانسته اند
و بعضی گفته اند که واو عاطفه است و معطوف علیه محذوف است و کلام درین تقدیر است که اتقوا النار یعنی ولو کان
الاتقاء بشق تمرة چنانچه در حدیث مشهور اطلبوا العلم ولو بالصین گفته اند که کلام برین تقدیر است که اطلبوا العلم
ولو یکن بالصین یعنی طلب کنید علم را و در تحصیل آن بکوشید اگرچه در ملک چین باشد یعنی بواسطه آن تحصیل
تعب رفتن بملک چین که از همه بلاد دورتر است متحمل باشید و شق تمره یعنی نصف خرما است قال فی الصحاح الشق
بالکسر نصف الشیء کان له ثواب من ادی سبعین فریضة و میتواند بود که از سبعین درینمقام کامل عدد تام اراده
شده باشد که هفتاد است و ثواب ادای یک فریضه درین ماه معادل ثواب هفتاد فریضه مثل آن کند در ماههای
دیگر و میتواند بود که کنایه بسبعین از عدد بسیار باشد چه در میان عرب سبعین ازین قبیل شده است که هرگاه خواهند تعبیر کثرت
عددی کنند و بسیاری آن را ادا نمایند تعبیر از آن بسبعین میکنند چنانچه در باب تفسیر این آیه کریمه ان تستغفر
لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم که در شان جمعی از کفار و منافقین نازل شده است یعنی اگر استغفار
کنی ای محمد از برای ایشان مغفرت ایشان هفتاد مرتبه از خدای خود درخواهی چون ایشان از قابلیت آن نیست
هرگز در معرض آمرزش و غفران الهی در نخواهند آمد که سبعین را بمبالغه در کثرت استغفار حمل کرده اند و
خصوص عدد هفتاد را دخل نداده و سبب آنکه سبعین را از میان باقی عددها بواسطه این معنی اختیار کرده اند
در کلام بعضی بدین وجه وارد است که در سبعین اکمل آحاد که سبعه است عدد کاملی که عشره است مکرر یافته است
یعنی ده مرتبه مکرر است و هفتاد حاصل شده اما آنکه عشره عدد کامل است بواسطه آنکه بر جمیع مخارج کسور
تسعه که عبارت از نصف و ثلث و ربع و خمس و سدس و سبع و ثمن و تسع و عشر است اشتمال دارد چه مخرج
کسر عبارت از اقل عددی است که کسر از آن عدد صحیح بیرون آید مثل سه که مخرج ثلث است و چهار که مخرج ربع است

و برین قیاس بواسطه آنکه جمیع اعداد مافوق عشره یا باضافه آحاد بآن حاصل میشود یا بتکرار مرتبه یا بتکثیر یا
باضافه و تکرار هر دو چنانچه بعد از ملاحظه اعداد ظاهر میشود اما آنکه سبعه اکمل آحاد است و در آحاد
عددی که ازین کاملتر است نمانده از آن کاملتری بواسطه آنکه مشتمل بر عدد فرد و زوج است از آحاد که بر اکثر اقسام عدد اشتمال
دارد چه هر عدد یا زوج است یا فرد و اول است یا غیر اول یا مجذور است یا غیر مجذور و یا زوج الزوج است یا زوج
الفرد یا تام است یا زاید یا ناقص و سبعه بر جمیع این اقسام مشتمل است الا زاید و مفرد غیر اول مترجم گوید
بیان این اجمال آنکه ارباب علم حساب عدد را باین اقسام منقسم ساخته اند و از زوج عددی میخواهند که نصف صحیح
داشته باشد مثل چهار که نصفش دو است و دو که نصفش یکی است و از فرد عددی که نصف صحیح نداشته باشد مثل
سه و پنج و از فرد اول عدد فردی که عادی غیر واحد نداشته آن عدد را فرد اول خوانند یعنی غیر از واحد عادی نبوده باشد
که شمار اجزای آن تواند کرد و چون چند مرتبه آن از آن کم نمایند چیزی باقی نماند مثل پنج و سه که چون دو
دو مرتبه از اول و یکمرتبه از ثانی کم کنند یک باقی بماند و از فرد غیر اول عدد فردی که غیر واحد عادی آنچنان
یافت شود مثل نه که چون سه را سه مرتبه از آن کم کنند چیزی باقی نماند و از عدد مجذور عددی که جذر داشته
باشد و جذر عدد عددیست که چون او را در نفس خود ضرب کنند آن عدد حاصل شود مثل چهار که دو جذر او است
و نه که جذر او سه است و از غیر مجذور آنکه جذر نداشته باشد مثل پنج و شش و از زوج الزوج آنکه قبول تنصیف
بعدد صحیح کند تا واحد مثل چهار که نصفش دو است و دو را نصف واحد است و از زوج الفرد آنکه قبول تنصیف
صحیح کند اما نه تا واحد و قبل از تنصیف بواحد کسر پیدا شود مثل شش که نصفش سه است و نصف سه کسر است
و عدد تام عددیست که چون اجزای عاده آن را یعنی کسوری را از آن که عد آن تواند کرد جمع کنند برابر آن باشد
مثل شش که اجزای عاده آن نصف است که سه است و ثلث که دو است و سدس که یک است و حاصل جمع ایشان

همان شش است و هذا ابداً که حاصل جمع اجزای عاده او زیاده برو شود مثل دوازده که چون نصفش که شش است
با ثلثش که چهار است و ربعش که سه است و سدسش که دو است جمع کنی پانزده حاصل میشود و ناقص آنکه حاصل
جمع اجزای او کمتر ازو شود مثال چهار که حاصل جمع نصفش و ربعش سه میشود و کسری دیگر ندارد و شمال جمیع
بر جمیع این اقسام سوای آنچه استثنا شده در ضمن ذکر تشبیه اقسام مذکور بظهور رسید و این قدر تفضل الله دیرا
تبدیل شدن ترازوی عمل کنایه از بسیاری حسنات و کثرت اعمال صالحه است و رواج آمدن بر اعمال سیئه باید
دانست که میان اهل اسلام اختلاف است در آنکه میزان در آوردن اعمال و کشیدن آن در آن نشاه که قرآن مجید
بآن ناطق است بر چه نهج است آنکه کنایه از بخاطر آوردن آنست که از روی عدل و انصاف که ام رجحان دارد
بر دیگری بر طریق مجاز تعبیر از آن بکشیدن و بترازو سنجیده است یا آنکه در واقع عین اعمال را بکشش در می
آورند و بترازوی حقیقی میکشند بطریقی بنا بر اعتبار بعض مشایخ اول را اختیار کرده اند و مذهب خود ساخته بنا
بر آنکه اعمال از مقوله عرض است قابل کشیدن بترازو نیست و جمهور اهل اسلام باحتمال ثانی رفته اند و کلام را بر حقیقت
حمل کرده اند بواسطه آنکه در قرآن و حدیث وصف آن بسنگینی و سبکی واقع شده و حمل سنگینی و سبکی بر رجحان
و عدم رجحان بحسب کثرت و قلت عمل بسیار دور است و بعضی از ایشان بران رفته اند که صحایف کردار و نامهای
اعمال را بکشش در خواهند آورد و بعضی گفته اند که نفس عمل در آن نشاه بصورت جسم در خواهند آمد و کشیده خواهد شد
والله اعلم الورع عن محارم الله باید دانست که بعض محققین ورع را چهار درجه و مرتبه قرار داده اند اول
ورع ارباب توبه و انابت است و آن آنست که این جماعت از فسق و مناهی باز میدارد و اهل آن را عبارت ذکر کرده
اورا ارباب شرع ظاهر در سخن قبول آورند دویم ورع ارباب صلاح است و آن باز داشتن خود است
از ارتکاب امور که شبهه در حلیت و جواز آن بوده باشد و احتمال حرمت در آن رود از خوف آنکه مبادا

از نشان

از نشان امری سالخ شود یعنی بتطلع ایشان که در واقع مخالف شرع شریف گشته باشد چنانچه بزرگی میگوید
من سی سال از حوالی شکستان بدنیا نمی‌کنی که در حوالی عزرنگاه سبز کند بیم آن است که در آن داخل شود و کسانیکه چنان
در آن حوالی گردند که مبادا داخل آن شوند و سود اعتراض کردند و در حدیث از حضرت قدسی نبوی صلوات الله علیه
و آله روایت شده است که دع ما یریبک الی ما لا یریبک یعنی واگذار امری را که فعل آن ترا در شک اندازد که مبادا کردن
آن خوب نبوده باشد و بعمل آر امری را که فعل آن ترا در شک نیندازد و یقین که ترا جائز است ارتکاب آن
سیم ورع متقین و ارباب تقوی و معتقدین و آن عبارت از باز داشتن نفس است از ارتکاب امری
که بحکم فقه وجه جواز آن باشد از ترس آنکه مبادا منجر بارتکاب امری شود که حرام باشد چنانچه اشاره بآن است
کلام معجز نظام خلاصه کاینات صلوات الله علیه و آله ذوی الکرامات که لا یبلغ العبد ان یکون من المتقین حتی یدع
ما لا بأس به مخافة ما به البأس یعنی کسی از زمره متقین و اهل تقوی نمی آید تا واگذارد آنچه ارتکاب آن متضمن قصور
و منعی از جانب شارع نیست بواسطه ترس و هراسی در افتادن که ممنوع گشته باشد و از جانب شرع اذن
مباشرت آن حاصل نباشد مثل آنکه حکایت کردن از احوال مردم را که هیچ شکی در جواز آن نیست که مبادا که منجر
بغیبت شود چهارم ورع صدیقین و ارباب صدق و یقین است و آن باز داشتن نفس است از جمیع آنچه غیر خداست
تعالی و الله اعلم ترسو و بکلی او شدن در مرتبه کمتر بستن ابواب دیدن از ترس آنکه مبادا لحظه از عمر عزیز در غیر یاد و فکر معبود
حقیقی صرف شود و نفس بعملی مشغول شود که مستلزم حصول قرب باو نباشد فان ذلک عندهم جنایة عظیم مراد
بورع در کلام حضرت مقدسه مصطفوی در این خطبه میتواند بود که مرتبه اول باشد از مراتب اربعه مذکوره چه انسان
زیاده بر آن مکلف نیست و اگر مرتبه دوم و سیم نیز اراده شده باشد چندان دور نخواهد بود والله و رسوله اعلم
فرمود که قرآن مبنی بر آن بجانب سر است قال فی الصحاح القرن جانب الراس و ذلک فی سلامة من دینی و ذلک اشاره بآنکه

حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام که کلام سابق ابراین و لالت امور هست و فی در بین عقوه بمعنی مع است چنانچه
آیهٔ کریمه ادخلوا فی امم قد خلت من قبلکم من الجن والانس فی النار مفسرین گفته اند که فی در فی امم بمعنی مع است
و من بمعنی فی است چنانچه در آیهٔ کریمهٔ اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة آنجا است **معانی اول** بباید دانست که
حمل خطبها در کلام امیر المؤمنین علیه السلام بر تضمین معنی و معطفا نافعه بر آن نفس صحیح باشد چنانچه در سبق ذکر یافت
اولی است از حمل آن بر نزع خافض چه تضمین چه لغه معرب بیشتر وارد است و بلاغت در ضمن آن بیشتر حاصل چنانچه
آن را بعضی مجاز ندانسته اند و بر تقدیری که مجاز باشد متضمن لطف و اختصاری در کلام هست بخلاف نزع خافض و
حق آنست که تضمین حقیقة است نه مجاز و متضمن اختصاری در کلام هست چه آنچنان نیست که لفظ در هر دو معنی
استعمال شده باشد یا بمجاز باشد یا آنکه بواسطهٔ افادهٔ معنی دیگر لفظی در کلام مقدر باشد یا در کلام اضماری
شده باشد بلکه لفظ همان در معنی حقیقی خود مستعمل است پس مقصود بالاصالة از آن معنی حقیقی است همانچنین
بر تبعیت آن معنی آن دیگر نیز قصد شده است بی آنکه لفظ مذکور در آن مستعمل باشد یا لفظ دیگر در کلام
از برای افادهٔ آن مقدر باشد پس خطب بتقدیر تضمین در معنی خود مستعمل است همانچنین از متعدی شدن
آن نفس فهم شده است که معنی معطر نیز بر تبعیت آن مقصود است که باعتبار آن متعدی بنفس است و همچنین
در آیهٔ کریمهٔ و لتکبروا الله علی ما هدیکم که مفسرین حکم بتضمین معنی حمد کرده اند لفظ تکبیر در معنی خود استعمال یافته است
و از متعدی شدن آن بعلی یافته شد که بتبعیت آن معنی حمد نیز مقصود است بی آنکه ارتکاب مجازی شده باشد یا اضماری
در کلام مرعی باشد مگر آنکه بگوییم دلالت لفظ بر معنی به تبعیت معنی حقیقی نیز مجاز است چنانچه بعضی بر آن رفته اند
فتدبر **معانی دوم** حق آنست که آنچه در شب منکشف میشود می آید نفس اعمال است نه صحایف عمل چنانچه در سبق
ذکر یافت و آنچه در ... آن مذکور شده که اعمال عرض و بوزن در آن ... و در معرض قبول عقل در نمی آید

کلابست

٨٣

کلابست عام ... که بحسب ظاهر صورتی یافته و آنچه واقعست و اهل تحقیق بر آن رفته اند آنست که اصل اشیا
و حقیقت آن امر یست مغایر صورتی که در نظر حواس ظاهری یا آن صورت جلوه گر میشوند و در معرض ادراک
باطنی یا آن لباس در می آیند و گاه هست که آن صورت بحسب اختلاف مواطن و منازل مکان تغییر یابد و بصورت
دیگر جلوه گر ... و آن اصل بحال خود است که در هر مکانی بلباس جلوه گر است و در هر نشأ بصورتی خود را مینماید
چنانچه گفته اند لون الماء لون اناءه یعنی رنگ آب تابع رنگ ظرف است که در وست و رنگ آب بسبب اختلاف
الوان ظروف متعدد بالوان مختلف در می آید اما حقیقت اصل مذکور که بعضی تعبیر از آن بشبح میکنند و بعضی
بوجه یخ اند و بعضی بروح شناسند امر یست که بغیر علام الغیوب کسی با آن پی نبرده است پس آنچه در یک
نشأ در صورت عرض است در نشأ دیگر بصورت جوهر یا جسم ممکن باشد در معرض استبعاد نباشند
مشاهده میشود که آنچه از اجسام بحس بصر دیده میشود چون در معرض ادراک حس مشترک در می آید از بعضی لوازم
جسمیت که لازم دیدن با آن بحس است مثل بودن بهیأت خاص بوضع خاص و نسبتی که بواسطهٔ دوری و
نزدیکی با بصر وارد و امثال آن دور میشود از آن عاریست و آنچه در بیداری بصورت علم ملاحظه میشود
گاه از مقوله عرضست گاه هست که در عالم خواب بصورت شیر مینماید و از این جهت است که ارباب تعبیر شیر را که
در خواب دیده شود بعلم تعبیر میکنند و ظاهر است که در هر دو نشأ اصل یک چیز است که بواسطهٔ اختلاف
مواطن و باعتبار مغایرت نشأ بصور مختلفه جلوه گر شده است و بلباسهای غیر مکرر در آمده و نامهای مختلف
شده و در هر موطنی لباسی مناسب آن اختیار کرده است و با آن اعتبار عرض شش میکنند و در موطنی بکسوت جوهریت در آمده
و با آن نسبت تعبیر از آن بجوهر میکنند انشاء الله تعالی در همین کتاب حقیقهٔ امر مذکور بیشتر از این ظهور خواهد یافت
والله الموفق **انجام** میتواند بود که فی در کلام حضرت در آخر این حدیث که فی سلامة من دینی بمعنی

خود که ظرفیه است مستعمل باشد نه آنکه ظرفیه آن بطریق مجاز باشد نه بطریق حقیقت بچند وجه **اول** بطریق
استعاره تبعیه که تشبیه شده باشد ملابست شهادت در راه حضرت امیر علیه السلام بسالم بودن دین و در جمع شدن با هم
ملابست و مقارنت ظروف بظرف و استعمال شده باشد لفظ فی در معنی مجازی بعلاقه تشبیه مذکور **دوم**
بطریق استعاره تمثیلیه که تشبیه شده باشد هیئتی که منتزعست از شهادت و سالم بودن دین و جمع بودن
ایشان با هم بهیئتی که منتزعست از مظروف و ظرف و مقارنت ایشان با یکدیگر و اکتفا شده باشد از الفاظی
که بازای مشبه به است بذکر لفظی که در دلالت بر هیئت مشبه به عمده آنست و باقی بتبعیت آن در ضمن الفاظ مذکوره
ملاحظه باشد و برین تقدیر لفظ مذکور در معنی حقیقی مستعمل خواهد بود نه معنی مجازی **سیم** بطریق استعاره
بالکنایه که سالم بودن دین در حال شهادت تشبیه شده باشد بآنچه ظرف و محل شئی واقع میشود و ذکر لفظ فی تخییل
آن باشد چنانچه بعضی محققین از ارباب تفسیر قوله تعالی اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون در قرآن
برین وجه توجیه کرده اند و معنی اقسام استعاره مذکوره و تخییل پیشتر گذشته است و در مقام تحقیق طویل الذیل
است که مقام اکتفا بشرح آن نیست و در حواشی که بر مطول نوشته شده است مذکور است کسی که مطالعه آن
باشد بکتاب مذکور رجوع نماید **حدیث دهم** روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار شیخ
ابو جعفر طوسی قدس سره از شیخ جلیل شیخ مفید علیه الرحمه از شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه القمی از محمد بن حسن
بن الولید که علمای رجال حکم بثقه بودنش کرده اند از محمد بن حسن الصفار که اگر چه ابن داود در کتاب رجال محمد بن حسن
ثقه اما ظاهر آنست که همان محمد بن حسن الصفار بن فروخست که خود ثقه دانسته است و مدح مذکور از
از روی اشتباه است که در اسم او کرده اند و الله اعلم از موسی بن قاسم که بجلی است از ثقات رجال حدیث است
و مصنف سی جلد کتاب از صفوان و ابن ابی عمیر که از اعیان ثقات رجالند از معاویه بن عمار که

بعضی

بعضی ثقه اش دانسته اند و بعضی ممدوح و نقل است که عمر او یکصد و پنجاه و پنج سال رسیده است بر سبیل
اتفاق عدد مذکور تاریخ رحلت اوست از هجرت چه تولد او در سال اول از هجرت اتفاق شده و از امام بحق ناطق
ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق از آبای بزرگوار طاهرین از آن حضرت صلوات الله علیهم از امیر المؤمنین و
یعسوب الدین امام المشارق و المغارب علی بن ابی طالب علیه السلام که گفت ان رسول الله صلی الله علیه و آله
لقیه اعرابی فقال له یا رسول الله انی خرجت ارید الحج ففاتنی و انا رجل ممیل فمرنی اصنع بمالی ما ابلغ به مثل اجر
الحاج فالتفت الیه رسول الله صلی الله علیه و آله فقال له انظر الی ابی قبیس فلو ان ابا قبیس لک ذهبة حمراء انفقته انفقته
فی سبیل الله ما بلغت ما یبلغ الحاج ثم قال ان الحاج اذا اخذ فی جهازه لم یرفع شیئا و لم یضعه الا کتب
الله له عشر حسنات و محی عنه عشر سیئات و رفع له عشر درجات فاذا رکب بعیره لم یرفع خفا و لم
یضعه الا کتب الله له مثل ذلک فاذا طاف بالبیت خرج من ذنوبه فاذا سعی بین الصفا و المروة خرج من ذنوبه
فاذا وقف بعرفات خرج من ذنوبه فاذا وقف بالمشعر الحرام خرج من ذنوبه فاذا رمی الجمار خرج
من ذنوبه فقال فعدد رسول الله صلی الله علیه و آله کذا و کذا موقفا اذا وقفها الحاج خرج من ذنوبه ثم
قال انی لک ان تبلغ ما یبلغ الحاج **شرح** کلام معجز نظام آن نور دیده آفرینش مشتمل بر چند فیض
فیض اول خلاصه کلام حبیب رب العزه خیر الانام علیه و آله افضل التحیة و السلام آنکه مردی که رسول خدای صلوات الله
علیه و آله با او ملاقات نمود و گفت ای رسول خدای احرام حج بسته بقصد زیارت خانه خدای برآمدم و نتوانستم
بآن سعادت رسید و توفیق آن دریافتم و من مردیم مالدار و میخواهم که از مال خود چیزی در راه خدای انفاق کنم
بنوعی که بثواب برابری بحج توانم بود و من از ادراک ثواب آن محروم نمانم پس رسول خدای صلوات
الله و سلامه علیه بجانب او التفات نموده فرمود ای اعرابی بکوه ابوقبیس نظر کن بدرستی که اگر کوه ابوقبیس

تمام طلای احمر شود و همه را در راه خدای صرف نمایی و بار بار استحقاق نفقه کنی بمنزلت آن نرسی به ثوابی که برای
ثواب حج بیت الله الحرام توان نمود حضرت فرمودند بدرستی که هرگاه حاجی شروع در راه سفر کند و تهیه سفر
حج نماید بر ندارد چیزی از اسباب سفر که گو در گذارد آنرا مگر حضرت عزت جل شانه بازای هر برداشتن
و نهادن چیزی بنویسد در صحایف حسنات او ده حسنه و محو گرداند از نامه سیئات او ده سیئه یعنی
گناه از گناهان او را بیامرزد و بلند گرداند مرتبه قرب او را ده درجه و چون در پس هرگاه بر مرکوب خود سوار شود
بر ندارد مرکوب او پای و نگذارد پای مگر آنکه حضرت عزت برداشتن و گذاشتن بنویسد بحسب او مثل آنچه
اول نوشته بود و چون بطواف خانه مبارک قیام نماید از جمیع گناهان بیرون آید و چون میان صفا و مروه
سعی نماید از جمیع گناهان بیرون آید و چون بعرفات آید و وقوف عرفات از و بعمل آید از جمیع گناهان بیرون آید
و چون بمشعر آید و وقوف مشعر بجای آورد از جمیع گناهان بیرون آید و چون رمی جمره را بعمل آورد از جمیع گناهان
بیرون آید فرمودند که حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله بر شمرد هر موقفی از مواقف حج را شمردند و در هر موقف
فرمودند که چون حاجی در آن وقوف نماید از جمیع گناهان بیرون آید بعد از آن خطاب با عرابی کرده فرمودند
کجا است ذا انقعاد ز مال که بوسیله بذل آن بثواب حج بیت الله الحرام توانی رسید **تنبیه دوم** لقینا اعرابی اعرابی
بفتح همزه منسوب باعراب که عبارت از سکان بادیه و متوطنان صحرا اند و سکنه شهر را عرب میگویند و عرب
اسم جنس است و اعراب جمع آن نیست بلکه اعراب جمعی است که واحد ندارد چنانچه صاحب صحاح تصریح بآن
کرده است انظر الی ابی قبیس ابی قبیس اسم کوهیست در مکه معظمه زادها الله شرفا و تعظیما که چون اول کسی که
بران کوه خانه بنا کرده است مسمی بابن اسم بوده بنام او مشتهر یا قبیس اگر ملاقات اعرابی مذکور با حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله در مکه اتفاق افتاده است باجایی که نزدیک بکوه بوده ظاهر آنست که نظر در معنی

خود مشغول

خود مشغول باشند و سر او و بدن بخشم باشند والا مراد دیدن بدل خواهد بود که ببینی یا دیگر دیدن و بخاطر آوردن است
اذا خفف جهازه که انفذ انجا یعنی شهر رسعت و جهاز بفتح جیم و کسر جیم هر دو آمده است یعنی اسباب ما یحتاج
سفر قال فی القاموس و تاج العروس و الجهاز بالکسر و الفتح ما یحتاجون الیه ... که ظاهر آنست
که مراد از مثل ذلک ده حسنه باشد که در نامه اعمال حسنات او نوشته میشود و میتواند بود که هم از آن اعمال
و از محو سیئات و رفع درجات نیز مراد باشد اما خرج من ذنوبه تشبیه شده است مفارقت او از گناهان
و خلاصی او از تبعات آن به بیرون آمدن شخص از خانه یا امثال آن و کلام از قبیل استعاره تبعیه مصرحه است
و میتواند بود که تشبیه داده باشند از گناهان بجامه و پیراهن و امثال آن که کنایه باشد از آنکه چنانچه آنها بدن را
فرا گیرند گناهان نیز احاطه با مکلف نمایند چنانچه کلام مجید با آن ناطق است که و احاطت به خطیئته و کلام استعاره
بالکنایه باشد و ذکر خروج تخییل آن و سمی استعاره مصرحه و استعاره بالکنایه و تبعیه و تخییل تفسیر تا کرده شد
فتذکر فاذا سعی بین الصفا و المروة خرج من ذنوبه یعنی بیرون آمدن از گناهان در هر جزء از اعمال باین معنی
باشد که بعد از بیرون آمدن از گناهان معصیت نمیکرده باشد و میتواند بود که بواسطه تاکید باشد یا آنکه مراد بهر خروج بیرون
آمدن مغفرت نوعی از انواع گناه باشد چه گناه بر چند نوع است بعضی العبث و بعضی منهی و بعضی نیز نهی
قولیست و بعضی فعلی و فعلی نیز باعتبار اختلاف آلات و اعضا باین انواع مختلف میگردد چنانچه از ملاحظه گناهان
ظاهر میشود و دور نیست بعضی از آن دیگر باعتبار اختلاف تعدد انواع آن از یکدیگر نیز فهم میشود چه در حدیث وارد است
که گناهان بعضی باعث نقص نعمت است و بعضی منشأ نزول بلا و بعضی مورث مرگ و بعضی نقص رزق و بعضی سبب بسیاری غم
و بعضی باعث تقرب نزدیک شدن هلاک و فنا و بر این قیاس چنانچه از امام بحق ناطق جعفر الصادق علیه السلام
روایت شده که الذنوب التی تغیر النعم البغی والتی تنزل النقم الظلم والتی تحبس الرزق الزنا والتی تهتک الستور

شرب خمر و الذنوب التی تعجل الفناء قطیعة الرحم ... که مسبوق و مقرون بکلام امام علیه السلم است گناهانی که تغییر
دهنده و برگرداننده نعمت است بغی است که عبارت از ستم و تعدی کردنست و نقض عهد و بی حسی و امثال
آن و گناهانی که باعث نزول بلا و حصول نقمت است ظلم است که یعنی تصرف در حقوق اهل و عرض مردم است
از روی قهر و تعدی و بر خلاف مقتضی عدالت سلوک کردن و آنچه مورث تنگی رزق و عسرت در روزیست
که عبارت از روی ناحقست بر خلاف قانون شریعت مطهره و آنچه موجب و منشا شکستگی پرده و رسوائی میان
مردم است شرب خمر است که ام الخبائث گفته اند و قرآن و حدیث و اجماع اهل اسلام ناطق است
بر حرمت آن و آنچه مستعجل هلاک و فساد و قرب اجل است قطع صله رحم است که حقیقت آن سبق ذکر یافت
پس همچنانکه هر دوائی اختصاص بازاله مرضی از امراض جسمانی دارد و هر دوائی مخصوص است بدردی بواسطه
بعضی مناسبتها و خصوصیات که در دوا و آن مرض و آن دوا باآن درد است مثل ضدیت و کیفیت
و تاثیر خاصیت و امثال آن میتواند بود که هر فعلی از افعال قبیح را نیز اختصاص بتغییر نوعی از انواع گناه بوده
باشد بواسطه بعضی مناسبات و خصوصیات که غیر علام الغیوب کسی بآن عالم نیست و موید آنست
که شیخ غزالی در احیاء العلوم روایت کرده است از امام جعفر صادق علیه السلم از آبای بزرگوار آن حضرت
از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که آن حضرت فرمودند ان من الذنوب ذنوبا لا یکفرها الا الوقوف بعرفة
یعنی بدرستی که از جمله گناهان گناهیست که دفع آن نمیکند و کفاره آن نمیشود مگر وقوف بعرفات که در ضمن افعال
حج واقع میشود و امثال این احادیث و اخبار بسیار است **حدیث نهم** روایت شده است بسندی که
متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن بابویه القمی از حسین بن ادریس و پدر او ادریس از احمد بن عیسی از محمد بن یحیی خزاز
کوفی که ثقه و معتمد علیه است و از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلم از والد عالیقدر او امام بحق عالم امام

موسی

موسی کاظم علیه السلم از آبای عالیقدر آن حضرت تا بحضرت یعسوب علوم امیر المؤمنین و یعسوب الدین امام
المشارق و المغارب علی بن ابی طالب علیه سلام الله الملک الغالب که آن رسول الله صلی الله علیه و آله بعث
سریة فلما رجعوا قال مرحبا بقوم قضوا الجهاد الاصغر و بقی علیهم الجهاد الاکبر قیل یا رسول الله و ما الجهاد الاکبر قال جهاد النفس ثم قال
علیه السلم افضل الجهاد من جاهد نفسه التی بین جنبیه **شرح** کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و نمایش ادا
آغاز مشتمل بر دو نمایش **نمایش اول** بدرستیکه رسول خدای صلوات الله علیه و آله فرستادند جمعی از لشکر
مجاهدین را که برسم جهاد قیام نمایند و چون بازگشتند حضرت فرمودند خوش آمدند جمعی که برسم جهاد صغر قیام
نمودند و جهاد اکبر را در دست ایشان باقیست که می باید بآن نیز قیام نمود گفتند ای رسول خدای جهاد اکبر
کدامست فرمود جهاد اکبر جهاد با نفس اماره است بعد از آن فرمودند که بهترین جهاد آنست که کسی با نفس خود
که در میان دو پهلوی اوست جهاد نماید **نمایش دوم** بدانکه سریه بفتح سین و کسر را و تشدید یا
های مفتوحه پاره از لشکر را گویند از پنج نفر تا چهار صد قال فی القاموس السریة من خمسة انفس الی ثلثمائة او اربعمائة
مرحبا بقوم مرحبا از رحب بضم را گرفته شده که بمعنی توسعه و فراخیست یا از رحب بفتح را که بمعنی واسع و فراخ است
و نصب آن بفعلیست که حذف آن در کلام لازم است از روی سماع یعنی هرگز از عرب شنیده نشده که ذکر
آن کنند مانند اهلا و سهلا که در اصل اتیت اهلا و وطئت سهلا بوده و کلام بر این تقدیر است که اتیتم رحبا
و سعة یعنی آوردید بسبب آمدن خود توسعه حال و فراخی در معاش و منزل و ماوای خود برای کسی است یا
برای مصاحبت قوم و بر هر تقدیر یکی از اعاظم گفته است نصب مرحبا بمفعول مطلق بودن میباشد که بر این تقدیر باشد
که رحبت بلادک مرحبا یعنی وسیع ساختی و توسعه و فراخی بخشیدی شهر خود را بآمدن خود توسعه و فراخی بخشیدنی
و جهاد النفس مراد بجهاد نفس مقهور ساختن و در تحت حکم خود در آوردن نفس است و در داشتن او را

بر ملازمت طاعات و اجتناب منهیات و در معرض حساب در آوردن او که در ... دوابی که بار دیگر
تو ذکر کرده است فایده او چند شد و نقصان او چند است و تدارک نقصان بچه میتوان کرد یعنی از اعمالی
که متضمن فوز سعادت اخروی است و مثمر ادراک فواید صوری و معنوی چه بعمل آورده و از امور یکه باعث
نقصان و پس رفتن مراتب قرب است بسبب ناخشنودی پروردگار از وی چه سرزده و جبر آن بچه میتواند
کرد و بریاضت فرسودن و باز داشتن از نیل شهوات و مرغوبات در مقام کسر قوی شهوانی و
سبعی او در آمدن و سلوک او را باعتدال آوردن و امر مذکور را وسیله فلاح و فیروزی خود ساختن چنانچه
بآن ناطقست آیه کریمه قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها یعنی بتحقیق که فلاح و فیروزی یافت کسی که
در مقام تزکیه و تطهیر نفس در آمد و پاک ساخت دامان همت او را از آلایش ادناس رذایل و معایب و سبب
قایم داشتن او بطاعات و اجتناب فرمودن او از منهیات و محرمات بپرورش داده منشو و نما در آورد
نهال نجات و رستگاری او را بزلال مواعظ و نصایح و مکتسب انواع کمالات و فضایل علی اختلاف انواعها
و بتحقیق که خایب و بی بهره ماند کسی که نفس خود را در پرده اختفا و نقص داشته از مصیبت جهالت و مباشرت
مناهی بر نیاورد و باوج فضایل و طاعات نرساند و گفته اند که تزکیه نفس موجب تصفیه باطن و صفای خاطر است
و هرگاه از شوایب معاصی و هوس منزکی شد و از آلایش نقص و عیب برآمد دل نیز از لوث تعلقات ما سوی
مصفا میگردد و از کدورت خیالات باطله و توهمات فاسده بری آید و فنا آن نشود و فوز باین سعادت بهتر
نیست و عروج باین پایه ممکن نی چنانچه شاعر فرماید بیت تا نفس مبرا ز مناهی نشود دل آینه نور الهی نشود
افضل الجهاد من جاهد نفسه حمل خبر در این کلام که جمله من جاهد نفسه است بر مبتدا که افضل الجهاد است بحسب ظاهر
صحیح نیست چنانچه بعد از رجوع بمعنی ظاهر میگردد پس جهاد را که مصدر است بمعنی اسم فاعل اخذ باید کرد که کلام از تکلف

باشد که

باشد که افضل المجاهدین من جاهد نفسه یا آنکه خبر را محذوف دانسته کلام بر حذف مضاف محمول باید داشت
تا تقدیر چنین شود که افضل جهاد من جاهد نفسه التی بین جنبیه (جهاد هو) بعضی استدلال کرده اند باین فقره از حدیث
بر آنکه نفس ناطقه مجرد و منسب به آن مجرد باشد مستغنی خواهد بود از مکان و درین کلام اثبات مکان از
برای او شده باشد پس مجرد نباشد و حق آنست که حدیث دلالتی بر مدعای مذکور نیست بلکه کنایه
از نهایت قرب و کمال نسبت نفس است ببدن چه تجرد نفس ناطقه ظاهر تر از آنست که گنجایش احتمال
دلیل بر نفی آن بوده باشد و براهین عقلیه برآن قایمست و مشهود مصادق و نقلیه بآن حاکم و مکاشفات
ذوقیه باطنیه بعیان شده چنانچه در محل خود مذکور است نمایش باید دانست که جهاد نفس چنانچه این حدیث
بآن ناطقست بهترین جهادهاست و حضرت عزت جل شانه برفتن فضل و کرم خود لازم ساخته است
جمعی که بآن قیام نمایند و در معرض هدایت فی در آورده ایشان را براه حق که جاده نجات و صراط مستقیم
عبارت از آنست برساند چنانچه در کلام مجید میفرماید الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا یعنی جمعی که درراه
محبت ما با نفس خود جهاد فرمایند و او را از مشتهیات خود باز آورده بطاعات و عبادات و اجتناب
منهیات و اکتساب فضایل و کمالات اخروی وا داشته اند هر آینه هدایت میکنیم ما ایشان را و میرسانیم
براههای خود که سلوک در آن از ضلالت و گمراهی ایمن بوده باشد بی شایبه شبهه و شک بمقصد رسند پس
بر هر کس واجب است که جهاد نفس را بر خود لازم شناسند و همیشه نفس خود را در معرض محاسبه و مراقبه
داشته از لذات دنیه فانیه باز آورد و در همه حال مستخبر احوال او بوده از حرکات و سکنات و خطرات که
که او را در آنهاست غافل نباشد و بدانکه هر نفسی که از عمر میگذرد بی بها و جوهریست که اگر آنرا بکار
هیچ شی از اشیا را قابلیت آن نیست که قایم مقام آن تواند بود یا عوض آن تواند شد بلکه نقد

که با آن میتواند هر گنجی را از کنوز رحمت الهی که ابد الآباد از روح و فیض آن بهره‌مند تواند بود کسب نفع آن
از دست فنا و زوال ایمن و مصون باشد و ضایع گذاشتن یا صرف کردن آن در امری که مستلزم ادراک
سعادت نبوده باشد نقصانیست بس عظیم و خسرانیست بس بزرگ که هیچ عاقل با اعتبار بر امثال آن
نکرده که بضعف عقل منسوب میشود و هیچ زیرک دانا آنرا بر خود روا ندارد که زر در باب برگ و تمیز نادان
و بی تمیز نماید پس چون مرغ سحری بخروش سبوح قدوس در آید و مؤذن صبح ندای حی علی الصلوة در
دهد باید دوگانه واجب قیام باید نمود بعد از فراغ از آن نفس را محراب مخاطبه خود ساخته باو خطاب
باید کرد کای نفس مرا بضاعت و سرمایه که توانم وسیله نجات و رستگاری خود ساختن سوای آن
چند روزه عمر فانی نیست و آنچه از آن رفته است و در معرض فنا و زوال در آمده در حقیقت نقصانیست
که بر اصل المال و سرمایه من راه یافته است و این روز نویست که از اجل قلت حیات آن یافته و حضرت
عزت نعمت زندگانی در آنرا بتو ارزانی داشته است تا بعبادت او قیام نمائی و فا بر ... نجات و رستگاری
تو باشد و در آن بدست آری اگر دنیا نا از ... اجل مهلت آن نمی یافتی امروز در سلک اموات منتظم بودی
مرا آنچه از خود در خواست میکردی که حیات امروز دیگر را بتو ارزانی دارد که تدارک ایام گذشته نموده
عملی در آن بجای آری که متضمن رستگاری و روسفیدی و رفع خجالت تو بوده باشد همان پندار که امروز
آن روز است که آرزوی حیات آن کرده و آرزوی ترا بر آورده اند و حیات در آنرا بتو ارزانی داشته پس آنچه
در آن آنچه در آرزو بعمل خواهی آورد و بر تو باد که حیات این روز را غنیمت شماری و ساعات آنرا ضایع
و باطل نگذاری و بدان ای نفس که شبانروزی بر بیست و چهار ساعت تقسیم یافته است و در حدیث
وارد است که یفتح للعبد لساعات الیوم واللیلة اربع وعشرون خزانة فیفتح له منها خزانة فیراها مملوة نورا

من حسناته

من حسناته التی عملها فی تلک الساعة فیناله من الفرح والسرور والاستبشار ما لو وزع علی اهل النار
لشغلهم ذلک عن الاحساس بالم النار ویفتح له خزانة اخری فیراها مظلمة منتنة مفزعة فیغشاه ظلامها وهی الساعة
التی عصی الله تعالی فیها فیناله من الهول والفزع ما لو قسم علی اهل الجنة لنغص علیهم نعیمها ویفتح له خزانة اخری
فیراها فارغة لیس فیها شیء وهی الساعة التی نام فیها او اشتغل فیها بشیء من مباحات الدنیا فیتحسر علی خلوها متحسرا
ویندم علی ما فاته من الربح العظیم الذی کان قادرا علی تحصیله فی تلک الساعة وهکذا تعرض علیه خزائن اوقاته
طول عمره یعنی از بیست و چهار ساعت شبانروزی از برای هر بنده بیست و چهار خزانه مخلوق شده است
که هر ساعت از ساعات بیست و چهارگانه و بازای آن یکی از این خزائن گذاشته میشود و چون روز قیامت
در رسد یک یک خزانه را بدو عرض نموده بر روی او بگشایند پس چون خزانه را بگشایند که تعلق بساعتی
داشته است که در اعمال حسنه و کردار نیک صرف شده است خزانه بنظر آورد مملو از نور رحمت الهی که
اعمال حسنه او در آن ساعات با آن تبدیل و حصول یافته پس او از مشاهده آن فرح و سروری دست دهد که اگر آنرا
بر اهل دوزخ تقسیم نمایند جمیع دوزخیان از کثرت التذاذی که ایشانرا از آن حاصل شود احساس الم عذاب نکنند
و چون خزانه بگشایند که بساعتی تعلق داشته که صرف معصیت و مناهی و اعمال ناشایست شده مظلمه تاریک
و هولناک متعفن بنظر آید که اگر هول و فزعی که از مشاهده آن او را رو نماید بر اهل بهشت تقسیم شود جمیع نعمها
و عیشهای بهشت بر ایشان منغص شده از لذت آن محروم مانند و چون خزانه را در نظر آورند که بساعتی
تعلق داشته باشد که آنرا ببطالت و بیکاری گذرانیده است یا در خواب بسر برده است یا در افعال مباحه
که رجحان اخروی نداشته است صرف نموده آنرا خالی یابد از مشاهده آن چنین حسرت و ندامت تمام او را دست دهد
که هرگاه با وجود ساعات اجل و قدرت بر پر کردن آن از حسنات بر آن توجه سلوک داشته است و همچنین یک یک

از عمر این ساعات هر روز عمر او را بر دو حصه بکرده باشند و او را حالت ثلثه دست بداده باشد تا با تمام
رسد پس جهد کن ای نفس هیچ بیع و درنگ که عمر این ساعات آنرا از حسنات مملو سازی تا با نوار آن از ظلمات
قیامت ایمن گردی و چنان مکن که بسبب اندک کاهلی و میل باستراحت و فراغت خاطر چنان شود که چون بنظر تو
در آورند همه را خالی یابی و پر حسرت و ندامت شوی که آن فایده متصور نباشد و حال تو مثل حال تاجری باشد
که سرمایه از دست ناشناخته داشته باشد و همیشه بر سودی که از آن متصور بوده حسرت میبرده باشد و
نفعی بآن مترتب نشود و به جای آنکه بخوبی سلوک داری که چون در آخر بر روی تو گشایند از سوال غفلت و آزار
تن و تنغص آن شهوانی قرار گرفت و همیشه از آن در عذاب باشی اجارنا الله و ایاکم عن ذلک **تتمیم** بدان
ای عزیز که نفس ناطقه انسانی واقعست در میان دو قوت یکی قوت شهوانی که بآن ادراک لذات بدنی و
حظوظ حیوانی مینماید مثل خوردن و آشامیدن و جماع کردن و غلبگی جستن بر خصم و امثال آن از لذات
عاجله فانیه دویم قوت عاقله که بآن تمیز میکند نیک را از بد و خیر را از شر و حریص میشود در کسب کمالات علمیه [illegible]
تحصیل علوم حقیقیه و اتصاف بصفات حمیده و تخلق باخلاق پسندیده که شخص فوز بسعادت ابدیه است
ادراک فیوض کامله یافته و کلام معجز نظام الهی که وهدیناه النجدین یعنی نمودیم ما انسان را راه خیر و شر
اشارتست باین دو قوت و همچنین آیه کریمه انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا که خلاصه معنی آن بنا
بر آنچه مفسرین ذکر کرده اند و الله اعلم آنست که بدرستی که نمودیم ما انسان را راه حق و طریق خیر که آن باعث رفتن
شخص رستگاری و نجاتست و راه باطل و سبیل شر را که سلوک در آن باعث گمراهی و هلاک باشد که
براه حق سلوک خواهد نمود و چون آنکه خواهد بود مگر آنکه داند که نعمت از جانب پروردگار او که باو
عنایت شده بوظایف شکرگذاری قیام نموده از جمله شاکران خواهد گشت یا راه باطل را اختیار خواهد نمود

وبلای

وبلای کفران نعمت گرفتار گردیده در سلک کافر نعمتان مندرج خواهد شد و بعضی گفته اند که مراد بسبیل در آیه
کریمه راه حق و طریق مستقیم است و راه باطل و طریق دلایل شر بمقابله آن معلوم میشود یعنی بدرستی که نمودیم
ما انسان را راه راست و طریق نجات بدلایل واضحه و ترک آن راه باطل بینه باو آنست که قدر نعمت دانسته بآن در خواهد آمد
و شاکر خواهد بود یا از ضعف دیده باطن از آن عدول نموده به تیه ضلالت گرفتار خواهد گشت و بکفران نعمت منسوب
خواهد گردید پس اگر دیده بصیرت تو بینا شد درکاری و قوت شهوانی را مطیع و منقاد قوت عاقله سازی هر آینه سعادت عظمی و
کمالات کبری فایز خواهی بود و بصراط المستقیم که راه نجات و سبیل حضرت خدای است رسید و اگر آنرا بر قوت عاقله
سلطنت دادی و چنان کنی که قوه عاقله اطاعت و انقیاد او را و همه همت خود ساخته بکلی اوقات خود را در
تحصیل مشتهیات او صرف نماید و بر مقتضای رضا و اراده او جاری دارد از اهل ضلالت و هلاک گردیده در
معرض خطاب وقد خسر [illegible] منا در خواهی آمد ای عزیز وجود تو نسخه مختصر است از بدایع صنایع الهی و آنچه در عالم
موجود است از بسایط و مرکبات و مجردات و مادیات همه در تو موجود است و تو خود عالم کبیری بلکه عالم اکبر
چنانچه زبان ناطق است کلامی که منسوب است بجناب باب جلال و سرچشمه جویبار [illegible] کلام امیر المؤمنین و
سید الموحدین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین که **رباعی** دواءک فیک و ما تبصر ** و داءک منک و ما تشعر ** و تزعم
انک جرم صغیر ** و فیک انطوی العالم الاکبر ** و ترجمه آن رباعیه الموافقة الفرع مع اصله در ضمن این رباعی
در معرض بیان می آید **رباعی** از نسخه دوای تو گر با خبری ** هم از تو بود درد اگر در نگری ** از خردی جسم
خبر بی خبری ** تو عالم اکبری چه شد گر بشری ** بدانکه هر چه در عالم کون و فساد موجود است نمونه آن [illegible] از انجا
شناسی حاصل است از آن یگانه هستی نمایش آنچه در تو میسر نمود دارد و در ربط اشیا دیگر نیز نهاده است
چهار صفت **اول** [illegible] که تراز افعال ملایکه سفر [illegible] اخلاق [illegible] ملکان [illegible] آیین [illegible] و تحریص نموده بعبادت

وطاعت پروردگار و فلاح عقبی قرب و رضای خالق لیل و نهار میدارد دوم سببی که از افعال سباع
و اطوار حیوانات درنده مثل دشمنی و سرعت انتقام و غلبه جستن بر خصم خود و دشنام دادن و زدن و کشتن و
امثال آن ترغیب میفرماید سیم سببی که باعث بر انگیختن شهوت و شره نسبت بخوردن و آشامیدن و جماع
کردن و آنچه مانند آن باشند از افعال بهایم چهارم شیطانی که خصال شیطان لعین را از مکر و حیله و شعبده
و امثال آن در نظر تو جلوه استحسان داده طبع ترا بجانب آن مایل میسازد و لیکن اگر نیک درنگری بیابی که بمثل
وجود تو در محل اجتماع چهار چیز است خنزیر و کلب چون درنگری بدیده بینایی [illegible] کاینجا که
سگ و خوک و ملک و شیطان جمع آمده بر بساط [illegible] سگ عبارت از قوت غضبیه که با آن [illegible] از
بیگانه تفرقه نکرده در مقام انتقام در بنی نوع خود بستم و ضرب و قتل و امثال آن درمی آیی و خوک عبارت از قوت شهوانی
که چون بر تو غالب شد نیک را از بد و خیر را از شر فرق نکرده بمقتضای اراده و میل مباشرت [illegible] و شیطان عبارت
از زوریست که با آن شر را در کسوت خیر درمی آوری و باطل را لباس حق جلوه ظهور میدهی پس اگر بجهاد این
سه دشمن خانگی قیام نموده رنج کشیده و مکر شیطان کردی و سگ و خوک را بر سر اندازی و غلبه خوک را ضبط و لادادن
سگ [illegible] شکستی و [illegible] و بجای سگ البشری ساختن و صعود دادن خوک [illegible] از خود دفع کردی و چنان شد که
سر در قلاده فرمان برداری و اطاعت تو در آمده مقهور و محکوم تو شدند هر آینه از صحبت ملک بهره مند گشته بجوهر
ملکی فایز خواهی شد و بموجب این حدیث از عهده قیام بفضل جهاد بر آمده [illegible] خود را از اقدام بآن برای
خواهی ساخت و کار دنیا و آخرت تو نظام یافته عاملان عدل و انصاف در مملکت بدن تو که عالم اکبرش دانسته راه
عمل خواهد یافت و چنان خواهد شد که هیچکدام قدم از جاده استقامت بیرون نتوانند گذاشت و اگر [illegible]
باشند در جهاد با ایشان مسامحه و کاهلی نموده دقیقه [illegible] در اسعاف [illegible] رعایت جانب ایشان نمودی

هرآنچه

هر آینه ترا از قبیل مستعاد حکم خود ساخته بزیر لجام اطاعت و انقیاد در می آورند و بر تو سوار شده بهر جانب که
اراده ایشان تعلق گرفت میبرانند و چنان میشود که همگی اوقات تو صرف تحصیل مشتهیات و حصول مرادات
ایشان شود و تو در معنی همیشه بعبادت سگ و خنزیر مشغول خواهی بود و بپرستش ایشان اقامت خواهی داشت
چنانچه حال اکثر ابنای این زمانست که همگی همت ایشان مصروف اطاعت شکم و فرج است و شب و روز عداوت
و نفاق مردم را شعار و دثار خود ساخته بلوازم آن قیام دارند و طرفه تر آنکه کافران را بر پرستش اصنام انکار نمایند
و در عبادت اوثان بضعف عقل و نادانی منسوب میسازند و حال آنکه اگر بدیده انصاف درنگرند و پرده غفلت
از روی کار خود بر دارند حقیقت امر را بر وجهی که بر ارباب کشف و ریاضت منکشف میشود بعین الیقین مشاهده
نمایند هر آینه می یابند که گاهی دست خدمت بر سینه اطاعت نهاده بعبادت خوک مشغولند و دامان استعمال خود را
در خدمت او بهم کرده گاهی بجهت او در رکوعند و گاهی در سجود و همیشه منتظر دارند که [illegible] از جانب
او مأمور شوند تا بذل جهد خود نموده نهایت سعی و کوشش در تحصیل مراد او بتقدیم رسانند و گاهی در ملازمت
سگی میروند از روی ادب آمده بپرستش او قیام دارند و شب و روز در فکر آنند که از جانب او چه اشارت صادر شود که
در حال بمقتضای آن عمل آورند و همگی همت ایشان مصروف آنست که در آنچه رضای شیطان مغرور آن باشد
و اراده او بآن تعلق گیرد و متعرض [illegible] شوند و متابعت او باشند ساعی باشند و در سرانجام آن [illegible]
چرا که هر یکی از کلب و خنزیر مذکور را او [illegible] که ایشان از خدمات خود [illegible] مشتهیات نفس خود را از ایشان طلبند
پس بی حقیقت بعبادت و طاعت شیطان سپرده باشند و قلاده بندگی او را در گردن انداخته داخل باشند در سلک
جمعی که از جانب حضرت عزت در معرض این خطاب اند که الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین
یعنی معهود نبود مرا با شما ای فرزندان آدم و نگفتم بشما که عبادت شیطان مکنید که او دشمنیست مر شما را و دشمنی ظاهر

پس ای عزیز باید که در هر حال سنجیدِ احوال خود باشی و از حرکات و سکنات و قیام و قعود و تکلم و سکوت خود غافل
جایز نداری که مبادا چنان شود که تمام عمر تو صرف عبادت شیطان و اطاعت کلب و خنزیر شده باشد و
آن نهایت ظلمی باشد که بر خود روا داشته باشی چرا که نفس خود را که در ملک بدن تو حاکم و مالک آفریده اند در آن
وقت محکوم و مملوک جمعی داشته خواهی بود و آنکه تو ولی ایشان بودی و مولا بود خود را بنده و فرمان بردار کرده باشی بواسطه آنکه
نفسی که بتو کرامت شده مرتبه او را در اقلیم بدن مرتبه ریاست و سلطنت است بر جمیع قوی و آلات و جوارح مسخره شده
که در اطاعت و فرمان برداری او باشند تو او را خادم و مطیع خود ساخته حکم جمعی را بر او جاری ساخته خواهی بود و بعضی
مفسرین در تفسیر آیه کریمه و سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض جمیعا منه ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون گفته اند سبب
آنکه ما فی السموات و ما فی الارض را در قبضه تسخیر تو در آورده آنست که تو خود را مسخر هیچ شیء از آنها نسازی و چنان که
چیزی از آنها را در ضبط تسخیر خود در آورده باید مسخر کسی باشی که سموات و ارض و ما فیهما را در بندگی و در حلقه تسخیر تو
در آورده پس با وجود این همه عنایت و فضل الهی که شامل حال تو شده است و تو را در مرتبه داشته اند که مخلوقات عالم بالا
دم از تسخیر تو بزنند بواسطه آنکه تو مسخر دیگری شوی و نباید بی عبادت غیری از اینان تمامی هر گاه تو خود را در قبضه تسخیر
دیگران در آورده عبادت و اطاعت ایشان را بر عبادت و اطاعت او اختیار نمایی و فضل او را بر خود ضایع و ناقص گردانی
در مقام کفران نعمت او در آیی و با آنکه تو را بواسطه آنکه عبادت او کنی آزاد کرده و بنده ساخته است از بندگی ما سوی تو خود را
بنده و منقاد دیگران ساخته دست از عبادت او باز داری و هیچ ظلم نیست که از اصل ظلم و عدوان قوی تر بود و از خطاب
حضرت عزت در معرض این خطاب که افتتخذونه و ذریته اولیاء من دونی و هم لکم عدو بئس للظالمین بدلا نهی
آیا که خواهی گردید شیاطین در تربیت و اتباع او را دوستان و سعادت امور خود در ظن یعنی برگزیده ایشان را دوست
دولی امور خود ساخته و اطاعت و فرمان برداری ایشان را وجهه همت خود ساخته بدل من گماشته اید و حال آنکه

ایشان

ایشان همه شما را دشمن اند بد جنسیت که ظالمان و ستمکاران از برای ایشان قرار داده تعالی عن ذلک علوا کبیرا
حدیث دوازدهم روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی از علی
بن ابراهیم از هارون بن مسلم از مسعدة بن صدقه که در ضمن حدیث ششم ذکر احوال ایشان شد از امام بحق
ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله عز و جل لیبغض المؤمن الضعیف
الذی لا دین له فقیل له و ما المؤمن الذی لا دین له قال الذی لا ینهی عن المنکر قال مسعدة و سئل ابو عبد الله
عن الامر بالمعروف والنهی عن المنکر أواجب هو علی الامة جمیعا فقال لا فقیل له و لم قال انما هو علی القوی المطاع
العالم بالمعروف من المنکر لا علی الضعفة الذین لا یهتدون سبیلا و الدلیل علی ذلک من کتاب الله عز و جل قوله
تعالی و لتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر فهذا خاص غیر عام کما قال
عز و جل و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون **شرح** کلام معجز نظام در ضمن آغاز و دو شق و
انجام **آغاز** مشتمل بر دو شق **شق اول** خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه فرموده است رسول خدا صلی
الله علیه و آله که بدرستی که حضرت عزت جل ذکره دشمن میدارد مؤمن ضعیف لا دیانتی که نبوده باشد از برای
او دین کامل گفتند که کدام است مؤمنی که دین کامل نداشته باشد رسول خدا فرمودند مؤمنی که باعث نهی منکر نشود
و مردم را از مباشرت منهیات و ارتکاب محرمات باز ندارد و راوی میگوید از امام علیه السلام سؤال کردند از
امر بمعروف و نهی منکر که آیا آن واجب است امام علیه السلام فرمودند بر جمیع امت واجب نیست بلکه مخصوص جمعی
است که مخصوص اند بسبب اختصاص صفت امام علیه السلام فرمودند بر کسی واجب است که قدرت بر آن داشته باشد
و چون در احکام شود مردم اطاعت او بکنند و داند که معروف کدام است و منکر کدام نه بر جمعی از ضعیفان است که
بر آن قادر نباشند و ایشان را حالت تمیز معروف از منکر و منکر از معروف نبوده باشد و دلیل بر آنکه وجوب آن

بر بعضی است اختصاص دارد و کلام الهیست در قرآن مجید که و لتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف
و ینهون عن المنکر یعنی باید که بعضی از شما امتی باشند که مردم را بخیر خوانند و مامور سازند ایشان را
بمعروف و منع فرمایند و باز دارند از منکر و مبادرت بنهیات و بر وجوب آن خاص باشد بعضی است و نسبت
بجمیع مسلمین ندارند چنانچه اخبار الهی از حال امت موسی علی نبینا و علیه السلم مشعر بر آنست قال الله تعالی
و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون یعنی از قوم موسی گروهی هستند که مردم را هدایت میکنند
بسبب حق و راستی که با ایشانست و بحق و راستی عمل میکنند میان مردم ان الله عز و جل لیبغض المؤمن
الضعیف الذی لا دین له مراد ... آنست که با او بر وجهی سلوک نماید که کسی با کسی دشمن باشد با او بر آن وجه
سلوک میداشته باشد و عامل سازد با او آنچه بر دشمنی و عداوت مترتب است یعنی جزای عمل بد و بر قیاس است
یعنی جزا با بد و بر قیاس است اکثر صفاتی که بحضرت عزت تعالی و حده نسبت میدهند مثل محبت که
در لغت بمعنی رقت است متعلق بمایل گشتن دلست بجانب مردم و باعتبار غایت یعنی اثری که بر رقت
قلب مترتب میشود بحضرت عزت اسناد میکنند و او تعالی را العزیز رحیم میگویند و آن در گذرانیدن
از زلات و تقصیرات و بخشیدن مظالم و عفو سیئات و بذل احسان و ایصال نعمت بی پایان و الا حضرت
کبریائی منزه است از اتصاف بامثال این صفات کاملی که بمعانی خود مستعمل باشد الذی لا ینهی عن المنکر
مراد منکر در مقام هر امریست که از جانب شارع حکم بحرمت آن شده باشد و در نظر شرع فعل آن قبیح نماید
و مراد بمعروف که در مقابل آن مستعمل میشود چیزیست که فعل آن بر ترک بحسب شرع اقدس سبحان با رجحان
باشد شامل واجب و سنت است نه حسنی که در مقابل حرام است که شامل مباح و مکروه نیز هست امر بمعروف و نهی
در قول الهی که و سئل ابو عبدالله علیه السلم عن الامر بالمعروف و النهی عن المنکر و بعد در کلام امام علیه السلم

درجواب

نمایش دوم

در جواب او انفس از معنی مذکورست و بمعنی واجبست هر امر بمعروف بنحوی که واجبست بلکه سنت است
و مراد از وجوب بر جمیع است که راوی سوال از آن از امام علیه السلم کرده وجوب آنست بر هر فرد علی التعیین خواه
قادر باشد بر آن و خواه نباشد و خواه عالم بمعروف و منکر بوده باشند و خواه جاهل و الضعیف الذی لا یهتدی سبیلا الیه که
امری خواهد بود که از حصر وجوب بر جمعی که بصفات مذکوره اتصاف داشته باشند لازم می آید که وجوب بر
بعضی است نه نفس حصر چنانچه از عبارت ظاهر است صحه دلالت آیه مذکوره در معرض منع است و لکن
لفظ من در
تمسک امام علیه السلم در تحقیق در آنکه بیانیست یعنی باید که باشید شما امتی که با امر بمعروف و نهی منکر
قیام نموده باشید از ثواب دور باشد و بعد از تصریح حضرت در تحدیث برخلاف آن از معرض اعتبار
ساقط و الله اعلم فهذا خاص غیر عام یعنی امر الهی و طلب او از بندگان امر بمعروف و نهی منکر را مخصوص
ببعضی است نه عام است که شامل جمیع امت باشد **نمایش اول** بباید دانست که علمای امامیه
رضوان الله علیهم خلاف کرده اند در آنکه وجوب امر معروف و نهی منکر که تعبیر از آن بحسبه نیز میکنند وجوب
عینیست یعنی بر هر فرد از افراد جمعی که شروط وجوب آن در ایشان متحقق باشد علی حده واجبست مانند
نماز و روزه و امثال آن یا وجوب کفائیست که تا کسی مرتکب آن نشده است بر هر فرد از ایشان واجبست
و چون بعضی با آن قیام نموده اند از دیگران ساقط میشود مثل نماز میت و جواب سلام و امثال آن
و شیخ ابوجعفر طوسی و شیخ ابوالقاسم علی ابن ادریس و جمعی از علمای متاخرین که از آنجمله شیخ شهید است در
شرح ارشاد و شیخ علی اعلی الله شانه در بعض مصنفات خود بر وجوب عینی رفته اند و بقیام بعضی
از دیگران ساقط نمیدانند و سید مرتضی علم الهدی و ابو الصلاح و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه و
بعض دیگر از متاخرین مثل شیخ زین الدین رحمه الله واجب کفائی میدانند و حکم کرده اند بآنکه قیام بعضی

بآن در حصول مقصود کافیست از دیگران ساقط میشود و ایشان را بعدم ارتکاب آن اثمی نخواهد بود و از
برای تحقیق محل نزاع و توضیح مقام در مقام ایراد مثالی برآمده میگوییم هرگاه فرض کنیم که در شهری شخصی ترک
نماز و روزه و شرب خمر مثلا اقدام مینموده باشد و در آن شهر ده نفر بوده باشند که شروط وجوب حسبه
در ایشان متحقق باشد و از قیام بآن ضرری مالی و بدنی بایشان عاید نشود و چون یکی از ایشان شروع در آن
نماید و بر فعل او ترتب اثر مطلوب که مداومت آنشخص است بنماز و باز آمدن او از شرب خمر که مظنون
دیگران باشد بمجرد ظن مذکور قبل از آنکه اثر مذکور بر فعل آن یک کس مترتب شود آنشخص ترک فعل خود
کند آیا وجوب حسبه از نه نفر باقی ساقط میشود یا بر ایشان نیز واجبست که با وجود ظن مذکور باو مشارکت
نمایند و اگر در آن مساهله کنند آثم خواهند بود جمعی که بر وجوب عینی رفته اند شق ثانی را اختیار کرده اند و
تقاعد نه نفر باقی را با وجود ظن مذکور تجویز کرده اند و جمعی که واجب کفائی میدانند میگویند مشارکت دیگران
با او واجب نیست و بمجرد شروع آن یک کس در آن از ایشان ساقط میشود و جماعت اول استدلال کرده اند
بر مطلب خود بحدیث چه ظاهرش دلالت بر وجوب حسبه بر هر مؤمن دارد که واجب عینی باشد
که در سعی بآن از دیگری نشود مثل حدیثی که روایت شده است از امیر المؤمنین علی علیه السلام که ومن ترک انکار
المنکر بقلبه و یده و لسانه فهو میت فی الاحیاء یعنی هر کس که ترک کند نهی منکر و انکار آنرا بدل خود و بدست
خود و بزبان خود چنانچه بعد ازین تفصیل مذکور خواهد شد پس مرده خواهد بود در میان زندها و اثری که بر حیات
مترتبست بر زندگی او مترتب نخواهد بود و روایتی که منقولست از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام
که آنحضرت فرموده اند باصحاب خود که انه قد حق لی ان آخذ البری منکم بالسقیم و کیف لا یحق لی
ذلک و انتم یبلغکم عن الرجل منکم القبیح فلا تنکرون علیه و لا تهجرونه و لا تؤذونه حتی یترکه یعنی بهر کسی که

سزاوار است

سزاوار است مرا که بیگناه و شما را ای اصحاب در ایراد گناهکاران در آورده مؤاخذه نمایم و چون مرا
یعنی سزاوار نباشد و حال آنکه بشما میرسد که مردی از شما مبادرت باعمال قبیحه مینماید و انکار فعل او نمیکنید
و از و دوری نمیجویید و او را در معرض ایذا و آزار در نمی آورید تا ترک آن کند و امثال این احادیث
که درین باب وارد است و استدلال مذکور بر وجهیست که مشاهده میشود یعنی ضعیف است و دلالت
احادیث مذکوره بر زیاده از وجوب مطلق در معرض منع است و صدور احادیث نیز بر مطلب مذکور نیست
چنانچه بعد از رجوع بمعنی آن ظاهر میشود و جمعی که واجب کفائی میدانند و استدلال کرده اند بآیه کریمه
ولتکن منکم که با ترجمه اش سبق ذکر یافت و بقول حضرت در آخر احادیث که و هذا خاص غیر
عام و بخاطر میرسد که آیه و حدیث مذکور هیچکدام زیاده برین دلالت ندارند که امر مذکور بر جمیع افراد امت
واجب نیست و قایلین بوجوب عینی نیز بآن قائلند چه ایشان نیز بر جمعی که جامع شرایط آن نباشند واجب
نمیدانند و زیاده ازین نمیگویند که بر بعضی که جامع شروط مذکور هستند بر هر فرد بخصوصه واجبست و بفعل
دیگری از و ساقط نیست و هیچیک از آیه و حدیث دلالت ندارد بر آنکه از جمعی که جامع شرایط مذکوره باشند
هرگاه از بعضی مبادرت بآن واقع شود قبل از ترتب اثر مطلوب بر فعل او از دیگران ساقط میشود و نزاع
بین الفریقین بر سر این است و سقوط وجوب آن از جمعی که جامع شرایط وجوب نباشند اقتضای آن
نمیکند که واجب کفائی باشد چه بسیاری از واجبات از آن قبیل هستند که باتفاق واجب عینی اند مثل حج
و جهاد و زکوة و امثال آن [illegible] بخاطر میرسد که اگر قایل شویم بآنکه هرگاه یکی از ده نفر مذکور در مثالی
که سبق ذکر یافت بآن قیام نماید اگر دیگران از [illegible] این باشد که مشارکت ایشان را اصلا دخل در ترتب اثر
مطلوب نیست و باعث رسوخ آنشخص در فعل و ترک و ترک مذکور تر نمیشود بلکه اگر باز ماندن او از ارتکاب

در معرض امکان وقوعی باشد همان فعل یک کس کافیست والا مشارکت ایشان نیز مفید نیست و وجود و
عدم آن علی السویه است مشارکت ایشان واجب نیست و وجوب آن بر ایشان قبل از شروع آن یک کس
در آن کافیست والا بر هر یک از ایشان مبادرت بآن واجب است و وجوب عینی است و [illegible] بود که
کلام ابن البراج که ظاهرش وجوب کفائیست برین محمول شود بخلاف کلام سید مرتضی و جمعی که حکم بوجوب
کفائی مطلق کرده اند و عبارت ایشان تاب این تفصیل ندارد و بسیار آنچه علامه در کتاب مختلف گفته است
که مذهب ابن البراج همان مذهب سید مرتضی است بعینه محل بحث باشد و استدلال کرده علامه قدس سره
در کتاب تذکرة الفقها بر کفائی بودن وجوب مذکور بآنکه غرض از معروف و نهی منکر که از جانب شارع امر
بآن شده و واقع شده است وقوع معروفست و ارتفاع منکر پس هر گاه مقصود مذکور بفعل بعضی
حاصل شود تکلیف دیگران بآن عبث خواهد بود و حکم بوجوب آن بر ایشان بیجهت نخواهد داشت و برو
می آید که اگر مراد او از حصولی که گفته است هر گاه بر فعل بعضی مترتب شود حصول بالفعل است یعنی هر گاه
وقوع معروف و ارتفاع منکر بفعل بعضی متحقق شود وجوب آن از دیگران ساقط است این معنی نزاعی نیست
و کسی درین خلاف نکرده بلکه خلاف در وقت ظن آنست و اگر مراد او حصول بالقوه است یعنی ظن حصول
اگر از عبث بودن امر و نهی دیگران عبث بودن در بعضی اوقات خواسته است یعنی وقتی که وجود و عدم
مشارکت خود را با جمعی که قیام بآن در بند مساوی دانند چنانچه گذشت نفع او نمیکند چه او قائل بوجوب
کفائی مطلق است و اگر مراد این است که لازم می آید مبادرت ایشان بآن بعد از صدور آن از بعضی در جمیع
اوقات عبث باشد و دعوی مذکور در معرض منع است و سند منع تفصیلیست که در ضمن [illegible] مذکور گذشت
نمایش دوم بباید دانست که آنچه از شروط وجوب حسبه عینا یا کفایة علی اختلاف القولین بیان نمودیم

مارضوان

۹۱

مار رضوان الله علیهم اشتهار یافته چهار شرطست **اول** علم بآنکه معروف کدام است و منکر کدام و علامت
تمییز ایشان از یکدیگر تا از غلط ایمن باشد یعنی منکر را معروف انگاشته امر بآن نکند و معروف را در تصور منکر
کرده در مقام نهی آن نشود **دوم** اصرار آن شخص بر ترک معروف و فعل منکر و ظاهر نمودن علامات اقلاع
آن از و **سیم** تجویز تاثیر فعل او یعنی نسبت مطلوب بر فعل او در معرض احتمال باشد چه اگر تاثیر مذکور
احتمال نداشته باشد و داند که بر قیام او بامر و نهی مذکور اثری مترتب نمی تواند شد تکلیف آن وجهی نخواهد داشت
چهارم آنکه ضرری مالی یا بدنی یا عرضی بر امر و نهی مذکور مترتب نشده باشد نه نسبت بآمر و ناهی و نه نسبت
بدیگران از اهل اسلام و از جمله این چهار شرط آنچه در حدیث مذکور است و حدیث را بر آن اشعاری بر آن هست
دو شرط است که شرط اول و شرط ثالث باشد و شرط ثانی و رابع از احادیث دیگر فهم شده است و باید
دانست که مراتب انکار چنانچه اشارت بآن سبق ذکر یافته سه است اول انکار بدل و مرتبه مذکوره [illegible]
دوم انکار بزبان که اول مراتبش موعظه است و نصیحت کردن و آخر مراتبش توبیخ و ملامت سیوم انکار
بدست که عبارت از شکستن آلات فسق و دور کردن فاعل آنرا از مقام فعل مذکور و زدن او را با نکار
لسانی متاثر نشود و امثال آن و آنچه از این مراتب بشروط اربعه مذکوره مشروطست مرتبه دوم و سیوم است
اما مرتبه اول یعنی انکار بدل وجوب جمیع انواع آن مشروط بجمیع این شروط نیست بلکه بر چند نوعست و هر
نوعی را حکمی است **اول** اعتقاد وجوب فعلی که ترک شده و حرمت فعلی که بعمل آمده و رفع عقاب آنکه
فعل ترک مذکور و رضا نداشتن بآن و وجوب این نوع بعین شروط بشرط اول است که علم بوجوب و حرمت
باشد و بعدم تحقق شروط دیگر ساقط نمیشود **دوم** دشمن داشتن تارک معروف و فاعل منکر بر ترک و فعل
مذکور که بغض فی الله که در بعضی احادیث امر بآن وقعت عبارت از آنست و وجوب آن مشروط بدو شرط

او است و شرط ثالث و رابع که تجویز تأثیر و عدم ترتب ضرر است مشروط نیست سیم اظهار کراهت خاطر
بفاعل و تارک مذکور که بغیر زبان و دست باشد مثل عدم مکالمه و ترک اختلاط و امثال آن و این نوع از این
مرتبه بر نسبت مراتب دیگر مشروط بجمیع شرایط اربعه است و بعدم تحقق یکی از آنها وجوب آن ساقط میشود
آن از انواع انکار قلبی که از لوازم وقوع یافته معنی بر مسامحه است که در آن کرده اند و از این تقریر ظاهر شد که آنچه شیخ
ابوالقاسم و علامه علیهما الرحمه و جمعی دیگر از فقها بر آن رفته اند که انکار قلبی هیچیک از شروط اربعه مذکوره مشروط
نیست و از جاده استقامت بر کنار است ۷ مخفی نماند که اطلاق نهی بر هر یک از انواع انکار قلبی
بطریق مجاز است و همچنین اطلاق امر و نهی بر جمیع انواع مرتبه سوی بعض افراد مرتبه نهی لسانی نهایتش شاید
اطلاق مذکور حقیقت شرعی شده باشد و در معرض اصطلاح اهل شرع در آمده پس تخصیص تجویز به مرتبه اولی
مراتب انکار قلبی که از کلام بعض از علما ما ظاهر میشود محل بحث باشد چه اگر مراد ایشان تجویز لغوی است تخصیص
را وجهی نخواهد بود و اگر مجاز شرعی اراده کرده اند مجاز بودن نوع اول نیز در معرض منع است فتدبر پنجم
بباید دانست که آنچه از شروط حسبه در کتب علمای ما رضوان الله علیهم مذکور است و همه بر آن اتفاق دارند این
چهار شرط است که سبق ذکر یافت و بعضی شروط دیگر نیز اعتبار کرده اند و آن آمر و ناهی خاص دانسته اند و آن اجتناب آمر
و ناهی است از محرمات و ارتکاب مناهی کسی که مباشرت امر معروف و نهی منکر میکند باید خود مرتکب مناهی
نباشد و عادل باشد و استدلال کرده اند بر مطلب مذکور بچند دلیل اول آیه کریمه اتأمرون الناس بالبر
وتنسون انفسکم یعنی آیا امر میکنید نفسهای خود را باآنکه او اولی است بمامور ساختن بآن و دست باز میدارید بدکاری
از آنکه آنچنان نباید کرد دوم قوله تعالی کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون یعنی بزرگ گناهی هست
نزد پروردگار شما آنکه بگویید و بعمل نیارید مردم چیزی را که خود آن را عمل نیاورده باشند سیم مدنی

که روایت

که روایت شده است از حضرت مقدسه مصطفوی صلوات الله علیه و آله که مررت لیلة اسری بی بقوم
تقرض شفاههم بمقاریض من نار فقلت من انتم فقالوا کنا نأمر بالخیر ولا نأتیه وننهی عن الشر ونأتیه
یعنی شبی که مرا بمعراج میبردند گذشتم بر جمعی که لبهای ایشان را بمقراض های آتشین قطع میکردند پرسیدم شما چه
کسانید و چه گناه مستوجب این عقوبت شده اید گفتند بودیم ما جمعی که در دار دنیا مردم را بخیر و اعمال
نیک مامور میساختیم و خود مباشرت بآن نمی نمودیم و مردمان را از آنچه کرده بودیم چهارم آنکه مراد این کردن
غیر فریح و این نافی است و بیابی اشتن غیر معصوم را از بیابی بودن خود است و گفته اند الا اصلاح زکوه
نصاب بالصلاح یعنی بصلاح آوردن اعمال غیر زکوه صلاح اعمال خود است پس همچنانچه تا مال نصاب
نرسد ادای زکوه واجب نیست تا اعمال نیز نصاب نرسد که صلاح است نرسد اصلاح اعمال غیر که زکوه است
مناسب نخواهد بود و حق آنست که شرط مذکور شرط نیست در کسی که خود مرتکب معاصی است و از دیگری نیز
مشاهده آن بنماید دو چیز بر او واجب است ترک فعلی که خود مرتکب آنست و انکار بر غیر در فعلی که از او مشاهده
نموده است و ترک یکی از دو واجب مذکور واجب دیگر را ازو ساقط نمیشود و احادیث بعضی دیگر از احادیث
که دلالت بر وجوب حسبه دارد چنانچه دلالت بر وجوب آن بر عادل دارد دلالت بر وجوب آن بر غیر عادل نیز
دارد و انکاری که از آیتین مذکورتین مفهوم شد اشعاری بر تخصیص وجوب ندارد چه انکار مذکور بر عدم مباشرت
او است با آنچه دانسته است که معروف است و مردم را بکرد و اشتغال بر آن میدارد نه بر قول و فعل مذکور و همچنین
آنچه حدیث معراج افاده آن کرده تعذیب مذکور است بر عدم اتیان ایشان بآنچه با آن امر کرده اند و همچنان
ایشان آنچه مردم را از آن باز میداشته اند نه بر امر و نهی ایشان و اما امر فرعیه و بعض شبهات که مذکور شد
کلامست شعری فاعلیت آن ندارد که دلیل احکام شرعی واقع تواند شد و نیز قایل باین قول زیاده بعد التی

نظر کرده است و بحکم منت که از عادل هر گاهی اگر چه بر سبیل ندرت باشد صغیره صادر شد پس اگر استدلال
مذکور تمام باشد عدم جواز آن بر عادل نیز لازم می آید که امر بمعروف و نهی منکر جایز نباشد مگر از کسی که هرگز
ازو معصیتی بوجود نیامده باشد نه صغیره و نه کبیره و آنچنان کسی نیست مگر معصوم پس وجوب حسبه در منوط که
معصوم در میان نیست نسبت بهیچ کس واقع نباشد و راه آن بالکلیه مسدود باشد و التزام این ظاهر است
که بد صورت دارد حدیث ششم روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب
کلینی از ابی جعفر محمد بن یحیی العطار القمی که شیخ علمای زمان خود بوده است و حدیث بسیار ازو روایت شده
و چند جلد کتاب در حدیث تصنیف دارد و ثقه و جلیل القدر است از احمد بن محمد و جمعی از راویان حدیث که
مراد اینجا علی بن محمد بن علان و محمد بن ابی عبد الله و محمد بن حسن و محمد بن عقیل الکلینی است از سهل بن زیاد
رازی که از امام محمد تقی و امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهم السلام سه حدیث روایت کرده است اگر چه
بعضی علمای رجال مثل نجاشی و غیره ضعیفش دانسته اند و نسبت کذب و فساد مذهب باو داده اند اما
شیخ طوسی رحمه الله در بعضی تصانیف خود ثقه اش دانسته والله اعلم از حسن بن محبوب کوفی که ثقه و
جلیل القدر است و از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده و از شصت کس از اصحاب امام جعفر صادق ع
حدیث نقل کرده بعضی او را از جماعتی شمرده اند که اجماع اصحاب یعنی علمای شیعه منعقد شده است بر
آنکه آنچه روایت آن از ایشان بصحت رسیده صحیح است و همه کس تصدیق ایشان بفقه و علم کرده اند و
وفات او در سال دویست و بیست و چهار هجری اتفاق افتاده رحمه الله علیه از ابی حمزه ثمالی که از رجال
مقبول حدیث است و بعضی ثقه اش دانسته اند و بعضی ممدوح و گفته اند که امام رضا علیه السلام فرموده است
که او لقمان عصر خود بوده و از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام سه و حدیث روایت کرده است

از امام

از امام الباطن والظاهر امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرموده قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی حجة
الوداع الا ان الروح الامین نفث فی روعی انه لا تموت نفس حتی تستکمل رزقها فاتقوا الله واجملوا فی
الطلب ولا یحملنکم استبطاء شیء من الرزق ان تطلبوه بشیء من معصیة الله فان الله تعالی قسم الارزاق بین خلقه
حلالا ولم یقسمها حراما فمن اتقی الله وصبر اتاه الله برزقه من حله ومن هتک حجاب ستر الله عز وجل و
من غیر حله قص به من رزقه الحلال وحوسب علیه یوم القیمة شرح کلام بلاغت نظام در بیان آغاز و
انجام آغاز سخن بر دو تمثیل اول فرموده است رسول خدا صلی الله علیه و آله در اثناء حجة الوداع که روح الامین
آن سرور بوده که جبرئیل امین در دل من دمید و بخاطر من آورد که خبر و دو قول بکند هیچ نفسی از نفوس انسانی
تا روزی که از برای او مقدر شده است تمام و کمال بها و عاید نگردد پس بترسید از خدای تعالی معصیان او مکنید
و اجمال کنید در طلب روزی و کد بسیار و کوشش زیاده در تحصیل آن منمایید و شب و روز از پی آن در تک و پوی
مباشید که آنچه مقدر است البته بشما میرسد و باید که دیر رسیدن روزی مقدر شما را بر آن ندارد که بواسطه
آن مرتکب عصیان خدا شوید و معصیت او را وسیله تحصیل آن سازید که بدرستی که رزاق بی منت عز شانه
روزی بندگان خود را از وجه حلال بر ایشان قسمت کرده است و نصیب هر کس را فراخور مرتبه و حال او
تعیین نموده و از وجه حرام قسمت آنرا بر ایشان مقرر نداشته و روا ندانسته که از حرام اخذ آن نمایند پس هر
کس از جادهٔ پرهیزکاری قدم بیرون ننهد و تاخیر در رسیدن قسمت او باو صبر و شکیبایی پیش آورد البته
روزی که از وجه حلال قسمت او شده است باو عاید شود و کسی که رعایت حرمت اوامر و نواهی الهی ننموده
پرده ناموس شریعت را بناخن معصیت بدرد و سر آنرا بریده میشود وظیفه روزی او از وجه حلال و چنان
میشود که وقتش مقدر حلال باو رسد و در روز قیامت او را در معرض حساب در آورند و حساب آنرا ازو طلب

دانسته بر ارتکاب آن معاقب نباشند **نمایش دوم** نفقه بفتح نون و ثانی و ثالث یعنی خرج و دسیدن
و رزق بضم راء و سکون زاء و بمعنی فعل ول و حاصل معنی آنست که در ضمن نمایش اول مذکور شده اجملوا فی الطلب
اجمال در طلب چنانچه گذشت کنایه از ترک کوشش بسیار است در طلب و قول حضرت صلوات الله علیه و آله که اتقوا
الله اجملوا و اتقوا فی الطلب دو محل دارد اول آنکه مراد این باشد که بترسید از خدای تعالی در این که کوشش نکنید
از آنکه مبادرت بآن نمائید چنانچه اتقوا الله فی فعل کذا یا بمعنی که بمباشرت آن فعل مشغول شوید دوم آنکه مراد تمامی آن
باشد اگر شما شیوه پرهیزگاری را پیش گیرید و از خدای خود بترسید لازم است باشد احتیاج که بسیار و تعب
زیاده در بدست آوردن روزی نخواهید داشت و روزی حلال خدای تعالی آن بشما خواهد رسید و اشارت
باشد بسوی آیه کریمه و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب که خلاصه تفسیرش و الله اعلم
آنست که کسی که شیوه تقوی و پرهیزگاری پیش گرفته از خدای تعالی بترسد حضرت عزت بیرون شد او را در او یاد
کرامت کند و رزق او را باو رساند از وجهی که گمان او بآن پی نبرده باشد و لا یحملنکم استبطاء شیء من الرزق
ان تطلبوه بشیء من معصیة الله یعنی لا یبعثنکم و لا یحدوکم و آن در ان تطلبوه ان مصدریست که فعل را تاویل
مصدری برده و مصدری که از انضمام آن با معمولش بیرون می آید منصوب بنزع خافض و کلام بتقدیر
تقدیریست که لا یبعثنکم استبطاء شیء من الرزق علی طلبه من المعصیة یعنی بر نمی انگیزاند و نمیدارد شما را دیر رسیدن
روزی حلال که بجهت شما مقدر است بر آنکه طلب نمائید آنرا از معصیت و مبادرت نمائید بعصیان الهی
قسم الارزاق بین خلقه حلالا و لم یقسمها حراما در این کلام ترکیب جالست از ارزاق که مفعول قسم است و نصبش
بر حالیت است یا مفعول قسم است بتضمین جعل معنی و نصبش بر مفعولیت و کلام باین آیه که قسم الارزاق بین
خلقه و جعلها حلالا من هتک حجاب ستر الله هتک ستر یعنی دریدن و پاره کردن آنست و اضافه حجاب بستر

اضافه

اضافه بیانیست اگر ستر بکسر سین خوانده شود چه ستر بکسر یعنی پرده و حجاب است و اضافه لامیست اگر بفتح
سین باشد که بمعنی مصدر است و بر این تقدیر در کلام استعاره تبعیه مصرحه در ارتکاب شده است بترجیح
شده است شریعت الهی و قانونی که در سلوک راه بجانب او گذاشته شده در آنکه حایل میشود میان بندگان
و گناه به پرده که حایل میشود میان اینکس و غیر او اکتفا شده است از ذات تشبیه بذکر مشبه به بصیغه فعل چنانچه
قاعده استعاره تبعیه مصرحه است و بیان آن از پیش رفت و ذکر هتک که از ملایمات مشبه به است ترشیح
آنست **نمایش** بباید دانست که جمهور اشاعره که اغلب فقهای اهل سنت در اصول کلام تابع
ایشانند و مذهب ایشان مستند بابوالحسن اشعری است شاگرد ابوعلی جبائی که از اعیان معتزله است و اشعر
نام بزرگ قبیله ایست در یمن و این جماعت باو منسوبند بر آن رفته اند که رزق اعم است از حلال و حرام
و میگویند مرجع فی حیات از آن انتفاع می یابد خواه انتفاع مذکور باکل و شرب باشد و خواه بوجود دیگر رزق
اعم از آنکه حلال باشد یا حرام و بعضی از ایشان مخصوص دانسته اند بماکول و مشروب و غیر آنرا رزق نمیدانند و
و معتزله که اصول کلام شیعه اغلب موافق مذهب ایشانست و مذهب ایشان مستند است بواصل
بن عطا اتفاق دارند بر آنکه حرام رزق نیست و رزق چیزیست که صحیح باشد انتفاع حیوان از وی کسی نرسد که او را
از انتفاع آن منع نماید یعنی حرام نباشد اعم از آنکه انتفاع مذکور بر وجه اکل و شرب باشد یا بر وجه دیگر و استدلال
کرده اند بر مطلب خود باین حدیث که صریحست در اختصاص رزق بحلال و عدم صحت اطلاق بر حرام و بکلام الهی
که در مقام مدح و تعریف اهل ایمان نازل شده که و مما رزقناهم ینفقون بر این وجه که معنی آیه و الله اعلم آنست که از آنچه
ما رزق ایشان ساخته ایم انفاق میکنند و بذل آن بغیر مینمایند پس اگر رزق اعم باشد از حرام لازم می آید که انفاق
ایشان از حرام نیز مقتضی مدح الهی باشد و اینان را بهیچ نسبت که انفاق از حرام مقتضی مدح الهی نیست بپا

رزق مخصوص باشد بحلال و شامل حرام نباشد و استدلال بر نحو مذکور شیخ ابو جعفر طوسی در تفسیر خود که به تبیان
موسوم است ایراد کرده است و بعضی دیگر از آیه مذکوره بر نحو چه استنباط دلیل کرده‌اند که تقدیم ظرف در آن
بر متعلق افاده حصر می‌نماید و حصر انفاق در رزق مقتضای آن است که آنچه قابلیت انفاق دارد دو نوع باشد
یکی رزق که از جانب الهی با ایشان کرامت شده و ایشان چون آن را از خود باز گرفته انفاق نموده‌اند
مستحق مدح الهی شده و یکی غیر رزق که انفاق آن مقتضی مدح نیست اگر چه ایشان از آن منتفع شوند و قابلیت انفاق
داشته باشد رزق باشد حصر مذکور را وجهی نخواهد بود و فهم کلام الهی بر این نحو جز از طریق بلاغت عاری خواهد بود مگر آنکه
بگویند ظرف تقدیم بواسطه حصر نیست بلکه بنا بر رعایت سجعیت در فقرات کلام و الله اعلم و اشاعره بر مذهب خود
استدلال کرده‌اند با آنکه اگر حرام رزق نباشد لازم می‌آید که کسی در تمام عمر خود بغیر از حرام قوتی نخورده باشد و
هرگز انتفاعی از حلال نیافته مرزوق نباشد و حال آنکه حضرت عزت در کلام مجید فرموده است که
وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها یعنی نیست حیوانی در روی زمین مگر آنکه حضرت عزت
عظیم شانه بر ذمت رازقیت و کرم خود فرض کرده است که رزق او را باو رساند پس حرام باید رزق باشد تا
کذب کلام مذکور لازم نیاید و کذب بر خدای تعالی روا نیست جوابش آن است که رزق نزد اتفاق معتزله چنانچه سبق
ذکر یافت اعم است از ماکول و مشروب و سایر اشیاء دیگر که حیوان از آن انتفاع می‌یابد حتی استنشاق هوا و امثال
آن و انتفاع مذکور را اعم میدانند از انتفاع بالفعل و از انتفاع بالقوه یعنی قابلیت انتفاع داشته باشد
و قدرت بر آن حاصل باشد خواه فعلیت پیدا کرده باشد و خواه نه پس شخص مذکور که مادهٔ نقض می‌تواند
بود که در طول ایام زندگانی هیچ نحو انتفاع از حلال نبرده باشد حتی استنشاق هوا و قدرت بر آن نیز لحظه نیافته
باشد و ظاهر است که وجود این قسم ذی حیات بر تقدیری که متصور باشد تحقق آن در خارج در سوم منع

خواهد

خواهد بود و مادهٔ نقض چنانچه باید متحقق باشد و نیز می‌رسد ایشان را که بگویند حیوانی که بعد از ولادت قبل از آنکه
کام حیات را بچیزی از ماکولات و مشروبات دنیا شیرین کرده باشد بعالم آخرت شتابد بر آنچه شما آن
قائلید لازم می‌آید که مرزوق نبوده باشد و حال آنکه مفاد آیه مرزوقیت جمیع حیوانات است پس آنچه
شما را جواب این ماده توانند شد جواب ایشان نیز از این ماده میتواند بود و بحدیثی که روایت کرده است صفوان
بن امیه و گفته است که کنا عند رسول الله صلی الله علیه و آله اذ جاء عمرو بن قرة فقال یا رسول الله ان
الله کتب علی الشقوة فلا اراني ارزق الا من دفي بکفي فاذن لي في الغناء من غير فاحشة فقال صلی الله علیه
و آله لا اذن لک و لا کرامة و لا نعمة ای عدو الله لقد رزقک الله طیبا فاخترت ما حرم الله علیک من رزقه
مکان ما احل الله لک من حلاله اما انک لو قلت بعد هذه المقالة ضربتک ضربا وجیعا یعنی بودیم نزد رسول خدا
صلوات الله علیه و آله که آمد عمرو بن قره که یکی از اصحاب بود در آمد و گفت ای رسول خدا بدرستی که خدای تعالی
بر من نوشته است که شقی باشم و مفلس باشم و علاجی نمی‌بینم سوای آنکه روزی خود را از دف زدن بدست خود بهم رسانم
و دستوری ده مرا که بغنا و خوانندگی قیام نموده باشم بی آنکه در ضمن آن فاحشه از من صادر شود حضرت فرمودند که نه
اذن میدهم ترا و نه بزرگواری است و نه نعمتی در آن حاصل ای دشمن خدای بدرستی که حضرت عزت
عطا نموده رزق ترا از وجه حلال طیب مقدر کرده است و تو بواسطه اندکی بی‌صبری که بر وصول آن داری
اختیار نمودی چیزی را که بر تو حرام کرده است از رزق خود بجای آنچه بر تو حلال کرده است از حلالهای خود اگر
آنکه بعد از این قسم حرفی بر زبان تو جاری گردد از جانب من تازیانه بطریقی خواهی یافت و ضرب شدیدی بتو خواهد
رسید پس چون در حدیث اطلاق رزق بر حرام شده حرام رزق باشد جوابش اول طعن در سند حدیث است یعنی
جمعی که حدیث را نقل کرده‌اند تا بار سیده عادل و ثقه نیستند و اعتمادی بر صدق قول ایشان نیست و بر تقدیر

[illegible]

صحت سند میتواند بود که اطلاق رزق بر حرام که در کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله واقع شده است بر سبیل
مجاز باشد نه حقیقة و قرینه بر آنکه اگر بطریق حقیقت نبود سوق کلام تقاضای آن میکرد که بجای ما حرم الله
علیک من رزقه ما حرم الله علیک من حرامه گفته شود همچنانکه در فقره قرینه آن چنانکه ما احل الله لک من
حلاله است بر این وجه واقعست پس چون اینچنان واقع نشده تغییر در اسلوب عبارت شده است پس اطلاق رزق بر حرام
در آن فقره بمشاکلت فقره پیشتر است یعنی فقد رزقک الله طیبا چنانچه جمعی کثیر از محققین وصف لسانی او گفته
اند اطلاق ثنا او در کلام حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک
بر توصیف حضرت آلهی نفس خود را بر آن حمل کرده اند و مشاکله اگر چه نوعیست از مجاز و حمل کلام بر آن خلاف
ظاهر است اما اصل عدم تجوز است آنرا از محسنات معنوی شمرده اند و در قرآن و احادیث و عبارات بلغا و فصحا نیز
بسیار وارد است پس حمل بر آن چندان دور نباشد خصوصا که متضمن رفع تنافی و تخالف از احادیث صحیحه بوده
باشد **حدیث چهاردهم** روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن بابویه القمی از صالح ۱۴
بن عیسی بن احمد از محمد بن محمد بن علی بن عمر بن رباح که مثل پدران واقفی بوده از محمد بن فرخ الرخجی
از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده و ادراک صحبت امام محمد تقی و امام علی النقی علیهما السلام نیز نموده و ثقه و معتمد
الیه است از عبد الله بن محمد العجلی از عبد العظیم بن عبد الله الحسنی نسب علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن
ابی طالب علیه السلام که قبر مبارک او در شهر ری واقعست و احادیث بسیار در شان او نقل شده از جمله روایت
شده است بسند معتبر از احمد بن خالد البرقی که معاصر او بوده و از وی بیواسطه روایت کرده که او از سلطان وقت
گریزان شده بشهر ری آمده و در کوچه موالی در زیر زمینی که در خانه یکی از شیعیان که در آنجا بود ساکن شده و مدتی
در آن موضع بعبادت پروردگار روز و قیام نموده روزه میداشت و شبها بنماز و شب زنده داری میگذرانید

فقره

وگاهی بروجه مخفی بیرون آمده بزیارت قبری که حال برابر او واقعست اقدام مینمود و باز بجای خود میرفت
و اظهار میکرد که این قبر یکی از فرزندان امام موسی کاظم علیه السلام است و همیشه بر این وجه سلوک مینمود تا آنکه
بعضی از شیعه را که در این شهر بودند معرفت بحال او بهم رسیده در این اثنا یکی از شیعیان پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم را بخواب دید که باو میفرمود که یکی از فرزندان من در این شهر در کوچه موالی مقام دارد و روز دیگر در زیر درخت
سیبی که در باغ عبد الجبار بن عبد الوهاب واقعست مدفون خواهد شد و اشاره بدان سرزمین بدان سرزمین
نمود و چون آن مرد بیدار شد نزد صاحب آن درخت رفت که شاید آنرا بخرد و چنان شود که موضع دفن
آنحضرت در ملک او واقع شود و چون صاحب آن مکان از سبب این اراده استفسار نمود خواب مذکور را باو
نقل کرد آن مرد قسم یاد کرد که من نیز بهمین شب همین خواب دیده ام و چون بیدار شدم آن درخت را با جمیع این
باغ وقف کردم که آنحضرت و شیعیان او در آنجا مدفون شوند و در این اثنا بیماری بر مزاج شریفش طاری شده بجوار
رحمت ایزدی پیوست و در وقت غسل چون در مقام کندن لباس او در آمدند رقعه از گریبان جامه او در آمد
و در آن رقعه نوشته بود که انا ابو القاسم عبد العظیم بن عبد الله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن
ابی طالب علیه السلام و حقیقة نسب شریفش بر همگنان ظاهر و هویدا گردید و روایت کرده محمد بن علی بن بابویه
قمی در کتاب من لا یحضره الفقیه از علی بن احمد از حمزة بن قاسم العلوی رحمه الله از محمد بن یحیی العطار از یکی از مردم
ری که بخدمت امام علی النقی علیه السلام استسعاد یافته بود که او گفت چون بخدمت آنحضرت رسیدم از من پرسید
این کنت یعنی کجا بودی گفتم بزیارت امام حسین علیه السلام رفته بودم فرمودند اما انک لو زرت قبر عبد العظیم
عندکم لکنت کمن زار الحسین علیه السلام یعنی بدرستی که اگر زیارت قبر عبد العظیم که در ملک شما واقعست قیام
مینمودی هر آینه میبودی مثل کسی که زیارت امام حسین علیه السلام کرده باشد و ثواب آن زیارت سعادت را یافتنی

از بدرا او عبدالله بن علی از ابان غلام بن علی از عاصم بن بهدله که گفت قال ان شریح القاضی اشتری
دارا بثمانین دینارا وکتبت کتابا واستشهدت عدولا فبلغ ذلک امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلم
فبعث الیه مولاه قنبرا فاتیته فلما دخلت علیه قال یا شریح اشتریت دارا وکتبت کتابا واشهدت عدولا
ووزنت مالا قلت نعم قال یا شریح اتق الله فانه سیاتیک من لا ینظر فی کتابک ولا یسئل عن بینتک حتی
یخرجک من دارک شاخصا ویسلمک الی قبرک خالصا فانظر ان لا تکون اشتریت هذه الدار من
غیر مالکها ووزنت مالا من غیر حله فاذا انت قد خسرت الدارین جمیعا الدنیا والاخرة ثم قال
علیه السلم یا شریح فلو کنت عند ما اشتریت هذه الدار اتیتنی فکتبت لک کتابا علی هذه النسخة اذا لم تشترها
بدرهمین قال قلت وما کنت تکتب یا امیر المؤمنین قال کنت اکتب لک هذا الکتاب بسم الله الرحمن الرحیم
هذا ما اشتری عبد ذلیل من میت ازعج بالرحیل اشتری منه دارا فی دار الغرور من جانب الفانین
الی عسکر الهالکین وتجمع هذه الدار حدود اربعة فالحد الاول منها ینتهی الی دواعی الافات والحد الثانی
منها ینتهی الی دواعی العاهات والحد الثالث منها ینتهی الی دواعی المصیبات والحد الرابع منها ینتهی
الی الهوی المردی والشیطان المغوی وفیه یشرع باب هذه الدار اشتری هذا المغتر بالامل من هذا المزعج بالاجل جمیع هذه المردی م
الدار بالخروج من عز القنوع والدخول فی ذل الطلب فما ادرک هذا المشتری من درک فعلی مبلبل اجسام
الملوک وسالب نفوس الجبابرة مثل کسری وقیصر وتبع وحمیر ومن جمع المال الی المال فاکثر ومن بنی فشید
ونجد فزخرف وادخر بزعمه للولد اشخاصهم جمیعا الی موقف العرض لفصل القضاء وخسر هنالک المبطلون
شهد علی ذلک العقل اذا خرج من اسر الهوی ونظر بعین الزوال لاهل الدنیا وسمع منادی الزهد
ینادی فی عرصاتها ما ابین الحق لذی عینین ان الرحیل احد الیومین تزودوا من صالح الاعمال وقربوا

اول اما آنکه اجمال شرح کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و انجام آغاز شد بعد و بخش نخستین اول فلامه
کلام راوی آنکه گفت بن شریح قاضی که خانه خریدم بهشتاد دینار و سندی بر طبق آن نوشتم و جمعی را از
عدول مؤمنین بر آن گواه گرفتم پس ناگاه این خبر بامیر المؤمنین علی بن ابی طالب رسید غلام خود قنبر را بطلب
من فرستاد و چون بخدمت آن حضرت رسیدم مرا در معرض خطاب در آورده فرمود که یا شریح خانه خریده
و سندی بر آن نوشته و جمعی را از عدول بر آن گواه گرفته بهای آن مالی داده گفتم بلی حضرت فرمودند ای شریح
از خدا بترس و شیوه پرهیزکاری پیش آر که زود باشد که بر تو وارد شود شخصی که نگاه بسند تو نکند و از گواهان
تو چیزی نپرسد تا آنکه بیرون برد ترا از خانه تو در حالتی که چشمهای تو باز باشد و روح از قالب تو مفارقت
کرده باشد و بسپارد ترا در قبر تو تا آنکه چیزی از زخارف دنیا همراه تو باشد پس بدیده بصیرت در
نگر مبادا که این خانه را خریده باشی از کسی که در واقع مالک آن نباشد و داده باشی بهای آن مالی که از وجه حلال
بدست نیاورده باشی و تو در هنگام تحقیق که محل نقصان دنیا و آخرت خواهی بود بعد از آن فرمودند
که ای شریح اگر وقتی که اراده خریدن آن داشتی پیش من میآمدی سندی در این باب برای تو می نوشتم
بر این نسخه که اصلا آنجا طمع آوردی اگر بدو درهم بتو میفروختند نمیخریدی شریح گوید که گفتم چه چیز مینوشتی
ای مولای مؤمنان فرمودند می نوشتم از برای تو این سند را و عبارتش را ادا فرمودند که ترجمه اش این است
بسم الله الرحمن الرحیم این سندیست که خریده است آزاد بنده ذلیل و خوار از میتی که رانده شده است از
مکان مألوف خود در دنیا و براه آخرت شتافته خریده است از و سرایی که واقع است در شهر غرور و مسافت
آن از جانب فنا و زوال است تا لشکر هلاک و ارتحال احاطه کرده است باین سرای چهار حد حد اول آن
منتهی است بدواعی آفات و اموری که مستغرق بلا باد و محن اند و حد دوم آن منتهی است بدواعی عاهات و آ

شدایدو کربات و عقد سیم آن نهایتی بی پرده و بدواعی مصیبات و اموری که مورث کلفت و تعب بود
و عقد چهارم انفصال از هوای نفس که باعث هلاک دین است و شیطان معنوی که گمراه کننده سالکان
راه یقین است و درین عقد کشوده میشود و درین سرای که محل نزول و عروج است چون بنده از دست این
گرفتار فتنه امید و اهل این آواره شده نا امیدی و اهل جمیع این سرای را بجز و هیچ از عز قناعت دور
و دخول در دل خواهش و خاری طلب شده چون این مشتری را درین معامله درکی بهم رسد یعنی کسی بود که
نماید که این حق من بوده است که او بغیر حق خود گرفته است و تو بغیر حق در آن تصرف کرده برای آنکه
ریزاننده و خاک ساز اجسام پادشاهانست و زایل سازنده حیات متکبران و جباران مثل کسری
پادشاه عجم و قیصر سلطان روم و تبع و حمیر و البان یمن و جمعی که مال را بر روی مال گذاشته در مقام
کثرت و بسیاری آن در می آیند و بناهای رفیع نموده و روی آن را گچ و امثال آن می اندایند و بر رفعت اساس
و کری دادن ها کنگره اینان و فروش و نقش و طلا کاری در دیواری زیب و زینت میدهند و مال بسیار
ذخیره میگذارند بگمان آنکه فایده فرزندان ایشان خواهد کرد و باو تعلق خواهد گرفت یعنی موت ایشان را
یعنی بایع و مشتری و صاحب درک را در موقف عرض و پرسش حاضر سازد تا همه دعوی ایشان فیصل یابد
و مرا آنچه در آن وقت خسران و زیان کاری ارباب بطلان را خواهد بود گواه است بر معامله مذکوره عقل
کامل چون خود را از قید اسیری هوا و هوس آزاد سازد و بدیده بصیرت نظر کند بر مآل ارباب بنا و فنا دور
ایشان و بگوش هوش استماع نماید که منادی زهد و ترک دنیا ندا میکند در ساحت آنکه تا بادر ساحت بنا
که چه ظاهر و هویداست حق بر کسی که دو چشم بینا داشته باشد یعنی بصیرت و بینایی او در عواقب امور نیز
کمال یافته باشد هر کسی که چنانچه آمدن بدنیا را روزی بود انتقال از آن نیز روزی مقرر شده که از روز اول

آن کرنی

آن کرنی است عهد کنند که بواسطه سفر خود توشه راهی داشته باشید از اعمال صالحه و کردار نیک و زود بگ
کردانید اعمال و سید خود را با طلبهای خود یعنی آرزوهای خود را کم کنید و طول امل را از خود بیاد آوردن موت
دور بگردانید زایل سازید پنجم حتی یخرج صاحبها من دار الاشخاص الاشخاص گاه چشمهای کسی کشوده ماند چنانچه نو
برهم گذاشت عرب میگوید شخص بصره و بفتح خا و سو شاخص ای شاخصا درین فقره حال واقع شده از مفعول
یخرج ملک یعنی تا بیرون آرد آنرا آن شخص از خانه تو در حالتی که چشمهای تو از هم باز باشد و شخص فی کور کنایه از نسو
و چشم او بود که از شخص من البلد که یعنی در سبب مسافرت ماخوذ باشد یا از شخص النجم که بمعنی است که
بلند رفت و بالای نشانه را گرفت تیر و مراد این باشد که تا بیرون برد ترا بوجهی که بر کتفهای مردم بار شده
باشی یعنی مرده باشی و جمعی او را بر زاید داشته باشند و یسلک الی قبره خالصا گاه و شخصی بکسی چیزی عطا
کرد و او گرفت از و عرب میگوید سلم شده الا لام الیه یعنی اعطاه فتناوله منه و مراد اینجا خالصا که بسبب ترکیب حال
واقعست از مفعول یسلک خالص بودن از دنیا و زخارف آنست یعنی تا تسلیم کنند بقبر تو در حالتی
که خالص و فارغ باشی از همه چیز و هیچ چیز از دنیا و متاع آن با تو همراه نباشد لکون داشتن بت هذه الدار [illegible]
بالکلها ان [illegible] لا یکون ان مصدر است و حرف جر در کلام مقدر است و مصدری که از ان و معمولش بر
می آید مفعول بت فافهم و کلام بهین تقدیر است که از نظر لایکون اگر حرف مقدر لام باشد یا فی ان
لا یکون اگر باشد فی باشد تا و بیش تکیه فی عدم کو کم شمار با لهاس غیر الکها فی اداکه تنها من غیر ملاقی
تامل کن و بخاطر آور که نبوده باشد فاذا انت فی خبرت اذ و درین کلام اذ فجاییه است شل اذا یی که واقع است
در اینجا کریمه فاذا هم خامدون و حاصل معنی آنکه تکرار عمل مذکور بتحقیق که از اهل خسران و زیانکاری خواهد
بود یا آنکه زمانی فاصله شود و او در آن ترا بدر رفتن و اذن حرفیست که بر سر جواب و جزا در می آید و در اکثر

استعمالات عبد از آن ملکوتی شرطی واقع میشود و در رسم کتابت آن خلافست جمهور برآنند که یا بدکه
بالف هم نوشته شود بشکل ازای حرف شرط و مازنی که از علمای عربیت است میگوید بنون میباید نوشت
و دراز میگوید که اگر عمل در ما بعد خود بکند بالف میباید و اگر عمل بکند بنون ازیچ بالزنجیل بصیغه مجهولست یعنی
اقلع قال فی الصحاح ازیج فارتیج یعنی اقلع من مکانه یعنی کنده و از مکان خود بجمیع الدراری یحوبها و محیط
بها یعنی فرا میگیرد این قانزا و احاطه میکند بآن شرح باب سده الدرار شرح بصیغه مجهولست یعنی بفتح
فی القاموس الدرک اللحاق و ترکه لحقه و ذا که اسم اشاره است مفعول اوست و درک بفتح را یعنی تبعه است
که عبارت عقوبت و سزای جنایت و مراد تاوش که بر فعلی که سرزده شود عبد از وقوع آن قال فی الصحاح
الدرک التبعه بحرکة و الدرک یقال مالحقک من درک فعلی خلاصه یعنی درک یعنی تبعه است و بفتح را و سکون را نیز
خوانده شده عرب میگوید مالحقک من درک فعلی خلاصه یعنی هرگاه لاحق شود ترا معلوم میشود مقصود
آن مراد اینجا آنست که در بیت اول اسبق ذکر یافت معنی بلی احسام الملوک بسیلی بر وزن کرم یا خود از
بلای بکسر باست که بمعنی دثور و اندراس است یعنی از رسم پاشیدن و ریزیز شدن علی بسیلی که به مجرد اثر
خبر است از اشخاصهم که مقدم شده است بر مثل کسری و قیصر و تبع و جمع کسری بفتح کاف و کسر کاف
لقب پادشاه فرس است معرب خسرو که در زبان فارسی یعنی وسیع الملک است و چون عرب بر زبان خود
نقل کرده اند بواسطه دشواری تلفظ ایشان بالفاظ فارسی تعبیر از آن بکسری کرده اند و امثال این
در لغت ایشان بسیار است و اصل عربیت این قسم لفظی را معرب نامیده اند و قیصر لقب پادشاه روم است
و تبع بضم تا و فتح با و تشدید بای یک نقطه مفتوح لقب پادشاه یمن است و لفظ او مفرد است و جمعش
تبابعه آمده بدو بای یک نقطه بر وزن فراعنه است و حمیر بکسر حا و سکون میم و فتح یا بزرگ قبیله ایست از یمن

که بعضی

که بعضی از ایشان در زمان سابق پادشاه بودند و بنی قشید شید بکسر شین و سکون یا خبر نیست که دیوار خانه
را بآن می اندایند مانند گچ و امثال آن و تشیید بفتح شین مصدر است یعنی گچ کاری و رشتن کردن عرب
میگوید شاد و شید شیدا هو مشید و نقل بباب تفعیل که درین فقره ارتکاب شده بواسطه مبالغه در تشیید است
یعنی بناکند و مبالغه تمام در گچ کاری آن بکار برد و شید بتشدید یا و فتح یا بر وزن سوید یعنی مطول برآمده
قال فی الصحاح المشید بالتشدید المطول النجد و زخرف نجد بنون و جیم و تشدید دال بی نقطه مشتق است
از نجد که بمعنی ما ارتفع من الارض است یعنی آنچه از زمین بلند باشد و در مقام کنایه از رفعت بنا است و میتواند
بود که از نجد که بمعنی زینت است ماخوذ باشد یعنی آنچه زینت داده شد با او خانه را از فرش و پردهای رنگین و
دو شک و امثال آن و زخرف بضم زا و را یعنی طلاست و زخرفه یعنی زینت اشخاصهم لقضاء الفضاء
اشخاص بکسر همزه مصدر باب افعالست یعنی احضار و ضمیر هم راجعست با بایع و مشتری و بیع و صاحب
درک یعنی بلی اجسام ملوک که کنایه از موت است شهداء و شکل حاضر ساختن ایشانست بموقف
قضا و پرسش تا همه ایشان منفصل باید و استعارات و صنایع معنوی و لفظی که درین کلام رعایت
شده است بر صاحبان بصیرت و معرفت الصنایع عربیه مخفی نخواهد بود و فی عرصات الفصل عرصات جمع
عرصه است و عرصه یعنی ساحت و فضاست و ضمیر با لبیع است بدار که بمعنی خانه است باید بنیاد اول
اگر چه بحسب لفظ دور تر واقعست و رعایت جانب لفظ اقتضای رجوع با قرب میکند اما بحسب معنی انسب است
ما ابین الحق لذی عینین ما تعجب است ما ما احسن و ابین یعنی اظهر است و در او یعنی چنین صاحب
بصیرت کامله است و کلام از برین تاویل است که ما اظهر حق نصاحب البصیره ان الرحیل احد الیومین یعنی
چنانچه فرزند آدم را روز قدوم و در آمدن است بابن دنیای فانی روز زود رفتن هست همچنین بعد

رعایت او بهر دو آن رفتنی نیز هست و آن روز موت است پس سزاوار آنست که آنرا فراموش نکند و همیشه در فکر
آن باشد **انجام** میتواند بود که واو در کلام امیر المؤمنین علیه السلام که تشبیه نموده دار را بمنزلی باشد که
بدان و مراد او بمشتری نفس ناطقه انسانی باشد که در زندانهای ظلمانی محبوس است و بسبب آن از
نورانیت عالم تجرد که از عوالم قدس است محروم مانده و بایع کسانی از پدر و مادر باشند که باعث حصول
اجزای اصلیه متوسطه آن شده اند و خانه بنا کرده اند که سببها آن از جانب فنا است که عدم اولی باشد و
منتهای ملک هلاک که مقدمات موت است و این بدن آلکی مرکب نفس ناطقه است و وسیله سیر و
سلوک او در تحصیل کمالات و فضایل و الا قوای بهیمیه که در همه حال ملازم اویند و داعی آفات و اسباب
عاهات و معیبات اویند و او را جبر بر اتباع سوای نفس و پیروی شیطان میدارند پس حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام قوی مذکوره را بمنزله حدود خانه بدن انگاشته اند که از چهار جانب بر آمده اند و چون خروج از دایره
شریعت الهی و دخول معرکه ضلالت و بطلان باتباع سوای نفس و پیروی شیطان و انقطاع [illegible]
و استغنا از ماسوا که در عالم تجرد با آن بوده و دخول در سوز و لذت خواهش و طلب که از لوازم تنگنای این
خانه است و سبب این تعلقیست که با آن دارد و دنیا آنچه گویا این خانه را بآن خریده است تشبیه کرده و آخر
حضرت آنرا بجهاتی که از لوازم شریعت و تعلق سبع سببها آن میشود و چون خواهی نخواهی بوقوف
عرصات میکشانند تا معاملاتی که با یکدیگر در این نشأ کرده اند و فیصل یافتن آنرا حواله آن روز کرده بر
وجه مداع فیصل یابد و ظاهر شود که هرکه تعدی کرده است و ظالم کیست و مظلوم که نسبه کرده اند حضرت
آنرا بشخصی که صاحبان درک میشود و تعهد نماید که اگر درکی اقرب سد اصحاب معامله را با مدعی درک مذکور
بدار القضا حاضر ساخته مهم ایشان را فیصل دهد و چنان کند که عدالت میان ایشان مقتضی شود

و حق این [illegible] آنچه در تأمل این کلام بلاغت نظام بخاطر رسیده است و میتواند بود که
حضرت امیر علیه السلام معنی دیگر اراده کرده باشند و فکر علیل ما بآن پی نبرده باشد و نظر قاصر بآن نرسیده والله اعلم
حدیث پانزدهم روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی از علی بن محمد بن بندار
از احمد السیاری که اگرچه علمای رجال اکثر حکم بضعفش کرده اند و گفته اند نقصی در اعتقادش بوده اما فاضل و
مصنف کتب بوده و از عبد الله بن حماد الانصاری که از مشایخ علمای شیعه و مصنف کتب است و حدیث او را
اگرچه در مرتبه حدیث صحیح ندانسته اند اما گفته اند شأنش بوده و موثق به حدیث که میتواند شد از علی بن ابی حمزة البطائنی
قال کان لی صدیق من کتاب بنی امیة فقال لی استأذن لی علی ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فاستأذنت
له فاذن له فلما دخل سلم و جلس ثم قال جعلت فداک انی کنت فی دیوان هؤلاء القوم فاصبت من دنیاهم مالا کثیرا
و اغمضت فی مطالبه فقال ابو عبد الله علیه السلام لولا ان بنی امیة وجدوا لهم من یکتب لهم و یجبی لهم الفیء و یقاتل عنهم و یشهد
جماعتهم لما سلبونا حقنا و لو ترکهم الناس و ما فی ایدیهم ما وجدوا شیئا الا ما وقع فی ایدیهم فقال الفتی جعلت فداک
فهل لی مخرج منه قال ان قلت لک تفعل قال افعل قال له فاخرج من جمیع ما کسبت فی دیوانهم فمن عرفت منهم رددت علیه ماله و من لم
تعرف تصدقت به و انا اضمن لک علی الله عز و جل الجنة فاطرق الفتی طویلا ثم قال لقد فعلت جعلت فداک قال ابن ابی حمزة فرجع الفتی معنا الی
الکوفة فما ترک شیئا علی وجه الارض الا خرج منه حتی ثیابه التی کانت علی بدنه قال فقسمنا له قسمة و اشترینا له ثیابا و بعثنا الیه بنفقة
قال فما اتی علیه الا اشهر قلائل حتی مرض فکنا نعوده قال فدخلت علیه یوما و هو فی السوق قال ففتح عینیه ثم قال یا علی وفی
لی والله صاحبک قال ثم مات فتولینا امره فخرجت حتی دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فلما نظر الی قال لی یا علی
وفینا والله لصاحبک قال فقلت صدقت جعلت فداک هکذا والله قال لی عند موته **شرح** کلام بلاغت نظام در
بیان آغاز و نمایش و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بخش **بخش اول** راوی گوید که دوستی داشتم از نویسندگان سلاطین

بنی امیه بود گفت روزی که اراده ملاقات امام جعفر صادق علیه السلم دارم از خدمت آن حضرت اذن
حاصل کن که بمجلس او حاضر شده بسعادت صحبتش فایز گردم پس من رفتم بخدمت امام علیه السلم و از جهت او اذن
طلبیدم و امام علیه السلم اذن داد چون آن جوان بخدمت آنحضرت رسید زمین خدمت بوسیده سلام کرد و در
مجلس آنحضرت نشست بعد از آن گفت جان من فدای تو باد مردی هستم که از عمال دیوان این جماعت
بودم و از دنیای ایشان مال بسیاری حاصل شده است که در بدست آوردن آن اغماض عین بسیار
کرده ام و ملاحظه حلیت و حرمت آن نکرده ام امام علیه السلم فرمودند اگر نمیبود اینکه بنی امیه بواسطه خود
و ارباب عمل پیدا کنند و کسی نمی یافتند که مرتکب عمل دیوان ایشان شود و بواسطه ایشان جمع خراج نماید
و از جانب ایشان با مردم جدل کنند و در جماعت و مجمع ایشان حاضر شود هر آینه در مقام اخذ حق ما که امامت
و خلافت پیغمبر است صلوات الله علیه و آله نمیشدند و اگر مردم ایشان را با آنچه در دست ایشان بود وامیگذاشتند
و در مقام اعانت و امداد ایشان در نمی آمدند مالک چیزی نمیشدند سوای آنچه در دست ایشان بود و قادر
بر سلب حق ما از ما هم نمیرسانیدند پس جوانی که اظهار حال خود کرده بود این جواب شنیده گفت جان
من فدای تو ای فرزند رسول خدا آیا راه خلاصی و بیرون شدی ازین عمل که ارتکاب کرده ام هست و میتواند
بود که گناه من آمرزیده شود امام علیه السلم فرمودند اگر بتو بگویم که بواسطه استخلاص ازین ورطه چه باید کرد
بعمل خواهی آورد گفت ای فرزند رسول خدا بعمل خواهم آورد حضرت فرمودند از جمیع آنچه از دیوان ایشان
کسب کرده در ایام عمل ایشان بدست آورده جدا شو بعد از آن بخاطر آور آنچه از آنها تعلق بکسی داشته باشد
که ایشان را شناسی مال ایشان را به ایشان رد کن و مال ایشان را تسلیم ایشان نمای و آنچه صاحب
آنرا نشناسی و نمیدانی که از کجا بهم رسانیده و که بتو داده است از جانب صاحبش بفقرای مسلمانان تصدق کن

که بعد از آنکه

١٠٠

که بعد از آنکه چنین کرده باشی من ضامنم که حضرت عزت جل ذکره گناه ترا در معرض عفو و مغفرت خود در آورد و
بهشت را بتو ارزانی دارد پس آن جوان زمانی طویل سر در پیش انداخته تامل نمود و بعد از آن سر برداشت
و گفت کردم آنچه فرمودی و عزم آنرا تصمیم دادم جان من فدای تو باد ای فرزند رسول خدا علی راوی گوید آن
جوان نویسنده بعد از مکالمه بسیار در خدمت امام علیه السلم بیرون آمد چون ما عازم مراجعت بکوفه بودیم با ما
رفیق شد و بکوفه آمد و جمیع آنچه بر روی زمین داشت حتی لباس که پوشیده بود از خود جدا کرد و بر وجهی
که از جانب امام علیه السلم بآن مامور شده بود بعضی را بصاحبان حق رسانید و بعضی را که معرفت بصاحبان
نداشت بر فقرا و ارباب استحقاق تقسیم نمود چنانچه از برای او وجهی نماند که صرف کسوت و نفقه او شود راوی گوید
پس ما جمعی که بر حال او مطلع بودیم جزوی بجهت او در میان خود توجیه کردیم و بعضی را از آن بواسطه پوشش او رختی چند
خریداری کردیم و بعضی دیگر را بواسطه آنکه صرف نفقه او شود نزد او فرستادیم و بعد از آن ماهی چند اندک بر این گذشت که
که بیمار شد و ما عیادت او مینمودیم تا آنکه روزی بعیادت او رفتیم دیدیم که بیماری او شدت عظیم یافته است
و در حال نزع است چون دانست که ما آمده ایم چشم باز کرد و چون چشمش بر من افتاد گفت ای علی بخدا قسم
که آنچه صاحب تو یعنی امام علیه السلم بمن وعده کرده بود وفا بآن کرد یعنی بهشتی که بجهت من ضامن شده بود بمن
ارزانی داشتند و دم او از همان بگور بردی شد بعد از آن جان شیرین بقابض الارواح تسلیم نمود و ما در مقام
تجهیز و تکفین او شدیم و چون از منزل او بیرون آمده بخدمت حضرت امام علیه السلم رفتم چون چشم امام بمن افتاد سبقت
بکلام کرده گفت ای علی بخدا قسم که آنچه بمصاحب تو که با خود آورده بودی وعده کرده بودیم وفا بآن کردیم و از عهده
ضمان خود بر آمدیم راوی گوید گفتم جان من فدای تو باد بخدا قسم که او پیشتر از دنیا رفتن تا شکر این نعمت بجا بیاورد
و با ما گفت آنچه تو فرمودی منش دوم در کیفیت آمیختن کتاب جمع کاتب است و مراد اینجا نویسندگان در سلاطین

حل نموده‌اند انحضرت فی مطالبة ضمیر مجرور راجعست بمال یعنی سامان و بملاحظگی کرده‌ام در تحصیل مال که از
دیوان ایشان بهم رسانیده‌ام و اجتناب کرده‌ام از آنچه مشابه حرمتی داشته و شبهه در حقیقت آن بوده و حل
آن از اغماض عین ماخوذ است که بمعنی بهم کردن چشم است بجهل العین بجیم و بای یک نقطه بمعنی جمع است
و بنای آن بابی ابواب سر ورود آمده است قال فی الصحاح جبیت الخراج جبایة و جبوت جباوة ای جمعته و مرادبی
خراج ماست که عبارتست از مال و جهات دیوانیان خرج منه بیرون آمدن از مال که این فقره
متضمن آنست کنایه از مفارقت و از تصرف خود بر آوردن و بنا کلام بر استعاره بالکنایه است و اثبات
فرج از برای آن که از ملایمات مشبه به است تخییل آنست فقسمناه قسمة یعنی قرار دادیم در میان خود
از برای او چیزی و قسمت نمودیم آن را بیکدیگر هر کدام چیزی از آن بدیشان اشتهر قلایل وصف اسهم قلایل با
اشهر از صیغ جمع قلت است افاده قلت عدد آن میشاید بواسطه مبالغه در قلت آنست کنایه از آنکه عدد سهام
مذکور نسبت باقل مراتب جمع قلت است نزدیکتر بوده که اکثر مراتب آنست و میشنوانده بود که مشترک باشد
میان جمع قلت و جمع کثرت تا توصیف مذکور بر تاسیس که افاده معنی جدید است محمول نموده شد زیرا که جمع
کثرت آن شهور آمده است و شرط صحت استعمال صیغه جمع قلت در جمع کثرت آنست که صیغه او که مخصوص
بجمع کثرت آن نباشد مانند اذرع و ارجل که چون صیغه مخصوص جمع کثرت آن نیافته‌اند مشترک دانسته‌اند
میان هر دو و در هر دو ماده استعمال می‌نمایند کردو و هو فی السوق سوق عبارت از نزع است یعنی جان کندن
قال فی القاموس ساق المریض سوقا و سیاقا شرع فی نزع الروح از کلام امام علیه السلام بوالا ان بی جمع
وحده و این یکی نیز ناگو آنچه نقش حکایت حضرتست از صدور آن استفاده میشود که اعانت و یاری دادن
ارباب ظلم و عدوان جایز نیست و مرتکب آن در معرض سخط و غضب الهیست و اگر چه امری که اعانت بشان

نمانش مع

در ضمن آن بعمل می آید که فی نفسه مباح و جایز باشد نیز که از جمله اموری که امام علیه السلام در مقام شکایت از صدور آن از
مردم مذکور ساخته شد و شکایت مذکوره مشعر است بر حرمت آن صدور در جماعت و مجمع ایشان است
چنانچه و شبهة جماعتهم اشارت بآنست و هیچ شک نیست که امر مذکور قطع نظر از آنکه متضمن اعانت ایشانست
حرام نیست و ارتکاب آن جایز است پس معلوم شد که مطلق اعانت مراد است خواه در ضمن فعل حرام باشد
مثل صحیح کردن خراج و امثال آن خواه در ضمن فعل مباح مانند حضور در جماعت و قبالت و نوبه آنچه
از آن قبیل باشد و مؤید آنست حدیث حسنی که شیخ ابو جعفر طوسی قدس الله سره از ابن ابی یعفور روایت
کرده است که گوید گفته است کنت عند ابی عبد الله علیه السلام اذ دخل علیه رجل من اصحابه فقال له اصلحک الله
انه ربما اصاب الرجل منا الضیق و الشدة فیدعی الی البناء یبنیه او النهر یکریه او المسناة یصلحها فما تقول فی ذلک
فقال ابو عبد الله علیه السلام ما احب انی عقدت لهم عقدة او وکیت لهم وکاء وان لی ما بین لابتیها لا ولا
مدة بقلم ان اعوان الظلمة یوم القیمة فی سرادق من نار حتی یحکم الله بین العباد یعنی بودم من روزی
نزد امام جعفر صادق علیه السلام که ناگاه شخصی از اصحاب آنحضرت در آمد و بعد از ثنا و دعای آنحضرت گفت
اصلحک الله بدرستی که گاه هست که میرسد مردی را از ما که اصحاب تو ایم تنگی و سختی در معاش پس میطلبد
و طلب کرده میشود که بواسطه فوقی معاش کسی شویم و ما را ارباب ظلم بخوانند که بجهت ایشان بنای کنیم یا نهری
در زمین که مجری آب ایشان باشد بکنیم یا مسناتی که در پیش آب بسته‌اند و از هم پاشیده است اصلاح
آوریم در این باب چه میفرمائید آیا ما را مباح است یا نه امام علیه السلام در مقام تقیه بر منع از آن
درآمده فرمودند دوست نمیدارم که از جانب ایشان گرهی بر ریسمان زده شود یا مشکی
بسته شود و بوده باشد مرا بازاء آن ما بین لابتین یعنی این شهر یعنی مدینه طیبه کنایه از آنکه اگر تمام مدینه را بمن دهند راضی

نهم شوم که بقدر کار به واسطه ایشان از نو در وجود آید و الا به بعینی سنگلاخ بیابانست که گیاه در آن نروید
باشد و چون از دو جانب به طبیعه روز زمین سنگلاخ بر نمو بیرون آمده است چنانچه شهر بیابان بر دو دو قسمت
تعبیر از آن بما بین اللابتین میکنند و انهار الابتین مدینه گویند حضرت فرمودند دوست نمیدارم اعانت
ایشان را با افعال مذکوره بدستیاری که به نوک قلم ایشان داده شود تا آن چیزی نویسند بدرستی که
چون که اعانت ایشان بنمایند و یاری ایشان او جمیعت خود ساخته اند روز قیامت در سرا پرده
آتشین مقام خواهند داشت و مرکز دوار ایشان را در میان خواهند گرفت چنانچه سرا پرده خیمها را در
میان میگیرد که به هر جانب که روند عبور ایشان بر آتش باشد تا وقتی که حاکم علی الاطلاق حکم خود را در
میان بندگان جاری سازد و در حدیث صحیحی که از یونس بن یعقوب نقل آن به صحت رسیده است که
گفت قال لی ابو عبد الله علیه السلام لا تعنهم علی بناء المسجد یعنی یاری مده ایشان را در بنای مسجد که
از افعال مستحبه است چه جای فعل مباح و حرام و روایت کرده است ابن بابویه علیه الرحمه از امام بحق ناطق ازحسن بن زید صحیح
جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از آبای بزرگوار آنحضرت صلوات الله علیهم که قال رسول الله صلی الله علیه
و آله من علق سوطا بین یدی سلطان جائر جعل الله ذلک السوط یوم القیمة ثعبانا من نار طوله سبعون
ذراعا یسلطه الله علیه فی نار جهنم و بئس المصیر یعنی فرموده است رسول خدای صلی الله علیه و آله که هر کس
تازیانه در برابر سلطان جایری بر کمر خدمت بندد که چون سوار شود بدست او دهد یا چون اشاره بزدن
کسی کند حاضر داشته باشد بگرداند خدای تعالی روز قیامت آن تازیانه را ماری از آتش که درازی او هفتاد
گز باشد و مسلط سازد آن مار را در دوزخ بر او که همیشه معذب و باشد و عاقبت است این ایشان را
و امثال این احادیث بسیار که درین باب وارد است چه سنگین نیست که چنانچه احادیث مذکوره

دلالت

دلالت میکند بر حرمت اعانت ایشان در ضمن فعل حرام دلالت بر حرمت آن در ضمن فعل حلال نیز
دارد بلکه در ضمن فعل سنت نیز چنانچه حدیث یونس بن یعقوب که و لا تعنهم علی بناء المسجد مشعر آنست و شاید
از آیه کریمه و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار نیز استنباط تعمیم مذکور توان کرد زیرا که مدلول آیه
مذکوره آنست که میل مکنید بجانب جمعی که دامان کردار خود در ابطلم آلوده اند که درین باید شما را آتش دوزخ
علال و در ضمن اعانت ایشان میل بجانب ایشان حاصل است خواه بفعل حرام متحقق شود و خواه بفعل حلال مخصوص
که بعضی مفسرین رکون را بمیل ضعیف تفسیر کرده اند و گفته اند که نهی از میل قوی بقیاس بطریق اولی
معلوم میشود و الله اعلم بمقاصد کلامه و از کلام بعضی فقهای ما رضوان الله علیهم که در مبحث مکاسب
ذکر آن کرده اند ظاهر میشود که حرمت اعانت ارباب ظلم مخصوص است بفعلی که فی نفسه حرام باشد و اعانت
ایشان بامور مباحه مثل خیاطت ثوب و بنای عمارت و امثال آن حرام نیست اگر به حکم اجماعی متحقق شده
باشد که عبارت از اتفاق علمای امت است در یک عصر بر آن چون اجماع فی نفسه دلیل احکام شرعی میتواند
بود مضایقه با ایشان در آن نیست و الا جای بحث است چرا که احادیث صحیحه و نصوص قاطعه چنانچه سبق
ذکر یافت نص است بر خلاف آن و قطع نظر از آن بر تقدیر مذکور تخصیص حرمت با اعانت ارباب
ظلم وجهی نخواهد بود چه فعل حرام فی نفسه حرام است خواه متضمن اعانت ظالم باشد خواه نه مگر آنکه بگویم
مراد به حرمت آن شدت حرمت آنست نه اصل حرمت هر چند این معنی محتاج به ذکر نیست چه هر گاه حرمت
اصل فعل ثابت باشد بنا بر آنکه متضمن اعانت ظالم باشد حرمت آن کاری که متضمن اعانت ظالم باشد بقیاس بطریق
اولی معلوم خواهد بود و عجب است از علامه قدس سره که در کتاب تذکرة الفقهاء حرمت اعانت را مخصوص
داشته است با عانتی که در ضمن فعل حرام متحقق شود و استدلال کرده است بر مطلب مذکور با حادیث مذکوره

وحال آنکه چنانچه از زمرهٔ آنها بودن ممنوع رسید جمیع آنها در بهشت در نعیم فتایل **مترجم گوید** که با علم تأمل بود مسلط
آنست که میتوان بود که مقصود علامه استدلال بر اختصاص عمل مذکور باشد بزیادتی و شدت حرمت از
سایر افعال حرام نه بر اختصاص آن باصل حرمت و تفصیل مذکور و حمل کرده باشد نهی از بعض افعال مباح
و مستحب را که بعض احادیث مذکوره متضمن آنست بر تنزیهی و زیادتی مبالغه در ترک اعانت والله اعلم و ظاهر
آنست که مراد باعانت ظالمین که از این حدیث و از بعض دیگر احادیث که مذکور شد حرمت آن
ظاهر میشود امری باشد که در عرف اطلاق اعانت بر آن کنند و مرتکب آن را اعوان ایشان گویند
و بعضی امور جزئیه که در عرف اطلاق اعانت بر آن نشود مثل حاضر ساختن ماکولی یا سقایه آبی از ایشان
آن داخل در آن نباشد و آنچه از بعضی اکابر نقل کنند به ثبوت رسیده که در جواب سوال خیاطی که بدوختن
جامه سلطان وقت اشتغال داشته و از و پرسیده است که آیا من با این عمل در سلک اعوان ظلمه داخلم
و تقاضای که بر اعانت ایشان مترتب است بر عمل من نیز مترتب دارد گفته است الداخل فی اعوان الظلمة
من یبیعک الابرة و الخیوط و اما انت فمن الظلمة انفسهم یعنی داخل در اعوان ظلمه کسیست که بتو سوزن و
ریسمان میفروشد که بجهت ایشان جامه دوزی اما تو که خود مباشر آنی از جمله ظالمانی نه از اعوان
ایشان ظاهر آنست که محمول بر نهایت مبالغه در آن باشد و الا کار چنانچه مخفی نیست باشکال میکشد
نسال الله العصمة و التوفیق **انجام** مخفی نماند که اخبار آن جوان نویسنده در حال احتضار بوفای امام
علیه السلم بآنچه باو وعده کرده بود بحسب ظاهر دلالت دارد بر آنکه در حالت نزع روح قبل از حصول موت
و انقطاع کلام احوال آن نشأه و آنکه در انتقام از اهل نجاتست یا مستوجب عقاب بر انسان ظاهر
میشود و در این باب بطریق مخالف و موافق احادیث متعدده وارد است از آنجمله بر دو طریق بروایت

شده

شده است که پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرموده اند لن یخرج احدکم من الدنیا حتی یعلم این مصیره و حتی یری مقعده
من الجنة و النار یعنی بیرون نرود یکی از شما از این سرا از دنیا تا آنکه بداند که جایی که محل رفتن او است که آیا
و تا نبیند شما جای خود را در بهشت اگر بهشتی باشد یا در دوزخ اگر از اهل دوزخ باشد و روایت کرده است
شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب شیخنا الکلینی از علی بن عقبه از پدر او عقبه در ضمن حدیث طویلی که
قال ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلم یا عقبة لا یقبل الله من العباد یوم القیمة الا هذا الامر الذی
انتم علیه و ما بین احدکم و بین ان یری ما تقر به عینه الا ان یبلغ نفسه الی هذه ثم اهوی علیه السلم الی الورید
یعنی ابن خطاب کرده امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق و گفت ای عقبه در معرض قبول حضرت عزت در
نمی آید روز قیامت که مری که شما یعنی تو و جمعی که در ولای ما با تو شریک اند بر آنند یعنی مذهبی که دارید و دیگر
میان او یا از شما بسیار کرده اید حایل نیست میان دیده بصیرت هر یک از شما و میان دیدن آنچه متضمن
چشم روشنی او است یعنی علم بحقیقت مذهب خود و رستگاری در آن دنیا مگر رسیدن نفس او باینجا و
دست مبارک را گذاشتند بر رگ گردن خود اشارت بآنکه چون روح باینجا رسد پرده غفلت از پیش نظر
برداشته خواهد شد و حقیقت احوال آن نشأه بعین الیقین مشاهده خواهد گشت و از بعض اصحاب قلوب
و ارباب باطن نقل کرده اند که در وقت احتضار چشم باز کرده و چشم گشادن گفت فقال لمثل هذا فلیعمل العاملون
یعنی مثل آن را باید بعمل آورد جمعی که مرتکب عمل میشوند و ارباب حدیث بسند احادیث بسیار نقل کرده اند که هر
مرد بحسب در آنکه در حال احتضار حضرت مقدسه مصطفوی صلوات الله علیه و آله و جناب ولایت مآب
مرتضوی علیه السلم بنفس نفیس ببالین هر کس حاضر میشوند و بشارت میدهند او را بآنچه مآل حال او ست
اگر از اهل سعادت باشد بسعادت و حسن احوال و اگر از ارباب شقاوت است بشقاوت و سوء آل و صنایع

بعضی ابیات که درین باب منسوب است بامیر المؤمنین و سید الوصیین امام المشارق والمغارب علی بن (بعضی است ه)
ابی طالب علیه السلم که در مخاطبه حارث همدان که از اخیار اصحاب آنحضرت بوده است و چنانچه در دیباچه
اشارت بآن شد نسب شریف مصنف دام ظله باو میرسد بر زبان گوهر بیان جاری ساخته اند که یک
بیت از انجمله اینست **نظم** یا حار همدان من یمت یرنی ۞ من مؤمن او منافق قبلا ۞ یعنی ای حارث همدان
هر کس از دنیا رحلت مینماید در وقت مردن مرا معاینه می بیند در مقابل خود خواه از اهل ایمان باشد و
خواه از ارباب نفاق و عدوان همه را در آن حال بشارت بسعادت و حسن مآل روزی باد بمحمد
خیر العباد و علی کرم الاولاد و الامجاد **حدیث سیزدهم** روایت شده است بسندی که اتصال یافته (حدیث)
است بشیخ جلیل محمد بن بابویه القمی از محمد بن بکران النقاش که از اهل قم است و در کتاب رجال اگرچه
اسم او مذکور است اما تصریح بجرح و تعدیل او نشده است از احمد بن محمد بن سعید بن عبد الرحمن بن زیاد
السبیعی الهمدانی که اگرچه در مذهب زیدی بوده اما نزد ارباب حدیث ثقه و جلیل القدر است و بجودت حافظه
و کثرت حفظ حدیث مشهور چنانچه ازو نقل کرده اند که میگفته است که سیصد هزار حدیث حفظ دارم که
از انجمله صد و بیست هزار باسناد آن تا پیغمبر صلی الله علیه و آله حفظ کرده ام و جمیع رجال سند آنها را
میدانم مولدش در سال دویست و چهل و نه بوده و وفاتش در سال سیصد و سی و دو از عبید بن
حمدون الرواسی از حسین بن نصر از پدرش از عمرو بن شمر از ابی عبد الله جعفی که از اصحاب امام جعفر صادق
علیه السلم است و علمای رجال تضعیفش نموده اند از جابر بن عبد الله الانصاری که از اخیار صحابست
و در واقعه بدر با پیغمبر صلوات الله علیه و آله همراه بوده و در هجده معرکه در رکاب ظفر انتساب آنسرور
بغزای کفار قیام نموده و تا زمان امام محمد باقر علیه السلم در ربقه حیات بوده و بسعادت خدمت

امام

امام معصوم فایز شده نقل است که حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله باو خبر داده بود که تا زمان امام محمد
باقر زنده خواهی بود و بسعادت دیدار او فایز خواهی گشت چون بخدمت او رسی از جانب ما او را سلام برسان
و این یکیست و از امام جعفر صادق علیه السلم منقولست که او آخر کسیست از صحابه کرام که از دار دنیا بدار
آخرت شتافته اند و رحلت او بعد از سنه وقوع یافته است در سال هفتاد و هشت هجری و بعضی نود و نه
گفته اند روح الله روحه العزیز از ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلم از پدر بزرگوار آن خلاصه روزگار امام
زین العابدین از والد ماجد آن عبادت آثار حسین بن علی بن ابی طالب امیر المؤمنین و یعسوب الدین
سلام الله علیه و علیهم اجمعین که آنحضرت فرموده شکوت الی رسول الله صلی الله علیه و آله دینا کان علی فقال
یا علی قل اللهم اغننی بحلالک عن حرامک و بفضلک عمن سواک فلو کان علیک مثل صبیر دینا قضاه الله عنک و صبیر جبل
فی الیمن لیس جبل اعظم منه یعنی شکایت کردم بسوی رسول خدای صلی الله علیه و آله از بسیاری قرضی که بر ذمه من بود
و قدرت بر ادای آن نداشتم حضرت فرمود که بخوان این دعا را اللهم اغننی بحلالک عن حرامک و بفضلک عمن
سواک که اگر قرض تو مثل صبیر باشد ببرکت خواندن این دعا حضرت عزت تعالی شانه ترا توفیق ادای آن میدهد
و دست ترا از شغل آن فارغ میسازد و صبیر کوهیست در ولایت یمن که در یمن کوهی از آن بزرگتر واقع
نیست و خلاصه معنی دعا آنکه بار خدایا غنی ساز مرا بآنچه حلال کرده بر بندگان خود از آنچه حرام ساخته تصرف
در آن و بی نیاز ساز مرا بفضل و کرم خود از کسی که غیر تو باشد مصنف دام ظله بعد از ذکر این حدیث عبارتی ایراد
کرده است که ترجمه اش اینست میگوید جامع این احادیث عفی الله عنه که در بعضی سنوات قرض من بسیار شده بود
چنانچه مبلغ آن از هزار و پانصد مثقال طلا تجاوز نموده و صاحبان آن تشدد و بسیار در طلب آن از من مینمودند
تشویش و تقاضای ایشان مرا از اکثر کار و بار خود باز داشته بود و چنین نوشتم هیچ کاری پیش نرفت و دست

من مطلبی بود بواسطهٔ ادای آن فقیر رسید و وسیله‌ای نداشتم که از و رسیده بود آن غنایم پس بمضمون این حدیث
عمل کردم و بخواندن این دعا مداومت نمودم و هر روز بعد از نماز صبح مکرر این قیام داشتم و گاه بود که
بعد از نماز دیگر نیز بجهت تبرک میخواندم تا آنکه ببرکت خواندن این دعای مذکور در اندک زمانی ادای آن وجه شد و از شی
از آن قرض نماند بسبب بعضی امور که هرگز بخاطر نرسیده بود و فکر من بیرامون آن نگشته والله الموفق والمعین

حدیث سیزدهم روایت شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ صدوق ثقة الاسلام محمد بن
بابویه القمی از تمیم بن عبد الله القرشی از پدر او عبد الله بن تمیم از احمد بن سلیمان النیشابوری از علی بن جهم
در ضمن حدیث بزرگی که بقدر حاجت از آن اخذ شده قال قال المأمون لابی الحسن الرضا علیه السلام ما معنی قول س
الله تعالی ولما جاء موسی لمیقاتنا وکلمه ربه قال رب ارنی انظر الیك الایه کیف یجوز ان یکون کلیم الله
موسی بن عمران لا یعلم ان الله تعالی لا یجوز علیه الرؤیة حتی یسأله هذا السؤال فقال الرضا علیه السلام علم ان الله ع
تعالی جل ان یری بالابصار ولکنه لما کلمه وقربه نجیا رجع الی قومه واخبرهم ان الله تعالی کلمه وقربه
وناجاه فقالوا لن نؤمن لك حتی نسمع کلامه کما سمعت وکان القوم سبعمائة الف رجل فاختار منهم سبعین الفا
ثم اختار منهم سبعة آلاف ثم اختار منهم سبعمائة رجل ثم اختار منهم سبعین رجلا لمیقات ربه فخرج
بهم الی طور سیناء فاقامهم فی سفح الجبل وصعد موسی الی الطور وسأل الله تعالی ان یکلمه ویسمعهم کلامه
فکلمه الله تعالی وسمعوا کلامه من فوق واسفل ویمین وشمال ووراء وامام لان الله تعالی احدثه فی
الشجرة ثم جعله منبعثا منها حتی سمعوه من جمیع الوجوه فقالوا لن نؤمن لك بان هذا کلام الله حتی نری الله
جهرة فلما قالوا هذا القول العظیم بعث الله تعالی علیهم صاعقة فاخذتهم بظلمهم فماتوا فقال موسی یا رب
ما اقول لبنی اسرائیل اذا رجعت الیهم وقالوا انك ذهبت بهم وقتلتهم لانك لم تکن صادقا فیما ادعیت من

[illegible]

مناجاة

مناجاة الله تعالی ایاك فاحیاهم الله وبعثهم معه فقالوا انك لو سألت الله تعالی ان یریك تنظر الیه لاجابك
وکنت تخبرنا کیف هو ونعرفه حق معرفته فقال موسی یا قوم ان الله لا یری بالابصار ولا کیفیة له وانما
یعرف بآیاته ویعلم باعلامه فقالوا لن نؤمن لك حتی تسأله فقال موسی یا رب انك قد سمعت مقالة بنی
اسرائیل وانت اعلم بصلاحهم فاوحی الله تعالی الیه یا موسی سلنی ما سألوك فلن اؤاخذك بجهلهم فعند
ذلك قال موسی رب ارنی انظر الیك قال لن ترانی ولکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی فلما
تجلی ربه للجبل جعله دکا وخر موسی صعقا فلما افاق قال سبحانك تبت الیك یقول رجعت الی معرفتی بك عن س
جهل قومی وانا اول المؤمنین منهم بانك لا تری فقال المأمون لله درك فاخبرنی عن قول الله تعالی ولقد
همت به وهم بها لولا ان رای برهان ربه فقال الرضا علیه السلام لقد همت ولولا ان رای برهان ربه ع
لهم بها کما همت به لکنه کان معصوما والمعصوم لا یهم بذنب ولا یأتیه فقال المأمون لله درك یا ابا الحسن
فاخبرنی عن قول الله تعالی وذا النون اذ ذهب مغاضبا لقومه فظن ان لن نقدر علیه فقال الرضا علیه السلام س ع
ذلك یونس بن متی علیه السلام ذهب مغاضبا لقومه فظن بمعنی استیقن ان لن نقدر علیه رزقه ای
نضیق علیه رزقه ومنه قوله تعالی واما اذا ما ابتلیه ربه فقدر علیه رزقه ای ضیق وقتر فنادی فی الظلمات
ظلمة اللیل وظلمة البحر وظلمة بطن الحوت ان لا اله الا انت سبحانك انی کنت من الظالمین بترکی مثل هذه
العبادة التی فرغتنی لها فی بطن الحوت فاستجاب الله له وقال سبحانه فلولا انه کان من المسبحین للبث فی س
بطنه الی یوم یبعثون فقال المأمون لله درك یا ابا الحسن فاخبرنی عن قول الله عز وجل لیغفر لك
الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر قال الرضا علیه السلام لم یکن احد عند مشرکی مکة اعظم ذنبا من رسول ع
الله صلی الله علیه وآله لانهم کانوا یعبدون من دون الله ثلاثمائة وستین صنما فلما جاءهم علیه السلام

بالدعوة الى كلمة الاخلاص كبر ذلك عليهم وعظم وقالوا اجعل الآلهة الها واحدا ان هذا لشيء عجاب
وانطلق الملأ منهم ان امشوا واصبروا على آلهتكم ان هذا لشيء يراد ما سمعنا بهذا في الملة الآخرة ان هذا
الا اختلاق فلما فتح الله على نبيه صلى الله عليه وآله قال يا محمد انا فتحنا لك فتحا مبينا ليغفر لك الله ما تقدم
من ذنبك وما تأخر عند مشركي اهل مكة بدعائك الى توحيد الله فيما تقدم وما تأخر فقال المأمون لله درك
شفيت صدري يا ابن رسول الله واوضحت لي ما كان ملتبسا فجزاك الله عن الاسلام خيرا **شرح**
کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام **اظهار** مشتمل بر دو منش **منش اول** راوی گوید که چون
از امام رضا علیه السلم در مقام استفاده بعضی مسایل و استکشاف بعضی مشکلات خود در آمده گفت
چه معنی دارد کلام خدای تعالی در قرآن مجید که ولما جاء موسی لمیقاتنا وکلمه ربه قال رب ارنی انظر الیک
که ظاهرش بر آن دلالت دارد که موسی علیه السلم چون بوعده گاه پروردگار خود آمد و پروردگار او
با او سخن کرد و گفت ای پروردگار من خود را بمن نمای که بدیده ظاهر در تو نگرم چون روا باشد که موسی
بن عمران که بمرتبه کلیم اللهی فایز باشد نداند که عظمت و کبریائی الهی زیاده از آنست که دیده ظاهر را
کنجایش مشاهده جمال او بوده باشد و تجرد ذات و تقدس او از مفارقت ماده و مقابله و جهت و مکان
که از شروط رویت بچشم سر است ظاهرتر است از آنکه تو هم رویت او توان کرد تا آنکه در مقام طلب آن
در آید و از پروردگار خود آن را درخواهد امام رضا علیه السلم فرمود بدرستی که موسی علیه السلم میدانست و
عالم بود باینکه پایه عظمت و جلال او رفیع تر است از آنکه دست ادراک بصری بآن تواند رسید و بچشم
او را توان دید و لیکن چون از جانب عزت بمرتبه کلیمی فایز شد و سعادت مکالمه و مناجات او در
یافت بجانب قوم خود برگشت و در مقام اظهار نعمت پروردگار خود با ایشان در آمده خبر داد ایشانرا

از مرتبه قرب الهی که باو کرامت شده بود و سعادت مکالمه و مناجات حق که روزی او گشته پس قوم
در مقام انکار در آمدند و گفتند ایمان بتو نمی آوریم ای موسی و تصدیق سخن تو نمیکنیم تا خود کلام حق نشنویم
چنانچه تو دعوی شنیدن آن میکنی و ایشان هفتصد هزار مرد بودند موسی از میان ایشان هفتاد هزار کس
اختیار کرد و از آنجمله هفت هزار کس برگزید و از میان ایشان هفتصد کس گزین کرده هفتاد کس از ایشان را
که بقدر بسیاری از ما بقی داشتند رفیق خود ساخت که با او بوعده گاه مکالمه پروردگار حاضر شوند
و بشنوند آنچه او شنیده بود و گواهی دهند بصدق قول او نزد باقی قوم چون بر گزیدند پس با ایشان از میان
قوم برآمده بجانب طور سینا که وعده گاه مکالمه و مناجات او بود با پروردگار روان شد و چون بآنجا رسید
آن جماعت را در دامن کوه گذاشته خود بکوه در آمد و درخواست کرد از حضرت عزت جل ذکره که مرتبه تکلم
با او بسخن در آید و بشنوانند آن قوم را که همراه او بودند تا بسبب آن غبار شک و اعتقاد بد از
آیینه خاطر ایشان زدوده شود و بعین الیقین مشاهده مرتبه قرب او نموده باقی قوم او را نیز از آن
خبر دهند پس حضرت عزت تعالی شانه دعای او را در معرض اجابت در آورده مرتبه دیگر آثار مکالمه
خود ظاهر ساخت و ایشان همه کلام حق را شنیدند چنانچه صدای آن از جانب فوق و تحت و یمین
و یسار و پیش و عقب بگوش ایشان میرسید بواسطه آنکه حضرت عزت تعالی شانه کلام مذکور را
در درختی که در آن مقام بود خلق کرده بود و چون صدای آن از آن درخت ظاهر میشد نسیم قدرت هوای
ملاصق آن از همه جانب منتشر میساخت و از همه جانب بگوش ایشان میخورد پس با وجود مشاهده این اثر از اصل
بر انکار خود رسوخ ورزیده گفتند لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة یعنی هرگز ایمان نمی آوریم بتو ای موسی و
تصدیق نمیکنیم باینکه این کلام الهیست تا آنکه او را بروجه آشکار ببینیم و بدیده ظاهر بار از مشاهده جمال

او روشنی نگیرد پس چون این کلمه این سخن بزرگ از ایشان بظهور رسید دریای غضب الهی بجوش آمده
صاعقهٔ قهر او بر ایشان وزید و بسبب ظلم و ستمکاری که بگفتن این سخن بر خود روا داشتند خرمن وجود
همه را بباد فنا و هلاک در داد و موسی علیه السلم چون مشاهدهٔ آن حال نمود بمناجات درآمده گفت بار
خدایا چه گویم بنی اسرائیل چون بجانب ایشان بر گردم و ایشان مرا در معرض عتاب و خطاب آورده
گویند تو جماعت را با خود بردی چون نتوانستی صدق سخن خود را بر ایشان ظاهر ساخت در معرض
هلاک در آوردی بواسطهٔ آنکه در سخن خود که میگفتی با خدای تعالی سخن کرده ام و سعادت مناجات و راز گویی
او را در یافته صادق نبودی و از آن ترسیدی که چون زنده از ما آیند تکذیب سخن تو کنند و تزویر و کذب
قول خود اعتراف باید نمود و بواسطهٔ رفع این تهمت از خود بچه حیلت توسل جویم کناه از آنکه از عقاب
عاجل ایشان در گذر و مرتبهٔ دیگر خلعت حیات در ایشان بپوشان تا من ببلای تهمت گرفتار نگردم
پس حضرت عزت دعای موسی را مستجاب کرده ایشان را زنده ساخت و باتفاق موسی نزد قوم مراجعت
پس باز خطاب بموسی کرده گفتند بدرستی که اگر از خدای تعالی درخواست مینمودی که خود را بتو نماید
تا بدین نظر مشاهدهٔ جمال او کنی هر آینه دعای تو مرتبهٔ اجابت می یافت و سعادت لقای او فایز میشدی
و خبر میدادی ما را از کیفیت ذات او و ما میگفتی که او بر چه کیفیت و صفت و چنانچه حق شناسایی اوست
ما را معرفت بجمال او حاصل شد موسی گفت ای قوم خدای تعالی را بدیدهٔ ظاهر نمیتوان دید و ذات
او را کیفیت و چگونگی نیست که علم کسی بآن پی تواند برد و او خود را بآیات و علامات میتوان شناخت
و بدلیل و برهان پی بشناخت او میتوان برد نه بمشاهده و عیان ایشان باین سخن تسلی نشده گفتند
ایمان بتو نمی آوریم و تصدیق حرف تو نمیکنیم تا آنکه رویت او را از و درخواهی موسی علیه السلم چون از قبول

نصیب

نصیب ایشان مایوس شد روی بدرگاه الهی کرده گفت پروردگارا شنیدی که جماعت بنی اسرائیل چه گفتند مرا
برهم کار رسیده اند و تو مطلع حال ایشان و داناتری از من و بهتر میدانی که غرض ایشان چیست وحی الهی نازل
شد که ای موسی سوال کن از من آنچه ایشان از تو سوال میکنند و بخواه آنچه ایشان میخواهند تا بدانند که ترا بر آن مواخذه نیست
و ما پرسیدن را و عقاب بر تعلیم و بخشش و دیگری کسی را در معرض عقاب در نمی آوریم و عمل کسی را
بجهل و نکری ضایع نمیگردانیم پس بعد از صدور این کلام موسی علیه السلم لب باین کلام کشوده گفت
رب ارنی انظر الیک قال لن ترانی ولکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی
فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا وخر موسی صعقا فلما افاق قال سبحانک تبت الیک وانا اول المؤمنین یعنی
پروردگارا من بنمای ذات خود را تا نظاره جمال تو نمایم و سر از رویت خود مشکن پس از کلام الهی در جواب او
رسید که هیچ مخلوق نشد که سر کرد نتوانی دید مرا ای موسی و در دیدهٔ ظاهر ترا قابلیت مشاهدهٔ خود نداده ایم ولیکن
نگاه کن بسوی این کوه که بلندترین کوههای این ملکست و قوت و توانایی و خوفناکی او از تو و سایر خلق
بیشتر پس اگر این کوه در جای خود قرار گیرد و تواند تحمل تجلی ما نمود زود باشد که تو مرا بیتربیتی ببینی و در آن وقت
مشاهدهٔ جمال من بچشم دل توان بود اگر به بینی که کوه را توانایی تحمل پرتوی از تجلی ما نیست و تجرد و وصول ذره
از نور خورشید تعالی مانع آن ریزه ریزه شده از هم جدا شد تو نیز از تماشای ما درگذر و دل از ظلمات هجران
بنه پس چون تجلی کرد پروردگار موسی بر آن کوه چنانچه گفته اند بقدر سوفار سوزنی یا برابر درهمی نور خود
بر آن کوه افکند بعد از آنکه حیات و علم و قدرت در آن آفریده بود آن را ریزه ریزه گردانید و پاره پاره
ساخت از سهم فرو ریخت چون موسی آن حال را مشاهده نمود از هول و دهشتی که او را دست داد بر روی
درافتاد و از هوش رفت و چون بهوش آمد در مقام تسبیح و تنزیه پروردگار خود درآمده گفت پاکی

باد بکم نیز از هر چه لایق حضرت تو نیست و رجوع کردم و باز گشتم از جهل قوم خود بسوی ذات تو از امکان
رؤیت و اموری که متضمن نقص است بسوی معرفت و شناخت باینکه ترا نمیتوان دید بدیدهٔ ظاهر پس مأمون
جمال تو نیست پس مأمون منشی خاطر از جواب امام علیه السلام حاصل کرد و طلب دعای آنحضرت نمود و گفت لله
در ک خیر بادت زا خدای تعالی خبر ده مرا از معنی قول آلهی در باب یوسف پیغمبر علیه السلام که و لقد همت به وهم بها
لولا ان رای برهان ربه و رفع کن از خاطر من اشکال اینجا که چون تواند بود که یوسف صدیق با وجود مرتبه
نبوت و عظمت قصد مخالطت زلیخا نماید و عزم مباشرت با او زو علیه السلام وقوع یابد و حال آنکه فعل او
باو جایز نبود امام علیه السلام در مقام تفسیر آیه بر وجهی که رفع اشکال او در ضمن آن شود در آمده فرمود
که معنی آیه اینست که زلیخا قصد کرد مخالطت و صحبت یوسف را و اگر نبود آنکه یوسف مشاهده برهان پروردگار
خود که عبارت از نور عظمت و لمعه عصمت و نبوت او است کرده بود و دامان عفت او از آلایش معاصی
پاک گشته قصد میکرد مخالطت او را چنانچه او قصد کرده بود و لیکن یوسف علی نبینا و علیه السلام بمرتبه عصمت
فایز بود و از معصوم قصد معصیت وقوع نمیشود و از ایشان بگناه بعمل نمی آید مأمون گفت لله در ک یا
ابا الحسن خبر ده مرا از معنی قول خدای تعالی که و ذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه یعنی رفع
کن از خاطر من اشکالی را که آن از ملاحظه ظاهر معنی آن دست داده است چه ظاهر معنیش منجر میشود از آنکه
ذوالنون پیغمبر وقتی که غضب برو مستولی شد از میان قوم بیرون رفت ظن کرد و گمان برد که ما قدرت بر او
نخواهیم یافت چون تواند بود که از پیغمبر خدای این قسم ظنی وقوع یابد و حال آنکه بمذهب حق پیغمبران همه
بمرتبه عصمت فایز باشند امام رضا علیه السلام فرمود که مراد از ذا النون یونس بن متی است که از قوم خود
غضبناک شده از میان ایشان بیرون رفت و ظن درین آیه بمعنی یقین استعمال یافته و ان لن نقدر

علیه زیرا که قدر بمعنی ضیق آمده و قدر استعمال یافته است و معنی آیه و الله اعلم آنست که صاحب ماهی یعنی
یونس پیغمبر علیه السلام یعنی که از قوم خود بیرون رفت پس یقین دانست که ما روزی او را بر وی تنگ نخواهیم
کرد و هر جا که باشد باو خواهیم رسانید تا آنکه بدریا در آمد و بزندان شکم ماهی گرفتار شد فنادی فی
الظلمات پس ندا کرد یونس علیه السلام در میان تاریکیها تاریکی شب و تاریکی دریا و تاریکی شکم ماهی
ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین باینکه نیست معبودی مگر تو پاکی یاد میکنم ترا از جمیع
آنچه سزاوار مرتبه تو نیست و ترا از جمیع معایب و مناقص بر کنار میدانم بدرستی که بودم من بجنس از بعض
از جمله ظالمان و ستمکاران بر خود بسبب آنکه ترک نمودم مثل این عبادتی را که الحال بشکم ماهی تا این قیام
دارم پس حضرت عزت تعالی و عمده العزیز دعای او را مستجاب ساخت و تسبیح او را بشرف قبول مقرون گفت
فلولا انه کان من المسبحین للبث فی بطنه الی یوم یبعثون اگر نه آنست که یونس از جمله تسبیح کنندگان و
تسبیح کنندگان بود و گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین هر آینه درنگ میکرد در شکم ماهی
و در آن مقام میبود تا روزی که آدمیان بر انگیخته شوند و قیامت قایم شود و لیکن برکت ذکر و
تسبیح او را از آن حبس خلاص کردیم پس مأمون مرتبه دیگر بوظایف دعای حضرت قیام نموده گفت لله
درک یا ابا الحسن خبر ده مرا از قول خدای تعالی که بعد از فتح مکه بر حضرت مقدسه رسول صلوات الله علیه و
آله نازل شده که لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر نسبت ذنب برسول خدای تعالی صلوات الله
علیه و آله چون صحیح تواند بود و حال آنکه عصمت جمیع انبیا بتطفیل عصمت او است امام علیه السلام که مراد گناه اعتقاد فرمود
باطل مشرکین اهل مکه است نه گناه واقعی زیرا که نزد ایشان گناه هیچکس بزرگتر از رسول خدای صلوات الله علیه و آله
نبود بواسطه آنکه ایشان همه عبادت اصنام و پرستش بت قیام داشتند و سیصد و شصت بت را بجز

خدای تعالی محراب عبادت خود ساخته بودند پس چون آنحضرت علیه السلام ایشانرا دعوت کرد بکلمه لا اله
الا الله و بتوحید خواند ایشانرا بعد از آنکه نهایت رسوخ در شرک داشتند بزرگ شود این آن نزد ایشان
و تکلیف بآن امری عظیم دانستند پس بزرگان و ارباب شور ایشان بمنزل ابو طالب جمع شدند و
گفتند اجعل الالهة الها واحدا ان هذا الشیء عجاب وانطلق الملأ منهم ان امشوا واصبروا علی الهتکم
ان هذا لشیء یراد ما سمعنا بهذا فی الملة الاخرة ان هذا الا اختلاق آیا گردانید محمد خدایان متعدد
ما را خدای یگانه یکتا بدرستی که یکتایی و یگانگی خدا امریست عجیب و چون دیدند که ابو طالب بفریاد ایشان
نمیرسد از خانه او برآمده روان شدند و بیکدیگر میگفتند که درحال که بیکدیگر شتاب کنید و صبر و شکیبایی
ورزید بر پرستش خدایان خود بدرستی که مخالفت محمد با ما و پیش آمدن کار او حادثه ایست از حوادث
و سرّیرا اراده شده است از برای ما از وقوع آن چاره نیست یا دعوتی که محمد ما را میکند و اراده کرده
امری نیست که مقرون بحقیقت و ثواب باشد بلکه بواسطه طمع در ریاست عرب و عجم است و این امریست
که هر کس را اراده آن هست و مراد هر کس هست علی اختلاف التفسیرین و نشنیده ایم ما این را
که او ما را بآن میخواند در ملت آخرین که پدران خود را بر آن دریافته ایم یا ملت عیسی که آخرین مللست
زیرا که ایشان بر آن اعتقاد بودند که دین عیسی بر تثلیث است نه توحید نیست این توحید که او ما را بآن
میخواند مگر دروغ بافتن و دروغی از خود پس چون فتح کرد حضرت عزت تعالی شانه بر پیغمبر خود صلوات الله
علیه و آله مکه را او را در معرض امتنان خود در آورده گفت انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من
ذنبک و ما تأخر یعنی بدرستی که ما فتح کردیم از برای تو ای محمد فتحی ظاهر و روشن بر همه کس تا آمرزیده
شود از جانب خدای تعالی آنچه از گناهان تو از پیش رفته است و آنچه بعد ازین خواهد بود از سرزنش کافران

اهل

اهل که یعنی آنچه ایشان اعتقاد گناه آن تو داشتند و خوانده داشت بسبب خواندن تو ایشانرا بتوحید
پروردگار در زمان گذشته و آینده پس ما سوره گفت بدرستی که شفا دادی سینه مرا از رنجی که ازین جهت
در و بهم رسیده بود ای فرزند رسول خدای و واضح و روشن ساختی آنچه بر من ملتبس و مشتبه بود و حقیقة آنرا
ندانسته خدای خیر دهاد ترا حضرت عزت عمت عطیاته از جانب انبیای خود که رفع توهم گناه در باره
ایشان از ما کردی و از جانب تمت اسلام که بدین تقریر حل این اعتقاد را از اسلام برطرف ساختی
و نجیهایعنی فعلیت یعنی فاعل از مناجات که بمعنی مساره و راز گفتن است و میتواند بود که مصدر باشد
مثل نجوی چنانچه صاحب صحاح تصریح بآن کرده است و هذه عبارته قال الفراء وقد یکون النجی والنجوی اسما و مصدرا
و بر هر تقدیر بحسب ترکیب حالست از فاعل قربنه که ضمیر مستتر هست در و راجع بخدای تعالی یا از مفعول
او که ضمیر بارز است متصل یا و راجع بموسی علیه السلام الی طور سیناء مترجم گوید طور بضم طا بمعنی کوه است مرادف
جبل و در اینجا کوهیست واقع در نواحی شام که موسی علی نبینا و علیه السلام نسبت بر آن انتجاح کلام الهی نموده است
و سینا نام درختیست که در آن کوه واقع است و بآن نسبت اضافه شده است کوه بآن و بفتح سین و کسر
سین خوانده شده است و فتح را نحویان بهتر دانسته اند قال فی الصحاح و طور سیناء جبل بالشام و هو طور
اضیف الی سیناء و سینین و قری سیناء بالفتح والکسر والفتح اجود فی النحو لانه لیس فی ابنیة العرب فعلاء ممدود الکسر
و بعضی گفته اند که سینا نام سنگیست که کوه مذکور آنجا واقعست و از ابن عباس و عکرمه نقل شده است که سینا
و سینین بزبان حبشه بمعنی حسن و نیکو است و بعضی گفته اند که بمعنی مبارکست پس طور سینا باین معنی خواهد بود که کوه
حسن و مبارک یعنی با خیر و برکت و اضافه آن از قبیل اضافه موصوف خواهد بود بصفت مثل یوم الاحد و
و بعضی گفته اند سینا و سینین کوه پرگیاه پر درخت را میگویند و برین تقدیر نیز اضافه از آن قبیل

خواهد بود و بعضی گفته‌اند که سیناء و سینین کنایه از درخت میوه‌دار است و چون درخت میوه‌دار در جبل
بوده است که مردم از میوهٔ آن منتفع بوده‌اند تعبیر از آن بطور سینا کرده‌اند از قبیل اضافه بادنا ملاست
و صاحب تفسیر واحدی گفته است که اولی آنست که سیناء و سینین اسم مکانی باشد که موقع کوه مذکور است
سبب تسمیهٔ آن مکان با آن حسن و مبارکی آن باشد چه اگر سینا خود بمعنی حسن و مبارک باشد چنانچه گذشت
اضافهٔ طور با او اضافهٔ موصوف باشد بصفت و آن جایز نیست حتی نری الله جهرة یعنی عیاناً و نصبش
بمفعول مطلق بودنست باین تقدیر که عیاناً عیاناً یا بر حالیت از فاعل نری که ضمیر متکلم است یا از مفعول
آن که الله است یعنی ببینیم خدا را او آشکار شود بما آشکارا شدنی یا ببینیم او را در حالی که ما آشکار باشیم
نه پنهان یا بر ما آشکار باشد جعله دکّاً یعنی دق و کوفته است قال فی الصحاح الدک الدق و اینجا
بمعنی اسم مفعول مستعمل شده است که کلام درین تقدیر باشد که جعله مدکوکا و مراد لازم معنیست یعنی
ریز ریز شده و از هم پاشیده و خرّ موسی صعقاً خرّ یعنی سقوط و بر روی در افتادنست و صعقاً مفعول
و صعقاً مفعول مطلق فعل محذوفست یعنی صعق صعقاً و میتواند بود که حال باشد از موسی که فاعل خرّ است
یعنی بیهوش شده بیهوش شدنی یا بر رو در افتاد در حالتی که بیهوش بود قال فی القاموس صعق کسمع صعقاً و
صعقاً غشی ای مجرک و غشی علیه و گفته‌اند که از عشای روز پنجشنبه تا عشای جمعه عید اضحی بیهوش بود و
لقد همّت به و همّ بها همّ یعنی قصد و عزم آن شی است و مراد اینجا والله اعلم آنست که در بحث اول
مذکور شد پس قوله تعالی و همّ بها بحسب ترکیب جواب لولا است که بر و مقدم شده یا دال بر جواب آنچنانچه
میگویی قتلتک لولا ان اخاف الله که درین تقدیر است که لولا ان اخاف الله قتلتک که بعضی حمل بر تقدیم
جواب لولا کرده‌اند و بعضی گفته‌اند قتلتک آخر محذوفست و قتلتک اول دال است بر آن و در زبان تحقیق

درین باب

درین باب در نمایش دوم بیاید ان شاء الله تعالی یعنی استیقن ان لن نضیق علیه سعته یعنی نقدر از
قدرة ماخوذ نیست بلکه مشتق از قدر بمعنی تنگ و تنگیست چنانچه یقدر در آیهٔ کریمهٔ ان الله یبسط الرزق
لمن یشاء و یقدر از آن مشتق است یعنی حضرت عزت پهن میکند و وسیع میگرداند روزی را از برای
کسی که مشیت او بتوسعهٔ روزی او تعلق گیرد و تنگ میسازد روزی را بر کسی که خود در معرض امتحان
خود در آورده مادهٔ او را قابلیت زیاده بر آن نباشد و مراد اینجا والله اعلم آنست که یونس ع
یقین میداند که ما روزی او را بی آنکه بر وی تنگ سازیم یا وسیع سازیم خواه در میان قوم باشد و
خواه از ایشان هجرت کند و سخنی نیست که حق در تفسیر این آیه و توجیه آن بر وجهی که منافات بعصمت
انبیا نداشته باشد این است که بر زبان امام علیه السلم جاری شده است پس التفات نباید کرد با آنچه
بعض مفسرین ذکر آن کرده‌اند که مراد این است که یونس علیه السلم ظن کرد که تقدیر نکرده‌ایم که با وی عقوبتی برسانیم
چون قبل از نزول وحی از قوم خود هجرت کرده است که نقدر از قدر بمعنی قضا و قدر ماخوذ باشد یا آنکه مراد مثل
حال او باشد بحال کسی که گمان داشته باشد که ما بر آن قدرت نداریم یا آنکه مراد وسوسهٔ شیطانی
باشد که در وهم او جا کرده بوده است و بواسطهٔ شدت آن و هم تعبیر از آن بظن شده و واقعه مذکور
قبل از بعثت او بوده است و بواسطهٔ شدت آن و هم تعبیر از آن بظن چه قبل از پیغمبری تجویز شده انبیا را
بعضی وساوس شیطانی است و بدو امثال این تأویلات که بعدم التفات سزاوار ترند و ترک قوله تعالی
اما اذا ما ابتلیه ربه فقدر علیه رزقه یعنی ابتلیه را جهت با انسان که در اول آیه گذشته و معنی آیه
بنا بر آنچه بعضی مفسرین ذکر کرده‌اند والله اعلم آنست که اما چون انسان را بیازماید پروردگار او
و یعنی پس تنگ سازد بر وی روزی او را فیقول ربی اهانن پس او گوید پروردگار من اهانت فرمود

خوار کردم او هیچ شک نیست که این از نهایت قصور نظر و قلت فهم اوست چه آسایش درویشی بسیار و
آرامش افزون از حد و شمار است شیخ عبدالله انصاری گوید درویشی هیبت خاکی بیخته و آبی بر وی ریخته نه پشت
پا را از او گردی و نه کف پا را از او دردی بیت ای دل اگر بدیده تحقیق بنگری * درویشی اختیار کنی بر
توانگری * سبحانك اني كنت من الظالمين بتحكم مثل هذه العبادة التي فرغت لها في بطن هذه الحوت
سبب بیت ظلم نبود بر نوعی که بر زبان حضرت جاری شده است در هیچیک از تفاسیر که تا غایت بنظر قاصر
دیده نشده و موید آنست آنچه بعضی ارباب کشف و عرفان گفته اند که مرتبه قربی که یونس علیه السلام را
در شکم ماهی حاصل شد قبل از آن او را حاصل نبود و بعد از آن نیز حاصل نشد تا آنکه فرو بردن ماهی
او را معراج او دانسته اند و درین باب حدیثی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل کرده اند
و عارف رومی آن را در مثنوی بر نوعی منظوم آورده است نظم گفت پیغمبر که معراج مرا * نیست
بر معراج یونس اجتبا * آن من بر چرخ و آن او نشیب * زانکه قرب حق برونست از حسیب * قرب نه
نمایش اول
بالا و پستی رفتن است * قرب حق از حبس هستی رستن است * جمهور اهل اسلام اتفاق دارند بر آنکه
درین نشأه یعنی دار دنیا دیدن ذات مقدس الهی بدیده ظاهر ممکن نیست و او را درین نشأه درین دنیا
نمیتوان دید نمایش خلاف شده است در آنکه آیا در آن نشأه یعنی در آخرت رویت او بر وجه
مذکور ممکن است یا نه اشاعره بر آن رفته اند که ممکن است و خواص مؤمنین در بهشت بسعادت
لقای الهی بدیده ظاهر و چشم سر فایز خواهند شد و لیکن نه بر وجهی که در مقابل ناظر باشد یا در یکی از جهات
سته قرار گیرد یا بمکانی محل او واقع شود چه امور مذکوره از لوازم دیدن دنیاست و در آخرت مشاهده
او بر وجهی میسر خواهد بود که بدین امور احتیاج نباشد و معتزله میگویند ممکن نیست زیرا که چنانچه دیدن

درین نشأه

و درین نشأه محتاج بمقابله و مکانست در آن نشأه نیز چنانست چه عقل حاکم است بآنکه دیدن بچشم سر
بدون امور مذکوره متصور نیست خواه درین نشأه باشد و خواه در آن نشأه و رویتی که در قرآن
و حدیث وارد است یعنی انکشاف تام و ظهور قلبیست چه آنچه از معارف و علوم درین نشأه از راه
دلیل و برهان حاصل میشود در آن نشأه بدیهی او خواهد بود و بر وجهی علم او احاطه بآن خواهد داشت که
گویا معاینه میبیند و مشاهده اوست قول امیر المؤمنین علی علیه الصلوة و السلام لا تدركه العيون و لكن
تدركه القلوب بحقايق الايمان یعنی دیده ظاهر را بمشاهده عیانی طاقت ادراک او نیست و لیکن دیده باطن
بنور ایمان و عمل صالح بمشاهده جمال او فایز خواهد بود بیت بچشم دل جمالی میتوان دید * که چشم سر دران محرم نباشد
و قال ایضا لا تدركه الشواهد و لا تحويه المشاهد و لا تراه النواظر و لا تحجبه السواتر یعنی سپاس و ستایش
خدای را که مشاهده بندگان پی بادراک او نمیتوانند برد و دیده نظر کنندگان او را نمیتواند دید و هیچ ستری
حاجب او نیست و هیچ پرده بر رو گرفته نشده و اشاعره در اثبات مذهب خود متمسک شده اند بآیتی که
در سوال اول از اسوله الجدید بحث بر ادا یافته است از دو وجه اول آنکه معلق و مشروط ساخته است
خدای تعالی رویت موسی را علی نبینا و علیه السلام در آیه مذکوره بر قرار گرفتن و از هم نریختن جبل فان استقر مکانه
فسوف ترانی و قرار گرفتن و از هم نریختن جبل امریست فی نفسه ممکن و هرچه معلق و مشروط بامر ممکن باشد
عقلا ممکن است پس رویت الهی ممکن باشد و معتزله در جواب آن میگویند رویت موسی در آیه مذکوره
معلق و مشروط بآن شده قرار گرفتن و از هم نپاشیدن جبل مطلق نیست زیرا که در وقت تعلق
مذکور هیچ شک نیست که جبل آرام داشت و رویت حاصل نبود و بالفعل نیز جبل مذکور برقرار است و رویت
حاصل نیست بلکه قرار گرفتن و آرامش جبل است در حال ظهور تجلی نور الهی بر آن و قرار گرفتن و آرامش

در حال مذکور لا نسلم که ممکن باشد بلکه محالست زیرا که خدای تعالی رؤیت موسی را معلق و مشروط ساخته است

بآن بعد از آن خبر داده بود با آنکه رؤیت او وقوع نخواهد یافت وقال لن ترانی و هیچ شکی نیست که وقوع رؤیت

بعد از اخبار الهی بعدم وقوع آن محالست نه ممکن پس قرار گرفتن و آرامش جبل که رؤیت موسی

علیه السلم معلق و مشروط شده است بآن محال باشد و کلام مذکور از قبیل تعلیق امر معلوم الامتناع باشد

برامری تا دلالت کند بر امتناع وقوع آن امر مثل آنکه گفته شده اند در جواب کسی که مجادله و نزاع در امر بعدم

الصدق داشته باشند ان کان هذا کذا حقا شریک الباری موجود که اراده شده باین کلام امتناع حق بودن کلام

او چنانچه وجود شریک باری ممتنع است و با آنکه معلق و مشروط شده درین کلام وجود شریک باری برامری که

فی نفسه ممکنست از قول مذکور اعتراف بامکان وجود شریک باری که کفر است لازم نمی آید و قایل آن منسوب

بکفر نمیشود بواسطه معلوم بودن کذب کلام او نزد قایل فقد بر **مترجم گوید** مصنف دام ظله در حاشیه بعد از که

این سخن را بشیخ جمال الدین بشیم بحری نسبت داده و مقدمه را بر نحو ما ایراد کرده است که این سخن گاهی

تمام میتواند بود که لن از برای نفی موبد مطلق باشد یا دلالت داشته باشد بر آنکه هرگز رؤیت

متحقق نخواهد بود نه در دار دنیا و نه در دار آخرت و ثبوت آن در معرض منعست پس میتواند بود

که مراد نفی رؤیت در دار دنیا باشد و پس بخاطر میرسد که در ابطال دلیل مذکور همان منع امکان

قرار جبل در حال ظهور تجلی کافی باشد و احتیاج تبدیل آن بدلالت بر این نفی مطلق نداشته باشد

تا بحث مذکور آید و قطع نظر از این نقض اجمالی نیز ابطال دلیل مذکور میتوان کرد بر نحوی که اگر دلیل

بجمیع مقدماته حق باشد دلالت خواهد کرد بر امکان رؤیت در دنیا و هیچ شکی نیست آنچه بر استقرار جبل

معلق شده است رؤیه در دنیاست که مطلوب قوم موسی بود نه رؤیت در آخرت و آن باطلست

باتفاق

باتفاق پس دلیل مذکور بجمیع مقدماته حق نباشد فتدبر **وجه دوم** آنکه اگر رؤیت در آخرت محال باشد چنانچه

معتزله میگویند سرا آینه موسی علیه السلم طلب آن از پروردگار خود نمیکرد زیرا که طلب امر محال از طور عقل

دور است و عاقل باعتبار در آن مقام نمیشود پس طلب موسی علیه السلم آنرا از پروردگار خود دلالت میکند

باشد بر آنکه موسی اعتقاد امکان داشته چنانچه ما میگوییم پس آنچه معتزله بر آن رفته اند مقتضای آن داشته

باشد که مثل موسی پیغمبری که از اعاظم اولو العزم باشد و بزیور کلیم اللهی محلی ذانند که بر خدای تعالی چه چیز روا است

و چه چیز نه و احاد معتزله و جمعی که بهره از علم کلام یافته اند دانسته و هیچ شکی نیست که این طریقت

معقول روانیست که هیچ عاقل باعتبار سلوک آن ننماید و معتزله تیر در اثبات مدعای خود که امتناع

رؤیت است متمسک شده اند بهمین آیه بر نحوی که اگر رؤیت ممکن و روا باشد که مردم بدین ظاهر خدا را

ببینند چنانچه اشاعره میگویند پس طلب موسی علیه السلم نبوده باشد مگر از امر ممکن پس بچه سبب در

معرض خطاب و عتاب الهی در آمد و امر مذکور از او با مرتبه بزرگ نمود که اطلاق ظلم بر آن شد

و بسبب آن کوه را از سم بر ابر اند و صاعقه بغضب الهی بر ایشان ورزید چنانچه همه را هلاک ساخت چنانچه

از آن خبر میدهد قول خدای تعالی فقد سئلوا موسی اکبر من ذلک فقالوا ارنا الله جهرة فاخذتهم الصاعقة

بظلمهم و اشاعره در جواب ایشان میگویند که سبب بزرگ داشتن سوال مذکور این بود که موسی علیه السلم

در دنیا طلب سوال آن کرده بود و ما قایلیم بآنکه در دنیا رؤیت الهی ممکن نیست چرا که رؤیت در دنیا بجهت

گذشت موقوفست بر مقابله و جهت و مکان و امثال آن و امثال مذکوره بر خدا روا نیست و معتزله

بر سند که بگویند که همین نیز مقتضای آن میکند که موسی علیه السلم جاهل باشد از آنکه بر خدای تعالی چه چیز روا است

و چه چیز روا نیست و احاد اشاعره و جمعی که بهره از علم کلام دارند عالمند بآنچه شما در مقام تشنیع بما

بیاد ذکر کردید و نسبت آن بما دادید والله الهادی **نمایش دوم** اکثر نحات بر آن رفته اند که تقدیم
جزا بر شرط جایز نیست بواسطه آنکه معنی شرطی مقتضی صدر کلامست بیان این اجمال آنکه چون کلامی مرکب
باشد از دو کلام ناقص که مضمون یکی از آن سبب تحقق مضمون دیگری باشد جزو سببی را شرط نامند و
بواسطه افاده سببیت مذکور یکی از ادات شرط که ان و لو و اذا هست بر سر او در می آورند و جزو دیگری
را که مسبب آنست و مترتب بر آن جزای آن و گاه فای جزا بر سر آن در می آورند و گاهی فی کنند
مثل ان تکرمنی اکرمک و ان تکرمنی فانا مکرم لک یعنی اگر گرامی داری مرا من نیز گرامی دارم ترا که گرامی
داشتن مخاطب متکلم را سبب گرامی داشتن متکلم شده است مر مخاطب را در این قسم ماده اکثر
علماء نحو بر آن رفته اند که واجبست که شرط بر جزا مقدم باشد و مقدم داشتن جزا بر شرط جایز
نیست و اگر کلام بر وجهی واقع شود که چنان نماید که جزا تقدم یافته است آن را جزا نباید دانست
و جزای دیگر بعد از شرط تقدیر باید کرد که آنچه مذکور است مفسر آن باشد مثلا در مثل این کلام که
انا ظالم ان فعلت کذا که بحسب ظاهر جزا مقدم شده است بر شرط انا ظالم دیگر بعد از ان فعلت
کذا مقدر باید دانست که کلام در این تقدیر باشد که ان فعلت کذا انا ظالم و انا ظالم اول مفسر آن
آن باشد و دلالت کند بر تقدیر آن در کلام و بعضی دیگر بر آن رفته اند که تقدم جزا بر شرط جایز
پس در مثال مذکور در همان انا ظالم مذکور جزا خواهد بود و احتیاج بتقدیری در کلام نخواهد شد و
پوشیده نیست که کلام امام علیه السلم در نجد بست نص جواب سوال دوم که تفسیر کرده اند قوله تعالی و همّ
بها لولا ان رای برهان ربه را که از این قبیل است بلی لولا ان رای برهان ربه لهم بها نص بر یکی از مذهبین
نیست و چنانچه میتواند بود که مدعا این باشد که هم بها مذکور جزا است و چون مرتبه آن بآخر است یعنی

کلام

١١٣

کلام بآن عاید میشود نمایش چون حضرت جزا را بالام ابتدائی ذکر کرده اند و هم بها که در کلام
مذکور است بی لام است ظاهر از آن احتمال اول است پس دعوا میتوان کرد که کلام حضرت مؤید
مذهب بعض محققین از ارباب تفسیر است که گفته اند و هم بها جواب لولا نیست چرا که لولا اگر چه
از ادوات شرط نیست اما در حکم ادات شرطست در این که جواب آن جایز نیست که بر آن مقدم
واقع شود چنانچه جزا بر شرط مقدم نمیشود بلکه جواب لولا محذوفست و آنچه مذکور است دال است بر آن
و مفسر آنست و تقدیر کلام این است که لولا ان رای برهان ربه لهم بها اما آنچه صاحب کشاف
و اکثر مفسرین ذکر کرده اند که تقدیر کلام در آیه این است که لولا ان رای برهان ربه لخالطها یعنی اگر
یوسف علیه السلم برهان پروردگار را نمیدید و نور عظمت و لمعه نبوت را مشاهده نمی نمود بصحبت
زلیخا و مخالطت او قیام می نمود نزد جمعی مشهور نیست که سزاوار آنست که بآن التفات نمایند و از
معرض اعتبار ساقط دانند زیرا که توجیه مذکور بحسب ظاهر اشعار بآن دارد که از یوسف علیه السلم
قصد و عزم معصیت واقع شده است و بواسطه رفع این احتمال احتیاج می افتد بارتکاب مجاز و تاویل
کلام از ظاهر خود با آنکه بآن احتیاج باشد چنانچه گفته شود که مراد از هم که در نفس یوسف ع
بواسطه قوت شهوانی که در طبیعت انسان مرکوز است میل بآن بهم رسیده بود و چون میل مذکور
را از غایت شدت مشبه بود بعزم و قصد تعبیر از آن بهم شده است که بمعنی قصد است بطریق استعاره
با آنکه اطلاق هم بر میل مذکور مشاکله است بفقره دیگر است که مقابل آن واقع است یا از قبیل تسمیه شیء
بر شیء است باسم آن شیء مثل قتل قتیلا که اطلاق شده است قتیل که بمعنی کشته شده است بر کسی که
مشرف بر شی است باسم آن شی قلست و امثال این تاویلات که موجب گردانیدن کلام

از حقیقت خود نفی آنکه مضروری آن خاطر باشد با امری بلکه باعث و بواسطه آنکه میدان نظر به وسیع ست
و مرکا راه آن وا شد مرکسی را میسر شد که آنچه خواهد نظر به کند نمانیس سیم بیابد و است که مراد به برهان
پروردگار تعالی شانه که یوسف علی نبینا علیه السلام بسبب دیدن آن برهان از قصد مذکور بگشت نفس
دلایل عقلیه و شواهد نقلیه است بر وجوب باز آمدن از محرمات و دوری کردن از معاصی و منهیات که از
جانب حضرت عزت تعالی و عده العزیز وقوع یافته است و از کلام امام علیه السلام است که المعصوم
هم بذنب لا یاتیه که دلالت دارد بر آنکه قصد معصیت نیز منافی عصمت است که مستفاد میشود که قصد
معصیت نیز از جمله معاصی است و مبادرت بآن مستوجب عذاب و سخط الهی مگر آنکه گوییم که از منافی فی
بودن امر مذکور عصمت و عدم جواز وقوع آن از معصوم لازم آید که معصیت باشد چه
میتواند بود که از قبیل سهو و نسیان بوده باشد که باعتقاد علمای امامیه رضوان الله علیهم وقوع
آن نسبت بمعصوم روا نیست و منافی عصمت است و حال آنکه باتفاق معصیت نیست و جمعی که
تجویز کرده اند که از انبیا علیهم السلام ارتکاب معاصی واقع شود و ایشان را معصوم نمیدانند هم یوسف
علیه السلام را باین تفسیر کرده اند که یوسف علیه السلام مبادرت بگشودن بند زیر جامه خود نموده و در محل
راز زلیخا نشست که در باب مجامعت بنگام اراده آن کار را بجا می نشیند و برهان رب را آنکه
آوازی از عالم غیب بگوش او رسید که ابلیس و ابا ابغی بر تو باد ای یوسف که بر او مباشر شدن زلیخا
نکردی و او متنبه نشده آنچنان بر قصد خود اصرار داشت تا آنکه مرتبه دیگر آواز مذکور را شنید و متنبه نگشت
و بعد از آن مرتبه سیم نیز بدل باین عبارت یافت که اعرض عنها یعنی بگردان از نفس خود را از صحبت زلیخا و دیگر سوی
مباشرت او مکن و دو سخنان بر آن اسوخ داشت تا آنکه یعقوب علیه السلام را در برابر خود دید و انگشت ملامت

را به دندان ممانعت گرفته خود را برو جلوه داد و بعضی گفته اند آوازی شنید که یا یوسف لاتکن کالطایر
کان له ریش فلما زنی قعد لا ریش له یعنی ای یوسف مباش مانند مرغی که پری داشت که بآن پرواز کرد
ناگاه اراده زنا کرد و چون بآن عمل اقدام نمود بال و پر او بریخت و از بالای در افتاده از پرواز باز ماند و
بعضی گفته اند دستی پیدا شد میان او و زلیخا که بقلم قدرت بر آن نوشته شده بود که فان علیکم لحافظین
کراما کاتبین یعنی بدرستی که بر شما و بر کردار شما و گفتار شما نگاه دارندگانند از ملائکه کرام که نویسندگانند
و اقوال شما را و آنچه میکنید و میگویید میدانند و از روی دانستگی در نامه اعمال شما می نویسند با وجود آن
از آن اراده باز نیامده تا باز در آن نوشته دید که ولا تقربوا الزنی انه کان فاحشة و ساء سبیلا یعنی
نزدیکی مکنید بزناکاری بدرستی که زنا فاحشه ایست بزرگ و اقدام بآن بسبب بدی و فساد یده نکرده باز
در آن ثبت دیده واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله یعنی بترسید بر شیوه پرهیزکاری پیش آورید و بترسید از روزی
که رجوع و بازگشت شما در آن روز بسوی پروردگار است و اثری بر آن مترتب نشد و همان بر سر
اقدام بآن عمل بود تا آنکه خطاب الهی در رسید بجبرئیل علیه السلام که ادرک عبدی قبل ان یصیب الخطیئة
یعنی دریاب بنده مرا پیش از آنکه از و خطایی بوجود آید پس جبرئیل بامر ملک جلیل باو نازل شد و گفت
یا یوسف اتعمل عمل السفهاء و انت مکتوب فی دیوان الانبیاء یعنی ای یوسف مباشر میشوی عمل سفیهان
و ناقصان عقل را و حال آنکه نام تو در دیوان انبیا و ارباب وحی ثبت است و ما میگوییم حضرت
عزت بآتش غضب خود بسوزاند جمعی که اعتقاد آلایش بمعاصی انبیا کنند و در زمانی که با وجود ملاحظه
این امور و مشاهده امثال این تنبیهات جلی خود را از آن باز ندارند و در سوخ در تبعیت شیطان ورزیده
بر آن اصرار نمایند و چه خوب واقع شده است تشنیع زمخشری صاحب کشاف که در تفسیر خود بعد از

نقد این اقوال از ایشان برایشان کرده است و الحق داد انصاف داده چه بعد از نقل کلام ایشان و
بیان آنچه مقصود ایشانست از ابن عباس ایراد کرده که ترجمه اش این است این امور و آنچه مثل
این است از امور یست که ارباب حشو و جبر کردن ایشان جنسبت بر بهتان و افترای بر خدای
تعالی و بر پیغمبر او ایراد میکنند و تجویز صدق آن مینمایند و ارباب عدل و توحید یعنی معتزله در روایات
و مقالات ایشان را این جسارت نیست و هرگز راضی بر نسبت امثال این امور بجمعی که بمرتبه نبوت
و هدایت خلق فایز شده اند نمیشود و اگر احیانا از یوسف علیه السلم امری از آن واقع میشد هر آینه در معرض
تشنیع و ملامت در می آمد و توبه و انابتی که از و واقع میشد در کلام مجید مذکور میبود چنانچه زلت و تقصیر آدم
صفی علیه السلام در کلام مجید مذکور است و همچنین آنچه از داود و نوح و ایوب و یونس علی نبینا و علیهم السلم
واقع شده و توبه که بعد از آن کرده اند و استغفاری که از ایشان واقع شده ذکر همه در قرآن هست چون
تواند بود که از یوسف علیه السلم مبادرت باین مثال امر واقع شود و حال آنکه حضرت عزت در کلام مجید او را ثنا
کرده است و مخلص نامیده قال الله تعالی ولما بلغ اشده آتیناه حکما وعلما و قال الله تعالی انه من عبادنا المخلصین
پس یقین باید دانست که پای عفت آن جناب در آنچنان مقام لغزنده نهایت قرار و ثبات داشته است
و بروجهی با نفس خود جهاد کرده که ارباب قوت و عزم بر آن وجه جهاد مینمایند و در آن حال نظر بصیرت بر
دلایل حرمت و وجه قبح آن داشته است و ثنا و ستایش او در کتابهای آسمانی که قبل از نزول قرآن
بر انبیای سابق نازل شده واقع شود و بعد از آن در قرآن مجید که حجت آلهیست بر باقی کتابهای او و آنچه در
آن مذکور است از آیات و بینات مصداق آنهاست نیز ثنا و ستایش آن حضرت گذارش یافته است و
اکتفا نشده است الا باستیفای قصه او و بیان تمام واقعه او در ضمن سوره کامله علیحده تا بزبان صدق

در راستی

در راستی تقریر کند حکایت او را برجمعی که بعد از و باشند تا آخر الزمان چنانچه نسبت بجد بزرگوار او ابرهیم خلیل
عمل آمده تا اقتدا کنند باو و پیروی او نمایند در عفت و پرهیزکاری و در ارادت و ثبات و رزیدن در مواقفی
که محل لغزش پای کردار است و مقام در افتادن اعمال معوراز کار پس بهره کردند حضرت عزت ایشانرا
از رحمت بی نهایت خود بسبب پیروی او ایشان امری را که منجر شود با آنکه نازل سازد آن آلهی سوره را در کلام
مجید که حسن القصص آنیه است در شان آن بواسطه آن باشند که اقتدا کنند مردم به پیغمبری از پیغمبران
خدا را در نشستن میان پایهای زن زنا کننده و گشودن بند ازار و با اراده مباشرت بر وجه حرام و در انگیختی
کنند پروردگار او را از آن کار سه مرتبه و سه نوبت در ضمن آیات قرآنی با آواز بلند بگوش او رسانند و سرزنش
و ملامتهای عظیم نمایند او را بواسطه اراده آن کار در مقام تهدید و وعید او در آیند عجبی تشبیه کنند او را
بمرغی که پر او ریخته باشند و از جای در افتاده پای عزم و اراده او و اصلا از زل نیابد و نتیجه آن عمل متنبه نشود تا
آنکه حضرت عزت جبرئیل را بفرستد که او را از آن عمل باز دارد و حال آنکه اگر حریص ترین مردم در زنا کاری
و دلیرترین و بیحیاترین ایشان در آن کار افتی مراتب آنچه ایشان به پیغمبر خدا نسبت داده اند آن داده اند
مشاهده نماید ممکن نیست که نه در رگ او حرکت بماند و نه در اعضای او قدرت و قوت و الحق جای
تعجب است از ایشان از جهت باز مذهبی که انقش از آن متصور نیست و در افتادن ضلالت و گمراهی که
هیچ چیز از آن روشنتر و ظاهرتر نه تمام شد ترجمه کلام صاحب کشاف چون این خبر داد حضرت عزت او را از جانب پیغمبران
خود و فخر رازی نیز در تفسیر کبیر درین باب کلامی ایراد کرده که ترجمه اش چون مناسب این مقام است بر سبیل ایجاز
سمت گذارش می یابد ممکن نیست که جمعی که ایشان را اطلاعی بر این واقعه بوده و در میان این کار بوده اند
زیاده بر هفت کس نباشند اول یوسف علیه السلم که روی سخن همه جا با اوست دوم زلیخا سیم شوهر

شوهر بود چهارم زنانی که زلیخا ایشان را طلب کرده بود تا بر حال او اطلاع یابند پنجم گواهان که بر عفت
بر صدق دعوی خود آورده بود که و شهد شاهد من اهلها ششم حضرت عزت تعالی شانه که عالم
السر و اخفیاست هفتم ابلیس لعین که محرک سلسلهٔ فساد و افساد است و این هفت کس اعتراف
کرده اند بر پاکی دامان یوسف علیه السلم و درین واقعه از مبادرت گناه و ارتکاب معصیت
پس توقف درین باب نسبت بهیچ مسلمان سزاوار نباشد اما اعتراف یوسف علیه السلم آنجا که گفت
هی راودتنی عن نفسی یعنی زلیخا درخواست مرا از نفس من که کام خود را از من برآورد و من تن بدو
در ندادم و از و کناره میکردم و جایی که گفت رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه یعنی یارخدایا
زندان دوست تر میدارم از آنچه این زنان مرا بآن میخوانند یعنی مبادرت بزنا و اعتراف زلیخا آنجا که
گفت ولقد راودته عن نفسه فاستعصم یعنی بتحقیق که درخواستم یوسف را از نفس او و آرزوی
وصل او کردم پس نگاه داشت او خود را و تن بآن در نداد و همچنین بعد از آنکه زمانی که طلبیده بود
که بر حقیقهٔ حال او اطلاع یابند اطلاع یافتند و اعتراف کردند نزد عزیز بر بیگناهی یوسف الآن
حصحص الحق انا راودته عن نفسه یعنی اکنون ظاهر و هویدا شد آنچه حق و راست است من جستم یوسف را
از نفس او و آرزوی وصل او نمودم اما اعتراف شوهر او عزیز آنکه بعد از آنکه دید پیراهن یوسف را
که از عقب دریده شده است رو بزن خود کرد و گفت انه من کیدکن ان کیدکن عظیم یعنی براستی که این
کار از مکر و حیلهٔ شماست و بتحقیق که کید و مکر شما عظیم است و زود در نفوس تاثیر میکند و اما اعتراف زنان
جایی که گفتند امراة العزیز تراود فتیها عن نفسه قد شغفها حبا انا لنریها فی ضلال مبین در کشاف آورده
که پنج زن بودند از زنان خواص عزیز با هم در شهر مصر نشسته غیبت زلیخا میکردند و گفتند زن عزیز

یعنی زلیخا طلب کرده است غلام خود را از نفس او یعنی آرزوی آن کرده است که کام او را برآورد بدرستی
که شگافته است که غلاف دل او را از دوستی یعنی دوستی و محبت یوسف علیه السلم باندرون دل او
در آمده است بدرستی که ما می بینیم زلیخا را در گمراهی سوید و خطای ظاهر و هویدا که با وجود شوهری مثل عزیز بهم
شیفتهٔ درم خریده گردد و جایی که گفته است حاش لله ما علمنا علیه من سوء یعنی پاکست خدای تعالی از آنکه
عاجز آید از آفریدن مردی پرهیزگار پاکیزه روزگار مانند یوسف ندانستیم بر و امری که بدو ناسزاوار باشد
و اما اعتراف شهود قوله تعالی و شهد شاهد من اهلها ان کان قمیصه قد من قبل فصدقت وهو
من الکاذبین وان کان قمیصه قد من دبر فکذبت وهو من الصادقین فلما رای قمیصه قد من
دبر قال انه من کیدکن ان کیدکن عظیم چون یوسف نسبت این اراده را بر زلیخا داد و دامان عفت
خود را از آلایش تهمت بآن پاک وانمود عزیز گفت کودکی را که سن چه داند و چگونه سخن گوید یوسف علیه السلم
گفت که خدای من قادر است بر آنکه او را بسخن درآورد نقل است که عزیز آن کودک را پرسید که تو چه
میگویی کودک بقدرت ربانی بسخن درآمده گفت راست میگویم بخدای تعالی ازین قصه خبر میدهد که شهد
شاهد من اهلها یعنی گواهی داد گواهی دهنده از کسان زلیخا و گفته اند که او پسر عم زلیخا بود از روی حکمت
گفت اگر گریبان یوسف از پیش پاره شده باشد زلیخا در دعوی خود صادقست و او کاذب و اگر از عقب
پاره شده باشد او صادقست و زلیخا کاذب چون حاضر آوردند گریبان او از عقب پاره بود و صدق
دعوی او بر عزیز ظاهر شد اما شهادت حضرت عزت بر عفت و بیگناهی یوسف قوله تعالی کذلک لنصرف عنه
السوء والفحشاء انه من عبادنا المخلصین یعنی بعد از آنکه خبر داد از آنکه زلیخا قصد مباشرت یوسف کرد
و اگر نبود آنکه یوسف مشاهده برهان پروردگار خود مینمود هر آینه قصد زلیخا میکرد یعنی چون مشاهده

برهان ما بکرد و قصد او نکرد و بگویند همچنین او را اثبات دادیم در اطاعت حق و برهان خود را باو نمودیم تا بگردانیم ازو
بدی و اعمال ناشایست را یعنی زناکاری هر آینه که او از بندگان خالص ماست یعنی پاک گردانیده شده او
از هر ناشایست اما قول ابلیس با تعالی که بگوید فبعزتک لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین یعنی بعزت
و بزرگی تو که پروردگار عالمیانی قسم که در مقام اغوا و گمراهی فرزندان آدم در خواهم آمد الا جمعی که از ایشان
بصفت اخلاص متصف باشند یعنی بر ایشان دست نخواهم یافت و دانسته شد که یوسف از بندگان مخلص
بود و بس گویم جمعی که نسبت ارتکاب آن عمل قبول کنند اگر از اتباع حق‌اند شهادت حق جل و علا ببطلان
دامن او از آلایش بآن عمل قبول کنند و اگر از اتباع شیطانند باقرار و اعتراف و عمل نمایند تا اینجا بود ترجمه
امام فخر رازی بترجمه آیاتی که ایراد کرده است و صحیح این کلامیست در غایت لطافت و بیانیست مقرون
بکمال حسن و ظرافت والله الهادی **انجام** کلام بعض مفسرین که تجویز نسبت عظایم به پیغمبران کرده‌اند
و استشهاد از گناه صغیره و کبیره معصوم میدانند در تفسیر آیه وافی هدایه که بر سوال چهارم مضمون آنها اشتمال
دارد یعنی بقوله تعالی لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر چون بحسب ظاهر مشعر است بصدور گناه از حضرت
مقدسه نبوی صلوات الله علیه و آله در زمان گذشته و آینده مضطرب و مختلف است و چند وجه در مقام
توجیه و تاویل آن در آمده‌اند و حق درین باب آنست که بر زبان معجز بیان امام علیه السلم جاری شده است
و بعد از بعثت مسیدین نقل آن حدیث جای شک و تردد در آن باب نیست و بعضی از ارباب تواریخ
و اصحاب سیر ذکر کرده‌اند که مشرکان مکه قبل از فتح مکه میگفتند اگر محمد بر خانه خدا متمکن شود و حکم او در
حرم الهی جریان یابد معلوم ما خواهد شد که او بر حق است و دعوی که ما را بر ترک عبادت اصنام و پرستش
اوثان میکند مقرون بصوابست و چون مکه معظمه زادها الله شرفا و تعظیما بر دست آن حضرت مفتوح شد

اقوام

اقوام مشرکین همه اعتراف بحقیقت دین پیغمبر نمودند فوج فوج بشرف اسلام که دین الله عبارت از آنست در
آمده اذعان بنبوت محمد علیه السلم کردند چنانچه سوره کریمه اذا جاء نصر الله والفتح و رایت الناس یدخلون فی
دین الله افواجا بآن ناطق است و انکارها که بر حضرت داشتند را آنکه ایشان را بر ترک پرستش اصنام دعوت
مینموده است زایل گردید و گناهی که نسبت بحضرت میدادند بسبب دعوت مذکور باعتقاد ایشان مغفور
و آمرزیده گشت چنانچه در حدیث از امام علیه السلم تصریح بآن واقع است و اگر بآن تاویل قایل نشویم و حمل
کنیم ذنبی را که در آیه واقع است بر ظاهر چنانچه اکثر مفسرین فهمیده‌اند تعلیل فتح مکه بآمرزش گناهان متقدم
و متاخر صحیح نخواهد بود زیرا که مفتوح ساختن الهی مکه را جهت حضرت صلاحیت آن ندارد که سبب غفران
گناه او شود مگر آنکه تکلف بسیار بعض تاویلات بعیده باید شد مثل آنکه گفته شود که چون فتح الهی مکه را بدست
آنحضرت متضمن جهاد آنحضرت بود و با کفار و عبادت و عبادت بمقتضای ان الحسنات یذهبن السیئات
باعث غفران گناه و پس فتح مکه سبب آمرزش گناه بوده باشد و امثال این توجیهات دور از کار و
اما بنابر آنچه امام علیه السلم فرموده‌اند که سبب بودن فتح مکه مر آمرزش گناه حضرت را ظاهر از آن نسبت
که احتیاج به بیان داشته باشد و گنجایش شک و ریبی در آن نیست و عجب است از اکثر علمای امامیه و
مفسرین ایشان رضوان الله علیهم مثل شیخ الطایفه شیخ ابو جعفر طوسی و امین الاسلام شیخ ابو علی طبرسی
صاحب تفسیر مجمع البیان و سید مرتضی علم الهدی با وجود تصانیف بسیار که در تفسیر و حدیث و علم کلام
دارند هیچیک در کتب خود متوجه ذکر این جواب از سوال مذکور نشده‌اند و وجهی چند درین باب ذکر کرده‌اند
که نهایت ضعف و تکلف با نهاست با آنکه این حدیث در بعضی مصنفات علی بن بابویه مثل عیون اخبار
الرضا و غیر آن مذکور است و زمان ابن بابویه بر زمان ایشان متقدم است اما جمعی که تجویز صدور ذنب

علیهم السلام کرده اند و ایشان را معصوم نمیدانند و بعضی که صدور کبیره و صغیره سهوا تجویز کرده اند گناه را در
آیه بر معنی ظاهر حمل کرده اند و گفته اند که مراد بما تقدم و ما تأخر گناهانیست که پیش از نبوت از حضرت و گناهانی
که بعد از نبوت از حضرت و گناهانی که بعد از نبوت بعد ورود رسیده یا آنچه پیش از فتح مکه و بعد از آن بعمل آمده یا
آنچه تا حال که زمان نزول آیه است واقع شده و آنچه بعد از این واقع شود و رفع خواهد شد یا گناهان پدر و مادر
او علیه السلام که پیشتر بوده اند یعنی آدم و حوا و گناهان امت او که بعد از او خواهند بود و بعضی که تجویز صغیره
سهوا کرده اند و دامان عصمت ایشان را از آلایش کبیره پاک میدانند گناه را در آیه بر گناه صغیره
حمل کرده اند و توجیه ما تقدم و ما تأخر بوجوهی کرده اند که مذکور شد و جمیع این وجوه چنانچه مخفی نیست
مشکل است در آنکه صحیح تعلیل بلکه با آمرزش گناهان حضرت نیست مگر بتأویل بعید و بنا بر آنست که
بنا بر تفسیر امام علیه السلام حمل ما تقدم و ما تأخر بر گناهانی که پیش از نبوت و بعد از آن بعمل آمده ممکن نیست
زیرا که دعوت مشرکین بدین حق و ترک پرستش اصنام که باعتقاد ایشان گناه بوده پیش از نبوت
واقع نشده است همچنین نمیتوان بر پیش از فتح مکه و بعد از آن حمل کرد بواسطه آنکه بعد از فتح اعتقاد ایشان
بگناه بودن آن باقی نماند و مسلمان شدند مگر آنکه بگوییم ما تأخر نظر بجمعیست که ضرر فتح بایشان
نرسید و تا آنوقت بر آن اعتقاد باقی بودند و اگر حمل شود بر آنچه قبل از هجرت و بعد از هجرت واقع شده چندان
دور نخواهد بود والله اعلم بمقاصد کلامه **حدیث سیوم** روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ
بزرگوار امین الاسلام محمد بن یعقوب الکلینی جمعی از اصحاب حدیث ما که عبارتند از علی بن ابراهیم بن هاشم قمی
که ثقه و صحیح المذهب است و علی بن محمد بن عبدالله بن اذینه و احمد بن عبدالله بن امیه و علی بن حسن باشند از
از احمد بن محمد بن خالد البرقی که احوال او در صدر حدیث دوم سبق ذکر یافت از شریف بن سابق تفلیسی که

اصل

اصل او از کوفه بوده است و چون از آنجا بتفلیس نقل کرده بتفلیسی مشهور یافته و اکثر علمای رجال ضعیفش دانسته اند
اما گفته اند که صاحب فضل بوده و کتابی در حدیث تصنیف کرده از فضل بن ابی قره تمیمی سندی که اصل او از
آذربایجانست و از آنجا بارمنیه نقل کرده علمای رجال ضعیفش دانسته اند از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیه السلام که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قالت الحواریون لعیسی یا روح الله من نجالس
قال من یذکرکم الله رؤیته و یزید فی علمکم منطقه و یرغبکم فی الآخرة عمله **شرح** کلام بلاغت نظام در ضمن دو
بینش متضمن **بینش اول** گفت رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم که گفتند حواریون بعیسی علی نبینا و علیه السلام
که ای روح الله با که مجالست و همنشینی نماییم عیسی فرمودند با کسی که دیدن او خدا را بیاد شما دهد و
سخن کردن او علم شما را زیاده گرداند و عمل او باعث رغبت شما شود بآخرت **بینش دوم** قال الحواریون
حواریون جمع حواریست و حواری یعنی یاری دهنده مطلق است یا یاری دهنده پیغمبران و مراد اینجا
جمعی اند از اصحاب عیسی علیه السلام که نسبت اختصاص با آنحضرت داشتند و انصار او بودند و گفته اند اینها را
بواسطه آن حواریون میگویند که حرفت ایشان گازری بود و جامه ها را از اوساخ ظاهری پاک ساخته سفید
میکردند زیرا که حواری مشتق از حور است بفتح حا یعنی سفید خالص قال فی القاموس حوره ای غسله و بیضه
و بعضی از علما گفته اند که ایشان در واقع گازر و صاحب حرفت نبودند و اطلاق این نام بر ایشان کنایه از آنست
که بزلال مواعظ و نصایح نفوس مردم را از اوساخ اوصاف ذمیمه و اخلاق ناپسندیده پاک میکردند و بعلم
و نور که موقف قرب و رضای حق است رسانیده از ظلمات جهل و نادانی میرهانیدند من یذکرکم الله رؤیته
توصیف کرده است عیسی علی نبینا و علیه السلام در حدیث کسی را که تجویز مجالست و همنشینی فرموده اند بسه صفت
اول آنکه دیدن او باعث بیاد آمدن خدا باشد چنانچه از دیدن ارباب زهد و عبادت و مشاهده ارباب

اصحاب کشف و ریاضت احمقی مشاهده میشود **دوم** آنکه کلام او موجب زیادتی علم همنشینان باشد و
باعث علامی ایشان از سمت جهل و نادانی **سیم** عمل او باعث رغبت بآخرت شود یعنی دیدن اعمال و مجاهدات
او باعث اقبال و میل خاطر باشد بقیام باعمال اخروی و بازداشتن نفس از اشغال دنیوی و بباید دانست که
مراد بمجالست و همنشینی درین حدیث مداومت است که متضمن الفت و زیادتی مخالطت و مصاحبت بوده باشد
و همنشینی شعار بآن وارد که کسی متصف باین صفات نباشد باو مجالست و مخالطت نباید نمود و ترک مصاحبت
باو باید کرد چنانچه شاعر گوید **رباعی** با هرکه نشستی و نشد جمع دلت ‖ وز تو نرمید زحمت آب و گلت ‖ زنهار
زصحبتش گریزان میباش ‖ ورنه نکند روح عزیزان بحلت ‖ چه جای کسی که بضد این صفات متصف باشد
مثل اکثر ابنای این زمان که دیدن ایشان باعث دور شدن از یاد خداست و کلام ایشان باعث
دور شدن از یاد خدا و زیادتی جهل میشود و مشاهده کردن اعمال ایشان باعث دلیری و در تقاعد ایشان
باعمال بد و کردار ناشایست پس چه خوش حال کسی که توفیق کناره گرفتن از ایشان یافته باشد و شیوه
عزلت و انزوا و اسود دست و الفت بخدای تعالی بخشش کرده چه بسا باشد که مخالطت و مصاحبت ایشان
منجر بامامت قلب و فساد اعتقاد شود و منتهی بحصول صفات و اخلاقی که متضمن هلاک نفس و زیانکاری دنیا
و آخرت است نعوذ بالله من ذلک و در حدیث وارد است که قد خفض الناس فی ارمن من الاسلام یعنی کم بزار از مردم
چنانچه از شیر درنده بگریزی و از معروف کرخی رضی الله عنه منقولست که بامام جعفر الصادق علیه السلام گفت
وصیتی کن مرا که از ان منتفع شوم حضرت فرمودند که اقلل معارفک یعنی آشنایان خود را کم کن باز گفتم زدنی
یعنی زیاده کن ای فرزند رسول خدای حضرت فرمودند انکر من عرفت منهم یعنی منکر شو کسی را که باو آشنا شده
یعنی ترک آشنایی او کن و بخدا پرداز روایت کرده است شیخ بزرگوار شیخ احمد بن فهد حلی در کتاب تحصین

کهاز

که از مصنفات اوست از ابن مسعود که گفت رسول خدای صلی الله علیه وآله فرمودند
لیاتین علی الناس زمان لا یسلم لذی دین دینه الا من یفر من شاهق الی شاهق ومن حجر الی حجر کالثعلب باشباله قالوا
ومتی ذلک الزمان قال اذا لم تنل المعیشة الا بمعاصی الله فعند ذلک حلت العزوبة قالوا یا رسول الله امرتنا
بالتزویج قال بلی ولکن اذا کان ذلک الزمان فهلاک الرجل علی یدی ابویه فان لم یکن له ابوان فعلی
یدی زوجته وولده فان لم یکن له زوجة ولا ولد فعلی یدی قرابته وجیرانه قالوا وکیف ذلک یا رسول الله
قال یعیرونه بضیق المعیشة ویکلفونه ما لا یطیق حتی یوردوه موارد الهلکة یعنی هر آینه خواهد آمد بر مردم
زمانی که دین هیچ صاحب دینی بسلامت نماند الا کسی که بگریزد از سر کوهی بسر کوهی و از سوراخی بسوراخی
مانند روباه با بچهای خود جمعی که حاضر بودند گفتند کی خواهد بود آن زمان ای رسول خدای فرمودند گاهی که
تحصیل معیشه نتوانند نمود مگر بارتکاب معاصی خدا و دست زدن بامور که ارتکاب آن بر ایشان
جایز نیست پس در آن هنگام عزب بودن حلال خواهد بود و مردم را برترک کدخدایی حرجی نخواهد بود گفتند
ای رسول خدای تو ما را امر کرده بکدخدایی و زن کردن حضرت فرمودند بلی چنین است ولیکن چون
آن زمان رسد هلاک مرد در دست پدر و مادر او خواهد بود و اگر پدر و مادر نداشته باشد در دست زن و فرزندان
او و اگر زن و فرزند نداشته باشد در دست قرابتان و همسایگان او گفتند چون خواهد بود آن ای رسول خدای
فرمودند سرزنش و ملامت او خواهند کرد بتنگی معاش و ناداری و تکلیف او خواهند نمود بامورها که طاقت
او بآن نرسد تا آنکه برسانند او را بمقامی که باعث فنای ارتکاب معاصی و هلاک دین او باشد پس همان بهتر
که از صحبت خلق بصحبت حق اشتغال نمایی و عزت دنیا و آخرت خود را در عزلت و انزوای از ما سوا دانی
مصنف دام ظله رو بعزلت آرای فرزانه مرد ‖ وز جمیع ما سوی الله باش فرد ‖ هر که را توفیق حق آمد دلیل ‖ عزلتی

بگزید و رست از قال و قیل * سوخت اندر دولت آمد ای فلان * تو مپیچ چون زافعی ظالمان و آن * گر تو خواهی عزت
دنیا و دین * سر تقی از مردم غافل گزین * چون شب قدر از همه مستور شد * لاجرم از پای تا سر نور شد اسم
اعظم چون که کس نشناسدش * سروری بر جمله اسما باشدش * گر تو هم از خلق پنهانی بهی * لیلة القدری و اسم اعظمی *

حدیث نوزدهم روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار عماد الاسلام محمد بن بابویه
از حسین بن احمد بن ادریس از پدر او ادریس از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن یحیی الخزاز از موسی بن اسمعیل از پدر و
از اسمعیل پدر او که در صدر حدیث یازدهم بعضی احوال ایشان گذشت از امام موسی کاظم علیه السلام از آبای
بزرگوار آنحضرت از امیر المؤمنین و امام المتقین علیه و علیهم سلام الله الملک الامین که آن حضرت گفت

ان یهودیا کان له علی رسول الله صلی الله علیه و آله دنانیر فتقاضاه فقال یا یهودی ما عندی ما اعطیک
قال فانی لا افارقک یا محمد حتی تقضینی فقال علیه السلام اذا اجلس معک فجلس علیه السلام معه حتی صلی فی ذلک الموضع
الظهر والعصر والمغرب والعشاء الاخرة والغداة وکان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله یتهددونه ویتوعدونه
فنظر رسول الله صلی الله علیه و آله الیهم فقال ما الذی تصنعون به فقال یا رسول الله یهودی یحبسک فقال
لم یبعثنی ربی عز وجل بان اظلم معاهدا ولا غیره فلما علا النهار قال الیهودی اشهد ان لا اله الا الله واشهد
ان محمدا عبده ورسوله وشطر مالی فی سبیل الله اما والله ما فعلت بک الذی فعلت الا لانظر الی نعتک
فی التوریة فانی قرأت نعتک فی التوریة محمد بن عبد الله مولده بمکة ومهاجره بطیبة ولیس بفظ ولا غلیظ ولا سخاب
ولا متزین بالفحش ولا قول الخنا وانا اشهد ان لا اله الا الله وانک رسول الله وهذا مالی فاحکم فیه بما انزل الله وکان
الیهودی کثیر المال ثم قال علی علیه السلام کان فراش رسول الله صلی الله علیه و آله عباءة وکانت مرفقته ادم حشوها لیف
فثنیت له ذات لیلة فلما اصبح قال لقد منعنی الفراش اللیلة الصلاة فامر علیه السلام ان یجعل بطاق واحد **شرح**

کلام معجز

کلام بلاغت نظام آن خلاصه آفرینش و مهین و وجیهش **شرح اول** کلام معجز نظام امیر المؤمنین علیه السلام
آنکه میفرماید که یهودی را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دیناری چند بود وقتی تقاضای آن کرد از حضرت
رسول نمود حضرت رسول الله فرمود ای یهود نزد من چیزی نیست که بتو دهم بنا بر آنکه چند روز صبر کن
یهودی گفت ای رسول خدا که مفارقت نمیجویم از تو ای محمد تا حق مرا ادا کنی حضرت فرمود در اینصورت با تو می نشینم تا وقتی
که تو رضا بآن داشته باشی و نزد او نشست تا وقتی که در همان موضع نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح
گذاردند و اصحاب چون آن حال را مشاهده کردند در مقام تهدید و وعید یهود درآمدند پس نظر حضرت صلی
الله علیه و آله بر ایشان افتاد فرمود چه دارید با این و با او چه میجویید گفتند ای رسول خدا این یهودی
در مقام حبس تو شده است چون توانیم این را گذاریم حضرت فرمود خدای من که عزیز است
و بزرگ مرا از برای آن بر خلقان خود نفرستاده است که بر جمعی که در امان من در آمده اند و با ایشان
عهد کرده ام که در امان من باشند ستم نمایم و نه بر غیر ایشان پس چون آفتاب بلند شد و حضرت
همچنان در آن مقام ثبات داشت یهودی زبان بکلمه اسلام گشوده گفت اشهد ان لا اله الا الله
واشهد ان محمدا عبده ورسوله و اینک شطر مال من صرف در راه خداست بخدا قسم که مرتکب این عمل نشدم
و در مقام حبس تو در نیامدم مگر بواسطه آنکه بخاطر آوردم و ببینم وصف ترا که [illegible] دیده ام آنچنان که
باشد و یقین من بر حقیقت تو حاصل شود چرا که من نعت و ستایش ترا در توریة بر نهجی خوانده ام که محمد بن
عبد الله مولد او در مکه معظمه خواهد بود و مکان هجرت او از مکه بمدینه طیبه نه بد خلق خواهد بود و نه سنگین دل
و نه درشت گو و نه بلند آواز و در مقام بیزارکی دشنام و سخنان ناخوش نخواهد بود و اینک من گواهی میدهم
که خداوندی سزاوار پرستش نیست مگر معبودی بیهمتا و یگانه و تو رسول خدای بحقی و این است مال من حکم کن بآنچه خدا فرموده است

و یهودی مذکور صاحب مال و جمعیت تمام داشت بعد از آن امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که فراش یعنی
جامه خواب حضرت مقدسه نبوی صلوات الله علیه و آله عبای آنحضرت بود و بالشی که بالان بلکه مسغر بودند
از پوست بود و حشو آن لیف خرما بود و شبی از شبها بر سبیل اتفاق عبای مذکور را دو لا کرده فراش
حضرت ساخته بودند چون صباح شد و از خواب بیدار شدند بر زبان مبارک آوردند که امشب آسایش
جامه خواب مانع آمد مرا از قیام بنماز شب باز گردید که دیگر آنچنان نکنید و بهمان اندازه یک لا اکتفا نمایید شرح حدیث دوم
بان اظلم معاهدا معاهد اسم مفعول است از عهد یعنی اهل یعنی امان داده شده یا از عهد یعنی ذمه یعنی کافر
ذمی شطر مالی فی سبیل الله شطر یعنی نصف است و بمعنی جزء هم آمده خواه نصف باشد و خواه غیر آن و در اینجا هر دو
هر دو معنی محتمل است نهایتش قول یهودی بعد از این کلام که حکم فیه بما انزل الله گویا ناظر است باحتمال
دوم چرا که تعیین جزء که مفید است بحکم خدا بیشتر احتیاج دارد که نصف چه نصف را نسبت معین است الا
النقلة فی التوریة یعنی بدرستی که نعت و ستایش تو که در توریه است نعت و ستایش تو نیست بلکه
اختصار شده است در کلام بواسطه دلالت مقام بر مقصود متکلم صلوات الله علیه نکهه یعنی نقص و کم کردن است
قال فی القاموس نکهه اکهه و نقصه و اینکه طلب تحریم را نکهه نامیده اند بواسطه آنکه محل نقص و کم شدن آن
بافانی و مر نفع کردن آن بواسطه آنکه هر کس قصد آن شهر کند از روی ظلم و عدوان هلاک میگردد چنانچه
نسبت باصحاب فیل واقع شده و مهاجره بطیبة مهاجر بفتح جیم موضع هجرت است و هجرت بکسر اول و سکون ثانی دو
آمده است یعنی بیرون آمدن از ملکی بملک دیگر و طیبه بفتح طا و سکون یا مدینه رسول است صلوات الله علیه
و آله لیس بفظ و لا غلیظ و لا سخاب فظ و غلیظ در معنی نزدیک بهم اند یعنی بدخلق و سنگین که بی دل
و درشت گو و سخاب بسین بی نقطه و خا نقطه دار شده قبل از الف و باء یک نقطه صیغه مبالغه صخب است

بجر کمک فاکه یعنی شدت صوت و فریاد کردنست و صخب بگو بیه فصاحب القوم صاحوا و تضاربوا بلکه یکدیگر
فریاد کردند و یکدیگر را زدند و لا متزین بالفحش و لا قوال الخنا متزن برای بی نقطه و دو نون از رنه بفتح را و
تشدید نون ماخوذ است که بمعنی آواز است قال فی القاموس الرنة الصوت رن یرن رنا صاح و خنا بفتح
خا نقطه دار بعد از آن نون مرادف فحش است یعنی هر دو بیک معنی اند و نقل در عبارت واقع شده است
کان فراش رسول الله صلی الله علیه و آله عباءة ای عباء می تواند که ضمیر غایب باشد راجع بحضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و میتواند بود که تای اصل کلمه باشد که در حالت وقف ها میشود چه عبا و عباءة هر دو
در لغت آمده قال فی القاموس العباء کساء معروف کالعباءة و کانت مرفقته ادما مرفقه یعنی بالش است
و ادم بفتح همزه و دال جمع ادیم که بمعنی پوست است یعنی بالش حضرت پوستی بود که باسم تعبیر کرده اند
لقد منعنی الفراش اللیلة الصلوة یعنی چون فراش من امشب دو لا شده بود و زمین که از آن عموما
نرم شد مانع آمد نفس مرا از قیام بنماز و نفس من اقدام بآن نکرد که از آن مفارقت جویم و بنماز شب
بر خیزم و گویا حضرت صلوات الله علیه و آله از نماز و قیام یعنی نماز شب را خواسته باشند چه علمای ما
رضوان الله علیهم بر آنند که بر پای داشتن بعض شب و قیام بنماز و نماز از واجبات مختص آن حضرت
بوده و ترک آن بر ایشان جایز نبوده و الله اعلم بالصواب حدیث سیم روایت شده است
بسندی که اتصال یافته است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از جمعی از اصحاب که در حدیث پنجم
بیان آن شده از احمد بن محمد بن خالد البرقی که احوالش در صدر حدیث دوم سبق ذکر یافت از منصور
بن عباس ابو الحسن الرازی که ساکن بغداد است و کتاب بزرگی در نوادر منسوب باوست از سعید بن جناح
که جلیل القدر و ثقه بوده است و خدمت امام علی نقی علیه السلام کرده از عثمان بن سعید العمری که مکنی بابی عمرو

بوده وثقه وجلیل القدر است واز اصحاب امام علی نقی علیه السلم از عبد الحمید کوفی از محمد بن زید الاسدی
کرده واز اصحاب صادق علیه السلم اند از امام یحیی بن عمران از امام جعفر صادق علیه السلم که آنحضرت فرمود که
مر عیسی بن مریم علیه السلم علی قریة قد مات اهلها وطیرها ودوابها فقال اما انهم لم یموتوا الا بسخطة و
لو ماتوا متفرقین لتدافنوا فقال الحواریون یا روح الله وکلمته ادع الله ان یحییهم لنا فیخبرونا ما کانت
اعمالهم فنجتنبها فدعا عیسی علیه السلم ربه فنودی من الجو ان نادهم فقام عیسی علیه السلم باللیل علی شرف
من الارض فقال یا اهل هذه القریة فاجابه منهم مجیب لبیک یا روح الله وکلمته فقال ویحکم ما کانت
اعمالکم قال عبادة الطاغوت وحب الدنیا مع خوف قلیل وامل بعید وغفلة فی لهو ولعب فقال کیف
کان حبکم للدنیا قال کحب الصبی لامه اذا اقبلت علینا فرحنا وسررنا واذا ادبرت عنا بکینا وحزنا
قال کیف کانت عبادتکم الطاغوت قال الطاعة لاهل المعاصی قال کیف کان عاقبة امرکم
قال بتنا لیلة فی عافیة واصبحنا فی الهاویة فقال وما الهاویة فقال سجین قال وما سجین
قال جبال من جمر توقد علینا الی یوم القیمة قال فما قلتم وما قیل لکم قال قلنا ردنا الی الدنیا
فنزهد فیها قیل لنا کذبتم قال ویحک کیف لم یکلمنی غیرک من بینهم قال یا روح الله انهم ملجمون
بلجم من نار بایدی ملئکة غلاظ شداد وانی کنت فیهم ولم اک منهم فلما نزل العذاب عمنی معهم
فانا معلق بشعرة علی شفیر جهنم لا ادری اکبکب فیها ام انجو منها فالتفت عیسی علیه السلم الی الحواریین
وقال یا اولیاء الله اکل الخبز الیابس بالملح الجریش والنوم علی المزابل خیر کثیر مع عافیة الدنیا والاخرة
شرح کلام بلاغت نظام ودر ضمن آغاز وو نمایش وانجام آغاز مشتمل بر دو بخش بخش اول
کلام امام علیه السلم آنکه مرور کرد عیسی بن مریم علیه السلم بدهی ودید که اهل آن ده همه بر جای خود مرده اند

وکی

وکسی باشد دفن ایشان نشده اند واز مرغان وسایر حیوانات ودواب آن نیز اثری نمانده ودر جای
خود مرده گفت بدرستی که اینها نمرده اند مگر بغضب الهی که بسبب گناهی که از ایشان در وجود آمده ایشان را
واگرفته است چه اگر متفرق وجدا جدا فوت شدندی هر آینه دفن یکدیگر را میکردند حواریون که صفوت ایشان
از پیش رفت گفتند ای روح الله وای کلمة الله دعا کن بدرگاه الهی که ایشان را زنده گرداند از برای ما تا خبر
دهند بما که اعمال ایشان چه بوده وچه عمل مستوجب این عقوبت شده اند تا ما از آن عمل کناره کنیم
واز آن مجتنب باشیم پس عیسی علیه السلم ملتمس ایشان را در معرض انجاح در آورده دعا کرد وبدرگاه احدیت در
احیای ایشان را از خدای خود درخواست پس دعای او را در معرض اجابت در آورده ندا در داد که طلب
کن ای عیسی ایشان را که جواب تو خواهند داد پس عیسی علیه السلم در اثنای شب ووقت تصفیه هوا از کدورات
انفاس خلایق برخواست ودر جای بلندی از زمین بر آمد وگفت ای اهل این ده شخصی از ایشان مبادرت
بجواب او نموده گفت لبیک یا روح الله وکلمته عیسی گفت وای رحم است بر شما خبر دهید مرا که اعمال شما
در دار دنیا چه بوده وچه سبب مستوجب این عقوبت شده اید گفت عمل ما عبادت طاغوت بود و
دوستی دنیا با ترس اندک وآرزوی بسیار ونهایت غفلت ودر گرفتاری لهو ولعب عیسی علیه السلم گفت
دوستی شما به دنیا چون بود گفت مانند دوستی طفل با مادر خود که هرگاه که مادر روی بما می آورد خوشحال میگشتیم
میشدیم وهرگاه روی از ما برمی تافت میگریستیم وغمگین میشدیم عیسی علیه السلم گفت عبادت شما مر طاغوت را
چون بود گفت اطاعت میکردیم ارباب معاصی را وآنچه ما را بدان امر کردند عمل می آوردیم عیسی علیه السلم
گفت آخر کار شما چون شد گفت خوابیدیم شبی بعافیت بدن ورفاهیت حال وصباحش خود را در هاویه
دیدیم پرسید که هاویه چه چیز است گفت سجین گفت سجین کدام است گفت کوههای آتشین که بجهت سوختن

برای او روزه و شفا میگشند از برای سوختن نار روز قیامت عیسی علیه السلام گفت شما در آنوقت چه میگفتید و
بشما چه گفت گفتند گفتیم ما را باز فرستید بدنیا و بهر چیز کاری قیام نمائیم و تلافی تقصیری که از ما در وجود آمده
بکنیم با گفتند دروغ میگوئید چون بدنیا باز گردید بقول خود عمل نخواهید کرد عیسی علیه السلام گفت چونست که
غیر از تو کسی از ایشان بسخن در نیامد و این امر بتو اختصاص یافت گفت ای روح الله ایشان را زبر لجامهای
آتشین آتش بدهن آورده اند و سر آن زبر دست ملائکه عذاب داده و من اگرچه در میان ایشان بودم
اما از ایشان نبودم و عمل ایشان از من واقع نشده بود و چون عذاب الهی بر ایشان نازل شد مرا نیز با
ایشان فرا گرفت پس مرا بسوی دوزخ بکناره دوزخ باز داشتند مشرف بر افتادن در آن چنانچه
نمیدانستم که برای در خواهم افتاد و در آتش پارهای از آن یا نجات خواهم یافت پس عیسی علیه السلام روی
مبارک بجانب حواریون کرد و گفت ای دوستان خدا معاش کردن بنان خشک و نمک نیم کوفته و
خوابیدن بر سر مزبلها عاقبت بسیار خوب که اهل عافیت دنیا و آخرت باشید **مبحث دوم** اما القصه
اما تخفیف میم حرف استفهامست که در اول جمله در می آید بواسطه تنبیه و آگاه کردن مخاطب بر شنیدن
آن و گوش انداختن باو وفی که تمام گفته شود و گاه هست که الفش را حذف میکنند مثل ام والله زید قائم
که در اصل اما والله بود و لم یعوتوا الا بسقط بحذف بفتح سین و خاء و ضم سین و سکون خا سر دو آمده بمعنی غضب
و لو ماتوا است فقد لبثوا اتقوا ظاهر این است که ندا فقوا در این فقره دفنوا استعمال یافته باشند مثل اماهی
که در لغت عرب بمعنی دنی مستعمل است و ممکن است که بر همان معنی خود که مشارکت دو کس است باز بماند
در فعل باقی باشند نهایتش بضرب از تکلف چنانچه مشارکت محمول شود بر مشارکت اقوام و قبایل ایشان
با یکدیگر چه مشارکت اشخاص چنانچه ظاهر است مقصود نیست یا روح الله ای کلمة **مترجم گوید**

در اختصاص

در اختصاص عیسی علیه السلام باین دو اسم اقوال بسیار است و در این کتاب بذکر سه قول از آنجمله
از برای هر یک اختصار میرود و اما در تسمیه بروح الله قول اول آنکه چنانچه روح باعث حیاتست عیسی علیه السلام
باحیای اموات قلوب یا احیای دین قیام مینمود و وجه آن نبود مگر بامر الله و از روح الله نامیده شد دوم
آنکه او عیسی علیه السلام روحی که بدست صنع الهی صورت بسته بود بواسطه احساس بشری یا سیم آنکه
روح بمعنی نفخ است یا دمی که آنرا بدهان دمند و عیسی علیه السلام بنفخ جبرئیل بجسم مریم در وجود آمده بود
و وجه اضافه بالله آنکه نبود مگر بامر الله تعالی اما تسمیه او بکلمة الله قول اول آنکه بکلمه کن موجود شده بود بواسطه
پدر دوم آنکه در گهواره بامر خدا باین تکلم نمود که انی عبدالله آتانی الکتاب سیم آنکه مردم باو هدایت یافتند
فنودی فی الجو جو بفتح جیم و تشدید واو فضای ما بین زمین و آسمانست معلی شرف مرتبه و شرف مکان
بلندیست و گفته اند که اینجاست که شریف را شریف میناسند چه تشبیه کرده اند بلندی و رفعت مرتبه
را به بلندی و رفعت مکانی فقال یا معلم الخیر ویح اسم فعل است بمعنی ترحم سبحانکه و ویل بمعنی عذابست و بعضی
از ارباب لغت هر یک را در مکان دیگر استعمال میکنند یعنی گاه در مقام ترحم ویل میگویند و در مقام عذاب
ویح و گاه بر عکس عبادة الطاغوت بر وزن فعلوتست از طغیان که بمعنی در گذشتن از حد و اندازه است و
در اصل طغیوت بوده که لام الفعل آنرا بر خلاف قاعده بر عین الفعل مقدم داشته اند بعد از ان قلب کرده اند
یا را بواسطه تخفیف بالف و طاغوت را بر چند معنی اطلاق میکنند یعنی کاهن و شیطان و اصنام و هر کس که
بزرگ و رئیس اهل ضلال باشد و هر کس که مانع آنکه کسی را از عبادت خدای تعالی و هر کس که عبادت کنند کا
غیر از خدای تعالی و گاه در کلام مفرد مستعمل میشود چنانچه در آیه کریمه یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و قد
امروا ان یکفروا به یعنی میخواهند منافقان که با وجود دعوی ایمان مرافعه خود را بسوی طاغی برند که میان ایشان محاکمه

نباید و حال آنکه مامور بترک آن شده و سبب نزول این آیه آن بود که یهودی را با منافقی مخاصمه افتاده بحاکمی
محتاج شدند که پیش او مرافعه بهم خود کنند یهودی منافق را بمحاکمه نبوت کشید و بحکم حضرت مقدسه نبوی
راضی شد و منافق بحکومت کعب بن الاشرف که از جمله منافقان بود بحکم حضرت رضا نداد پس حضرت عزت
این آیه را فرستاد و گاه جمع استعمال می‌یابد چنانچه در آیه کریمه والذین کفروا اولیاهم الطاغوت یخرجونهم
من النور الی الظلمات که بصیغه جمع واقع شده یعنی آنانی که کافر شده اند و حق را پوشیده اند دوستان
ایشان و متولی امور ایشان طاغوت اند که این معاندان و بتان و دیوان که طاغوت در این مقام عبارت
از ایشانند که بیرون می‌آورند ایشان را از نور که عبارت از ایمان بشناخت است بسوی ظلمات که
عبارت از کفر و زندقه است و غفلة فی لهو و لعب استعمال لفظ فی در این مقام از روی مجاز است چنانچه
در النجاة فی الصدق گفته اند زیرا که لهو و لعب بحسب حقیقة ظرف غفلت نیست بلکه تشبیه شده بچیزی که
با غفلت دارد و معنی که مظروف را با ظرف است و بعلاقه تشبیه مذکور لفظ فی استعمال شده و میتواند
بود که فی اینجا بمعنی مع باشد چنانچه در آیه کریمه ادخلوا فی امم گفته اند که مع امم است یا از برای سببیت
باشد مثل قوله تعالی فذلکن الذی لمتننی فیه که بمعنی سبب است و اذا اقبلت علینا افتخرنا بها و مر بنا
اذا ادبرت عنا بکینا و خبنا این سرود و شرطیه در موقع تفسیر جمله سابقه واقعند که حب الصبی لا تربا شد یعنی
بیان میکند که حب صبی بیاد در بچه و جهت و وجه شباهت نیست فانی تعلق بشعرة علی شفیر جهنم
کنایه از آنست که مشرف بوده است بر افتادن و میتواند بود که از آن معنی صریح اراده شده باشد
و در واقع او را بموی معلق داشته باشند و شفیر بمعنی جانب و کنار است الکب فیها الکب بصیغه متکلم
مجهول است یعنی بر رو در اندازند مرا در آن بالملاء الاعلی یعنی نکیسم کوفته و قال فی القاموس جرش الشیء فهو

جریش اذا لم ینعم دقه **مثل اول** بدان ای عزیز که آنچه در زنده شده بیینی علیه السلم تقریر کرد از احوال اهل آن فرقه
و صفاتی که ادا نمود کرده که ایشان بر آن بوده اند از خوف کم و امل بسیار و گرفتاری بلهو و لعب و فرح
تمام بامال دنیا و حزن بسیار از فوت آن بعینه احوال و اوصاف ابنای این زمانست بلکه اگر بنگری گویا
می‌یابی که اکثر ایشان بخوف کم نیز متصف نیستند و خود را بکلی از ترس عذاب الهی فارغ دارند نعوذ بالله
من الغفلة و سوء الخاتمة و چه نیکو قصه است آنچه نقل کرده است آن شیخ صدوق محمد بن بابویه قمی رحمة الله
علیه در کتاب اکمال الدین از بعضی حکما در تشبیه حال انسان و شره و میل او بدنیا و زخارف آن و
در افتادن او بلذات فانیه آن که با انواع کدورات و کثافات ممزوجست و غفلت او از مرگ و آنچه بعد
از آن در پیش است بحال شخصی که ریسمانی در کمر او بسته باشند و او را بجای آویخته و در ته آن چاه ماری بزرگ
دهن گشاده منتظر آن باشد که چون بیفتد فرو برد و بر بالای چاه دو موش یکی سفید و یکی سیاه با آن
ریسمان در آویخته اند که اندک اندک آن را بسر برده باشند چنانچه لحظه از آن عمل باز نمانند و دیوار آن چاه
آلوده باشد که عسلی باشد که بخاک دیوار آن چاه ممزوج شده باشد و زنبور بسیار بر آن هجوم آورده و آن شخص
با آنکه مار را با آن صفت در زیر خود دیده باشد و مشاهده آن موشان و عملی که با آن مشغول اند کرده
باشد اصلا التفات با ایشان و مآل کار خود نکند و بکلی همت خود در لیسیدن دیوار و انگشت خود کام
گرفتن از آن عسل بخاک مخلوط در دو بعضی بعداوت و دشمنی زنبوران قیام نموده باشد چرا که از استیفای
حظ او مانع می‌آیند و با وجود آن امر مشارکت دارند پس چاه دنیاست و ریسمان عمر فانی و مار بزرگ دهان
گشاده مرگ و موشان روز و شب اند که اندک اندک از آن کم میکنند و لحظه از آن کار غافل نیستند
و عسل ممزوج بخاک لذتهای فانیه دنیاست که با انواع کدورات و آلام ممزوجست و زنبوران ابنای

زمانند که بر سر جیفهٔ دنیا از دو جام دارند و شب و روز با یکدیگر در مخاصمه و جدال اند حق تشبیه بان سگان
و مثال ها مثل باین سطالقت بنظر آمده و نسئل الله النصرة والهدایة **نمایش دوم** بسا باشد که گمان
برده باشی که اطلاق عبادت بر اطاعت و تبعیت اهل عصیان که در حدیث نقل آمده بر سبیل
مجاز باشد نه حقیقه و حال آنکه نه چنین است بلکه بحسب حقیقت است و عبادت در حقیقه امری نیست
که سوای خضوع و خوار داشتن نفس در مقام اطاعت و انقیاد و از جهت است که حضرت عزت
در کلام مجید تبعیت سوای نفس را عبادت او نامیده است قال الله تعالی افرایت من اتخذ الهه هواه
یعنی آیا دیدی ای محمد کسی را که خدا و معبود خود سوای نفس خود را دانسته و پیوسته بعبادت او قیام دارد
و در جای دیگر اطاعت شیطان را عبادت او گفته است چنانچه میفرماید الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا
الشیطان انه لکم عدو مبین و تفسیر آن با بسط کلام در باب مذکور در شرح حدیث یازدهم سبق
ذکر یافت و روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی صاحب [illegible] از کتاب خود که
بکافی موسوم است و کلینی مشهور از امام الباطن و الظاهر امام محمد باقر علیه السلم که آنحضرت فرمودند
من اصغی الی ناطق فقد عبده فان کان الناطق یودی عن الله فقد عبد الله و ان کان یودی عن الشیطان
فقد عبد الشیطان یعنی هر کس گوش اندازد بگوینده تحقیق که عبادت او کرده است پس اگر گوینده مذکور
از خدا گوید پرستی که بعبادت خدا قیام نموده خواهد بود و اگر از شیطان بعبادت شیطان و نیز روایت
کرده است در کتاب مذکور و در آخر باب شرک از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلم که آن
حضرت بر زبان مبارک جاری ساخته اند که من اطاع رجلا فی معصیة فقد عبده یعنی کسی که اطاعت نماید
مردی را در معصیتی پرستی که بعبادت او قیام نموده است و همچنین در کتاب علم از کتاب مذکور روایت

کرده است

کرده است از ابی بصیر که گفت گفتم با امام جعفر صادق علیه السلم و پرسیدم از حقیقه تفسیر قول الهی در قرآن
مجید که اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله یعنی کافران علما و پیران خود را که اطاعت و
انقیاد ایشان میکنند خدایان و معبودان خود دانسته اند بغیر الله تعالی حضرت فرمودند والله ما دعوهم
الی عبادة انفسهم ولو دعوهم ما اجابوهم و لکن احلوا لهم حراما و حرموا علیهم حلالا فاعبدوهم من
حیث لا یشعرون یعنی بخدا قسم که علما و پیران ایشان ایشان را بعبادت نفس خود نخوانده اند و اگر بآن بخوانند
اجابت دعوت ایشان نمیکردند و لیکن حلال ساختند برای ایشان حرامی چند را و حرام کردند ایشان حلالی
چند را چند ایشان بآن گرویدند و بعبادت ایشان قیام نمودند یعنی اطاعت ایشان در آنها کردند بر وجهی
که شعور بآن نداشتند یعنی نمیدانستند که آنچه بآن قیام دارند در واقع عبادت ایشانست و هم در باب
مذکور روایت کرده است بطریق دیگر از امام جعفر صادق علیه السلم که در جواب سوال از آیهٔ کریمهٔ مذکوره فرمودند
والله ما صلوا لهم و ما صاموا لهم و لکن احلوا لهم حراما و حرموا علیهم حلالا فاتبعوهم یعنی قسم بخدا که
از برای ایشان نمازی نکردند و روزه نداشتند و لیکن حلال کردند بجهت ایشان حرام را و حلال را حرام ساختند
ایشان حلالی را و آنها تبعیت نمودند ایشان را در آن و هرگاه چنانچه دانسته شد تبعیت غیر و انقیاد او امر
و نواهی بود در حقیقه عبادت او باشد پس اکثر دنیای این زمان در حقیقه بعبادت سوای نفس و شهوت
بهیمی و سبعی که با نوع متعدده و اجناس مختلفه منکره در اقامت داشته باشند و آنها در معنی بتان باشند
که همیشه پرستش آنها مینمایند و شرکائی که از غیر خدا بعبادت ایشان قیام دارند و ایشان را از آن شعوری نیست
و شرک عبادت از این جاست نسئل الله سبحانه العصمة والتوفیق چه خوب و قمعت کلام را بعض علویه رضی
الله عنها در مقام الاله المعبود مطاع امره دون الاله و تدعی التوحید یعنی از اسرار معبود داشت کرده

اطاعت ایشان نهایت اهتمام داری غیر از خدای تعالی که غیر او معبود بر حق نیست و شنوده‌ام از تو مخبر
بودن اهل آن دره در کوههای آتشین که بواسطه سوختن ایشان افروخته شده است نار و زفیر
چنانچه این حدیث بآن ناطق است مصرح حیث در آنکه در مدت برزخ که عبارت از ما بین موت و قیامت
عاصیان را عذابی خواهد بود و بر بعضی اجماع منعقد شده است و احادیث نبوی نیز بآن ناطق است و آیات
قرآنی بر آن شاهد و اکثر علمای مذهب اسلام اگرچه در حقیقت و کیفیت آن خلاف کرده‌اند اما بر اصل وقوع آن
اتفاق کرده‌اند و آنچه بر ما واجب است تصدیق بوقوع عذاب است بعد از موت و قبل از حشر و اما کیفیت و تفصیل
آن بر چه وجه و کیفیت خواهد بود و کدام وقت تحقق پیدا خواهد کرد بدانستن آن مکلف نیستیم بلکه از قوت آن است
که عقول انسانی بمدرک آن نمیتواند رسید و فهم کیفیت و چگونگی آن نمی‌توانند نمود پس از بیان تفاصیل آن
و بحث از چگونگی و کیفیتش ساکت باید بود و سعی اوقات خود در صرف باید کرد در امری که اهم از آن است یعنی
در تدبیری که ما را از آن بهر کیفیت و هر نوع که باشد برهاند و استحقاق آن را از ما دفع کند و آن نیست مگر
بتوبه و انابت و مداومت بطاعات الهی و اجتناب و دوری کردن از منهیات او تا آنچه حال ما در اشتغال
بحث از آن و تفحص از کیفیت و حقیقت آن و فارغ بودن از فکر اموری که ما را از آن نجات دهد مثل حال شخصی
نباشد که سلطان وقت او را بقید در آورده باشد و مقرر داشته که چون فردا شود دست او را بازای
گناهی که از او صادر شده قطع نمایند و گوش و بینی او را ببرند و اصلا در تدبیر آن نباشد که حیله انگیزد و کاری
کند که دست او سلامت ماند و گوش و بینی او از آفت قطع برهد و همیشه فکر آن داشته باشد که دست و
اعضای مذکور را بکارد خواهند برید یا بشمشیر و قاطع آن زید خواهد بود یا عمرو و بعضی احادیث که درین باب از ائمه
اهل بیت علیهم السلام وارد شده است در آخر کتاب انشاء الله تعالی بتفصیل ایراد خواهد یافت و در نبوت

بذکر

بذکر یک حدیث از آنجمله اختصار می‌رود که روایت کرده است آن را شیخ صدوق محمد بن بابویه القمی رحمه الله بسندی
که میرساند آن را بامام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت فرموده‌اند ان بین الدنیا و الآخرة
الف عقبة اهونها و ایسرها الموت یعنی ما بین دنیا و آخرت که عبارت از میان موت و قیامت باشد هزار
عقبه و پشته هست که از همه سهل‌تر و آسانتر موت است بیت در ره عشق تو زان سوی فنا صد خطر است
تا نگوئی که چو عمرم بسر آمد رستم و گویا اگر بدیده عبرت ملاحظه شود در مقام همین حدیث کافی باشد و الله اعلم
و پوشیده نماند که اگر کسی از منکر یکی که خود در میان ایشان بوده است و از ایشان نبوده و چون عذاب الهی نازل
شده او نیز با ایشان فرا گرفته است اشعار بآن دارد که از اهل معاصی و جمعی که مرتکب آن شده کناره جستن و بیان
کرد و از ایشان عزلت جستن باید گزید و با آنکه بودن در میان ایشان باعث آن است که با آتش ایشان باید سوخت
و در عذاب با ایشان شریک باید بود و اگرچه در افعال و اقوال شرکت با ایشان واقع نشده باشد و سوابق
تمام با نبوی وارد کلام معجز نظام الهی که ان الذین توفیهم الملائکة ظالمی انفسهم قالوا فیم کنتم قالوا کنا
مستضعفین فی الارض قالوا الم تکن ارض الله واسعة فتهاجروا فیها فاولئک ماویهم جهنم و ساءت مصیرا
در اخبار آمده که چون جماعتی از مسلمانان مثل قیس بن فاکه و قیس بن ولید و امثال ایشان با وجود قدرت
از مکه بمدینه هجرت نکردند و چون رؤسای قریش ببدر می‌آمدند ایشان نیز همراه کافران بحربگاه حاضر گشتند
و بدست مسلمانان کشته شدند حضرت عزت در شان ایشان این آیه فرستاد یعنی بدرستی که آنانکه ملائکه
یعنی ملک الموت و اعوان او قبض روح ایشان نمودند در حالتی که ایشان ستمکاران بودند بر نفس خود بواسطه
ترک هجرت از مکه با وجود قدرت بر آن گفتند ملائکه مذکور با ایشان از روی سرزنش که در چه کار مشغول بودید در
امور دینی و با کدام قوم اختلاط داشتید با مشرکان یا موحدان ایشان گفتند بودیم ما ضعیفان و عاجزان

در روی زمین و کفار بر ما غالب بودند و تشنگان در مقام تکذیب ایشان در آمده گفتند آیا زمین خدا
وسیع و فراخ نبود که شما هجرت کنید از جای خود بطرف دیگر از آن چنانچه مهاجران حبشه و مدینه طلب کردند
پس آن گروه تارکان جای ایشان فرو رفتند و مهاجر گشتند در زمرهٔ ایشان و حدیثی که روایت کرده است
شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در باب مجالست اهل معاصی از کتاب کافی از امام موسی کاظم علیه السلام
که آنحضرت نهی فرمودند بعض اصحاب خود را از مجالست و همنشینی مردی از اهل ضلالت و گمراهی آن شخص
گفت پس چه چیز لازم آید مرا که آنچه او بگوید بگویم و بر اعتقاد خود ثابت و راسخ باشم امام علیه السلام
فرمودند اما تخاف ان تنزل به نقمة فتصیبکم جمیعا یعنی نمی ترسی از آنکه از زشتی عقیده و کردار بلای بر او
نازل شود و آتش در تر و خشک زده در معرض هلاک در آورده همه شما را فرا گیرد و با جمله اگر برای بازو و عزت
از مردم سوای این فایده مترتب نباشد همین فایده کافیست و حال آنکه فواید و منافع آن از حد
عدد و شمار بیرونست که همگنان را توفیق فهم آن کرامت کناد **حدیث پنجم** روایت شده است
بسندی که اتصال دارد بشیخ بزرگوار عماد الاسلام محمد بن یعقوب الکلینی از علی بن ابراهیم از پدر او ابراهیم از حماد
بن عیسی که ذکر احوال ایشان پیشتر گذشت از ابراهیم بن عمر الیمانی اگرچه اکثر تضعیفش نموده‌اند
اما نجاشی حکم بتوثیقش کرده از ابان بن ابی عیاش که از راویان علی بن حسین است و از سلیم بن قیس
الهلالی که از امیر المؤمنین و حسنین و علی بن حسین سر چهار حدیث روایت کرده است که گفت
قلت لامیر المؤمنین علیه السلام انی سمعت من سلمان والمقداد وابی ذر شیئا من تفسیر القرآن واحادیث
عن نبی الله صلی الله علیه وآله غیر ما فی ایدی الناس ثم سمعت منک تصدیق ما سمعته منهم ورایت فی ایدی
الناس شیئا کثیرا من تفسیر القرآن ومن الاحادیث عن نبی الله صلی الله علیه وآله انتم تخالفونهم فیها

وتزعمون ان ذلك كله باطل افترى الناس يكذبون على رسول الله صلى الله عليه وآله متعمدين ويفسرون القرآن
بآرائهم قال فاقبل علي عليه السلام فقال قد سألت فافهم الجواب ان في ايدي الناس حقا وباطلا وصدقا و
كذبا وناسخا ومنسوخا وعاما وخاصا ومحكما ومتشابها وحفظا ووهما وقد كذب على رسول الله
صلى الله عليه وآله في عهده حتى قام خطيبا فقال ايها الناس قد كثرت علي الكذابة فمن كذب علي متعمدا فليتبوأ
مقعده من النار ثم كذب عليه من بعده وانما اتاكم الحديث من اربعة ليس لهم خامس رجل منافق
يظهر الايمان متصنع بالاسلام لا يتأثم ولا يتحرج ان يكذب على رسول الله صلى الله عليه وآله متعمدا
فلو علم الناس انه منافق كذاب لم يقبلوا منه ولم يصدقوه ولكنهم قالوا هذا قد صحب رسول الله صلى
الله عليه وآله ورآه وسمع منه فاخذوا عنه وهم لا يعرفون حاله وقد اخبر الله عن المنافقين بما
اخبره ووصفهم بما وصفهم فقال عز وجل واذا رأيتهم تعجبك اجسامهم وان يقولوا تسمع لقولهم
ثم بقوا بعده فتقربوا الى ائمة الضلال والدعاة الى النار بالزور والكذب والبهتان فولوهم الاعمال
وحملوهم على رقاب الناس واكلوا بهم الدنيا وانما الناس مع الملوك والدنيا الا من عصم الله
فهذا احد الاربعة ورجل سمع من رسول الله صلى الله عليه وآله شيئا لم يحفظه على وجهه ووهم فيه
فلم يتعمد كذبا فهو في يده يقول به ويعمل به ويرويه ويقول انا سمعته من رسول الله صلى الله عليه وآله
فلو علم المسلمون انه وهم لم يقبلوه ولو علم هو انه وهم لرفضه ورجل ثالث سمع من رسول الله
صلى الله عليه وآله شيئا امر به ثم نهى عنه وهو لا يعلم او سمعه ينهى عن شيء ثم
امر به وهو لا يعلم فحفظ منسوخه ولم يحفظ الناسخ ولو علم انه منسوخ لرفضه ولو علم المسلمون اذ سمعوه
منه انه منسوخ لرفضوه وآخر رابع لم يكذب على رسول الله صلى الله عليه وآله مبغض للكذب خوفا

من الله وتعظيما لرسول الله صلى الله عليه وآله لم ينسه بل حفظ ما سمع على وجهه فجاء به كما سمع
لم يزد فيه ولم ينقص منه وعلم الناسخ من المنسوخ فعمل بالناسخ ورفض المنسوخ فان امر النبي صلى الله عليه
وآله مثل القرآن ناسخ ومنسوخ وخاص وعام ومحكم ومتشابه وقد كان يكون من رسول الله صلى الله
عليه وآله الكلام له وجهان كلام عام وكلام خاص مثل القرآن وقال الله عز وجل في كتابه ما آتاكم
الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا فيشتبه على من لا يعرف ولم يدر ما عنى الله به ورسوله و
ليس كل اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله كان يسأله عن الشيء فيفهمه وكان منهم من يسأله و لا
يستفهمه حتى ان كانوا ليحبون ان يجيء الاعرابي والطارئ فيسأل رسول الله صلى الله عليه وآله حتى
يسمعوا وقد كنت ادخل على رسول الله صلى الله عليه وآله كل يوم دخلة فيخليني فيها ادور معه حيث
دار وقد علم اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله انه لم يصنع ذلك باحد من الناس غيري فربما كان
يأتيني رسول الله صلى الله عليه وآله اكثر ذلك في بيتي وكنت اذا دخلت عليه بعض منازله اخلاني واقام
عني نساءه فلا يبقى عنده غيري واذا اتاني للخلوة معي في منزلي لم تقم عني فاطمة ولا احد من بني وكنت
اذا سألته اجابني واذا سكت عنه وفنيت مسائلي ابتدأني فما نزلت على رسول الله صلى الله عليه و
آله وسلم آية من القرآن الا اقرأنيها واملاها علي فكتبتها بخطي وعلمني تأويلها وتفسيرها وناسخها
ومنسوخها ومحكمها ومتشابهها وخاصها وعامها ودعا الله ان يعطيني فهمها وحفظها فما
نسيت آية من كتاب الله عز وجل ولا علما املاه علي وكتبته منذ دعا لي بما دعا وما ترك شيئا علمه
الله من حلال ولا حرام ولا امر ولا نهي كان او يكون ولا كتاب منزل على احد قبله من طاعة او معصية الا
علمنيه وحفظته فلم انس حرفا واحدا ثم وضع يده على صدري ودعا الله لي ان يملأ قلبي علما وحكما و

نورا

نورا فقلت يا نبي الله بابي انت وامي منذ دعوت بما دعوت لم انس شيئا لم اكتبه افتتخوف علي النسيان
فيما بعد فقال لا لست اتخوف عليك النسيان والجهل **شرح** کلام بلاغت نظام در متن آغاز و نمایش و
انجام **آغاز** مشتمل بر دو بینش **بینش اول** راوی گوید گفتم با میر المؤمنین علی بن ابی طالب
علیه السلام هر آینه که من شنیده ام از سلمان فارسی و مقداد و ابوذر غفاری چیزی از تفسیر قرآن
و احادیث از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که روایت میکردند غیر آنچه در دست مردم است و شنیده ام
از تو تصدیق آنچه از ایشان شنیده ام و دیده ام در دست مردم چیزهای بسیار از تفسیر قرآن و احادیث
مصطفوی صلی الله علیه و آله که شما مخالفت میکنید ایشان را در آنها و زعم شما آنست که همه آنها باطلست
و کذبست آیا میبینید مردم را که بر پیغمبر صلوات الله علیه و آله دروغ می بسته باشند از روی دانستگی و
عمد و تفسیر میکرده باشند کلام خدا را از پیش خود دلیل آنکه از کسی شنیده باشند راوی گوید بعد از این
سوال امیر المؤمنین علیه السلام روی بمن آورد و فرمود که سوالی کردی جواب آنرا بفهم هر آینه که در دست
مردم حق هست و باطل هست راست هست و دروغ هست ناسخ هست که رفع حکم از آیه و حدیث
دیگر کرده و منسوخ هست که حکم آن بتبعیت آیه دیگر یا حدیث دیگر باطل شده است عام هست که شامل چند
چیز هست و خاص هست که بعض افراد اختصاص یافته است و محکم هست که معنی مراد از آن واضحست
در جمعی که عارف بلغت باشند ظاهر و متشابه هست که بر خلاف آنست محفوظ هست که آنچنانچه
هست بیاد مانده و موهوم هست که توهم آن کرده اند و در واقع نه آنچنانست و تحقیق که دروغ بستند
مردم بر رسول خدای صلی الله علیه و آله در عهد آنحضرت تا آنکه برخاست روزی باراده خطبه خواندن گفت
در اثنای خطبه که ای گروه مردم هر آینه که بسیار شده است دروغ گوی بر من پس هر کس بر من از روی دانستگی

وعده دروغ به بندد مر آینه فرود آید به منزل خود به آتش و بجز این دروغ بستند مردم بر رسول صلی الله علیه و آله
بعد از وی بدرستی که حدیث از چهار کس بشما میرسد که ایشان را پنجم نیست **اول** مردی که به بلای نفاق مبتلاست
بظاهر خود را مومن وانماید و اسلام سازندگی بر خود بندد و در باطن به کفر خود باقی است و دروغ بستن را گناه نداند
و حرجی بر آن اعتقاد ندارد که از روی عمد و دانستگی بر رسول خدای صلوات الله علیه و آله دروغ به بندد و اگر
مردم بدانند که او منافق و دروغگوست سخن او را در معرض قبول در نمی آورند و آنچه او نقل نماید درست
ندانند ولیکن میگویند این مرد از اصحاب رسول خداست و بشرف رویت آن حضرت مستسعد شده است و چیزها پیش
از آن حضرت استماع نموده و از وی حدیث فرا میگیرند و ایشان را بر حقیقت حال و نفاق او معرفتی نه
و حال آنکه خبر داده است حضرت عزت از ارباب نفاق بآنچه خبر داده است و وصف کرده است
ایشان را بآنچه وصف ایشان کرده است پس گفته است در حق ایشان واذا رأیتهم تعجبک اجسامهم
ان یقولوا تسمع لقولهم کانهم خشب مسندة آورده اند که ابن ابی با ردی جسیم بود و خوش روی و شیرین
سخن و جمعی دیگر از منافقین نزدیک بهمین صورت بودند چون بمجلس پیغمبر صلوات الله علیه و آله می آمدند
مشاهده ایشان باعث تعجب حضرت میشد حضرت عزت این آیه فرستاد یعنی چون بینی منافقان را
شگفت می آورد ترا جسمهای ایشان از فربهی و نرمی و تازگی و اگر سخن بگویند گوش میکنی مر سخن ایشان را
و حال آنکه در عدم عقل و قلت تفکر گویا ایشان چوبهای خشک شده اند بدیوار باز نهاده یعنی شبیه اند
خالی از علم و فطرت پس ماندند بعد از آن حضرت صلوات الله علیه و آله و تقرب و نزدیکی جستند بائمه ضلالت
و جمعی که مردم را بآتش دوزخ میخوانند بسبب دروغ و بهتانی که می بندند پس ایشان را متولی امور ساختند و بر گردن
مردم را ربقه اطاعت ایشان نهادند و خوردند بسبب ایشان دنیا را و بدرستی که مردم بالطبع با پادشاهان

دنیااند مگر کسی که حضرت عزت نگاه داشته باشد او را در پناه خود و نیست یکی از چهار کس که مذکور شد
دویم مردی که از پیغمبر صلوات الله علیه و آله شنیده است چیزی را و آنچنانچه شنیده است حفظ
نکرده است و در وهم افتاده پس اگر چه از روی دانستگی و عمد بر آن حضرت دروغ نبسته اما از آنجا که اعتقاد دارد
که از پیغمبر شنیده است و در واقع چنان نیست در دست گرفته بمردم میگوید و عمل بمضمون آن مینماید
و بهر کسی روایت آن میکند و میگوید که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین شنیده ام و اگر مسلمانان
بدانند که او در آن وهم کرده و آنچنانچه هست حفظ نکرده در معرض قبولش در نمی آورند و عمل بمضمونش
نمیکنند و اگر او نیز خود بداند که وهم کرده است مر آینه ترک آن مینماید **سیم** مردی که از رسول خدای صلی الله
علیه و آله شنیده است چیزی که آن حضرت امر بآن کرده است و بعد از آن امر بآن نموده و او نشنیده اند آن را یک
حفظ کرده است حدیث منسوخ را بی آنکه عالم بناسخ باشد و اگر بداند که آن منسوخ شده است مر آینه ترک
میکند آن را و اگر بدانند مسلمانان وقتی که از او میشنوند که آن منسوخ است مر آینه در مقام ترک آن میشوند **چهارم**
کسی که مرگز دروغ بر رسول خدای نه بسته است و دشمن میدارد دروغ را بسبب ترسی که از خدای تعالی
دارد و بجهت تعظیمی که در باره رسول خدای رعایت میکند و فراموش نکرده است بلکه آنچه شنیده است چنانچه
بوده حفظ کرده است و چنانچه شنیده نقل آن میکند بی آنکه چیزی بر آن زیاده کند یا از آن کم نماید و میداند
که ناسخ کدام است و منسوخ کدام و بناسخ عمل میکند و منسوخ را ترک مینماید چرا که امر پیغمبر صلوات الله علیه و آله
مثل قرآن ناسخ میباشد و منسوخ میباشد خاص میباشد و عام میباشد محکم میباشد و متشابه میباشد
و لیکن بود اینکه از رسول خدای صلوات الله علیه و آله کلامی صادر میشد که آن را دو روی بود و کلامی صادر
میشد که عام بود و کلامی میشد که خاص بود و مثل قرآن و حضرت عزت در کلام مجید فرموده است که

و بعد از آن نهی از آن فرموده و او را علم
بآن نیست یا شنیده است از آن حضرت
که نهی از چیزی کرده صح

ما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا یعنی هر آنچه امر کند شما را رسول خدای آنرا فرا گیرید و بجای آرید و
فرمان برید و هر چه نهی کند شما را از آن ترک آن کنید که هر که مرتکب امر او شود نجات یابد و هر که از نهی او
اجتناب ننماید در ورطه هلاکت افتد پس مشتبه میشود این آیه بر کسی که معرفت بآن ندارد و نمیداند که خدای تعالی
و رسول او صلی الله علیه و آله از آن چه خواسته اند و نیست چنین که هر یک از اصحاب رسول خدای صلوات الله
علیه و آله آنچه سوال میکردند از آنحضرت جواب آنرا میفهمیدند چه بودند بعضی از ایشان که سوال میکردند و جواب آنرا
خوب نمیفهمیدند چنانچه دوست میداشتند که اعرابی تازه بیاید و سوال از رسول خدای صلوات الله علیه و آله
بپرسد تا ایشان بشنوند از آنحضرت که بودم من که داخل میشدم بر رسول خدای صلی الله علیه و آله هر روز یکبار
که هیچ کس دیگر غیر از من حضرت با او چنین سلوک نمیداشتند و آن سلوک مخصوص من بوده و بسیار بود که رسول
خدای صلی الله علیه و آله بخانه من می آمدند و هر گاه من داخل میشدم بخدمت آنحضرت در بعضی منازل آنحضرت
برای من خلوت میکردند و ازواج طاهره خود را از پیش من بر میخیزانیدند چنانچه کسی غیر از من پیش آنحضرت
نمیماند و چون آنحضرت از جهت خلوت با من در می آمدند در منزل من فاطمه علیها السلام از پیش من
بر نمیخیزانیدند و نه کسی از فرزندان من بواسطه محرمیت آنحضرت با ایشان با محرمیت ایشان با
آنحضرت بر خلاف ازواج طاهره و هر گاه سوال میکردم از آنحضرت جواب من میفرمودند و چون
خاموش میشدم و سوالهای من تمام میشد خود ابتدا بکلام میکردند و نازل نشد بر رسول خدای آیتی از
قرآن مجید مگر آنکه مرا خواندند آن را و املا فرمودند و بر من خواندند آنرا پس نوشتم آنرا بخط خود و تعلیم کردند بمن تاویل
آنرا و تفسیر آنرا و ظاهر ساختند که ناسخ است یا منسوخ محکم است یا متشابه خاص است یا عام و دعا کردند
بخدای تعالی که توفیق دهد من و یاد گرفتن آن بمن کرامت فرماید پس من بعد برکت آن دعا فراموش نکردم

آیتی را

آیتی را از کتاب خدای که عزیز است و بزرگ و از یاد ندادم علمی را که املای آن بمن کرده بود و من آنرا نوشتم از
وقتی که دعا کرد بجهت من بآنچه دعا کرد و نگذاشت چیزی را که حضرت عزت باو تعلیم داده بود نه از حلال و نه از
حرام و نه از امر و نه از نهی و نه چیزی که قبل از این بوده و نه چیزی که بعد از این خواهد بود و نه کتابی را که بر یکی از
انبیای سابق نازل بود قبل از او در طاعت یا معصیت مگر آنکه تعلیم کرد آنرا بمن و من یاد گرفتم و حفظ
کردم آنرا و فراموش نکردم حرفی را از آن بعد از آن دست مبارک را بر سینه من گذاشتند و دعا کردند بخدای تعالی
که پر گرداند دل من را از علم و حکمت و نور معرفت پس گفتم ای رسول خدای پدر و مادر من فدای تو باد از
وقتی که دعا کردی خدا را بآنچه دعا کردی چیزی را فراموش نکرده ام و چیزی از من فوت نشده که ننوشته ام
آیا می ترسی بر من که بعد از این چیزی را فراموش کنم حضرت فرمودند نمیترسم بر تو که چیزی را فراموش کنی
یا جهل بچیزی داشته باشی **تنبیه دویم** محکما و متشابها محکم در لغت یعنی مضبوط و استوار است و در اصطلاح
اطلاق میکنند بر کلامی که معنی آن واضح باشد و مقصود از آن بر کسی که عارف بلغت باشد ظاهر و بر کلامی
که از نسخ یا تخصیص یا از هر دو محفوظ باشد و بر آنچه نظم آن مستقیم و خالی از خلل باشد و بر آنچه در تاویل آن سوای
یک وجه نگنجد و هر یک از معانی مذکوره متشابه در مقابل آنست یعنی بر معنی اول متشابه آنست که معنی آن وضوح
نداشته باشد و مقصود از آن ظاهر نباشد و بر معنی ثانی آنکه نسخ یا تخصیص یا هر دو در آن راه یافته باشد
و بر این قیاس و اینجا از محکم و متشابه هر یک از معانی مذکوره مراد میتواند بود و قد کثرت علی الکذابه
کذابه بفتح کاف و تشدید ذال بر وزن سیاره است و صیغه مبالغه و جار و مجرور که علی باشد میتواند بود
که بآن متعلق باشد یعنی بسیار شده است دروغگوها بر من و میتواند بود که متعلق باشد بکثرت بتضمین معنی
اجتمعت و مانند آن یعنی بسیار شده اند در حالتی که مجتمع اند بر من ارباب کذب و دروغ فلیتبوأ مقعده من النار

یعنی نزول منزله منها بر رسی که فرود آید در منزل خود که آتش مهیا شده کنایه از دوزخ و این حدیث را
یعنی کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار را از احادیث متواتره شمرده اند و حکم آن بتواتر آن کرده
متصنع بالاسلام یعنی بزور خود را به اسلام بسته دارد و از روی تلبیس خود را مسلمان وانمائی بلکه
در نفس الامر متصف باسلام باشد و لا یأثم و لا یتحرج عطف لا یتحرج بر آن عطف تفسیر است یعنی نترسد از
اثم و گناه که رسیده اند بدروغ بستن بر رسول خدای صلی الله علیه و آله و قد اخبر الله عن المنافقین بما اخبر
مراد این است که منافقان ظاهری داشتند نیکو و بسیار خوش کلام و شیرین گوی بودند و سخنان
روی اندود داشتند که موجب فریفته شدن مردم بود بآن و باعث تصدیق مردم ایشان را در آنچه نقل
میکردند از رسول خدای صلی الله علیه و آله از احادیث و مرشد با آنست کلامی که حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله
خود را در معرض خطاب آن در آورده کرد و اذا رأیتهم تعجبک اجسامهم یعنی چون ببینی ای محمد ایشان را یعنی منافقان
بشگفت می آورد ترا اجسام ایشان از غایت صباحت و حسن منظر که ظاهر ایشان با آن آراسته است
وان یقولوا تسمع لقولهم چون سخن گویند می آیند گوش می اندازی بر آن بواسطه طلاقت لسان و حسن بیان که
کسب آن کرده اند بالزور و الکذب متعلق است به تقربوا یعنی تقرب و نزدیکی ایشان با ائمه ضلال که
مردم را باتش دوزخ میخوانند بسبب زور و کذب است و عطف کذب بر زور عطف تفسیر است چه زور بمعنی
کذب است ناسخ و منسوخ خبر ثانی ان است و خبر اول مثل القرآن است و میتواند بود که خبر مبتدای محذوف
باشد یعنی بعضه ناسخ و بعضه منسوخ یا بدل باشد از مثل و ممکن است که مجرور خوانده شود که خبر مبتدای محذوف
باشد بدل از قرآن باشد و کسی نگوید که چون تواند بود که بدل از قرآن باشد و حال آنکه نمی تواند قائم مقام
او باشد چه مثل اگر بر سر او در آید معنی فاسد میشود زیرا که اکثر محققین برآنند که لازم نیست که بدل قائم مقام

مبدل منه واقع نتواند شد چنانچه صاحب کشاف تصریح بآن در آیه کریمه و جعلوا لله شرکاء الجن بدل شرکاء داشته
و حال آنکه در آیه مذکوره قائم مقام شرکاء واقع نمی تواند شد چنانچه ظاهر است و قد کان یکذب علی رسول الله
صلی الله علیه و آله کذا الکلام اه و صاحبان اسم کان در این فقره ضمیر شأن است مستتر در کان و ضمیر شأن را حاجت
از ضمیر است که قبل از جمله مفسره آورده باشند مرجع بآن راجع به مضمون جمله مثل هو در آیه کریمه قل هو الله احد منتسب بعضی
بضمیر شأن و قصه است و مرجع ندارد و مذهب بعضی آن است که کان از افعال تامه است که خبر احتیاج
ندارد و او بالنصب کذا الکلام است خبر کان است و صاحبان صفت الکلام چه الکلام اگرچه معرف باللام است
و صفت آن نمی باید واقع شود مگر معرف باللام زیرا که موصوف ذو اللام الا آنکه اینجا در حکم نکره است چون
که از آن اراده شده است و میتواند که حال باشد از وجه اسم کان ضمیر راجع بفاعل است و میتواند بود که کان
ناقصه باشد که خبر محذوف است و این تقدیر و صاحبان خبر او خواهد بود فقام فی تعریف است و جمله
متفرع است بر ماقبل که او صاحبان خاص و عام باشد و لم یدر ما عنی الله به ما موصول مفعول یدر است
و محتمل است که فاعل شبه باشد و مفعول لم یعرف و لم یدر در کلام مقدر باشد و تقدیر کلام چنین باشد که
یشتبه ما عنی الله به علی من لم یعرف و لم یدر ان له وجهان فیجلی بینها ادوار معه یجلیس یا ارتفعوا
باز تجلیه و حاصل معنی آنکه میگذاشت مرا که با او در آن مرحلی بنشینم و ظاهر است که مراد از دو
بجسم نیست بلکه مراد بمعقلست یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مطلع میساخت مرا بر اسراری که از دیگران
انزده مخفی میداشت و میگذاشت مرا که شریک او باشم در معارف الهی و علوم ملکوتی که مرتبه او بلندتر است
از انکه هر کسی پی بآن تواند برد یا زیاده از یک کسی بر آن مطلع تواند شد و علمنی تأویلها و تفسیرها تأویل
عبارت از برگردانیدن و منصرف ساختن کلام است از معنی ظاهر بمعنی که از آن مخفی تر باشد و آنرا از

آن تاویل کرفته اند یعنی رجوع بمرجع و مفر شده است که هر آیتی را ظاهری و باطنی هست و مراد اینجا آنست که
حضرت صلی الله علیه و آله مطلع ساخته او را بر باطن هر آیتی که بر هر کس ظاهر نیست و تعلیم کرده باو علیه السلام
اسراری را که بر هیچکس منکشف نبود و تفسیر در لغت یعنی کشف و هویدا ساختن معنی لفظ است ماخوذ از
فسر که قلب سفر است و عرب میگوید اسفرت المرأة عن وجهها اذا الکشفه و اسفر الصبح اذا اظهر و در اصطلاح
علمیست که بحث کنند از آن در کلام خدای تعالی که بقصد اعجاز نازل شده از حیثیت دلالت کردن آن
بر معنی که مراد خداست از آن و قید قصد اعجاز بواسطه بیرون رفتن بحث از حدیث قدسی است که عبارت
از کلامیست که از جانب حضرت عزت نازل شده باشد و بقصد اعجاز نباشد من طاعة او معصیة
یعنی از امری که موجب طاعت خدای باشد یا باعث معصیة ان یعلم اهلی علما و حکما یعنی حکمت چه حکم بضم حا و
سکون کاف بمعنی حکمت نیز آمده است و دور نیست که حکما بکسر حا و فتح کاف توانند بود که خوانده
شود که جمع حکمت باشد نمایش بی شک نیست در آنکه بنا بر بعض اغراض فاسده و مطالب باطله
مثل قرب ملوک و رواج یافتن آرای ضایعه و باطله دروغ بسیار بر رسول خدای صلوات الله علیه و آله
بسته شده و این که بعضی دعوی کرده اند صرف قلوب از آن شده است و کسی را تمکین اراده آن
نداده ظاهر البطلانست و نقل بعضی در حدیث از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که قد کثرت علی
الکذابه دلیلست بر وقوع آن زیرا که کلام مذکور خالی از آنکه کلام پیغمبر صلوات الله علیه و آله هست یا نه
و بر هر تقدیر مطلوب حاصل است و دلیل دیگر بر مطلب مذکور خالی از آنکه کلام پیغمبر صلوات الله علیه و آله
هست یا نه وجود بعض احادیث است که مضامین ایشان منافی یکدیگر است چنانچه جمع میان ایشان
بهیچ وجه ممکن نیست و یقین معلوم است که بعضی از آن ناسخ بعضی نیستند و بالجمله وضع احادیث بواسطه

قرب ملوک که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در حدیث اشارت بآن کرده اند بسیار واقع شده است
از آنجمله حکایت کرده اند که غیاث بن ابراهیم بمجلس مهدی عباسی داخل شد و چون مهدی را رغبت و میل
بسیار بلعب کبوتر بازی بوده بواسطه خوش آمد او گفت پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله فرموده است
لا سبق الا فی خف او حافر او نصل او جناح و حال آنکه چنانچه در شرح حدیث اول سبق ذکر یافت که او جناح
داخل حدیث نیست مهدی را الحاق او خوش افتاده فرمود که ده هزار درهم از وجه انعام باو رسانند و چون از مجلس
مذکور رخصت انصراف یافته بر آمد مهدی متوجه است در یافت که حال چیست گفت اشهد ان قفاه قفا
کذاب علی رسول الله یعنی گواهی میدهم که قفای او قفای کسیست که بر رسول خدای صلوات الله علیه و آله
دروغ بسته است هرگز پیغمبر خدای صلوات الله علیه و آله نگفته است او جناح نهایتش این مرد خواست
که بما نزدیکی نماید و خوش آمدی در کار ما کرد و در حال فرمود که کبوتران ذبح کردند و گفت من او را بر تعجیل
داشتم یعنی سبب که از من بلعب کبوتر ظاهر بود او را بر این الحاق داشت و بعضی از زنادقه حدیث بسیاری
وضع کرده اند و همچنین غلات و خوارج چنانچه از بعض ایشان روایت کرده اند که بعد از آنکه از
گمراهی و نفاق خود برگشته بهدایت یافتند گفتند مردم که نظر کنید باین احادیث و بخاطر آورید که از که
فرا میگیرید زیرا که ما چنین بودیم که هر گاه رای میپسندیدیم از برای رواج آن حدیث بسیار وضع میکردیم
که مطابق و موافق بود و بعض علما مثل حسن بن محمد صغانی که در علم لغت امام وقت خود بوده و تصانیف
بسیار در هر علم دارد و غیر او از امثال او چند کتاب در بیان احادیث موضوعه ترتیب داده اند و از جمله
این احادیث را شمرده اند که السعید من وعظ بغیره یعنی سعادتمند کسیست که بغیر خود پند یاب شده باشد
و از مشاهده اخلاق او شنیده خود حاصل کرده باشد یعنی که آنچه از افعال و اخلاق او بنظر عقل خوش آمده

باشد خود را بآن تخلق و تصنف ساخته باشد و آنچه خوش نیامده باشد اجتناب و احتراز از آن لازم شناسد
مترجم گوید اگر اندک آگاهی باشد مشاهده خود نیز درین باب کفایت و احتیاج بغیر خود نیست چنانچه از آن
خبر میدهد حدیثی که منسوب بامیر المؤمنین علیه السلام که انظر وجهك فی المرآة فان کان حسنا فافعل ما
یناسبه وان کان قبیحا فلا تجمع بین القبیحین یعنی نظر کن در آینه اگر روی تو نیکو نماید بعمل آر آنچه مناسب
روی نیکوست و اگر زشت باشد میان دو زشتی که روی زشت و فعل بد باشد جمع مکن و زشتی روی را
به نیکویی کردار مجبور ساز والشقی من شقی فی بطن امه یعنی بدبخت و بی سعادت کسیست که در شکم مادر بدبخت و
بی سعادت باشد کنایه از آنکه کسی که بدبخت و بی سعادتست در ازل خلقت او بر آن توجه مقدر است و از
ابتدای خلقت آثار آن بظهور میرسد الجنة دار الاسخیاء یعنی بهشت خانه ارباب سخاوت و کرم است کنایه
از آنکه سخاوت و کرم و بذل مال بوجوه خیر بیشتر از اعمال حسنه دیگر باعث دخول بهشت میشود طاعة النساء
ندامة پیروی و اطاعت زنان در کارها باعث ندامت و پشیمانیست در آن کار کنایه از آنکه در
باب ایشان می باید بمصداق حدیث شاوروهن و خالفوهن عمل آورد تا پشیمانی دست ندهد دفن
البنات من المکرمات دفن کردن و در قبر گذاشتن دختران خود را از امور گرامی داشته شده است [illegible]
اطلبوا الخیر عند حسان الوجوه طلب کنید و بجویید خیر و نیکی را نزد خوب رویان که گفته اند روی نیکو
دلیل خلق نیکوست لا هم الا هم الدین ولا وجع الا وجع العین نیست اندوهی مگر اندوه قرض و نیست
دردی مگر درد چشم کنایه از آنکه صعوبت اندوه قرض و شدت درد چشم بمرتبه ایست که اندوهها و دردهای
دیگر در جنب آن هیچ نمی نماید الموت کفارة لکل مسلم مرگ کفاره است مر گناه مر مسلمانرا یعنی کسی که
بزیور اسلام متحلی است می باید که غم گناه نداشته باشد که الم مردن او که او را از آن گریزی نیست کفاره

گناهان

گناهان او خواهد شد ان التجار هم الفجار یعنی که سوداگران همه فاجر اند و فاجر یعنی [illegible] و دروغگوی هر دو
آمده است و هر دو معنی مناسب مقام است نهایتش معنی ثانی انسب باشد والله اعلم و صغانی مذکور
که منسوب بصغانیان که دهی بزرگ است از ولایت ماوراء النهر در کتاب در الملتقط که از مصنفات اوست
ذکر کرده است که از جمله احادیث موضوعه احادیثیست که بعضی گمان برده اند که پیغمبر صلوات الله علیه و آله در شان
ابی بکر آنها را گفته است مثل ان الله یتجلی للخلائق یوم القیمة عامة و یتجلی لابی بکر خاصة یعنی بدرستی که حضرت
عزت جلوه میدهد خود را روز قیامت بر خلائق عموما و جلوه میکند بر ابو بکر بخصوصه و مثل [illegible]
الله تعالی لما خلق الارواح اختار روح ابی بکر من بین الارواح یعنی جبرئیل این گفت بدرستی که چون
حضرت عزت خلق ارواح میکرد روح ابی بکر از میان ارواح برگزید و امثال این حدیث بسیار در شان ابی بکر
نقل کرده اند بعد از آن صغانی میگوید که من با آنکه نسبت بعمر [illegible] و از نسل اویم میگویم در باب او آنچه حق است
بواسطه آنکه حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله فرموده اند قولوا الحق ولو علی انفسکم و الوالدین و الاقربین
یعنی بگویید سخن راست و حق را پنهان مکنید اگر چه ضرر آن بنفسهای شما و پدر و مادر شما و اقارب شما باید باشد
پس میگویم از جمله موضوعات آنست که روایت کرده اند از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که آنحضرت فرموده اند
اول من یعطی کتابه بیمینه عمر بن الخطاب وله شعاع کشعاع الشمس قیل فاین ابو بکر قال سرقته الملائکة
یعنی اول کسی که روز قیامت نامه اعمال او را بدست راستش دهند عمر بن خطاب خواهد بود و او را فروغی
خواهد بود در روشنی مثل درخشندگی آفتاب پس گفتند کجا خواهد بود ابا بکر ملائکه او را دزدیده خواهند بود از غایت
میل خاطر که با او داشته باشند و از جمله موضوعات این است که من سب ابابکر و عمر قتل و من سب عثمان و علیا
جلد یعنی کسی که دشنام دهد و ناسزا گوید ابا بکر و عمر را مستوجب قتل است و کسی که دشنام دهد و ناسزا گوید عثمان و [illegible]

و علی راستگو حبیب علی بود و مثال این حدیث بسیار که در باب عمر وضع کرده اند و از جمله موضوعات است زر غبا
تزدد حبا یعنی زیارت کنید و به جنبید یکدیگر را یک روز در میان که زیارت بر این وجه باعث زیادتی محبت است
گناه بر آنکه هر روز زیارت نماید دید النظر الی الخضرة یزید فی البصر یعنی دیدن سبزه زیاده میکند نور چشم را و من
قاد اعمی اربعین خطوة غفر الله له یعنی هر کس چهل قدم کوری را راه برد بیامرزد خدای تعالی گناهان او را
العلم علمان علم الادیان و علم الابدان یعنی علمی که علت امثال است منحصر است در دو علم علم ادیان که عبارت
از فقه و تفسیر است و حدیث و کلام باشد و علم ابدان که مراد از آن علم طب است علما و حکما اخبار جمع کلام
صغانی بود بطریق انتخاب نقل است که در ولایت هندوستان بعد از ششصد سال از هجرت پیغمبر صلوات
الله علیه و آله مردی پیدا شده بود نام او بابا رتن و دعوی میکرده که من از اصحاب رسولم که تا امروز در
دنیا مانده ام و جمعی از اباطیل هند تصدیق دعوی او کردند و او احادیث بسیار وضع کرده است و میگفته
که من اینها را از پیغمبر صلوات الله علیه و آله شنیده ام و صاحب قاموس که محمود بن یعقوب فیروزآبادی باشد
میگوید من آن احادیث را از اصحاب بابا شنیده ام و ذهبی کتابی تصنیف کرده است در اثبات کذب آن
احادیث مذکور را کسر وثن رتن نام نهاده است و بالجمله احادیث موضوعه زیاده بر آنست که
زبان بیان از عهده تعداد آن بر تواند آمد انجام بباید دانست که آنچه این حدیث متضمن آنست
که حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله تعلیم کردند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را آنچه شده است و آنچه خواهد شد
ممکن است که محمول شود بر احکام شرعی و مسایلی که واقع شده است و مسایلی که واقع خواهد شد و ممکن
بود که محمول شود بر بعض علوم غیب بود که حضرت عزت جل ذکره رسول خود را صلی الله علیه و آله و سلم بر آن اطلاع
داده چه بدرستی که اصحاب سیر و تواریخ از سنی و شیعه نقل کرده اند که امیر المؤمنین علیه السلام از اکثر مغیبات

خبر میداده

خبر میداده اند مثل آنکه وقتی که طلحه و زبیر از آن حضرت اذن خواستند که بقصد عمره بجا آوردن متوجه حرم گردند
والله ما یریدان العمرة و لکن یریدان الغدرة وان الله تعالی سیرد کیدهما و یظفرنی بهما یعنی بخدا قسم که
ایشان اراده عمره ندارند بلکه اراده دارند که بصره رفته در مقام فتنه انگیزی و فساد شوند و بدرستی که
حضرت عزت تعالی شأنه حرب ایشان را بر خود ایشان برگرداند و مکر و کید ایشان را بر ایشان و ظفر خواهد داد مرا بر ایشان و مثل
اخبار آن حضرت بر عدم عبور خوارج نهروان از نهر و فرمودن که کیف یعبرون و قد اخبرنی حبیبی رسول الله
صلی الله علیه و آله ان مصرعهم دون النهر یعنی چگونه توانند بود که عبور کرده باشند از نهر و حال آنکه حضرت مقدسه
نبوی صلوات الله علیه و آله خبر داده اند مرا که در محل قریب افتادن ایشان بر خاک فنا که کنایه از کشته
کشته شدن ایشان باشد بدین جانب نهر خواهد بود و مثل خبر دادن آن حضرت بکشته شدن خود قبل از وقوع
آن بسه شب چنانچه در آن سه شب زیاده بر مقداری که سد رمق تواند کرد غذا تناول نفرمودند و گفتند
القی الله خمیصا یعنی ملاقات میکنم بخدای خود تعالی شأنه در حالتی که گرسنه ام و مثل اخبار حضرت بکمیل زیاد
بآنکه حجاج بن یوسف قصد او خواهد کرد و آخر آنچنان شد و مثل خبر دادن ایشان وقتی که بجانب صفین
متوجه بودند چون بزمین کربلا رسیدند بشهادت امام حسین علیه السلام در آن زمین و مثل خبر دادن آن
حضرت بزوال دولت بنی عباس بر دست ترکان و غیر آنها از آنچه در کتب سیر و تواریخ مسطور است
و در السنه و افواه مشهور و در کثیری از اخبار وارد است که صلوات الله علیه و آله املا میکردند و [illegible]
و حضرت امیر می نوشتند کتاب جفر و کتاب جامعه که علم آنچه گذشته و آنچه خواهد آمد تا روز قیامت
در آن ثبت بود و شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلام احادیث
بسیار نقل کرده است مشعر بآنکه کتابهای مذکوره نزد آن حضرت علیه السلام بود بعد از حضرت امیر المؤمنین

بیکیک از اولاد امجاد ایشان که بمرتبه عصمت و امامت فایز بودند صلوات الله علیهم منتقل می یافت الا انکه دیگر
بمیراث می رود تا بصاحب الامر علیه السلام رسید و میر سید شریف در شرح مواقف در مبحث تعلق علم
واحد بدو معلوم کلامی ایراد کرده است که ترجمه اش این است جفر و جامعه دو کتاب اند منسوب بامیر المؤمنین
علیه السلام که بطریق علم حروف جمیع حوادث روزگار تا انقراض عالم در انها ثبت است و امامان معروف
از اولاد آن حضرت را سر علم با آنها حاصل بود و از روی آنها حکم میکردند و از وقایع آینده خبر میدادند
و در کتابت قبول عهدی که امام رضا علیه السلام بمامون عباسی نوشته است مذکور است که انک
قد عرفت من حقوقنا ما لم یعرفه آباءک فقبلت منک عهدک الا ان الجفر والجامعة یدلان علی انه
لا یتم یعنی بدرستی که تو ای مامون دانسته از حقوقی که مارا بر مردم است که حق امامت و ریاست باشد
آنرا که پدران تو ندانسته بودند پس قبول کردم از تو عهدی را که با من در میان داری ولکن جفر و جامعه
دلالت دارند بر خلاف آن و خبر میدهند از انکه این عهد باتمام نخواهد رسید و زود در معرض نقض
خواهد آمد و بعض از مشایخ مغرب بن را بهره از علم حروف هست که بعد از آن خبر از بعضی وقایع کون
و فساد میدهند خود در آن نسبت میدهند باهل بیت علیهم السلام و من نظمی دیده ام در شام
که متضمن رمزی چند بود از احوال پادشاهان مصر و شنیدم که آنرا از جفر و جامعه استخراج کرده اند
والله اعلم تا اینجا ترجمه کلام امیر سید شریف بود در شرح مواقف حدیث بیست و دوم روایت شده است حدیث ۲۲
بسندی که متصل است بشیخ الطایفه محمد بن حسن الطوسی که او گفت روایت کرده است بمن شیخ محمد بن
محمد بن نعمان المفید در اثناء ماه مبارک رمضان سال چهار صد و نه از هجرت که روایت کرده است
بمن ابو علی محمد بن همام اسکافی که از ثقات رجال و جلیل القدر است و ابو محمد هارون بن موسی ازو نقل

کرده است

کرده است که پدر من بامام حسن عسکری نوشت که فرزندی مرا هرگز صحیح نمی ماند در این وقت اهل مرا حملی بهم رسیده
دعا کن بدرگاه احدیت که فرزندی در حمل پسر باشد و صحیح بماند و امام علیه السلام بر صدر رقعه بخط
مبارک نوشتند که دعا کردم و حضرت عزت فرزندی نرینه صحیح بتو کرامت کرد و بعد از آن در وجود آمد موکل
الانوار در تاریخ الائمه الاطهار از مصنفات اوست که روایت کرده است بمن جعفر بن محمد بن مالک که
اکثر علماء رجال ضعیفش دانسته اند و بعضی نسبت وضع حدیثش داده اند اما شیخ طوسی رحمه الله در کتاب
رجال خود ثقه اش دانسته و حکم بتوثیقش کرده والله اعلم که روایت کرده است بمن احمد بن سلامة الغنوی که
روایت کرده است بمن محمد بن عمر از ابو بکر بن عیاش از فجیع العقیلی که گفت وصیت کرد امام حسن بن علی بن ابی طالب
لما حضرته الوفاة اقبل یوصی فقال هذا ما اوصی به حسن بن علی بن ابی طالب اخو محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وابن عمه
وصاحبه اول وصیتی انی اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسوله اختاره بعلمه وارتضاه بخیرته وان الله باعث
من فی القبور وسائل الناس عن اعمالهم عالم بما فی الصدور ثم انی اوصیک یا حسین وکفی بک وصیا بما
اوصانی به رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فاذا کان ذلک یا اخی فالزم بیتک وابک علی خطیئتک ولا
تکن ابا الرجال واوصیک یا اخی بالصلوة عند وقتها والزکوة فی اهلها عند محلها والصمت عند الشبهة
والعدل فی الرضا والغضب وحسن الجوار واکرام الضیف ورحمة المجهود واصحاب البلاء وصلة الرحم
وحب المساکین ومجالستهم والتواضع فانه من افضل العبادة وقصر الامل وذکر الموت والزهد فانک رهین موت
وغرض بلاء وطریح سقم واوصیک بخشیة الله فی سر امرک وعلانیتک وانهاک عن التسرع فی القول والفعل
واذا عرض شیء من امر الآخرة فابدأ به فاذا عرض شیء من امر الدنیا فتأنّ حتی تصیب رشدک فیه وایاک ومواطن التهمة
والمجلس المظنون به السوء فان قرین السوء یغیر جلیسه وکن لله یا بنی عاملا وعن الخنا زجورا وبالمعروف آمرا

ومن الكلام ما هيا وصاح الاخوان في الله واحب الصالح ودار الفاسق عن دينك وابغضه بقلبك وزايله
باعمالك لئلا تكون مثله واياك والجلوس في الطرقات ودع المماراة ومجاراة من لا عقل له ولا علم
واقتصد يا بني في معيشتك واقتصد في عباداتك وعليك فيها بالامر الدائم الذي تطيقه والزم الصمت
تسلم وقدم لنفسك تغنم وتعلم الخير تعلم وكن لله ذاكرا على كل حال وارحم من اهلك الصغير ووقر منهم الكبير ولا
تاكلن طعاما حتى تصدق قبل اكله وعليك بالصوم فانه زكوة البدن وجنة لاهله وجاهد نفسك واحذر
جليسك واجتنب عدوك وعليك بمجالس الذكر واكثر من الدعاء فاني لم آلك يا بني نصحا وهذا فراق بيني وبينك

شرح کلام معجز نظام و رهن آغاز و انجام آغاز مشتمل بر دو بخش مشتمل خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه چون
پدر مرا اوان وفات نزدیک رسید بعد از آن آورده در مقام وصیت شده پس گفت این است آنچه
وصیت میکند بآن علی بن ابی طالب برادر رسول خدای صلوات الله علیه وآله و پسر عم و مصاحب آن سرور
اول وصیت من آنست که بدرستی که من گواهی میدهم بآنکه نیست خدای سزای پرستش و معبود بحق
سوای یکتای بی همتا و بآنکه محمد رسول و فرستاده اوست بر عالمیان که برگزیده است او را بواسطه
علم او و پسندیده است او را از میان مردم بسبب دانش و آگاهی او و بآنکه خدای تعالی برانگیزاننده
جمیعست که در قبرها آسوده اند و سوال کننده مردم است از اعمال ایشان و داناست بآنچه در سینهها
مرکوز است و در خاطرها منقوش پس بدرستی که وصیت میکنم ترا ای حسن بکفایت مرا از مثل تو
وصیتی بآنچه وصیت کرده است مرا بآن رسول خدای صلی الله علیه وآله پس آنچه و افضلی است و اقتدر
و ضمانی من در رسیدی فرزند من بلازم خانه خود باش و بر گناهی که از تو در وجود آمده بگری و باید گریه تو
غم تو غم دنیا نباشد و وصیت میکنم ترا ای فرزند برپای داشتن نماز نزد رسیدن اوقات آن و باداء زکوة

زکوة

زکوة بجمعی که مستحق آن اند چون وقت آن در رسد و با اختیار کردن صمت و خاموشی در جائی که شبهه بوده باشد
یعنی راست بدروغ و حق بباطل مشتبه شده باشد و رعایت کردن عدل و انصاف در حالت رضا و حالت
غضب و حسن سلوک با همسایگان و گرامی داشتن مهمانان و رحم آوردن بر ارباب تعب و مشقت و جمعی که بلا
و محنتی گرفتار باشند و رعایت صله رحم و نیکی با خویشان و دوست داشتن فقرا و مساکین و همنشینی و تواضع
بسیار با ایشان زیرا که تواضع بسیار و فروتنی کردن با مردم بهترین عبادتهاست و کوتاه کردن امل و آرزو
و بیاد آوردن مرگ و ترک دلبستگی دنیا که بدرستی که نفس تو مرهون مرگ و نشانه تیر بلاست و افتاده
و خوار شده امراض و بلیهاست و همچنین وصیت میکنم ترا بترس آلهی در سر و علانیه و پنهان و آشکار و نهی میکنم ترا
از شتاب کردن در قول و فعل و چون باید که امری از امور آخرت ترا پیش آید زود بآن مبادرت نمائی
و به وقت دیگر نیندازی و چون بکاری از کارهای دنیا مبادرت باید نمودن زود بر سر آن نروی و صبر کنی
تا رشد خود را در آن بیابی و دانی که اقدام بآن متضمن ضرر دنیا و آخرت تو نیست و بر تو باد که از مواطن تهمت
و مجالسی که بدی در آن مظنون تو باشد احتراز نمائی که همنشین بد در مقام فریب دادن و از راه بردن
جلیس خود است و همچنین باش ای فرزند من که عمل تو خاص از برای خدا باشد و از فحش و بهتان و قبیح مجتنب
و محترز باش و مردم را بمعروف و کردار نیک امر کننده باش و از منکر و امور بد باز دارنده و علامت
ورزی کن با برادران خدائی و دوست دار مردم صالح را و مدارا کن از کسی که از دین تو بیگانه
و دور دل با او دشمن باش و در اعمال و کردار با او مباش تا مثل او نباشی و بر تو
باد که در میان راهها و محل عبور مردم ننشینی و واگذاری مجادله و ستیزه کردن و مکالمه بسیار با کسی
که او را عقل و علم عاری باشد و میانه گزین باش در معیشت یعنی چنان کن که از اسراف و تنگ گیری در گذری و بجد

اسراف و تبذیر نرسد چپ بر اندازه کن بر اندازه خویش که باشد میانه نه اندک نه بیش نه بخیلی که طوفان
بار دو زمال نه سرفی که بختی در آید دو بجال ورمیانه گزین باش در عبادت خود یعنی در تقلیل آن آنقدر
کوشش کرده در آن کاهل نباشی و در اکثار و بسیاری آن آنقدر اهتمام نداشته باشی که طبع تو از آن کلال
گیرد و رغبت تو با آن زوال پذیرد و بر تو باد در عبادت با مری که بعد فراغت با آن دلکشته باشی و لازم
سازی بر خود خاموشی را تا از هر خطری سلامت مانی و از پیش فرست چیزی را از برای نفس خود تا غنیمت یابی
و تعلیم گیر خیر را تا عالم باشی و مر خدای را یاد آرنده باش در هر حال و رحم آر از اهل و عشیرت خود و بر کودکان
و خردان و بزرگ و گرامی دار پیران ایشان را و طعامی تناول کن تا پیش از خوردن آن چیزی را انفاق فی
کنی و بر تو باد که بروزه داشتن مبادرت نمایی که روزه زکوة بدنست و سپر سبب مباشرت خود را از آتش
دوزخ و با نفس خود جهاد کنی و از همنشین خود در حذر باش و از اختلاط دشمن خود احتراز و اجتناب
نمایی و بر تو باد که بمجالس ذکر حاضر شده باشی و بدعای بسیار اقدام نمایی که بدرستی که من باز نداشتم
از تو نصیحت را و این است جدایی میان من و تو خبش دوم وانقضاه بفتحتین جمع خبر و خبره بجای نقطه
دار مضمومه و بای یکنقطه ساکنه مرادف حاست و هر دو بیک معنی اند و این جمله نیز از تابع کلمه
ما قبل است فاذا كان ذلك در این مقام اشارت است بحلول اجل موقت و وصول رحلت
آنحضرت وکان تامه است کری خبر نخواست عند علماء محل ذلک اکبر قاست و ضمیر مجرور راجع است بزکوة
یعنی نزدیک رسیدن وقت زکوة مراد آن انقضای سالست در زر طلا و نقره و حیوانات و سال زکوة
از غرس اما پنج یازده ماه است زیرا که بعد از گذشتن یازده ماه تمام بر مالک بودن قدر نصاب از این جنس
مذکور شرع در ماه دوازدهم زکوة آن واجب میشود و حسن الجوار از پیغمبر صلوات الله علیه و آله مرویست

کما قال

۱۳۵

کما قال جبرئیل ما زال یوصینی بالجار حتی ظننت انه سیورثه یعنی همیشه جبرئیل وصیت میکرد مرا در باب همسایه
و حسن سلوک با او تا آنکه گمان بردم که عنقریب او را وارث مال خود سازد و در این باب احادیث بسیار
وارد است و باید دانست که حسن سلوک با همسایه منحصر در رفع آزار خود از ایشان نیست بلکه تحمل آزار
ایشان نیز میباید بود و از جمله حسن سلوک با همسایه آنست که در سلام بروی پیشی گیرند و در بیماری بعیادت وی
او قیام نمایند و چون او را مصیبتی پیش آید تعزیه دهند و چون فرح و سروری روی نماید تهنیه گویند و اگر
ذلتی و تقصیری در آشنایی از جانب او واقع شود در گذرانند و در مقام اطلاع بر معایب و عورات او
نباشند و در بعضی چیزها که او را بآن احتیاج افتد با او مضایقه ننمایند مثل آنکه خواهد سر چوب بر سر
دیوار این کس گذارد یا ناودانی از خانه این کس نصب نماید که شرعا او را نرسد و آنچه مانند این باشد
والکرم الضیف در حدیث از پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایت شده است که من کان یؤمن بالله
والیوم الآخر فلیکرم ضیفه یعنی کسی که ایمان آورده باشد بخدا و بروز قیامت باید که گرامی دارد
مهمان خود را و امثال این حدیث در این باب احادیث بسیار وارد است و از جمله اموری که گرامی داشتن
مهمان در ضمن آن متحقق است زود حاضر ساختن طعامست که انتظار بسیار نبرد و شگفته رویی
و بشاشت نمودن با او که فهم دل گرانی نیز بزبان از صحبت خود نماید و سخنان نیکو گفتن با او و هنگام رفتن تا
در دروازه خانه و رعایت امثال این امور که مبنی بر تواضع و تعظیم باشد و از جمله اموری که از این باب شمرده اند حاضر
ساختن میوه است نزد او و قبل از طعام بواسطه آنکه طب موافق است و از ضرر دور است و با آنکه
حضرت عزت بواسطه تنبیه بر این معنی در کلام مجید فاکهه را بر طعام مقدم آورده است وفاکهة مما
یتخیرون ولحم طیر مما یشتهون ورحمة المجهود رحمت یعنی مهربانی کردن و قابل ساختن دست

وهیبه بمعنی وضم جیم یعنی تعب و مشقت قال فی القاموس صهبه بالضم الشفقة یعنی مهربانی کردن و مایل ساختن
رحم آوردن بر کسی که بتعب و مشقت گرفتار باشد و حب المساکین و مجالستهم یعنی مهربانی کردن روایت
شده است از امام سرور العلی امام حسن علیه السلام که روزی در مدینه طیبه برای سواره عبوری بنود دید که جماعتی
نشسته اند و خشک پاره نان پیش نهاده بخوردن آن مشغول اند پس ایشان سلام کرد ایشان گفتند خوش
باشد ای فرزند رسول خدای فرود آی اگر با ما غذای تناول میکنی پس امام علیه السلام فرود آمد و با ایشان
بر روی زمین نشست و در خوردن آن خشک پاره با ایشان رفاقت نمود تا از اکل آن فارغ شد
پس برخواست و سوار شد و همچنین مرویست که آنحضرت علیه السلام روزی مرور کردند بر جماعتی که بمرض
جذام گرفتار بودند و باهم نشسته اکل در میان داشتند و امام علیه السلام آن روز روزه بودند ایشان
گفتند غذای حاضر است اگر شما را رغبت باشد آن می خواهیم باد بریم حضرت فرمودند من روزه دارم باز
بخاطر مبارک آوردند که مبادا امر مذکور باعث شکست خاطر ایشان باشد و برین حمل کنند که
حضرت از ایشان مجتنب است فرمودند که امشب مهمان خوید حاجت باید که تا شما افطار نمایم پس ایشان
وقت شام بخدمت امام علیه السلام استسعاد یافتند و حضرت با ایشان بر یک سفره طعام تناول
کردند بنابر جبر خاطر ایشان و بعضی این حکایت را از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده اند والله اعلم
و قصر الامل و در حدیث وارد است که اذا اصبحت فلا تحدث نفسک بالمساء و اذا امسیت فلا تحدث
نفسک بالصباح و خذ من حیوتک لموتک و من صحتک لسقمک فانک لا تدری ما اسمک غدا یعنی چون وقت
صباح بر تو بگذرد با نفس خود حکایت شام مکن و چون شام کنی در فکر صباح مباش و در حالت حیات از برای
موت خود ذخیره بردار و در وقت صحت فکر اوان مرض بکن که تو نمیدانی که فردا چه نام خواهی داشت

یعنی در سلک

یعنی در سلک زندها انتظام خواهی داشت یا در شمار مردها در خواهی آمد زن در سن تو آهسته گفت با بیمار روی نمود
بود که مراد بعضی از روزی قیامت باشد یعنی نمیدانی که فردای قیامت کدام یک از مرتبه قبول داده ترا
سعید خوانند یا شقی با شناعت افعال زشت و بدکرداری در جرگه اشقیا در آورده نام تو شقی خوانند که است
و از امیر المومنین علیه السلام منقولست که آنحضرت فرمودند اخوف ما اخاف علیکم اثنتان اتباع الهوی و طول الامل
اما اتباع الهوی فانه یصد عن الحق و اما طول الامل فانه ینسی الآخرة یعنی برسی که بر شما میترسم کز ازدو چیز تبعیت
نفس که فرمان برداری اوست در افعال و اعمال و طول امل که عبارت از درازی آرزو و امید است اما
از تبعیت هوای نفس پس سبب آنکه مانع آید شما را از تبعیت و فرمان برداری حق که یگانه و سبحان نگرد و اما
از طول امل بجهت آنکه فراموش میسازد از خاطر شما آخرت را و فکر آنرا از یاد شما می برد و در روایت شده است
از اسامه بن زید که کنیزکی خرید بمدت یکماه بصد دینار طلا چون این خبر بسمع مقدس نبوی رسید فرمودند
الا تعجبون من اسامه المشتری الی شهر ان اسامه لطویل الامل یعنی تعجب نمیکنید از فعل اسامه که بمدت یکماه چیزی
بخرید و بر سی که اسامه بطول امل گرفتار است و بباید دانست که بسبب طول امل منشا رکود دوستی دنیا
و میل بزخارف و لذات آن ... که چون انسان را امید ... میشود ... لذات آن برسیده بمفارقت
جدایی او بر وی گران می آید و میشکل آن در نظر او شیرین جلوه دهد و از فکر مرگ و خیال مردن که سبب
جدایی اوست از دنیا دور میبرد و بجهت آنکه چون دوستی چیزی در دل کسی جا کرد فکر امری که سبب زوال
آن نشد خاطره میشود و پس همیشه در فکر بقا و دوام دنیاست و بکلی اوقات او صرف آرزوی اسباب
ما یحتاج زندگانی میشود مثل مال و اسباب وارث و آنچه از این قبیل باشد چنانچه فکر و شوق
آن میشود و امری که بخاطر او نمیرسد مرگ است و اگر سبیل ندرت بخاطر او خطور کند که مبادا بمیرد تو بعد

نابی بیش نمی‌باید گرفت و بعضی اعمال آخرت نیز مشغول می‌باید شد چون خبر از بقا و دوام نبود داده است
بنا خیری انداز دو از روز بروزی و از ماه بماهی و از سال بسالی می‌گوید چون اوان جوانی بگذرد و سن
کهولت برسد در انتقام خواهم شد و چون تحقیق وصول آن سن یافت می‌گوید چون سن شیخوخت و اوان
پیری رسد و چون تا آن نیز رسید می‌گوید تا فلان عمارت باتمام رسد و چون تا آن نیز شد می‌گوید تا فلان فرزند
خود را داماد کنم و از فلان سفر مراجعت نمایم و همچنین توبه و تدارک مافات را از ماهی بماهی می‌اندازد و از سالی
بسالی حواله می‌نماید و هرگاه از شغلی که باعتقاد او مانع آنست فارغ شد شغل دیگر او را پیش می‌آید بلکه
شغلها تا آنکه بیکباری شنیدگرا بدا اجل در رسید و بدمرد و فرصت هیچ کار نماند و او از تمنی غافل ماند و
مهملا مستعد اوی از برای آن نگردد که سهولت در آن تواند داد و چیزی که با او بماند حسرت و ندامت
بسیار است در آخرت که چرا بر آنچه سلوک داشته است و ذلک هو الخسران المبین نعوذ بالله منه
فائدة درین وقت رسم تفعیل یعنی مفعول است یعنی مرسوم که کنایه از آنکه چنانچه مرسوم حال این است
که چند روزی تصرف مرتهن داده است و چون حلول اجل شد و مدت رسوم سر رسید باز تصرف
او در می‌آید انسان نیز حال مرگ است که چند روزی او را مرسوم حیات مستعار ساخته است و چون وقت
اجل موعود و مدتی که بران مقرر شده منقضی خواهد شد و تنگ سانت[?] مذکوره شده باز تصرف او در خواهد
آمد غرض بلا بالغین معجمه و ضاد نقطه دار یعنی هدف و نشانه تیر است که غرض بلا یعنی هدف و نشانه
سهام بلاها شد و طرح ستم طرح نیز تفعیل یعنی مفعول است که یعنی مطروح باشد کنایه از آنکه چنانچه مطروح واقع
شده کسی ذلیل و خوار روی باشد چنانچه نهایت قدرت و تمکن خود در آن روی باید انسان نیز خوار و ذلیل ستم و
بیمار است هر نوع تصرفی که میخواهد در ملک بدن او میکند زیرا که بدن انسان ترکیب یافته است از اجزایی

که ضد

که ضد یکدیگرند و خلاص نمی‌باشد از سم در رند و ستم[?] در دو اسقام و امراض است و سقم بفتح سین و
قاف و بضم سین و سکون قاف هر دو آمده است مانند حزن و حزن و القصه یخشی الله خوف شیخ
طوسی قدس سره العزیز در بعضی از مصنفات خود کلامی ایراد کرده است که حاصل ترجمه‌اش این است که خوف
و خشیه اگرچه در لغت بیک معنی آمده اند اما صوفیه و ارباب قلوب میان ایشان فرق کرده اند و ایشان را غیر
همدیگر شمرده و گفته اند خوف عبارت از متالم شدن نفس است از عقابی که از کسی که آن داشته باشد بسبب
گناهی که رسیده اند که از وی در وجود آمده است و تقصیری که از وی در قیام بطاعات و عبادات واقع شده و آن
اکثر خلق را حاصل است اگرچه نسبت بهر کس مرتبه آن متفاوت است و نهایت اختلاف دارد و درجه
مرتبه آن بسیار مختلف است که جمعی قلیل را خشیه عبارت از حالتیست که نزد دریافت عظمت و کبریائی الهی
و دور گرفتن هیبت او در خاطر و ترس بسیار از وقوع امری که مانع لقای او باشد نفس را بهم رسد و این حالت
حاصل نیست مگر کسی را که اطلاع یافته باشد بر مرتبه جلال و عظمت و لذت قرب و رضای او را چشیده باشد و
ازین جهت است که حضرت عزت در کلام مجید خبر داده که انما یخشی الله من عباده العلماء پس خشیه خوف
خاصی باشد نه مطلق خوف و گاه است که اطلاق بر آن میکنند نه خشیه کلام و مراد خشیت بعلاقه [illegible]
حدیث وارد است ظاهر ساختن آثار و علامات آنست در افعال و صفات خود مثل بسیاری گریه و سوزش
و گدازش سینه و مداومت طاعات و عبادات و قلع و قمع شهوات و لذات از صفحه خاطر بحدی که جمیع آنها گویا
طبیعت گردد چنانچه طعم عسل به ذوق کسی که اندک زهری با آن ممزوج است مکروه میشود و هرگاه جمیع شهوات و
لذات بآتش خوف الهی سوخته شد بالضروره دل را تذلل و خشوع و انکساری که مطلوب است بهم رسید و صفات
مذمومه مثل حقد و حسد و کبر و امثال آن از و زایل میشود و همگی همت او مصروف فکر خطر عاقبت و آنچه

پس با او دانید به خاطر خود غیر حق را و شغل و کار او منحصر در مراقبه با حق و محاسبه با نفس و جهاد کردن با او چنانچه
از پیش رفت و احتراز و اجتناب تمام از ضایع گذاشتن انفاس عمر و اوقات زندگانی و امثال آن خوفی که حکمای
آثار مذکوره بر آن مترتب نباشد و این علامات از آن بظهور نرسد صلاحیت آن ندارد که اسم خوف بر آن
اطلاق کنند بلکه آن نیست مگر حدیث نفس و مکابرت دل و از این جهت است که بعضی از ارباب عرفان گفته‌اند
اذا قیل لک هل تخاف الله فاسکت عن الجواب فانک ان قلت لا کفرت و ان قلت نعم کذبت یعنی چون از تو پرسند
که از خدای می‌ترسی ساکت شو چه اگر گویی نه کافر شوی و اگر گویی آری کاذب خواهی بود و انقبض عن التسرع
فی القول و الفعل مراد [illegible] در قول و فعل شتاب کردن و به سر آن رفتن است بی آنکه تامل و تدبیری در آن
و تعثر و تقاعد ای فتادن ای نشستن کرد در وقت انقطاع کلام در آخر کلام در آوردن توانند بود که از باب
حذف و ایصال باشد و کلام درین تقدیر باشد که فتقاعد فیه کلمه فی حرف جر را حذف کرده باشند و متصل ساخته باشند
کثرة الاثم
و اترک الفضل مواطن التهمة تهمت بر وزن [illegible] است [illegible] قال فی القاموس التهمة کالهمزة [illegible] علیه التهمة علیه
و در اصل وهمه بود که واو قلب یافته است تا بجز جلیسه [illegible] یعنی [illegible] و دور انداختن باطل
قال فی القاموس [illegible] و حاصل معنی [illegible] پیش [illegible] مذکور شد
الله یا علی عاملا تقدیم ظرف درین فقره بواسطه افاده حصر است یعنی میباید عمل تو نباشد مگر از برای خدای
و تحصیل رضای او بی شائبه غرض دیگر یعنی آنکه فایز شدن بثواب و خلاصی از عذاب نیز در آن منظور نباشد
چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند که والله ما عبدتک خوفا من نارک و لا طمعا فی جنتک
و لکن وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک یعنی بخدا قسم که من عبادت نکردم ترا بواسطه ترسی که از دوزخ تو داشتم
و نه بواسطه طمعی که در بهشت تو داشتم ولیکن ترا اهل آن یافتم که عبادت تو کنم پس بعبادت تو قیام نمودم

و این

و این مرتبه ایست بس بلند و پایه ایست بس رفیع و اینکه کلام را بر این معنی حمل کردیم بواسطه آنست که بانی
مرتب اقدامی ظاهرتر از آنست که احتیاج به [illegible] آن باشد و درین باب پیش ازین شنیده خواهد شد
در شرح حدیث سی و هفتم انشاء الله تعالی و عن الخنا [illegible] یعنی فحش و بیهوده گوی و زبور [illegible]
[illegible] یعنی عاقل [illegible] یعنی باید که زاجر باشی از فحش و از گفتن آن مانع آیی خود را و غیر خود را و لا تتخذ الاخوان فی
الله [illegible] بجای [illegible] از مرافقات یعنی [illegible] و اطاعت کردن است در مقام شده و صحبت کبری [illegible]
مراد به [illegible] یعنی باید که اعمال تو [illegible] و مخالف باشد با اعمال [illegible] و دع المماراة و مجانبة
من لا عقل له ممارات یعنی خصومت و ستیزه کردن است و مجادلات با کسی سخن راندن و اقتصد یا علی
فی معیشتک و اقتصد فی عبادتک اقتصاد یعنی میانه روی و توسط میان افراط و تفریط است که مراد باقتصاد
در معیشت که این فقره متضمن بر آنست توسط میان اسراف و تبذیر و تنگ گیری و تقتیر باشد
و [illegible] قال [illegible] فرق [illegible] که آفتاب [illegible] شود و بسها [illegible] تبذیر [illegible]
[illegible] چنانکه [illegible] چو سر دو قسم [illegible] بر [illegible]
[illegible] که خیر الامور اوسطها و مراد باقتصاد
در عبادت ایشان بآنست بر وجهی که بدن را مشقت و تعب زیاده دست ندهد تا باعث تنفر و عدم
رغبت طبع بآن نشود و در روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از امام بحق ناطق جعفر بن محمد
الصادق علیه السلام که آنحضرت فرموده اند قال رسول الله صلی الله علیه و آله لامیر المؤمنین علیه السلام
یا علی ان هذا الدین متین فاوغل فیه برفق و لا تبغض الی نفسک عبادة ربک ان المنبت یعنی المفرط فی
السیر کالظهر المنجب لا ارضا قطع فاعمل عمل من یرجو ان یموت هرما و احذر حذر من یتخوف ان یموت غدا

یعنی گفت رسول خدای صلوات الله علیه و آله با امیر المؤمنین علیه السلام که ای علی بدرستی که این دینی که من بآن
مبعوث شده ام دینیست متین و محکم پس بآن در آی بنرمی و سهولت و دشمن مساز بنفس خود عبادت خدای را
بدرستی که کسی که در سیر بر عجله می نماید نه مرکبی را نگاه میدارد که فگار نکند و نه زمینی را قطع می نماید کنایه از آنکه اگر تو
زمینی را قطع شود و مسافتی را طی نماید باید شتاب در سیر نکند و بنرمی و آهستگی براه رود پس باید که قیام
تو بعبادت و اعمال مثل قیام کسی باشد که امید آن داشته باشد که بعد از آنکه بمرتبه پیری برسد خواهد مرد
یعنی ۳ امید آنکه بعد ازین توبه و تدارک خواهی کرد مرتکب مناهی مشو و تعویق و تسویف در عبادات مکن
بنمای که بعمر اعتمادی نیست والزم الصمت تسلم یعنی خاموشی را بر خود لازم ساز تا سلامت یابی از آفات زبان
و گناهانی که از زبان ناشی میشود در آن بسیار است زیرا که جنس هیچ موجودی و معدومی و خالقی و مخلوقی
و معلومی و موهومی که زبان او را در نیابد و متعرض او نشود یعنی بنفی یا اثبات و این خاصیت هیچ عضو دیگر از
اعضای انسان را حاصل نیست بواسطه آنکه ادراک چشم نمیرسد مگر بالوان و اضوا و گوش درنمی یابد بغیر از
اصوات را و دست نمیرسد مگر باجسام و زبان را میدان فراخست و او را در خیر و شر مجال وسیع است چنانچه
روایت شده است از معاذ جبل که گفت گفتم ای رسول خدای آیا بآنچه میگوییم در روز قیامت مواخذه
خواهیم بود و ما را از سخنی که از ما صادر شود عقاب خواهند کرد حضرت فرمودند ثکلتک امک و هل یکب الناس
فی النار علی مناخرهم الا حصاید السنتهم یعنی مادر برای تو گریه کناد آیا مردم را بروی در می اندازد و بآتش
دوزخ چیزی سوای آنچه از زبان ایشان در وجود آید و نیز روایت شده است از صلوات الله علیه و آله که
من کان یؤمن بالله والیوم الاخر فلیقل خیرا او لیسکت یعنی هر کس که ایمان آورده است بخدای تعالی
و روز قیامت باید که بگوید آنچه متضمن خیر است و یا ساکت شود کنایه از آنکه بغیر آنچه متضمن خیر بود دیگران

باشد که

۳ شتاب و تندی زیاده در سیاری آن مکن چنانچه
کسی که آن امید دارد دنبالی و آهستگی بآن قیام مینماید
و دیگر ترس تو از خدای خود مثل ترس کسی باشد که
گمان داشته باشد که فردا خواهد مرد یعنی [illegible]

باشد تکلم ننماید که در تکلم خطر است و دیگر احادیث درین باب بسیار وارد است که ذکر آن موجب تطویل است
فلق لها لاتک یا بنی تنعضا آن در اصل بمعنی تقصیر است لیکن بسیار است که تضمین معنی منع در وی میشود و بآن
اعتبار متعدی میشود بدو مفعول چنانچه درین مقام شده زیرا که الم الک اینجا بمعنی نیست که لم امنعکما وارا
درین مقام بر بعضی علما مخفی است که در شرحی که بر حاشیه خطائی نوشته اند ایراد آن شده کسی را که ارادهٔ آن باشد
بکتاب مذکور رجوع نماید و هذا اوان فراق بینی و بینک میتواند بود که بطریق اضافه مصدر بظرف خوانده شود مبهم
در ظرف توسعه آن است و میتواند بود که فراق به تنوین خوانده شود که ظرف صفت او باشد و بهمین او هم
خوانده شده است قوله تعالی هذا فراق بینی و بینک انجام باید دانست که آنچه مسند راین حدیث متضمن
آنست یعنی قول حضرت واکب علی خطیئتک بحسب ظاهر موافقت ندارد و بقواعد مذهب امامیه که قائل بعصمت
ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم و مثل این عبارات که ظاهرش آن مخالفت دارد در بعضی از ادعیه که از ائمه
صلوات الله علیهم نقل آن بصحت رسیده است بسیار واقعست چنانچه روایت شده است از امام موسی
کاظم علیه السلام که در سجده شکر میفرمودند رب عصیتک بلسانی ولو شئت وعزتک لاخرستنی و عصیتک
ببصری ولو شئت وعزتک لاکمهتنی وعصیتک بسمعی ولو شئت وعزتک لاصممتنی یعنی ای خداوند عصیان
کرده ام بزبان خود و اگر میخواستی بعزت و بزرگی تو قسم که هر آینه مرا گنگ میکردی و عصیان نموده ام بچشم
خود یعنی چیزی دیده که نبایست دید میدیدم اگر میخواستی بعزت و بزرگی تو قسم که هر آینه مرا کور میکردی و عصیان
نموده ام بگوش خود یعنی امری که نبایست شنید میشنیدم و اگر میخواستی بعزت و بزرگی تو قسم که هر آینه مرا
کر میکردی که هیچ چیز نتوانم شنید و در صحیفه کامله که منسوب است بامام المتقین امام زین العابدین علیه السلام
ازین قبیل فقرات بسیار واقعست که اشعار بصدور عصیان از ایشان صلوات الله علیهم دارد بلکه از حضرت

مقدسه نبوی صلی الله علیه وآله بر جوهری چند روایت شده است که بحسب ظاهر اشعار بر عدم عصمت آنحضرت دارد
از آنجمله روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در باب استغفار از کتاب کافی از امام جعفر صادق
علیه السلام که ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کان یتوب الی الله عز وجل کل یوم سبعین مرة یعنی بدرستی
که رسول خدای صلی الله علیه وآله رجوع مینمود از معاصی و کردار ناشایست بسوی خدای که عزیز و بزرگست
روزی هفتاد مرتبه و اهل سنت نیز در کتب حدیث خود روایت کرده اند که حضرت پیغمبر صلوات الله علیه وآله
فرموده اند که انی لاستغفر الله واتوب الیه فی الیوم اکثر من سبعین مرة یعنی بدرستی که من استغفار میکنم
و طلب آمرزش میکنم از خدای خود و رجوع میکنم بسوی او از معاصی در روزی بیشتر از هفتاد مرتبه و امثال این
روایات و عبارات در طریق شیعه و سنی بسیار وارد است و بهترین جوابی که رفع این شبهه تواند کرد آنست
که بهاء الدین علی بن عیسی اربلی جامع کتاب کشف الغمه در کتاب مذکور افاده آن کرده و آن آنست که انبیا
و ائمه علیهم السلام چون سلوک میکرده اند جمیع اوقات عمر عزیز ایشان مستغرق یاد خدا بوده است چنانچه لحظه از ان لحظات خود را
فارغ نمیداشته اند و خاطرهای ایشان متعلق بملأ اعلی و مربوط بعالم بالا بوده و ایشان حق را همیشه در نظر بصیرت
خود داشته و در مرتبه مواصلت او بسر میبرده اند چنانکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند اعبد الله
کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک یعنی بعبادت خدای قیام نمای چنانچه گویا او را می بینی چه اگر تو او را نمی بینی
بدرستیکه او ترا می بیند پس چون از این مرتبه رفیعه فرود می آمده مشغول بکار دیگر میشده اند از امور یکه لازمه
زندگانی است مثل غذا یا آشامیدن آب یا مباشرت حلال یا مثل آن امری از امور مباحه آنرا پیش خود گناهی
بزرگ میشمرده و خطای عظیمی میدانسته و در حال در مقام استغفار از ان در می آمده آمرزش آنرا از خدای خود
تعالی در میخواسته اند نمی بینی که بعضی خدم و بندگان ارباب دنیا اگر در جای نظر صاحب ایشان بر ایشان باشد

دو نسته که صاحب ایشان ایشانرا می بیند لحظه باکل و شرب یا جماع مشغول شوند در نظر مردم گناهکار
و مستحق ملامت می نمایند بسرحد یکگمان داری که کاری که این امر نسبت بصاحب به صاحبان و مالکهی جمیع
مالکان وقوع یابد و باین اشارت است کلام حضرت علیه السلام که حسنات الابرار سیئات المقربین یعنی بزرگ
کلام کشف الغمه رحمه الله و قاضی بیضاوی صاحب تفسیر انوار التنزیل در کتاب شرح مصابیح که هم از مصنفات اوست
حالی شرح حدیث پیغمبر صلوات الله علیه وآله که انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله فی الیوم مائة مرة فرموده
که غین در لغت بمعنی غیم و ابر استعمال یافته است و غان علی کذا یعنی غطا علیه است و ابو عبیده گفته که از ابو عبیده
پرسیدم این حدیث را معنی گفته است بدرستی که در باب قلب دل این غیر را که همی پوشید او را او از اصمعی بسیار پرسیدند
که از معنی این حدیث از او سوال کردند در جواب آن بسیار تأمل گفت در باب دل که روایت شده است این
حدیث گفت در باب دل پیغمبر صلوات الله علیه وآله اصمعی گفت اگر غیر دل پیغمبر صلوات الله علیه وآله میبود
در مقام تفسیر آن از برای تو چیزی میگفتم قاضی گوید خدای خیر دهد اصمعی را که در مقام طریق سلوک ادب نموده
و در مقام تعظیم و بزرگ داشتن دل شده است که حضرت جل ذکره آنرا موضع وحی و منزل تنزیل خود ساخته
و بدرستی که دریافت معنی امر مرتبه ایست که براه رسیدن بآن ارباب بیان و اصحاب قال مسدود است
و طریق وصول بآن بر اهل حقیقت و ارباب حال مفتوح و توضیح دادن و بعبارت در آوردن آن نیست
که خوش مشرب صوفیه را زود از ان انجمن قرب و آشنایان اسرار حق اند و ما نیز نوری که از مشکات نبوت
مقتبس است براه در آمده میگوئیم که چون دل مبارک آن حضرت که مستغرق دریای عرفان بوده در مقام
ضیافت جمیع دلها ریاضتی و اشته و آنحضرت بآن حال تعیین شده توبه که فرو رشح و حکم و بنای این روش است
را نخست بدید و بهر وجهی که متضمن سهولت و آسانی باشد نه عسرت و اشکال ناچار بود که او را از مرتبه قرب و اتصال

[illegible]

بجانب بعض رغبتهای آنی نزول نموده ببعض حظوظ نفسانی التفات نماید با آنچه از جانب خدا و رسول بایشان رسیده
در آمده بود و مکلف بآن شده از احکام که لازم بشریت است پس هرگاه مرتکب چیزها از آن میشدند غباری
از آن بر آینهٔ دل ایشان می نشست و بواسطه نهایت صفا و نورانیتی که داشت از آن متأثر میشدند زیرا که هر چند
رفعت و صفای اشیا بیشتر است تأثر کدورات در آن زودتر ظاهر میشود و آن حضرت صلی الله علیه و آله هرگاه
احساس بچیزی از آن میکردند آنرا بنفس خود گناه بزرگ میشمردند و در مقام استغفار و طلب آمرزش از آن
در می آمدند تا بجایی بود خلاصه کلام بیضاوی در کتاب مصابیح و زبدة العارفین شیخ جمال الدین عبد الرزاق کاشی را
درین مقام کلامیست بغایت لطیف که بواسطه خوف تطویل انجامیدن کلام درین کتاب ذکر آن نشده بهمین
اختصار نمود والله الهادی **حدیث سی و سیم** روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ صدوق
محمد بن بابویه از جعفر بن علی بن حسن الکوفی از جد او حسن بن علی بن عبد الله از جد او عبد الله بن مغیره از
اسمعیل بن مسلم از امام بحق ناطق جعفر صادق از آبای بزرگوار آن حضرت که منبع علوم علیهم سلام الله
الملک القیوم از امیر المؤمنین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام که آنحضرت فرموده اند که قال
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عجبت لمن یحتمی من الطعام مخافة الداء کیف لا یحتمی من الذنوب مخافة النار
یعنی عجب دارم از کسی که پرهیز میکند از طعام از ترس آنکه مبادا مرضی یا دردی باو عاید شود چگونه پرهیز نمی نماید
از گناهان از ترس آتش دوزخ و مخفی نماند که اطلاق حمیت که بمعنی پرهیز کردنست بر اجتناب از گناهان
مجاز است از باب مشاکله بقرینه سابق که حمیت در آن در معنی خود استعمال یافته است قدری **حدیث سی و چهارم**
روایت شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از بعض اصحاب او از احمد بن
محمد بن خالد البرقی که در صدر حدیث بیست و سیم احوال ایشان مذکور شد از عثمان بن عیسی عامری کلابی

که کنی

که کنی باو عمرو است و از وکلای معتمد علیه امام موسی کاظم است و اگرچه در مذهب واقفی بوده اما کشی از علمای
رجال است این احتمال داده که از جمله جماعتی باشد که علما اتفاق دارند در اینکه آنچه روایت آن از ایشان
بصحت رسیده صحیحست و نقل است که در کوفه منزل داشت شبی در خواب دید که در مقابر امام حسین علیه السلام
بسر برد و احرام جابر بسته اینجا مقام داشت تا فوت شد و چند مجلد کتاب در علم فقه و حدیث باو نسبت میدهند
از عمر بن محمد بن عبد الرحمن بن اذینه که شیخ اصحاب حدیث بصره بوده و ثقه و جلیل القدر است و مصنف چند جلد کتاب
و بخدمت امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام استسعاد یافته و از ایشان حدیث روایت کرده از
ابان بن ابی عیاش تابعی که بخدمت امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام رسیده
علمای رجال تضعیفش کرده اند از سلیم بن قیس که کنیتش ابو صادق است و کتابی در حدیث تصنیف کرده و
از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام بوده و بخدمت امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین و امام محمد باقر علیهم
السلام استسعاد یافته از امیر المؤمنین علیه السلام که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله حرم الجنة
علی کل فحاش بذی قلیل الحیاء لا یبالی ما قال و لا ما قیل له فانک ان فتشته لم تجده الا لغیة
او شرک شیطان قیل یا رسول الله و فی الناس شرک شیطان فقال صلی الله علیه و آله اما تقرأ قول الله عز
و جل و شارکهم فی الاموال و الاولاد **شرح** کلام معجز نظام در ضمن یک آغاز و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بخش
بخش اول گفت رسول خدای صلوات الله علیه و آله براستی که حضرت عزت دخول بهشت را بر هر فحش گوی
کم حیا که هیچ پروا نکند در آنچه میگوید و آنچه میگویند او را بس حرام کرده براستی که اگر در مقام تفتیش و تفحص احوال او در آیی
نخواهی یافت او را مگر زنازاده شده یعنی متولد از زنا یا شرک شیطان گفتند ای رسول خدای در میان بنی آدم
شرک شیطان هم باشد فرمود نخوانده ای بعد از آن قول خدای تعالی که وشارکهم فی الاموال والاولاد

یعنی شریک شوای شیطان بنی آدم را در اموال و اولاد که از بندگان خالص ما دست نخواهد بود **منش دویم**

ان اللّٰه حرم الجنة گویا مراد حضرت بحرام ساختن خدای تعالی بهشت را بر ایشان حرام ساختن آنست مدتی بی

و زمان بسیاری نه حرام ساختن دائمی زیرا که اگر مراد حرام دائمی باشد بعض عاصیان است اجابت که بنور ایمان

تحلی اند مشکل میشود چه باتفاق رجوع ایشان به بهشت خواهد بود و اگر چه مکث ایشان در دوزخ بطول انجامد

بذی بهای یک نقطه مفتوحه و ذال منقوطه مکسوره و یای مشدده فعیل است بمعنی فاعل از بذاء بفتح با و مد الف

بمعنی فحش است قال فی القاموس والبذی کالرضی الرجل الفاحش من البذ و هو القبیح قلیل الحیا مراد یا بمعنی

ظاهر است که کم حیا باشد چنانچه در منش اول مذکور شد یا مراد بی حیا است که باین عبارت اداشده چنانچه

میگویند چنانچه میگویند فلان کم غیرت است و از آن کم غیر اراده میکنند لم یبال ما قال و لا ما قیل له میتواند بود که بضم

لام باشد و سکون غین نقطه دار و فتح یای بدو نقطه تحتانی بوده باشد یعنی ملغا یعنی انداخته شده کنایه از

انکه از زنا مخلوق شده باشد چنانکه گذشت و میتواند بود که بضم لام و فتح عین بی نقطه مفتوحه یا ساکنه

و نون مفتوحه باشد از لعن یا بمعنی که عادت او لعن باشد که لعن مردم میکرده باشد یا انکه مردم لعن او

میکرده باشند از غایت خبث ذات که داشته باشد و در کتاب ادب الکاتب آورده است که لعن بضم

فا و سکون عین از صفات مفعول است و بفتح عین از صفات فاعل مثل همزه و همزه و ذکر کرده معنی لعن

همزه است و بفتح میم من همزه بالناس و سخر منهم بعینه و لعنه بفتح عین و سکون تا عین انتهی ترجمه کلام **ترجمه کردیم**

اگر چه در مقام احتمال دیگر باقیست که مصنف دام ظله ذکر آن نکرده اند و آن کسر لام و فتح یا و کسر

عین نقطه دار و تشدید یا ست که جار و مجروری باشد متعلق بما صلا مقدر چه غیه در لغت بمعنی زنا

آمده است قال فی القاموس و الغیة بالکسر الزنیة و از بعض از کیا شنیده شد که شمس الفضلا و الآخرین

مولانا

مولانا میرزا محمد استرآبادی مجاور خیر البلاد خلد ظلاله که در اجتهاد و تهذیب و در فن حدیث و رجال و حفظ

ادعان فضلای عصر است این حدیث را در کلینی بر نحو تصحیح کرده است و بخنک میشنکه بر بن نقد

عطف او شرک شیطان بران معنی ظاهری خود صحیح خواهد بود و تاویلاتی که مذکور شد احتیاج نخواهد داشت

اما در متن حدیث وثوق و اعتماد بر تصحیح مشایخ سلف و نقل از ایشانست نه مساعدت کلام صاحب صحاح

و قاموس و غیر ایشان از ائمه لغت از مصنف دام ظله بالمشافهه شنیده شد که شقوق محتمل این لفظ

درین حدیث زیاده بر آنچه در حل مذکور شده است از مشایخ سند بما رسیده است و این شق بنابر آنچه

از کلام ارباب لغت ظاهر میشود صحت آن در معرض احتمالست ما چون منقول نبود ذکور شد و شرک الشیطان

مصدر بمعنی اسم فاعلست یا بمعنی اسم مفعول یعنی شریک باشد به او یا شیطان یا شیطان شریک باشد با پدر او

انجام مفسرین نزد تفسیر آیه کریمه و شارکهم فی الاموال و الاولاد گفته اند که مشارکت و شریک شدن شیطان

با ایشان در اموال آنست که ایشان را بر تحصیل و جمع آن از وجوه حرام بدارد و بر صرف آن در جایی که جایز نیست

ترغیب نماید و دور دارد ایشان را از رعایت اعتدال در انفاق آن بر نحوی که بسر حد اسراف و تبذیر

رساند که زیاده از آنچه باید خرج کنند یا به بخیلی و تنگ گیری اندازد که آنچه باید نکنند و امثال این امور و مشارکت او

با ایشان در پیدا کردن اولاد با سباب حرام مثل زنا و امثال آن و تحریص نماید بر بن الالف از آنکه اولاد

و دانا بهای بد گذارند مثل عبد العزی و عبد اللات و امثال آن یا که اکراه کنند اولاد ایشان را به راندن انداختن ایشان

بمذاهب باطله و در ارتکاب افعال قبیحه و امور ناشایسته و شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره حدیثی روایت کرده است

که از آن معنی دیگر از برای مشارکت او در اولاد فهم میشود و آن آنست که در کتاب تهذیب حدیث در باب

استخاره کردن از برای نکاح روایت کرده است از ابی بصیر که امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام

بلا جزء؟

خطاب بمن کرده فرمود که اذا تزوج احدکم کیف یصنع چون یکی از شما کدخدا شود چه باید بکند گفتم نمیدانم جانت
فدای تو باد فرمود فاذا همّ بذلک فلیصل رکعتین و یحمد الله و یقول اللهم انی ارید ان اتزوج فاقدر لی
من النساء اعفهن فرجا و احفظهن لی فی نفسها و فی مالی و اوسعهن رزقا و اعظمهن برکة و اقدر لی منها
ولدا طیبا تجعله خلفا صالحا فی حیوتی و بعد موتی فاذا ادخلت علیه فلیضع یده علی ناصیتها و یقول اللهم
علی کتابک تزوجتها و فی امانتک اخذتها و بکلماتک استحللت فرجها فان قضیت فی رحمها شیئا فاجعله
مسلما سویا و لا تجعله شرک شیطان یعنی چون قصد کند کدخدایی نماید باید که دو رکعت نماز بگذارد و حمد و
شکر الهی بجای آورد و این دعا بخواند که اللهم انی ارید ان اتزوج تا آخر دعایی که گذشت و خلاصه مضمونش آنست که
بارخدایا اراده دارم که کدخدا شوم روزی کن از زنان کسی را که بامر ناموس از همه پرهیزکارتر باشد
و در حفظ نفس خود بهتر باشد من و نگاهبانی مال من از همه زنان در پیش باشد و از همه فراخ روزی‌تر
و بزرگ برکت‌تر باشد و روزی کن از برای من از او فرزندی نیکو و بگردان او را خلف صالح در حیات
من و بعد از موت من پس چون زن در خلوت او در آید دست خود در پیشانی او نهاده بگوید اللهم علی
کتابک تزوجتها تا آخر دعایی که در حدیث مذکور شد یعنی بارخدایا بموافقت کتاب تو خواستم او را و با امانت
تو گرفتم او را و بکلام تو بر خود حلال ساختم مباشرت او را پس اگر تقدیر کرده باشی که در رحم او نطفه از من بهم رسد
بگردان آنرا مسلمان سوی خلقه و مگردان او را شریک شیطان راوی گوید گفتم چگونه میباشد شریک شیطان
حضرت فرمود ان الرجل اذا دنی من المرأة و جلس مجلسه حضره الشیطان فان هو ذکر اسم الله تعالی تنحی الشیطان
عنه و ان فعل و لم یسم ادخل الشیطان ذکره فکان العمل منهما جمیعا و النطفة واحدة یعنی بدرستی که چون مرد
نزدیکی کند زن خود را و با اراده مباشرت او نشیند حاضر میشود او را شیطان اگر نام خدا بر زبان آورد

شیطان

شیطان از وی دور میشود و آسیبی از وی باو نمیرسد و اگر بنام خدا توسل نجوید شیطان در آن عمل باو شرکت
می‌نماید چنان میشود که گویی جماع از مرد واقع شده باشد و نطفه یکی باشد گفتم بچه چیز این معنی بظهور میرسد ای
فرزند رسول خدای حضرت فرمود بحبنا و بغضنا یعنی بدوستی ما و دشمنی ما کنایه از آنکه تا شیطان در جماع
پدر او یا مادر او شرکت ننموده باشد دشمنی ما را اختیار نکند و این حدیث معاضد قول جمعیست که شیاطین را
اجسام شفافه لطیفه میدانند که قادرند بر آنکه در شکم حیوانات داخل شوند و ممکن است ایشان را که بهر شکل که
خواهند در آیند و موجب ضعف مذهب جمعیست از حکما فلاسفه که میگویند که ایشان نفوس خبیثه اند که
تدبیر عالم عناصر میکنند و امور آنرا اصلاح و فساد می‌آورند یا نفوس ناطقه انسانی‌اند که بواسطه شرارتی
که داشته‌اند چون از بدنهای خود جدا شده‌اند و ایشان از نوع الفت و مناسبت بنفوس شریره که متعلق ببعض
ابدان بهم رسیده پس مدد و معاون آنها میشوند در احداث شر و فساد و الله اعلم بحقیقة مخلوقاته حدیث
بیست و پنجم روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم
از پدر او ابراهیم که در حدیث پنجم احوال ایشان سبق ذکر یافت از ابن ابی عمیر از حماد بن عثمان الناب که از
مشاهیر رجالست و ثقه و جلیل القدر بوده از جماعتی است که اجماع علما نقل شده در آنکه آنچه روایت آن
از او بصحت رسیده باشد صحیح و کتابی در علم دین باو نسبت یافته است از محمد بن علی بن ابی شعبه حلبی
مکنی بابی جعفر است و از وجوه اصحاب شیعه است و معتمد الیه است و کتابی در تفسیر قرآن تصنیف کرده از
امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود ان بریرة کانت عند زوج لها و هی مملوکة فاشترتها عائشة
فاعتقتها فخیرها رسول الله صلی الله علیه و آله و قال ان شاءت ان تقر عند زوجها و ان شاءت فارقته
و کان موالیها الذین باعوها اشترطوا علی عائشة ان لهم ولاءها فقال رسول الله صلی الله علیه و آله

الولاء لمن اعتق وتصدق على بريرة بلحم فاهدته الى رسول الله صلى الله عليه وآله فعلقته عايشه وقالت ان رسول
الله صلى الله عليه وآله لا ياكل لحم الصدقة فجاء رسول الله صلى الله عليه وآله واللحم معلق فقال ما شان هذا اللحم
لم يطبخ فقالت يا رسول الله صدق به على بريرة وانت لا تاكل الصدقة فقال صلى الله عليه وآله هو لها صدقة
ولنا هدية ثم امر بطبخه فجاء فيها ثلث من السنن **شرح** كلام معجز نظام در ضمن آغاز دو و نما شش و انجام
آغاز مشتمل بر دو جزء **جزء اول** امام عليه السلام فرمودند بدرستيكه بريره زن شوهری که او را [illegible]
و او کنیزی بود در ربقه بندگی پس عایشه او را خرید و آزاد کرد و چون حضرت رسالت صلی الله علیه وآله بر آن
مطلع شد او را اختیار داد میان آنکه اگر خواهد نزد شوهر خود برقرار باشد و اگر خواهد مفارقت نماید
و جمعی که آن کنیز را بعایشه فروخته بودند شرط کرده بودند بر عایشه که ولاء میراث ایشان را باشد یعنی چون
آزاد شود و بمیرد میراث او از ایشان باشد و چون این سخن بسمع مقدس نبوی رسید فرمود که ولاء یعنی
میراث از کسی است که او را آزاد کرده است کنایه از آنکه ایشان چون او را فروخته اند ایشان را ولاء یعنی
میراث نیست و شرط مذکور باطل است و روزی پاره گوشت ببریره مذکوره صدقه داده بودند و او گوشت
مذکور را بسم هدیه بجهت حضرت مقدس نبوی صلوات الله علیه وآله آورد و عایشه آن را گرفته در جائی آویخت
و گفت بدرستیکه رسول خدای گوشت صدقه نمی خورد پس رسول خدای صلوات الله علیه وآله بخانه
در آمد و گوشت آنچنان آویخته بود فرمود که این گوشت را چه بود و چه حالت است که پخته نشده است و آویخته
است عایشه گفت که بتحقیق که ببریره صدقه داده بودند و چون صدقه بر شما حرام است در مقام طبخ آن
بواسطه شما نشده ام حضرت فرمود که آن بر او صدقه است و بر ما هدیه بعد از آن بطبخ آن فرمان دادند
پس در باب بریره سه حکم از شریعت پیغمبر ستوده ظهور رسید **جزء دوم** ان بريرة كانت عند زوج لها بريرة

بابا

بیای یک نقطه و بای دو نقطه زیر یعنی که در میان دو رای بی نقطه واقعست و در آخر آن های تصغیر نام آن
کنیز است و نام شوهرش مغیث بود بضم میم و کسر غین و سکون یای دو نقطه زیر و ثای سه نقطه در خلاف
شده است در آنکه او بنده بوده است یا آزاد و از این جهت است که فقها خلاف کرده در آنکه هرگاه
کنیزی که شوهر او آزاد باشد او را اختیاری هست بر فسخ نکاح یا نه ان شاءت قعدت عند زوجها بفتح
قاف است یعنی نشست و کسر قاف نیز جایز است در عرب بگویند قعدت بالمکان و قعد بکسر او در ماضی و فتح قاف
در مستقبل و فرق از فتح او کسر قاف بر عکس آن ان شاءت فارقته و لا بفتح واو است و در اصل لغت یعنی
نزدیکیست و در اصطلاح شرع اطلاق میکنند آن را بر علاقه میان دو شخص که باعث آن شود که یکی از ایشان
از دیگری میراث برد و علاقه نسب و علاقه زن و شوهری و مراد اینجا علاقه ایست که بآزادی منتسب است لا ياكل
لحم الصدقة صدقه آن چیزیست که بخشند آن را بقصد قربت که هدیه نباشد پس بنا بر این تعریف داخلست در آن
زکوة و هبه و نذر و کفاره و امثال آن و بعضی فقها بر نهج تعریف کرده اند که صدقه عطائیست که از روی
تبرع یعنی بخشش بی عوض کسی ببخشد بقصد قربت الا آنکه نصابی داشته باشد و بر این تعریف زکوة شامل نیست
فجاء فيها ثلث من السنن این کلام امام علیه السلام است نه کلام پیغمبر صلوات الله علیه وآله و احکام ثلثه **اول**
مخیر بودن کنیزی که آزاد شود در محض شوهری که آزاد یا بنده علی الخلاف میان فسخ نکاح خود و باقی گذاشتن آن
دوم ثبوت ولاء است مر آزاد کننده را و عدم آن مر فروشنده را اگر شرط آن کرده باشد **سیم** آنکه صدقه
بنی هاشم حرام است اما هرگاه مستحقی که آن را صدقه گرفته باشد بجهت هاشمی هدیه آورد گرفتن آن بر هاشمی حرام نیست
فائده اول بدانکه است که در مخیر بودن کنیز شوهرداری که آزاد شود میان فسخ نکاح و برقرار گذاشتن آن که بحسب
متفق علیه است کسی خلاف نکرده است کامی که شوهرش بنده باشد اما اگر شوهرش آزاد باشد اکثر علما حکم به ثبوت خیار

مذکور کرده اند و ابو حنیفه نیز با ایشان موافقست بواسطه آنکه در بعضی روایات وارد است که شوهر
بریره که حضرت حکم بثبوت خیار او کردند آزاد بوده است و بواسطه حدیث صحیحی که ابی الصباح کنانی از امام
جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است و آن اینست که ایما امة اعتقت فهی بالخیار ان شاءت اقامت
وان شاءت فارقته یعنی هر کنیزی که آزاد شود امر او بدست اوست اگر خواهد بر قرار خود باشد و اگر
خواهد جدائی کند این حدیث بظاهر خود بعموم است شامل هر دو قسم است و بعض علما بر عدم ثبوت خیار
مذکور رفته اند و شافعی و مالک و حنبل با ایشان موافقند بواسطه آنکه از ابن عباس روایت شده است که
ان زوج بریرة کان عبدا اسود وکانی انظر الیه یطوف خلفها فی سکک المدینة یبکی و دموعه یسیل علی لحیته
یعنی بدرستی که شوهر بریره غلامی بود سیاه و گویا من دیدم او را در وقتی که بریره از او جدا شده بود که
از عقب او در کوچهای مدینه میگردید و میگریست و اشک او بر اطراف محاسن سیلان می نمود و جواب داده است
که آنچه این حدیث متضمن آنست که عایشه بریره را آزاد کرد و ظاهر این آنست که تمام او را آزاد کرده باشد نه
بعضی او را و همچنین ظاهر حدیث صحیحی که ابی الصباح کنانی روایت کرده است که ... بعضه را یعنی کنیزی را که پاره از او آزاد
شده باشد خیار مذکور نباشد و اگر چه آنچه آزاد شده باشد بیشتر باشد از آنچه بنده باشد پس هرگاه نص بر خلاف
حمل او نمی باشد بر ... و ظاهر از آن محمول میشود در اصل بنجابتهای نکاح است و عدم ثبوت خیار پس نصی که
بر خلاف این وارد است بر ... ظاهر باید حمل کرد و نیز باید دانست که از بعض احادیث و اخبار مستفاد
می شود که آزادی بریره بعد از دخول بوده است چه روایت شده است که مغیث شوهر او بواسطه طلب آ...
که بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله میگرد حضرت بواسطه خاطر او به بریره گفتند لو راجعته فانه ابو ولدک
یعنی چه میشود اگر بشوهر خود باز گردی و او را بشوهری خود اختیار کنی چرا که او پدر فرزندان تست بریره گفت

ای رسول

ای رسول خدا امر میکنی با من حضرت فرمودند لا انما انا شفیع یعنی نه امر میکنم و خیار تو باقیست و لیکن
شفاعت میکنم بجهت او بریره گفت مرا با او حاجت نیست و از اینجو هم ظاهر میشود که علمای رضوان الله علیهم
خیار مذکور را ثابت دانسته اند خواه آزادی مذکور قبل از دخول باشد و خواه بعد از دخول بنابر عموم که از صحیح ابی
الصباح فهم میشود و گفته اند که اگر قبل از دخول باشد و فسخ کنند مهر او ساقط میشود و اگر بعد از دخول بوده باشد
ساقط نمیشود و صاحب او را میرسد که طلب مهر نماید ظ ... استثنا کرده اند فقها از صور تخییر امة معتقة یک صورت
را و آن صورتیست که مهر کنیز مساوی ثلث مال صاحبش باشد و بهای او ده دینار و مال صاحبش منحصر در او و ده
دینار که مجموع سی دینار باشد و صاحب او وصیت کرده باشد که بعد از فوت او او را از مال او آزاد کنند و آزادی
مذکور پیش از دخول شوهر باو و رفع شده باشد زیرا که درین صورت اگر خیار داشته باشد و فسخ نکاح کند
چون فرض این است که پیش از دخول است مهر او ساقط میشود و هرگاه مهر ساقط شد آزادی در تمام او ...
نخواهد کرد چرا که وصیت در ثلث مال معتبر است و برین تقدیر بهای او ثلث مال نخواهد بود بلکه آنچه بازای ثلث مال
است که بر فرض مذکور بیست دینار است آزاد خواهد شد و باقی بر آنچه رقیت خود باقی خواهد ماند و از پیش رفت
که هرگاه تمام او آزاد نشود او را در فسخ و ابقا اختیاری نیست پس خیار او مستلزم رفع خیار او باشد
پس درین صورت خیار متحقق نباشد ترجمه کرده ... اگر چه ظاهر عبارت مصنف دام ظله در تعمیم که و مستثنی الفقها من
صور تخییر الامة المعتقة مذکوره و واحد قسم سوم اینست که صورت مستثنی منحصر درین صورت باشد که فصول یافته
است و صورت دیگر نداشته باشد اما بعد از تامل ظاهر میشود که دیگر صور منصور است که چون بنا بر ان شد
شرکت ظاهر این است که همین حکم داشته باشد مثل آنکه در ماده مذکور فرض کنیم که قیمت کنیز ضعف مهر باشد
و باقی مال صاحب او مساوی مجموع قیمت و مهر مثلا ده دینار باشد و قیمت بیست دینار و باقی مال سی دینار

چنانچه مجموع شصت دینار باشد چه در این صورت نیز هرگاه مهر او ساقط شد آنچه از کنیز بازای ثلث باقی مانده است
که بعوض نصف نجات خواهد بود آزاد خواهد شد و باقی بر رقیت باقی خواهد ماند بین جبار که موقوف است بر آزادی
کل متحقق نخواهد بود و بر این قیاس **تنبیه دوم** باید دانست که تقریر حضرت مقدسه نبوی صلی الله علیه و آله هر
قول عایشه را که ان لا ناکل الصدقه و نفی آن کردن چنانچه این حدیث دلالت دارد موجب ظاهر اشعار بر آن
دارد که مطلق صدقه بر آن حضرت حرام بوده خواه صدقه واجب باشد و خواه صدقه سنت زیرا که الف لام
در الصدقه یا الف لام جنس است یا الف لام استغراق هر دو موجب ظاهر عمومی در میان نبوده که الف لام
عهد توانند بود و بر تقدیر عموم مذکور و بر تقدیر عموم مذکور نفهم میشود و همچنین دلالت بر عموم مذکور دارد که
روایت شده است که حضرت امام حسن علیه السلام در اوان صغر خرمایی که از صدقه بود برداشت که تناول نماید
پیغمبر صلوات الله علیه و آله با و خطاب کرده گفتند کخ کخ یا بنی بینداز و فرمودند ما شعرت انا لا ناکل الصدقه
یعنی شعور پیدا نکرده یا آنکه ما صدقه نخوریم و تناول آن بر ما حرام است و بالجمله خلاف شده است میان اهل اسلام
در آنکه صدقه واجبی بر آنحضرت حرام بوده است خلاف در صدقه سنتی است که آیا بر ایشان حرام بوده یا نه علامه
در کتاب تذکرة الفقها حکم بحرمت آن بر آن حضرت کرده است بواسطه علو شان و رفعت مرتبه آن حضرت و
عدم لیاقت آن بر رتبه نبوت و منزلت رسالت او چه هیچ شک نیست که قبول آن متضمن ذلت و خواری است نسبت
با آنکه تسلط و تفوق صدقه دهنده و منصب نبوت و مرتبت رسالت بلند تر است از تحمل آن و
این یکی از دو قول شافعیست درین مسئله و اما ائمه اعلی مقام صلوات الله علیهم که در حقیقه بارهای جگر اویند
صلوات الله علیه و آله ظاهر آنست که درین حکم با آن سرور شریک باشند و بر ایشان نیز قبول صدقه سنتی حرام
باشد چنانچه واجبی حرام است و علامه نیز در کتاب مذکور رجحان این قول داده است و حکم بحرمت آن
بر ایشان کرده و اما آنچه اهل سنت از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که آنحضرت از سقایات (?)

که در میان مکه و مدینه واقعند آب می آشامیدند و روزی بحضرت گفتند از روی تعجب و انکار که آب می آشامی
حضرت در جواب فرمودند که انما حرم علینا الصدقة المفروضة یعنی همین که بر ما حرام نشده است مگر صدقات
واجبی از امور یست که اهل سنت در روایت منفرد ماند و در طریق آن ضعف تمام هست اما بنی هاشم
و سادات جمیع علما اتفاق دارند بر آنکه صدقه سنتی بر ایشان حرام نیست و قبول آن بر ایشان جایز است
خواه از مثل خود باشد و خواه از غیر و شافعی با وجود آن دو قول است در بعضی تصنیفات خود جایز داشته و در
بعضی حکم بحرمت کرده و در حرمت صدقه واجبی بر ایشان نیز خلاف کرده اند در آنکه حرمت مذکور مخصوص
زکوة است یا شامل دیگر صدقات نیز هست مثل نذر و کفاره و امثال آن ظاهر اکثر علمای عموم است و
در بعضی روایات و احادیث اشعاری بتخصیص آن بزکوة هست که مستند علامه رحمه الله که قایل بتخصیص
مذکور شده و جایز داشته است که نذر و کفاره را بایشان دهند آن است و در سند مذکور نظر است و
هیچکس خلاف نکرده است در آنکه بنی هاشم را غیر زکوة و دیگر صدقات واجبی از هاشمی مثل خود جایز است اما
آیا حکم مذکور مخصوص است با علای پیغمبر صلوات الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام که درین حکم مخصوصند یا
شامل ایشان نیز هست که بر ایشان نیز جایز است که از بنی هاشم قبول صدقه نمایند از علمای تصریحی بر این
باب بنظر نرسیده نهایتش مناسب علو شان و رفعت مرتبه ایشان آنست که مطلق صدقه بر ایشان
حرام باشد خواه صدقه واجبی و خواه صدقه سنتی و خواه از هاشمی باشد و خواه از غیر هاشمی و الله اعلم **انجام** بعضی از
اصحاب حال و ارباب کمال که عبارت از ملا جلال الدین محمد دوانیست در حاشیه شرح هیاکل در تحقیق آنکه آل
پیغمبر که صدقات بر ایشان روا نیست کیانند کلامی ایراد کرده است که چون ذکر آن مناسب مقام است
مبادرت بآن واقع میشود و حاصل آنکه این است که آل پیغمبر آن کسیست که با آن حضرت آیل شود و رجوع

او تابن حضرت باشند و این بر دو قسم است اول نسبی که رجوع ایشان بآن سرور رجوع صوری و جسمانیست
مثل اولاد آنحضرت و نسبی که در مرتبهٔ اولاد نبوده از اقارب و عشایر که در شریعت طاهره زکوة بر ایشان حرام شده
و دوم نسبی که رجوع ایشان بآنحضرت رجوع معنوی روحانی است و ایشان اولاد روحانیند از علمای اعلام
که در علم رسوخ تمام دارند و اولیای کرام که بمرتبهٔ کمال رسیده‌اند و حکمای عالی مقام که حکمت الهی خوش
تمام نموده‌اند و از مشکات انوار آن حضرت اقتباس نور تحقیق نموده خواه در زمان بر آن حضرت
سبقت یافته باشند و خواه بعد از آن حضرت باو علیه السلم ملحق شده باشند یا ملحق شوند و بیچگ نیست که نسبت
طبقهٔ دوم بیشتر و تمام‌تر است از نسبت طبقهٔ اولی و اگر هر دو نسبت در یک کس جمع شده باشند نور علی
نور خواهد بود و مثل آیهٔ معصومین از عترت طاهرهٔ آن سرور صلوات الله علیه و علیهم اجمعین بیچگ نیست که بر اولاد
صوری صدقه حرام است چنانچه گذشت بر اولاد معنوی صدقهٔ معنوی که عبارت از تقلید غیر است در
علوم و معارف و کسب کمالات حرام است تا انجا بود خلاصهٔ کلام او و در حق سزاوار آنست که بآب طلا بر
دیده نوشته شود نه بمداد و اوراق گشته **حدیث بیست و ششم** روایت شده است بسندی که اتصال حدیث ۲۶
یافته است بشیخ الطایفه شیخ ابو جعفر طوسی از شیخ مفید علیه الرحمه از عمر بن محمد از علی بن مهرویه القزوینی که کتابی
باو نسبت یافته و جرح و تعدیل او در کتاب رجال مذکور نیست و از داود بن سلیمان بن جعفر ابو احمد الفراء القزوینی
که کتابی از امام رضا علیه السلم روایت کرده و شیخ مفید در کتاب ارشاد فرموده او را از خواص امام موسی علیه السلم
شمرده و از کتاب مذکور ظاهر میشود که ثقه و با ورع و از اهل علم و فقه بوده والله اعلم از امام الوری ابو الحسن علی
بن موسی الرضا علیه السلم از آبای بزرگوار آن حضرت منبع علوم علیهم سلام الملک القیوم از امیر المؤمنین
علیه السلم که گفت قال رسول الله صلی الله علیه وآله قال الله عز و جل یا بنی آدم کلکم ضال الا من هدیت

وکلکم

وکلکم عائل الا من اغنیت وکلکم هالک الا من انجیت فاسئلونی اکفکم واهدکم سبیل رشدکم وان من عبادی
من لا یصلحه الا الفقر ولو اغنیته لافسده ذلک وان من عبادی من لا یصلحه الا الغنی ولو افقرته لافسده
ذلک وان من عبادی من لا یصلحه الا الصحة ولو امرضته لافسده ذلک وان من عبادی من لا یصلحه
الا المرض ولو اصححت جسمه لافسده ذلک وان من عبادی من یجتهد فی عبادتی وقیام اللیل فالقی
علیه النعاس نظرا منی الیه فیرقد حتی یصبح ویقوم حین یقوم وهو ماقت لنفسه زار علیها ولو خلیت بینه
وبین ما یرید لدخله العجب بعمله ثم کان هلاکه فی عجبه ورضاه عن نفسه فیظن انه قد فاق العابدین وجاز
باجتهاده حد المقصرین فیتباعد بذلک منی وهو یظن انه یتقرب الی الا فلا یتکل العاملون علی اعمالهم
وان حسنت ولا ییأس المذنبون من مغفرتی لذنوبهم وان کثرت لکن برحمتی فلیثقوا وبفضلی فلیفرحوا والی
حسن نظری فلیطمئنوا وذلک انی ادبر عبادی بما یصلحهم وانا بهم لطیف خبیر **شرح** کلام آن خلاصهٔ آفرینش و مخزن
دو بینش **پس اول** گفت رسول خدای صلی الله علیه وآله که حضرت عزت جل ذکره العزیز فرموده است که ای فرزندان
آدم شما همه گمراهانید و راه نمی برید مگر کسی که من هدایت کرده‌ام او را و شما همه در معرض فنا و هلاکید مگر کسی که من
نجات داده‌ام او را پس سؤال کنید و بطلبید مرا که یاری دهم شما را از اعمال و کردار ناشایست و هدایت
بکنم شما را برای که رشد شما در سلوک آنست و بدرستی که از بندگان من کسی هست که حال او را اصلاح نمی آورد
مگر فقر و بی چیزی پس اگر غنی سازم او را هر آینه در فساد می اندازد غنا او را و از بندگان من کسی هست که حال او را
اصلاح نمی آورد مگر غنا و مالداری پس اگر فقیر و محتاج سازم او را هر آینه بفساد می کشاند فقر و بی چیزی کار او را
و از بندگان من کسی هست که او را اصلاح نمی آورد مگر صحت مزاج و سلامتی از جمیع امراض پس اگر بیمار سازم او را هر آینه
بفساد می اندازد بیماری او را و از بندگان من کسی هست که صلاح حال او در بیماریست پس اگر صحیح و سالم سازم او را

فساد می آورد صحت حال او را و بدرستی که از بندگان من کسی است که بنهایت جهد و جد در عبادت و بر پای
شبها بکار میبرد پس بیگی را برو غالب میسازم بواسطه نظر عنایتی که مرا بسوی اوست پس بخواب میخسپاند
میرود تا صباح شود و برمیخیزد از خواب وقتی که از برای برخواستن او سفر است و دشمن است در اخلال
مر نفس خود را و عتاب میکند با او که چرا وقت او را بخواب گذرانیده است و اگر واگذارم او را میان خود
و آنچه اراده میکند یعنی بگذارم که عبادتی که اراده کرده است از و بعمل آید هر آینه عمل مذکور باعث عجب و نخوت
او خواهد شد و بعد از آن هلاک او را در آن عجب خواهد بود و در رضای که از نفس خود و او را بسبب آن عبادت
هم خواهد رسید و گمان خواهد کرد که بسبب آن عمل بر جمیع ارباب عبادت فایق آمده است و بر همه زیادتی
کرده است و بآن عمل از حد تقصیر در گذشته است پس دور خواهد شد بسبب آن عمل و عجب از مرتبه قرب من
و او را گمان خواهد بود که بمن نزدیک شده است ایشان میباید که ارباب عمل بعمل خود اعتماد ننمایند و اگر چه
در نظر ایشان نیکو نماید و گناهکاران از رحمت من ناامید نشوند و اگر چه گناهان ایشان بسیار باشد بلکه باید
برحمت من وثوق و اعتماد کنند و بفضل و احسان من امیدوار باشند و باید که نظر نیکویی من بسوی ایشان است
مطمئن خاطر و با آرام باشند چه بدرستی که من میدارم بندگان خود را بآنچه صلاح حال ایشان در آنست و من با
بر بطلعم و از حال ایشان خبر دارم **نکتهٔ دوم** کلکم ضال الا من هدیته لفظ کل هرگاه اضافه شود بضمیر جمع چنانچه
درین فقره واقع است چون لفظا او مفرد است و در معنی جمع جایز است که جانب لفظ او رعایت شود و ضمیری
که راجع باشد باو و یا صفتی که محمول شود برو مفرد آورده شود و جایز است که جانب معنی رعایت شود و ضمیر یا صفت
مذکور بصیغه جمع ادا شود میگویند کلهم قایم و کلهم قایمون و اینجا جانب لفظ رعایت شده است چنانچه در دیگر
وکلهم آتیه یوم القیمة فردا آنچنان عمل آمده ظاهر معنیش آنست که جمیع افراد انسان روز محشر فرد و تنها بحضرت

گاه محض دور خواهند آمد و هدایت بمعنی دلالت بلطف است یعنی دلالتی که مشتمل بلطف باشد یعنی نزدیک گردانیده باشد
بطاعت و دور گردانیده باشد از معصیت خواه در ضمن دلالت موصل بمطلوب متحقق باشد مثل قوله تعالی والذین
جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا که در شرح حدیث یازدهم تفسیر آن گذشت و قوله تعالی والذین قتلوا فی سبیل الله
فلن یضل اعمالهم سیهدیهم و یصلح بالهم یعنی آنانی که کشته شده اند در راه خدا و ضایع نگذاشته اند عمل خود را زود باشد
که هدایت کند خدای تعالی ایشان را و صلاح آید حال ایشان و خواه در ضمن دلالت علی ما یوصل الی المطلوب و اراءة
الطریق باشد مثل قوله تعالی واما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی و قوله تعالی انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما
کفورا که تفسیرش در شرح حدیث یازدهم از پیش رفت و قوله تعالی وهدیناه النجدین که چنانچه گذشت بیان
راه خیر و راه شر است و مراد نمودن آنست و رسانیدن آن زیرا که آیه در معرض امتنان نازل است و ظاهر است
که در ضمن رسانیدن براه شر امتنانی نیست و ازین تحقیق ظاهر شد که تفصیلی که متاخرین علما داده اند که اگر هدایت
بمفعول ثانی بنفس متعدی شود مراد از آن دلالت موصل بمطلوب است و اگر بالی یا بلام متعدی شود دلالت بر ما یوصل
الی المطلوب ضعیف است **مترجم گوید** بیان این اجمال آنکه بعضی از ... هدایت را تفسیر کرده اند بدلالة موصله
بمطلوب که عبارت از رسانیدن بمطلوب است و بعضی دیگر بدلالت علی ما یوصل الی المطلوب که بمعنی اراءة طریق
و نمودن راه است و بر تفسیر اول اعتراض کرده اند که منتقض است باین آیه واما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی
علی الهدی زیرا که معنی آیه والله اعلم آنست که اما ثمود یعنی قوم صالح پیغمبر پس ما هدایت کردیم ایشان را پس اختیار
کردند کوری و ضلالت را بر هدایت یافتن و هدایت نیافتند و اگر معنی هدایت آن باشد معنی چنین خواهد بود که
ما ایشان را بمطلوب که دین حق است رسانیدیم پس ایشان اختیار ضلالت برآن کردند و ظاهر است که بعد
از رسیدن بمطلوب و در آمدن بدین حق دیگر اختیار عمی و ضلالت بر آن متصور نیست پس معنی ما رسانیدیم ایشان را

و در تفسیر ثانی وارد می‌آید که منتقض است بآیه انّک لا تهدی من احببت ولکنّ الله یهدی من یشاء یعنی بدرستی
که تو ای محمد هدایت نمیکنی هر کس را دوست میداری و میخواهی که هدایت یابد ولیکن حضرت عزّت هر کس را که میخواهد
او بآن قرار گیرد هدایت میکند زیرا که اگر معنی هدایت درین دو طرف نمودن راه باشد نفی آن از پیغمبر صلوات الله علیه و آله
مناسب نخواهد بود زیرا که او علیه السلام بواسطه تفصّی از اعتراضات مذکوره قایل بتفصیل شده اند و گفته اند هدایت
دو مفعولیست و تعدیه آن بمفعول ثانی گاه بنفس است و گاه به الی مثل قوله تعالی اهدنا الصراط المستقیم
و قوله تعالی والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم پس جایی که بمفعول ثانی بنفس متعدی شده باشد مراد از آن ایصال
موصله است و جایی که به الی یا لام متعدی شده باشد مراد از آن دلالت علی ما یوصل و اگر مفعول ثانی در کلام مذکور
نباشد باید دید که مقام تقاضای کدام معنی دارد و کدام معنی مناسب و موافق آن تقدیر باید کرد مثلا در آیه تو
چون بر تفسیر اول معنی فاسد میشود بالام یا الی تقدیر باید کرد و باید گفت تقدیر آیه این است و الا شود منتقض بتمام
للحق او الی الحق و در آیه من احببت باید گفت تقدیر آنست که انّک لا تهدی للحق من احببت تا معنی کلام بمقام
آید و اعتراض مندفع شود و چون این تفصیل نیز منتقض است بآیه کریمه و هدیناه النجدین یعنی نمودیم که در آیه مذکوره هدایت
بمفعول ثانی که نجدین است بنفس متعدی شده نمی تواند بود که از آن دلالت موصله مراد باشد زیرا که آیه مذکور
در معرض امتنان نازل است و مراد از نجدین چنانچه از مفسرین گفته راه خیر و راه شر است و اگر مراد از هدایت
دلالت موصله باشد معنی چنین خواهد بود که رسانیدیم ایشان را براه خیر و شر و ظاهر است که در ضمن رسانیدن
براه شر امتنان متحقق نیست پس نتواند بود که هدایت بر آن معنی محمول شود و منتقض است بآیه انا هدیناه السبیل
اما شاکرا و اما کفورا که با آنکه متعدی بنفس است اگر بمعنی ایصال مطلوب محمول شود معنی فاسد میشود چه
کفر آنکس در صورت متحقق نخواهد بود و لهذا مصنف دام ظلّه از آن عدول کرده هدایت را بدلالت بلطف تفسیر کرده است

که مرا

که مشترک معنوی باشد میان هر دو معنی و مستند او کلام قاضی بیضاوی است در تفسیر خود حیث قال هدی هدایة
اهدنا الصراط المستقیم والهدایة الدلالة بلطف مراد آنست که نزدیک گرداننده بطاعت باشد و دور سازنده از
معصیت و این معنی چنانچه گذشت اعم است از ایصال مطلوب و از ارائه طریق و نمودن راه حق پس هر جا مقام اقتضا
کند بآن محمول باید ساخت خواه متعدی بنفس باشد و خواه بحرف جر و کلکم ضالّ الا من هدیته قایل بمعنی
محض جست قال فی القاموس ضلّ [illegible] ضلالا و ضلالة [illegible] فاستهدونی اهدکم مراد بهدایت اینجا دلالت
موصله است زیرا که دلالت علی ما یوصل و ارائه طریق بی آنکه سوال کنند حاصل است پس آنرا بر سوال ایشان
منوط ساختن چنانچه بگوید فاستهدونی اهدکم یعنی سوال کنید از من تا شما را هدایت کنم وجهی نداشته باشد
و باید دانست که هدایت خدای تعالی مر بندگان را چنانچه از کلام بعض علما فهم میشود بر پنج نوع است اول عطا کردن
قوی چند که ایشان را بسبب آن استعداد هدایت یافتن بهم رسد مثل قوت عقلیه که عبارت از قوت دراکه است
و حواس پنجگانه ظاهری که عبارت از باصره و سامعه و شامه و ذائقه و لامسه است و مدارک پنجگانه باطنی که عبارت
از حس مشترک و خیال و واهمه و متخیله و حافظه است دوم نصب دلایل عقلیه که جدا سازند در نظر بصیرت ایشان
حق را از باطل و صلاح را از فساد چنانچه قوله تعالی و هدیناه النجدین اشارت بآنست سیوم ارسال پیغمبران و انزال
کتب و آیات چنانچه میفرماید ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم چهارم آنکه منکشف سازد بر دلهای ایشان آنچه مخفی
و مستور است و بنماید بایشان اشیایی که باعث هدایت ایشان شود مثل خوابهای راست و الهام و وحی و امثال آن
چنانچه والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا پنجم آنکه دور کند از انسان ظلمت حجابهای ایشان را از گرفتاری تدبیر و تصرف
آن فارغ سازد و پرده تعلق با آنرا از پیش نظر ایشان بردارد که تجلیات الهی را بالمعاینه مشاهده توانند نمود و بسبب آن
کوهسار اندیشه و خودپرستی که سنگ راه ایشان از رسیدن بحق باشد پست شود و خود را سبب شنوا و بینا و گویا دانستن و آنچه غیر اوست

مرد او در معرض هلاک و فنا آورند و پرده غلق بپاسوی را که در پیش نظر دارند از هم دریده بگو بید لمن الملک الیوم
لله الواحد القهار ثم کان هلاکه فی عجبه و هنا فمن نفسه هیچ کس نیست که کسی مبادرت باعمال صالحه و کردار
نیک بنماید مثل روزه و نماز و برپای داشتن شب بعبادت و امثال آن نفس او ابتهاج و سروری دست بهم ندهد
پس آن اگر از ان حیثیت باشد که توفیق آن عطیه ایست که از حضرت عزت باو کرامت شده و غنیمت که
از جانب حق یافته است و با آن خایف و هراسان باشد که مبادا عمل مذکور از و ناقص و ناتمام بعمل آمده
باشد و در معرض قبول الهی در نیاید و ترس تمام از زوال آن داشته باشد که مبادا دیگر توفیق آن نیابد و
همیشه از خدای تعالی توفیق زیاده کردن آن از او درخواست میکرده مر آن به ابتهاج و سرور مذکور عجب نخواهد بود
بلکه باعث نجات و رستگاری او خواهد بود و اگر العیاذ بالله از ان جهت باشد که کاری از و بعمل آمده است
و متصف شده بصفتی که او را در ضمن آن نجاتی حاصل شده و مرتبه بزرگی یافته و خود را بسبب آن از
ناحیه تقصیر برکنار داند و چنان پندارد که بسبب آن منتی بر خدای دارد که بوسطه او کاری کرده است عجب
خواهد بود و او را از ان بزرگتر گناهی نخواهد بود روایت شده است از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که فرموده اند
لو لم تذنبوا لخشیت علیکم ما هو اکبر من العجب العجب یعنی اگر از شما گناهی موجود نباشد می ترسم از شما بر امری که بمراتب
از گناه بدتر است و آن عجب است عجب و از امیر المومنین علیه السلام منقول است سیئة تسوءک خیر من حسنة
تعجبک یعنی گناهی که ترا بعذر آورد بهتر است از حسنه که ترا بعجب آورد الا فلا یتکل العاملون علی اعمالهم
یعنی باید که اعتماد نکنند ارباب عمل صلاح در دخول بهشت بمحض اعمال صالحه که از ایشان در وجود می آید اگر چه
بر آن وجه نیکو بعمل آمده باشد و رعایت جمیع ارکان و شرایط آن نموده باشند زیرا که اعمال را مفسده ها
پنهان بسیار است که ایشان را بر آن اطلاعی نیست و کم عملی است که از ان خالی باشد چنانچه منقول است

حدیثی که روایت کرده است شیخ عارف جمال الدین احمد بن فهد حلی در کتاب عدة الداعی از معاذ بن جبل از
رسول خدای صلی الله علیه و آله که ان الله تعالی خلق سبعة املاک قبل ان یخلق السموات فجعل فی کل سماء ملکا
قد جللها بعظمته و جعل علی کل باب من ابواب السموات ملکا بوابا فیکتب الحفظة عمل العبد من حین یصبح
الی حین یمسی ثم ترتفع الحفظة بعمله و له نور کنور الشمس حتی اذا بلغ سماء الدنیا فتزکیه و تکثره فیقول قفوا و اضربوا
بهذا العمل وجه صاحبه انا ملک الغیبة فمن اغتاب لا ادع عمله یجاوزنی الی غیری امرنی بذلک ربی قال النبی
من الغد و معهم عمل صالح فتمر به فتزکیه و تکثره حتی تبلغ السماء الثانیة فیقول الملک الذی فی السماء الثانیة
قفوا و اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انما اراد بهذا عرض الدنیا انا صاحب الدنیا لا ادع عمله یجاوزنی الی
غیری ثم تصعد الحفظة بعمل العبد مبتهجا بصدقة و صلوة فتعجب به الحفظة و تجاوز به الی السماء الثالثة
فیقول الملک قفوا و اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه و ظهره انا صاحب الکبر انه عمل و تکبر علی الناس فی
مجالسهم امرنی ربی ان لا ادع عمله یجاوزنی الی غیری قال و تصعد الحفظة بعمل العبد یزهر کالکوکب الدری
فی السماء له دوی بالتسبیح و الصوم و الحج فتمر به الی السماء الرابعة فیقول لهم الملک قفوا و اضربوا بهذا العمل وجه
صاحبه و بطنه انا ملک العجب انه کان یعجب بنفسه و انه عمل و ادخل نفسه العجب امرنی ربی ان لا ادع عمله یجاوزنی
الی غیری قال و تصعد الحفظة بعمل العبد کالعروس المزفوفة الی بعلها فتمر به الی ملک السماء الخامسة بالجهاد و
الصدقة ما بین الصلوتین و لذلک العمل رنین کرنین الابل علیه ضوء کضوء الشمس فیقول الملک انا ملک الحسد و اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه و
احملوه علی عاتقه انه کان یحسد من یتعلم او یعمل لله بطاعته و اذا رأی لاحد فضلا فی العمل و العبادة حسده و وقع
فیه فیحمله علی عاتقه و یلعنه عمله قال و تصعد الحفظة بعمل العبد فیجاوز به السماء السادسة فیقول الملک قفوا انا صاحب الرحمة
اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه و اطمسوا عینیه ان صاحبه لا یرحم شیئا اذا اصاب عبد من عباد الله ذنبا للاخرة

او قد رای فی الدنیا نعمته به اردی به ربی النار ادع عمله یجاوزنی قال و یصعد الحفظة بعمل العبد بجهد و اجتهاد
ورع له صوت کالرعد و ضوء کضوء البرق و معه ثلثة آلاف ملک فیجاوز بهم الی ملک السماء السابعة فیقول
الملک اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انا ملک الحجاب احجب کل عمل لیس لله انه اراد رفعة عند الفقهاء و ذکرا
فی المجالس و صیتا فی المدائن امرنی ربی ان لا ادع عمله یجاوزنی الی غیری ما لم یکن خالصا قال و یصعد الحفظة ب
عمل العبد مبتهجا به من صلوة و زکوة و صیام و حج و عمرة و خلق حسن و صمت و ذکر کثیر تشیعه ملائکة السموات
و الملائکة السبعة بجماعتهم فیطؤن الحجب کلها حتی یقوموا بین یدیه سبحانه فیشهدوا له بعمل و دعاء فیقول انتم حفظة
علی عمل عبدی و انا الرقیب علی ما فی نفسه انه لم یردنی بهذا العمل علیه لعنتی فیقول الملائکة علیه لعنتک و لعنتنا
یعنی بدرستی که حضرت عزت جل برهانه بدست قدرت و عظمت خود هفت فرشته آفریده است قبل
از آنکه آسمانها بیافریند و گماشته است در هر آسمانی فرشته را از ملایکه سبعه که احاطه کرده است و فرا
گرفته است آن آسمان را بزرگی خود و بر در هر آسمانی فرشته را دربان ساخته است پس حفظه که کاتبان
اعمالند می نویسند عمل بنده مومن را از وقتی که صباح میشود تا وقتی که شام دست میدهد بعد از آن بالا می
برند آن عمل را که بموقف عرض رسانند در حالتی که مر آن عمل را از غایت نیکویی نوری باشد درخشنده مانند نور
آفتاب تا آنکه با آسمان دنیا که آسمان اول است میرسند و عمل مذکور را پاکی و بسیاری می شمارند پس گوید با ایشان
فرشته که موکل آن آسمانست بایستید و بزنید این عمل را بر روی صاحبش که من فرشته غیبتم و کسی که مرتکب
غیبت شده باشد نمی گذارم که عمل او از من درگذرد و پروردگار من مرا باین کار داشته است
حضرت فرمودند بعد از آن فرمودند روز دیگر فرشتگان مذکور بیایند و با ایشان عمل صالحی باشد که از
صاحب آن در آن روز غیبت واقع نشده باشد پس آن عمل از آسمان اول بگذرد تا آنکه برسند با آسمان

[illegible]

دوم پس فرشته که در آسمان دوم است بگوید با ایشان که بایستید و بزنید این عمل را بر روی صاحبش که
او باین عمل غرض دنیا اراده کرده است و من صاحب دنیا ام نمیگذارم که عمل او از من بگذرد و بدیگری برسد حضرت
فرمودند بعد از آن فرشتگان مذکور عمل بنده را بدست آورند که از غرض دنیا پاک باشد و با آن عمل عجب نباشد
تا با آسمان سیم برسند پس بگوید با ایشان فرشته که در آن مقام دارد بایستید و بزنید این عمل را بر روی صاحبش
و بر پشت او که من فرشته کبرم بدرستی که او این عمل را بجای آورده است و بر مردم در مجالس ایشان تکبر نموده
پروردگار من مرا فرموده است که نگذارم که عمل او از من درگذرد و بدیگری برسد حضرت فرمودند بعد از آن
فرشتگان عمل بنده را بالا برند که می درخشنده باشد مانند ستاره درخشنده در آسمان و مر آن را آوازی باشد
به تسبیح و روزه و حج یعنی سر رسیده باشد که من تمام و حال آنکه صاحب او در عمل مذکور غرض دنیا نداشته باشد
و مرتکب غیبت و تکبر در مجالس نشده باشد پس صعود کنند تا با آسمان چهارم برسند پس بگوید با ایشان فرشته
که جای او آنجاست بایستید و بزنید این عمل را بر روی و شکم صاحبش که من ملک عجبم بدرستی که او در سبب
این عمل در نفس خود عجبی بهم رسیده است امر کرده است مرا پروردگار من که نگذارم عمل او را از من درگذرد تا
حضرت فرمودند که بعد از آن صعود کنند کاتبان اعمال بعمل بنده از بندگان که مانند عروس آرایش کرده باشد
که بسوی داماد او برده باشند پس بسبب پاکی صاحب آن عمل عروج نمایند تا با آسمان پنجم برسند و
آن عمل متضمن جهاد و صدقه ما بین الصلوتین بوده باشد و بوده باشد مر آن را روشنی مانند روشنی آفتاب
پس گوید با ایشان فرشته آسمان پنجم که بایستید که من ملک حسدم و بزنید این عمل را بر روی صاحبش و بار
کنید آنرا بر کتف او بدرستی که او حسد برده است بر کسی که علم می آموخته است و بر کسی که عبادت
خدای خود میکرده است و هرگاه در کسی فضلی در عمل و عبادت دیدی بر او حسد برده است و با او در افتاد

و در مقام بلی او شده است پس فرشتگان عمل مذکور را بر رو تاوان کرده بر کتف او بار کنند و آن عمل
بر او لعنت بکرده باشند حضرت فرمودند که باز صعود کنند کاتبان اعمال بعمل بنده که از این قسم برتر
بری باشند پس بگذرند تا با آسمان ششم برسند پس فرشته آسمان ششم بگوید بایستید و بزنید که من فرشته
این عمل را بر روی صاحبش و بپوشانید با آن بصیرت چشمهای او را بدرستی که صاحب این رحم بر کسی نکند
و چون بنده از بندگان خدا اراده گناهی نماید که در آخرت باعث عقاب او باشد یا ضرری در دنیا
باو عاید شود شماتت می نماید او را با آن و از آن خوشحال میشود امر کرده است مرا پروردگار من که نگذارم
عمل او از من درگذرد حضرت فرمودند بعد از آن حفظه بالا روند بعمل بنده که از روی دانائی و جهاد و نهایت
پرهیزکاری بعمل آمده باشد و مر او را آوازی بوده باشد در شدت و صلابت مانند آواز رعد و روشنی
بوده باشد مثل روشنی برق و با او سه هزار فرشته باشند تا با آسمان هفتم رسند پس بگوید بایشان
فرشته که موکل آسمان هفتم باشد بایستید و بزنید این عمل را بر روی صاحبش که من فرشته حجابم محجوب
می کنم هر عملی را که محض از برای خدای تعالی نباشد بدرستی که اراده کرده است باین عمل بلندی مرتبه خود را
نزد ارباب حکم و مذکور شدن خود را در محافل و مجالس و صیت آوازه خود را در شهرها و ولایتها امر
کرده است مرا پروردگار من که نگذارم عملی از من درگذرد و بدیگری رسد مادام که خالصا لوجه الله نباشد
حضرت فرمودند بعد از آن صعود کنند کاتبان اعمال بعمل بنده از بندگان و حال آنکه آن عمل مشتمل باشد
بر نماز و روزه و زکوة و حج و عمره و حسن خلق و خاموشی و ذکر بسیار و مشایعت آن نموده باشند
ملائکه جمیع آسمانها و فرشتگان هفت گانه مذکور با جمیعهم پس طی کنند جمیع حجابها و حجابها را تا برسند
و در برابر پروردگار ایستاده شهادت دهند از برای او به نیکوئی عمل مذکور و دعا کنند که از جانب او

مرتبه قبول

مرتبه قبول یابد پس خطاب الهی در رسد بایشان که شما نگاهبانان عمل بنده من بودید و من مطلع بر آنچه در باطن
اوست بدرستی که او باین عمل مرا اراده نکرده است که لعنت من بر او باد پس ایشان در مقابل گویند
لعنت تو بر او باد و لعنت ما هم که بسر او اطلاع نداشتیم و این حدیث بسیار بزرگ که مائیم در احتیاج از آن
ذکر دیم و از آن آگاه کردیم برآنکه عملی که نه شود سبب نقص فاضل نباشد کم باشد نسئل الله العصمة والتوفیق علی ما یحب و یرضی
من [illegible] یعنی باید که مایوس و نا امید نشوند گناهکاران از مغفرت و آمرزش من
اگر چه گناه ایشان بسیار باشند چنانچه حضرت عزت در کلام مجید می فرماید و ان ربک لذو مغفرة للناس علی ظلمهم
یعنی بدرستی که پروردگار تو ای محمد آمرزنده است بر ظلمی که از ایشان بر نفس خود واقع می باید بسبب
ارتکاب معاصی و اقدام بمناهی و نیز می فرماید قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة
الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم یعنی بگو ای محمد که ای بندگانی که ظلم کرده اید بر نفسهای
خود بسبب ارتکاب معاصی و مباشرت مناهی ناامید مشوید از رحمت خدای بدرستی که خدای
تعالی می آمرزد گناهان را تمامه بدرستی که او نیک آمرزنده و مهربانست بر بندگان خود ترجمه گوید
در روضة الاحباب آورده است و در بعضی کتب سیر اسلام وحشی که قاتل حمزة بن عبد المطلب است
و در روز حرب احد مسلمانان حرص تمام بر قتل او داشتند و در روز فتح مکه زادها الله شرفا و تکریما بگریخت
باین طریق منقول شده است که از ابن عباس بصحت پیوسته که گفت وحشی نزد حضرت مقدسه مصطفوی
صلوات الله علیه و آله آمد و گفت آمده ام که مرا امان دهی تا کلام الهی را بشنوم شاید هدایت من شود حضرت
فرمودند که دوست میداشتم که ترا ببینم بی آنکه طالب امان باشی و لیکن چون طالب امانی امانت دادم
تا کلام حق تعالی بشنوی وحشی گفت من شرک ورزیده ام و خون ناحق کرده ام و زنا کرده ام آیا حق تعالی

نموده ام آیا با این حالات توانند بود که حضرت عزت توبه مرا در معرض قبول در آورد رسول صلوات الله
علیه و آله چنانچه عادت ایشان بود لحظه خاموش شده منتظر وحی شدند که این آیه نازل شد الذین لا یدعون
مع الله الها آخر ولا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق ولا یزنون ومن یفعل ذلک یلق اثاما یضاعف
له العذاب یوم القیمة ویخلد فیه مهانا الا من تاب وآمن وعمل عملا صالحا فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات وکان الله غفورا
رحیما یعنی بندگان رحمن آنانند که نخوانند و نپرستند با خدای تعالی خدای دیگر و نکشند نفسی را که حرام کرده است
خدای تعالی کشتن او را مگر بحق موجبات قتل مثل رده و زنا و خون ناحق و امثال آن و زنا نکنند و هر که
بکند این سه گناه را که از امهات معاصی است پس بیند جزای بدکرداری خود را در دوزخ زیاده و دو
چندان شود عذاب مرتکبان این اعمال روز قیامت و جاوید بمانند در عذاب در حالتی که خوار و ذلیل
باشند مگر کسی که توبه کند از شرک و ایمان آورد و مرتکب شود عمل صالح و کردار شایسته پس آن گروه
بدل میکند خدای تعالی گناهان ایشان را بحسنات یعنی سوابق ایشان را از معاصی محو میکند و لواحق طاعات
بجای آن می نماید و هست خدای تعالی آمرزنده گناهکاران را بتوبه و مهربان ایشان بتوفیق توبه حضرت
آیه را برو وحشی خواند وحشی گفت درین آیه شرط کرده است آمرزش گناهان هر کسی را حاصل میشود که او
بعد از توبه عمل صالح کند شاید از من عمل صالح در وجود نیاید در جوار توام تا کلام حق را بشنوم و بهتر ازین بمن
را امید رسد آنگاه این آیه نازل شد که ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء یعنی
بدرستی که حضرت عزت نمی آمرزد آنها را که شرک آورند باو یعنی کفر را و می آمرزد آنچه کمتر از کفر و شرک باشد
هر کس را که مشیت الهی بامرزش او تعلق گیرد حضرت او را طلبید و بر وی خواند گفت شاید که من از جمله آنها
باشم که مشیت خداوند بغفران من تعلق نگیرد و در جوار توام تا آیه بشنوم که در آن هیچ قید نباشد بعد از آن

این آیه

این آیه نازل شد که قل یا عبادی الذین اسرفوا الآیه که باز زبرش مذکور شد وحشی گفت این زمان قیدی
نمی بینم و مسلمان شد و در حدیث وارد است از پیغمبر صلوات الله علیه و آله لیغفرن الله تعالی یوم القیمة
مغفرة ما خطرت قط علی قلب احد حتی ان ابلیس لیتطاول لها رجاء ان تصیبه یعنی هر آینه می آمرزد خدای
تعالی گناهان را روز قیامت آمرزیدنی که هرگز بخاطر خطور نکرده باشد تا آنکه شیطان را امیدواری تمام
دست دهد که باو نیز خواهد رسید نظم اگر در دهد یک صلای کرم ٭ عزازیل گوید نصیبی برم ٭ و در روایت
شده است در کتاب کافی از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که فرموده اند لو لم تذنبون فتستغفرون
الله لخلق الله خلقا حتی یذنبوا ثم یستغفروا الله فیغفر لهم یعنی اگر نبود آنکه گناه میکنید و طلب آمرزش
می نمایید از خدای تعالی هر آینه خدای تعالی آفریدی جمعی را که مرتکب گناه شوند و طلب آمرزش از و نمایند
تا بیامرزد ایشان را او و آثار مغفرت خود در ایشان ظاهر سازد و نقل کرده است غزالی در کتاب احیاء علوم از امام
محمد باقر علیه السلام که پیغمبر فرموده است باصحاب خود که انتم اهل العراق تقولون ارجی آیة فی کتاب الله
عز وجل قوله تعالی ولسوف یعطیک ربک فترضی یعنی شما ای اهل عراق میگویند امید بخشنده ترین آیتی که
در کتاب الهی است این آیه است که قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله
و ما که اهل بیت پیغمبریم صلوات الله علیه و آله میگوییم امید بخشنده ترین آیتی این آیه است که ولسوف یعطیک
ربک فترضی یعنی هر آینه ارزانی خواهد داشت بتو پروردگار تو ای محمد آنقدر که راضی شوی زیرا که پیغمبر
صلوات الله علیه و آله تا یک کس از امت او در آتش باشد راضی نخواهد بود و رضای او وقتی
حاصل خواهد شد که جمیع امت او آمرزیده شوند و بالجمله احادیثی که در باب [illegible] بر شمول
مغفرت و آمرزش الهی مر بندگان را و وفور رحمت او بر ایشان وارد است بسیار است و لیکن

کسی را که امید رحمت او داره و داور چشم آن است که گناهان او آمرزیده شود و از اقدام ببعض اعمال
صالحه که چون استعداد حصول آنست و فرو رفتن در گناه و معاصی که باعث زوال استعداد او مذکور است
از و چنانچه جمیع همت او مصروف آن باشد و همگی اوقات او صرف آن شود چه بدون آن تقوی امید
در جانب خشیت و بجز یأس و نا امیدی ثمره از آن حاصل نه مثلاً کسی که تخمی بیفشاند بر زمین و در
وقت خود آب دهد آن را و از ریگ و خاشاک پاک سازد و گیاههای بیگانه را که باعث فساد زرعست
از آن دور کند و بعد از آن بنشیند و انتظار برد کرم الهی و لطف او در باره خود امید داشته باشد
که در وقت درو مثلا سه قفیز غله او را حاصل خواهد شد این امید را از باب عقل ممدوح میدانند و خوب
میشمردند اما کسی که فرصت را شعار خود سازد و بطالت تحمل مشقت زراعت و تعب آن نشود و تمامی سال
همت بر آسایش و راحت خود بگمارد و همگی اوقات خود را صرف سواد و هوس و لهو و لعب نموده
باشد پس بنشیند و انتظار برده باشد که خدای تعالی از برای او زرعی خواهد رویانید و بواسطه او غله حاصل
خواهد ساخت و اینکه سعی و کدی در آن نموده باشد طمع آن داشته باشد که مثل آنچه از برای آن کسی که شب
و روز در سعی و تعب و کد تمام گذرانیده است حاصل شده باشد از برای او نیز با تحقق آنها حاصل
شود هیچ شک نیست که از سفیهی بر حماقت و فریب دادن خود محمول خواهد شد نه بر رجا و امیدی که ممدوح است
پس و بباید از عاکاه آخر نیست که الدنیا مزرعة الآخرة و دل مؤمن زمینیست و تخمی که کاشته میشود در آن
ایمان و طاعات و عبادات آبیست که بآن داده میشود و پاک ساختن نفس از اخلاق بد و صفات
ذمیمه و باز داشتن آن از معاصی و امور ناشایست بمنزله دور کردن سنگ ریزه و خاشاک از آن زمین است
و کندن گیاههای بیگانه که باعث فساد زراعت است و روز قیامت وقت درو است پس

حذر

حذر باشی از آنکه شیطان ترا فریب دهد و بمحض رجا و امیدی که فریب آمرزش دهنده تسلی نموده
از مبادرت باعمال صالحه و کردار پسندیده باز نباید و نظر کن بر حال انبیا و اولیا و متقیان که در اوقات
بطاعات و صرف عمر در عبادات مشغول شده اند و شب و روز خود را از آن فارغ نمیداشته اند با آنکه
رجا و امیدی که ما را برحمت و مغفرت حق تعالی حاصل است حاصل نبوده و نمی توانسته اند که بآن
اکتفا نموده تحمل این قدر تعب و مشقت نشوند بلی بلکه مراتب شمول رحمت او مر بندگان عاصی را
و عموم آمرزش او از خود و امثال تو عالم تر بوده اند نهایتش چون میدانسته اند امید برحمت و مغفرت
او بی اقدام بعمل صالح محض غرور و سفه است با وجود نهایت امید و رجا جمیع عمر خود را صرف طاعات و
عبادات میکرده اند و شب و روز خود را از آن فارغ نمیداشته اند نسئل الله التوفیق و الهدایة نعوذ بالله
حدیث ۲۹ من الزلل و الغوایه **حدیث بیست و نهم** روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار
شیخ ابو جعفر طوسی از شیخ مفید علیه الرحمه از ابی القاسم جعفر بن محمد بن موسی بن قولویه که از ثقات اصحاب
حدیث و استاد شیخ مفید علیه الرحمه است و در فن فقه و حدیث مرتبه بزرگ داشته است و تصانیف
بسیار دارد و در سال سیصد و شصت و نه هجری بجوار رحمت ایزدی پیوسته رحمة الله علیه از شیخ
بزرگوار ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش ابراهیم بن هاشم از ابن ابی
عمیر که احوال ایشان سبق ذکر یافت از منصور بن حازم که از ثقات راویان امام جعفر صادق و امام
موسی کاظم است علیهما السلام و فقیه و مصنف کتب بوده از امام ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا یمین لولد مع والده و لا للمملوک مع مولاه و لا للمرأة مع زوجها و لا
نذر فی معصیة و لا یمین فی قطیعة رحم **ترجمه** کلام معجز نظام در متن آنحضرت و نمایش **متن اول** مشتمل بر دو چیز

نمایش اول خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه فرموده است رسول خدای صلی الله علیه وآله که نیست
سوگندی مر فرزند را با وجود پدر و نه بنده را با وجود خداوند و نه مر زن را با وجود شوهر یعنی سوگند فرزند
بی اذن پدر کاری که در مباحات باشد و سوگند زن شوهردار بی اذن شوهر و سوگند بنده بی اذن
خداوند منعقد نیست یا منعقد است و عمل آن لازم نیست و با اذن ایشان موقوفست علی اختلاف
المذهبین و روا نیست نذر کردن بر امری که متضمن عصیان خدا باشد و قسم نباید کرد و سوگند
خوردن در قطع صله رحم یعنی در اموری که متضمن عصیان خدای باشد نذر نباید کرد و اگر واقع شود منعقد نیست
و بر قطع صله رحم رفع رابطه خویشان سوگند نباید یاد کرد و اگر عمل با آن لازم نیست نمایش دوم
یمین بمین اینجا یعنی سوگند است و در ماخذ اشتقاق آن سه قول است اول آنکه از یمین بمعنی قوت
ماخوذ است زیرا که بسوگند قوت می یابند بر فعل آنچه سوگند میخورند که آنرا بفعل آورند و بر ترک آنچه
بر ترک آن سوگند یاد میکنند دوم آنکه مشتق از یمن بمعنی میمنت و برکت است بواسطه حصول
برکت و میمنت بذکر نام خدا که در ضمن آن متحقق است سیم آنکه از یمین بمعنی دست راست
ماخوذ است بواسطه آنکه در زمان پیش که سوگند میخورده اند دست راست خود در دست راست کسی
که بر دعوی او سوگند میخورده اند میداده اند و این سه قول را شیخ ابو علی طبرسی در تفسیر خود که موسوم
بمجمع البیانست ذکر کرده است للولد مع والده ولد اینجا اعم از آنست که پسر باشد یا دختر و والد اعم
از آنکه آزاد باشد یا بنده اما اگر کافر باشد آیا حکم او درین ماده حکم مسلم است یا نه تصریحی از علمای ما
رضوان الله علیهم درین باب بنظر نرسیده و عموم حدیث اگرچه شامل کافر نیز هست ولیکن ممکن است
که کافر بآیه رفع سبیل بیرون رفته باشد و آن این آیه است لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا

یعنی نگردانیده است خدای تعالی مر کافران را بر مؤمنان سبیلی لا للمملوک مع مولاه مراد مملوک بنده است
خواه غلام باشد و خواه کنیز و مراد مولا خداوند او خواه یکی باشد و خواه متعدد باشند و ظاهر آنست که
مملوک اعم باشد از آنکه کل او بنده باشد یا بعض والله اعلم و لا للمرأة مع زوجها آیا متعه نیز درین حکم با زن
نکاحیست و او را نیز روا نیست که بی اذن شوهر سوگند یاد کند یا این حکم مخصوص زن دایمیست و آیا
شرط است که شوهر بالغ باشد یا نه از اصحاب کلامی درین باب دیده نشده نمایش ظاهر حدیث شمول
تعمیم دارد در مسئله دوم و تعمیم مذکور محل بحث است و باید دانست که مطلقه رجعیه در ایام عده که
شوهر او را رجوع باو میرسد نیز درین حکم حکم زن دارد و لا نذر فی معصیة نذر در لغت بمعنی وعده است
و در عرف اهل شرع لازم ساختن فعلی است یا ترک فعلی بر خود بگفتن صیغه مخصوصه مثل لله علی و فعل ماضی آن
مفتوح العین است و در مضارع ضم عین و کسر عین هر دو جایز است و لا یمین فی قطیعة رحم مراد بقطیعه
قطع صله رحم است و مراد از نفی صحت آن یعنی سوگند بر قطع صله رحم صحیح نیست و منعقد نمیشود مثل آنکه
کسی سوگند خورد که با پدر خود سخن نکند یا با مادر خود معاشرت نکند و میتواند بود که اراده کرده باشد
حضرت صلوات الله علیه و آله بقطیعه رحم آنچه شامل برادران نیز باشد که در قطع از ایشان نیز سوگند
صحیح نباشد والله اعلم نمایش اول باید دانست که نفی حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله درین
حدیث فرموده اند سوگند فرزند را با وجود پدر و مملوک را با وجود خداوند و زن را با وجود شوهر میشود
بود که در نفی صحت محمول شود و اراده کرده باشند حضرت آن یعنی اگر سوگند مذکور از ایشان صحیح نیست
و در اصل منعقد نمیشود تا پیشتر از آن اذن پدر و مولی و شوهر بایشان اتصال شود و وقتی که از ایشان
بعد از سوگند ظاهر شود از معرض اعتبار ساقط است و میتواند بود که مراد نفی لزوم آن باشد که اصل

سوگند منعقد باشد و مرتکب از پدر و مولی و شوهر را رسد که رفع آن کنند یعنی اگر تنفیذ آن کنند عمل
بمقتضای آن واجب باشد و اگر تنفیذ نکنند نه و باین احتمال اکثر علمای امامیه رضوان الله علیهم مثل شیخ ابو القاسم
مصنف شرایع الاسلام و غیر آن فتوی داده اند و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه نیز در کتاب قواعد الاحکام
مایل بآن شده و این قول را رجحان داده و استدلال کرده اند بر مطلب مذکور بعموم آیاتی که دلالت بر وجوب
وفای بسوگند دارد مثل قوله تعالی ولا تنقضوا الایمان یعنی هرگاه در امری سوگند یاد کنید نقض آن
مکنید و بر مقتضای آن عمل نمائید چه ظاهر آیه عموم وجوب عمل بمقتضای سوگند است مگر جایی که دلیل
اخراج آن نماید و دلیلی نیست مگر در ماده که پدر یا مالک یا شوهر تنفیذ آن نکنند پس در غیر آن منعقد باشد و
نفی که از این حدیث فهم میشود چنانچه مذکور شد همچنانکه احتمال نفی صحت دارد احتمال نفی لزوم نیز دارد پس
بر آن استدلال بر نفی صحت نتوان کرد و در این استدلال نظر است وجه نظر بنابر آنچه مصنف دام ظله در رساله
ذکر آن کرده آنکه یمین که آیه مذکوره دلالت بر وجوب عمل بمقتضای آن دارد یمین صحیح است که شارع اعتبار
آن کرده باشد و سخنی نیست که بمذهب جمعی که اذن زوج و مولی را شرط میدانند یمین زوجه بی اذن
زوج و یمین بنده بی اذن مولی صحیح نیست پس عموم ظاهر آیه بر ایشان حجت نتواند شد و بعضی متاخرین
مذهب اول که عدم انعقاد سوگند است اختیار کرده اند و استدلال کرده اند باین حدیث مذکور که معنی
حقیقی نفی یمین که منطوق این حدیث است نفی حقیقت یمین است و در اصول مقرر است که هرگاه بر معنی حقیقی
محمول نتواند شد بر معنی مجازی حمل باید کرد که اقرب باشد بحقیقت و اقرب بنفی حقیقت یمین نفی صحت آنست
پس نفی یمین را که این حدیث دال است بر نفی صحت حمل باید کرد نه بر نفی لزوم که از آن ابعد است و اگر چه قول
ثانی مشهورتر است و اما این قول از دلیل ظاهرتر است والله اعلم و باید دانست که خلاف مذکور در غیر سوگند

برفعل

بر فعل واجب یا ترک حرام اما در سوگند بر فعل واجب یا ترک حرام هیچکس را در لزوم آن تخلفی نیست و در اینکه
هیچیک از پدر و مولی و شوهر را نیز ولایت آن نیست که رفع آن کنند شکی نه و مخفی نماند که نفی که در باب
ولایت اولیا نقل شد که در نصوص مذکور وارد است در ماده یمین است و بس در ماده نذر نفیی وارد نیست
و بعضی از متاخرین علمای امامیه نذر را بر یمین حمل کرده اند و گفته اند که نذر این جماعت نیز بی اذن ایشان منعقد
نیست یا منعقد است و لازم نه علی اختلاف القولین و دلیل ایشان در این حکم حدیثی است که وضوح ندارد بلکه
روایت کرده است شیخ ابو جعفر طوسی در کتاب تهذیب بسند صحیح از حسن بن علی وشا که گفت گفتم با امام موسی
کاظم علیه السلم که ان لی جاریة حلفت منها بیمین فقلت لله علی ان لا ابیعها فقال ف لله بنذرک یعنی بدرستی
که مرا کنیزی است که سوگند یاد کرده ام و گفته ام که خدا بر من است که هرگز او را نفروشم امام علیه السلم
فرمودند وفا کن برای خدا بوعده که با او کرده و بنذر خود عمل نمای و شیخ شهید علیه الرحمه در کتاب دروس
بعد از آنکه این حدیث را نقل کرده و گفته است که در این حدیث دقیقه ایست و اراده کرده است بآن
این دقیقه را که دلالت دارد بر آنکه نذر را نیز یمین مینامند پس از آن استنباط توان کرد که نذر فرزند و
بنده و زن نیز موقوف بر اذن پدر و مولی و شوهر است بنابر نفیی که در باب توقف یمین ایشان
بر اذن جماعت وارد شده و این تسمیه اگر چه از کلام راوی فهم شده اما تقریر امام علیه السلم آنرا در قوت تلفظ
امام علیه السلم است بآن و تو میدانی که تقریر امام علیه السلم بر تسمیه مذکوره بتقدیر تسلیم آن دلالت ندارد بر آنکه
تسمیه مذکوره از روی حقیقت باشد چه جایز است که راوی بطریق مجاز استعمال کرده باشد و تقریر حضرت بر مجاز رعایت
آن باشد نه بر حقیقت بودن بلکه بظاهر از کلام حضرت که فف بنذرک و تعبیر از آنچه راوی یمین نامیده است
در کلام خود بنذر آنست که تنبیه بر رد آن باشد نه تقریر آن و بالجمله امثال این دلایل ضعیف را صلاحیت

آن نیست که اثبات احکام شرعی بآن توان نمود پس اولی آنست که بر آنچه ظاهر اقتضای آن دارد اقتصار
شود والله اعلم بحقایق الامور فائده دوم باید دانست که نذر که تعریفش سبق ذکر یافت بر دو قسم است مطلق
و معلق مطلق آنست که بشرطی موقوف نباشد مثل آنکه روزه فردا را نذر کند و بگوید لله علی ان اصوم غداً یعنی
خدا راست بر من که فردا روزه دارم بی آنکه شفای بیماری یا آمدن مسافری مشروط سازد و بگوید ان شفی
مریضی او ان قدم فلان من سفره فلله علی کذا و نذر معلق آنکه باری ازین امور موقوف باشد مثل ان شفی مریضی یعنی
او ان قدم مسافری فلله علی ان اصوم یوماً یعنی اگر بیمار من شفا یابد یا فلان مسافر من بیاید خدا راست
بر من که یک روز روزه دارم و کلام حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه و آله که در سخن گذشت که لا
نذر فی معصیة شامل هر دو قسم است هم نذر معصیت چنانچه در ضمن نذر مطلق معتبر افتاده بود که تحقق
شده باشد مثل لله علی ان اتزوج خامسة یعنی خدا راست بر من که با آنکه چهار زن دارم دیگری را بحکم
ایشان باشد بخواهم و در ضمن نذر معلق نیز میتواند که متحقق شده باشد خواه معصیت مذکور
شرط باشد و نذر جزا مثل ان شربت خمراً فلله علی ان اصلی رکعتین یعنی اگر میسر شود مرا که شراب خورم
پس خدا راست بر من که دو رکعت نماز بگذارم کاری که زجر نفس از آن نباشد چرا که اگر غرض آن
باشد نذر مذکور منعقد است بلا خلاف و خلف آن موجب کفاره است و خواه معصیت جزا باشد
و نذر شرط مثل ان شفی مریضی فلله علی ان اصوم یوم العید یعنی اگر بیمار من شفا یابد پس خدا راست
بر من که روز عید را که روزه در آن حرام است روزه دارم و سید مرتضی علیه الرحمه نذر مطلق را مطلقاً
صحیح نشمرده اند و حکم ببطلان آن کرده است خواه معصیت باشد و خواه طاعت و گفته است که عرب
از نذر نمی فهمد مگر چیزی را که معلق بشرطی باشد چنانچه ثعلب که از اهل لغت است تصریح بآن کرده است

قرآن

قرآن و سنت بر زبان ایشان وارد است پس نذرها که در قرآن و حدیث حکم بصحت آن شده می باید بر معنی
محمول باشند و آنکه از معنی لغوی بمعنی دیگر نقل شده باشد خلاف اصل است پس اگر دلیلی دلالت بر آن کند
اعتباری بآن نباید کرد و اکثر علمای امامیه رضوان الله علیهم درین مسئله با او خلاف کرده اند و حکم کرده اند
بآنکه نذر مطلق نیز صحیح است بچند دلیل اول اجماع علما بصحت آن چنانچه شیخ ابوجعفر طوسی نقل کرده دوم
آنکه نذر در قرآن مجید مطلق واقع شده و تقیید بشرطی نیافته مثل قوله تعالی انی نذرت للرحمن صوماً که بعد
از آنکه عیسی علیه السلام از مریم در وجود آمد و او را نشسته در حریری پیچیده و در کنار او گذاشته بود
ابن خاله رسید یعنی زکریا گفت ای مریم از آدمیان یکی را و از تو پرسد که این فرزند از کجاست بگوی بدرستی
که من نذر کرده ام از برای خدای تعالی روزه را یعنی خاموشی را روزه در شریعت ایشان ترک کلام بوده است
و قوله تعالی انی نذرت لک ما فی بطنی محرراً و قوله تعالی یوفون بالنذر و یخافون و اگر تقیید بشرطی لازم می بود
در قرآن مطلق واقع نمی شد سوم آنکه مطلق واقع شده در کلام حضرت مقدسه نبوی صلی الله علیه و آله
آنجا که فرموده است من نذر ان یطیع الله فلیطعه و من نذر ان یعصیه فلا یعصه یعنی کسی که نذر کرده باشد
که اطاعت خدا نماید و در امری باید وفا بنذر خود کرده آن طاعت را بجای آورد و کسی که نذر کرده باشد
که عصیان خدا کند نباید که عصیان واقع شود و اگر نذر مخصوص میبود بمشروط چنانچه مذهب سید است بعضی
امر طاعت مذکور بجز نذر مناسب نمیبود بلکه میبایست که گفته شود فلیطع اذا حصل الشرط المعلق
علیه یعنی باید که وفا بآن بکند گاهی که شرطی که نذر بآن معلق ساخته بحصول رسد چهارم ظاهر عبارت صحیح
کتاب المصباح کتابی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است و گفته است که سوال کردم
از آن حضرت علیه السلام از مردی که گفته باشد علی نذر یعنی بر من است نذری آیا بر او این گفتن امری واجب

میشود حضرت فرموده‌اند لیس النذر بشیء حتی یسمی شیئا لله صیاما او صدقة او هدیا او حجا یعنی نذر چیزی لازم نیست تا
نام هر چیزی از برای خدا نبرد و مثل روزه یا صدقه یا حج چه امام علیه السلام صحیح نذر بمجرد نام بردن روزه یا صدقه
یا حج ساخته‌اند و اگر شرط نیز از جمله صیغ آن می‌بود آنرا نیز ذکر میکردند و این است خلاصه آنچه در رسائل ... مطلب
ذکر کرده‌اند و بخاطر میرسد که هیچیک از دلایل مذکوره امری نیست که بآن سید مرتضی حجت تواند بود و مخالفت
بعد از آنکه خود اختیار کرده داشته باشد اما اجماعی که شیخ نقل کرده ظاهر است چه او اجماع را قبول نخواهد داشت
و اما آیات ثلثه بواسطه آنکه زیاده برین دلالت ندارد که نذر بروزه داشتن و آزادی ما فی البطن بعمل
بآن وقوع یافته هیچ شکی نیست که سید مرتضی علم الهدی حمل خواهد کرد آنرا بر آنکه مشروط بشرطی بوده زیرا
که معنای نذر مشروط همین است و نذر نیست و در آیات مذکوره تصریح نیست بآنکه نذر مذکور از باب
شرط واقع شده اما آیه اول بواسطه آنکه بآنکه حکایت است از آنچه در شریعت پیغمبر بوده زیاده برین دلالت
ندارد که مریم علیها السلام مامور شد بآنکه خبر دهد مردم را بآنکه نذر کرده است که روزه دارد یعنی خاموشی اختیار کند
و آنکه درین خبر ذکر نکرده باشد تقاضای آن نمیکند که در نذر خود ذکر نکرده باشد و ثابت نشده است
که صیغه نذر او همین کلام بوده تا آنکه توان گفت که چون خالی از شرط مذکور شد ظاهر این است که شرطی در
میان نباشد بلکه در بعضی تفاسیر مذکور است که کلام مذکور خبر است که او از نذر خود داده است که خبر
از وقوع شده و اگر گویند نذر مذکور او روزه خاموشی بعدم تکلم واقع شده بوده است پس اگر این کلام صیغه
نذر نباشد و پیشتر از آن نذر مذکور واقع شده باشد لازم می‌آید که مریم علیها السلام باین کلام مخالفت نذر
کرده باشد پس ناچار برین حمل باید کرد که نذر او همین کلام بوده است تا مخالفت نذر کردن لازم نیاید مریم علیها السلام
نیست لازم نباید جوابش آنست که ممکن بوده که در وقتی که نذر کرده باشد که سخن نگوید اخبار بنذر خود را مستثنی

کرده باشد

کرده باشد بآنکه گوییم که او را تکلم باین کلام ضرور شده بود تا رفع تهمت از او بشود و قوم او که آن سخنان گفتند که
او سخن با ایشان نکرد و جواب ایشان نداد از روی غضب یا بنهایت شرمندگی و خجالت بود که از ایشان داشت
بواسطه کاری که ایشان باو گمان برده بودند و بعضی مفسرین را اعتقاد این است که اخبار مذکور از او بایماء و اشارت
واقع شده بوده است و اطلاق قول بر آن از روی مجاز است و شیخ ابو علی طبرسی در تفسیر مجمع البیان نقل
کرده است بعد از نقل مذکور و اذن یافتن از جانب حضرت عزت تعالی باین قدر کلام بواسطه رفع کلام قوم
در حق او و بعد از آن خاموش شد و دیگر سخن نکرد و این صریح است در آنکه کلام مذکور نذر نبوده بلکه اخبار از
نذر سابق بوده چنانچه گذشت و اما آیه دوم اگر چه احتمال دارد که آن کلام که از زن عمران صادر شده صیغه
نذر باشد نهایتش کلام مفسرین صریح است در آنکه صدور کلام مذکور از او بعد از نذر بوده چنانچه صاحب کشاف
میگوید روایت شده است که زن عمران عقیم بود یعنی او را فرزند نمیشد تا آنکه پیر شد و از آن گذشت که دیگر احتمال
حمل بفرزند دارد که بخد وقتی در سایه درختی نشسته بود مرغی را دید که بچه خود را چینه میداد در آن حال خوش آمده
و نفس او میل بفرزند شد و در مقام دعا در آمد و گفت اللهم ان لک علی نذرا شکرا ان رزقتنی ولدا ان اتصدق
به علی بیت المقدس فیکون من سدنته و خدمه یعنی بار خدایا بدرستی که نذری است برمن از روی شکر اگر روزی
من کنی فرزندی که تصدق کنم او را بر بیت المقدس که بجای کعبه ایشان بوده تا از جمله مجاوران و خدمتکاران آن مکان
شریف باشد پس دعای او در معرض اجابت در آمده بحضرت مریم علیها السلام حامله شد انتهی بود ترجمه کلام صاحب
کشاف اگر گویند شیخ ابو علی طبرسی علیه الرحمه نیز روایت کرده است در کتاب مجمع البیان حالی که تفسیر آن آیه
میکند از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آن حضرت فرموده اند ان الله تعالی اوحی الی عمران انی
واهب لک ذکرا سویا مبارکا یبرئ الاکمه والابرص ویحیی الموتی باذن الله وجاعله رسولا الی بنی اسرائیل فحدث امراته بذلک

وهی ام مریم علیها السلام فلما حملت بها قالت رب انی نذرت لک ما فی بطنی محررا یعنی بدرستی که حضرت عزت
جل ذکره وحی فرستاد بعمران پدر مریم که بدرستی که من بخشنده ام مر ترا نرینه که بهبود ده باشد اکمه یعنی نابینای
مادر زاد را از علت کوری و پاک سیاخته باشد بدن مبروص را از داغ پیسی و زنده میکرده باشد مرده گان را
بفرمان خدای تعالی و گردانیده ام او را رسول از جانب خود بر بنی اسرائیل یعنی بر فرزندان یعقوب چه که
اسرائیل نام یعقوب پیغمبر است علیه السلام پس عمران این سخن با زن خود که مادر مریم علیها السلام بود است نقل کرد
پس چون حمل گرفت او مریم گفت پروردگارا بدرستی که من نذر کردم برای تو آنچه در شکم منست آزاد کرده شود
از قید تعلقات دنیا و خالص از برای تو بوده باشد و خدمت مسجد تو کند که بیت المقدس است و در آن زمان عادت
مسجد قدس را بسیار بزرگ میداشته اند چنانچه درین زمان خدمت خانه کعبه را و فرزندان خود را برای آن کار
نذر میکردند و در شریعت ایشان بر فرزندان انقیاد والدین در امثال این نذرها واجب بوده و این معنی
مشهور است تا آنکه این قول مادر مریم علیها السلام نذر بوده و نذر دیگر او پیش ازین تحقیق بوده است و نبوده است چنانچه
صاحب کشاف میگوید بعد از اخبار الهی بخشیدن فرزندی عطای او را بشارت که مفاد وحی است که باو فرستاده
معنی ندارد و جوابش آنست که درین آیه اشعاری بمعنی نیست چرا که حدیث زیاده برین دلالت نکرد که این
قول از مادر مریم علیها السلام بعد از حمل او بمریم واقع بوده و ازین فهم نمیشود که قبل از حمل او ازو این نذر واقع
نشده بوده است و اخبار خدای تعالی عمران را بخشیدن فرزندی با وی منافاتی ندارد بمذکور که از زن او حمل شده باشد
ندارد چه اخبار مذکور برآن نبود که فرزند مذکور ازین زن حاصل خواهد شد و بر تقدیر علم زن او بآنکه فرزند از او
در وجود خواهد آمد میتوانند بود که نذر مذکور را ز و پیش از اخبار مذکور واقع شده باشد و بالجمله درین آیه هیچ وجه
دلالت نیست بر امری که منافات داشته باشد بمذهب سید مرتضی علم الهدی و اما آیه سیم ذکر آن در مقام

استدلال

استدلال بغایت عجیب بنماید زیرا که آیه دلالت ندارد مگر بر مدح وفای بنذر و حال آنکه نذری که سبب نزول
این آیه بوده است مشروط بشرط بوده باتفاق جمیع امت و وجه آن مشهور است از آنکه حسنین را چون
بذکر گذشته باشد و لیکن باو بواسطه تبرک جستن باسامی جمعی که آیه مذکوره بلکه سوره که این آیه در آن سوره است
در شان ایشان نازل است ذکر آن میکنیم قاضی بیضاوی در تفسیر خود از ابن عباس نقل کرده است که امام حسن
و امام حسین علیهما السلام بیمار شدند و رسول خدای صلوات الله علیه و آله بعیادت ایشان آمدند در میان جمعی پس ایشان
روی بامیر المؤمنین علیه السلام آورده گفتند یا ابا الحسن چه شود که نذری بواسطه به شدن فرزندان خود کنی پس حضرت
امیر و فاطمه علیهما السلام و فضه کنیز ایشان نذر کردند که اگر ایشان ازین بیماری شفا یابند هر کدام سه روز روزه بدارند
و هیچ چیز با ایشان نبود که قوت ایشان تواند شد پس امیر المؤمنین علیه السلام از شمعون خیبری سه صاع
جو قرض کرده فاطمه علیها السلام صاعی را از آن بدست مبارک آرد کرده و پنج قرص نان بپخت و چون وقت
افطار شد نانهای مذکور را پیش خود گذاشتند که بآن افطار نمایند مسکینی بر ایشان وارد شد و ایشان آن نانها
دریوزه قوتی کرد پس طعام او را بر خود اختیار کردند و آن پنج قرص نان را بسایل دادند و آن شب را بی آنکه
در آن سوی حق آب چیزی تناول کرده باشند بروز آوردند و روز بعد را نیز بروزه رفتند چون شام
شد و طعامی که بدستور روز گذشته ترتیب داده بودند پیش خود گذاشتند که بآن افطار نمایند یتیمی آمد و
از ایشان طعامی خواست همه را باو داده خود همچنان بدم آبی اکتفا کردند تا روز دیگر شد و ایشان بر همان
نسبت بروزه آن قیام نموده وقت افطار اراده صرف بقیه قوت کرده داشتند نمودند که باز اسیری بدر
ایشان ایستاده چیزی طلب کرد و ایشان بر همان منوال روزهای گذشته سلوک کردند پس جبرئیل
نازل شد و این سوره بر پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرود آورد تا اینجا بود ترجمه کلام قاضی بیضاوی در تفسیر خود

اما استدلال بحدیث من نذر ان یطیع فلیطعه و اگر بیانی که در انطباق آن بر مدعا کرده مذکور شود تمام شود
مگر آنکه دلالت خواهد کرد بر آنکه نذر مشروط مشروع نباشد چنانچه بعد از تامل صادق ظاهر میشود و شما بآن قایل
نیستید پس آنچه جواب شما شود از آن جواب ما نیز میتواند بود با آنکه سید مرتضی علیه الرحمه چنانچه مسبوق گردیده
در فتوی خبر واحد را حجت نمیدانند و بعد از آن عمل نمیکنند پس امثال این اخبار حجت بر او نتوانند شد و حدیثی
که ابی الصباح کنانی روایت کرده سید مرتضی نیز بحکمی که از آن استفاده میشود قابلیت چه زیاده بر بنا از آن
فهم نشد که نام بردن عبادتی که متعلق نذر است از جمله مصححات نذر است چنانچه بعضی که از برای نهایت غایت
است اشعار بآن دارد و از آن معلوم نشد که چیز دیگر مصحح نذر نیست پس میتواند بود که نام بردن عبادت
مصحح آن باشد و دیگر مصححات نیز داشته باشد مثل تعلیق بشرط و غیر آن پس باشد که استدلال کنند بر مطلب
مذکور که صحت نذر مطلق است بحدیثی که روایت کرده است آن را شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه از منصور
بن حازم از امام جعفر صادق علیه السلام که اذا قال الرجل علی المشی الی بیت الله وهو محرم بحجة او علی
هدی کذا وکذا فلیس بشیء حتی یقول لله علی المشی الی بیته او یقول لله علی هدی کذا وکذا ان لم افعل کذا وکذا
یعنی اگر گوید شخصی که بر من است پیاده رفتن بخانه خدای بقصد بجا آوردن حج یا بر من است که برم این هدی
را با خود و بحرم برم از قول مذکور چیزی لازم نمیشود تا آنکه گوید که از برای خداست بر من پیاده رفتن بخانه او یا گوید که
خدا را بر من است این هدی و این هدی اگر فعل نیاورم این یا او این را ابو بسط آنکه حضرت در این حدیث
بیان کرده است نذر مطلق را بآنکه بگوید لله علی المشی الی بیته و نذر معلق را بآنکه بگوید لله علی هدی کذا
وکذا ان لم افعل کذا وکذا پس هر دو قسم صحیح باشد و مخفی نخواهد بود که بعضی بچه این حدیث احتمال معنی دارد که
مذکور شد احتمال معنی دیگر نیز دارد و آن آنست که قول حضرت که ان لم افعل کذا وکذا متعلق بمجموع مردود نذر

باشد

باشد باهم و بنذر آنچه اختصاص داشته باشد مع قیاس الاحتمال بطل الاستدلال تمام باید دانست که متعلق
یمین یعنی امری که سوگند بر آن میخورند خواه فعل باشد و خواه ترک میباید در وقت سوگند خوردن رجحان
و بهتری داشته باشد بحسب آخرت مثل غسل جمعه و روزه عرفه و ترک خوردن چیزی
بعد از نماز صبح و امثال آن از افعال سنت و مکروه یا بحسب دنیا باشد مثل پوشیدن ثیاب فاخر و خوردن طعام
لذیذ و ترک جماع است عجایز و آنچه مانند آن باشد یا مساوی الطرفین باشد یعنی ترک و فعل آن در ترجیح
مساوی باشد و هیچ کدام بر دیگری رجحان نداشته باشد مثل افعال مباحه یا بر سبیلی که فعلش یا ترجیح
باشد مثل امور سهمیه منعقد نیست و اگر امور مذکوره در وقت سوگند رجحان اخروی یا دنیوی داشته باشد
یا مساوی الطرفین باشد و بعد از آن مرجوح شود نزد علمای ما رضوان الله علیهم در حین مرجوح شدن مخالفت
سوگند جایز است و اگر باز مرجوحیت مذکوره زایل شود دیگر حکم سوگند نقض و رجوع بر بر قیاس رجحان
مرجوحیت عود نماید جایز و چون زایل شود واجب و اما متعلق نذر پس تمام الحکم دارد و با مشهور میان
علمای اصحاب ما این است که متعلق نذر لازم است که متعلق آن رجحان و بهتری بحسب آخرت داشته باشد
خواه فعل باشد مثل سنت و خواه ترک باشد مثل مکروه پس نذر مباح صحیح نباشد مگر نزد بعضی که نذر را نیز در حکم
مثل یمین دانسته اند کسی گوید که کسی که نذر کند صدقه را بخصوص این دینار بجا شد واجب میشود بر او تصدق بهم جنس
ساختن دینار و حال آنکه خصوصیت مذکور رجحان نیست نه در دین و نه در دنیا پس رجحان در نذر نیز معتبر
نباشد بواسطه آنکه منذور در این فرض صدقه بدینار خاص است نه نفس تخصیص و هیچ شک نیست که تصدق
بدینار خاص قبل از نذر رجحان داشته باشد بر آن که آن یکی که تبدیل یابد بدینار دیگر اگر فرض کنیم که کسی
تخصیص را نذر کرده باشد مثل آنکه دیناری برو واجب باشد که تصدق کند نذر کند که این دینار معین

مثل افعال مباحه که فعل و ترک آن بحسب دنیا مساوی الطرفین
و سوگند بامری که مرجوح است یعنی آنکه ترکش بهتر
رجحان داشته باشد صح

بدر ضمن فلان دینار خاص بعمل آورد از صحیح خواهد بود به همین معنی زیرا که صادقست بر آنکه فعلش بر ترک فی
الجمله رجحان دارد و آن ترک مطلق است بی آنکه بابدل باشد فتدبر مترجم گوید مصنف دام ظله وجه تدبر را
در حاشیه بر این وجه ایراد کرده است یعنی تخصیص مطلق که جواب مذکور متضمن آنست ناتمام است و گویا
سببش این باشد که مبنی قایل بلزوم رجحان متعلق نذر شده اند رجحان آن را بر ترک مطلق متحقق دانسته اند و در ماده
مذکور فعل شده و قبل از نذر بر ترک مطلق ندارد بلکه بر ترک لابدل رجحان دارد پس نقض مذکور بر مذهب
ایشان وارد باشد یا این باشد که رجحان مذکور من حیث خصوصیة در خبر مشعر است به خصوصیت ادا رجحان
مذکور بر تقدیر تسلیم صحیح و فعلی نیست بلی با ملاحظه آن نیز ثابت است و در ماده مذکور من حیث خصوصیة
متعلق نذر واقع شده است پس نقض وارد باشد والله اعلم بحقایق الامور حدیث بیست و هشتم
روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از محمد بن یحیی از احمد بن محمد
و علی بن ابراهیم از پدرش ابراهیم از ابن محبوب که احوال ایشان در صدر حدیث سیزدهم مذکور شد
از عبدالرحمن بن الحجاج که گفت شنیدم از ابن ابی لیلی که با اصحاب خود حکایت میکرد و میگفت
قضی امیر المؤمنین علیه السلم بین رجلین اصطحبا فی سفر فلما اراد الغداء اخرج احدهما من زاده خمسة
ارغفة فمر بهما عابر سبیل فدعواه الی طعامهما فاکل الرجل معهما حتی لم یبق شیء فلما فرغوا اعطاهما العابر
بهما ثمانیة دراهم ثواب ما اکل من طعامهما فقال صاحب الثلثة ارغفة لصاحب الخمسة ارغفة اقسمها نصفین
بینی وبینک وقال صاحب الخمسة لا بل یأخذ کل واحد منا من الدراهم علی عدد ما اخرج من الزاد فقال فأتیا
امیر المؤمنین علیه السلم فی ذلک فلما سمع مقالتهما قال لهما اصطلحا وان قضیتکما دنیة فقالا اقض بیننا
بالحق قال فاعطی صاحب الخمسة ارغفة سبعة دراهم واعطی صاحب ثلثة ارغفة درهما وقال لهما

الیس

الیس اخرج احدکما من زاده خمسة ارغفة واخرج الآخر ثلثة فقالا نعم قال الیس اکل معکما ضیفکما مثل ما اکلتما
قالا نعم قال الیس اکل کل واحد منکما ثلثة ارغفة غیر ثلث قالا نعم قال الیس اکل کل واحد منکما ثلثة
ارغفة غیر ثلث قالا نعم قال الیس اکلت انت یا صاحب الثلثة ثلثة ارغفة غیر ثلث الیس بقی لک یا صاحب
الثلثة ثلث رغیف من زادک وبقی لک یا صاحب الخمسة رغیفان وثلث واکلت ثلثة غیر ثلث فاعطاهما
بکل ثلث رغیف درهما فاعطی صاحب الرغیفین وثلث سبعة دراهم واعطی صاحب ثلثة ارغفة درهما
یعنی حکم کرد روزی امیر المؤمنین علیه السلم میان دو مرد که رفیق بودند با هم در سفری و چون اراده خوردن
غذای باهم نمودند یکی از ایشان پنج قرص نان از توشه خود برآورد و دیگری سه قرص نان پس رهگذری بر ایشان
وارد شد و ایشان او را بر سر سفره خود دعوت کردند و او دعوت ایشان را اجابت کرده با ایشان بنان
خوردن مشغول شد تا چیزی از آن نانها باقی نماند پس چون از نان خوردن فارغ شدند آن مرد رهگذر
بازای آنچه از نان ایشان خورده بود هشت درهم برآورد و با ایشان داد پس رفیقی که صاحب سه قرص
نان بود گفت برفیقی که پنج قرص نان آورده بود که این درهم را دو قسم برابر کن میان او و خود و صاحب
پنج قرص نان گفت نه بلکه هر کدام بعدد نانی که از توشه خود برآورده ایم زر بگیریم یعنی من پنج درهم برمیدارم
و تو سه درهم بردار راوی گوید که چون میان ایشان بر سر این دعوی نزاع شد مرد و مرافعه خود را پیش حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلام آوردند که میانه ایشان براستی حکم نماید پس حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم
چون سخن هر دو را شنید و بر حقیقت قصه اطلاع یافت با ایشان گفت که با هم صلح کنید که قضیه شما سهل است
و قابلیت نزاع ندارد ایشان قبول نکردند و گفتند حکم کن میانه ما براستی که بغیر از آن راضی نمیشویم راوی
گوید چون حضرت امیر دیدند که میان ایشان سازگاری نمیشود در مقام تقسیم آن بر ایشان در آمد

سفت درهم از انجمله صاحب پنج قرص نان داد و یک درهم بصاحب سه قرص نان وچون بسیار از این
تقسیم متعجب یافتند فرمودند با ایشان نه که یکی از شما پنج قرص نان برآورده بود و دیگر سه قرص نان گفتند
بلی گفت نه هر یک از شما سه قرص نان خورده است الا ثلثی گفتند بلی گفت نه تو ای صاحب سه قرص نان
سه قرص نان خورده الا ثلثی و نه تو ای صاحب پنج قرص نان سه قرص خورده الا ثلثی و نه میهمان شما
سه قرص خورده است الا ثلثی و نه باقی ماند از برای تو ای صاحب سه قرص از آنچه از توشه خود برآورده بودی
ثلث قرص و از برای تو ای صاحب پنج قرص دو قرص و ثلثی پس او داد بشما عوض آنچه از نان شما خورده
بود بازای هر ثلث قرصی یکدرهم پس بصاحب پنج قرص که دو قرص و ثلثی از نان او خورده است که عبارت
از سفت ثلث باشد سفت درهم داده باشد و بصاحب سه قرص که ثلث قرصی را از او خورده بود یکدرهم
جو مع ابن بابویه که همثال این قضایای غریب و احکام عجیب که از امیر المومنین علیه السلم واقع شده بسیار است
و کتاب تهذیب الاحکام و کلینی و کتاب من لا یحضره الفقیه بر پاره از آن اشتمال دارد و بعضی علما
کتاب بزرگی درین باب نوشته اند که نهایت بسط دارد و من آن کتاب را در خراسان دیده ام
٢٩٦ در تاریخ نهصد و سفتاد و دو از هجرة والسلام حدیث بیست و نهم روایت شده باسنادی
که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از جمعی از اصحاب ما از احمد بن محمد بن خالد که احوال ایشان پیش
ذکر یافت از عثمان بن عیسی از کسی که او ذکر کرده از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلم که گفت
جاء رجل موسر الی رسول الله صلی الله علیه وآله نقی الثوب فجلس الی رسول الله صلی الله علیه وآله
فجاء رجل معسر درن الثوب فجلس الی جنب الموسر فقبض الموسر ثیابه من تحت فخذیه فقال له رسول الله
صلی الله علیه وآله اخفت ان یمسک من فقره شیء قال لا قال فخفت ان یصیبه من غناک شیء قال

لا قال

لا قال فخفت ان یوسخ ثیابک قال لا قال فما حملک علی ما صنعت فقال یا رسول الله ان لی قرینا یزین لی
کل قبیح ویقبح لی کل حسن وقد جعلت له نصف مالی فقال رسول الله صلی الله علیه وآله للمعسر اتقبل
قال لا فقال له الرجل ولم قال اخاف ان یدخلنی ما دخلک شرح کلام بلاغت نظام در ضمن دو مبحث مبحث اول
خلاصه کلام امام علیه السلم آنکه آمد مرد مالداری پیش رسول خدا صلی الله علیه وآله که رخت پاکیزه پوشیده بود
نزد آن حضرت نشست پس مردی که رخت او چرکین بود آمده در پهلوی او قرار گرفت چون مرد مالدار از آن
مطلع شد رخت خود را جمع کرده بزیر رانهای خود در آورد که برخت او نخورد حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وآله از روی ملامت با او خطاب کرده فرمودند ترسیدی که چیزی از فقر وی بتو عاید شود
گفت نه فرمودند ترسیدی که از غنا و ثروت تو چیزی باو عاید شود گفت نه فرمودند ترسیدی که رخت تو چرکین شود
گفت نه فرمودند پس چه چیز ترا برین داشت که خاطر او را آزرده کردی گفت ای رسول خدای بدرستی که مرا
همراهی هست که در نظر من هر قبیحی را زینت میدهد و خوب مینماید و هر خوبی را قبیح میسازد و بدرو می نماید و من
بازای این فاحشی که باغوای او از من سر زده نصف مال خود را باو دادم پس رسول خدای صلی الله علیه وآله بآن
مرد مفلس گفتند قبول میکنی از او آنچه بازای کسر خاطری که از وی بتو رسیده بتو میدهد گفت نه آن مرد مالدار گفت
چرا گفت میترسم که آنچه در نفس تو در آمده است که باعث اقدام باین عمل شده در نفس من در آید مبحث دوم
فجلس الی رسول الله صلی الله علیه وآله الی درین فقره بمعنی مع است چنانچه در آیه کریمه من انصاری الی
الله بنابر آنچه بعض مفسرین گفته اند برآنکه استعمال الی بمعنی عند است چنانچه درین بیت که شعر یکی
از فصحای عرب است و قد سئلت بالسلسبیل الی الشباب فذکره اشهی الی من الرحیق السلسبیل یعنی آبها
راه بجوانی ست که توانم بدست آورد آنرا مرا آنچه یاد آن خوش آینده تر است نزد من از شراب بغایت
خوشگوار و میتواند بود که بهمان در معنی خود مستعمل باشد بتضمین معنی توجه در ملبس یعنی فجلس

منو چنانکه رسول الله صلی الله علیه و آله در دیباج الثوب بفتح دال و کسر رای بی نقطه صفت شب بهیست
از دردن بفتح دال در اکه یعنی وسخ و چرک است فتقبض الموسی ثیابه من تحت فخذه بضم فخذ به میتواند بود که
راجع بموسی باشد یعنی موسی جمع کرد رخت خود را و در زیر رانهای خود در آورد تا رخت بسر لاحق
نشود و میتواند بود که راجع بسر باشد یعنی موسی رخت خود را که وقت نشستن بسر زیر رانهای او در
آمده بود هر از زیر رانهای او بر آورد و جمع نمود تا چرکن نشود و من درین تحت فخذه بر تقدیر اول
یعنی فی است یا من زایده است چه یعنی خود چنانچه ظاهر است موافقت با آن فعل ندارد و
بر تقدیر ثانی از برای ابتدای غایت است و در معنی خود مستعمل و لیکن ظاهر آنست که ضمیر مذکور راجع
باشد بموسی چنانچه مرشد با آنست قول حضرت که فخفت ان یوسخ ثیابک چرا که غرض ازین کلام
ملامت شدید است بر مخاطب و تنبیه او بر آنکه خوف مذکور گنجایش ندارد و ظاهر است که اگر رخت
موسی در زیر رانهای سر در آمده بوده است گنجایش ترس مذکور بوده است پس ملامت و
تنبیه مذکور مناسب نباشد ان الغنی یا بن ترتب لکل قبیحا مراد بغنی شیطانست یعنی بدرستی
که در شیطانست که بغوای من میکند بدرا در نظر من خوب و اینها بدینا بعمل آورم و مستوجب ملامت
شوم و خوب را در کسوت بد جلوه گر گرداند تا از آن اجتناب نمایم و از اجر آن محروم مانم و این فعل شنیع
که از من در خدمت تو سر زد از جمله اغوا اوست به بد بری او بود مراقد جعلت لک نصف مالی یعنی در
مقابل آنچه ازین نسبت باو صادر شده نصف مال خود را باو دادم تا تدارک خاطر او بشود و نفس
مرا زجری بوده باشد که دیگر ازین قسم عملی از و سر نزند قال الخائف ان یحلی ما دخلک یعنی میترسم
که آنچه از کبر و غرور و بزرگی جستن بر مردم و خود بر داشتن خود و سایر اخلاق ذمیمه که از لوازم

تمول

تمول و مال را دوست دارد و در نوبت آن جمعیت در نفس من در آمد و من نیز با وجود ضعف شوم و ابتدای فقهای
و علیه التکلان **حدیث سی ام** روایت شده است بسندی که متصلست بشیخ صدوق ثقة الاسلام
محمد بن بابویه القمی از حمزه بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام که گفت
روایت کرده است بمن ابو عبد الله عبد العزیز بن محمد بن عیسی الابهری که گفت بمن ابو عبد الله محمد بن زکریا
جوهری غلابی بصری که گفت بمن شعیب بن واقد که گفت روایت کرد بمن حسین بن زید از امام بحق ناطق امام جعفر
صادق علیه السلام از آبای بزرگوار خود صلوات الله علیهم اجمعین از امام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام
قال نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن الاکل علی الجنابة فانه یورث الفقر و نهی عن تقلیم الاظفار بالاسنان
و قال لا تجعلوا المساجد طرقا حتی تصلوا فیها رکعتین و نهی ان یبول احد تحت شجرة مثمرة او علی قارعة الطریق
و نهی ان یبول الرجل و فرجه باد للشمس او للقمر و قال اذا دخلتم الغائط فتجنبوا القبلة و نهی ان یدخل الرجل
فی سوم اخیه المؤمن و نهی ان یکثر الکلام عند المجامعة و قال منه یکون خرس الولد و نهی ان یتکلم الرجل
عند [illegible] و نهی عن الشرب فی آنیة الذهب و الفضة
و نهی عن لبس الحریر و الدیباج و القز للرجال و اما النساء فلا بأس و قال صلی الله علیه و آله لعن الله الخمر و عاصرها
و غارسها و شاربها و ساقیها و بایعها و مشتریها و آکل ثمنها و حاملها و المحمولة الیه و قال صلی الله علیه و آله
من شربها لم تقبل له صلاة اربعین یوما و ان مات و فی بطنه شیء منها کان حقا علی الله ان یسقیه من طینة خبال و هو صدید
اهل النار و ما یخرج من فروج الزناة فیجتمع ذلک فی قدور جهنم فیشربه اهل النار فیصهر به ما فی بطونهم و الجلود
و نهی عن ضرب وجوه البهائم و نهی ان یقول الرجل للرجل زوجنی اختک حتی ازوجک اختی و نهی عن الکلام یوم الجمعة
و الامام یخطب و نهی ان یستعمل اجیر حتی یعلم ما اجرته و نهی ان یختال الرجل فی مشیه و قال النبی صلی الله علیه

[illegible]

من عرضت له فاحشة او شهوة فاجتنبها من مخافة الله عز وجل حرّم الله عليه النار وآمنه من الفزع الاكبر وانجز له
ما وعده في كتابه في قوله تعالى ولمن خاف مقام ربه جنتان ومن ملأ عينه من حرام ملأ الله عينيه يوم القيمة
من النار الا ان يتوب ويرجع ونهى عن الغيبة وقال صلى الله عليه وآله من اغتاب امرأ مسلما بطل صومه ونقض
وضوءه وجاء يوم القيمة تفوح من فيه رائحة انتن من الجيفة يتاذى به اهل الموقف وقال صلى الله عليه وآله
من ذرفت عيناه من خشية الله كان له بكل قطرة قطرت من دموعه قصر في الجنة مكلل بالدر والجواهر
فيه ما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر وقال صلى الله عليه وآله لا تحقروا شيئا من الشر وان صغر
في اعينكم ولا تستكثروا الخير وان كثر في اعينكم وقال صلى الله عليه وآله لا كبيرة مع الاستغفار ولا صغيرة مع الاصرار

شرح کلام معجز نظام در ضمن آغاز و شش بشارت و انجام **آغاز** مشتمل بر دو جنس **جنس اول** خلاصه کلام امیر المومنین
انکه نهی کرده است رسول خدای صلی الله علیه و آله از خوردن چیزی در حال جنابت بواسطه آنکه مورث فقر است
و در روی می آورد و نهی کرده است از گرفتن ناخنها بدندان و فرموده است و فرموده است مسجدها را
خود مکنید مگر آنکه بگذارید در آن دو رکعت نماز و نهی کرده است از آنکه بول کنند در زیر درختان میوه دار
یا در میان جاده ای راه که محل عبور مردم است و نهی کرده است از آنکه بول کند شخصی و عورت او پیدا باشد
بجانب قرص آفتاب یا ماه و فرموده است که هر گاه داخل طهارت خانه شوید باید که از جهت قبله یکجانب
بگردید و چنان مکنید که روی بقبله باشید یا پشت بقبله و نهی کرده است از آنکه داخل شود شخصی در سوم برادر مؤمن
خود بر سوم چه که اراده نماید خریدن چیزی را که دیگری در مقام خریدن آن در آمده است یا فروختن چیزی بکسی
که قرار خریدن آن چیز از شخص دیگر داده است و نهی کرده است از سخن کردن بسیار هنگام مجامعت و
فرموده است که گنگی فرزندان از آن بهم میرسد و نهی کرده است از آنکه زنی نزد غیر شوهر خود با کسی که محرم

او نباشد

او نباشد سخن کند زیاده از پنج کلمه که ناچار باشد او از تکلم با آن و نهی کرده است از خوردن و آشامیدن در ظروف
طلا و نقره و نهی کرده است مردان را از پوشیدن حریر و دیبا و کج و تا نماز او جایز نیست از پوشیدن آنها و
فرموده است صلوات الله علیه و آله که لعنت کرده است و از رحمت خود دور گردانیده است حضرت عزت
شراب را و کسی که شراب را می افشرد و کسی که درخت انگور را بقصد شراب بکارد و کسی که مباشر شرب
آن میشود و ساقی آن را و فروشنده آن را و کسی که آن را میخرد و کسی که بهای آن را صرف خودش مینماید و بردارنده
آن را و کسی که بجهت او می برند و فرموده است کسی که مباشر شرب آن میشود قبول نمیشود نماز او
تا چهل روز و اگر بمیرد و چیزی از شراب در شکم او باشد بر خدای تعالی لازم است که بخوراند او را در روز قیامت
شربت فساد را که عبارت از ریم تن دوزخیان است و آنچه از فرج زنان زانیه بیرون آید و جمع میشود آنها
در دیگهای دوزخ که چون اهل دوزخ تشنه میشوند از آنجا آب بایشان میدهند و گداخته میشود بسبب آن جمیع
آنچه در شکمهای ایشان است و پوستهای بدنهای ایشان و نهی کرده است از زدن روی چهارپایان و نهی کرده است
از آنکه بگوید شخصی بشخصی که لا و حیوتک و حیوة فلان یعنی قسم خورد بنفی چیزی و بگوید چنین نیست بزندگی
تو یا زندگی فلان و نهی کرده است از سخن کردن در روز آدینه وقتی که خطیب بخواندن خطبه قیام داشته باشد
و نهی کرده است از آنکه مزدور را بکار فرمایند تا معین نمایند که مزد و روزی او چند است یعنی اول قرار مزد او بدهی
او باید داد و بعد از آن باید که بکار فرمود و نهی کرده است از آنکه تکبر نمایند در رفتار خود و بطریق ارباب
تکبر روند و فرموده است پیغمبر صلوات الله علیه و آله که کسی که کاری بعمل آورد یا پیش آید که از جانب شرع
نهی از آن شده باشد یا شهوتی دست دهد او را و بواسطه ترس خدای تعالی از آن اجتناب نماید حرام میگرداند
خدای تعالی بر او آتش دوزخ را و ایمن میسازد او را از فزع اکبر که عبارت از روز عرض اعمال یا وقت انقطاع

آنجاست و وفا میکند با و آنچه وعده کرده است در کتاب خود جایی که فرموده است ولمن خاف مقام ربه جنتان
یعنی از برای آن کسی که بترسد از موقف پروردگار خود که بندگان را آنجا در برابر او میدارند باز ایستادن
نزد پروردگار خود در امر عرض و حساب علی اختلاف التفسیرین دو بهشت آماده است بهشت عدن و بهشت
نعیم که یکی را بسبب ایمان و عقاید درست عطا میشود و دیگری را بسبب قیام باعمال صالحه و گویند که یکی
یکی را بسبب اعمال صالحه و دیگری را بسبب اجتناب مناهی و ترک معاصی یا یکی را در مقابل عمل بدهند
و دیگری را بجهت تفضل و موهبت یا یکی بجهت التذاذ روح و سرور رسید او و دیگری را بسبب آسایش
جسم که عبارت از جنت روحانی و جنت جسمانیست علی اختلاف التفاسیر و کسی که نگاه کند بچشمهای خود را
از حرام و بر چیزها که دیدن آن او را روا نیست نظر بکار ندارد پر میکند خدای تعالی روز قیامت چشم او را
از آتش مگر آنکه توبه کند و از آن رجوع نماید و نهی کرده است از غیبت کردن و فرموده است که
کسی که غیبت کند مسلمانی را امر آن بنا باطل میشود روزه او و وضوی او بشکند و در می آید بر جسم
نجاست با بوی و مانی زشت تر از تن مرده ببوی آمده که اهل عرصات از آن نهایت ایذا داشته باشند
و فرموده است صلوات الله علیه و آله که کسی اشک بریزد چشمهای او از ترس خدای تعالی هر آینه بوده
باشد او را بهر قطره که از اشک او حاصل شود قصری در بهشت مرصع بدر و جواهر که چشم هیچ بیننده مثل
آن ندیده باشد و گوش هیچ شنونده مانند آن نشنیده و ادراک هیچ بشری پی بآن نبرده و فرموده است
صلوات الله علیه و آله که خبر دارید شما را اگر چه در چشم شما اندک نماید و بسیار بدانید خبر با اگر چه در چشم شما
بسیار نماید و فرموده است صلوات الله علیه و آله که نیست کبیره با استغفار و نیست صغیره با اصرار یعنی
هر کبیره که بعد از ارتکاب آن استغفار نمایند و توبه کنند مغفور و آمرزیده شده است و هر صغیره که

بر آن اصرار

بر آن اصرار نمایند و قصد مکرر بعمل آوردن داشته باشند کبیره میشود بخش دوم حتی تصلوا فيها ركعتين
حتی اینجا از برای انتهای غایت است یعنی تعیین نهایت فعل یعنی الی یا از برای استثنای سوی کردن
مابعد خود است از ما قبل یعنی الا و این حتی چنانچه بمعنی الی شایعست بمعنی الا نیز در میان عرب مشهور است
و بسیار استعمال یافته چنانچه شاعر گوید — لیس العطاء من الفضول سماحة — حتی تجود و ما لدیک قلیل — نیست بخشش
دلیل جود و بخشش — مگر آن کان بوقت نادر است — و معنی کلام بر تقدیر اول که حتی یعنی الی باشد آنست که
راه ساختن مساجد بر شما مکروه است تا وقتی که دو رکعت نماز در آن بجا آورید و بعد از آن کراهت
آن زایل میشود و بر تقدیر ثانی آنکه راه ساختن مساجد مکروه است مگر آنکه دو رکعت نماز کنید در آن و
مترجم گوید
دو معنی اگر چه نزدیک بهمست اما اندک تفرقه میان ایشان هست چنانچه بعد از تامل بظهور میرسد
مراد مصنف دام ظله تفرقه مذکوره غالبا این است که بر تقدیر دوم اگر کسی قصد گزاردن دو رکعت نماز
کند و مسجد را راه سازد در اثنای عبور نماز مذکور را بجای آورد راه ساختن مذکور از و بوجه مکروه بعمل آمده
و چون نماز گذارد در وجه مباح گردیده است چنانچه اگر خواهد مکروه از و بعمل نیاید بیاید نماز را در روی آ
نماز را با ابتدای دخول خود در جزو اول مسجد بگذارد مگر قصد آن نکند به برده و تقدیر اباحت مخصوص بعد
از نماز است چنانچه بعد از رجوع یعنی الاولی صنوج می باید اذا دخلتم الغائط غائط بکسر یاد در اصل زمین
هموار نگون است که مکان یا دیه و صحرانشینان در وقت قضای حاجت بآنجا میرفتند و مراد اینجا بیت
الخلاست که بهر وضع باشد سوم اختلاف شده است میان علما در آنکه نهی از دخول در سوم یا در حوض
که درین حدیث واقع شده یعنی که در بخش اول مذکور شد از برای تحریم است و دلالت بر حرام بودن
آن دارد یا نهی تنزیهی است و مفاد آن کراهت است و علی ای حال حرمت یا کراهت دخول مذکور تا بیت

که دخول مذکور از روی التماس واقع شود اما اگر از کسی که در سوم او داخل میشود التماس نماید که از سریع با
شرای آن بکند رو با و کند ارد و هیچکس خلاف نکرده است در آنکه حرام نیست و ظاهر این است که مکروه نیز
نباشد والله اعلم ان یکثر الکلام عند المجامعة نهی اینجا باتفاق علما محمول بر کراهت است نه هیچکس به
حرام بودن سخن کردن بسیار در وقت مجامعت قایل نشده و لفظ یکثر میتواند بود که بصیغه مجهول خوانده
شود و معنی چنین باشد که نهی کرده است پیغمبر صلوات الله علیه و آله از آنکه سخن در آن وقت بسیار شود اعم از آنکه از
فاعل واقع شود یا از مفعول و امر مذکور به هر دو مکروه باشد و معاضد آنست کلام امام جعفر صادق علیه السلام
که اتقوا الکلام عند التقاء الختانین یعنی پرهیز کنید از سخن کردن نزد بهم رسیدن ختانین که عبارت از محل
ختنه زن و مرد است و میتواند بود که بصیغه معلوم خوانده شود و معنی چنین باشد که نهی کرده است از آنکه در آن وقت
بسیار سخن کند و برین تقدیر ظاهر آنست که ضمیر فاعل راجع باشد بر علی که در فقره پیشتر است و کراهت
کلام مخصوص باشد بمرد و مؤید آنست کلام رسول خدای صلوات الله علیه و آله که یا علی لا تتکلم عند الجماع
کثیرا و لیکن باعث ضعف آنست که مراد بر علی در فقره پیشتر که و نهی ان یدخل الرجل فی سوم اخیه مخصوص نیست
هم از آنکه مرد باشد یا زن چنانچه در فقره پیشتر از آنکه و نهی ان یبول الرجل و وجه با وجود این نیز چنان است
چه مکروه بودن دخول در سوم و بول کردن برانو به وجه اختصاص بمرد ندارد بلکه چنانچه بمرد مکروه است بزن نیز
مکروه است طینة خبال طینت بمعنی سرشت است و خبال بفتح فای نقطه دار و بای یک نقطه در اصل لغت
بمعنی فساد است و مراد اینجا چنانچه در حدیث اول مذکور شد ریم است و خبا نست فیصیر مالی بطون
بصیر بصاد بی نقطه ماخوذ از صهر بمعنی گداز نیدن است قال فی الصحاح صهرت الشیء فانصهر ای اذبته فذاب
و مراد اینجا آنست که ریم مذکور را از غدار نهایت حدتی که دارد هر چه در شکم ایشان از روده و پوست همه را گداز

شکم ایشان بیرون می آید و تحت ظلال المتخشبه مراد بانشبال تکبر و سرکشی است و در متن است چنانچه عادت
متکبران و ارباب تجبر است و نهی درین فقره و فقرات که از پی است باتفاق علما محمول بر کراهت است
زیرا که عدم حرمت آنها از دلایل دیگر ظاهر شده است سوای سخن کردن در وقت خطبه که در حرام بودن آن خلاف است
و علی لخاف مقام ربه جنتان مقام یا اسم مکان است مراد بآن و الله اعلم موقفیست که خدای تعالی بندگان
خود را بایستاند و از عهده حساب او بر آیند یا مصدر میمیست یعنی قیام بر احوال بندگان و مراقبت ایشان
با کلام درین تقدیر است که مقام خایف عند ربه یعنی مقام کسی که نزد پروردگار خود ترس داشته باشد
زیر فرفت عیناه ذرف بفتح ذال نقطه دار و سکون رای بمعنی سیلان اشک است قال فی الصحاح ذرف الدمع یذرف
ذرفا ای سال یقال ذرفت عینه اذا سال دمعها نابتین بول تفسیر کرده اند درخت میوه دار را که از بن
شعص نهی از بول کردن در زیر آنست هر درختی که از شان آن باشد که میوه بار آورد و اگر چه در زمان
آینده باشد و بنا نهاده اند کلام خود را بر قاعده که در علم اصول مقرر شده که بقای معنی مشتق منه در صدق
مشتق از روی حقیقت شرط نیست و این بنا ثبت نهایت عجیب زیرا که آنچه در اصول مقرر شده بر تقدیر
لزوم باشد تقاضای زیاده ازین نمیکند که چنانچه بول کردن در زیر درختی که بالفعل میوه داشته
باشد مکروه است و در زیر درختی که یکوقتی میوه دار بوده نیز مکروه باشد و اگر چه بالفعل میوه نداشته باشد
نه درختی که از شان او باشد که در زمان آینده میوه بار آورد و اگر چه هرگز میوه بار نیاورده است چه اطلاق
مطلق بر چیزی که بعد ازین متصف بمعنی مشتق منه خواهد شد باتفاق مجاز است خلاف در آنست که اطلاق
مشتق بر آنچه وقتی بمعنی مشتق منه اتصاف داشته است و بعد از آن اتصاف مذکور زایل شده حقیقت است
یا مجاز نابتین ظاهر آنست که مراد به لا ابن منه ورنی نهی زنان از تکلم زیاده بر پنج کلمه که حدیث مشتمل بر آنست

کلامی باشد که تکلم بآن حسب شرع ضرور باشد مثل تواتر کردن حقی که در ذمه او است اگر نکند ذمه او از حق
مذکور بری نشود یا ادای شهادت کامی که از جانب حاکم شرع بآن مکلف شده باشد و امثال آن
پس بر این تقدیر بعد بیداوسیع کلمه وجهی نخواهد داشت زیرا که جواز کلام بر تقدیر مذکور بقدر ضرورت است
باجماع علما چنانچه اگر کمتر از پنج کلمه رفع ضرورت میشده باشد زیاده جایز نخواهد بود و اگر به پنج کلمه
نیز رفع نشود بیشتر جایز خواهد بود و بعضی حمل کرده اند ضرورت را بضرورت عرفی که بحسب
عرف و عادت بآن احتیاج باشد بی آنکه ضرورت شرعی اقتضای آن نماید مثل
پرسیدن احوال غایب از جمعی که از سفر آمده باشد که اگر نپرسد او را علم باحوال او بهم
نتواند رسید و استفسار احوال بیمار از طبیب یا از کسی که بعیادت او آمده باشد و امثال آن و با این حمل
اگر چه رفع اشکال مذکور میشود ولیکن تجویز تکلم به پنج کلمه و کمتر نیز در مثل این موضع جای بحث است
و دور نیست که توان گفت که بعضی علما قایل شده اند بآنکه شنیدن آواز زن اجنبی کامی حرام است
که شایبه شهوتی و بیم در افتادن بفعل حرام بوده باشد و بدون آن حرام نیست چنانچه شیخ جمال الدین
مطهر علیه الرحمه در کتاب تذکرة الفقها این مذهب را اختیار کرده پس بنابر این حدیث محمول است
بر آنکه جایی که از آن قبیل نباشد که شایبه شهوتی یا بیم در افتادن بفعل حرام بوده باشد تجویز
زیاده بر پنج کلمه مکروه است و همچنین کمتر از پنج کلمه کامی که بحسب عرف و عادت بآن احتیاج نباشد
وی تواند بود که عدد پنج کنایه از قلت و کمی باشد چنانچه عدد هفتاد در آیه کریمه ان تستغفر لهم سبعین
بنابر آنچه در شرح حدیث نهم سبق ذکر یافت کنایه از کثرت و بسیار است و خصوص پنج
و عدم آن دخلی نباشد نهایتش بحثی که مذکور شد چنانچه مخفی نیست بر این تقدیر نیز وارد آید

نمایش سو

نمایش سیم گویا مراد بعدم قبول نماز کسی که شراب خورده باشد تا چهل روز آنست که بر نمازهای او
در مدت مذکور ثوابی مترتب نیست نه آنکه نماز او در این مدت مجزی نیست و او را بعد از آن قضای آنها
می باید کرد زیرا که باتفاق علما نماز او مجزیست و بر او قضای آنها لازم نیست و بعضی می گویند آنست
که از کلام سید مرتضی علم الهدی مستفاد میشود که قبول عبادت امریست مغایر مجزی بودن آن
زیرا که عبادت مجزی آنست که ادای آن مستلزم برائت ذمه مکلف بآن شده باشد یعنی مکلف چون
او را بجای آورد دیگر ذمت او بری میشود از عقابی که از جانب شرع مقرر شده بر ترک آن و خلاف علما
و عبادت مقبول آنکه بر فعل آن ثواب مترتب باشد و ادای آن چنانچه رفع عقاب مذکور نماید موجب
ثواب نیز باشد و میان این دو معنی تلازم نیست و مرد چنانچه بعضی گمان برده اند بلکه [illegible]
و دلیل اول کلام خدای تعالی در قرآن مجید جایی که می فرماید انما یتقبل الله من المتقین یعنی خدای تعالی قبول
نمیکند مگر عبادت پرهیزکاران را با آنکه عبادت غیر پرهیزکاران نیز مجزیست باجماع علما دوم کلام او جل و علا
جایی که حکایت میکند از ابرهیم و اسمعیل علی نبینا و علیهما السلم که گفته اند ربنا تقبل منا یعنی پروردگارا
در معرض قبول خود آر عبادت ما را با آنکه ظاهر است که از ایشان عبادت غیر مجزی بعمل نمی آمد سیم
کلام او تعالی شانه جایی که می فرماید فتقبل من احدهما و لم یتقبل من الآخر یعنی خدای تعالی قبول کرد از یکی از ایشان را
که هابیل و قابیل فرزندان آدم علیه السلم باشند و از دیگری قبول نکرد با آنکه با آنچه مامور بودند عمل کرده بودند
و از عهده تکلیف بآن برآمده سبب قصتهم نقلست که چون آدم علی نبینا و علیه السلم مامور شد بآنکه دختر یک بطن
از فرزندان خود را به پسر بطن دیگر دهد توام هابیل را که لیوذا نام داشت و چندان شکلی نداشت بقابیل دهد و
توام قابیل را که اقلیما نام داشت و در نهایت حسن بود بهابیل نامزد کرد قابیل از این حکم ابا نموده گفت

خواهر من شکیل تر است و با من در رحم بوده برای من اولی است آدم علیه السلام گفت حکم خدای برین وجه صدور یافته
و مرا درین امر اختیاری نیست قابیل تسلیم نداشت و گفت تو هابیل را بیش از من دوست میداری لاجرم
آنچه خوب روی تر است باو میدهی آدم علیه السلام گفت اگر سخن مرا باور نمیکنی هر یک از شما قربانی کنید تا آنچه
قربانی هر کدام قبول کرد اقلیما از آن او باشد هابیل گوسفند دار بود گوسفند فربهی که بغایت دوست میداشت
بیاورد و بر سر کوهی نهاد و نیت کرد که اگر قربانی من قبول شود ترک اقلیما کنم و قابیل صاحب زرع بود دسته
گندم ضعیف و کم دانه بیاورد و همان موضع نهاد و با خود گفت که این قربانی اگر قبول شود و اگر نشود
من از خواهر خود دست باز ندارم فتقبل من احدهما ولم یتقبل من الآخر پس قربانی یکی از ایشان که هابیل باشد
در معرض قبول در آمد برین وجه که آتش سفید بی دود از آسمان فرود آمد و گوسفند را بخورد و از دیگر
که قابیل باشد قبول نشد و آتش از قربانی او در گذشت و بخوردن آن ملتفت نشد قابیل را آتش خشم مشتعل
در آمده دود حسد بصیرت او را کور ساخت تا کرد با او آنچه کرد و جزای آن یافت آنچه یافت چنانچه در محل
خود مفصل مذکور است چهارم حدیث پیغمبر صلوات الله علیه و آله که ان من الصلوة لما یقبل نصفها و ثلثها
و ربعها وان منها یلف کما یلف الثوب الخلق فیضرب بها وجه صاحبها یعنی بدرستی که از جمله نماز نمازیست
که قبول میشود نصف آن و ثلث آن و باقی بواسطه قصوری که دارد مرتبه قبول نمی یابد و بعضی که از جمله
نماز نمازیست که در هم نوردیده میشود و بآن روی صاحبش یعنی هیچ جزوش قبول نمیشود بلکه تمام
آن را بر روی صاحبش میزنند که بر وجه مرضی بر آن قیام ننموده چنانچه ظاهر است که مراد بنماز در حدیث مذکور
نماز مجزیست زیرا که نماز غیر مجزی در حقیقت نماز نیست پس حاصل معنی حدیث آنست که بعضی نمازها
اگرچه مجزیست اما مرتبه قبولش بلند است و ثوابی بر آن مترتب نمیشود بلکه امری که بر آن مترتب میشود

عقابست

١٦١

عقابست که بر ترک آن مترتب است و بعضی نمازها نصف یا ثلث یا ربعش قبول میشود یعنی که از نماز آن نصف
یا ثلث یا ربع ثوابی که بر فعل آن مترتب است میابد و از باقی محروم میشود والله اعلم پنجم اگر مردم همیشه
در هر عصری و در هر شهری که عملی بجای می آورند بعد از فراغ از آن قبول آن را از خدای خود درخواست نمایند
و اگر قبول و اجزا بیک معنی می بود دعای مذکور نیکو نمیبود دیگر آنکه پس از قیام بآن عمل زیرا که آنچه بوجه غیر مجزی
بعمل آید بدعا چنانچه محقق است مجزی نمیشود و بعضی که قایل بعدم فرق شده اند و قبول و اجزا را یک
معنی میدانند از دلیل اول برین وجه جواب گفته اند تقوی و پرهیزگاری را سه مرتبه است اول بری شدن
از شرک چنانچه در تفسیر بسیاری واقع است قوله تعالی والزمهم کلمة التقوی بعضی مفسرین گفته اند که مراد بکلمه
تقوی درین آیه طیبه لا اله الا الله است که بگفتن آن از ظلمات کفر نجات میابند دوم اجتناب
از معاصی و منهیات سیم بری شدن از آنچه انسان را از یاد حق باز دارد پس میباید که مراد بمتقین در
آیه مذکوره اصحاب مرتبه اول باشند یعنی جمعی که خود را از شرک و کفر بری ساخته اند و هیچ شک نیست
که عبادت غیر ایشان مجزی نیست و اسلام باتفاق شرط مجزی بودن عبادت شرعیست و عبادت
ارباب شرک و نفاق مجزی نیست و اینکه بعد از اسلام قضای عبادت بر ایشان واجب نیست بواسطه
آنست که اسلام باعث سقوط اعمال ما قبل میشود و از دلیل دوم برین وجه که گاه هست انسان طلب
امری که حاصلست و او واقع میشود و مقصود بسط کلام و پهن ساختن سخن است با محبوب خود در
معرض احتیاج و افتقار او در آوردن چنانچه در تفسیر آیه کریمه ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا یعنی
ای پروردگار ما بر ما مگیر اگر چیزی را فراموش کنیم یا خطایی از ما بعمل آمده باشد از وجهی که بواسطه درخواست
کردن امر واقع که عدم مؤاخذه بر نسیانست و ذکر کرده اند یکی ازین دو وجه است و از دلیل سیم برین وجه که

تعبیر شده است در آیهٔ مذکوره از عدم اجزای بعدم قبول یعنی در قوله تعالی ولم یتقبل من الآخر عدم اجزاست
که معنی آیه چنین باشد که عمل یکی از ایشان مجزی و صحیح بود و عمل دیگری غیر مجزی و فاسد گویا بواسطهٔ خللی که در نیت
یا یکی از واجبات و شروط آن بود و از دلیل چهارم آنکه مراد بعدم قبول نماز در حدیث مذکور عدم ترتب
ثواب مطلق نیست بلکه مراد کم شدن ثواب و فوت شدن معظم آنست و از دلیل پنجم آنکه بسیار باشد
که دعایی که بعد از فراغ عمل بواسطهٔ قبول آن از مردم و رفع میشود بواسطهٔ طلب زیادتی ثواب و عدم
تنقیص آن باشد و درین جوابها بحثی چند بخاطر میرسد که ذکر آن موجب اطناب و درازی سخن است
و با آنچه در جواب از دلیل چهارم مذکور شد معلوم است عدم قبول نماز شارب خمر که حمل نموده فقیر سید مرتضی
علیه الرحمه که عدم ترتب معظم ثواب باشد منافی چهارم باید دانست که نهی پیغمبر صلوات الله علیه و آله از غیبت یقین
محمول بر تحریم است و مفاد آن با اجماع علما حرام بودن غیبت است در غیر مواضعی که تجویز شده و حکم حضرت
صلوات الله علیه و آله بباطل شدن روزه و وضو که حدیث متضمن آنست مبنی بر نهایت مبالغه است
و در کم شدن ثواب آنها چنانچه گویا باطل شده است و ازین قبیل است حدیثی که روایت
کرده است آنرا شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه در کتاب تهذیب الاخبار از امام جعفر صادق علیه السلام که
سمع رسول الله صلی الله علیه و آله امرأة تسابّ جارية لها وهي صائمة فدعا رسول الله صلی الله علیه و آله بطعام
فقال لها کلی فقالت انی صائمة فقال کیف تکونین صائمة وقد سببت جاریتک ان الصوم لیس من الطعام والشراب
یعنی شنید رسول خدای صلی الله علیه و آله که زنی دشنام میداد بکنیزکی که در رقبهٔ ملکیت او بوده و آن
زن روزه دار بود پس پیغمبر صلوات الله فرمودند طعامی حاضر سازند حاضر ساختند خطاب بآن زن
کرده فرمودند که ازین طعام بخور زن گفت من روزه دارم حضرت فرمودند چون میتواند بود که روزه

داشته باشی و حال آنکه دشنام دادی کنیز خود را بدرستی که روزه همین باز داشتن نفس خود از خوردن طعام
و شراب نیست تنها بلکه کسی که روزه میدارد میباید از جمیع مناهی مجتنب باشد و میباید دانست که غیبت
را بر چند وجه تعریف کرده اند که آگاه ساختن غیر است در حال غیبت انسان معین یا شخص باشد بر امری
که در او حاصل باشد و نسبت آن مکروه طبیعت او باشد و در عرف عادت نسبت امر مذکور را باو نقص
و عیب او نمایند خواه آگاه ساختن مذکور بطریق گفتن باشد و خواه بطریق اشارت و ایما خواه بکنایه ادا شود
و خواه بتصریح و قید انسان معین بواسطهٔ آنست که غیبت انسان غیر معین بیرون رود و چه آن جایز است
باتفاق مثل آنکه بگوید یکی از مردم فلان شهر یا فلان قبیله که عددش محصور نباشد فلان عیب دارد که مراد
از کسی که در حکم انسان معین است انسان غیر معین است از جماعتی که عدد ایشان محصور باشد مثل
آنکه بگوید یکی از قاضیان این شهر فاسق است وقتی که معلوم باشد چند قاضی در آن شهر است چه ظاهر است
که آن نیز غیبت است و اگر چه بعضی از علما متعرض آن نشده اند و تقیید بامری که در او حاصل باشد بواسطهٔ
آنست که بهتان و افترا از تعریف غیبت بیرون رود زیرا که آن نیز اگر چه حرام است اما غیبت نیست
و فایدهٔ قید دیگر که نسبت آن باو مکروه طبع او باشد و در عرف و عادت نسبت آن را باو نقص و عیب دانند
ظاهر است و باید دانست که غیبت را در ده موضع جایز دانسته اند اول جایی که نزد حاکم شرع گواهی باید داد که
از و فلان عمل واقع شده مثل آنکه کسی شراب خورده باشد و حاکم خواهد که بر او اقامت حد نماید و از کسی گواهی
طلبد یا قصاص خون او تواند کرد که درین دو حال نسبت فعل مذکور باو جایز است بلکه واجب دویم جایی که
خواهد نهی منکر کند و باید که چیزی را با خود معاون سازد که از عهدهٔ این بر آید یا قصد او این باشد که غیبت او بآن
شخص برسد و از فعل خود باز ایستد سیم جایی که خواهد از کسی که بر وظلمی کرده باشد شکایت نماید

تا رفع ظلم مذکور از او بشود چهارم گاهی که کسی که با او مشورت کنند که با فلان بخواهم مسافر شوم یا معامله نمایم و
آنچه مانند این باشد چه در این حال آگاه ساختن مستشیر بر صفات ذمیمه او که از او دیده باشد تجویز شده پنجم
جرح گواه و نسبت دادن بفسق با او در حضور حاکم شرع چه امر مذکور بر مدعی علیه و وکیل او باتفاق جایز است
و همچنین جرح و تفسیق راوی حدیث که علما تجویز کرده اند ششم تفضیل بعض علما و هنرمندان بر بعض
مثل آنکه گاهی بگویند فلان عالم افضل از فلان عالم است یا فلان از فلان بهتر می نویسد و امثال آن
گاهی که متضمن اهانت و تخفیف او نباشد هفتم غیبت کسی که متظاهر بفسق باشد یعنی برملا فسق میکرده
باشد و از نسبت آن باو مستنکف و غم داشته نباشد بنابر یک قول هشتم یاد کردن کسی که بصفت عیبی یا لقب
ناخوشی مشهور شده باشد چنانچه او را بآن بشناسند مثل فلان اعور یا فلان لنگ و امثال آن گاهی که قصد
احتقار و خفت او نداشته باشد نهم یاد کردن عیب کسی پیش بعضی که بر آن مطلع باشند بشرطی که کسی
آن مطلع نباشد نشنیده باشد بنابر قولی دهم تنبیه بر خطای کسی در مسئله از مسائل علمی که حکم بآن
کرده باشد و یا بکذب او در خبری که داده و آنچه مثل آن باشد بقصد آنکه دیگری تابع او در آن مسئله نشود
و بضلالت نیفتد و کسی آن خبر را راست نداند فایده پنجم از کلام حضرت صلوات الله علیه و آله در اکثر احادیث
لا صغیرة مع الاصرار فهم میشود که گناه صغیره گاهی که بدان مصر باشند کبیره میشود مثل آنکه اگر مردی جامه زرکشی
پوشیده باشد و بر آن اصرار نماید مرتکب پوشیدن مذکور با آنکه در اصل آن را از صغایر شمرده اند کبیره خواهد
بود و مشهور میان علما آنست که نفس اصرار بر صغیره کبیره است نه آنکه صغیره باصرار کبیره میشود پس گویا ایشان
این حدیث را که بحسب ظاهر دلالت بر خلاف مقصود ایشان دارد بمعنی خلاف ظاهر حمل خواهند کرد و توان گفت
که معنی حدیث آنست که بسبب اصل صغیره باصرار عقابی مترتب نیست بلکه بر نفس اصرار مترتب است

کنایه ازآنکه

کنایه ازآنکه عقابی بر صغیره مترتب نیست در جنب عقابی که بر اصرار آن مترتب می باید قدر مخصوص ندارد
و منزله هیچ نیست و اصرار در اصل مأخوذ از صر که بمعنی بستن است و از غیبت است که سماوار را
صره میگویند چه موضوعست از برای آنکه در آن زر بندند یا آنرا در کمر بندند و بعد از آن اطلاق شده است
بر ثبات ورزیدن بر گناه و بی آنکه بعد از صدور آن در مقام استغفار از آن در آیند چنانچه گویا او را
بر گناه یا بر ثبات [illegible] بر آن بسته اند این وجه تسمیه مأخوذ است از بعض مفسرین نزد تفسیر آیه کریمه
لم یصروا علی ما فعلوا وهم یعلمون و بعض علما تقسیم کرده اند اصرار بر گناه را بر فعلی و حکمی و گفته اند اصرار
فعلی آنست که بر فعل واحد از معاصی مداوم ورزند بی آنکه توبه در میان آید یا آنکه در مقام اکثار و بسیاری
جنس صغایر در آیند بی توبه و اگرچه صغیره واحده را مکرر بعمل نیاورند و اصرار حکمی آنکه عزم بر اعاده صغیره داشته
باشند بعد از فراغ از آن اما اگر مکرر صغیره بعمل آید و بعد از آن بخاطر نرسد که توبه از آن بجا باید کرد و عزم بر
اعاده آن نیز نباشد ظاهر آنست که او را مصر بر آن نگویند یعنی در زمره کلام و مخفی نماند که تخصیص اصرار حکمی
بعزم بر اعاده آن صغیره بعد از فراغ از آن که در کلام او واقع شده مشعر بر آنست که اگر عازم باشد بعد از فراغ
آن بر صغیره دیگر غیر آن صغیره اصرار بر صغیره از او بعمل نیامده باشد و ظاهر از اقوال علما آنست که آن نیز اصرار
بر صغیره است و تقیید به بعد از فراغ از آن نیز که در کلام او واقعست بحسب ظاهر منافاتی با آن میکند که کسی
که در طول سال عازم پوشیدن جامه ابریشم باشد مثلا و بواسطه عدم قدرت بر آن بعمل نیاورده باشد او را مصر نگویند و این حکم
نیز محل نظر است فایده ششم در تحقیق عدد کبایر و معنی کبیره میان علما اختلاف بسیار واقع است جمعی از ایشان
گفته اند کبیره هر گناهیست که خدای تعالی در قرآن مجید عقاب بر آن را وعده کرده است و بعضی گفته اند که هر گناهیست
که شارع از برای آن حدی قرار داده یا تصریح بوعید در آن کرده و طایفه بر آن رفته اند که هر معصیتی که اقدام بآن

باد ازین باکی قبل بروایت فاعل هر در امور دینی و گروهی این قول اختیار کرده‌اند که هر گناهی سببست کبیره و بیش
بدلیل قطعی معلوم شده باشد و بعضی این قول که هر گناهی گفته است از اول سوره نسا تا این آیه چون اندکه
ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم آنچه این سوره متضمن نهی ازان باشد کبیره است و باقی صغیره و
جماعتی گفته‌اند که جمیع گناهان کبیره است زیرا که همه در نفس شر کنند که در ضمن آن مخالفت امر الهی بفعل می آید و اگر
اطلاق صغیره و کبیره بر آن میکنند بطریق اضافه با فوق و ما تحت است یعنی گناهی که عقابی بر آن مترتبست
بیشتر از عقاب گناه دیگر است نسبت بان کبیره است و نسبت بانچه عقاب آن کمتر است از آن صغیره
مثلا بوسه نسبت بزنا صغیره است و نسبت بنظر و لمس کبیره و شیخ ابو علی طبرسی در کتاب مجمع البیان بعد از آنکه نقل
این قول کرده است کلامی ایراد کرده است که ترجمه‌اش این است این قول مذهب علمای ماست رضوان
الله علیهم زیرا که ایشان گفته‌اند گناهان همه کبیره‌اند نهایتش آنکه بعضی از بعضی اکبرند و صغیره در میان
گناهان نیست و آنکه بعضی را صغیره میگویند قیاس بگناهیست که ازان بزرگتر است و استحقاق عقاب
بفعل آن بیشتر میرسد انتهی ترجمه کلامه و بعضی گفته‌اند گناهان کبیره هفت اند شرک بخدا و قتل نفس
که خدای تعالی حرام کرده است آنرا و قذف محصنه و خوردن مال یتیم و زنا و گریختن از جنگ کفار و عقوق الدین
مترجم گوید بیان این اجمال آنکه بعضی علما بر آن رفته‌اند که گناهان کبیره که در آیه مذکوره متضمن آنست
منحصر در هفت گناه است اول شرک بالله یعنی شریک گرفتن از برای خدای تعالی در پرستش و عبادت و او را یکتا (شرک)
نی دانستن قال الله تعالی ان الله لا یغفر ان یشرک به یعنی بدرستی که حضرت عزت نمی آمرزد گناهی را که
متضمن شرک باو باشد و قال الله تعالی ومن یشرک بالله فقد حرم الله علیه الجنة و ماواه النار یعنی هر کس که شریک آرد
بخدای تعالی و مر او را در پرستش و عبادت شریک قرار دهد و او را یکتای بی همتا نداند بتحقیق که حرام میشود در و بهشت

(دوم قتل نفس) و جاوید مقام او همیشه در دوزخ خواهد بود دوم خون ناحق یعنی مرتکب کشتن کسی شدن بی آنکه از جانب شرع
اقدس رخصت آن حاصل شده باشد و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها یعنی هر کس که بکشد از روی قصد
و عمد مؤمنی که عالم باشد بایمان او و داند که کشتن او حرام است باو اشتغال او دوزخ است که جاوید در آنجا
(سیم قذف محصنات) کند سیم قذف محصنات یعنی زنا نسبت دادن زنان شوهردار که ان الذین یرمون المحصنات الغافلات المؤمنات
لعنوا فی الدنیا و الآخرة و لهم عذاب عظیم یعنی کسانی که نسبت زنا میدهند بزنان شوهردار که بزیور ایمان آراسته
باشند و غافل باشند از آنچه نسبت آن بایشان میدهند یعنی دامان کردار ایشان بآن آلوده نباشد لعنت
کرده شده‌اند و در معرض سخط و غضب الهی در آمده در دنیا و آخرت و مر ایشان راست خواهد بود عذاب بزرگ و عقاب
شدید و در حدیث وارد است که من قذف محصنا او محصنة احبط الله عمله و یسلط علیه یوم القیمة الف ملك من بین یدیه
و من خلفه ینهشون لحمه ثم یؤمر به الی النار یعنی هر کس دشنام بزنا دهد مردی را یا زن را شناسنده باشد یا زنی که شوهر
دار باشد مرتبه قبول نمی دهد خدای تعالی عمل او را و مسلط سازد در روز پسین هزار فرشته را که از پیش و پس او
(چهارم تصرف در مال یتیم) در آیند و گوشت بدن او را میریزانند باشند بعد از آن فرمان دهد که او را بسوی آتش دوزخ برند چهارم
تصرف در مال یتیم بر خلاف حق ان الذین یأکلون اموال الیتامی ظلما انما یأکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا یعنی بدرستی که
آنانکه میخورند مال یتیم را و انتفاع می برند ازان از روی ستم و بیداد این است و جز این نیست که میخورند
در شکمهای خود آتش را و زود باشد که در گرفته شوند بآتش دوزخ و پیداست که مراد بخوردن مال یتیم درین آیه
محض خوردن که عبارت از مضغ و ابتلاع است نیست بلکه مراد مطلق نفع یافتن ازانست خواه بعنوان خوردن
باشد و خواه بنحو دیگر و تعبیر ازان بخوردن بواسطه آنست که ظاهرترین منافع آن خوردنست و تقیید بظلم بواسطه آنست
که گاه نفع بردن ازان بر وجه حق باشد مثل آنکه وصی او عملی که جهت ایشان کرده باشد گرفته باشد یا آنکه بعد از رعایت مغبطه یتیم

بعنوان قرض یا زیادت آن کرده باشد حرام نخواهد بود و عقاب مذکور بر آن ترتب نخواهد داشت و اگر گویند هرگاه
گرفتن آن بعنوان اجره عمل یا بسبیل قرض باشد مر آینه انتفاع از مال خود خواهد بود نه از مال یتیم پس بعد از صرف مال
یتیم بجهت اخراج آن و تحصیل قبیح ظلما نباشد جوابش آنست که مسلم نمیداریم که انتفاع مذکور را در عرف خوردن مال
یتیم گویند بلکه انتفاع بمال یتیم است نهایتش مزید و جعفر بشرع زیرا که در صدق معنی مشتق چنانچه سبق ذکر یافت
بقای معنی مشتق منه لازم نیست و بر تقدیر تسلیم آن می تواند بود که تقیید بظلم بواسطه زیادتی تاکید و مبالغه
باشد نه برای آنکه تصرف بمال یتیم نیست مگر قسمی ظلم و ستمکاری و در تفسیر کبیر آورده است که در روز قیامت
خورندگان مال یتیم همه جا که قیامت در آیند در حالتی که آتشی که در درون ایشان ازان پر باشد زبانه میکشیده
باشد و بر دهان و بینی و گوش و چشم ایشان ظاهر شده باشد و اهل عرصات ایشان را بدین علامات بشناخته
باشد که ایشانند که در دار دنیا مبادرت بخوردن مال یتیم کرده اند تمکنا ز توفیق در گذشتن ازان روز پنجم
زنا کردن بر خلاف قانون شریعت معتبر است و مباشرت زنا شدن که وصف یعنی «ومن یفعل ذلک یلق اثاما یضاعف له
العذاب یوم القیمة ویخلد فیه مهانا» یعنی کسی که بفعل آورد شرک بخدا و خون ناحق و زنا را بیابد جزای بد که داوری
خدا و وعید آن شود مر او را عذاب روز بازپسین و جاوید بماند در ان عذاب در حالتی که خوار و بی اعتبار
باشد از عبد الله مسعود روایت شده است که گفت از رسول خدای پرسیدم که کدام گناه بزرگتر است و عقاب
آن از گناهان دیگر بیشتر فرمودند آنکه با خدای خود دیگری را در عبادت شریک سازی و او را یکتای بیهمتا ندانی
گفتم بعد ازان کدام گناه فرمودند آنکه فرزند خود را بکشی از ترس آنکه مبادا در قسمتی از طعام تو با تو بخورد گفتم بعد ازان
کدام گناه فرمودند آنکه زنا کنی با زن همسایه خود بعد ازان بواسطه تصدیق کلام حضرت این آیه نازل شد
و اول این آیه این است که «والذین لا یدعون مع الله الها آخر ولا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق ولا یزنون»

و در حدیث از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که آنحضرت از پدر بزرگوار خود امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده اند که
«للزانی ست خصال ثلث فی الدنیا وثلث فی الآخرة اما اللواتی فی الدنیا فانه یذهب بنور الوجه ویورث الفقر ویعجل الفنا
واما اللواتی فی الآخرة فسخط الرب جل جلاله وسوء الحساب والخلود فی النار» یعنی مر زنا کننده را شش خصلت حاصل است
سه در دنیا و سه در آخرت اما آن سه که در دنیاست آنست که نور روی او را ببرد و درویشی می آورد و فنا و زوال
حیات او را نزدیک میگرداند و اما سه که در آخرت است سخط و غضب پروردگار است جل اسمه و در روز قیامت و فرو خواهد
گرفت و ناخوشی و صعوبت در حساب کار زنادان آن که زنی نخواهد داشت و جاوید بودن در آتش دوزخ
که جزای مشرکان و کافرانست ششم گریختن از جنگ کافران که در کتاب مجید بدانها وعید فرموده باشد قال الله تعالی شانه یا ایها
«الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار ومن یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد
باء بغضب من الله ومأویه جهنم وبئس المصیر» یعنی ای آنانکه ایمان آورده اید وقتی که ببینید جمعی برای جنگ می آیند کافران را که
انبوه شده و در هم پیوسته از برای جنگ پس مگردانید بر ایشان پشتهای خود را یعنی از پیش ایشان مگریزید و هر کس که بگرداند
بر ایشان در ان روز پشت خود را و بگریزد مگر آنکه برگردیدن او بقصد آن باشد که دشمن را بر جنگ دلیر سازد
پس بجانب او باز گردد یا پناه جوید بگروهی از مسلمانان تا مدد او شوند که باز گردد بجنگ پس بدرستی که از خدای تعالی
و باز گشت او دوزخ باشد و بد جای بازگشتی است دوزخ هفتم عاق شدن پدر و مادر و عصیان
ایشان و رنجیدن زیرا که حضرت عزت عاق پدر و مادر را جبار شقی خوانده است و آنجا که فرموده است
«وبرا بوالدتی ولم یجعلنی جبارا شقیا» یعنی نیکوئی به پدر و مادر که کلمه خشونت آمیز مگوی و از ایشان تنگدل مباش
و صحبت ایشان را گران مشمار و بانگ بر ایشان مزن که خشنودی خدای تعالی از تو بخشنودی و رضای ایشان باز بسته است
و در حدیث وارد است که «من یعمل العاق فلیعمل ما شاء فلن یدخل الجنة» یعنی هر کس که عاق پدر

و مأمور شود که هر گناهی که خواهد بعمل آرد که هرگز بوی بهشت نخواهد شنید و درین باب که گناهان کبیره و صغیره چند و درین
هفت گناه که از امهات معاصی اند و آیات قرآنی بر ذم ایشان ناطق است حدیثی از پیغمبر صلوات الله علیه و آله
نیز روایت شده است و آن این است که الکبائر سبع اعظمهن الاشراک بالله وقتل النفس والزنا واکل مال الیتیم
وقذف المحصنة وعقوق الوالدین والفرار من الزحف فمن لقی الله سبحانه وهو بریء منهن کان معی فی بحبوحة جنة
مصاریعها من ذهب یعنی گناهان کبیره هفت اند بر نهجی که مذکور شد پس هر کس در موقف لقای الهی در آید
و ازین هفت گناه پاک باشد سر آینه با من بمقام خواهد بود در وسط بهشتی که درهای آن از طلای احمر باشد
و بعضی سیزده گناه را نیز از کبایر شمرده اند که با آنکه در اصل بطریق اجمال مذکور است تفصیل ذکر یابد اول
لواطه که عبارت از نزدیکی کردن با پسران و مردان است و آن گناهیست بزرگ و خطائیست عظیم چنانچه
در حدیث از پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایت شده است که لما عمل قوم لوط بکت الارض الی ربها حتی بلغت
دموعها الی السماء وبکت السماء حتی بلغت دموعها العرش فاوحی الله عز وجل الی السماء ان امطری علیهم الحجارة واوحی
الی الارض ان اخسفی بهم یعنی چون قوم لوط علی نبینا و علیه السلام بعمل آوردند آنچه بعمل آوردند گریست زمین از
عظمت آن گناه بسوی پروردگار خود چندانکه اشکهای او بآسمان رسید و گریست آسمان چندانکه اشکهای
او بعرش رسید پس وحی فرستاد حضرت عزت بآسمان که بر ایشان سنگ بیارد و وحی فرستاد بزمین که ایشان را
بخود درکش و فرو برد ایشان را اینچنین بوده و این عمل نبوده تا رسید بایشان آنچه رسید و نقل است که قبل از قوم لوط علیه السلام
از کسی اقدام باین عمل واقع نشده بود ما سبقکم بها من احد من العالمین و حدیثی وارد است از امیر المؤمنین که
قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله تعالی حین امر ان یهبط آدم و زوجته و هبط ابلیس ولا زوجة له و هبط
الحیة ولا زوج لها فکان اول من یلوط بنفسه ابلیس فکانت ذریته من نفسه وکذلک الحیة

یعنی رسول خدا فرمود که حق تعالی وقتی که فرمود آدم علی نبینا و علیه السلام فرود آمد بزمین با زن خود و ابلیس فرود آمد و زن نداشت و مار
فرود آمد و جفت او با او نبود پس اول کسی که اقدام بلواطه نمود با نفس خود ابلیس بود پس ذریه او از خود وجود آمد
و همچنین مرویست از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که کان قوم لوط افضل قوم خلقهم الله فطلبهم ابلیس الطلب
الشدید وکان من فضلهم وخیرهم انهم اذا خرجوا الی العمل خرجوا باجمعهم وبقی النساء خلفهم فلم یزل ابلیس یعتادهم وکانوا
اذا رجعوا خرب ابلیس ما کانوا یعملون فقال بعضهم لبعض تعالوا نرصد هذا الذی یخرب متاعنا فرصدوا فاذا هو غلام احسن
ما یکون من الغلمان فقالوا انت الذی تخرب متاعنا فقال نعم مرة بعد مرة فاخذوه واجتمع رأیهم علی ان یقتلوه
فبیتوه عند رجل فلما کان اللیل صاح فقال الرجل ما لک فقال کان ابی ینومنی علی بطنه فقال الرجل فتعال فنم علی بطنی
فقال فلم یزل بذلک الرجل حتی علمه ان یعمل بنفسه فاول من علمه ابلیس والثانی علمه هو ثم انسل ففر منهم فاصبحوا
فجعل الرجل یخبرهم بما فعل بالغلام ویعجبهم منه شیئا لا یعرفونه فوضعوا ایدیهم فیه حتی اکتفی الرجال بعضهم ببعض ثم
جعلوا یرصدون مار الطریق فیفعلون به حتی ترک مدینتهم الناس ثم ترکوا نساءهم واقبلوا علی الغلمان فلما
رای ابلیس لعنه الله انه قد احکم امره فی الرجال دار الی النساء فصیر نفسه امرأة ثم قال ان رجالکن یفعلون بعضهم ببعض
فافعلن انتن فیما بینکن ففعلن وعلی ذلک یعظهم لوط علیه السلام ویوصیهم فلم یقبلوا منه ولم یطیعوا حتی
استغنی الرجال بالرجال والنساء بالنساء فلما کملت علیهم الحجة بعث الله عز وجل جبرئیل ومیکائیل
واسرافیل علیهم السلام فی زی غلمان علیهم اقبیة فمروا بلوط وهو یحرث فقال این تریدون ما رأیت اجمل منکم قط
قالوا ارسلنا سیدنا الی رب هذه البلدة قال اولم یبلغ سیدکم ما یفعل اهل هذه المدینة انهم یأخذون الرجال
فیفعلون بهم حتی یخرج الدم فقالوا امرنا سیدنا ان نمر وسطها قال فلی الیکم حاجة قالوا وما هی قال تصبروا
هیهنا حتی یأتی اختلاط الظلام قال فجلسوا فبعث ابنته فقال جیئیهم بخبز وجیئی لهم بماء فی القرعة
تقطر

بها من اب فلما ان ذهب جبرئیل الی البیت اقبل لوط فی الوادی فقال لوط الساعة یذهب بالضبیان الوادی
قالوا فمضوا حتی مضی فجعل لوط یمشی فی اصل الحائط فجعل جبرئیل ومیکائیل واسرافیل یمشون وسط الطریق
فقال یا بنی امشوا معی فقالوا امرنا ان نمر فی وسطها وکان لوط یستغنم الظلام ومر ابلیس لعنه الله واخذ من حجر امرأة
صبیا فطرحه فی البئر فتصایح اهل المدینة کلهم علی باب لوط فلما نظروا الی الغلمان فی منزل لوط قالوا یا
لوط قد دخلت فی عملنا فقال لهم هؤلاء ضیفی فلا تفضحون قالوا انهم ثلاثة خذ واحدا واعطنا اثنین قال فادخلهم الحجرة
وقال لوط لو ان لی بکم قوة او اهل بیت یمنعون منکم قال فتدافعوا وکسروا الباب وطرحوا لوطا فقال
له جبرئیل علیه السلام انا رسل ربک لن یصلوا الیک واخذ کفا من بطحاء فضرب بها وجوههم وقال شاهت
الوجوه فعمی اهل المدینة کلهم فقال لهم لوط یا رسل ربی بما امرکم ربی فیهم قالوا امرنا ان ناخذهم بالسحر
قال فلی الیکم حاجة قالوا وما حاجتک قال تاخذهم الساعة قالوا یا لوط ان موعدهم الصبح
الیس الصبح بقریب لمن یرید ان یاخذ فخذ انت بناتک وامض ودع امراتک یعنی قوم لوط پیغمبر علیه السلام
فاعل این فعل بودند که آورنده بود ایشان را ابلیس طلب کرد و بسوی خود خواند شیطان ایشان را
خواندن از روی شدت وعید تمام و از جمله فعل ایشان آن بود که چون بجای بیرون می آمدند همه یکبار
بیرون می آمدند و مردان خود را پیش میکردند و زنان در عقب میبودند پس شیطان نه پسندید آنرا از ایشان
زد و چنان بود که چون بر میگشتند آنچه از پیش بر فتن ساخته و پرداخته بودند همه خراب و ابتر می یافتند
و نیک دانستند که آن فعل اگر صادر میشود پس بهم گفتند باید تا کمین کنیم و ببینیم که کیست که این متاع
ما را خراب میکند چون کمین کردند دیدند شیطان را بصورت پسر امردی در کمال حسن و جمال صاحب او گفتند
تو یی که متاع ما را همیشه خراب میکنی گفت بلی منم که چند مرتبه این کار کرده ام و میکنم پس همه اتفاق کردند

ورایهای

ورایهای خود را بر آن قرار دادند که او را بکشند و او را یکی از مردان خود ببردند که شب پیش او ببرد
و چون صباح شود بسزای خود رسانند چون شب دست داد آن پسر شروع در زاری کرد آن مرد از سبب
زاری پرسید گفت هر شب که پدر خود میخوابیدم پدر مرا بر روی سینه خود میخوابانید آن مرد از تنگی
کردن گفت بیا و بر روی سینه من بخواب چون آنچنان کرد خود را برو میمالید و او را رهنمونی کار
بد میکرد تا آنکه او را بر آن داشت و تعلیم او کرد که با او آن کار بکنند پس اول کسی که تعلیم آن عمل کرد ابلیس
بود دوم آن مرد بود که از ابلیس آموخته بود بعد از آن رهنمونی این عمل از ایشان به دیگران و فهمید
پس چون آن شب را بصباح آوردند آن مرد باقی قوم را از آنچه شب واقع شده بود خبر داد و خوش افتاد
ایشان را آن عمل که تا آن وقت ندانسته بودند پس دست در آن عمل نهاده مردان با مردان ایشان
با آن کار در آمدند بعد از آن در سر راه کمین میکردند و هر کس میگذشت او را میگرفتند و با او این عمل میکردند
تا مردم ترک آمدن شهر ایشان نمودند و ایشان دست از زنان خود باز داشتند و بمباشرت پسران
مشغول شدند چون شیطان دید که کار او در مردان ایشان استحکام یافت و همه فریفته عمل او شدند
متوجه زنان شد و خود را بصورت زنی بر آورد و در برابر ایشان آمد و گفت مردان شما بعضی با بعضی
باین عمل مشغول شده اند شما نیز در مقابل ایشان خود را بکاری مشغول سازید تا تلافی آن بکنید و ایشان را
بر سحق و طبق زدن ترغیب نمود و ایشان نیز بآن کار در افتادند پس لوط علیه السلام چون آن حال را
در قوم ملاحظه نمودند در مقام وعظ و نصیحت ایشان در آمد و ایشان را وصیت بترک آن عمل مینمود
ایشان قبول نمیکردند و سر باطاعت او در نمی آوردند تا آنکه چنان شد که مردان ایشان از مردان
از زنان مستغنی شدند و زنان بزنان از مردان غنا حاصل کردند پس خدای سبحانه و تعالی

جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را بر ایشان فرستاد در صورت پسران صاحب جمال با لباسهای نیکو و ایشان به لوط
گذشتند در وقتی که او به زراعت مشغول داشت لوط چون ایشان را دید گفت اراده کجا دارید گفتن
بر سبیل شما مرگ کسی ندیده ام گفتند ما را خواجه ما فرستاده است نزد بزرگ این شهر لوط گفت مگر
خواجه شما نرسیده است که مردم این شهر در چه کارند بد ترینی که ایشان مردی را که بر ایشان وارد میشود
میگیرند و با ایشان مباشرت مینمایند تا آنکه خون از ایشان روان میشود ایشان گفتند که خواجه ما فرموده است
که ما از میان این شهر بگذریم لوط گفت پس مرا با شما حاجتیست اگر بر آرید آنرا گفتند حاجت تو چیز است
گفت حاجت من آنست که اینجا صبر کنید تا شب دست دهد و عالم تاریک گردد پس ایشان نزد او نشستند
و او دختر خود را فرستاد و گفت از برای ایشان پاره نان حاضر کن و از برای ایشان آب بیاور و جامهای
بیاور که خود را با آن بپوشند و از سرما ایمن گردند پس دختر بخانه رفت باران در رود خانه سر کرد لوط با خود
گفت همین ساعت رود خانه طغیان خواهد کرد و این پسران را خواهد برد با ایشان گفت برخیزید با شما بشهر
رویم و چون بشهر در آمدند لوط در پناه دیوار براه میرفت و ایشان در میان شهر میرفتند لوط گفت
ای پسران من بیخ جا براه روید که من میروم ایشان گفتند خواجه ما ما را فرموده است که از میان شهر
بگذشته باشیم و ما تخلف حکم او نمی توانیم نمود و لوط تاریکی شب بغنیمت دانسته بر آن اعتماد کرده
بود که کسی ایشان را نخواهد دید تا ایشان را بخانه خود در آورد پس شیطان حیله انگیخت و طفلی را از کنار زنی برگرفت
و در چاهی انداخت شورش در مردم شهر افتاد و هجوم بر در خانه لوط آوردند و فریاد آغاز نهادند چون بخانه لوط
در آمدند آن پسران را آنجا دیدند زبان بتشنیع برگشودند که ای لوط تو نیز بعمل ما در آمدی و آنچه ما را از آن منع
میکردی خود بآن قیام نمودی لوط گفت ای قوم این پسران مهمان منند زنهار که مرا فضیحت مکنید

و پیرامون

و پیرامون ایشان مگردید گفتند ما از سر مهمانان نگذریم و دو نفر از ایشان را با او گذار و خود یکی الفرف نمای
را دیگر گوید پس لوط ایشان را داخل حجره ساخت و گفت چه میشنید مرا اصل چنین میشنید که فوت آن میشنیدند
که ایشان را از من منع میکردند را دیگر گوید ایشان در خانه لوط واقعه میکردند و حاجت مینمودند تا در خانه را شکستند
و لوط را بر کنار راندند پس جبرئیل علیه السلام در مقام اظهار حال خود در آمده گفت ای لوط دغدغه خاطر
راه مده که ما رسولان پروردگار توییم که بواسطه دفع ایشان آمده ایم و ایشان را بر تو دستی نیست و در حال
کفی خاک برگرفت و در رویهای ایشان ریخت و گفت شاهت الوجوه و در حال جمیع اهل آن شهر
کور شدند و چشمهای ایشان از دیدن افتاد و لوط علیه السلام دانست که ایشان بکاری آمده اند گفت ای
رسولان پروردگار من از جانب خدای من بچه کار مامور شده اید گفتند ماموریم بر آنکه ایشان را بجزای
خود برسانیم لوط گفت پس مرا با شما حاجتیست گفتند چه چیز است حاجت تو گفت حاجت من آنست که
در ساعت نظر سوده عمل کنید و ایشان را یکساعت دیگر مهلت ندهید گفتند ای لوط موعد امر مذکور صبح است
و نیز صبح نزدیکست از برای هلاک چه میخواهی که هلاک ایشان را پس بگیر دست دختران خود را و خود
بگذار رکن و زن خود را بگذار که او نیز بواسطه کفر خود مستوجب عذاب است تا اینجا بود در جعبه کلام مذکور
و در کلام مجید وارد است که و ما هی من الظالمین ببعید یعنی از ظالمان است تو ای محمد بعید نیست که مرتکب
آن امر شود از اهل ظلم و عدوان خواهد بود و پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرموده است که من عمل عمل
لوطی الرجال لم یمت حتی یدعوا الی نفسه یعنی کسی که حریص باشد در مباشرت مردان نمیرد تا مردان را بجانب
خود نخواند که با او همان عمل بجای آورند و نیز از پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایت شده است که من نکح امرأة
فی دبرها او رجلا او غلاما حشره الله یوم القیمة انتن من الجیفة یتأذی به الناس حتی یدخل جهنم و لا یقبل

اللّه منه صرفا و لاعدلا و احبط اللّه عمله و یجعل فی تابوت مشدود بمسامیر من حدید و یضرب علیه التابوت
بصفایح حتی ینتظم فی تلک المسامیر فلو وضع عرق من عروقه علی اربعمائة الف امة لماتوا جمیعا و هو اشد اهل النار
عذابا یعنی هر کس مباشرت کند با زن از راه دیگر یا نزدیکی کند با پسری یا مردی حشر کند خدای تعالی او را روز
قیامت بحالی که بد بوی تر باشد بدن او از مرداری چنانچه در آزار باشند اهل محشر از آن بوی تا داخل
دوزخ باشند و قبول نکند خدای تعالی ازو صرف کردن مالی را در راه خدا و عدالتی که در احکام بکار برده شود
و عمل او را از مرتبهٔ قبول یافتن باز دارد و در آورده او را در تابوتی که آن را بمسمارهای آهنین در هم آورده
باشند و بر روی او زده میشده باشد صفایح آن تابوت تا از هم بپاشد و زیر نشود در آن مسامیر
پس اگر رگی از رگهای بدن او را بر بدن چهار صد هزار کس بگذارند همه هلاک شوند و عذاب او سخت ترین
عذابهای اهل دوزخ باشد و از امیر المؤمنین علیه السلم روایت شده است که اللوطی یعادون الدبر و اما
الدبر فهو الکفر یعنی لواطه کرا این احادیث در باب عقاب آن وارد است ملاعبه با زبر موضع مخصوص است
و اما وطی موضع مخصوص کفر محض است اجارنا اللّه و ایاکم معاشر المسلمین من ذلک دوم ربا یعنی سود خوردن که
الذین یاکلون الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس یعنی آنکه سود زر میخورند بر نخیزند از قبرهای خود مگر
چنانچه بر میخیزد کسی که دیوانه باشد او را جنی از مس زعم عرب این بوده که چون جن مس بدن آدمی نماید
و بدن خود را ببدن او رساند عقل او ضایع میشود و ضبط دماغ بهم میرساند پس کلام الهی بر طبق زعم ایشان
نازل است و حاصل کلام آنست که خورندگان سود زر در روز قیامت بشکل دیوانها و مجانین محشور شوند
محشور شوند و اهل عرصات ایشان را بآن علامت خواهند شناخت و در مجمع البیان روایت کرده است
صلوات اللّه علیه و آله که لما اسری بی الی السماء رایت رجالا بطونهم کالبیوت فیها الحیات ترى من

خارج

خارج ظهورهم فقلت یا جبرئیل من هؤلاء قال هؤلاء اکلة الربوا یعنی شبی که مرا بآسمان میبردند گروهی را دیدم که شکمهای
ایشان در بزرگی مانند خانهها بود و در آن ماران جا کرده بودند که از بیرون آن خانهها دیده میشدند
گفتم ای جبرئیل اینها کیانند و بچه گناه مستوجب این عقوبت شده اند جبرئیل گفت اینها جمعی اند که در دنیا
سود زر خورده اند و مراد بخوردن سود زر گرفتن و نفع بردن از آنست خواه بعنوان خوردن باشد
و خواه بنحو دیگر و تعبیر از آن بخوردن که در آیه و حدیث از تکلاب شده بنا بر آنست که سبق ذکر یافت و تنگی
و باید دانست که ربا بر دو قسم است ربای در بیع و شری و ربای در قرض ربای در بیع و شری آنست که جنسی
را بفروشند بهمان جنس که بعد از نقد کم بود یا نوعی از آن جنس کم بوده مثلا بچیزی زیاده بعد از آن ربای
در قرض آنکه نقدی یا جنسی یا بقرض بدهند بمدت معین و بازای آن مدت چیزی زیاده بر نقد یا جنس مذکور
بگیرند و ربای در بیع و شری باتفاق حرام است مگر در جنسی که متعارف در بیع و شرای آن وزن و کیل نباشد
یعنی بترازو کشیده نمیشده باشد و بکیل در نمی آمده باشد مثل تخم مرغ و گردکان و امثال آن که در آن بعض
جایز است مثل آنکه ده تخم مرغ را بفروشند که بعد از یکماه دوازده بگیرند و ربای در قرض مطلقا حرام است
سیم سحر و جادوی که لقد علموا لمن اشتراه ماله فی الاخرة من خلاق یعنی بدرستی تحقیق دانسته اند یهود
که هر کس بخرد سحر را یعنی بیاموزد و بکار برد نیست او را در آخرت بهره از نیکی چهارم غیبت یعنی کسی در غیبت
قال اللّه تعالی و لا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه یعنی باید که غیبت نکنید بعض
از شما ای امت محمد بعضی را آیا دوست میدارد یکی از شما که بخورد باشد گوشت برادر مؤمن خود را در حالتی که
مرده شده باشد یعنی چنانچه مکروه میدارد خوردن آن را باید که غیبت را نیز مکروه دارد که غیبت بمنزلهٔ آنست
و در حدیث وارد است که پیغمبر صلوات اللّه علیه و آله فرموده است ایاکم و الغیبة فان الغیبة اشد من الزنا

الرجل قد یزنی فیتوب الله علیه و ایاکم و الغیبة لا یغفر الله له حتی یغفر له صاحبه یعنی بر شما باد که از غیبت احتراز کنید
که غیبت از زنا بدتر است و عقوبت آن از عقوبت زنا سخت تر است بدرستی که مرد گاهی است که مرتکب زنا میشود
و چون از آن توبه کرد خدای تعالی توبه او را قبول میکند و او را می آمرزد و بر شما باد که غیبت مکنید که غیبت کننده
با وجود توبه آمرزیده نمیشود تا شخصی که غیبت او کرده است از وی درنگذرد و منقول است که خدای تعالی
وحی کرد بموسی بن عمران علی نبینا و علیه السلام که غیبت کر اگر توبه کند و توبه او قبول شود آخر کسی که به بهشت
داخل شود او خواهد بود و اگر توبه نکند اول کسی که داخل دوزخ شود او خواهد بود و از امام جعفر صادق
علیه السلام مرویست که هر که روایت کند بر مؤمنی سخنی و مراد او غیبت و قدح در مراتب آن مؤمن باشد که عزت
حرمت او را از ولایت خود اخراج نموده در ولایت شیطان داخل سازد و شیطان او را نیز قبول
نکند و خال مترجم روح الله روحه در بعضی از مصنفات خود آورده است که حکمت و سبب که چون غیبت اینقدر
مبالغه و تشدید در باب غیبت شده است و آن را از اکثر معاصی بدتر داشته اند آنست که غیبت مشتمل
دارد بر مفاسد عظیمه که منافات دارد با حکمت بالغه بخلاف دیگر معاصی بواسطه آنکه شارع را اهتمام در جمع
نفوس و مخالطه و معاشرت مردمان با یکدیگر را تمامست زیرا که اجرای اوامر و نواهی شریعت غرا بدون
تعاون و توافق میان بنی نوع میسر نیست و اتفاق موقوفست بر حصول الفت و رفع عداوت و نفاق و
قسم دروغ ه این حالت صورت پذیر نیست مگر برفع غیبت **پنجم** سوگند خوردن بدروغ در حالتی که دانند دروغ است
ان الذین یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمنا قلیلا اولئک لا خلاق لهم فی الآخرة و لا یکلمهم الله و لا ینظر الیهم یوم القیمة و لا
یزکیهم و لهم عذاب الیم چه این آیه در شان جمعی نازل شده است از علمای یهود که بواسطه اندک نفعی که شاید بایشان عاید
شود پنهان کردند صفات پیغمبر صلوات الله علیه و آله را که در توریة دیده بودند و بدل آن آنچه موافق

مدعای

۱۸۰

مدعای ایشان بود نوشتند و سوگند یاد کردند بدروغ که از پیش خدای تعالی بتوریة نازل شده تا نباشد که پیغمبری
بر ایشان غالب آید و بعضی گفته اند در شان مردی نازل شده است که سوگند دروغ یاد کرده بود که متاعی که فروخته
و تصرف نموده کم بر آمده است و خلاصه معنی آن والله اعلم آنست که بدرستی که آنانکه میفروشند و بدل میکنند
عهدی را که با خدای تعالی بسته اند و سوگند دروغ خود را که در باب صفات مصطفی صلوات الله علیه و آله و تغییر
آن صفات یاد کرده اند به بهای اندک و گفته اند که آن صفت معنی چنین بود که ... کعب بن الاشرف
گرفته بودند و اقدام بآن عمل نموده و آن گروه را هیچ نصیبی نیست مر ایشان را در آخرت از ثواب خدای تعالی و سخن
نکند خدای تعالی با ایشان سخنی که بدان خوشدل گردند یا مطلقا سخن نکند با ایشان و محاسبه و پرسش ایشان
ایشان را بسنجد که چون ملائکه با ایشان سخن میسازد علی اختلاف التفسیرین و نظر رحمت بر ایشان نکند در روز قیامت
و پاک نسازد ایشان را از گناهان یا ثنا نگوید ایشان را و مر ایشان را باشد عذابی که الم آن از ایشان انقطاع نیابد و در حدیث از امام
جعفر صادق علیه السلام روایت شده که من حلف بالله کاذبا و هو یعلم انه کاذب فقد بارز الله یعنی هر کس سوگند
بنام خدای تعالی خورده و داند که سوگند دروغست بتحقیق که بجنگ خدای تعالی بیرون آمده است یعنی مثل کسیست
که بجنگ خدای تعالی بیرون آمده است و ظاهر آنست که مراد از سوگند اینجا سوگندی باشد که اهل شرع اعتبار
آن کرده اند و آن سوگند بخداست مثل آنکه بگوید والذی نفسی بیده سوگند بکسی که نفس من در قبضه قدرت
اوست والذی فلق الحبة و برأ النسمة یعنی بکسی که شکافنده دانه است وقت روییدن گیاه و آفریننده انسانست
و امثال آن یا بنامهای خدای که مخصوص باوست و نام غیر او نیست چون الله و رحمن او را مطلق ذکر میکنند و در غیر مستعمل نمیشود
مگر با قرینه مثل رب و خالق و رازق ... سوگند بنامهای دیگر که از قبیل
نباشد بلکه مشترک باشد ... سوگند بنام مخصوص ...

آنکه فرمان دهند که او را بسوی دوزخ برند و خورنده شراب و فشارنده آن در آتش دوزخ خواهند بود
و فروشنده آن و خورنده آن و بردارنده آن و کسی که بجهة او برسد برند و خورنده بهای آن مساوی اند
در احداث مرض و برابر اند در گناهان هر آینه هر کس که بمردم خوراند آنرا یهودی باشد یا نصرانی یا از دین حق بر
گشته و هر کس بخوراند آنرا بمردم بنویسند بر او گناه کسی که خود خورده است الان و کسی که بخوراند آنرا یا بفروشد اگر
بغیر خود قبول نکند خدای تعالی از او نمازی را و نه روزه را و نه حجی را و نه عمره را تا آنکه توبه کند و اگر بمیرد و پیش
از آنکه توبه کند بر خدای تعالی لازم خواهد بود که بخوراند او را بهر جرعه که در دنیا از آن خورده است شربتی از
از صدید جهنم که عبارت از زرد آب بدن دوزخیانست که صدید یکجای دوزخ جمع میکنند تا چون اهل دوزخ تشنه
شوند دفع تشنگی خود باو نمایند ششم استحلال کعبه یعنی حلال داشتن امور یکه در حرم کعبه اقدام استحلال
بآن حرام است مثل کشتن صید و صید کردن کبوتران حرم و امثال آن که در محل خود بتفصیل مذکور است
قال الله تعالی و من یرد فیه بالحاد بظلم نذقه من عذاب الیم یعنی هر کس اراده کند در آن گردیدن از راه راست
را از روی ظلم و ستمکاری بچشانیم ما او را عذاب دردناک و الحاد در حرم ارتکاب هر چیز است که گناه
بقول بعض مفسرین بر خود حلال ساختن
باشد حتی دشنام دادن خادم و خار داشتن طعام و اکثر علما بر آنند که اراده گناه در حرم کعبه موجب
استحقاق عذابست اگر چه اقدام بآن واقع نشود بخلاف مواضع دیگر غیر حرم که چون کسی اندیشه گناه نماید
تا فعل نیاورد آنرا مستوجب عذاب نمیشود و بمجرد اراده آن عقابی مترتب نیست چنانچه در بعضی کتاب
انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و ابن مسعود رضی الله عنه نقل کرده است در عدن اندیشه نماید که کسی را در حرم که
بقتل آورد عذاب الیم خواهد چشید و گفته اند چنانچه حرم مخصوص است بتضاعف حسنات و زیاده شدن
ثواب عبادات چنانچه نماز در آن مثلا افضل از نماز در غیر آن براست و احادیث بسیار درین باب

وارد شده

۹ دزدی وارد شده در جزای سارق و عقابی که بر سارق مترتب است نیز در آن بیشتر است از سایر مواضع نهم
دزدی که السارق و السارقة فاقطعوا ایدیهما جزاء بما کسبا یعنی مردی که دزدی کند و زنی که مرتکب دزدی شود
ببرید دستهای ایشانرا بجزای عملی که مرتکب شده اند و قال رسول الله صلی الله علیه و آله اربعة لا یدخل بیتا الا اخرب
و لا یعمر بالبرکة الخیانة و السرقة و شرب الخمر و الزنا یعنی چهار چیز اند که داخل خانه نشوند مگر آنکه خراب کنند آن
خانه را چنانچه برکت بعمارت بآن باید امانت را خیانت کردن و دزدی نمودن و مباشرت خمر شدن و زناکاری
۱۰ نقض عهد دهم نقض عهد و شکستن پیمان که با خدای تعالی یا پیغمبر صلوات الله علیه و آله یا یکی از ائمه معصومین علیهم السلام
داکرده شده باشد و اولئک لهم اللعنة و لهم سوء الدار یعنی آنانکه شکستند عهدی که با خدای خود بسته بودند
بعد از محکم ساختن آن بقبول و اعتراف و بریدند آنچه خدای تعالی فرموده است که بهم پیوندند آنرا باشد
که ایمان با پیغمبران و کتابهای اوست و فساد کردند بسبب آن در زمین مر ایشانراست سخط و غضب
۱۱ یازدهم الهی و دوری از رحمت و مر ایشانراست بدی عاقبت در دنیا و آخرت یازدهم تعرب بعد از هجرت کردن از
دیار کفر ببلاد اسلام و بشرف اسلام فایز شدن باز بدیار کفر نقل کردن و قرار اقامت آنجا دادن و لفظ
تعرب بمقام بعین و غین هر دو روایت شده است یعنی فرود آمدن ببیابان اعراب بادیه نشین یا با
از خیر که یعنی دور افتادن از وطن است و در نهایه ابن اثیر بعین بی نقطه مذکور است و در روایت بغین نقطه دار
ذکر شده و در کلام بعض علما مذکور است که تعرب بعد از هجرت درین زمان بعد از اشتغال بتحصیل علم و بهره از آن
۱۲ یاس از رحمت یافتن ترک آن دادن است و خود را درین عرب ساختن دوازدهم یاس از خدای تعالی یعنی نا امید شدن از رحمت
خدای تعالی که و لا تیأسوا من روح الله انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون یعنی نا امید مشوید از رحمت
۱۳ امن از مکر خدا خدای تعالی که شان این است که نا امید نشوند از رحمت او مگر گروه کافران سیزدهم ایمن بودن از مکر خدا که

فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون یعنی ایمن نمیشوند از مکر خدای مگر گروه زیان کاران که بسبب کفر و نفاق
زیان زده سر و جهان باشند و مکر خدای کنایه از ناگاه گرفتن بی آنکه آگاهی با آن بهم رسد سوا اعاده نمودن
و بعضی چهارده گناه دیگر را نیز از کبایر شمرده اند سوای آنچه مذکور شد و آنها نیز با آنکه در اصل بر وجه اجمال
میته ۱ مذکور است بتفصیل مع دلیل در معرض بیان می آید اول میته خوردن و مراد بمیته مرده هر صنف از حیوانات
مرغان هر چیست که نفس سایله داشته باشند یعنی در وقت بریدن عروق خون او بقوت و رفق بیرون
آید و روح او بی تذکیه که عبارت از ذبح بقانون شریعت است از بدن رفته باشد خواه اصلی باشد
خون ۲ مثل گوسفند و مرغ خانگی و امثال آن و خواه وحشی مثل آهو و مرغان صحرائی دوم خوردن خون و مراد
بآن خونیست که روان باشد خواه از حیوان ماکول اللحم و خواه از حیوان غیر ماکول اللحم اما خونی که روان نباشد
و مخلوط باشد بگوشت حکم او حکم گوشتست اگر از حیوان ماکول اللحم است مثل گوسفند و گاو و امثال آن حلالست
و اگر از حیوان غیر ماکول اللحم است مثل شیر و پلنگ و مانند آن حرام و همچنین خونی که شبیه بگوشت شده است
مانند جگر مثل آنست یعنی تابع گوشتست نمایش در سپرز خلاف شده است میان علما بعضی حرام دانسته اند
خوک ۳ و بعضی مکروه و باجماع علمای امامیه حرمت آن منعقد است سیم خوردن گوشت خوک و پوست و استخوان
او مطلقا تابع گوشتست چهارم خوردن گوشت حیوانی که در وقت ذبح نام خدای بر زبان نیاورده باشند
و دلیل بر حرمت این چهار نص قرآنست که حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغیر الله به یعنی می بینی ای محمد بسیاری
از منافقان را که شتاب میکنند در اقدام بگناه و در مبادرت بظلم و تعدی بر مسلمانان و خوردن ایشان سحت
را هر آینه بد امریست که مرتکب شده اند ایشان آنرا و بعمل می آورند و سحت در اصل لغت بمعنی حرام است
قال فی الصحاح السحت الحرام و مراد اینجا بنابر آنچه بعضی مفسرین گفته اند والله اعلم رشوه است و آنکه رشوه را

[illegible]

سحت

۱۹۳
سحت گفته اند از قبیل اطلاق عام است بر خاص بنابر زیادتی مبالغه در حرمت آن چنانچه گویا حرام منحصر است
و غیر آن نسبت بآن حرام نیست یا بواسطه آنست که سحت بمعنی استیصال نیز آمده که عبارت از بیخ کنده شدن
و از پا در آمدنست قال فی الصحاح سحته و اسحته استاصله و رشوه سودی باستیصال از بیخ کنده شدن
حق است یا باعث استیصال مال کسی که رشوه را داده مال خود میکند و بالجمله رشوه دادن و رشوه گرفتن معصیت
بزرگست لعنة الله علی الراشی والمرتشی بنابر این رشوه دادن کاهی حرام است که آنرا وسیله آن سازد که بجهت
شخصی بخلاف حق حکم کند اما اگر از جانب ذی حق باشد و حاکم چیزی خواهد تا حکم کند
رشوه دادن تا حق او ضایع نشود جایز است در آنصورت اما رشوه گرفتن بر حاکم شرع مطلقا حرام است
خواه بحق حکم کند و خواه بباطل بعد از آنکه بگیرد واجبست که بصاحبش پس دهد و اگر نزد یا پیش او تلف شود ضامنست
که عوض آن یا بهای آنرا باو رساند و بعضی گفته اند مراد بسحت در این آیه ربا و سود دزدیست ششم قمار یا جنس که قمار ۶
انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان چه مراد بمیسر قمار است و مراد بقماری که از جمله کبایر
شمرده اند بازیست که در آن شرط چیزی شده باشد که هر کدام که ببرند آنرا بگیرند و لعب بی دون شرط مثل
نرد و شطرنج و امثال آنکه بی شرط باخته میشود اگر چه اجماع علمای امامیه بر حرمت آن منعقد است اما قمار
نیست تا اصرار بر آن نشود صغیره است و قمار بجمیع اقسامش حرام است الا مسابقت در تیر اندازی
و اسب دوانی آنچه تفصیلش در شرح حدیث اول سبق گذشت هفتم بخس در کیل و وزن ۷ کم در
که عبارت از کم کشیدن و کم کیل کردن است کاهی که چیزی فروشند و همچنین زیاده کشیدن و زیاده کیل کردن کاهی
که خرند قال الله تعالی ویل للمطففین الذین اذا اکتالوا علی الناس یستوفون واذا کالوهم او وزنوهم یخسرون
یعنی وای مر کاهندگان در کیل و وزن را آنانکه چون بستانند بپیمانه از مردمان برای خود تمام می ستانند

و چون می‌بینند برای ایشان با سبحه بزرگ و سکا ماند و زبان با ایشان بسر سانند در فصول ستین
آورده که هر که در کیل و وزن خیانت کند فردای قیامت او را بقعود در دوزخ در آورند و میان دو کوه
آتش بنشانند و گویند کیل و وزن نما یعنی بپیمای و بسنج این دو کوه آتش را و این کار ای بیهوده باشد چه خیره
بی‌نظم باشند هشتم توکم دهی و بیش ستانی بگاه وزن ۸ روزی بود که از کم و بیش تنگ کنند هشتم اهانت و باری
تاخیر در ادای حق مردم ودون ارباب ظلم و کافرست درین باب آنچه در شرح حدیث یازدهم تفصیل و بیان سبق ذکر یافت نهم تاخیر
در ادای حق مردم با وجود قدرت بر ادای آن زیرا که در حدیث وارد است از امام جعفر صادق علیه السلام که
من حبس حق المؤمن اقامه الله یوم القیامة خمس مائة عام علی رجلیه حتی یسیل من عرقه او دیته و ینادی
منادٍ من عند الله هذا الظالم الذی حبس علی المؤمن حقه فیؤخذ اربعین یوما ثم یؤمر به الی النار
یعنی هر کس که حبس کند و پیش خود نگاه دارد حق مومنی را ایستاده دارد او را خدای تعالی روز قیامت
در عرصات موازی پانصد سال در پا و بر پا او تا آنکه از رگهای او رود خانهای عرق او سیلان آید و منادی
ندا کند از جانب خدای تعالی که این ظالمیست که حبس کرده است بر مؤمن حق او را با وجود قدرت
بر ادای آن در مقام ادای آن نشده پس چهل روز سرزنش او میکرده باشند و بعد از آن فرمان حق
در رسد که بدوزخش برند و نیز در حدیث وارد است از امام مذکور علیه السلام که ایما مؤمن حبس مؤمنا عن
ماله و هو محتاج الیه لم یذق والله من طعام الجنة ولا یشرب من الرحیق المختوم یعنی هر آن مؤمنی که در مقام
حبس حق مؤمن در آید از مال خود و او بآن احتیاج داشته باشد بخدا قسم که هرگز نچشد طعام بهشت را و
اسراف در مال خود نیاشامد هرگز از رحیق مختوم که عبارت از شراب اهل بهشت است دهم اسراف در مال خود یعنی زیاده بر آنچه
در کار باشد صرف کردن که ان الله لا یحب المسرفین یعنی بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد اسراف کنندگان را

و در کتاب

۱۸۴
و در کتاب زینة القلوب آورده است که دو نوبت خوردن در روزی اسرافست و از بعض پیشینیان نقل
کرده اند که گفته است نفی ترین مردمان آنست که همت او مصروف اکل و شرب باشد نظم خواجه این که از
سحر تا شام ۰ در اندیشهٔ شراب و طعام ۰ شکم از خوش دلی و خوشحالی ۰ گاه پر میکند گهی خالی ۰ فارغ از خلد و ایمن از
دوزخ ۰ جای و کار زمانه است با مطبخ ۰ شیخ الاسلام انصاری که از اعیان صوفیه است فرموده است که
اگر دنیا را لقمه سازی و در دهان درویشی نهی اسراف نباشد اسراف آن باشد که آنرا برضای خدای تعالی
صرف نمایی و از مجاهد نقلست که فرموده است که اگر برابر کوه احد در وجه خیر صرف کنند اسراف نباشد
و اگر درمی یا حبه در باطل خرج نمایند اسراف باشد بیت بجز آنکه خیر دایم در دست ع بند مسجد ادراسی در دیر
کلی پر خیر نیست در اسراف ع گفت اسراف نیست اندر خیر یازدهم تبذیر یعنی ضایع کردن و در جایی که ۱۱ تبذیر
نباید صرف کرد صرف کردن ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین یعنی بدرستی که ضایع کنندگان مال
بمنزله برادران شیطانانند که در عمل مذکور پیروی سخن او کرده اند و در دوزخ قرین او خواهند بود دوازدهم ۱۲ خیانت کردن در مال غیر
خیانت کردن در مال غیر چنانچه روایت شده است از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که در ضمن خطبه آخر فرمود
من خان امانة فی الدنیا و لم یردها علی اربابها مات علی غیر دین الاسلام و لقی الله و هو علیه غضبان
فیؤمر به الی النار فیهوی به فی شفیر جهنم ابد الآبدین یعنی هر که خیانت کند امانتی را در دار دنیا و آنرا
بصاحبانش نرساند تا بمیرد هر آینه بر دین غیر اسلام مرده خواهد بود و در معرض لقای الهی در خواهد آمد
در حالتی که غضبناک باشد خدای تعالی بر وی پس فرمان در رسد که او را بدوزخ برند و بر شرف آن افکند
آن ابد الآباد سیزدهم اشتغال بملاهی که عبارت از شنیدن و نواختن ساز و غناست که باجماع علمای ۱۳ اشتغال بملاهی
جمیع اقسام آن حرامست سوای دف بی جلاجل که در عروسی یا ختنه سوری زنان نوازند بشرطی که نامحرم

آواز آن را نشنیده باشد و شعر باطل که مبنی بر کذب و معایب مردم باشد یا آن خوانده نشود ما دام
که اصرار بر آن نداشته باشند یعنی صغیره دانسته‌اند و بعضی از جمله کبایر شمرده‌اند و استدلال کرده‌اند
بحدیث حسنی که محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است و گفته است از آنحضرت شنیدم
که میفرمودند الغناء مما اوعد الله علیه النار یعنی غنا از جمله گناهانیست که خدای تعالی آتش دوزخ را بر آن
وعده کرده است و این آیهٔ کلام مجید تلاوت کرده‌اند و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل
عن سبیل الله بغیر علم و یتخذها هزوا اولئک لهم عذاب مهین یعنی از مردمان کسی هست که بخرد سخن
فریب دهنده و مشغول کننده از ذکر حق یعنی عمل میکند بسخن حق نما یا آن تا گمراه سازد مردم را از
راه خدای تعالی یعنی تا باز دارد از شنیدن قرآن و خواندن آن بی دانش و برهانی و فرا میگیرد
آیات قرآن را بسخریت و افسوس آن گروه مر ایشان راست عذاب خوار کننده که رسوایی و انکسار است
در دنیا و عذاب و زجر در آخرت و آیهٔ مذکوره بنا بر آنچه بعضی مفسرین گفته‌اند در شان آنهاست
که کنیزان مغنیه خریدندی و مردمان را با استماع اصوات و الحان ایشان از شنیدن سخن حق باز
داشتندی پس بدین سبب گفته‌اند که کبیره هر گناهی را میگویند که حضرت عزت در کلام مجید عقاب بر آن را وعده
۱۴ کرده است غنا کبیره باشد و الله اعلم **چهاردهم** اصرار بر صغیره چنانچه از پیش رفت و این چهارده گناه را
ابن بابویه در بیان عیون اخبار از رضا علیه السلام نقل کرده است که آنحضرت از کبایر شمرده‌اند و این دو
مذهب که مذکور شد در عدد گناهان کبیره بر سر مذهب جمعی از علما رفته‌اند تا اینجا دلیلی بر هیچکدام از
مذاهب عشره قایم نیست که باعث اطمینان خاطری در آن باب توانند شد و ممکن که در اخفا و اظهار
نبودن آن بر مردم مصلحتی باشد که عقول ما پی بآن نتوانند برد و چنانچه در اخفا و عدم ظهور شب قدر

وصلوة وسطی که در آیهٔ کریمهٔ حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی واقع است و اسم اعظم بر آن دو است
و از ابن عباس نقل کرده‌اند که از او سوال کردند که آیا گناهان کبیره هفت اند یا بیشتر گفت عدد آن
بهفتصد نزدیکتر است که بهفت طرز شاید که بخاطر میرسد که آنچه علمای امامیه رضوان الله علیهم بر آن
رفته‌اند که گناهان همه کبیره‌اند چنانچه شیخ ابو علی طبرسی رحمه الله تصریح بآن کرده منافات دارد با آنچه مذکور
شده است که اجتناب کبیره باعث آمرزش گناهان صغیره است کما قال الله تعالی ان تجتنبوا
کبایر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم و ندخلکم مدخلا کریما و ترجمه آن سبق ذکر یافت زیرا که امر
مذکور تقاضای آن میکند که کبایر گناهی چند باشد مشخص و ممتاز از گناهان صغیره و همچون از آن اجتناب
نمایند دانند که صغایر ایشان آمرزیده است و حاصل آنکه آمرزش صغایر به اجتناب از کبایر چنانچه
مدلول آیهٔ کریمه است بر تقدیری که کبایر از صغایر ممتاز باشند و هر کدام گناهی چند باشند علیحده صورت
معقول دارد اما هرگاه گناهان همه کبیره باشند و وصف بصغیره و کبیره اضافی باشد از پیش رفت امر مذکور
متصور نیست و مفاد آیه را محصلی پیدا نه پس چون حکم مذکور صحیح نتواند بود وجه آن شاید آنست که مراد
از آمرزش صغایر بسبب اجتناب از کبایر که مدلول آیه است بر آن تقدیر آنست که اگر کسی را امری مثلا
واقع شود از امور که ارتکاب آن گناه باشد و نفس او بهر دو رغبت نماید چنانچه نتواند خود را از
باز آورد و چون از گناه بزرگتر باز ایستد و خوردتر را بعمل آورد ثوابی که بر ترک گناه بزرگتر او را
حاصل میشود باعث رفع عقاب ارتکاب گناه خوردتر است و بسبب آن ترک این فعل آمرزیده میشود
مثل اگر کسی را نسبت بزنی که بر وی حرام باشد بوسه از روی شهوت و نظر حرام میسر شود و نفس او بهر دو رغبت
نمود اگر نظر را اختیار کند و بر بوسیدن بوسه نکرده و نظر کردن مذکور مغفور خواهد بود و بر این توجیه ذکر کرده‌اند

ودرین سخن نظر است ووجه نظر چنانچه مخفی نیست نظام انجام از آنچه در معرض بیان آمد ظاهر میشود که آنکه گفته اند که
عادل آنست که از گناهان کبیره مجتنب باشد و بر صغیره اصرار ننماید مراد از آن این باشد که هر گاه دوام برد او
شود که گناه یکی بیشتر از دیگری باشد و در ارتکاب گناه بزرگتر باز دارد و بر گناه خورد زیاد اصرار ننماید واگرچه
این معنی میان علما مشهور نیست و در هیچیک از مصنفات ایشان مذکور نه بلکه مشهور میان ایشان خلاف
آنست نهایتش بعد مستبعد مذکور فکر صاحب تقاضای غیر از این معنی نمی نماید بس اینکه بعضی اعلام گفته اند که همه
گناهان همه کبیره باشد ووصف صغیره وکبیره باضافه باشد لازم می آید که هر گناهی باعث رفع عدالت باشد
وارد نباشد و مخفی نماند که کلام شیخ ابو علی طبرسی چنانچه گذشت مشعر است باینکه گناهان همه کبیره اند متفق
علیه علمای امامیه است رضوان الله علیهم و مرتبه او میان علما آن مرتبه است که کلام او در صدق همین دعوی
کافی باشد چنانچه گفته اند نظم هر کلامی که گفته بگوید هست آنست که او بگوید اما بعضی از فضلای متأخرین
تصریح کرده اند باینکه علمای امامیه درین مسئله مختلف اند و بعضی از ایشان بعضی اقوال جانبه قایل شده اند و
قول مذکور را بشیخ مفید و ابن البراج و ابی الصلاح و ابن ادریس و شیخ ابو علی طبرسی نسبت داده اند و تحقیق این در این
باب به مصباح حلبی در سخن دارد در مقام را گنجایش آن نیست والله اعلم و احکم حدیث سی و یکم حدیث ۳۱
روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابرهیم از پدرش و او از
هاشم از محمد بن ابی عمیر که احوالش از پیش رفت از هشام بن سالم که از راویان ثقه امام جعفر صادق علیه السلام است
و از امام موسی کاظم علیه السلام نیز حدیث روایت کرده است از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق ع
که آن حضرت فرموده اند من سمع شیئا من الثواب علی شیء فصنعه کان له اجره وان لم یکن علی ما بلغه شرح کلام
بلاغت نظام آن نور دیده آدم و نتیجه در ضمن آغاز دو ناسخش آغاز مشتمل بر دو فصل است فصل اول فلاسفه کلام

امام علیه السلام

امام علیه السلام آنکه هر کس بشنود ترتب چیزی را از ثواب بر عملی و بجو دریابد یعنی باو برسد که اقدام بفلان
عمل یا ترک فلان عمل فلان ثواب دارد و بعمل آورد یا ترک نماید این را بوده باشد مراد او را ثواب آن واگرچه
نبوده باشد آن بروجهی که باو رسیده [illegible] من سمع شیئا من الثواب منقول است نبوده که مراد بشنیدن ثواب
اینجا مطلق رسیدن باو باشد خواه بعنوان شنیدن از راوی یا مفتی باشد و خواه بعنوان دیگر مثل اینکه
در کتابی از کتب حدیث یا فقه به بیند که این را آنچه نوشته اند و مؤید این تعمیم است آنچه در بعضی احادیث که درین
باب بطریقی دیگر منقول است بجای من سمع شیئا من الثواب بلغه شیئا من الثواب واقع است منقول اند
بود که مراد از شنیدن از زبان راوی یا مفتی باشد و از اینکه در مقصود دیگر واقع است نیز بطریق مجاز اراده
شده باشد زیرا که در آن زمان چنانچه در شرح حدیث اول سبق ذکر یافت بر نحوی شایع بوده نوشتن احادیث
و مدون کتب احکام بعد از آن بهم رسیده و اما اگر محمول شود در سماع و بلوغ مذکور بحمل آن بریکی از وجوه مشترکه
که در شرح حدیث مذکور اشاره باین از پیش رفت اگرچه ممکن است آن بعید دور است و چون عبارت مطلق
واقع شده ظاهر آنست که ظن در رسیدن ثواب بی فعل مذکور شرط نباشد بلکه احتمال صدق و کذب
او مرد و در نظر سامع که مرتبه داشته باشد و عمل مقبول او کند ثواب مذکور را درمی یابد بلی شرط است که
ظن به وضع او نداشته باشد بواسطه قیام بعضی شواهد و قرائن بر آن و ظاهر آنست که تصریح راوی بخصوص
ثواب نیز شرط نباشد بلکه ذکر ثواب نیز در کار نیست و مجرد شنیدن اینکه فلان عمل سنت است یا فلان عمل مکروه است
در ترتب ثواب بر فعل آن و ترک آن کافی نیست کان له اجره هر چیزی بوده یا عاید است بشی یعنی خواهد بود مر او را ثواب آن چیزی
که بعمل آورده یا ترک کرده باز گشت بمن موصول یعنی خواهد بود مر او را ثواب و بعضی ثوابی که بطمع آن اقدام
بفعل یا ترک مذکور نموده و ان لم یکن علی ما بلغه اسم کان درین فقره ضمیر شانست که در سخن مستتر است و مشهور

بود که راجع باشد بشیء یعنی اگرچه نبوده باشد آن شیء که استحباب او از جهت آن شنیده است یا بثواب یعنی
و اگرچه نبوده باشد ثوابی که ترتب آنرا بر فعل او که مذکور شنیده بر وجهی که باو رسیده با بمسموع یعنی و اگرچه نبوده
باشد آنچه شنیده است بر وجهی که شنیده است یعنی بر انوجه از پیغمبر صلی الله علیه و آله صادر نشده باشد و موید
این احتمال است آنکه در حدیث دیگر و ان لم یکن الحدیث کما بلغه وارد است **تنبیه اول** باید دانست که هر چند این
حدیث حسن است و علما او را در معرض قبولش در آورده اند ببعض احادیث دیگر نیز تایید یافته مثل حدیثی که
روایت کرده است آنرا شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از محمد بن سنان از عمران زعفرانی
از محمد بن مروان که گفت شنیدم از امام علیه السلام و الظاهر امام محمد باقر علیه السلم که میفرمود من بلغه
ثواب من الله علی عمل ففعل ذلک العمل التماس ذلک الثواب اوتیه و ان لم یکن الحدیث کما بلغه یعنی هر کس
برسد باو ثوابی از جانب خدای تعالی بر عملی پس بجای آورد آن عمل را بطمع آن ثواب میباید آنرا و
اگرچه نبوده باشد آن حدیث چنانچه باو رسیده است و حدیثی که روایت کرده است آنرا محمد بن بابویه در
کتاب ثواب الاعمال از پدر خود علی بن بابویه از علی بن موسی از احمد بن محمد از علی بن الحکم از هشام از صفوان از
امام جعفر صادق علیه السلم و آن اینست من بلغه شیء من الثواب علی شیء من الخیر فعمل به کان له اجر ذلک و ان کان
رسول الله صلی الله علیه و آله لم یقله یعنی هر کس رسیده باشد باو ترتب چیزی از ثواب بر چیزی از اعمال خیر پس عمل
آورده باشد آنرا بوده باشد مر او را اجر آن عمل چنانچه باو رسیده و اگرچه رسول خدای صلی الله علیه و آله نگفته باشد
آنرا و باین سبب است که فقهای ما رضوان الله علیهم در بحث از دلایل سنت بودن بعض اعمال مسامحه بسیار نموده اند
و باحادیث ضعیفه بعض اعمال را سنت دانسته اند و حکم کرده اند بر ترتب ثواب بر آن پس سبب بر ایشان وارد نباید که
با آنکه متفق علیه که بحدیث ضعیف حکم شرعی ظاهر نمیشود و ایشان استحباب که حکمی است از احکام خمسه بحدیث ضعیف

اثبات

اثبات کرده اند زیرا که حکم باستحباب آن اعمال بآن ضعیف نیست بلکه باین حدیث حسن است که با آنکه مشهور است
معتضد است ببعضی احادیث دیگر نیز هست چنانچه مذکور شد بلی بمذهب جمعی که اثبات حکم شرعی نزد ایشان صحیح نیست
مگر باحادیث صحیح و بحدیث حسن و موثق حکم شرعی ثابت نمیشود و اگرچه مشهور و معتضد باحادیث دیگر باشد
این بحث وارد است نهایتش این مذهب نادر است و جمعی که قائل بآن کرده اند نهایت قلیل اند و سبب آنکه
در حکم بوجوب بعض اعمال که احادیث ضعیفه دلالت بر آن دارد مستند باین حدیث نشده اند و اینمعنی را مخصوص
اعمال سنتی دانسته اند ظاهر است زیرا که این حدیث دلالت ندارد مگر بر ترتب ثواب بر قیام ببعض اعمال که
حدیث ضعیف در باب استحباب آن وارد باشد و همینمعنی مقتضای امر بقیام بآن عمل نمیکند و مستند وجوب امر
بقیام عمل است **تنبیه دوم** ظاهر شد که وجه آنکه اصحاب ما رضوان الله علیهم در اعمال سنتی باحادیث ضعیفه
تجویز کرده اند چه چیز است و در حقیقت دلیل ایشان بر استحباب عمل مذکور این حدیث حسن است نه آن حدیث ضعیف
نهایتش چون از طریق مخالفین این حدیث نقل نشده است بعض اعلام از علمای ایشان بعد از نقل این اشکال که
قوم تجویز کرده اند بلکه سنت دانسته اند عمل کردن بحدیث ضعیف را در اعمال سنتی چنانچه نووی که از مشاهیر
علمای ایشانست در کتاب اذکار تصریح بآن کرده است با آنکه همه اتفاق دارند بر آنکه احکام شرعی باحادیث
ضعیف ثابت نمیشود در توجیه از آن بیرون شد کرده است که تجویز مذکور از قوم واقع شده این معنی دارد که هرگاه
حدیث ضعیفی یافت شود که دلالت بر استحباب عملی از اعمال داشته باشد و آن عمل از آن قبیل که احتمال
حرمت یا کراهت در آن نرود جایز است بلکه سنت است عمل بمدلول این حدیث و اقدام بآن عمل بنوع رعایت
رعایت جانب احتیاط چه در اقدام بآن کمال حصول نفع و ادراک ثواب است و احتمال خطر و در افتادن بگناه
نیست زیرا که عمل مذکور بر آن تقدیر دایر خواهد بود میان اباحت و استحباب پس جانب احتیاط مقتضای جواز بلکه استحباب

آن خواهد کرد اما اگر دایر باشد میان حرمت و استحباب مثل آنکه حدیث ضعیفی در باب استحباب عملی وارد شده
که احتمال حرمت در آن رود حکم باستحباب آن وجهی ندارد و احتیاط مقتضی آن نیست و اگر دایر باشد میان
میان مکروه و مستحب مثل آنکه حدیث ضعیفی در باب استحباب عملی وارد باشد که احتمال کراهت در آن
گنجد باید دید اگر مرتبه استحباب بر مرتبه کراهت رجحان داشته باشد مثل آنکه ثوابی که بر تقدیر استحباب
بر فعلش مترتب باشد زیاده باشد بر ثوابی که بر تقدیر کراهت بر ترکش مترتب است احتیاط مقتضی بعمل
آوردن آن خواهد بود و اگر مرتبه کراهت راجح باشد و ثوابی که بر تقدیر کراهت بر ترکش مترتب شود زیاده
باشد بر ثوابی که بر تقدیر استحباب بر فعلش مترتب است احتیاط تقاضای ترکش خواهد کرد و عدم اقدام بآن
نخواهد بود و اگر هر دو در یک مرتبه باشند و مبلغ هر دو ثواب مساوی باشد یا مرتبه هر یک معلوم نباشد جای
توقف است و گمان آنست که در آن توقف عمل اولی باشد زیرا که مباحات بمحض نیت قربت عبادت میشود
و ثواب بر آن مترتب است چه جای مباحی که احتمال استحباب بواسطهٔ ورود حدیث ضعیف در آن رود پس
جواز بحدیث ضعیف در اعمال سنتی مشروط باشد بآنکه احتمال حرمت در آن نرود و استحباب عمل مشروط
بر آنکه احتمال حرمت نباشد و جانب کراهت رجحان نداشته باشد بعد از آن گفته است در این مقام بحثی [illegible]
و آن آنست که هر گاه احتمال حرمت در فعل نرود و جواز آن بواسطهٔ حدیث ضعیف نخواهد بود چه بر تقدیری که
ضعیف نباشد نیز اقدام بآن جایز خواهد بود زیرا که مفروض انتفای احتمال حرمت است کسی نگوید که حدیث ضعیف
باعث انتفای احتمال حرمت است زیرا که انتفای حرمت نفس اباحت حکمیست از احکام شرعی دانسته شد که
حکم شرعی بحدیث ضعیف ثابت نمیشود پس حدیث ضعیف سبب انتفای حرمت نتواند شد و شاید که غرض
نووی از ذکر جواز توطیهٔ استحباب باشد و حاصل جوابش آن باشد که در مادهٔ مذکور جواز عمل از خارج معلوم است

بواسطهٔ آنکه

بواسطهٔ آنکه مفروض انتفای حرمت است و استحباب آن بقاعدهٔ اصولی ثابت میشود که مبنی بر استحباب
احتیاط در اعمال دین است پس هیچکدام از جواز و استحباب مذکور بحدیث ضعیف ثابت نشده باشد تا خلاف
متفق علیه ایشان لازم آید بلکه حدیث ضعیف باعث تحقق مادهٔ احتیاط است و سبب آنکه احتیاط عمل که
استحبابش بدلیل دیگر ثابت شده باید کرد مانند دخول وقت از برای وجوب نماز تا اینجا بود خلاصهٔ کلام بعضی
اعلام و در این نظر است زیرا که خوف در افتادن بحرام در مادهٔ عملی که در حدیث ضعیف دلالت بر استحباب آن دارد
حاصل است هر وقت بعمل آورد مکلف آن را باید آنکه ثواب عظیم مترتب باد از آنکه قصد قربت در آن نکنند و فعل
آن را بر ذکر آن [illegible] نخواهد زیرا که مدار صحت اعمال بر نیت است که انما الاعمال بالنیات پس فعل او بر تقدیر
خواهد بود میان آنکه بنابر مفاد حدیث ضعیف سنت باشد و ثواب بر آن مترتب شود و میان آنکه
بدعت تشریع در امور دین باشد و ارتکاب آن مستوجب عقاب و سخطی غیبت که ترک اولی است از در
افتادن ببدعت و تشریع پس فعل مذکور در هیچ وقت نتواند بود که دایر باشد میان مباح و سنت و نه میان مکروه
و سنت بلکه همیشه دایر است میان حرام و سنت و تارک آن بیقین معاقب نیست و فاعل آن احتمال میرود
معاقب شدن نه بلکه بنا بر گفتهٔ ایشان عمل مذکور دایر است میان حرام و سنت و تارک آن بیقین معاقب نیست [illegible] از روی
احتمالات و مرتبی [illegible] دعوی کرد که احتمال غیر حرمت در آن نگنجد و بتقریر کرد [illegible]
حسن [illegible] و مکروه [illegible] استحباب آن بحدیث ثابت است البته فعل مذکور حرام بعمل آید چه صادق است بر
آنکه اقدام بفعل است بقصد قربت که دلیلی که مثبت احکام شرعی تواند بود دلالت بر استحباب آن کرده است
و اقدام بفعل کذائی باتفاق بدعت و تشریع است والله اعلم و بعضی علما بر [illegible] بیرون شد از اشکال مذکور کرده اند
که مراد قوم از آنکه گفته اند در اعمال سنتی عمل بحدیث ضعیف میتوان کرد در ورود [illegible] و افعال حرام میتوان کرد

آنست که هرگاه در باب استحباب عملی حدیث صحیحی وارد باشد و استحباب آن بآن حدیث ثابت شود و حدیث
ضعیفی نیز باشد که دلالت بر آن کند که ثواب آن فعل مستحب فلان چیز است جایز است عمل کردن بآن حدیث
و حکم کردن بآنکه ثواب مذکور بر آن مترتب است و مخفی نیست که حکم مذکور از احکام خمسه شرعیه نیست
که بحدیث ضعیف ثابت نشده باشد و بعضی متوجه که حکم ایشان بآنکه هیچیک از احکام خمسه بحدیث ضعیف ثابت
نمیشود اثبات آن نموده اند که مؤید و مؤکد حدیث دیگر نیز نمیتواند بود و تجویز ایشان عمل بحدیث ضعیف را در اعمال
سنتی یعنی هرگاه دو حدیث در باب استحباب عملی وارد شود یکی صحیح و یکی ضعیف مکلف را جایز است که در اعمال
اقدام بآن عمل ملاحظه دلالت حدیث ضعیف بر آن نموده مؤید و مؤکد حدیث صحیح داند و خلل در این هر دو وجه است
مخفی نیست اما در وجه اول بواسطه آنکه تقریر مخالفت دارد با منطوق عبارت قوم زیرا که کلام ایشان صریحست
در جواز ارتکاب بعملی که حدیث ضعیفی دلالت بر استحباب آن کند و مثلا قابل این تأویل دور از کار نیست
و اما وجه ثانی بواسطه آنکه با وجود ناخوشی و دوری آن تقاضای آن میکند که تخصیص حکم مذکور را باعمال سنتی
وجهی نباشد چه عمل بحدیث ضعیف با نحوی که مؤید و مؤکد حدیث صحیح سازند مطلق جایز است خواه در اعمال سنتی
باشد و خواه در اعمال واجب و حرام والله اعلم بحقایق الامور **حدیث سی و دوم** روایت شده است بسندی
که اتصال یافته است بشیخ صدوق محمد بن بابویه القمی از پدر او علی بن بابویه که فقیه و عظیم الشان و مصنف کتب
و ثقه بوده است و نقل کرده اند که بعد از آنکه در بغداد بملاقات ابوالقاسم حسین بن روح رسید و از و
مسئله چند از بعض مسائل نموده برگشت و باو نامه نوشته التماس نمود که رقعه را که با آن نامه همراه بود بصاحب
الامر علیه السلام رساند و در آن رقعه از آنحضرت التماس دعای فرزند کرده بود و حسین بن روح جواب
او را آورده آن رقعه را در عالم باطن بآن حضرت رساند پس دید که در حاشیه آن رقعه نوشته شده است که باو گو

قد دعونا

189

قد دعونا الله لک بذلک و ستُرزق ولدین ذکرین خیرین و بعد از آن ابو جعفر و ابو عبدالله بوجود آمدند و ابو جعفر رحمه الله بر
دوران خود فخر کرده است بآنکه من بدعای صاحب الامر علیه السلام در وجود آمده ام و نعم الافتخار و در سال سیصد و
بیست و نه از هجرت دعوت حق را لبیک اجابت گفته بجوار رحمت ایزدی پیوست از سعد بن عبدالله بن ابی خلف قمی
که از معدودین علمای رجالست و بعضی گفته اند که بسعادت ملاقات امام حسن عسکری علیه السلام رسیده و در سنه
احدی و ثلثمائه از دار دنیا رحلت کرده است از احمد بن محمد از حسین بن سعید بن حماد بن مهران که ثقه و عظیم
الشان و صاحب تصانیف بوده و اصل او از کوفه است از آنجا باهواز آمده و از اهواز بقم منتقل شده و در قم فوت شد
از ابن ابی عمیر که احوال او سبق ذکر یافت از معویة بن وهب البجلی که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما
السلام است و علمای رجال حکم بتوثیق او کرده اند از عمر بن نهیک النخعی الکوفی از سلام المکی که هر دو از راویان
امام جعفر صادق علیه السلام اند از امام محمد باقر علیه السلام که گفت اتی رجل الی النبی صلی الله علیه و آله یقال له شیبة
الهذلی فقال یا رسول الله انی شیخ قد کبرت سنی و ضعفت قوتی عن عمل کنت عودته نفسی من صلوة و صیام و حج
و جهاد فعلمنی یا رسول الله کلاما ینفعنی الله به و خفف علی یا رسول الله فقال اعدها فاعادها ثلث مرات
فقال رسول الله صلی الله علیه و آله ما حولک شجرة و لا مدرة الا و قد بکت من رحمتک فاذا صلیت الصبح فقل عشر
مرات سبحان الله العظیم و بحمده و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم فان الله عز و جل یعافیک بذلک من العمی
و الجنون و الجذام و الفقر و الهرم فقال یا رسول الله هذا للدنیا فما للآخرة قال تقول فی دبر کل صلوة
اللهم اهدنی من عندک و افض علی من فضلک و انشر علی من رحمتک و انزل علی من برکاتک قال فقبض
علیهن بیده ثم مضی فقال رجل لابن عباس ما اشد ما قبض علیها خالک فقال النبی صلی الله علیه و آله
اما انه ان وافی بها یوم القیمة لم یدعها متعمدا فتحت له ثمانیة ابواب الجنة یدخل من ایها شا

ترجمه کلام بلاغت نظام و شرح مضمون حدیث اول خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه آمد شخصی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله
شیبه هذلی پس گفت ای رسول خدای من پیر شده ام و سن من بالا رفته است و مرا توانایی آن نمانده
که عملی که نفس خود را با آن عادت فرموده بودم از نماز و روزه و حج بیت الله الحرام و جهاد با کفار بجهت
قیام توانم نمود تعلیم ده مرا ای رسول خدای کلامی که منتفع سازد مرا خدای تعالی با آن و سبک ساز عمل را
بر من ای رسول خدای حضرت صلوات الله علیه و آله فرمودند اعاده کن این کلام را شیبه او سه مرتبه اعاده کرد
پس حضرت رسول صلوات الله علیه و آله فرمودند نیست در گرد پیش تو درختی و نه کلوخی الا آنکه بگریه افتاده است
از عجز و رقت قلبی که تکرار کردی پس چون نماز صبح را گذاردی ده مرتبه بگو سبحان الله العظیم و بحمده و لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم بدرستی که خدای عز و جل نگاه میدارد ترا بسبب گفتن این از کوری و دیوانگی و جذام
و نادری و مشقت پیری پس گفت ای رسول خدای این برای دنیای منست از برای آخرت چه باید کرد فرمود
بگوی در عقب هر نمازی که گذاردی اللهم اهدنی من عندک و افض علی من فضلک و انشر علی من رحمتک و انزل
علی من برکاتک امام علیه السلام گفت فراهم آورد یعنی شیبه هذلی این کلمات را بدست خود یعنی بواسطه شمردن
آن انگشتان خود را هم نهاد و برفت پس گفت شخصی که آنجا بود با ابن عباس که چه از روی شدت فراهم آورد
این کلمات را یعنی بدست خود فقال پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند بدرستیکه هذلی اگر وفا کند
آنچه با او گفتم یعنی بعد از هر نماز بگفتن این کلمات قیام نماید و از روی عمد نگذارد گشوده شود از برای او
هشت در بهشت که از هر کدام که خواهد داخل بهشت شود حدیث دوم یقال الشیبة الهذلی
شیبه بحروف نقطه درست و هذلی بضم ها و فتح ذال منسوبست بهذیل بضم ها که نام طایفه ایست از
عرب و قیاس تقاضای آن میکند که منسوب بهذیل هذیلی بیاید باثبات یا بعد از ذال نحو

هذلی

۱۹۰
هذلی چه حذف یای مذکور نمیکنند مگر از فعیله یا اگر مضاعف نباشد مانند جهنی که بجهینه منسوبست و بجائیکه با وجود
عدم تحقق شرط مذکور حذف شده است شاذ است یعنی مخالف قیاس است نهایتش چون موافق استعمال
است وقوع آن در قرآن و حدیث منافی بلاغت نیست بخلاف شاذی که مخالف قیاس و استعمال هر دو باشد
که آن در قرآن و حدیث واقع نمیشود فقال اعدها ثلث مرات یعنی پس گفت آنست که رجعت بکلماتی که
هذلی گفت یعنی آنچه گفتی مرتبه دیگر بگوی با حکایت ضعف و ناتوانی او یعنی حکایت مذکور را باز از سر گیر تا
بشنوم یعنی سوای که کردی اعاده نمای فاعادها ثلث مرات و درین فقره صنعت تغلیب بکار رفته زیرا که در
گفتن یقول سه مرتبه نیست بحقیقی اعاده که ایقاع ثانوی است متحقق نیست و اگر به اعاده حقیقی حمل شود می باید چهار مرتبه گفته شود
والله اعلم شجرة و لا مدرة مدر بسته فتحه مانند نجره پاره چه گل خشک شده را میگویند سبحان الله العظیم و بحمده بیان
انیعنی در شرح حدیث سیم سبق ذکر یافت و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم یعنی قدرت است یعنی نیست
قدرت و توانایی کسی را مگر بامر خدای بلند مرتبه بزرگ والفقر و الهرم مراد بفقر بی چیزی و جنس احتیاج بخلق است
که الفقر سواد الوجه فی الدارین گفته اند و هرم بفتح ها و را نهایت مرتبه پیریست و مراد اینجا ضعف
سنی است که لازم رسیدن آن مرتبه است از قبیل تسمیه لازم باسم ملزوم فی دبر کل صلوة دبر بضم دال
با و سکون با هر دو آمده است یعنی عقب هر نمازی اللهم اهدنی من عندک یعنی هدایت فرمای خدایا و بیان
آنکه هدایت در پنج نوعست در شرح حدیث پنجم و ششم سبق ذکر یافت و مراد اینجا ما عدای نوع اول
و نوع سیم است و افض علی من فضلک فیض در لغت بمعنی کثرت و سیلان آبست قال فی القاموس فاض
الماء یفیض فیضا و فیوضا ای کثر حتی سال یعنی بسیار گردید و سیلان در آر فضل و کرم خود را و کلام از قبیل
استعاره بالکنایه است با تخییل چه تشبیه شده است فضل الهی در زیاده شدن و سیلان کردن با آب

و اکتفا شده است بذکر شبه و ذکر اضافه که از علامات است بخلاف آن سنت و انزل علی من برکاتک یعنی نازل
ساز و فرو فرست بر من از برکتها و نعمتهای خود تشبیه نموده است در این فقره رسانیدن خدای تعالی
برکتهای خود را بما بانزال که عبارت از ایصال چیزیست از بالا بپایین بر سبیل استعاره و تشبیه شده است
بلندی رتبی بجهت شبیه ببلندی و شبیه بمکانی و استعاره شده لفظی که از برای آن موضوعست که در تعبیر ایصال
با برکه آن معنی و اقبض علیهن بیده ظاهر است که ضمیر علیهن راجع بکلمات چهار گانه آخر باشد و ظاهر آن
بر آن بدست شمردن آنها باشد بانگشتان و هم نهادن انگشتان بواسطه شمردن آن مانند یا قبض علیها
خلال مراد بخلال اینجا مصاحبت عرب کاهی که نور است و اختصاص یابی هم رسید میکویند فلان
و میتواند بود که مراد بخلال معنی خودش باشد و در روایت عبدالله عباس قریب بهمین نهج بوده باشد از
جانب باهم والله اعلم حدیث سی و یکم روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن بیست و سیم
یعقوب کلینی از محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب که در صدر حدیث بیست و سیم احوال
ایشان گذشت از سدیر صیرفی که از معتمدین رواة امام جعفر صادق علیه السلام است و نقل کرده است
از زید شحام که گفت روزی در دور خانه کعبه طواف میکردم و دست من بدست امام جعفر صادق ع بود
و آنحضرت سرشک بر روی مبارک میریخت و میگفت یا شحام ما رایت ما صنع ربی الیّ ثم بکی و دعا ثم قال
یا شحام انی طلبت الی الهی فی سدیر و عبد السلام بن عبد الرحمن و کانا فی السجن فوهبهما لی و خلا سبیلهما یعنی
ای شحام ندیدی که چه کرد با من پروردگار من بعد از آن گریه کرد و دعا فرمود و گفت ای شحام بدرستیکه
که من از پروردگار خود طلب کردم سدیر را و عبد السلام بن عبد الرحمن را که ایشان را بخشد بمن و ایشان
در زندان بودند پس خدای تعالی دعای مرا در معرض قبول و اجابت در آورده ایشان را بمن بخشید

وار زندان

وار زندان رهائی یافتند و کافیست همین حدیث در مدح او و از امام جعفر صادق علیه السلام در ضمن حدیث
بزرگی که اذا بعث الله المؤمن من قبره خرج معه مثال یقدمه امامه کلما رای المؤمن هولا من اهوال
یوم القیمة قال له المثال لا تفزع و لا تحزن و ابشر بالسرور و الکرامة من الله عز و جل حتی یقف بین یدی الله
عز و جل فیحاسبه حسابا یسیرا و یامر به الی الجنة و المثال امامه فیقول له المؤمن رحمک الله نعم الخارج خرجت
معی من قبری مازلت تبشرنی بالسرور و الکرامة من الله عز و جل حتی رایت ذلک فمن انت فیقول انا السرور
الذی کنت ادخلته علی اخیک المؤمن فی الدنیا خلقنی الله عز و جل منه شرح کلام بلاغت نظام در ضمن پنج فصل
اول خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه هرگاه برانگیزاند خدای تعالی مومنی را از قبر او و بعرصه گاه قیامت محشر
در آورد بیرون می آید با او صورتی که پیش پیش او میرفته باشد و او را اول دیده باشد و از خوف و هراس آنروز
میرهانیده و هرگاه میدید آن مومن هولی را از اهوال قیامت با او میگفته باشد فزع مکن و اندوهگین مباش و
بشارت باد ترا بشاد شدن و نوازش یافتن از جانب خدای عز و جل تا وقتی که بایستد در برابر خدای تعالی
پس حساب او را باسانی بگذرانند و بسوی بهشتش فرمان دهد و همچنان آن مثال پیش پیش او میرفته باشد پس
بگوید آن مومن با او که رحمت خدای بر تو باد خوش همراهی بودی که از قبر با من بیرون آمدی و همیشه مرا
بشارت میدادی بشاد شدن و نوازش یافتن از جانب خدای عز و جل تا آنکه دیدم آنرا و با آنچه میگفتی رسیدم
بگو تو کیستی که مصدر این نیکی شدی پس بگوید با و آن صورت که من سروری ام که تو در دل برادر مومن
خود در آورده خلق کرده است مرا خدای که عزیز است و بزرگ از آن سرور و خوشحالی فصل دوم خرج معه مثال یقدمه
امامه مثال یعنی صورتست و یقدم بضم یا و سکون قاف ماخوذ است از اقدام در عرب که عبارت از نجات
و عدم هراست یعنی میرهانیده باشد از ترس و قوی دل و شجاع میساخته باشد آن صورت او را و میتوان گفت

بتحقیق بوده باشد بر وزن ینصر و ماضی او قدم بفتح دال باشد چون نصر یعنی تقدم می‌نماید مقدم شود او را چنانچه جهت
قوله تعالی یقدم قومه یوم القیمة و برین تقدیر لفظ اماما که خواهد بود منصوب بنزع الخافض خرجت بمعنی بیرون رفت
نعم از افعال مدح است مخصوص بمعنی نیکو است که فاعل آن باشد و مخصوص بمدح اینجا محذوف است بسبب دلالت
ما بعد بر آن و کلام برین تقدیر است که نعم خارج انت و جایز است که بعد از ان واقع شده تفسیر آن است
یا بدل آن و مثوبه بود که حال بوده باشد از ان تقدیر یعنی چه خوب بیرون آینده بودی در حالتی که بیرون
آمده بامن از قبر انا الذی کنت ادخله و درین کلام اشارتست بانکه اعمال در آن نشأه مجسم میشود
و در بعضی احادیث وارد است که اعتقادات نیز در آن نشأه بصورت مجسم می‌آیند پس اعمال صالحه و اعتقادات
صحیحه بصورتهای نورانی نیکو در می‌آیند که دیدن ایشان نیز مومن را باعث مسرت و لذت دیگر باشد و اعمال
سیئه و اعتقادات باطله بصورتهای ظلمانی کریه در می‌آیند که دیدن ایشان نیز باعث حزن و اندوه تمام بوده
باشد صاحبان آنرا چنانچه بعضی مفسرین گفته‌اند در تفسیر آیه کریمه یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا
و ما عملت من سوء تود لو ان بینها و بینه امدا بعیدا یعنی یاد نمائید و بترسید از روزی که بیابد هر کسی
آنچه کرده باشد از نیکویی حاضر کرده شده نزدیک خود و آنچه کرده باشد از بدی دوست دارد که میان
او و میان آن عمل مسافتی دور باشد تا ننگرد آنرا که دیدن آن باعث زیادتی حزن او نباشد و نیز رسیده بعضی
است قوله تعالی یومئذ یصدر الناس اشتاتا لیروا اعمالهم فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة
شرا یره یعنی آن روز که عبارت از روز قیامت باشد باز گردند مردمان از موقف حساب پراکنده و گروه گروه تا بعضی بجانب
بهشت روند و بعضی بجانب جهنم تا نموده شوند اعمال خود را پس هر که بعمل آرد هم سنگ ذره نیکی می‌بیند او
را و هر که بعمل آرد هم سنگ ذره بدی می‌بیند آنرا و وجه ارشاد این آیه و مناسبت آیه اول بمقام ظاهر است

وکی

و کسی تفسیر کرده است بر و رادین آیه بدیدن جزای عمل یا دیدن آنرا در صحایف اعمال و ضمیر را بعمل راجع نساخته
حمل کرده است کلام را بر معنی غیر ظاهر و بسیار دور رفته است و در شرح حدیث نهم ازین باب سخنان سبق ذکر
یافت و در بعض احادیث آینده نیز مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وحده العزیز حدیث شصت و چهارم روایت
شده است بسندی که منقول است از شیخ صدوق محمد بن بابویه از حمزة بن محمد العلوی از عبد العزیز بن محمد الابهری
از محمد بن زکریا الجوهری از شعیب بن واقد از حسین بن زید بن علی بن الحسین علیه السلام که از اصحاب صادق علیه السلام
از امام جعفر صادق علیه السلام از آبای بزرگوار آنحضرت از امیر المؤمنین علیه السلام که قال رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم من سمع فاحشة فافشاها فهو کالذی اتاها و من نظر علی اخیه فی غیبة سمعها فی مجلس رد الله
عنه الف باب من الشر فی الدنیا و الاخرة و من کظم غیظا و هو قادر علی انفاذه اعطاه اجر شهید و من سعی لاخیه المؤمن
فی حاجة فقضاها او لم تقضها خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه و من فرج عن مؤمن کربة فرج الله
عنه اثنین و سبعین کربة من الاخرة و اثنین و سبعین کربة من کرب الدنیا و من صلی علی میت صلی علیه
سبعون الف ملک و غفر الله له ما تقدم من ذنبه فان اقام حتی یدفن و یحثی علیه التراب کان له بکل
قدم نقلها قیراط من الاجر و القیراط مثل جبل احد و قال النبی صلی الله علیه و آله من مطل علی ذی حق حقه
و هو یقدر علی اداء حقه فعلیه کل یوم خطیئة عشار شرح کلام خلاصه آنحضرت در ضمن چند بخش بخش اول
خلاصه قول امیر المؤمنین علیه السلام آنکه فرموده است رسول خدای صلی الله علیه و آله که هر کس عالم شود برکاری که کسی و
بشنود که از و فاحشه سر زده و در مقام افشای آن در آمده بمردم ظاهر سازد و مثل آن کسیست که خود اقدام
نموده است و کسی که بنگرد و منت نهد بر برادر مؤمن خود بسبب آنکه دیدن غیبت او کسی که غیبت او در آن مجلس
شود برگرداند از و خدای تعالی هزار باب از بدی را در دنیا و آخرت و هر کس در مقام کظم غیظ شود و خشم خود را فرو

نشاند در حالتی که قدرت بر آن داشته باشد که مقتضای آن را عمل آورد بیابد از جانب خدای تعالی ثواب شهیدی
و هر کس سعی کند در بر آوردن حاجت بیماری خواه حاجت مذکور بر آورده شود و خواه نه بیرون آید از گناهان خود
مانند روزی که از مادر متولد شده و هر کس نیکویی با اقارب بود و مواسات خود رفع کند خدای تعالی هفتاد و دو اندوه
از اندوههای آخرت و هفتاد و دو اندوه از اندوههای دنیا او را که رفع ساز و کسی که نماز گذارد بر میتی نماز
گذارند بر وی هزار فرشته و بیامرزد خدای تعالی آنچه از گناهان او گذشته است پس اگر مقام کند بر سر قبر او تا او را
دفن کنند و بر خاک سپارند خدای تعالی آنچه از گناهان او گذشته است قبر او را امر آینه باشد مر او را به هر قدمی که
بر داشته است قیراطی از ثواب که آن قیراط مثل کوه احد باشد و فرموده است رسول خدای صلعم که هر که کظم
کند و تعویق اندازد خشمی را که در خزانه او باشد در حالتی که قدرت بر اجرای آن داشته باشد بر وی نویسد بازای
روز که بر آن بگذرد گناه کسی را که آن روز را صرف نماز کرده باشد حدیث دوم من سمع فاحشة مراد بفاحشه چیزیست
که خدای تعالی از اقدام بآن نهی کرده باشد و گاه باشد که اختصاص یافته باشد بمعاصی که قبح آن در نظر شرع و
عقل زیاده باشد و مراد بشنیدن آن اعم از آنست که از ناقل بشنود یا از فاعل مثل آنکه از کسی بشنود که دروغ
میگوید یا دشنام میدهد یا غیبت میکند و غیر مومنی که مستثنی شده چنانچه در شرح حدیث سیام سبق ذکر یافت
مترجم گوید و ظاهر این است که مراد بشنیدن مطلق اطلاع بر آن باشد خواه بعنوان شنیدن و خواه بعنوان
دیدن یا از نوشته بر آن مطلع شدن چنانچه در شرح حدیث سی و یکم در بیع تستامن الثواب بجنس معمول شده بود
و من تطول علی اخیه فی غیبة یعنی فی رخصة بحذف مضاف فی از برای سببیت است و شاید اینجا استنباط توان
کرد که شنیدن غیبت کسی بقصد آنکه باز گرداند آن را جایز باشد و در کلام هیچیک از علما دیده نشده است که تجویز
آن کرده باشند و تجویز مذکور خالی از قوتی نیست و من کظم غیظا یعنی باز گردانیدن و فرو خوردن خشم است

کظم

اعطاه

اعطاه الله اجر شهید ظاهر این کلام منافات دارد با آنچه مشهور شده است نقل آن از پیغمبر صلی الله علیه و آله که
افضل الاعمال احمزها یعنی بهترین اعمال عملیست که تعب و مشقت در اقدام بآن بیشتر باشد زیرا که مشقت شهادت
بیشتر است از مشقت فرو نشانیدن و بسا باشد که در جواب آن گفته شود که شهید و فاعل اجر او ده مثل اجر آن
عمل است که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها پس میتواند بود که اجر کظم غیظ بعد از آنکه ده مرتبه تضعیف یافته باشد
مثل اجر شهیدی باشد که تضعیف نیافته باشد و باید دانست که در کظم غیظ و فرو نشانیدن خشم ثواب بسیار است
و همیشه شعار صلحا و اولیا بوده است و روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از امام
زین العابدین علیه السلام که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من احب السبیل الی الله عز و جل جرعتان جرعة
غیظ تردها بحلم و جرعة مصیبة تردها بصبر یعنی فرموده است رسول خدای صلوات الله علیه و آله که دوست
ترین راهی بسوی خدای تعالی در کشیدن دو جرعه است جرعه خشمی که بر گردانی آن را بحلم و جرعه که باز گردانی آن را بصبر و
روایت کرده از امام محمد باقر علیه السلام که من کظم غیظا و هو یقدر علی امضائه حشی الله قلبه امنا و ایمانا
یعنی کسی که فرو نشاند خشم خود را در حالتی که قدرت داشته باشد بر عمل کردن بمقتضای آن پر سازد الله خدای تعالی
دل او را از ایمنی و گرویدن بحق و بطریق اهل سنت و شیعه روایت شده است از امام زین العابدین علیه السلام که
روزی وضو میساختند و کنیزی ایستاده بود آب بر دست مبارک ایشان میریخت که ناگاه ابریق از دست او
افتاد و بر روی حضرت آمده روی مبارک ایشان را مجروح ساخت پس امام علیه السلام سر مبارک خود را بالا کرده
و بجانب کنیز از روی خشم نگریستند و در ساعت آن کنیز خواند والکاظمین الغیظ حضرت فرمودند فرو نشاندم
خشم خود را بعد از آن خواند والعافین عن الناس فرمودند عفو کردم و از گناه تو در گذشتم پس تتمه آیه را خواند که
والله یحب المحسنین حضرت فرمودند انت حرة لوجه الله یعنی تو آزادی از مال من در راه خدای تعالی و نقلست

ز زبانی استغفار نماید بدرستی که شخصی در مقام دوستی با او شد و دوستی بسیاری با او داد و شیوه ظلم و بدکاری پیش
گرفته با او گفت ای برادر زاده من مبتلا گشته ام بمرضی که مرا در پیش عقوبتی سخت است اگر از آن نجات یابم آنچه تو میگویی کنم تعالی
من بخواهد بود و اگر نجات نیابم بسبب آن گرفتار شوم پس من برادر زاده تو ام از آنچه تو گفتی فرج من ذنبی عجل
ذنوب بضم دال نقطه دار جمع ذنب است بفتح ذال و سکون نون یعنی گناه و فعل آن از باب علم آید فال فرجی
الذنب مجرم و قد اذنب الرجل و بیرون آمدن از گناه و از قبیل استعاره است چنانچه در شرح حدیث سیزدهم گذشت
رفت و من مطل على ذی حق حقه مطل تعویق و تعلل و ادای حق است و تاخیر از آن از وقتی که وقت آن بود و حق
اینجا شامل است حق مالی را و غیر مالی را از حقوق الناس و حقوق الله چنانچه داخل است در آن نماز
و روزه و حج و زکوة و ادای حج بعد از وجوب و تاخیر نماز از وقت خود و آنچه مانند آن باشد خطبه عشا را
بفتح عین بی نقطه و شین مشدده نقطه دار بمعنی بیناجی است که ماخوذ است از عشیر که بمعنی کم دیدن است
از حال مردم بحکم ظالم **حدیث سی و پنجم** روایت شده است بسندی که اتصال دارد بشیخ بزرگوار محمد بن
یعقوب کلینی از جمعی از اصحاب که از آن جمله علی بن ابراهیم است که چنانچه سبق ذکر یافت از ثقات معتمد است
از احمد بن محمد خالد از اسمعیل بن مهران از ابن محمد بن ابی نصر السکونی الکوفی که از اصحاب امام رضا علیه السلام است
و اکثر علمای رجال ثقه و معتمدش میدانند از ابی سعید القماط که از اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام است
و در کتب رجال تصریح بثقه بودن او شده و اسم او خالد بن سعید الکوفی است و از ابان بن تغلب که بسعادت
امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام استسعاد یافته و از هر سه حدیث روایت
کرده است و در هر فن خصوص در فن حدیث و قرائت و فقه مهارت تمام داشته چنانچه قرائت علیحده میان
قراء بنام او اشتهار یافته و چند جلد کتاب تصنیف دارد و علمای رجال ثقه و جلیل القدرش میدانند و از امام

محمد باقر علیه السلام روایت شده است که با او گفت اجلس فی مسجد المدینة وافت الناس فانی احب ان یری
فی شیعتی مثلک یعنی بنشین در مسجد و فتوی ده مردم را که من دوست میدارم که دیده شوند در میان شیعه مثل تو
مردم چون خبر فوت او بامام جعفر صادق علیه السلام رسید گفت آه و الله لقد اوجع قلبی موت ابان یعنی بخدا
قسم که دل مرا بدرد آورد ابان روح الله روحه از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت لما اسری بالنبی صلی الله علیه
و آله قال یا رب ما حال المؤمن عندک قال یا محمد من اهان لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربة و انا اسرع شیء الی نصرة اولیائی ولیاء
و ما ترددت فی شیء انا فاعله کترددی فی وفاة المؤمن یکره الموت و اکره مساءته و ان من عبادی لا
یصلحه الا الغنی و لو صرفته الى غیر ذلک لهلک و ان من عبادی لا یصلحه الا الفقر و لو صرفته الى غیر ذلک لهلک
و ما یتقرب الی عبد من عبادی بشیء احب الی مما افترضت علیه و انه لیتقرب الی بالنافلة حتى احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع
به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده التی یبطش بها ان دعانی اجبته و ان سالنی اعطیته
شرح کلام معجز نظام و متضمن اعجاز و دو قسمت و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بخش **بخش اول** خلاصه کلام امام
آنکه شبی که پیغمبر صلوات الله علیه و آله بجانب آسمان عروج فرمود چون بموقف مکالمه پروردگار رحمن رسید
گفت ای پروردگار من چیست حال مؤمن نزد تو و قدر و منزلت او پیش تو تا چه مرتبه است از جانب حضرت
عزت خطاب رسید که ای محمد کسی که خواری رساند بدوستی از من بدرستی که مثل آنست که بیرون آمده باشد
بقصد جنگ و شتابنده ترم بیاری دادن دوستان خود از همه کس و تردد نکرده ام در چیزی که
من فاعل آن باشم مثل ترددی که در وقت وفات مؤمن بدست میدهد زیرا که او را ناخوش می آید مردن و
مرا ناخوش می آید ناخوش آمدن او بدرستی که از بندگان من بنده هست که صلاح حال او نیست مگر توانایی که
باز دارم او را از آن حال و درویش سازم هر آینه حال او بهلاکت میرسد و نزدیک میشود و بنده من بسبب چیزی

و بدرستی که از بندگان من بنده هست
که صلاح حال او نیست مگر درویشی
اگر باز دارم او را از آن حال و توانگر
سازم هر آینه حال او بهلاکت
میرسد صح

که دوست تر دارم آنرا از چیزهایی که واجب کرده‌ام بر وی بنده‌ام بر وی اقدام بآن عمل نماید یعنی بواجبات و از همیشه
دوست تر میدارم و نزدیکتر میشود باعث نزدیکی بمن میشود و بدرستی که او باید نزدیکی جوید بمن باعمال سنتی تا
من دوست دارم او را پس چون دوست دارم او را سر آینه گوش او خواهم بود که بآن میشنود و چشم
او خواهم بود که بآن می بیند و زبان او خواهم بود که بآن سخن میکند و دست او خواهم بود که بآن میگیرد و چیزها
اگر دعا کند بمن اجابت میکنم دعای او را و اگر چیزی طلبد از من باو میدهم منتخب دوم لما اسری بالنبی صلی الله علیه وآله
اسری بصیغه مجهول مشتق است از سری بضم سین بر وزن هدی یعنی سیر در شب است قال فی الصحاح سریت
سرا و سراة و اسریت بمعنی یعنی سریت لیلا و یقال سراه و اسری به اخذه و اندیه و نقیده در شب که در آیه کریمه
سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی واقع شده است که گره آوردن لیلا و لان
کند بر کمی وقت آن شب یعنی باآنکه مسافتی که میان مسجد الحرام و مسجد الاقصی چهل شبه راه بود ما حال المؤمن
عند الله مراد بحال مؤمن اینجا چنانچه در منتخب اول نیز فهم آن شد قدر و منزلت او است من اهان لی ولیا
مراد بولی اینجا دوست است و مراد باهانت او بمحاربه ظاهر ساختن محاربه و مقصد جنگ با او شدن است
ما ترددت فی شیء انا فاعله ذکر تردد اینجا بر سبیل استعاره است چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد و جمله انا فاعله
صفت شیء است و اسم فاعل در آن یعنی لفظ فاعل در انا فاعله می تواند که بمعنی حال باشد یعنی هر شیئی که
الحال آن را کننده‌ام و می تواند بود که استقبال باشد یعنی چیزی که من بعد از این فاعل آن خواهم بود یکره
الموت و اکره مسائته جمله مستانفه است که بواسطه بیان امر مبهمی ذکر آن شده که آن سبب تردد است
و بیان آنکه بود که چه حالی باشد که بیان حال مؤمن بکرده باشد قبل تردد من در وفات بنده مؤمن در
حالتی که آن مؤمن بکرده بسبب ادراک مرگ را و من بکرده داشتن او رنجانیدن اورا و نیز

روایی است و مناسبت آن بمقام چنانچه مخفی نیست بیشتر است مسابقه و بروزن سلامت مصدر میمی است از
سالبین یعنی غالب باکردن ان من عبادی من لا یصلحه الا الغنی قاعده نحوی مقتضای آن میکند که بعد موصول هر مفرده
متن نابعتد و جار و مجرور خبر آن مقدم بر اسم بنا بر این تقدیر معنی کلام چنین میشود که بدرستی که کسی که صلاح
حال او نیست مگر توانگری از بندگان من نیست و ظاهر است که غرض اخبار از بنده نبودن او نیست بلکه بنده بودن
او معلوم است و مقصود اخبار حال او است بآنکه صلاح حال او در غنا است پس اولی آنست که جار و مجرور
اسم آن گیریم و اسم موصول خبر تا معنی چنین شود که بدرستی که از جمله بندگان من بنده ایست که صلاح حال
او نیست مگر توانگری و هر چند خبر دادن از حالی باشد که صلاح او در آنست نه خبر بودن از حال کسی که صلاح او در
توانگری نیست بآنکه از بندگان من است و نیز اسم موصول خبر باشد و ظرف اسم اگرچه مخالف ورود با آنچه متعارف
ارباب نحو است و مثل آن در بعضی بعض جا آمده چه بر تقدیر صاحب کشاف جای
جای که تفسیر آیه کریمه و من الناس من یقول امنا بالله وبالیوم الاخر میکند چون بنا بر آنچه متعارف علمای نحو است
که در مثل این ترکیب میباید ظرف خبر باشد و موصول اسم میباید غرض اخبار حال گوینده کلام مذکور باشد
با آنکه از جمله ناس است اگر گوید فایده نیست در خبر دادن از حال گوینده کلام مذکور با آنکه از جمله ناس است
پس این کلام چون متضمن فایده نبود جواب گفته آنست که فایده اخبار مذکور تنبیه بر آنست که صفات مذکوره منافی صفت است
چنانچه کسی که متصف بآن باشد سزاوار آنست که از ناس نیست و خبر دهند و تعجب نمایند که باوجود آن است
متصف بآن است بعد از آن جواب مذکور را رد کرده جای مثل این ترکیب در بعضی جاها و صفت که بجای
این توجیه نیست و مقصد شده است در آن که خبر دادن از آنکه از این قبیل جامعه است که این صفت این
صفات اتصاف دارند خلق تفرقه من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه ومنهم

من ینتظر که در باب بعضی نازل است از صحابه کرام که نذر کرده بودند که چون در حربگاه ملازم رکاب حضرت
رسالت پناه محمدی صلوات الله علیه و آله باشند ثبات قدم ورزیده کمر مغافر بربندند و تا مرتبه شهادت
فایز نشوند از پای ننشینند و معنی آن والله اعلم آنست که از مؤمنان مردانی هستند که راست کردند آنچه
که عهد بستند با خدای بر آن که ثبات بر قتال است و کوشش نمودن در تحصیل رضای ایزد متعال پس از ایشان
کسی هست که وفا کرد بنذر خود و کارزار کرد تا شهید شد مثل حمزه و مصعب و انس رضی الله عنهم و از ایشان کسی است
که انتظار میبرد مثل عثمان و طلحه و بعضی دیگر از ایشان و ظاهر است که صفات مذکوره درین آیه منافات با بیان
ندارد و بنابر این معنی حمل نتوان کرد و معنی اولی آنست که مضمون جار و مجرور را مبتدا سازیم و بگوییم معنی کلام آنست
که بعضی از ناس یا بعضی از مؤمنین متصف باین صفات اند و مناط فایده ذکر صفات مذکوره باشد از برای ایشان
و استبعاد نیست در آنکه ظرف مبتدا از ناول معنی آن مبتدا واقع شود و انتهی زحمت کلام چون این معنی در معرض
انکار و تردد بوده مناسب بود که با تاکید آن اگر گویند مخاطب درین کلام حضرت مقدسه نبوی بود و هیچ شک
نیست که ایشان ترددی نمیداشتند در آنکه افعال الهی بر حکمت و مصلحت حال عباد است پس هیچ احتیاج بتاکید
بود جوابش آنست که در امثال این خطابها که در قرآن واقع است اگر چه مخاطب حضرت رسول است صلوات الله علیه
و آله اما غرض ازین آنست که از قبیل بسمعی یا جاره کلامی میخوانند معنی آنکه بشنوانند و خطاب باو کنند تا آن مثل
مر سند یعنی بشنو ای همسایه گر چه بکنیم و غرض شنیدن اهل خانه است و اکثر خطابها که از جانب حضرت عزت
بجانب انبیا صلوات الله علیهم واقع شده ازین قبیل است و هیچ شک نیست که اکثر مردم را در مثل این چیزها تردد
خواطر حاصل است بلکه بعضی ایشان انکار نموده اند و قایل بآن نیستند لو اصر فقیر الی غیر ذلک الطالب
جدا کرده اند حضرت این جمله شرطیه از جمله صله که سابق بر آنست و بواو عطف میان ایشان جمع کرده

بوسطه

196

بواسطه آنکه این جمله کاشف و مبین آنست زیرا که ملاک درین جا در وثنی بودن مبین این معنیست که صلاح درین در
نوع اگر نسبت میان ایشان نهایت اتصال بوده باشد و اما آنچه در حدیث بیست و ششم گذشت که عطف
شده بود مثل این جمله شرطیه بر جمله صله بود و عبارت بر نحوی بود که ان من عبادی من لا یصلحه الا الفقر ولو اغنیته
لافسده ذلک الی آخره بنابر ملاحظه این معنی بود که حصول افساد امریست مغایر عدم اصلاح و در تحت
جنس آن مندرج نیست و علمای معانی و بیان تصریح کرده اند با آنکه دو جمله که میان ایشان از جهتی اتصال کلی
و آنچه موجب فصل و جدا کردن ایشان از یکدیگر است کافیست که میان ایشان از جهتی دیگر انقطاع و مغایرت
ملاحظه میشود و عطف یکی بر دیگری و موقعه میان ضدی آورند تا میان نسبت ایشان میان کمال
اتصال و انفصال نمایند چنانکه مفسرین در تفسیر آیه کریمه یسومونکم سوء العذاب یذبحون ابناءکم فرموده اند که در سوره
البقره بر نحوه است و در سوره ابراهیم بر نحوی که و یذبحون ابناءکم بعطف است چون بر یسومونکم آنست که
که درین سوره ملاحظه آن شده است که ذبح کردن فرزندان مرتبه ایست فوق مرتبه عذاب است و شدت آن زیاده است
بل آن گویا جنسی است مغایر با جنس عذاب و در تحت جنس او مندرج نیست و ما تقرب الی عبدی بشیء احب الی
تمام افترضت علیه این کلام صریحست در آنکه بر افعال واجبه زیاده است از افعال سنت چنانکه عنقریب تفصیل ظاهر
خواهد شد و عموم موصول شامل است و واجب بالاصالة و وجه آن که مکلف خود بنفسه با بین امثال بر خود واجب
کرده است اگر گویند که مدلول این کلام این است که تقرب و جنب نفل خدای تعالی دوست تر است زیاده از آنکه
دوست داشته است از تقرب و واجب صحیح در آن معنی باشند که شده چه سبب باشد که مردم میان اینها
جوابش آنست که آنچه ارباب لسان ازین کلام فهمیده اند زیادتی مرتبه واجب است بر نفل و واجب چنانچه گفته
شود که در شهر کسی بهتر از زید نیست کسی از آن بخواهد فهمید مگر آنکه زید از همه بهتر است و اگر بهتر از او

[illegible]

کسی در سخن نسبت وی تواند بود که مساوی او باشد و اراده کردن این معنی را از مثل این کلام در اکثر بهما نشاید
و ما یتقرب الی بالنوافل نوافل جمع نافله است و مراد بنافله هر عمل غیر واجبی است که خاص از برای خدای تعالی بعمل آید
خواه نماز باشد و خواه غیر نماز و تخصیص آن بنمازهای سنتی عرف جدید است و موافق معنی لغوی نیست و مصطلح
از اهل ترکیب شده است و معنی دوست داشتن خدای تعالی مر بنده را آنست که حجاب بیگانگی را از میان دل او
بردارد و تمکین دهد او را که بر بساط قرب و آشنایی او راه رود و زیرا که امثال این صفات را که بخدای تعالی
نسبت میدهند چنانچه از پیش رفت باعتبار اثر و فایده است که بر آن صفات مترتب است نه باعتبار مبادی آن
صفات و علامت دوستی خدای مر بنده را آنست که توفیق دهد او را که قطع تعلق از دار غرور نموده بعالم قدس
که عبارت از انس بخدا و آشنایی او است عروج نماید و از آنچه غیر دوست بالکلیه بریده شود و چنان شود که
جز فکر یا و خیالات او بکلی شود و بعد و دوری از میان او و خدای برداشته شود و بعضی از ارباب عرفان
گفته اند که تواند در شان [illegible] فانظر فیما انا لک فیه یعنی چون خواهی که بدانی مقام خود را نزد خدا و روکار
درنگر در آن چیز را بپای داشته در آن فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به باید دانست که صوفیه و ارباب
قلوب را در مقام سخنان ذوق افزا و اشارتهای عشق انگیز است که مشام جان از استشمام نسیم آن معطر است
و قالب بیجان از شنیدن محاسن آن ارواح تازه بخش در یافتن معنی آن هر کس را بقدر جمعیت و همت آنچه
از آن مراد است هر کسی را میسر نشود و رسیدن بمقصود از آن نمی توانند مگر کسی که جهت های خود را بآتش تعب
و ریاضت در اندازد و زنگ خود را بنور تعب و محنت بگدازد و داده از غش تعلقات پاک سازد و خود را با صفت
و تصفیه باطن بمشرب ایشان آشنایی داد و مطلب ایشان مربوط سازد اما کسی که پی برموز ایشان نتواند برد
و بمشرب ایشان آشنا نتواند شد بواسطه گرفتاری بحظوظ دنیه و در افتادن بمناهیه بدنیه او را از شنیدن

این کلمات

این کلمات خطری عظیم است از در افتادن بتعلقات زندقه و الحاد و گرفتار شدن بمهالک حلول و اتحاد تعالی
الله عن ذلک علوا کبیرا و ما آنچه بیان میکنیم مقصود و اشارات از این کلمات و ظاهر معیار نیم مطلوب این بیشاز
این فقرات بوجهی که فهم آن بر نفوس آسان شود و در پی بردن معنی آن بر نفوس مشکل نماند و میگوییم این سخنان کنایه
از نهایت قرب و نزدیکی بنده است بمبدا او و بیان غلبه و تسلط محبت الهی بر ظاهر و باطن و پنهان و آشکار
او مراد حضرت عزت تعالی و عزه العزیز و الله اعلم آنست که من چون دوست داشتم بنده از بندگان خود را
میکشانم او را بمقام انس و دوستی خود و میرسانم او را بعالم آشنایی و اتصال با خود و چنان میکنم که فکر او مستغرق
دریای سر ملکوتی گردد و هوس او حیران انوار جبروتی شود و بیش ثبات ورزد در مقام قرب من اقدام ارادت
او و ممزوج شود بمحبت و دوستی من رگ و پی و گوشت و خون او تا آنکه خود را از خود غایب بیند و حواس و
قوای خود را در میان نه بیند بسبب دوستی من پرده مغایرت را بدرد و با آتش محبت من خرمن بود
را در هم سوزد و بگوید نظم پیش نظر دگر دار و در زبانم یار هست ز سیمین بر روی نبار رود کر مسیح تا آنکه چنان شود
که گوش او سوای گریه نشنود و چشم او غیر او را نه بیند بلکه گوش و چشم خود را مس بیند چنانچه شاعر گوید نظم
[illegible] فانت السمع والابصار والارکان والقلب و یدا التی یبطش بها [illegible]
و ضمیر ظاهر در اینکه است یعنی با خدا و در بها از یبطش است یعنی خدا بنفسه تعالی او خود است باید دانست
که این حدیث از احادیث صحیحه است و چنانچه بطریق شیعه نقل آن بصحت رسیده در میان اهل سنت نیز از شهرت
تمام دارد و ایشان نیز بادنی تغییری در صحاح خود در آورده اند و بسیاری مثل [illegible] صلوات الله علیه و آله روایت کرده
قال الله تعالی من عادی لی ولیا فقد آذنته بالحرب و ما تقرب الی عبدی بشیء احب الی مما افترضت علیه
و ما یزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به

ویده التی یبطش بها ورجله التی یمشی بها ان سالنی لاعطینه وان استعاذنی لاعیذنه وما ترددت فی شیء انا
فاعله کترددی فی قبض نفس المؤمن یکره الموت وانا اکره مساءته ولا بد له منه یعنی کسی که دشمنی کند با دوست
من پس تحقیق که اذن میدهم بحرب او یعنی او را در معرض حرب خود در می آورم و نزدیک نمیشود به من بنده من
بچیزی که نزد من دوست تر باشد از آنچه واجب ساخته ام بر او و همیشه نزدیکی میکند بنده من بسوی من بنوافل
یعنی تا آنکه دوست دارم پس چون دوست داشتم او را گوش او میشوم که با آن می شنود و چشم او میشوم که با آن
می بیند و دست او میشوم که با آن میگیرد و پای او میشوم که با آن راه می رود و هرگاه از من چیزی طلبد عطا کنم
او را و هرگاه پناه جوید به من پناه میدهم او را و هیچ تردد نکرده ام مرا که بچیزی که من فاعل آن باشم
تردد که مرا دست میدهد در وقت گرفتن نفس مؤمن که ناخوش می آید مرگ او را و مرا ناخوش می آید
ناخوش آمدن او از مرگ و او را گریزی از آن نیست فایده اول نسبت تردد خاطر بخدای تعالی که این حدیث
متضمن آنست چنانچه مخفی نیست محتاج بتوجیه و تاویل است بر چند وجه تاویل آن کرده اند اول آنکه
در کلام چیزی تقدیرش باشد و تقدیر کلام این باشد که لو جاز علی التردد ما ترددت فی شیء یعنی اگر بر من تردد
و آمد شد خاطر روا میبود تردد و آمد شد خاطر نمیکردم مرا که در چیزی مثل تردد و آمد شد خاطری که در نفس
مؤمن میداشتم دوم آنکه چون عادت بر این جاری شده است که در مساءة کسی که احترام و عزت او را
لازم دانند و خاطر را تعلقی باو باشد مثل دوست نزدیک و یار موافق از تردد بهم رسد در مساءة کسی
او را ملاحظه نکنند تردد این کس قدر و منزلتی نباشد مثل دشمن یار و عقرب و تردد بهم رسد اسناد آن
تردد و آمد شد خاطری بهم رسد بلکه چون بی خاطر گذرد که مبادا از او بار سیده در خاطر جای میدهد
آنکه تردد خاطری دست دهد می تواند بود که تعبیر کند از توقیر و احترام او بحصول تردد در حال مساءة

او را از خواری و مذلت او بعدم حصول تردد در آن حال پیش شان بر بنده میشنوانند بود که مراد حضرت عزت
جل شانه ازین کلام والله اعلم آن باشد که هیچکس از مخلوقات مرا از مؤمن قدر و منزلتی و عزتی نیست مثل
قدر و منزلت بنده مؤمن و دوست او و کلام از قبیل استعاره تمثیلیه بوده باشد که معنی آن در ضمن شرح بعضی
احادیث سابقه ذکر یافت سیوم در حدیث وارد است از طریق خاصه و عامه که خدای تعالی در وقت قبض جان
بنده مؤمن بظاهر میسازد بروی از لطف و نوازش و بشارت بدخول بهشت و مثال آن آنقدر که کراهت
مرگ از طبیعت او زایل میشود و او را رغبت تمام بانتقال ازین عالم فانی بعالم باقی بهم میرسد پس گویا
بسبب آن ابتدا و تشویش او از الم مرگ و مصاعب آن و چنان میشود که او را نهایت حضور و بهجت
و رغبت تمام بآن حاصل میشود پس تشبیه کرده است خدای تعالی این معامله را بمعامله کسی که اراده کرده باشد
که المی برساند بدوست خود بقصد آنکه در عقب آن نفع عظیمی باو عاید شود پس تردد داشته باشد در آنکه چگونه
این الم را باو رساند که باو آزاری نرسد و بعد از رسیدن مرغبات و محسنات بسیار کرده باشد و نفعی که آن الم
عقب آن رود ذکر کرده باشد تا آنکه او را بر آن رغبت تمام بهم رسد و الم مذکور را بر خود راحت انگارد و
در این صورت نیز کلام از قبیل استعاره تمثیلیه خواهد بود فایده دوم بسا باشد که توهم منافات و تخالف
شود میان این حدیث و امثال این احادیثی که دلالت دارند بر آنکه مؤمن خالص از مردن ناخوش نمی آید
و رغبت تمام بحیات ندارد و در میان آنچه از پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایت شده است که
من احب لقاء الله احب الله لقاءه ومن کره لقاء الله کره الله لقاءه یعنی کسی که دوست دارد لقای
خدا را که بعد از مفارقت روح از بدن میسر خواهد بود دوست میدارد خدای تعالی نیز لقای او را و کسی که
ناخوش آید او را لقای خدای تعالی و بمرگ رغبت ننماید خوش نمی دارد خدای تعالی لقای او را و بیزار میشود از وی

حدیث مذکور بحسب ظاهر دلالت دارد بر آنکه مؤمن خالص کراهت از مردن نمیدارد بلکه بمرتبه نهایت
رغبت و میل بآن میدارد بواسطه رغبت و دوستی که بلقای الهی دارد و میدانند که آن بدون مردن حاصل
نمیشود و چنانچه از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است که میفرموده اند والله لابن ابی طالب آنس بالموت من الطفل
بثدی امه یعنی بحق که پسر ابو طالب را انس بمرگ بیشتر است از انسی که طفل به پستان
مادر خود و نیز فرموده اند در وقتی که ضربت ابن ملجم ملعون را متحمل شدند که فزت برب الکعبه یعنی فوز
یافتم و بنعیم ابدی رسیدم بپروردگار کعبه قسم و شیخ شهید علیه الرحمه در کتاب ذکری ازین اشکال چنین
جواب گفته است که دوستی الهی مقید بوقتی نیست پس میتوانند که دوستی مذکور در حال احتضار و مشاهده
آنچه مطلوب اوست باشد چنانچه روایت شده است در طریق ما از امام جعفر صادق علیه السلام و روایت
کرده اند ایشان در صحاح خود از پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرموده اند من احب لقاء الله احب
الله لقاءه و من کره لقاء الله کره الله لقاءه قیل یا رسول الله انا نکره الموت فقال لیس ذلک ولکن المؤمن اذا حضره
الموت بشر برضوان الله وکرامته فلیس شیء احب الیه مما امامه فاحب لقاء الله واحب الله لقاءه وان الکافر
اذا حضر بشر بعذاب الله فلیس شیء اکره الیه مما امامه کره لقاء الله فکره الله لقاءه یعنی کسی که دوست دارد لقای الهی را
حضرت عزت نیز دوست میدارد لقای او را و کسی که ناخوش آید او را لقای خدای تعالی خدای تعالی نیز
ناخوش میدارد لقای او را گفت شخصی که ای رسول خدای بدرستی که ما همه ناخوش میداریم مرگ را و آنرا بد
میداریم پس حال احتضار چنین خواهد بود حضرت فرموده اند مراد مرگ نیست ولیکن چون مؤمن را وقت احتضار
و حال نزع روح در رسد بشارت میدهند او را برضای الهی و عفو و آمرزش خدای تعالی و بدخول بهشت
و آمرزش گناهان پس او را درین حال هیچ دوست تر از آنچه در پیش اوست نخواهد بود پس دوست خواهد

دوست

دوست خدای تعالی لقای او را و کافر را چون وقت احتضار در رسد خبر میدهند او را بعذاب الهی که از
برای او مهیا و آماده شده است پس هیچ نزد او دشمن تر نخواهد بود از آنچه در پیش اوست پس مکروه خواهد
بود لقای خدای تعالی و مکروه خواهد داشت خدای تعالی نیز لقای او را و بعضی گفته اند که مرگ نفس لقای الهی
نیست پس مکروه بودن آن بواسطه زیادتی الخیر لازم آنست مستلزم کراهت لقای خدای تعالی نیست و این
ظاهر است و نیز دوستی خدای تعالی موجب تحصیل استعداد میشود مر لقای او و در تحصیل قیام باعمال صالحه و مبادرت
بکردن نیک که فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و بنابرین لازم کراهت مرگ را چه باعث انقطاع
عمل صالح میشود انجام احادیث چنانچه از ترجمه پیش ظاهر شد هر بحسب درنگ و در جنب افضل است از شتاب
و در اقدام بآن ثواب بیشتر است و شیخ شهید علیه الرحمه و بعضی دیگر از علما چند موضع را ازان استثنا کرده اند که
در آن جلدی سنت و افضل است از درنگ اول ابرای ذمه مفلس از قرضی که بر ذمه او باشد چه آن سنت است
باتفاق و مهلت دادن کاری که افلاس او ثابت باشد واجب حال آنکه ابرا افضلست از امهال [illegible]
دوم ابتدا کردن در سلام چه آن افضلست از جواب دادن سلام و حال آنکه جواب سلام واجب است و سلام سنت سیم
اعاده کردن نمازی که تنها گذارده شود جائی که جماعت منعقد شود چه ثواب آن چنانچه حدیث بآن ناطق است
بیست و پنج درجه از ثواب تنها در پیش است و حال آنکه اعاده سنت است و آن واجب چهارم نماز
گذاردن در اماکن شریفه مثل مساجد و حرم مدینه و روضات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین چه ثواب
آن با آنکه نماز گذاردن در آن اماکن سنت است بیشتر است از نمازی که در غیر آن کنند پنجم خشوع و تانی در نماز
سنت است با آنکه تجویز کرده اند که بجهت آن ترک کنند سرعت مبادرت بنماز جمعه را که واجب است و اگر چنان
شود که بعضی از نماز جمعه ازو فوت شود و نتواند آنرا بتمام اجزا ادراک و دریافت و در استثنای بعضی ازین مواضع الحکم

مذکور جای منافات است و وجه منافات در حاشیه بر بنوعی بیان شده است که در موضع اول میتوان گفت که
وجوب ترک مطالبه معسر است خواه در ضمن ابرا تحقق شود و خواه در ضمن امهال پس ابرا فرد واجب باشد نه مثل
امهال نه سنت و همچنین در موضع چهارم گذاردن در آن موضع فرد واجب باشد که بر وفق دیگر بجهان
نه سنت نماز پیش بخصیص آنکه آن نماز سنت باشد و آن لا نسلّم که از واجب افضل باشد و در وجه سیم
گفته‌اند جایز است که نماز اعاده را نیت وجوب کنند پس میتواند بود که زیادتی ثواب مذکور گاهی باشد
که به نیت وجوب گذارده شود و همچنانکه نیست که بعد از نیت وجوب واجب خواهد بود در سنت نهایة
قصد کردن وجوب با امری که استحباب آن معلوم باشد خالی از اشکال نیست والله اعلم **حدیث بیست و ششم**
روایت شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه از پدرش و علی بن احمد
از محمد بن القاسم ماجیلویه از محمد بن علی الصیرفی از نصر بن مزاحم قمی که از عمده صاحبان جالست از عمر بن
سعد از فضیل بن خدیج از کمیل بن زیاد النخعی که گفت کنت مع امیر المؤمنین علیه السلام فی مسجد الکوفة وقد
صلّینا عشاء الآخرة فاخذ بیدی حتی خرجنا من المسجد فمشی حتی خرج الی ظهر الکوفة لا یکلّمنی بکلمة فلما
اصحر تنفّس الصعداء ثم قال یا کمیل ان هذه القلوب اوعیة فخیرها اوعاها احفظ عنّی ما اقول لک الناس
ثلثة عالم ربّانی ومتعلّم علی سبیل نجاة وهمج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح لم یستضیئوا بنور العلم
ولم یلجأوا الی رکن وثیق یا کمیل العلم خیر من المال العلم یحرسک وانت تحرس المال والمال تنقصه النفقة و
العلم یزکو علی الانفاق یا کمیل العلم دین یدان الله به یکسب الانسان الطاعة فی حیوته وجمیل الاحدوثة بعد
وفاته یا کمیل مات خزّان الاموال والعلماء باقون ما بقی الدهر اعیانهم مفقودة وامثالهم فی القلوب موجودة
آه آه ان ههنا واشار علیه السلام بیده الی صدره لعلما جمّا لو اصبت له حملة بلی اصبت له لقنا غیر مامون

یستعمل

۲۰۰

یستعمل آلة الدین فی الدنیا ویستظهر بحجج الله علی خلقه وبنعمه علی عباده او منقادا للحق لا بصیرة له فی احنائه
ینقدح الشک فی قلبه باوّل عارض من شبهة الا لا ذا ولا ذاک او منهوما باللذات سلس القیاد للشهوات او مغری
بالجمع والادّخار لیسا من رعاة الدین فی شیء اقرب شبها بهما الانعام السائمة کذلک یموت العلم بموت حاملیه
اللهم بلی لا تخلو الارض من قائم لله بحجة اما ظاهر مشهور او مستتر مغمور لئلا تبطل حجج الله وبیّناته واین اولئک
والله الاقلّون عددا الاعظمون خطرا بهم یحفظ الله حججه وبیّناته حتی یودعوها نظراءهم ویزرعوها فی قلوب
اشباههم هجم بهم العلم علی حقائق الامور فباشروا روح الیقین واستلانوا ما استوعره المترفون وانسوا
بما استوحش منه الجاهلون وصحبوا الدنیا بابدان ارواحها معلّقة بالمحل الاعلی اولئک خلفاء الله فی ارضه والدعاة
الی دینه آه آه شوقا الی رؤیتهم ثم نزع یده من یدی وقال انصرف اذا شئت **شرح** کلام بلاغت نظام در ضمن
آغاز و دو نمایش و انجام **آغاز** مشتمل بر دو نمایش **نمایش اول** خلاصه کلام امام علیه السلام کمیل بن زیاد رضی
الله عنه آنکه در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بودم در مسجد کوفه در حالتی که گزارده بودیم با هم نماز
خفتن را پس حضرت علیه السلام دست مرا گرفتند و روان شدیم تا که بیرون آمدیم از مسجد و حضرت امیر علیه السلام
بر رفتند تا آنکه به پشت کوفه بر آمدند و در بین راه با من سخن نکردند پس چون به صحرا در آمدند نفسی بر کشیدند از روی حزن و آن کرده
مرا در معرض خطاب آوردند و فرمودند ای کمیل بدرستی که این دلها ظرفهایند بیست مر علوم و معارف را
پس بهترین آنها دلیست که فرا گیرنده تر و نگاه دارنده تر باشد یاد گیر از من آنچه میگویم ترا بدرستی که مردم
بر سه قسم اند دانشمند خدایی و آموزنده علوم بقصد حصول نجات و رستگاری در آخرت و مگسی چند چون عوام
که پیروی اند از ضعف عقیده خود آواز هر شبانی را که هم سطح راندن گوسفندان بیکدیگر یا به آنکه هر کسی بانگ زند
برای نجوا اند تابع او میشوند و حالت این ها آنست که میل ایشان از سطح تیز کنند مایل میشوند از سمت استقامت

هر بادی که آن ایشان میوزد و روشنی نمیگیرند بنور علم و دانش و پناه نمی برند بر کن استوار که علم و دانش است
ای کمیل علم بهتر از مالست زیرا که علم نگاهبانی تو میکند و تو نگاهبانی مال میکنی و مال را نفقه کردن کم میشود و
علم بنفقه کردن زیاد میشود ای کمیل علم طاعتیست که اطاعت کرده میشود بآن خدای تعالی و حاصل میکند انسان
طاعت در ایام حیات او یعنی باعث سعادت بعد از وفات او ای کمیل ذخیره کنندگان مال مردند و علما باثار
فضل خود همچنان باقی اند و باقی خواهند بود مادام که دنیا باقیست بدنهای ایشان در میان نخواهد بود اما
مثالهای ایشان در دلها جا خواهد داشت آه آه بدرستی که اینجا و اشارت کردند حضرت امیر علیه السلام بدست
مبارک بسینه خود سر آینه علم بسیار مخزونست اگر یافتم حملی را که حالت بر داشت آن میداشتند یعنی
اگر یافتم سر آینه بذل میکردم با ایشان و لیکن نمی یابم آنچنان کسی که بواسطه آن هیچ امری یافت میشود
بواسطه تحمل آن فهیم زیرکی که محل اعتماد نیست بکار میبرد در دنیا آنچه در دین بکار میباید برد و تفوق میجوید
بسبب دلایلی که بمعرفت خدا حاصل کرده است و بسبب نعمتی که از جانب خدای باو رسیده بر
بندگان او یا کسی که مطیع و منقاد حق است و فریفته دنیا نیست لیکن بصیرت آن ندارد که باطراف و جوانب
سخن تواند رسید و غور و تعمق بسیار در دقایق علوم تواند نمود و با دل شبهه که او را عارض شود شک بخاطر او
راه می یابد سر آینه نه این و نه آن یا کسی که حریص لذتهای فانیست و بی ملاحظه در امور شهوانی یا کسی فریفته جمع
کردن و ذخیره گذاشتن مالست نیستند ایشان یعنی حریص لذات و فریفته جمع و ادخار از نگاهبانان
امر دین در هیچ چیز یعنی ایشان را از ایشان رعایت و محافظت والی بودن امری از امور دین نیست و نزدیکتر کسی شباهت
ایشان حیوانات چرنده اند و همچنین میمیرد علم بمردن بردارندگان آن یعنی همچنانکه معدوم میشوند جمعی که
بر تربیه دانشمندی رسیده اند و کسب علوم و معارف الهی نموده نیز معدوم میشود چه هر کس را بهره است

ازانکه دیگری

ازانکه دیگری را نیست آری و لیکن خالی نمیماند روی زمین از کسی که قایمست بدلایل و حجج خواه بود و
باو مرد و نوعی از نوع اند بود یا ظاهر میباشد و مشهور یا مخفی و مستور تا حجتهای خدای تعالی بر مردم منقطع نشود
و نشانهای آن از میان نرود و نیابت شد تا کجا نید آن گروه ایشان بخدا قسم که کمترین مردم اند از روی عدد و بزرگترین ایشانند
از روی قدر و منزلت یعنی قدر و منزلت ایشان از همه کس بیشتر است و عدد ایشان از همه کمتر باین جماعت
نگاه میدارد خدای تعالی شواهد و حجتهای خود را در امر دین تا آنکه بسپارند آنرا بجمعی که مانند ایشان باشند
و بکارند تخم آنرا در دلهای امثال خود که اطلاع داده است ایشان را علم لدنی بر حقایق اشیا چنانچه هر چیزی را
میدانند که در حقیقت الامر چه چیز است و دریافته اند راستی یقین در امور دین را چنانچه ایشان را شکی در امری
نمانده و آسان کرده اند بر خود آنچه ارباب نعم و اهل دنیا و رفاهیت آنرا و ملازمت خاموشی و بیداریهای
و شغال آن و انس گرفته اند بآنچه وحشت دارند از آن جاهلان صحبت میدارند با دنیا ببدنهایی که روحهای
ایشان متعلق بعالم بالاست ایشان خلیفهای خدا اند در زمین او و خوانندگان مردم اند بدین او
آه آه زهی شوقی که مرا بدیدن ایشانست بعد از آن دست مبارک از دست من جدا کردند و فرمودند
بخش دوم — برو اگر اراده رفتن داشته باشی فلما اصحر صحرا در لغت رفتن بصحراست قال فی الصحاح اصحر الرجل
اذا خرج الی الصحرا تنفس الصعداء صعدا بضم صاد و فتح عین بی نقطه و مد الف نوعی از نفس است که از روی
حزن بر آید و نصبش بحسب ترکیب بر مفعول مطلق بودنست که از بیان نوع میباشد مثل جلست القرفصا و قرفصا
بضم قاف و فا نوعی نشستن است یا کمیل کمیل بن زیاد از خاصهای اصحاب علیه السلام و محرم راز
او بود و در زمان حجاج بن یوسف در دست او کشته شد بعد از آنکه امیر المؤمنین علیه السلام خبر از آن داده بود
ان هذه القلوب اوعیة و خیرها اوعاها و اوعی بمعنی نگاهدارنده تر است و وعی الشی و عیه بمعنی حفظ و جمعه که او عبارت از

اوعاها یعنی احفظها واجمعها باشد عالم ربانی ای ربانی نسبت است که ربانی یعنی منسوب برب باشد و زیاده
شدن الف و نون پیش از یا بر خلاف قیاس است مثل رقبانی و مراد بربانی کسیست که در شناخت پروردگار
خود معرفت بسیاری حاصل کرده باشد قال فی الصحاح الربانی المتاله العارف بالله تعالی و صاحب قاموس نیز
سوای این را گفته و صاحب کشاف جایی که تفسیر این آیه میکند که کونوا ربانیین ذکر کرده است که ربانی شدید
التمسک بدین الله تعالی وطاعته یعنی ربانی کسیست که بنهایت غلو در طاعت خدای تعالی داشته باشد و سند قول
خود ساخته است کلام محمد بن حنفیه را بعد از وفات عبد الله عباس که گفت الیوم مات ربانی هذه الامة
یعنی امروز مرد ربانی این امت و شیخ ابو علی طبرسی در مجمع البیان آورده که ربانی هو شدید التمسک بدین الله تعالی
وطاعته یعنی ربانی کسیست که نظام یابد امور مردم بتدبیر او و از او صلاح پذیرد حال ایشان باصلاح او و
متعلم علی سبیل النجاة یعنی آموزنده علم بقصد حصول نجات یعنی مقصود او از آموختن علم نجات یافتن در
آخرت باشد از مهالک و آفات آن نه آنکه تحصیل حظوظ دنیا و لذات آن چنانچه شیوه اکثر ابنای این زمانست
و همج رعاع همج بفتح هر دو جمع همجه یعنی مگس کوچک را گویند که بر روی گوسفند و حیوانات می‌نشینند استعاره کرده اند حضرت آنرا همج ر
بواسطه جهال عوام از روی تصغیر و خواری ایشان و مراد برعاع بفتح را و عین بی نقطه عوام الناس و
مردم ادنی و زیر دست اتباع کل ناعق یعنی آواز دهنده است که در عقب راندن گوسفندان بکار میبرد و آواز کلاغ
را نیز میگویند و مراد این است که ایشان بواسطه عدم ثبات خود بر عقیده از عقاید و تزلزلی که در امر دین خود دارند
تابع میشوند هر کس ایشان را بر سمتی بخوانند و معتقد میشوند هر کس دعوی میکند که حق است و هر که ادعا میکند
و کول هر کس را میخوانند و نمیدانند که حق کدام است و باطل کدام و محق کیست و مبطل که و شاید این قسم از مردم را
بصیغه جمع آوردن و دو قسم اول بصیغه مفرد ایمائی باشد بآنکه این صنف از مردم بسیارند و آن دو صنف کم اند

والعلم

والعلم یزکو علی الانفاق زکوة اینجا بمعنی نمو کردن و زیاده شدن است و علی سببیه اند که بمعنی سبب استعمال یافته باشد
در آیه کریمه و ان ربک لذو مغفرة للناس علی ظلمهم گفته اند که یعنی مع ظلمهم است و میتواند بود که از برای سببیت
و تعلیل باشد چنانچه در کریمه و لتکبروا الله علی ما هدیکم گفته اند که علی بمعنی سبب استعمال یافته است و معنی آیه آنست و لتکبروا الله
بسبب ما هدیکم یعنی بزرگی یاد آورید خدا را بسبب اینکه شما را هدایت کرده است العلم دین یدان الله به دین
اینجا بمعنی طاعت است و تنوین از برای تعظیم است یعنی علم طاعت بزرگیست که اطاعت خدای تعالی در آن
آن حاصل است بلکه یکسب الانسان الطاعة یکسب بضم یا است از باب افعال و مراد آنست که در مرتبه اول ظهور شد
و جمیل الاحدوثة یعنی سخنان نیکو و مدح و ستایش و احدوثة مفرد احادیث است بمجاز اره و در حدیث امثالهم
فی القلوب موجودة امثال جمع مثل است بفتح میم و ثا و مثل در اصل بمعنی نظیر و شبیه است بعد از آن شایع شده است
استعمال آن در کلامی که نشانی و غرابتی داشته باشد و اینجا باین معنی مستعمل است یعنی حکم و مواعظ ایشان در دلهای مردم
و محفوظ خواهد بود که بآن عمل کرده باشند و بر اثر آن سیر خواهند رفت لو اصبت له حملة حملة جمع حامل است
یعنی کسانی که اهلیت و قابلیت تحمل آن داشته باشند و جواب لو در کلام محذوف است و کلام او درین تقدیر است که
لو اصبت له حملة لبذلته لهم یعنی اگر بیابم آنچنان کسی را که مر آینه بذل میکردم این علم بسیار را بایشان بلی اصبت لقنا
لقنا لقن بفتح لام و کسر قاف یعنی زیرک و فهیم است مشتق است از لقانه که یعنی نیکوی فهم است مستعملا آلة الدین
فی الدنیا یعنی میگرداند علم را که دینی است شبکه زیاده کردن مال و حصول جاه و جلال و اقبال خلایق و میل خاطر ایشان او
لا بصیرة له فی احنائه احنا بفتح همزه و حای بی نقطه بعد از آن نون جمع حنو است یعنی جانب قال فی الصحاح حنو
واحد الاحناء و حنو بمعنی جانب یعنی نیست او را بصیرت آنکه بطرف و جوانب سخن تو رسد و غور و تعمق در آن تواند
کرد و در بعضی نسخها فی احیانه واقع است بکسر همزه و سکون حای بی نقطه بعد از آن یای دو نقطه زیرین یعنی نور بصیرت

آن نیست که از روی بصیرت و جد و جهد در مقام تقویت و تایید آن در آید الا لا ذا و لا ذاک یعنی منقادی با بصیرت را اهلیت
آن نیست که علم خود را بیاموزد و منزه گرداند و فهم را که محل اعتماد نیست و این کلام جمله معترضه است میان معطوف
و معطوف علیه او منهوما باللذات یا حریص غایت حریص بلذتهای فانیه کوشش کننده در تحصیل آنست قال فی الصحاح نهم
فهو منهوم ای مولع به و منهوم در اصل لغت یعنی کسیست که از طعام سیر نشود و در اینجا مناسبت بین المعنیین ظاهر است
سلس القیاد للشهوات یعنی سهل الانقیاد که بی توقف و تامل در عاقبت امور مباشرت مشتهیات نفس
میشود و لذات بدنی میگیرد او مغرما بالجمع و الادخار یعنی حریص ساختن و برانگیختن است چنانچه میگویند
اغرب الکلب بالصید یعنی برانگیختم سگ را بجانب شکار و حاصل معنی آنکه یا فریفته جمع کردن مال است و مایل
ذخیره کردن آن چنانچه گویا شخصی او را برانگیخته و حریص بآن ساخته لیسا من رعاة الدین رعاة بضم را جمع
راعیست یعنی والی و حاکم یعنی هیچکدام از منهوم و مغرم جمع و ادخار از والیان دین نیستند یعنی اینها از
قابلیت و اهلیت آن نیست که متولی امور دین باشند و درین کلام اشعاری بآن هست که دانشمند حقیقی والی
دین است یعنی امور دین منوط برای و رویه او است که آنچه گوید بآن عمل باید کرد و آنچه نهی کند از آن احتراز باید
جست مخفی نماند که حضرت امیر علیه السلام درین حدیث منقسم ساخته اند جمعی را که احتمال تعلم و آموختن علم از ایشان
میرود بچهار قسم اول جمعی از ارباب فسق و فجور که با آنکه مستعد فهم آن اند و از خود درک آن و ادراک
آن بسهولت میتوانند کرد فی نمایند بآن رضای خدای تعالی را و بقصد قربت متوجه تحصیل علم نمیشوند بلکه
عمل ایشان مبنی بر زیادتی شهرت در میان خلق است و علم خود را وسیله ساخته اند که بآن وسیله بنمایند
وصول لذات بدنی و شهوات نفسانی دوم جماعتی که از اهل صلاح و سداد اند و پیرامون فسق و فجور نمیگردند
اما چون ایشان را بصیرت آن نیست که بسر سخن توانند رسید و بر رموز و اسرار کلام اطلاع توانند یافت

بلکه یعنی

بلکه همین ظاهر آن میرسند و باوجود شبهه که بر ایشان وارد میشود شک و تزلزل خاطری با ایشان راه میابد
و در حال از راه میگردند سیم گروهی که علم را وسیله رسیدن بمطالب دنیوی و منصب اعتبار میان خلق و شهرت خود
نمی سازند و آنچنان نیست که بصیرت فهم سخن نداشته باشند و باطراف و جوانب سخن نتوانند رسید و لیکن گرفتار
شهوات نفسند و دوست لذتهای بدنی و جسمانی و در بند لذات موهومه و فانیه فرو رفته اند چنانکه
همگی اوقات ایشان صرف آن میشود و بکار دیگر نمیتوانند پرداخت چهارم جمعی که از صفات قسمیه مذکوره خلاص
یافته اند و سلوک بر ایشان ... و طریق حق را شعار خود کرده اند ولیکن بصفت ناخوش دیگر گرفتارند که آن حب یا
میل بانباشتن و ذخیره گذاشتن و بسیار کردن مال است و جهت همت ساختن علم را وسیله آن میسازند که
ناچار است طالب علم حقیقی باید که اول نفس خود را از لوث اخلاق ذمیمه و اوصاف ناپسندیده شست و شوی دهد
زیرا که دانش و علم عبادت دل است و بجای نماز اوست و چنانچه نماز که وظیفه جوارح ظاهر است درست نمیشود
مگر بپاک ساختن اعضای ظاهری از آلایش خبث و نجاست همچنین عبادت دل که نماز او نیز درست نمیشود مگر بپاک ساختن
آن از آلایش اخلاق ذمیمه و خباثت اوصاف ناشایسته کذلک یموت العلم بموت حاملیه یعنی چنانچه جمعی که اهلیت تحمل
علوم حقیقی و معارف الهی دارند معدوم میشوند و زوال می پذیرد علوم و معارف مذکوره و در معرض فنا
و زوال است و بمردن علما و ارباب عرفان علم و معرفت بطرف میشود زیرا که نمی باشند آنچنان کسی که در وقت
رفتن توانند علم خود را باین کس سپرد و چنان کرد که بعد از ایشان آثار دانش ایشان باقی ماند و چون نمی باید که سلسله
علم و معارف بالکلیه انقطاع یابد و مادام که نوع بشر باقیست آثار آن در میان خلق باشند بلکه ناچار است
زمانی از ازمانی که نگاهدارنده دین و حافظ علوم و معارف آنچنانچه مقتضی قواعد ارباب عدل و توحید است
رضوان الله علیهم باز یافت گردند حضرت این کلام را با تکرار اللهم بلی لا تخلو الارض من قائم لله بحجة اما ظاهرا مشهورا

ا بلی

او خایف مغمور یعنی آنکه خالی نماند روی زمین از امامی که برپای دارد دلایل دین حق و آثار علوم حقیقی و معارف
الهی یا بعنوان ظاهر و پیدا مثل امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ایام خلافت ظاهری ایشان که جمیع اهل
اسلام از مخالف و موافق بر آن اتفاق دارند یا بعنوان اختفا و بر وجه پنهان نه آنکه متظاهر بدعوات امامت
و رعایت مراسم آن باشد مثل امامت آن حضرت علیه السلام در زمان خلفای دیگر که پیش از امام مذکور بودند و
مثل حالت امامانی که از ذریت آن حضرت بر وجه مخفی بامر امامت قیام داشتند و نمی توانستند اظهار نمود و چنانچه
در این زمانست از حال صاحب الامر علیه السلام و اختفای آن حضرت از نظر خلایق تا وقتی که اراده الهی تعلق
بظهور او گیرد و هجم بهم العلم علی حقیقة البصیرة و باشروا روح الیقین بعد از آن شروع کردند حضرت در ذکر اوصاف
امامان مذکور و فرمودند که ایشان جمعی اند که اطلاع یافته اند بعلم لدنی که محتاج بتعلیم و تعلم نیست بر حقایق اشیا
آنچنانچه هست از محسوسات و معقولات و منکشف شده است بر ایشان آنچه در پرده اخفا محجوب و مختفی
بوده پس جمیع آنرا دانسته اند و چنانچه هست در نفس الامر بعین الیقین مشاهده کرده و ایشان را شک و تردد
در آن باقی نمانده و دلهای ایشان را شک و تردد باقی نمانده و دلهای ایشان از اطمینان تمام بهره رسیده و از روح
ایشان از تسکین آن استراحت یافته و عبارت از این حالست حکمت حقیقی که در قرآن وارد است که من یؤتی
الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا یعنی هرکه را حکمت دادند هرآینه که داده شده است با خیر بسیار را و روح بفتح
را و چنانچه گذشت بمعنی راحت است و استلانوا ما استوعره المترفون و وعر بفتح واو و سکون عین در اصل لغت
بمعنی زمین سخت و ناهموار است در مقابل سهل و از آنجا اخذ کرده بمعنی مشکل استعمال میکنند قال فی الصحاح
یقال جبل وعر و مطلب وعر و مترف بمعنی متنعم است ماخوذ از ترف بفتحتین که بمعنی نعمت است یعنی آسان ساختند
بر خود آنچه ارباب تنعم بر خود مشکل ساختند آنرا از مثل ترک شهوتهای بدنی و قطع تعلقات دنیوی و مداومت

خاموشی

خاموشی و بیداری و تحمل گرسنگی و تشنگی و حذر از آنکه ساعتی از عمر ایشان صرف شود در چیزی که موجب نزدیکی قرب
الهی و افزونی مرتبه ایشان در آن نباشد و امثال آن از آنچه شعار و دثار ارباب ریاضت و اصحاب معرفت است
وصحبوا الدنیا بابدان ارواحها معلقة بالمحل الاعلی یعنی کنده اند از دامان دلهای خود غبار تعلق باین جهان و بهشت
اگر چه بروی آورده است ارواح ایشان بمشاهده جمال الهی یعنی بلکه ابدان ایشان اگر چه در صحبت ارباب دنیا
دنیای فانیست ارواح ایشان متعلق است بعالم بالا یا ملأ اعلی که ملائکه مقربین و ارواح قدسیه اند و حسن اولئک
خلفاء الله فی ارضه معرفت ساختن مسند الیه درین فقره باسم اشارت بواسطه آنست که دلالت کند
بر آنکه ایشان سزاوارند باآنکه این صفات بایشان اسناد یابد بواسطه اتصاف بصفاتی که پیشتر گذشت چنانچه در نظیر که
اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون تعریف مذکور را مفسرین بر نحو مذکور گفته اند آه آه شوقا الی رؤیتهم
هیچ شک نیست در آنکه شوق آنحضرت بجمیع ایشان در مرتبه اعلا بوده است زیرا که جنسیت علت ضم است
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از پیغمبر صلوات الله علیه و آله استاد اهل عرفان و مقتدای اصحاب یقین و
اهل ایقان بوده است چنانچه همه از مشکات انوار معرفت او مقتبس و از انوار ارشاد و هدایت او مستنیر بوده اند
پس بالضروره شوق نفس نفیسش بمشاهده جمال ابنای جنس خود بوده و خاطر مبارکش دایم متعلق در یافت لقای
اصحاب طریقه خود سلام الله علیهم اجمعین بعضی قول مستفاد است از آنچه این حدیث اشعار بآن دارد که روی زمین هرگز خالی
نباشد از امامی که موصوف بصفات مذکوره باشد و همچنین آنچه مستفاد از حدیث مشهور من مات و لم یعرف امام زمانه
مات میتة جاهلیة است که متفق علیه میان شیعه است یعنی کسی که بمیرد و نشناسد امام زمان خود را میمیرد مردن اهل زمان
جاهلیت و جمعی که از دین بیگانه اند بنا بر مذهب امامیه که قایلند باآنکه امام زمان امام محمد مهدی علیه السلام ظاهر است
و مخالفان ایشان از اهل سنت و جماعت درین اثر تشنیع بسیار بر ایشان میکنند و میگویند امامی که وصول

تا ممکن نباشد و فراگرفتن مسایل احکام دین از مجلس امام میسر نبود شناختن او چه فایده مترتب خواهد بود که کسی امام را
و شناخت و او را حاصل نکرده باشد از دین بیگانه میمیرد و امامیه رضوان الله علیهم در جواب ایشان میگویند که فایده
شناختن امام زمان خود همین دیدن و فراگرفتن مسایل و احکام نیست بلکه نفس تصدیق بوجود آن حضرت و اعتقاد
اینکه او خلیفه خداست در روی زمین امریست که فی نفسه مطلوب است و در کتب از ارکان اسلام بجا آمده چنانکه حضرت پیغمبر
صلوات الله علیه و آله که ذکر احوال امام محمد مهدی علیه السلم کردند فرمودند که ذلک الذی یفتح الله عز وجل علی یدیه مشارق
الارض و مغاربها یغیب عن اولیائه غیبة لا یثبت فیها علی القول بامامته الا من امتحن الله قلبه للایمان یعنی اوست که فتح خدای عز و جل خواهد کرد
بر دست او تمام روی زمین را از مشرق تا مغرب غایب میشود از دوستان خود غایب شدنی که بر تصدیق بامامت آن ثابت نمیماند
مگر کسی که خدای تعالی امتحان کرده دل او را از جهت ایمان جابر انصاری گوید گفتم ای رسول خدای آیا میشود و
دوستان او را انتفاعی خواهد بود از وی در ایام غیبت او حضرت صلوات الله علیه و آله فرمودند که والذی بعثنی
بالحق نبیا انهم لیستضیئون بنوره و ینتفعون بولایته فی غیبته کانتفاع الناس بالشمس وان تجللها السحاب یعنی آری بآن
خدای قسم که مرا فرستاده است بحق و راستی بر خلق که ایشان یعنی شیعه و اولیای او روشنی میگیرند بنور او و منتفع
میشوند بدوستی او در ایام غیبت او همچنانچه منتفع میشوند مردم از آفتاب و اگرچه در زیر ابر پنهان باشد و امامیه
میگویند با ایشان تشنیعی که شما درین باب با ما میکنید بر شما وارد است زیرا که شما بآن رفته اید که مراد با امام زمان
در حدیث مذکور صاحبان شوکت اند پادشاهان و بنا و سلاطین و بنابر این کسی باشد خواه عالم باشد و خواه جاهل
و خواه عادل باشد و خواه فاسق پس میگوییم چه فایده مترتب خواهد بود بر شناختن جاهل و فاسقی تا اگر کسی
او را نشناخته باشد کافر و بیگانه از دین میمرده باشد و بعضی از مخالفان بر بعضی متفق شده اند و بر آن رفته اند که
مراد با امام زمان درین حدیث کتاب الهیست که قرآن مجید باشد و امامیه میگویند بنابر تخصیص امام زمان
آنشخص

آنشخص که از حدیث مذکور فهم میشود و معنی ناشنیده خواهد بود و که تخصیص نمیکند اشعار بآن دارد که امام هر عصری
غیر امام عصر دیگری باشد و قرآن در همه عصرها یکیست و تغییر و تبدیل در آن راه نمی یابد تا انقراض عالم و نیز فهم معنی آن را
شده است و معرفت قرآن که کسی که آنرا حاصل نکرده باشد کافر میمیرد و اگر مراد بآن معرفت الفاظ و عبارت است
و دانستن معنی آنست چنانچه مخفی نیست بر بسیاری از مردم مشکل میشود و اگر مراد تصدیق بوجود آنست همان
تشنیعی که بر ما میکردند بر شما هم متوجه خواهیم گفت هر گاه معرفت بالفاظ آن کسی را حاصل نباشد و علم بمعنی آن نداشته
باشد و نتواند که استنباط مسایل و احکام از آن نمود چه فایده بر آن مترتب خواهد بود بر تصدیق بوجود آن که
کسی که حاصل کرده باشد آنرا چون بمیرد کافر مرده باشد پس تشنیع شما بر ما هیچ ناشنیده باشد و الله الهادی و علیه التکلان
نمایش دهم حکایت کرده است سید بزرگوار رضی الدین علی بن طاوس علیه الرحمه در بعضی از کتب که روزی
اجتماع دست داد مرا در بغداد با بعضی از فضلای آنجا و کشانیدم سخن خود را با ایشان بامر امام محمد مهدی ع
که امامیه در باب او میگویند که تا غایت در حیوة است و بواسطه مصلحتی از نظر مردم غیبت اختیار کرده است تا
وقتی که امر الهی بظهور او تعلق گیرد فاضلی از ایشان که طرف صحبت بود در مقام تشنیع و اعتراض شد که کسی
تصدیق بوجود او کرده است و اعتقاد دارد که او درین مدت مدید زنده است و انکاری تمام نمود و او را من باو
گفتم که میدانی اگر امروز مردی حاضر شود و دعوی کند که من بر روی آب راه میروم جمیع مردم این شهر در مقام
تعجب شده بدیدن او می آیند پس چون او بر طبق دعوی خود عمل آورد و در رفتن بر روی آب همه مشاهده کنند
و تعجبات نمودند بعد از آن اگر باز روز دیگر شخصی آید همان دعوی کند جمعی بتماشای او بر آیند و در رفتن او را
بر روی آب مشاهده نمایند تعجب ایشان از روز اول کمتر خواهد بود و بعد از آن اگر مرتبه سیم باز کسی آید و این
دعوی نماید بسا باشد که کسی بتماشای او بر نیاید و در مقام دیدن آن نشوند مگر جمعی قلیل از مردم پس چنان

بعمل مذکور قیام نماید و مرتبه دیگر رفتن او را ببینند بالکلیه رفع تعجب هم خواهد شد بعد از آن کسی آید و این دعوی
نماید و جمعی بدو جمع شوند و از رفتن او بر روی آب تعجب بسیار نموده باشند بیشتر از تعجبی که مردم اول
و سیوم نموده اند جمیع علمای آن شهر از تعجب ایشان متعجب خواهند شد و بر ایشان تسخر خواهند کرد و سخنان
سخیف بر روی ایشان خواهند گفت پس بعینه حال مهدی علیه السلام و تعجب شما از درازی عمر او و باقی ماندن
او تا امروز از این قبیل است چه شما روایت کرده اید که ادریس علیه السلام موجود است در آسمان و او زنده است
از زمان خود تا حال و روایت کرده اید که خضر علیه السلام موجود است در زمین و زنده است تا حال و
روایت کرده اید که عیسی علیه السلام زنده است در آسمان چهارم و چون مهدی علیه السلام ظاهر شود بزمین
خواهد آمد و در نماز باو اقتدا خواهد کرد پس این سه نفر از آدمی زاد که عمر ایشان دراز شده است از عمری
که ما از برای مهدی ثابت میکنیم و شما بآن اذعان کرده اید و از ان تعجب نمیکنید پس چرا تعجب میکنید از آنکه
شخصی از ذریه پیغمبر صاحب آخر الزمان صلوات الله علیه و آله که یکی از ذریه و عترت او زیاده بر آنچه متعارف
زمانست عمر یابد **انجام** بدرستی که خوش آمده است مرا درین مقام ذکر کلامی که شیخ العارفین شیخ محی الدین
اعرابی در کتاب فتوحات مکی در باب سیصد و شصت و ششم از آن ایراد کرده است و آن این است ان لله خلیفة
من عترة رسول الله صلی الله علیه و آله من ولد فاطمة علیها السلام یواطی اسمه اسم رسول الله جده الحسین
بن علی علیه السلام یبایع بین الرکن و المقام یشبه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی الخَلق بفتح الخاء و ینزل عنه
فی الخُلق بضمها فما اسعد الناس به اهل الکوفة یعیش خمسا او سبعا او تسعا یضع الجزیة و یدعو الی الله بالسیف
و یرفع المذاهب عن الارض فلا یبقی الا الدین الخالص اعداؤه مقلدة العلماء اهل الاجتهاد لما یرونه من الحکم بخلاف
ما ذهب الیه ائمتهم فیدخلون کرها تحت حکمه خوفا من سیفه یفرح به عامة المسلمین اکثر من خواصهم یبایعه

العارفون

العارفون من اهل الحقائق عن شهود و کشف بتعریف الهی له رجال الهیون یقیمون دعوته و ینصرونه
و لولا ان السیف بیده لافتی الفقهاء بقتله و لکن الله یظهره بالسیف و الکرم فیطمعون و یخافون و یقبلون
حکمه من غیر ایمان و یضمرون خلافه و یعتقدون فیه اذا حکم فیهم بغیر مذهب ائمتهم انه علی ضلال فی ذلک لانهم
یعتقدون ان اهل الاجتهاد و زمانه قد انقطع و ما بقی مجتهد فی العالم و ان الله لا یوجد بعد ائمتهم احدا
له درجة الاجتهاد و اما من یدعی التعریف الالهی بالاحکام الشرعیة فهو عندهم مجنون فاسد الخیال
یعنی بدرستی که مر خدا را خلیفه است که بیرون خواهد آمد از عترت رسول خدای صلوات الله علیه و آله از فرزندان
فاطمه علیها السلام که نام او موافق با نام رسول خدا صلی الله علیه و آله و جد او حسین بن علی علیهما السلام است که
بیعت خواهند کرد با او مردم در حرم خدای تعالی میان رکن یمانی و مقام ابراهیم علیه السلام و شباهت دارد
در خَلق بفتح خا یعنی در نیکویی خلقت و صورت برسول خدای صلی الله علیه و آله و فروتر است از و صلی الله علیه و آله
در خُلق بضم خا یعنی در حسن اخلاق و نیکویی سلوک که سعادتمندترین مردم بصحبت او اهل کوفه خواهند بود زندگی
خواهد کرد میان مردم پنج سال یا هفت سال یا نه سال و جزیه خواهد نهاد بر کافران کتابی از یهود و نصاری
و ایشان را دعوت خواهد نمود مردم را بدین خدای تعالی بشمشیر و برطرف خواهد ساخت مذاهب مختلفه را از روی
زمین و باقی نخواهد گذاشت مگر دین حق را و دشمنان او که مقلد علما و ارباب اجتهاد باشند چون ببینند او
که بر خلاف آنچه امامان ایشان بر آن رفته اند حکم میکند در تحت حکم او در خواهند آمد از روی اکراه
و اطاعت خواهند نمود او امر و نواهی او را بجهت ترسی که از شمشیر او داشته باشند و شادان و فرحناک باشند
بوجود او عامه مسلمانان بیشتر از خاصان ایشان و بیعت کنند با او عارفان و دانایان از اهل حقایق و ارباب
عرفان از شهود و کشف بتعریف الهی یعنی بشناختی که از جانب خدای تعالی باو رسیده باشد و او را

مردم باشند از جانب خدای تعالی که برپای دارند دعوت او را و یاری میداده باشند او را در دعوت مردم
بدین حق و اگر نباشد که شمشیر در دست او باشد سر آنکه فتوی دهند فقها بقتل او و لیکن ظاهر سازد خدای
او را بشمشیر و کرم که نفع یابند و فایده گیرند فقها و مجتهدین بکرم و اطعام او وی رسیده باشند از شمشیر او
و قبول کننده احکام او را بی آنکه ایمان باو آورده باشند و در باطن بخلاف او باشند و اعتقاد داشته باشند
در باره او کاری که در میان ایشان حکمی کند غیر حکمی که امامان ایشان کرده اند او بر ضلالت است و حکم او بر حق نیست
بواسطه آنکه ایشان را اعتقاد آنست که در زمان اجتهاد انقطاع یافته است و مجتهدی در عالم باقی نیست
و خدای تعالی بعد از امامان ایشان کسی را موجود نخواهد ساخت که بدرجه اجتهاد رسد تا کسی که تعریف
الهی و شناخت خدای تعالی باو نامیده و احکام شرعی را نزد ایشان بد بوالهوسی و فساد خیال و رای منسوب
تا اینجا بود ترجمه کلام مذکور پس تامل کن در آن و بدیده بصیرت در نگر و بدان تا کسی که کوتاه نباشد از رسیدن
بشاخسار فهم آن بچیدن میوه مقصود و از ان اقدام نمای خصوصا در قول او که ان الله خلیفة
فی الارض مر خدا را خلیفه است در روی زمین و قول او که اسعد الناس به اهل الکوفة سعادت مندترین
مردم بسبب او اهل کوفه اند و قول او که اعداؤه مقلدة العلماء اهل الاجتهاد و دشمنان او که مقلد علمای ارباب
اجتهاد اند و قول او که لانهم یعتقدون ان اهل الاجتهاد و زمانه قد انقطع ایشان را اعتقاد آنست که اهل
اجتهاد و زمان مجتهد شدن انقطاع یافته و مجتهد دیگر در عالم نخواهد بود تا بدانند که چه بالی که مقصود او
ازین عبارت چیست و ازین کلام چه اراده دارد یعنی چه بالی که با اعتقاد او صاحب الامر علیه السلام الان که
بر روی زمین موجود است و سعادت یافتگان باو شیعه او بنده و زمان اجتهاد انقطاع نیافته است
چنانچه در صدر سلف مردم سعی و بذل جهد بسعادت اجتهاد و استنباط احکام مسایل دینی از قرآن

و حدیث

و حدیث فایز شده اند الحال نیز مانعی از ان نیست و در فیض بسته نه شده اند و هر کس سعی نماید ممکن است که بان
مرتبه برسد که الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا مرین معنی ثبت کرد نص شریع و الله ولی التوفیق حدیث سی ۳۲ پن
و هفتم روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابرهیم از پدرش
ابرهیم بن هاشم از قاسم بن محمد از منقری از سفیان بن عیینه از امام جعفر صادق علیه السلام فی قول الله عز و جل
لیبلوکم ایکم احسن عملا قال لیس یعنی اکثرکم عملا و لکن اصوبکم عملا و انما الاصابة خشیة الله و النیة الصادقة
العمل الخالص الذی لا ترید ان یحمدک علیه احد الا الله عز و جل و النیة افضل من العمل شرح کلام امام علیه السلام
در متن آیت آغاز و شرح نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو نمایش است نمایش اول خلاصه کلام امام علیه السلام در تفسیر آیه کریمه
الذی خلق الموت و الحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا یعنی اوست خدایی که آفریده است مرگ را و زندگانی را تا بیازماید
امتحان کند شما را ای بنی آدم و ببیند کدام یک از شما نیکو عمل ترید آنکه مراد به نیکویی عمل درین آیه بسیاری
عمل نیست و از ایکم احسن عملا این معنی خواسته نشده است که کدام یک از شما در بسیاری عمل کوشیده اید بلکه
مراد آنست که عمل کدام یک از شما صواب تر است و مراد از صواب بودن عمل آنست که مقرون باشد
به ترس خدای و نیت صادق و بعد از ان فرمود که عمل خالص آنست که در بعمل آوردن اراده نکرده باشی مدح
و ستایش کسی را بر آن غیر از خدای که عزیز است و بزرگ است و نیت بهتر است از عمل نمایش دوم
لیبلوکم ایکم احسن عملا این جمله بجهت بیان علت خلق موت و حیوة است که در جمله سابق بر آن مذکور است
و معنی آنچه و الله اعلم آنست که حضرت عزت تعالی شانه تقدیر کرد مردن را که ترسنده مردم است بحسن
عمل و نیکویی کردار و موجب آنست که مردم وثوق بسیار و اعتماد تمام بر دنیا و زندگانی آن نداشته باشند و
بلذات و نعمتهای آن که در معرض فنا و زوال است فریفته نشوند و عطای جهان را که بسبب آن قدرت تمام

با عمال صالحه و کردار نیکو تا عمل آورده باز ایشان و رد دارد با معامله کسی که در مقام امتحان و خبر گرفتن آن
باشد که کدام یک از شما نیکو عمل تر بید و مقدم داشت درین آیه موت را بر حیات بواسطه آنکه غرض و میت
بر حسن عمل مردم را بیشتر نیکوی کردار رسیدار و بیاید هست این تفسیر که مذکور شد که هست که بحول
شود موت که در آیه مذکوره هست و موتی که بعد از حیات نیست اما اگر حمل کنیم موت را بر عدم اصلی که پیش
از ایام حیوة و قبل از دخول در بنیاست بنا بر آنکه آنرا نیز موت بگویند چنانچه حضرت عزت در کلام مجید خود فرموده
که وکنتم امواتا فاحیاکم یعنی شما مردگان بودید پس زنده گردانید شما را خدای تعالی معنی آیه والله اعلم این خواهد
که تقدیر کرد خدای تعالی عدم اصلی شما را پس نقل کرد شما را از آن حال و خلعت حیوة در پوشانید بجهت آنکه
امتحان کند شما را بمعنی که گذشت و تقدیم موت درین تقدیر بواسطه آنست که عدم اصلی مقدم است بر حیوة
لیبلوکم یعنی پس انتقال قصه است که اهم و خبر محذوف است و اسم او درینجا ضمیر نیست مستتر و در و راجع بخدای تعالی
یا ضمیر شانست که راجع است مسند الیه جمله آینده بای رجعت علی اختلاف المذهبین فیه و جمله یعنی خبر آنست
خشیة الله والنیة الصادقة فرد در معنی خشیه و بیان فرق میان آن و خوف کلامی که از فواید مصنف طوبی رحمه
الله منقول است در شرح حدیث بیست و دوم درین کتاب بیشی ذکر یافت بآنجا رجوع باید کرد و مراد به نیت
صادقه اهل ساختن دل است بجانب حق تعالی باینکه ملاحظه شود در آن چیزی سوای قرب و حصول رضای او نه
کسی که آزاد کند بنده خود را مثلا و ملاحظه کند در آن با قصد قرب خلاصی خود را از مشقت نفقه و کسوت او
یا از زحمت خلق و بدخوی او و یا اگر تصدق کند در حضور مردم مالی را بواسطه غرض ثواب آلهی و ستایش
مردم او را در آن بروجهی که اگر ستایش مذکور ملحوظ او نباشد تصدق مذکور از وی عمل نیاید اگرچه داند اگر رغبت
بثواب آلهی نبود هست که تصدق مذکور از وی ... مثل کسی که اوراد و ردی یا نمازهای سنتی مثلا و عادت به بعض

تصدقات

تصدقات بوده باشد که همیشه با آن قیام داشته است و اتفاق افتد که در وقتی که با آن قیام داشته باشد جمعی حاضر
شوند و او در آن وقت و آن عمل مذکور را بر خود سبکتر یابد از اوقات دیگر و بسبب حضور آن جماعت و در آن وقت در
خود یابد زیادتی نشاطی احساس نماید بسبب آنکه ایشان بر عادت او اطلاع یافتند و اگرچه داند که ایشان
حاضر نمی‌شدند نیز عمل مذکور از وی ترک نمی‌شد و فتوری در آن بهم نمی‌رسید بر اکثر ایشان این امور از سبب
که دخل دارد در صدق نیت و اخلاص کامل و بالجمله هر عملی که قصد کنی قرب و حصول رضای آلهی را و ضم کنی
با آن حظی از حظوظ دنیا را بجنسی که ترک یابد باعث بر قیام تو آن عمل از غرض دینی و دنیوی نیت تو در آن
صادق نخواهد بود خواه باعث دینی قوی‌تر باشد و خواه ضعیف‌تر و خواه هر دو مساوی باشند العمل
الخالص الذی لا ترید ان یحمدک علیه احد الا الله عز و جل خالص در لغت هر چیزیست که صاف و خالی باشد
و بچیز دیگر غیر جنس خود ممزوج نشده باشد خواه آن غیر ازو در مرتبه فروتر باشد و خواه نه پس کسی که تصدق
کند بمحض ریا یا که نیت تقرب ممزوج بقصد قربت باشد صدقه او بحسب لغت خالص خواهد بود و همچنان صدقه که
بمحض ثواب باشد و به ریا مخلوط نباشد اما در عرف تخصیص یافته است عمل خالص بعملی که قصد قرب در آن
مجرد باشد از جمیع آمیزشها و این معنی را اخلاص می‌نامند و اصحاب قلوب و ارباب حقیقت عمل خالص را تعریفات
دیگر نیز کرده‌اند بعضی گفته‌اند سر تنزیه العمل عن ان یکون لغیر الله فیه نصیب یعنی جدا ساختن عمل است
از آنکه غیر خدا او را در و نصیبی بوده باشد و بعضی گفته‌اند سر اخراج الخلق من معاملة الحق بیرون کردن خلق است
از معامله که با حق تعالی کنند و بعضی گفته‌اند سر العمل عن الخلایق وتصفیته من العلایق پوشیده داشتن عمل است
از نظر خلایق و صافی و پاک ساختن آن از جمیع تعلقات و گروهی گفته‌اند ان لا یرید عامله علیه عوضا فی
الدارین یعنی عمل خالص آنست که اراده نکرده باشد و نخواسته باشد عمل کننده آن بازای آن عمل عوضی

را از خدای نه در دنیا و نه در آخرت و این درجه است بلند و پایه ایست عالی که کمتر کسی بآن می تواند رسید و
اشارت بآنست کلام امیر المؤمنین و سید الموحدین علیه السلام در مناجات با پروردگار خود که ما عبدتک خوفا
من نارک و لا طمعا فی جنتک و لکن وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک یعنی عبادت نکردم ترا از ترس عذاب تو و نه
بواسطه طمعی که در بهشت تو داشتم و لیکن یافتم ترا لایق که عبادت تو کنم پس بعبادت تو قیام نمودم تنبیه اول
بباید دانست که بسیاری از علمای خاصه و عامه یعنی علمای شیعه و سنی بر آن رفته اند که هرگاه در عبادت
حصول ثواب اخروی یا خلاصی از عقاب الهی قصد شود آن عبادت صحیح نیست و گفته اند که این قصد
منافات دارد با اخلاص که عبارت از اراده محض حصول رضای الهی و اطاعت امر اوست و کسی که قصد حصول
ثواب یا خلاصی از عذاب نماید هر آینه قصد کرده فواید بود و طلب نفع و دفع ضرر از خود نه محض رضا و اطاعت امر الهی
چنانچه شخصی که تعظیم کسی نماید و ثنا و ستایش او کند بواسطه طمعی که در مال او داشته باشد یا بجهت ترسی که بود از
او است و آزار او باشد هر آینه او را در آن فعل مخلص نخواهند گفت و از جمعی که درین باب مبالغه و غلوی بسیار
کرده اند رضی الدین علی بن طاوس است قدس الله روحه و از کلام شیخ شهید در قواعد شهیدی نیز مستفاد میشود
که مذهب اکثر علمای امامیه رضوان الله علیهم این است و امام فخر رازی در تفسیر کبیر اتفاق متکلمین را بر آن نقل
کرده است و گفته است که جمیع ایشان متفق اند بر آنکه کسی که عبادت خدای تعالی از جهت ترس عذاب یا بواسطه
طمع ثواب او عبادت او صحیح نیست و نقل مذکور از او در تفسیر قوله تعالی ادعوا ربکم تضرعا و خفیة [illegible]
و جزم کرده است در اول سوره فاتحة الکتاب بآنکه اگر کسی نیت نماز برین وجه کند که نماز میکنم بواسطه حصول ثواب
خدای تعالی یا گریز از عقاب او نماز باطل است و کسی که گفته است این قصد باعث فساد و بطلان عبادت نیست
قبول ندارد که قصد مذکور منافی اخلاص باشد میگوید اراده فوز بثواب الهی و سالم ماندن از غضب و عذاب الهی

بنسبت

بنسبت بکسی که مخالف داشته باشد بقربت و حصول رضای او و چون چنین باشد و حال آنکه در کلام مجید مدح
اصفیای خود باین کرده است که کانوا یسارعون فی الخیرات و یدعوننا رغبا و رهبا یعنی بودند ایشان که شتاب
میکردند در امور خیر و میخواندند ما را بواسطه رغبتی که در ثواب ما داشتند و رهبتی که از عذاب ما ایشان را بود
و نیز در کلام مجید فرموده است که وادعوه خوفا و طمعا یعنی بخوانید خدا را و عبادت او کنید بنا بر ترسی که از عذاب
او شما را هست و بواسطه طمعی که بثواب او دارید و در جای دیگر فرموده که یا ایها الذین امنوا ارکعوا و اسجدوا و اعبدوا
ربکم و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون یعنی ای آنانکه ایمان آورده اید بخدا و دینی که رسول او شما را بآن دعوت
کرده است رکوع کنید و سجده نمائید پروردگار خود را و بکوشید در بفعل آوردن امور خیر در حالتی که بوده باشید
شما امیدوار رستگاری از جانب او یا اگر فلاح یا رستگاری از جانب او علی الاحتمالین و فلاح در یافتن ثواب است
چنانچه شیخ ابو علی طبرسی نص بر آن کرده است و این غایت بود آنچه از کلام جمعی که قصد مذکور را منافی اخلاص
نمیدانند بنظر رسیده و بحث ما قسمت را درین دلیل بجای است و سیع و مبدا نیست فرع آنرا و آنکه
گفته اند که اراده مذکوره مخالف قصد قربت و اراده وجه الله نیست و منافی اخلاص نیست اگر این کلام
بی شبه و تحقیق باشد که بحسب ظاهر صورتی یافته زیرا که فرق میان اطاعت محبوب حقیقی و پیروی اوامر و نواهی
او بنا بر محض دوستی و محبت و حصول رضای او و میان اطاعت و پیروی او بواسطه غرضهای دیگر از
اکتساب سود و دفع ضرر است و هیچ شک نیست که شک و عدم تردد ارباب بصیرت و عرفان از معرض اعتبار ساقط است
و از درجه اعتماد نازل است و اما در استدلال بدو آیه قرآنی که اول مذکور شد اکثر بسیاری از مفسرین ذکر کرده
که معنی رغبا و رهبا آنچه مذکور شد نیست بلکه یعنی رغبت در اجابت و قبول طاعت است و ترس از رد و عدم
قبول و اما در آیه سیوم اکثر شیخ ابو علی طبرسی در کتاب مجمع البیان ذکر کرده است که معنی لعلکم تفلحون آنست

که باشند سعادتمند شوید و فیروزی یابید و هیچ شک نیست که معنی لعلکم حصول رضای او تعالی و حصه از اعاظم سعادتست
و فوز بسعادت قبول طاعت بهترین فیروزیهاست و تفسیر کرده است شیخ مذکور فلاح را در قول خدای تعالی که
اولئک هم المفلحون بنجاح و فوز که عبارت از فیروزی یافتن و سعادتمند شدنست و شیخ ابو جعفر طوسی
رحمه الله نیز در تفسیر خود که موسوم به تبیانست گفته است که مراد بمفلحون ارباب نجاح و فیروزند یعنی آنها که
ادراک کرده اند و یافته اند آنچه میجستند از خدای تعالی بسبب اعمال خیری که از ایشان در وجود آمده است
و باز در بیانی که تفسیر دین آورده اند آن نیست که فیروزی و سعادتمندی و در تفسیر قاضی بیضاوی
واقعست که الفلح سوال الفایز بالمطلوب و همین معنی در کشاف نیز واقعست آری تفسیر کرده است شیخ
ابو علی طبرسی فلاح را در کریمه قد افلح المؤمنون بفوز بثواب بنهایتش آمدن فلاح در آیه مذکوره باین معنی لازم
ندارد که هر جا واقع شود برین معنی حمل باید کرد و بر تقدیری که برین معنی محمول شود استدلال بآن بر مطلب
مذکور کاملی تمام است که جمله لعلکم تفلحون جمله حالی باشد اما اگر تعلیلی محمول شود چنانچه شیخ ابو علی طبرسی
نقل کرده است آیه مذکوره را مطلقا دلالت بر مدعی نخواهد بود چه بر آن تقدیر معنی چنین خواهد بود که
اینکه بعمل آرید تا بعمل آوردن مذکور سبب آن شود که شما بثواب فایز شوید و از عذاب برهید و این معنی لازم
ندارد که اگر باین قصد کنند عمل صحیح باشد نمی بینی که وضو سبب سرد شدن و نظافت اعضا میشود و اگر
در وضو آنرا قصد کنند باتفاق وضو باطلست و اگر ضم کنند قصد آنرا با قصد قربت در صحت آن خلاف
کرده اند چنانچه خواهد آمد پس هر چه عمل سبب آن شود لازم نیست که قصد آن صحیح باشد و اولی آنست
که استدلال کنند بر مطلب مذکور بحدیثی که روایت کرده است آنرا شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی
در کتاب کافی بطریقی که حسن است از هارون بن خارجه از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت العبا

ثلثة قوم

ثلثة قوم عبدوا الله عز و جل خوفا فتلک عبادة العبید و قوم عبدوا الله تبارک و تعالی طلب الثواب فتلک عبادة
الاجراء و قوم عبدوا الله عز و جل حبا له فتلک عبادة الاحرار و هی افضل العبادة یعنی عبادت کنندگان سه صنف اند گروهی
عبادت خدا میکنند و قصد ایشان ترس از عذاب اوست و این عبادت بندگانست که بواسطه ترس با صاحب ادب
خداوندان با او مروتی ایشان قیام بنمایند و جمعی عبادت او را بجا میآرند بواسطه خواهش ثواب و این
عبادت مزدورانست و برخی بعبادت او قیام مینمایند بواسطه محبتی که با او دارند و این عبادت جوانمردانست
و آزادگان و مقربان و این عبادت بهترین عبادتهاست بر نوعی که گویند قول حضرت درین حدیث
که و هی افضل العبادة یعنی این عبادت بهترین عبادتهاست اشعار بر آن دارد که آن دو قسم اول نیز از اقسام
عبادت صحیح باشند چه عبادت باطل هیچ نوعی بصفت فضیلت متصف نیست پس مطلوب که صحت عبادتست
کاملی که بقصد حصول ثواب و خلاص از عذاب بعمل آمده باشد ثابت باشد مناقشه جمعی که معتقدند که
در نیت قصد تحصیل ثواب و خلاص از عذاب واقع شود و قصد مذکور را چنانچه از کلام ایشان فهم میشود باعث
فساد عبادت میدانند و اگرچه با قصد قربت ضم شود و تا باقی ضمایمی که عبادت باعث حصول آن میشود
خواه قصد شود و خواه نه مثل خلاص شدن از نفقه دادن بنده بسبب آزاد کردن او در کفاره و پرهیز
از طعام در روزه داشتن و تبرد و خنک شدن اعضا در وضو و اعلام ماموین بدخول در نماز بتکبیر
احرام و دفع الوقت کردن غریم باشتغال بنماز و ملازمت طواف خانه کعبه و امثال آن از عبادات و محافظت
متاع خود در برخواستن بنماز شب و امثال آن ظاهر آنست که قصد آنها نیز مثل ایشان بطریق اولی
باعث فساد عبادت باشد و اما اگر قصد تحصیل ثواب را باعث فساد عبادت نمیدانند خلاف کرده اند
که این قصد مبطل هست یا نه اکثر ایشان بر آن رفته اند که مبطل نیست چنانچه شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره

در کتاب مبسوط و شیخ ابو القاسم در کتاب معتبر شرح مختصر النافع و شیخ جمال الدین علیه الرحمه در کتاب تحریر الاحکام
و منتهی جزم باین کرده اند و گفته اند که امور مذکوره چون البته حاصلست قصد آن بعد از آنکه قصد قربت متحقق
باشد نقصان ندارد و بر ایشان وارد می آید که لزوم حصول آنچنانچه سبق ذکر یافت لازم ندارد صحت قصد
آنرا و متاخرین علمای ما رضوان الله علیهم حکم کرده اند ببطلان عبادتهائی که با قصد قربت یکی از قصدهای
مذکور جمع شود و شیخ جمال الدین مطهر در کتاب نهایت و قواعد الاحکام اختیار این قول کرده و شیخ فخر
الدین ولد او در شرح قواعد و شیخ شهید علیه الرحمه در کتاب بیان نیز تابع او شده اند و این قول را بجانب حق
بنابر آنکه اخلاص که در عبادت مخصوص مطلوبست بانضمام قصد امور مذکور فوت میشود و این مذهب
احسنست و شیخ شهید در قواعد خود احتمال تفصیل نیز راه داده است بر نحوی که اگر مقصود بالذات قصد قربت
باشد و قصدهای دیگر بتبعیت آن واقع شود عبادت صحیح و اگر امر بر عکس باشد یا هر دو مقصود بالذات
باشند باطل باید دانست که آنچه قصد آن با نیت قربت منضم میشود اگر فی نفسه رجحان شرعی داشته باشد
یعنی واجب باشد یا سنت و قصد آن از روی وجوب یا سنت کنند مثل امساک از طعام در روزه [...] داشتن
کامی (?) که بواسطه حفظ بدن امساک واقع شده باشد و اعلام ماموین بدخول در نماز بقصد [...] بر غیر
مناسب آنست که ضرر در صحت عبادت نکند چه قصد آن منافی قصد قربت نیست بلکه مؤکد آنست
بحث در امور [...] که در ضمن آن با نیت قربت در آن قصد امساک از طعام کرده باشد بواسطه
حفظ بدن صحیح خواهد بود خواه روزه مذکور واجب باشد و خواه سنت و خواه واجب مذکور معین باشد
مثل روزه ماه رمضان و نذر معین و غیر معین باشد مثل روزه قضا و نذر غیر معین نهایتش در خاطر
از صحت روزه غیر معین شکی هست و عدم صحت نیز احتمال دارد والله اعلم مامور به تعریف کرده اند بعضی

علمای بابت

۲۸۱

علمای بابت که با اراده ایجاد الفعل علی الوجه المامور به شرعا یعنی اراده موجود ساختن فعل بر وجهی که
از جانب شارع امر بآن شده و مراد باو اراده فاعلست و بفعل آنچه اعم باشد از فعل و از نگاهداشتن نفس که
ترک فعل تا بیرون رود از تعریف مذکور اراده خدای تعالی مر افعال بندگان را زیرا که آن اراده فاعل نیست بلکه
اراده ترک فعل است و علی الوجه المامور به شرعا متعلق است باراده نه بایجاد و مراد این است که اراده بر آن وجه
باشد تا لازم از تعریف بیرون رود چه در عزم لازم نیست که اراده بر آن وجه باشد بلکه عزم بر فعل است بر سبیل
ترتب خواه بر وجه مامور باشد و خواه نه و این تعریف را علامه در کتاب قواعد الاحکام ذکر کرده و شیخ علی
رحمه الله بر آن اعتراض کرده است که از مامور به وجوب اراده کرده بنابر آنکه امر حقیقت از برای وجوبست
و در غیر وجوب بطریق مجاز استعمال لازم می آید که شامل نیت سنت نباشد پس تعریف جامع نخواهد بود
و اگر اراده کرده است با آن مطلق آنچه فعل آن مطلوب باشد و از جانب شارع رخصت آن حاصل و اگر چه
بر وجه اباحت بوده باشد مثل آنچه مطلوبست در قول خدای تعالی واذا حللتم فاصطادوا یعنی هر گاه محل شده
و حرام خود را باتمام رسانید بدر رخصت هست شما را که صید کنید با آنکه محل کلام است بر معنی مجازی صادق خواهد
بود بر اراده بوجود آوردن افعال مباحه و حکم بودن آن نزد فقها [...] است تمام شد ترجمه کلام شیخ
علی رحمه الله در شرح قواعد و در کلام او نظر است زیرا که مامور به عبادت از آنکه بفعل آوردن آن بحسب شرع
رجحان داشته باشد بر ترک آن پس سنت داخل باشد و مباح خارج نزد غیر کعبی که قائل است بآنکه
رخصت آن نیز از جانب شرع واقع شده باشد فعلش بر ترک رجحان دارد و اینکه ملاحظه میشود که دخول سنت
در مامور به منافات دارد با آنچه مختار محققین است که استعمال امر در وجوب بحسب حقیقت است و در غیر وجوب
بحسب مجاز و هر لفظی که در تعریف استعمال می باید ظاهر آنست که بمعنی حقیقی مستعمل باشد اصلی ندارد [...]

اگر مراد و ایشان با مری اگر گفته اند بعد حقیقت و زبری ر وجوب است صیغه فعل است و آنچه در معنی آن باشد
نه لفظ که مرکب از الف و میم است چه امر مذکور نزد ایشان از برای تعیینست که مشترکست میان
وجوب و سنت یعنی مطلق رجحان و بعضی از برای حکم کرده اند با آنکه سنت نیز حقیقة مأمور به است چنانچه قاضی
در شرح مختصر اصول نقل آن کرده است و حکم مذکور چنانچه مخفی نیست تقاضای اشتراک میکند و تمام
آنچه توان گفت درین باب آنست که اعتراض شیخ علی رحمه الله مبنی بر اتفاق عین باشد از آنکه مأمور به
شامل سنت نیز هست و ایشان حکم بشمول مذکور کرده باشند و غرض از وضع ساختن تعریف در اصل بنا
بلکه بحث او با علامه قدس سره بحث الزامی باشد زیرا که علامه اگرچه در کتاب نهایه تردد کرده است در آنکه
سنت مأمور به است بحسب حقیقت یا نه اما در تهذیب اصول جزم کرده است با آنکه سنت مأمور به نیست و بحث
مذکور را او بنا بر مذهب اوست تمامیتش بنا برین چندان نفعی بر بحث مذکور مترتب نخواهد بود با آنکه ظاهر
از کلام او آنست که مراد او اعتراض تعریف بر نوجه وجوب نیست نه بحث الزامی والله اعلم نمایش چهارم
اشتهار یافته است میان علمای ما رضوان الله علیهم که نیت تعلیل اگر در عبادت ناچار است از نیت و
واکمیت کنند عبادت صحیح نیست قول خدای تعالی در کلام مجید که وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین
و در دلالت این آیه بر مطلب مذکور نظر است زیرا که در تین آیه بحسب ترکیب مفعول مخلصین قرار است
و ترکیب مراد و معیت با صل توریة و انجیل مراد این است والله اعلم که مأمور نشده اند یهود و نصاری مگر
بندگی کنند خدا برادر حالی که مخلصین باشند در بندگی خود و کسی را در عمل خود و معبودی شریک او نسازند در بندگی
او چنانچه شیخ ابو علی طبرسی رحمه الله در تفسیر خود که موسوم بمجمع البیان است جایی که تفسیر این آیه میکند گفته است
که معنی آیه آنست که مأمور نشده اند ایشان در توریة و انجیل مگر باینکه بپرستند ولیکن تحریف کرده اند کتاب

خود را و مبتذل

خود را و مبتذل کرده اند آنرا با آنچه منجر شده اند و صاحب کشاف نیز در کتاب خود معنی آیه را بر نحو مذکور کرده
و نیز شیخ مذکور در تفسیر مجمع البیان یاد کرده است مخلصین له الدین درین آیه کنایه از آنست که خالص
سازند عبادت او را العبادت غیر او و قاضی بیضاوی در تفسیر خود گفته است که مخلصین له الدین یعنی
گردند بندگی او را کسی شریک نسازند و ملا نظام الدین نیشابوری نیز در تفسیر خود میگوید استدلال کرده اند باین
بر آنکه ایمان عبارت از مجموع اعتقاد و بیان و عمل ارکانست زیرا که خدای تعالی یاد کرده است عبادت
خود بر وجهی که با اخلاص باشد و اخلاص عبارت از توحید و یگانه دانستن خدای تعالی است و شریک نساختن
کسی با او در عبادت او و بعد از آن عطف کرده است بر آن قیام نماز و تبیان ادای زکوة را پس اشارت
کرده است بمجموع و گفته است و ذلک دین القیمة و رد کرده اند بعضی این استدلال را با آنکه لا نسلم که ذلک اشارت
بمجموع توحید و قیام نماز و ادای زکوة باشد چرا نتواند بود که اشارت بتوحید تنها باشد و اعمال مذکوره جزو
دین قیم نباشد و بجمله از سخنان این جماعت بظهور رسید که آیه مذکوره بر غیر این دلالت ندارد که اهل
کتاب مأمور نبودند مگر با آنکه عبادت ایشان مرخدا را باشد تعالی از شیطان و غیر او که قابل باشد بودن به نیت و
یکتایی او و کسی را در عبادت خود شریک او نسازند و هیچ دلالت ندارد با آنکه ناچار است در عبادت از نیت
بهیچ یک از دلالت مشهوره بلکه نهایت آنچه از آیه استنباط توان کرد آنست که عبادت از شرک مجرد نیست
و کجاست این مطلب با آنچه مدعای ایشانست فتدبر مترجم گوید وجه تدبر در حاشیه بر نحوه مذکور است
که مذکور بود مراد و شرک نساختن کسی در عبادت این باشد که عابد قصد کند در عبادت خود محض تقرب
بخدا را و نیت عبارت از آنست و ممکن است که سخنان مفسرین که مذکور شد نیز بمعنی محمول شود و بجا هم
میرسد که این احتمال دفع بحث مذکور را دلیل کند زیرا که با وجود این احتمال شک نیست که احتمال اول نیز قایم است

و او اقام الاحتمال بطل الاستدلال خصوصا که اصل عدم وجوب نیت است فتدبر باید دانست که
آیه مذکوره اگرچه در باب یهود و نصاری نازل است و حکایت از تکلیف ایشان میکند با آن و از تکلیف
ایشان بر امری تکلیف ما با آن لازم نمی آید و اما قول خدای تعالی در آخر آن که و ذلک دین القیمة یعنی و آن عبادت
مقرون باخلاص طریق ملت مستقیم است اشعار بر آن دارد که امر مذکور در شریعت ما نیز ثابت باشد
و ازین جهت است که علمای ما بر مطلب مذکور باین آیه استدلال کرده اند والله اعلم فائده مهم
باید دانست که ناچار است در نیت از قصد بوجود آوردن فعل پس کسی که فعلی کند بی آنکه قصد کند بوجود
آوردن آن از او در حقیقت نیت نکرده خواهد بود و گاه است که اطلاق میکنند نیت را بر نفس قصد مذکور هرچند
مقرون بقصد ایجاد نباشد چنانچه در عبارت فقها واقع است که اگر متوضی نیت کند رفع حدثی را که در واقع
آن حدث از او واقع نشده باشد اگر نیت مذکور از روی غلط باشد و او را در آن اشتباه شده باشد وضوی
او صحیح است و اگر از روی عمد و دانستگی باشد باطل زیرا که در صورت غلط قاصد حدث فی الجمله است و تمام غرض
عمد قصد مذکور نمی تواند بود که از او واقع شده باشد بلکه آنچه از او واقع شده مجرد تصور و حکایت نفس است
و ازین جهت است که حکم ببطلان عبادت او در آن صورت شده و در حقیقه مقرون به نیت نیست و آنچه در صورت
نیت داده آنرا از قبیل ملاعبه و بازی کردن بعبادت است قال العلامة فی بحث نیة الوضوء من نهایة الاحکام
لو نوی رفع حدث معین فان نواه وکان هو الثابت صح اجماعا وان کان غیره فان کان غالطا فالاقرب
الصحة لعدم اشتراط التعرض لها فلا یضر الغلط فیها وان کان عامدا فالاقرب البطلان لتلاعبه بالطهارة
یعنی واجب نیست در وضو قصد رفع حدث معین پس اگر نیت کند آنرا و او در واقع محدث باشد بآن حدث
وضوی او باجماع صحیح است و اگر حدث دیگر موجب وضوی او شده باشد اگر قصد او از روی غلط و اشتباه

باشد اقرب در فتوی آنست که وضوی او صحیح است و اگر از روی عمد و دانستگی باشد اقرب بطلان
آنست بواسطه تلاعب و بازی کردن او بطهارت حمل کردن اشارتست بآنکه در این صورت
نیت در واقع حاصل نیست و الا از قبیل ملاعبه و بازی نمی بود و در ذکری که از علمای اهل سنت است
در کتاب عزیزی که از مصنفات اوست میگوید اذا نوی رفع حدث النوم ولم ینم وانما بال ظنا فان کان
غالطا صح وضوئه وان کان عامدا لم یصح لانه ملاعب بالطهارة یعنی اگر نیت کند متوضی رفع حدث خواب
را مثلا و در واقع خواب نکرده باشد بلکه موجب وضوی او بول باشد بخاطر آورد اگر نیت مذکور بر سبیل
غلط از او واقع شده باشد وضوی او صحیح است و اگر از روی عمد و دانستگی باشد و داند که از او خواب واقع
نشده است وضوی او صحیح نیست زیرا که او در آن صورت ملاعب و بازی کننده بواسطه آنکه در صورت غلط
قصد رفع حدث فی الجمله از او واقع است و در صورت عمد نه و نیت گفتن آن که در عبارات مذکوره از ایشان
واقع شده از روی مجاز است بعلاقه تشبیه چنین بسیار است که فقها آنچه بصورت چیزی باشد اسم
آن چیز اطلاق میکنند چنانچه گفته اند هرگاه کشتگان مسلمانان و کشتگان کفار بهم مختلط و مخلوط
باشند چنانچه تمیز ایشان از یکدیگر نتوان کرد واجب است که بر همه نماز گزارند و قصد کنند در نیت
نماز بر مسلمانان با آنکه بعد از آنکه نیت مخصوص مسلمانان شد در حقیقه بر کافران نماز نخواهد بود که
انما الاعمال بالنیات و همچنین واجب است غسل حیض بر زن ذمیه که شوهر او مسلمان باشد تا آنکه
از حیض پاک شود بمذهب جمعی که قائلند بآنکه جواز وطی او موقوف بر غسل است پس با آنکه آنچه از او بعنوان
غسل واقع میشود در واقع غسل نیست بواسطه آنکه شرط غسل نیت است و نیت چون قصد قرب جزو
اوست از کافر نمی تواند واقع شد زیرا که قصد قرب که مراد از آن اینجا قصد امتثال امر شارع است از کافر

ارکان وی منصور نیست چه او خود در اینجا از اوامر شرعی مأمور نیست اند اطلاق غسل بر آن کرده اند بنابر آنکه صورت
غسل دارد و بالجمله ایشان بر آنچه بصورت نیت است اطلاق نیت کرده اند از روی مجاز و اراده کرده اند
بآن آنکه صورت عمد در وقوع منادی امر خیر و قصد است و وارد آید بر ایشان آنچه ملا جلال الدین محمد دوانی در رساله
بر ایشان وارد دانسته است و گفته است که نیت عبارت از قصد است و قصد رفع آنچه اعتقاد حصول
آن نداشته باشد محال است که از حیوان واقع شود چه جای انسان پس قصد رفع حدثی که سابقا از او واقع
نشده است متصور نباشد مگر آنکه از روی غلط و اشتباه باشد پس تقیید آن بغلط کرد در کلام ایشان واقع شده
غلط باشد مترجم گوید اگر چه دفع ایراد و دفع فاضل دوانی در این مقام که از مصنف دام ظله وقوع یافته است
در نهایت دقت و لطف است و تحقیق مذکور بحثا و منع نهایتش مسئله که عنوان بحث ساخته اند
بخاطر قاصر میرسد که عباراتی که از فقهای متقدمه نقل کرده است ظاهر آنست که بر سبیل استشهاد باشد
نه بر سبیل نظیر و استشهاد و آن نتواند شد مگر دعوی کرد که اطلاق فقها است نیت را بر مجرد تصور
فعل بی آنکه مقرون بقصد ایقاع باشد چنانچه مخفی نیست که محتاج باستشهاد است پس اگر عباراتی از فقها
نقل میشد که مستفاد آن اطلاق میبود و ذکر آن بی تکلف بر سبیل استشهاد وقوعی می یافت انسب بود و در
آن وارد نمی آمد که چون غرض چنانچه ظاهر است دفع بحث فاضل دوانیست از عبارت فقها همین عبارتی
که بحث او با ایشان بر آن عبارت است بر وجه ساختن بقدر از طور مناظره دور است فتدبر انجام
از این حدیث ظاهر شد که نیت از جمله عمل بهتر است و فضل آن از فضل عمل بیشتر و نیز از طریق خاصه و
عامه روایت شده است از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که نیة المؤمن خیر من عمله و علما در توجیه این معنی
چند وجه ذکر کرده اند اول آنکه مراد به نیت مؤمن اعتقاد حق او است که عبارت از ایمان او باشد و هیچ شک

نیست که ایمان

٢٦٤

نیست که ایمان او بهترین اعمال او است زیرا که از شیئی بر آن مترتب میشود جاوید بودن در بهشت و عدم
آن باعث جاوید بودن در دوزخ بخلاف سایر اعمال حسنه که اینچنان نیست و باین توجیه رفع
اشکال دیگر از آنچه تتمه این حدیث بآن متضمن است که نیة الکافر شر من عمله یعنی نیت کافر بدتر است
از عمل او و در ظاهر این نیز بحسب ظاهر منافات دارد با آنچه در حدیث وارد است که ان ابن آدم لیهم بالسیئة فلم
یکتب علیه حتی یعملها یعنی بدرستی که فرزند آدم قصد کند اقدام بگناهی بر وی نمی نویسند آن را و عقابی بر آن
مترتب نیست تا بعمل نیاورد آن را چه هرگاه بمقتضای مضمون این حدیث بر نیت معصیه فی نفسها مترتب
نباشد و عقاب بمجرد عمل مترتب باشد چون تواند بود که نیت کافر بدتر از عمل او باشد پس چون بنابر
توجیه مذکور نیت کافر عبارت از اعتقاد باطل و کفر او خواهد بود و معنی تتمه حدیث مذکور آنکه اعتقاد
باطل و کفر کافر از عمل او بدتر است و ظاهر است که این معنی منافات ندارد با آنچه مفاد حدیث مذکور است
٢ اشکال مذکور مندفع باشد فتدبر دوم آنکه مراد این است که نیت بی عمل بهتر است از عمل بی نیت
و این توجیه را رد کرده اند که بهتری از شیئی تقاضای آن میکند که در آن شیئی بهتری فی الجمله حاصل باشد
٣ و در عمل بی نیت مطلقا خوبی نیست سوم آنکه مؤمن نیت بسیار میکند که زمانه یاری او نمی نماید که
منوی از او بعمل آید پس ثوابی که او را از مجرد نیت بهم میرسد بیشتر باشد از ثوابی که از مجرد عمل حاصل
٤ میشود و این توجیه را باین ورد نبوی نسبت میدهند چهارم آنکه طبیعت نیت بهتر است از طبیعت
عمل زیرا که در نیت تنها عقابی مترتب نمیشود بلکه اگر نیت خیر است بر آن ثواب مترتب است و اگر نیت شر است
وجودش مثل عدم است و عقابی بر آن مترتب نیست بخلاف عمل که فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل
مثقال ذرة شرا یره پس باین اعتبار نیت بهتر از عمل باشد و این توجیه از سوق لفظ طبع و الدبر گوار است

٥ پنجم آنکه نیت کار دلست و عمل کار اعضا و دل اشرف از اعضاست و وسیله بودن فعل اعضا است که
عمل دلست چنانکه میفرماید اقم الصلوة لذکری یعنی برپای دار نماز را برای یاد کردن من تا نماز واسطه و وسیله یاد من
باشد ظاهرست که مقصود اشرف است از وسیله و نیز اعمال دل از نظر مردم مستور است و احتمال
ریا در آن نیست بخلاف عمل اعضا که اغلب مقرون بریاست پس ازین رهگذر عمل دل بهتر باشد از عمل اعضا
٦ ششم آنکه مراد آنست که نیت بعضی اعمال شاقه مثل حج و جهاد و امثال آن بهتر است از نفس
٧ بعضی اعمال خفیفه مثل تلاوت آیتی از قرآن و تصدق بیک درهم و آنچه از قبیل این باشد هفتم
آنکه لفظ خیر درین حدیث اسم تفضیل نیست بلکه مدعی آنست که نیت مؤمن عملی خیر است از جمله اعمال او
نه عمل شر و من تبعیضیه است و این توجیه از سید مرتضی علم الهدی منقولست و باین رفع میشود منافی
که میان حدیث مذکور است و میان حدیثی که از پیغمبر مرویست که افضل الاعمال احمزها یعنی بهترین اعمال
عملیست که مشقت در آن بیشتر باشد چه مدلول حدیث مذکور تقاضای آن میکند که عمل بهتر باشد از
نیت زیرا که مشقت در آن بیشتر است و اشکال مشهوری که چنانچه سبق ذکر یافت در آخر آن
حدیث کرده اند که نیة الکافر شر من عمله بنا برین توجیه لفظ شر نیز در آن فقره اسم تفضیل نخواهد
بود و حاصل المعنی این خواهد بود که نیت کافر شر است از جمله اعمال او و نهایتش این توجیه چنانچه
مخفی نیست درین حدیث که ما در صدد بیان آنیم جاری نمی تواند شد مترجم گوید در رفع اشکال
مذکور از آخر این حدیث باین توجیه نظر است چه اشکال مذکور بنا بر آنچه گذشت منافی است
میان مفاد آن فقره و حدیث ان ابن آدم اذا هم بالمعصیة الخ و همچنین نیست که چنانچه
حدیث مذکور بحسب ظاهر تقاضای آن میکند که نیت او شر نیز نباشد زیرا که شر در مقام سوای

یعنی ندارد

یعنی ندارد که موجب عقاب باشد و مفاد حدیث آنست که قبل از اقدام بعمل عقابی بر نیت مترتب نیست
پس منافات مذکوره بحال خود باشد اگر گویند مفاد حدیث ان ابن آدم الخ زیاده ازین نیست که قبل از اقدام
بعمل بر نیت آن عقابی مترتب نیست و نفی منافات ندارد با آنکه بعد از اقدام بعمل ترتب یابد بر وجهی که بر نیت
جدا عقاب کنند و بر عمل جدا و شر بودن نیت کافر میتواند بود که از این حیثیت باشد میگوییم که این تقریر تمام شود و بودن
این توجیه نیز منافی میان حدیثین نخواهد بود زیرا که چنانچه میتواند بود که بعد از اقدام بعمل بر نیت کافر عقاب
مترتب باشد و بر عمل جدا میتواند که عقابی که بر نیت او بعد از بنای بعمل ترتب یابد زیاده باشد
از عقابی که بر عمل مترتب است پس نسبت رفع این اشکال بتوجیه اول نیز وجهی نداشته باشد فتدبر و رفع
این منافی و اشکال توجیهی دیگر کرده اند و آن آنست که مراد بقول حضرت که افضل الاعمال احمزها آن باشد
که هر عملی اگر ممکن باشد که بانحای مختلف بجای آورند بهترین آنها نحویست که تحمل مشقت و تعب در آن
بیشتر باشد مثل اگر روزه که در ایام تابستان در بلاد گرم سیر داشته باشد ثوابش بیشتر است از روزه
که در ایام زمستان و در بلاد سرد سیر بدارند و زکوتی که در وقت گرانی غله یا در حال نادری داده شود
بهتر است از زکوتی که در وقت ارزانی و در حال دارائی و توانگری بدهند پس منافات نباشد میان آن
و میان حدیث نیة المؤمن خیر من عمله بلکه نیت نیز بانحای مختلف میتواند بود که واقع شود و هیچ نیتی
که چنین که مقرون باخلاص صرف باشد نهایت مشقت خواهد داشت و ثواب آن بیشتر خواهد بود از بعضی
بر آنکه چنین نباشد هشتم آنکه مراد به نیت متأثر شدن دوست از عمل و انقیاد او بجانب طاعت پروردگار ٨
و روی آوردن او بآخرت و برگشتن او از دنیا و لذات آن و هیچ شکی نیست که هر گاه این شدت پیدا میکند فرا
میشود که جوارح و اعضا نیز مشغول طاعات و عبادات باشند و از مباشرت معاصی و منهیات باز آیند

زیرا که میان دل و اعضا علاقه ایست تام که منشأ تأثر ایشان از یکدیگر می‌شود یعنی که اگر یکی از اعضا از تحقیق
راه یابد سرایت میکند از آن علیل و دل نیز متأثر میشود و اگر دل المی یابد مثل ترس و حزن و دهشت اعضا نیز
آن اعضا در لرزه و رعشه می‌افتند و برقرار نمی‌مانند و دل در حقیقت حاکم و متبوع است و جوارح و اعضا تبع و
رعایا و اتباع او و مقصود اصلی از عمل جوارح نماز دلست پس گمان مبر که نهادن پیشانی بر زمین که در نماز
واجب شده است غرض رسیدن پیشانی بر زمین است بلکه غرض آنست که بحکم عادت باعث زیادتی
تواضع دل شود زیرا که کسی که نفس خود را در مقام تواضع و انقیاد دریافت اگر استعانت از اعضا جوید و اعضای
خود را نیز در صورت تواضع در آورد تواضع قلبی او شدت می‌یابد اما کسی که سجده کند و از معنی تواضع غافل
باشد و دل خود را باشغال دنیوی و لذات مشغول گرداند و هیچگاه نیست که اثری از سجده او بدل نخواهد رسید
بلکه وجود سجود او با عدمش مساوی خواهد بود نظر بغرضی که از آن مطلوبست پس نیت در حقیقت روح عمل
است و میوه دل و مادهٔ حیات او و بس فضل او باشد و این وجه نزدیک است بوجه سیم که سبق ذکر یافت
۹ نهم اگر نیت عبارت از مجرد این قول است که در وقت نماز و روزه و درس گفتن بگوید مثلا بگویی نماز میکنم
یا روزه میدارم یا درس میگویم قیام مینمایم تقرب بخدا و معانی این الفاظ را بخاطر گذرانی میبایست که نیت
انجمنی که ارباب تحقیق نیت میدانستند زیرا که این مجرد حرکت دادن زبانست و حکایت نفسانی و نیت
در حقیقت برانگیزانیدن نفس است و مایل ساختن او بآنچه غرض و مطلوب و دوست که عبارت از حصول
رضا و قرب حق است و برانگیختن و میل دادن هرگاه حاصل نباشد بمجرد تکلم باین کلمات و تصور معانی آن
بهم نمیتوانند رسید و تکلم او باین کلمات در امثال از قبیل گفتن سیر خواهد بود که اشتهای طعام بهم رسانم
و مایل بآن میشوم تقصدا که مراد او باین کلام اشتها و میل غذا بهم رسد و مثل گفتن کسی که دل او از محبت شخصی

فارغ باشد عاشق میشوم فلان را و قدم در راه دوستی و اطاعت او می‌نهم بلکه راهی از برای دست آوردن آن
میلان خاطر بچیزی و اقبال دل بسوی آن نیست مگر تحصیل اسبابی که باعث میلان و اقبال مذکور باشد
و دفع اسباب از اموری که منافی آنست و نفس بر انگیخته نمیشود و بجانب فعلی و میل بآن نمینماید مگر بسبب
آوردن اموری که مناسبتی بآن داشته باشد و مربوط بآن باشد بحسب صفاتی که غالب است بر آن و دور از
جستن از اموری که ضد آنست پس هرگاه غالب شود بر دل مدرس شغل دوستی و میل شهوت نفس و جاه
فضیلت و رعایا آوردن طلبه علم باو و انقیاد ایشان سخنان او در امر آنست او را ممکن نخواهد بود درس گفتن
بقصد قربت بغرض انتشار علم و ارشاد جاهلان و هدایت گمراهان بلکه درس گفتن او نخواهد بود مگر بوسیلهٔ
تحصیل مقاصد باطله و اغراض فاسده و اگر چه بزبان آورد که درس میگویم تقرب بخدا و بخاطر گذراند معنی آنرا
و مادام که نقش صفات مذکوره را از لوح خاطر مرتفع نسازد هیچ اعتباری بر نیت او نخواهد بود و همچنین هرگاه دل
تو از نیت نماز دور و رغبتی نباشد بلکه لذات دنیا و فکری که همت خود را مصروف تحصیل آن داشته باشی میسر نخواهد
بود که بکلی میل خود را متوجه اقبال بنماز سازی و بدست آوری میلان خاطر خود را بسوی آن بلکه دخول تو در نماز
از روی تکلف خود را بر آن داشتن خواهد بود و گفتن تو که نماز میکنم قربة الی الله مثل گفتن سیر خواهد بود که اشتها بهم رسانم
و گفتن فارغ دل که عاشق میشوم و حاصل آنکه نیت کاملی که در عبادت بکار توان آمد بوجهی که مخلوط بمیل خاطر و اقبال
بدنیا باشد و قطع و قمع آنچه منافی اخلاص و تقرب باشد از خاطر کرده باشد میسر نیست تا دل خود را بالکلیه از هموم
دنیا و فکر آن باز نگردانی و دامان خود را از آلایش بصفات ذمیمه پاک نسازی و قطع نظر از حظوظ عاجله
دنیویه بکلی پس هرکه بمرتبه شوق آخرت باشد از سایر اعمال و منافات نباشد میان حدیث نیة المؤمن خیر من عمله
و آنچه در حدیث منقول است که میان افضل الاعمال احمزها بلکه مؤکد و مقرر یکدیگر خواهند شد و الله ولی التوفیق

حدیث سی و ششم روایت شده است بسندی که متصل است از شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از جمعی از اصحاب
از احمد بن محمد از ابن فضال که او نقل کرده است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله
من تاب قبل موته بسنة قبل الله توبته ثم قال ان السنة لکثیرة من تاب قبل موته بشهر قبل الله توبته ثم قال ان الشهر لکثیر
من تاب قبل موته بجمعة قبل الله توبته ثم قال ان الجمعة لکثیر من تاب قبل موته بیوم قبل الله توبته ثم قال ان
یوما لکثیر من تاب قبل ان یعاین قبل الله توبته شرح کلام معجز نظام در ضمن آغاز و چهار نمایش و انجام آغاز
مشتمل بر دو بخش بخش اول خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه فرموده است رسول خدای صلوات الله علیه و آله که
هر کس توبه کند از گناهان خود پیش از رسیدن اجل موعود بیکسال هر آینه قبول میکند حضرت عزت
توبه او را بعد از آن فرمود که بدرستی که سال هر آینه بسیار است هر کس توبه کند قبل از مردن خود بیکماه قبول میکند
خدای تعالی توبه او را بعد از آن فرمود که بدرستی که ماه هر آینه بسیار است هر کس توبه کند قبل از مردن خود بجمعه
یعنی بیک هفته قبول میکند حضرت عزت توبه او را بعد از آن فرمود که هفته بسیار است هر کس در مقام توبه
شود قبل از آنکه بمیرد بیک روز قبول میکند خدای تعالی توبه او را بعد از آن فرمود که بدرستی که روز هر آینه بسیار است
هر کس در مقام توبه در آید قبل از آنکه معاینه ببیند ملک الموت را قبول میکند خدای تعالی توبه او را بخش دوم
من تاب قبل موته بسنة توبه در لغت بمعنی رجوع و برگشتن است از امری که آنرا به بنده نسبت میدهند
و گاه بخدای تعالی چون به بنده نسبت دهند معنی آن برگشتن از معصیت و گناه کاری است بسوی طاعت
و فرمان برداری و چون بخدای نسبت دهند برگشتن از عقوبت و عذاب بجانب لطف و آمرزگاری است و در
اصطلاح پشیمانی از گناه است بواسطه آنکه گناه است و قید آخر بواسطه آنست که بیرون رود از تعریف توبه پشیمانی
از شراب خوردن مثلا بواسطه آنکه مضر است ببدن و بعضی زیاده کرده اند بر آن عزم بر ترک معاودت بگناه

ابد الآباد

ابد الآباد یعنی دل نهادن بر آنکه دیگر هرگز بر سر آن نرود و ظاهر آنست که عزم مذکور لازم آن پشیمانیست و هرگز
از آن منفک نمیشود و کلام تمام در این مقام که توبه دست بهم نمیدهد مگر بحصول سه امر اول دانستن آنکه گناه باعث
حجاب میان بنده و خداوند که مانع آمده از سعادت لقای او و از سبب فاتن نسبت بکسی که مباشر آن میشود پس
چون این معنی را دانست و یقین کرد هر آینه او را حالت دیگر دست میدهد که آن امر دوم است از امور ثلثه مذکوره
آن مذکور یقین شد نسبت بنفس او بواسطه از دست رفتن سعادت لقای محبوب حقیقی و تاسف داشتن او بر ارتکاب
اموری که باعث آن شده و این الم و تاسف است که تعبیر از آن بندامت و پشیمانی میکنند و هرگاه تالم و تاسف
زیادتی کرد و بسیار شد حالت دیگر دست میدهد که امر سیوم است از امور مذکوره و آن قصد و عزم است
یکی تعلق بزمان حال دارد و یکی بزمان آینده و یکی بزمان گذشته اما آنکه تعلق بزمان حال دارد ترک گناهیست
که مباشر آن بوده و آنکه بزمان آینده متعلق است دل نهادن بر عدم ارتکاب آنست و قرار دادن با خود
که دیگر بر سر آن نرود تا آخر عمر و آنچه بزمان گذشته نسبت دارد تدارک و تلافی طاعات و عبادتهاست که از او
فوت شده مثل قضا کردن نمازهایی که ادای آن نکرده و بیرون آمدن از مظالم و حقوق مردم که از ذمه او فرار گرفته
و مثال آن و این سه حالت یعنی دانستن ضرر گناه و پشیمانی از ارتکاب آن و قصد امور مذکوره که تعلق بازمنه
ثلثه دارد امری چند بر یکدیگر مترتب که حصول هر یک از آن لازم دارد حاصل بودن دیگری را آگاه باش که
بر مجموع این سه حالت توبه اطلاق میکنند و هر سه را باسم توبه میگویند و برخی از اصحاب قلوب و ارباب بصیرت توبه را
بر وجوه دیگر نیز تعریف کرده اند و بعضی گفته اند که التوبة رجوع الآبق الی خدمة السابق یعنی توبه بازگشتن غلام گریخته است
از گناهی که پیشتر مرتکب آن شده بود و بعضی گفته اند التوبة ذوبان الحشا لما سلف من الخطا یعنی گدازانیدن دل و اعضا درونست
با آتش ندامت از آنچه از پیش رفته است از گناهان و بعضی گفته اند خلع لباس الجفا و نشر بساط الوفا کند ان

لباس حنا و بدکردار است و کسر ایشان بساط وفا نیکوکاری قبل الله توبته یعنی مراد بقبول خدای تعالی توبه بندگان را
ساقط ساختن عقابست که مترتب است بر گناهی که از ایشان توبه میکنند و اینکه توبه باعث سقوط عذابست مجمع علیه
اهل اسلام است و هیچکس از علمای خاصه و عامه در نفی خلاف نکرده است خلاف در این است که قبول توبه و سقوط
عذاب گناهکار تائب آیا بر خدای تعالی واجب است که اگر نکند ظلم او لازم می‌آید تعالی عن ذلک یا بسبیل تفضل و موهبت
اوست که از روی کرم و احسان بندگان خود بعمل آورد معتزله بر قول اول رفته اند و قبول توبه را بر خدای تعالی
واجب میدانند و اشاعره قول ثانی را اختیار کرده اند و میگویند از روی محض تفضل و احسانست و بر او واجب
نیست و از علمای شیعه شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره با ایشان موافقت نموده است و در کتاب اقتصاد حکم بعدم
وجوب آن بر خدای تعالی کرده است و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در بعض کتب کلامی خود درین قول اختیار
کرده و خواجه نصیر علیه الرحمه در متن تجرید درین مسئله توقف نموده است و هیچیک از مذهبین را رجحان نداده
و ظاهر درین مسئله با شیخ و علامه است و دلیل وجوب مدخولست من تاب قبل ان یعاین مراد بمعاینه اینجا دیدن
ملک الموتست چنانچه از ابن عباس رضی الله عنه اینچنین روایت شده است و در کتاب کافی از ابی بصیر که گفت
قال ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام اذا حیل بینه و بین الکلام اتاه رسول الله صلی الله علیه و آله و [illegible]
و من شاء الله فجلس رسول الله صلی الله علیه و آله عن یمینه و الآخر عن شماله فیقول له رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
اما ما کنت ترجو فهو ذا امامك و اما ما کنت تخاف فقد امنت منه ثم تفتح بابا الی الجنة فیقول هذا منزلك
فی الجنة فان شئت رددناك الی الدنیا و لك فیها ذهب و فضة فیقول لا حاجة لی فی الدنیا عند ذلک
امام جعفر صادق علیه السلام که گاه حایل شود در میان مومن و سخن کردن او یعنی چنان شود که از سخن کردن بیفتد
می‌آید بنزد او رسول خدا و کسی که خدای تعالی خواسته باشد یعنی امیر المومنین از جانب چپ او پس میگوید با او رسول خدا

کرمان

کرمان آنچه آرزوی آن داشتی اینک در پیش تست و آنچه از آن می‌ترسیدی ایمن گشتی که از آن ایمن شدی پس
پس بگشایند دری از وی بسوی بهشت و میگویند باو که جای و مقام تو اینست اگر میخواهی ترا باز گردانیم بدنیا
و ترا در آن طلا و نقره بسیار بوده باشد پس آن شخص چون مشاهده آن حال کرد و اطلاع آن بشارت نماید میگوید مرا بدنیا
حاجتی نیست و بازگشت بدنیا را نمیخواهم و مراد بمن شاء الله در حدیث چنانچه در ضمن بعضی آن ظاهر شد امیر المومنین
علیه السلام است بنابر آنکه در بسیاری احادیث که درین باب وارد است تصریح باسم مبارک آن حضرت شده و گویا
مبهم آوردن اسم آنحضرت در حدیث والله اعلم از روی تقیه و خوف از مخالفین است تنبیه اول بدانکه نیست
که وجوب توبه بر عاصیان باتفاق واجب است و تاخیر و تعویق در آن جایز نیست زیرا که گناه بمنزله زهر قاتل است
و دین بمنزله بدن پس چنانچه هرگاه زهر به بدن وارد شود در حال مبادرت باستفراغ باید نمود تا بدن که از آن
بهلاکت نیفتد همچنین باید که تعویق و تاخیر آن چنان نشود که از قبول دوا بازماند و واجب است بر صاحب گناه
که در حال مبادرت بتوبه نماید و دین خود را که مشرف شده است بر هلاک از سم پاشیدن نگاه دارد
و کسی که در توبه اهمال جایز دارد و از روزی بروزی دیگر اندازد دو خطر عظیم او را در پیش است که اگر از یکی سالم ماند
گمان نیست که از دیگری رخت سلامت بر کنار کشید یکی در رسیدن اجل موعود که وقتی خبردار میشود
که بیابد مرد و فرصت بیکار رسانده است و تدارک و تلافی ممکن نیست و وقت آن رسیده است که حضرت
عزت در کلام مجید در ضمن این آیه اشارت بآن کرده است که و حیل بینهم و بین ما یشتهون یعنی جدایی
افتادن میان ایشان و میان آنچه میطلبید بآن و هر چند الحاح نماید که یک روز و یک ساعت مرا فرصت رسید
جواب شنود که وقت فرصت گذشته است و زمان مهلت آن نیست چنانچه حضرت عزت میفرماید من قبل ان
یاتی احدکم الموت فیقول رب لولا اخرتنی الی اجل قریب و بعض مفسرین گفته اند و الله اعلم سخن ایست

که در وقت جان کندن بعد از آنکه پرده از روی کار خود برداشته شود و ایکش بر زشتی کردار خود اطلاع یابد بگوید
ای ملک الموت چه شود اگر کمی روزی بمن مهلت دهی که در آن عذر گناهان خود از پروردگار خود بخواهم و در
مقام توبه و انابت بر آمده به بسط خود توشه از عمل صالح بردارم و جواب بشنوند که قضیت الایام ایام
تو منقضی شده است و روزی برای تو نمانده است که از فرصت آن تو را مهلت داد پس گوید یکساعت مهلت
ده مرا جواب شنود که فنیت الساعات ساعتهای تو نیز در معرض فنا و زوال در آمده است مهلت آن نیز
نیست پس در توبه بر روی او بسته شود و روح او را بدوزخ کشانند و ساقی یاس و نا امیدی شراب حسرت و ندامت
بر تضییع عمر و تلف کردن اوقات بیهوده نموده باشد و بسا باشد که از سول صدمات آن حال تزلزل در بنیان
ایمان او راه یابد و حال این او نیز برجا نماند نعوذ بالله من ذلک خطر دویم آنکه از تراکم ظلمت معاصی و نشستن
غبار رینهای آینه دل او زنگ گیرد و بمثابه که بصیقل توبه و انابت نتوان در مقام جلای آن شد چه اکثر معصیتی که
انسان مرتکب آن میشود در دل او تاریکی از آن بهم میرسد چنانکه از نفس آدمی بر روی آینه و چون گناهان
او بسیار شد آن تاریکی مرتبه بمرتبه زیاده میشود تا آنکه تمام دل او را فرا میگیرد و سیاه میسازد و چون بر آن
ثبات ورزید و در مقام رفع آن بتوبه و انابت نشد آن سیاهی مرتبه بمرتبه در سرشت او جا میکند و طبیعی او
میشود چنانچه بخار نفسی که بر روی آینه نشست و بسیار شد در آن آینه زنگ میگیرد و چون در مقام رفع آن نشد
و بسیار ماند آن زنگ در جرم او جا میکند و جوهر آنرا بالکلیه فاسد میسازد و چنان میکند که دیگر بصیقل کیمیا
چنانچه شاعر گوید **نظم** آهنی را که موریانه بخورد ۞ نتوان برد ازو بصیقل زنگ ۞ و این دل گاه بقلب میگوید و گاه
بقلب اسود در روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود تعبیر میکنند
کان ابی یقول ما من شیء افسد للقلب من خطیئته ان القلب لیواقع الخطیئة فما تزال به حتی تغلب علیه فیصیر اعلاه اسفله

یعنی بود پدرم که میگفت هیچ چیز بیشتر از گناه باعث فساد دل نمیشود و بدرستی که دل مرتکب گناه میشود
و همیشه با گناه از و خورد و میباید تا مغلوب او شود پس چون مغلوب او شد و گناه برو غالب آمد بالای او زیر میگردد
یعنی سرازیر میشود و برو در می افتد چنانچه هرگز نمیتواند برخواست و در حدیث شده است در کتاب مذکور از امام محمد باقر علیه السلام که
ما من عبد الا و فی قلبه نکتة بیضاء فاذا اذنب ذنبا خرج فی النکتة نکتة سوداء فان تاب ذهب ذلک السواد و ان تمادی فی الذنوب
زاد ذلک السواد حتی یغطی البیاض فاذا غطی البیاض لم یرجع صاحبه الی خیر ابدا و هو قول الله عز و جل کلا بل ران
علی قلوبهم ما کانوا یکسبون یعنی نیست بنده از بندگان مگر آنکه در دل او نقطه ایست سفید پس چون مرتکب
گناهی شد در آن نقطه سفید نقطه سیاهی بهم میرسد پس اگر در مقام استغفار شد و از آن گناه توبه کرد
آن سیاهی برطرف میشود و اگر در گناه باقی ماند و بار دیگر گناه کرد آن سیاهی زیاده میشود همچنین تا آنکه تمام سفیدی
را بپوشد پس چون سفیدی تمام پوشیده شد دیگر هرگز صاحب آن دل رو بخیر نمی آید و اشارت باین
است قول خدای تعالی در کلام مجید که کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون یعنی نه چنانست که کافران میگویند
بلکه غلبه کرده و فرو گرفته است دلهای ایشان را پوشانیده بار زنگار انکار بر دلهای ایشان نهاده آنچه بوده اند
که کسب آن میکردند از آثام و معاصی شباهت سیئات و معاصی بر دلهای ایشان زنگ خورده چنان شده
پس قول امام علیه السلام در حدیث که لم یرجع صاحبه الی خیر یعنی هرگز دیگر بازگشتی نیست صاحب آن دل را بسوی
خیر دلالت دارد بر آنکه هر کس که دل او آنچنان شد دیگر هرگز از گناه بازگشت نمیتواند کرد و در مقام توبه بر آن
نمیتواند شد و اگر بزبان گوید تبت الی الله رجع کردم و بازگشت نمودم بسوی خدای تعالی توبه نمیگویم راز ورزیده
از حرکت دادن زبانی پیش نخواهد بود و قول آنکه او را زو شل قول کلام زد خواهد بود و شستن و پاک ساختن جامه که اگر چرک
بار این سخن را بر زبان آورد جامه از چرک پاک نمیشود و سفید نمیگردد و بسیار شود که اصل شود صاحب این حال

وعدم پروا در دوام و نواهی شرعی و چنان شود که ضروریات دین در نظر او سهل نماید و وقع و اعتبار احکام
الهی از خاطر او زایل گردد و طبع او نعوذ بالله از قبول آن نفرت گیرد تا آنکه منجر شود حال او بضعف عقیده
و زوال ایمان و بی ایمان از دنیا برود و این حالتیست که تعبیر از آن بسوء خاتمه میکنند اجارنا الله و ایاکم عن ذلک

فایده دوم خلاف شده است میان علما در آنکه ناچار است در توبه از عزم بر عدم عود بگناه یعنی دل نهادن
بر آنکه دیگر بر سر گناه نرود اما با امکان صدور گناه از تایب شرط است چنانچه کسی که مباشر زنا شده باشد اگر
بعد از آنکه عنین شود و توبه کند بعزم آنکه اگر قدرت بر زنا یابد بر پیرامون آن نگردد توبه این شخص صحیح است بازنظر
نیست و توبه عنین از زنا صحیح اکثر علما قول دوم را اختیار کرده اند و توبه را مطلقا صحیح میدانند خواه در
حال قدرت بر گناه باشد و خواه بعد از زوال قدرت بلکه بعضی متکلمین علمای سلف بر این قول دعوی کرده اند
و این اولی است بصحیح بودن توبه کرده در مرض و اغتشو که غالب ظن در آن مردن باشد اما توبه که بعد از معضو
مردن و یقین شدن مرگ بفعل آید که حال معاینه عبارت از آنست بر اتفاق در آنکه قبول نیست از اهل
بر عدم صحت آن منعقد است و کلام الهی نیز بآن ناطق است که لیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر
احدهم الموت قال انی تبت الآن و لا الذین یموتون و هم کفار اولئک اعتدنا لهم عذابا الیما یعنی قبول نیست توبه
مر آنکه عمل می آرند کارهای را و از آن باز نمی ایستند تا آنکه چون حاضر میشود یکی از ایشان را مرگ میگوید بدرستی
که اکنون توبه میکنم و توبه همچنین قبول نیست مر آنها را که میمیرند و ایشان کافر اند یعنی کافرانی که بعد از یقین شدن
موت در مقام توبه از کفر در می آیند آن گروه که بر گناه کاری ثبات ورزند تا رسیدن وقت رحلت
و آن گروه که بر کفر بمیرند آماده ساخته ایم ما جهت ایشان عذاب دردناک را و در حدیث از پیغمبر صلوات
الله علیه و آله روایت شده است که ان الله یقبل توبة العبد ما لم یغرغر یعنی بدرستی که خدای تعالی قبول میکند

توبه را مادام که او را نفس غرغره نرسد و غرغره عبارت از تردد و حرکت آب و امثال آنست از اجسام مایعه در
حلق و مراد اینجا تردد روح است در وقت بیرون کندن و محققین امامیه رضوان الله علیهم حدیث بسیاری
روایت کرده اند از ایشان علیهم السلام در باب آنکه وقت حضور موت و ظهور علامات مردن و مشاهده احوال
آن توبه قبول نیست و بعضی استدلال کرده اند بر آنکه در آن زمان بر آنست یعنی انسان مکلف نیست بلکه در آن حال
و برهان تفصیل آن و مشاهده علامات حقیقت امر را عیان میکنند و عاقبت کار را بالمعاینه میبینند پس
در آن حال تکلیف ساقط باشد چنانچه در آخرت که جمیع معارف و اعتقادات بدیهی میشود و جمیع تکالیف
ساقط است و بعضی مفسرین گفته اند که از جمله الطاف الهی آنست که مقرر کرده است قابض الارواح را که روح
را از جانب انگشتان پا بیرون آورد و مرتبه مرتبه بالا برده باشند تا بسینه برسد و بعد از آن بحلق در آورد
تا در آن مهلتی باشد از برای رو آوردن بجانب تدارک و مبادرت بوصیت و توبه و امثال آن پیش از آنکه مرگ
بر او معاینه شود و در وقت توبه بگذرد و وجه آنکه روح از سینه بگذرد و بحلق رسد امر مردن بر او متیقن میشود و چنانچه
گفته اند حیث معنی آنکه بیمار تا نمیرد امید از زندگانی بکلی نمیبرد و بیمار چنان میشود که در وقتی که روح از بدن او
میرود و ذکر خدای بر زبان باشد او را امید لطف و غفران خدا حاصل میکند زیرا دریافت آنحال روزی باو
نمیشود و ذکر **فایده سیم** پوشیده نماند که در قرآن مجید وارد شده است قال الله تعالی فی سورة التحریم یا ایها
الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا مفسرین در معنی توبه نصوح چند وجه ذکر کرده اند **اول** آنکه مراد بتوبه
نصوح آنست که نصیحت کرده باشد مردم را بآن که اینها یعنی برانگیزاننده باشد ایشان را بسوی خود برای آنکه مبادا
که اثر آن بر ایشان ظاهر باشد آثار نیکویی که داشته در صاحب آن ظاهر باشد یا توبه که صاحب خود را نصیحت
میکرده باشد که دیگر تا آخر عمر پیرامون گناه نگردد و در روایت است که شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از ابی الصباح کنانی

که سوال کرد از امام جعفر صادق علیه السلم از تفسیر قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا
حضرت فرمود هو ان یتوب العبد من الذنب ثم لا یعود فیه یعنی توبه بکند بنده از گناه و دیگر هرگز بر سر آن نمی رود
گناه یا انکه توبه چنین توبه ایست **دوم** انکه نصوح در لغت یعنی خالص است چنانچه عسل هرگاه از موم جدا شود
آنرا عسل نصوح میگویند پس مراد بتوبه نصوح توبه ایست که خالصا لوجه الله باشد یعنی پشیمانی و ندامت او از گناه
محض این باشد که ارتکاب آن قبیح و سبب ناخشنودی خدا است نه بواسطه ترس آتش دوزخ و بیم گرفتاری
بعذاب چنانچه خواجه نصیر طوسی در کتاب تجرید بدان حکم کرده است با انکه پشیمانی از گناه بواسطه ترس آتش دوزخ توبه
نیست و در شرح حدیث سی و هفتم نیز در این باب بعضی سخنان گذشت که ذکر آن در این مقام نفع تمام دارد
سیوم انکه نصوح مأخوذ از نصاحت است یعنی خیاطه و جامه دوختن و مراد بتوبه نصوح توبه ایست که پاره هایی
که بناخن معصیت در جامه دین و شریعت بهم رسیده بدوزد و باصلاح آورد یا انکه جمع کند میان تایب
و اولیاء الله چنانچه خیاط بهم می آورد جامه را **چهارم** انکه نصوح در واقع صفت تایب باشد نه صفت توبه
و اسناد آن بتوبه از روی مجاز باشد و حاصل معنی آیه والله اعلم انکه ای گروهی که ایمان آورده اند توبه کنید
از گناهان خود بسوی خدای تعالی توبه که بسبب آن ناصح باشید مر نفسهای خود را یا انکه ایشان کنید با آن بهترین
وجهی یا انکه بسبب آن بنیان گناه شما از بیخ برکنده شود و اثر آن بالکلیه از نامه اعمال شما مرتفع گردد و آن
نمی شود مگر بگدازیدن نفس با آتش حسرت و ندامت و دور کردن ظلمت گناهان و سیئات از آیینه خاطر خود
بنور اعمال صالحه و حسنات چنانچه روایت کرده است شیخ ابو علی طبرسی در تفسیر آیه از امیر المومنین علیه السلم که
ان التوبة یجمعها ستة اشیاء علی الماضی من الذنوب الندامة و للفرائض الاعادة و رد المظالم و استحلال
الخصوم وان تعزم علی ان لا تعود وان تذیب نفسک فی طاعة الله کما ربیتها فی المعاصی وان تذیقها مرارة

الطاعات

الطاعات کما اذقتها حلاوة المعاصی یعنی بدرستی که توبه جمع میکند آنرا شش چیز پشیمانی از گناه
و اعاده فرایض و واجباتی که از تایب فوت شده باشد و رد مظالم و حلالی خواستن از دشمنان
و دل نهادن برانکه دیگر بر سر گناه نرود و انکه بگدازانی نفس خود را در طاعت خدای تعالی همچنانکه زینت
داده در معصیت و بچشانی او را تلخی عبادت همچنانکه چشانیده او را شیرینی گناهان و سید رضی الدین علیه الرحمه
در کتاب نهج البلاغه ذکر کرده است که شخصی در خدمت امیر المومنین علیه السلم گفت استغفر الله حضرت فرمود
ثکلتک امک اتدری ما الاستغفار ان الاستغفار درجة العلیین وهو اسم واقع علی ستة معان اولها الندم
علی ما مضی والثانی العزم علی ترک العود الیه ابدا والثالث ان تؤدی الی المخلوقین حقوقهم حتی تلقی الله سبحانه املس
لیس علیک تبعة والرابع ان تعمد الی کل فریضة علیک ضیعتها فتؤدی حقها والخامس ان تعمد الی اللحم الذی
نبت علی السحت فتذیبه بالاحزان حتی تلصق الجلد بالعظم وینشأ بینهما لحم جدید والسادس ان تذیق الجسم الم باحزان ر
الطاعة کما اذقته حلاوة المعصیة یعنی مادر برای تو گریه کند آیا میدانی که استغفار چه معنی دارد در زبان قرآن
پشیمانی بدرستی که استغفار مقام اعلی و مرتبه بزرگان عالم بالا است و آن اسمیست واقع بر شش معنی اول پشیمانی
بر گناهان گذشته دوم عزم برانکه دیگر بر سر آن نرود سیوم ادا کردن حقوق مردم با ایشان تا انکه چون
در معرض لقای الهی در آیی هیچ کدام از نقش گناه ساده باشد و دامان اعمال تو از لوث مناهی پاک باشد چه
بسبب آن حقوق تبعه نبوده باشد چهارم انکه توجه نمایی بهر فریضه که از تو فوت شده باشد و چنانچه باید ادا نمایی
حق آن برآیی پنجم انکه توجه نمایی بسوی گوشت بدن خود که از حرام روییده بگدازی آنرا باتش حزن و اندوه
تا اتصال یابد پوست بدن تو باستخوان و بعد از آن گوشت تازه بروید ششم انکه بچشانی جسم خود را تلخی طاعت
و فرمان برداری همچنانچه چشانیده بودی آنرا حلاوت معصیت و گناهکاری و در کلام بعضی اکابر توبه است

که چنانچه کافی نیست در جلای آینه که از بسیاری که بر آن رسیده شده باشد که تا باشد و از کثرت بخارهای
سیاهی که بر روی نشسته زنگ گرفته باشد مجرد باز داشتن نفس از آن مانع آمدن از آنکه بخاری بر آن ننشیند
بلکه تا آنچه اول نشسته است و باعث زنگ آن شده زائل بصیقل سعی زایل نسازی و جرم آن را از زنگ
پاک نکنی جلائی نیابد و همچنین کافی نیست در جلا دادن آینه دل از ظلمتهای معاصی و کدورات مناهی مجرد ترک
مناهی و باز داشتن نفس از اقدام بمعاصی بلکه ناچار است تاریکی آنرا بنور طاعات و عبادات برطرف نمایی
و زنگی که از گناه بر آن نشسته است بصیقل اعمال صالحه و گرد زنگ زایل کنی زیرا که چنانچه از هر گناه ظلمتی
در دل می‌نشیند و بهر تقصیری که در واجبات واقع شود کدورتی بهم میرسد از هر طاعتی نوری در آن احداث
میشود و بهر عمل صالحی روشنی در آن بهم میرسد اولی آنست که هر ظلمتی را که از گناهی در آن بهم رسیده باشد
بنور عملی زایل سازی که در مقابل آن گناه باشد بر نوعی که گناهان خود دیگری و هر را بتفصیل ملاحظه نمایی
و طلب حسنه‌ای را که در مقابل آنست و برنجی که بآن گناه قیام نموده بآن حسنه که در مقابل است قیام نمایی
مثلا رفع کنی گناه شنیدن ساز و غنا را بشنیدن قرآن و حدیث و مسایل دینی و برطرف سازی گناه مس
کردن مصحف را که بی طهارت از تو واقع شده بتعظیم مصحف و بوسیدن و بر چشم نهادن آن و کثرت تلاوت
آن و گناه جنب نشستن بمساجد را باعتکاف در آن مساجد و زیادتی نماز و عبادت در کنجهای آن و بسیار
جاروب کردن آن شدن و آنچه از این قبیل باشد اما در حقوق الناس و آنچه تعلق بحق مردم داشته باشد
باید که تو اولا در مقام ادای آن با ایشان درآیی و حلالی طلبی از ایشان بعد از آن رفع کنی گناه آزاری را که از تو
بایشان رسیده است باحسان و تواضع بسیار از مال خود بواسطه ایشان و گناه غیبت ایشان را که
از تو واقع شده باشد بثنا و مدح ایشان در مجالس و محافل و منتشر ساختن باوصاف نیکوی ایشان و برین

قیاس رفع

قیاس رفع کنی هر گناه از گناهان خود را از حقوق الله و حقوق الناس بحسب از جنس او که در مقابل آن باشد بحیثیتی که
طبیب علاج هر مرض را بضد آن مرض مینماید حضرت عزت شانه ممکن از توفیق روزی کنان دینه وجوده غسل توبه
مشهور است میان علمای ما رضوان الله علیهم که سنت است بعد از فراغ از توبه غسل کردن خواه توبه از کفر باشد
که عبارت از اسلام آوردن کافر است و خواه از فسق و مناهی و مستند ایشان در توبه از کفر آنست که روایت
شده است از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که امر کرد آنحضرت شانه جنتی قیس بن عاصم را بعد از آنکه اسلام آورده بود
بغسل و در توبه از فسق حدیثیست که روایت کرده است آنرا شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه در کتاب تهذیب الاحکام
از امام جعفر صادق علیه السلام که مردی نزد آنحضرت آمد و گفت که مرا همسایه‌ایست و مر او را کنیزکی چند هست
مستند خنیاگر که از برای او کوینک میکنند و عود بسیار میزنند گاه است که چون داخل طهارتخانه میشوم بواسطه
شنیدن آن نشستن خود را در طول میدهم و زیاده از قدر احتیاج در آن می‌نشینم امام علیه السلام گفت که مکن
همچنین مکن آن مرد گفت بخدا قسم که این کاری نیست که من بپای خود بسر آن رفته باشم بلکه بقصد کار دیگری که
و گوش من آنرا میشنود حضرت فرمودند تالله انت اما سمعت الله یقول یعنی آیا از تو مگر نشنیده قول خدا را
در کلام مجید که ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا یعنی بدرستی که گوش و چشم و دل هر یک از ایشان
روز قیامت در معرض سوال در خواهند آمد و از گناهی که از ایشان بعمل آمده پرسش خواهند نمود آن مرد گفت و بار که
من این آیه را از کتاب خدای نشنیده بودم نه از عربی و نه از عجمی لاجرم ترک کردم این عمل را و از آنچه بعمل آمده توبه و استغفار
میکنم بخدای پس امام علیه السلام فرمودند که قم فاغتسل وصل ما بدالک فلقد کنت مقیما علی امر عظیم ما کان اسوء
حالک لو مت علی ذلک استغفر الله واسئله التوبة من کل ما یکره فانه لا یکره الا القبیح والقبیح دعه لاهله فان لکل اهلا
یعنی برخیز و غسل کن و نماز گذار آنچه توانی که در دهر که تو بر امری عظیم بوده بر کار زشتی چه بدی بود حال تو اگر بر آن حال

میبرد پس استغفار کن و طلب آمرزش نمای از خدای تعالی و سوال کن از خدای تعالی توفیق توبه را از آنچه نزد تو ناخوش
باشد زیرا که نزد او ناخوش نیست مگر آنچه نزد عقل قبیح باشد و قبیح را با اهل آن گذار که هر کاری اهلی نسبت دارد
و این حدیث را اگرچه شیخ در کتاب مذکور مرسل نقل کرده است و سند آن را درست ذکر نکرده و در هیچ یک از
حدیث که بنظر رسیده دیده نشده است که آن را مسند ذکر کرده باشند یعنی اتصال سند آن را تا معصوم مذکور
کرده باشند سوای کلینی نهایتش مرسل بودن آن ضرر در مقصود نمی نماید زیرا که بنا بر آنچه در حدیث پیش
بکم گذشت در این ابواب حدیث ضعیف نیز کافیست ای عزیز بگو دیگر که هرگاه زیاده نشستن در طهارت خانه
را بواسطه شنیدن آواز سرودی که در خانه همسایه می نوازند با این مشابه دانند و آن را عظیم شمرده مرتکب آن را
با این خطاب تخویف نمایند و در باب او گویند ما اسوء حالک لو مت علی ذلک تا تاکید تمام از آن توبه و استغفار فرمایند
آیا چون خواهد بود حال جماعتی از زمان ما با آنچه مشاهده میشود از ایشان هرگاه بی توبه وفات از دنیا بروند نسئل
الله العصمة والتوفیق و مخفی نماند بر محجوبان که این حدیث دلالت بر استحباب غسل بعد از توبه دارد و متضمن
امر بنماز نیز هست پس چنانچه غسل در توبه سنت باشد و اکثر فقهای رضی الله عنهم بیان به استحباب غسل اکتفا نموده اند
و سنت بودن نماز را ذکر نکرده اند و باید دانست که اکثر علمای غسل توبه را مطلقا سنت دانسته اند
خواه توبه از صغایر باشد و خواه از کبایر و از کلام شیخ مفید علیه الرحمه فهم میشود که استحباب غسل مذکور
مخصوص است بتوبه که از کبایر باشد و توبه از صغایر را غسل در کار نیست و شیخ علی اعلی الله مقامه متمسک
با این حدیث شده بر او اعتراض کرده است زیرا که این حدیث صریح است در آنکه توبه آن مرد از شنیدن سازی
بوده که کنیزان همسایه او مینواخته اند و شنیدن ساز را کسی از کبایر نشمرده اند و بخاطر میرسد که حدیث
مذکور دلالت دارد بر آنکه از آن مرد اصرار بر آن عمل واقع شده بوده است چنانچه از قول او که گاه است

که داخل

که داخل طهارت خانه میشوم بواسطه شنیدن آن نشستن خود را طول میدهم ظاهر میشود و چه تعبیر از معنی اصرار عبارتی
کرده است که ربما دخلت الکنیف فاطیل الجلوس استماعا لهن و رب در اغلب زمانی که بمعنی تکثیر و بسیار شنودن است
استعمال می یابد چنانچه در کتاب مغنی اللبیب تصریح بآن معنی کرده بلکه شیخ رضی رحمه الله ذکر کرده است که شیوع
استعمال رب در تکثیر بجایی رسیده است که تکثیر بمنزله معنی حقیقی او شده است و کلامی که در تقلیل استعمال می نمایند از قبیل
مجاز است که تا قرینه بر آن نباشد فهم آن نمیتوان کرد و شیخ شهید قدس سره تصریح کرده است با آنکه اصرار بر صغیره
بتجدد بسیاری آن حاصل میشود و هیچ شکی نیست که اصرار بر صغیره کبیره است و قول امام علیه السلام که لقد کنت مقیما علی
امر عظیم یعنی بر آن بتحقیق که قیام نموده بر امر عظیمی و ما اسوء حالک لو مت علی ذلک یعنی چه بدحالی میبود حال تو
اگر بر آن حال بمیری نیز اشعاری بر آن دارد خصوصا که از شیخ مفید علیه الرحمه نقل شده است که او
مطلق گناه را کبیره میداند بواسطه شارکتی که در مخالفت امر الهی و خروج از طاعات او دارند چنانچه در
حدیث وارد است لا تنظر الی ما فعلت و انظر الی من عصیت یعنی منگر در آنچه کرده نظر کن بسوی کسی که
بعصیان و فرمان برداری او قیام نموده و گفته است که گاه هست که اطلاق کبیره و صغیره بر گناه میکنند
باضافه با تحت و ما فوق مثل بوسیدن زن بیگانه که نسبت بدیدن او کبیره است و نسبت بوطی
صغیره و چنانچه تفصیل و بیان در حدیث سیوم سبق ذکر یافت و هیچ شکی نیست که آنچه از امر و اصرار شده
بود متضمن سه نوع از گناه بود شنیدن آواز زن نامحرم که مطلقا حرام است خواه غنا و خواه غیر غنا و شنیدن
غنا و گوینگی ایشان و شنیدن ساز بود پس مجموع امور ثلثه با هم نسبت بهر یک تنها کبیره میباشد
بلکه میتوان گفت که شنیدن غنای تنها نیز نظر بشنیدن آواز کبیره است و نیز بآنچه ذکر کردیم معلوم
میشود آنچه وارد دانسته است شیخ شهید علیه الرحمه بر کسی که استحباب غسل توبه را مخصوص میدانند

توبه از کفر و توبه از فسق و گفته است که از قول لازم می‌آید که در توبه که از صغایر که بی اصرار باشد
غسل سنت نباشد بواسطه آنکه صغایر مذکوره نه کفر است و نه فسق زیرا که ارتکاب آن فعل در
عدالت نمی‌شکند و سر به خلل در عدالت نکند فسق نیست و حال آنکه حدیث دلالت دارد بر آنکه در توبه
نیز از آن غسل سنت است **انجام** باید دانست که اگر گناه تابع نداشته باشد امر دیگر را که
بحسب شرع قیام بآن لازم باشد مثل پوشیدن حریر و شنیدن غنا و امثال آن همین پشیمانی
از آن بر وجهی که لازم داشته باشد عزم بر ترک آن را بقصد قربت کافیست و چیزی دیگر سوای
آن واجب نیست و اگر امر دیگر را تابع داشته باشد از حقوق الله یا حقوق الناس خواه مالی باشد
و خواه غیر مالی واجبست با پشیمانی مذکور تدارک آن امر و گاه باشد که مکلف مخیر باشد میان
اکتفا بتوبه تنها و میان توبه و تدارک آن امر اما حقوق مالی مثل آزاد کردن بنده در کفاره
صوم مثلا واجب است با توبه آن کاری که قدرت بر آن داشته باشد و اما حقوق الله
غیر مالی اگر وقتی باشد که از جانب شارع از برای بعضی گناهان تعیین شده باشد مثل
قضای نماز و روزه و کفاره و امثال آن تدارک واجب است بجای آوردن آن با توبه کاری که
قدرت بر آن داشته باشد و اگر تحمل حد شرعی باشد مکلف مخیر است میان آنکه اعتراف کند
بآن نزد حاکم شرع تا حاکم اقامت حد نماید یا آنکه پنهان دارد و اکتفا بتوبه و میان تائبی که میان
او و خدای تعالی واقع شود اکتفا نماید و در صورت توبه حد ازو ساقط خواهد بود گاهی که توبه کرده
قبل از ادای شهادت جمعی باشد بر آن نزد حاکم شرع اما حقوق الناس مالی پس چنگ نسبت
بری ساختن ذمه خود از آن و در مقام ادای آن بصاحبان حق بر آمدن تا ممکن باشد

و اگر صاحب حق مرده باشد بوارثان او و در مرتبه قایم مقام او خواهند بود چون بایشان
برساند در ایام حیات خود یا بعد از فوت او ورثه او برسانند تا بکلی در ایام حیات
یا بعد از فوت از روی تبرع از جانب او بایشان برساند از ذمه او بری خواهد شد و اگر کسی
در مقام ادای آن نشود نه بصاحب حق اصلی و نه بوارث او در ذمه او بماند تا روز قیامت فقها
را در مستحق آن در روز چند قول است اول آنکه مستحق آن صاحب اول است که در دنیا حق
غصب شده دوم آنکه حق وارث آخر است و اگر چه امام باشد سیوم آنکه منتقل بخدا میشود
و بحقوق الله باز میگردد و از اینها زاید آن حق حقی نمی‌ماند و قول اول اصح است چنانچه از
حدیث صحیحی که در این باب از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است استنباط
آن میشود و اما حقوق الناس غیر مالی باید دید اگر اضلال و گمراه بردن جمعی باشد واجب خواهد بود
و هست او براه در آوردن ایشان و اگر قصاصی باشد مثل آنکه کسی را کشته باشد و اولیا
بازای آن باید کشت واجب است که به مستحق آن قصاص اعلام نماید و تمکین دهد او را از
استیفای آن مثل آنکه در ماده مذکور بگوید به پسر او مثلا که پدر ترا کشته‌ام اگر میخواهی بکش مرا و
اگر میخواهی ببخش و اگر حد مثل آنکه دشنام زنا داده باشد بمؤمنی اگر آن شخص عالم باشد بآن واجب
است اعلام بآن یا نه هر دو وجه محتمل است اما وجوب اعلام بواسطه حق آدمیست و
ساقط نمی‌شود تا او ساقط نسازد و اما عدم وجوب بواسطه آنکه اعلام امر مذکور باو باعث
تجدید ایذا و آزار اوست و تنبیه اوست بر امری زشت که باعث دشمنی و عداوت و این
تفصیل در غیبت هم میرود و کلام خواجه نصیر طوسی علیه الرحمه و عبارت ملا قطب الدین محمد

شاگرد او و شعاری بر وجوب اعلام دار دنیا بر وجهی که مذکور شد و باید دانست که تبیان
با آنچه اقدام بگناه لازم داشته باشد آنرا مثل قضای عباداتی که فوت شده باشد و اداء حقوق
و تمکین وارث از قصاص و اقامت حدود و امثال آنکه مذکور شد در صحت توبه شرط نیست بلکه
آنها واجب است بسر خود و توبه بدون آن صحیح است نهایتش با آن کامل‌تر و تمام‌تر می‌شود
و باید دانست که توبه چند قسم است توبه از جمیع گناهان که متضمن عزم بر عدم آن باشد تا آخر
عمر و توبه مبعضه و آن توبه از بعض گناهانست دون بعضی و توبه موقته و آن توبه تا وقت معینی
مثل آنکه توبه کند از گناهان تا آخر سال یا تا آمدن شخصی از سفر و امثال آن و توبه مجمل و آن توبه
از گناهیست بی آنکه ملاحظه کل یا بعض تا آخر عمر یا تا وقت معینی در آن شده باشد و علما را
در صحت سه قسم آخر خلافست و اصح آنست که توبه مبعضه صحیح است و الا لازم می‌آید که
توبه از کفر صحیح نباشد هرگاه اصرار بر صغیره داشته باشد و اما توبه موقته بمعنی که گذشت
چون شرط کرده‌اند در توبه عزم بر ترک گناه را تا آخر عمر ظاهر آنست که صحیح نباشد و اما توبه
مجمل خواجه نصیر الدین علیه الرحمه در آن توقف کرده است از صحت و عدم صحت آن و اگر
قائل بصحت شویم چندان دور نخواهد بود چه دلیلی نیست بر آنکه ملاحظه تفصیل در آن شرط باشد

حدیث سی و نهم روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب ۳۹
کلینی از علی بن ابراهیم از پدرش ابراهیم از عمرو بن عثمان و بعضی اصحاب ما از سهل بن زیاد
از احمد بن محمد بن ابی نصر و حسن بن علی از ابی جمیله مفضل بن صالح از جابر از عبد الاعلی
و علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی از یونس از ابراهیم بن عبد الاعلی از سوید بن غفله که گفت

فرموده است

فرموده است امیر المؤمنین علی علیه السلام که ان ابن آدم اذا کان فی آخر یوم من ایام
الدنیا و اول یوم من ایام الآخرة مثل له ماله و ولده و عمله فیلتفت الی ماله فیقول والله
انی کنت علیک حریصا شحیحا فما لی عندک فیقول خذ منی کفنک قال فیلتفت الی
ولده فیقول انی والله کنت لکم محبا و انی کنت علیکم محامیا فما لی عندکم فیقولون نؤدیک
الی حفرتک نواریک فیها قال فیلتفت الی عمله فیقول انی کنت فیک لزاهدا و ان
کنت علی لثقیلا فما لی عندک فیقول انا قرینک فی قبرک و یوم نشرک حتی اعرض انا و انت
علی ربک قال فان کان لله ولیا اتاه اطیب الناس ریحا و احسنهم منظرا و احسنهم ریاشا
فقال ابشر بروح و ریحان و جنة نعیم و مقدمک خیر مقدم فیقول له من انت فیقول
انا عملک الصالح ارتحل من الدنیا الی الجنة و انه لیعرف غاسله و یناشد حامله ان یعجله
فاذا دخل قبره اتاه ملکا القبر یجران اشعارهما و یخدان الارض باقدامهما
اصواتهما کالرعد القاصف و ابصارهما کالبرق الخاطف فیقولان له من ربک
و ما دینک و من نبیک فیقول الله ربی و دینی الاسلام و نبیی محمد صلی الله علیه
و آله فیقولان له ثبتک الله فیما تحب و ترضی و هو قول الله عز و جل یثبت الله الذین
آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة ثم یفسحان له فی قبره مد بصره ثم یفتحان
له بابا الی الجنة ثم یقولان له نم قریر العین نوم الشاب الناعم فان الله عز و جل
یقول اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا و احسن مقیلا قال و اذا کان لربه
عدوا فانه یاتیه اقبح من خلق الله زیا و انتنه ریحا فیقول له ابشر بنزل من حمیم

و فصلیة جحیم و انزلیعرف غاسله و یناشد حملته ان یجیسوه فاذا دخل القبر
اتاه ممتحنا القبر فالقیا اکفانه ثم یقولان له من ربک و ما دینک و من نبیک فیقول لا
ادری فیقولان لا دریت و لا هدیت فیضربانه بمرزبة معهما ضربة ما خلق الله
عز و جل من دابة الا تذعر لها ما خلا الثقلین ثم یفتحان له بابا الی النار ثم یقولان
له نم بشر حال و یسلط الله علیه حیات الارض و عقاربها و هوامها فتنهشه حتی
یبعثه الله من قبره **شرح** کلام معجز نظام در ضمن آغاز و سرانجام بنابر آغاز مشتمل
بر دو نقش **نقش اول** خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه بدرستی که فرزند آدم را چون
برسد روزی که آخر ایام دنیاست و اول ایام آخرت ممثل میشود یعنی بصورت شخصی
در آورده میشود در نظر او مال او و فرزندان او و عملی که در ایام زندگانی از و اقدام بآن
واقع شده باز مینگرد بسوی مال خود و میگوید بخدای قسم که بتو رغبت تمام داشتم
و بواسطه حصول تو در حرص و بخل بسیار بودم الحال مرا بتو چیست و چه بمن
میتوانی رسانید پس میگوید بگیر از من کفن خود را که زیاده از این بر من چیزی نیست حضرت
امیر فرمودند بعد از آن باز نگرد بجانب فرزندان خود و بگوید بخدا قسم که من شمارا دوست
میداشتم و حمایت چای شما بودم و رفع ایذا و آزار از شما مینمودم و درین وقت مرا از
شما چه چیز هست و چه مدد از شما بمن میتواند رسید ایشان بگویند در جواب که
میرسانیم ترا بقبر و پنهان میکنیم ترا در آن قبر که آنچه می آید در باره تو از ما همین است
حضرت امیر فرمودند باز نگرد بجانب عمل خود و بگوید بخدا قسم که من بتو بی رغبت بودم

بالکه برمن

بالکه بر من گران بودی بتو قیام مینمودم اکنون مرا از تو چیست و از تو بمن چه
میتواند رسید عمل بگوید در جواب که من قرین و مصاحب توام در قبر تو و روز بر آمدن
تو از قبر و با تو خواهم بود تا من و تو بموقف عرض پروردگار تو در آئیم حضرت امیر
فرمودند اگر مرده اورا دوست دار باشد در برابر او می آید آنحضرت بوجهی که بهترین
مردم باشد بحسب بوی خوش و خوش آینده ترین ایشان باشد بحسب صورت و
حسن منظر و نیکوترین ایشان بحسب لباس فاخر و رخت خوب و میگوید بشارت باد ترا
براحت ابدی و روزی نیکو و بهشت پر نعمت سرآینده مقدم تو بهترین مقدمهاست
و آمدن تو بهترین آمدنهاست پس بگوید بآنحضرت که تو کیستی که این بشارت میدهی
باین غایت در مقام خیر خاطر یا خبرت زدگان در می آیی گوید من عمل صالح توام که بآن
صورت در آمده ام بآن رحلت کن از دار دنیا بسوی بهشت عنبر سرشت پس
او از دار دنیا رحلت نماید و قبض روح او شود و حال آنکه میشناسد غاسل خود را
و سوگند میداده باشد حاملان خود را که او را بشتاب می برده باشند چون بقبر در آیند
بنزد او دو فرشتگان قبر یعنی منکر و نکیر در حالتی که بکشیده باشند مویهای خود را از دنبال
خود از نهایت درازی و بشکافته باشند زمین را از شکافتن زدن پاهای خود را بآن
آواز ایشان مثل رعد غرنده باشد و چشمهای ایشان مانند برق درخشنده پس بگویند باو که
کیست پروردگار تو و چیست دینی که اختیار کرده و کیست پیغمبری که باو ایمان آورده
او بگوید در جواب که خدای سزاوار پرستش پروردگار من است و دین من اسلام است و

پیغمبر من محمد صلوات الله علیه و آله پس دعا کنند فرشتگان مر او را و بگویند ثبتک
الله فیما یحب و یرضی یعنی برقرار دارد خدای تعالی ترا در آنچه دوست میدارد آنرا
و رضای او بآن مقرونست و این قول ایشان مأخوذ است از قول آلهی در کلام مجید که
یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة یعنی ثابت و
برقرار میدارد حضرت عزت آنانی را که ایمان آورده اند بقول ثابت در زندگانی دنیا
و آخرت بعد از آن وسیع میسازند از برای او قبر او را که نظر کار کند پس بگشایند
بواسطه استراحت او دری از قبر او بسوی بهشت و میگویند بخواب آسایش در آن
باد بدیده خنک و خوب کن خواب جوانان نعمت پرورده شده که حضرت عزت فرموده
است که ان اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا و احسن مقیلا حضرت امیر فرمودند
و اگر بوده باشد مر خدا را دشمن بد دینی که خواهد آمد عمل او بصورتی که بدترین صورتها
باشد که خدای تعالی آفریده است از اعجب سیات و زشت ترین ایشان باشد
بجهت نتن و بوی ناخوش پس بگوید باو از روی بخشم و استهزا که بشارت باد
ترا بطعام و شرابی که از حمیم است و بسوزندگی آتش که عبارت از نار جحیم است
داوی شناخته باشد غاسل خود را و سوگند میداده باشد حاملان خود را که او را
نگاه دارند و شتاب نمی برده باشند و چون بقبر در آید بیایند نزد او آزمایش
کنندگان قبر یعنی منکر و نکیر و بشکنند از و کفن او را و بگویند باو که کیست پروردگار
تو و چیست دین تو و چه کس است پیغمبر تو و اعتراف بجهل خود نموده در جواب

ایشان گویند

ایشان بگویند نمیدانم پس ایشان در مقام نفرین او در آمده بگویند لادریت و
لا هدیت یعنی مرگز ندانی و مرگز راه و رستن او نیابی بعد از آن بزنند بر سر او
بعصای آهنی که با ایشان باشد ضربتی که بنیاد فرمیده باشد حضرت عزت هر جوانی
را مگر انکه بفزع و اضطراب آید از شنیدن آواز آن سوای جن و انس که
که حکمت آلهی مقتضای شنیدن نیست بعد از آن بگشایند از برای زیادتی عذاب
او دری از قبر او بسوی دوزخ و بگویند بگو بخواب بزشت ترین حالی و مسلط
دارد خدای تعالی بر او مارها و عقربها و سایر گزندگان زمین که مسکن بدیده باشند
او را وقتی که برانگیزاند خدای تعالی او را از قبر او **چهل و دوم** مثل مالک و ولاه کلمه
مثل بصیغه مجهول و تشدید ثای سه نقطه است بمعنی مصور یعنی مصور میشود
و بصورت مثالی در می آیند مرکبها از اشیاء سه گانه و بحث میکنند با ایشان
و میتواند بود که مراد از تشبیل و بصورت مثالی در آمدن آنها نزد او خطور ایشان
باشد در خاطر و حضور صورت ایشان باشد در خیال و برین تقدیر سخن کردن
با یکدیگر چنانچه مخفی نیست بزبان حال خواهد بود که بمراتب فصیح تر و خوش
بیان تر است از زبان قال حریصا شحیحا فعل نبل است یعنی فاعل از شح
که بفتح و کسر و ضم شین مرسه آمده است بمعنی بخل با حرص قال فی القاموس
الشح مثلثة البخل و الحرص نؤدیک الی حفرتک نؤدیک بهمزه است یعنی میرسانیم ترا و
مراد از حفره قبر است یعنی میرسانیم بقبر تو والله انی کنت لمن اهدا زیدو

یعنی بی رغبتی وعدم میل بآن شئ است قال فی الصحاح الزهد ضد الرغبة تقول زهد
فی الشئ من الشئ ضد الرغب فیه و ماضی و ماضی آن بفتح هاء وکسر وضم آن هر
آمده واختصهم بریاشه ریاش بکسر رای بی نقطه وبعد ازان یای بدو نقطه زیرین
والف وشین نقطه دار یعنی لباس فاخر است الشیخ بروح وریحان وجنة نعیم
روح بفتح را چنانچه از پیش رفت یعنی راحت است وبضم رای رحمت بادیات
ابدی وبهر دو وجه خوانده شده است در آیه کریمه واما ان کان من المقربین
فروح وریحان وجنة نعیم چنانچه در کشاف قراءت بضم را در آیه مذکوره از پیغمبر
صلوات الله علیه وآله روایت شده است ودر مجمع از امام محمد باقر علیه التسلیم
تفسیر کرده ریحان را در آیه مذکوره برزق طیب وروزی نیکو وشیخ ابوعلی
طبرسی رحمه الله از بعض مفسرین نقل کرده است که مراد بریحان همین گیاه
خوشبوست که باین اسم موسوم است ودر وقت مردن مومن از بهشت
بواسطه او می آورند تا ببوی کردن آن راحت یابد فیقول انا عملک الصالح
ودر کتاب کافی در ضمن حدیث دیگر از امام جعفر صادق علیه السلم روایت
شده است که فیقول انا رأیک الحسن الذی کنت علیه وعملک الصالح الذی کنت
تعمله یعنی من رای نیکو واعتقاد توام که در دنیا بآن بودی وعمل صالح توکه بعمل آوردی
آمراد او ازین کلام مرحبست در آنکه چنانچه عمل در این نشأ بصورت جسم در می آید نیز
در آن نشأ مجسم میشود ارتحل من الدنیا رحل بصیغه امر حاضر است نه فعل ماضی

وانه لیعرف

وانه لیعرف غاسله درین کلام فعلی مقدر است بقرینه سوق کلام بر آن وواو وانه
واو حالی است وتقدیر کلام آنست که فیرتحل والحال انه لیعرف غاسله یعنی بس رحلت
میکنند بسوی آخرت وحال آنکه میشناسد شوینده خود را وسوقش آن دارد که
بداند غاسل او کیست ومیتواند بود که واو وانه واو عطف باشد وجمله وانه لیعرف
غاسله معطوف باشد بر اناه اطیب الناس ودرین تقدیر احتیاج بتقدیری در
کلام نخواهد بود وینا شد حامله فی الصحاح نشدت فلانا انشده نشدا اذا قلت
له نشدتک الله ای سألتک بالله یعنی عرب گاهی گوید نشدت فلانا بامعنی است
که گفتم باو نشدتک الله یعنی از تو درخواست می نمایم بخدای تعالی تخدان الارض
تخدان بضم خای نقطه دار وتشدید دال بی نقطه یعنی شقان است قال فی الصحاح
خد الارض یخدها شقها الرعد القاصف رعد آواز کردن و غریدن ابر است وقاصف
مأخوذ از قصف بفتح قاف بمعنی شدت وصلابت آواز رعد قال فی الصحاح و
الرعد القاصف ای شدید الصوت ومن نبئک ودر بسیاری از احادیث وارد است
که امام نیز سؤال میکنند وآنکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلم ذکر آن نکرده اند
بنابر شهرت آنست یا آنکه شهرت او بمرتبه ایست که احتیاج بذکر آن نیست
و یا بواسطه رعایت کبر نفس اقدس خود سلام الله علیه ورد روایت کرده اند اصحاب
رضوان الله علیهم که در وقت دفن حضرت فاطمه بنت اسد والده حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم رسول خدای صلوات الله علیه وآله بنفس اقدس خود مباشر تلقین او بودند

بعد از آن فرمودند اینک اینک چون اصحاب از ایشان آن پرسیدند فرمودند که از امام تو
سوال میکردند و نمیدانست که در جواب آن چه بگوید من بیاد او دادم و گفتم بپرس تو بپرس تو
یعنی بگوی که امام من پسر من علی بن ابی طالب علیه السلام فیما یحب و یرضی میتواند بود
که هر دو بیا خوانده شود بصیغه غایب یعنی ثابت دارد خدای تعالی ترا بر چیزی که دوست
میدارد آنرا و رضای او بآن مقرونست و میتواند بود که بتا بوده باشد بصیغه
مخاطب یعنی بر چیزی که دوست داری تو آن چیز را و از آن راضی باشی و هو قوله
الله عز و جل احتمال دارد که ضمیر هو راجع باشد بقول ملکین که ثبتک الله فیما یحب و
یرضی بحذف مضاف و تقدیر کلام این کلام این چنین باشد که سوید قول الله عز
و جل و بهتر است که عاید باشد به تثبیت و برجای داشتن خدای تعالی مومن را برانچه
جواب ملکین بآن داده است و گفته است که اعتقد بتی ع یعنی تثبیت و برجای داشتن
مومن بر آن جواب مصداق قول خدای تعالی است در قرآن مجید چنانچه دلالت
بر آن دارد و آنچه روایت شده است از پیغمبر صلوات الله علیه و آله آنحضرت ذکر
قبض روح بندهٔ مومن میکردند پس فرمودند ثم یعاد روحه فی جسده و یاتیه ملکان
فیجلسانه فی قبره و یقولان له من ربک و ما دینک و من نبیک فیقول ربی الله و دینی
الاسلام و نبیی محمد صلی الله علیه و آله فنادی مناد من السماء ان صدق عبدی فذلک
قوله الله تعالی یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت یعنی بعد از آنکه قبض روح
بندهٔ مومن شد باز عود میکند روح او بجسد او و می‌آیند نزد او دو فرشته پس

می‌نشانند

می‌نشانند او را در قبر او و میگویند مر او را که کیست پروردگار تو که پرستش او بجا
نموده و چیست دین تو که بر آن دینی از دینها رفته و کیست پیغمبر تو که باو ایمان آورده
پس میگوید او در جواب که پروردگار من حضرت عزت است تعالی وحده العزة
و دین من اسلام است و پیغمبر من محمد صلوات الله علیه و آله پس ندا میکند منادی
از آسمان که راست گفت بنده من و این مصداق قول خدای تعالی است یثبت الله
الذین آمنوا بالقول الثابت یعنی ثابت و برجای میدارد خدای تعالی آنانی را که
ایمان آورده اند بقول ثابت تو و سخن پایدار و آنچه روایت شده از پیغمبر صلوات الله علیه
و آله که ان المسلم اذا سئل فی القبر یشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فذلک
قوله تعالی یثبت الله الذین آمنوا الخ یعنی بدرستی که مسلم چون سوال کرده شود در
قبر گواهی میدهد بانکه نیست خدای سزاوار پرستش سوای معبود بحق سبحانه و بانکه محمد فرستادهٔ
اوست پس این تثبیت و قرار داشتن او بهمین شهادت مصداق قول خدای تعالی است
در قرآن مجید که یثبت الله الذین آمنوا الآیة ثم یفسح له فی قبره مد بصره فسح یفسح بمعنی
و هر دو بمعنی وسع له است از فتحت منع فاکر یعنی وسعت و فراخیست و مراد بمد بصر او
نهایت دوریست که نظر بآن تواند رسید یعنی وسیع و فراخ میسازند قبر او را
آنقدر که چشم او کار تواند کرد و گمان نشود که منافات و تخالفست میان مضمون این
حدیث و میان آنچه از پیغمبر صلی الله علیه و آله در ضمن حدیث دیگر روایت شده است
که یفسح له فی قبره سبعون ذراعا فی سبعین یعنی فراخ میسازند قبر او را هفتاد گز

در سعة او گرد و آنچه در کتاب کافی روایت شده است از امام جعفر صادق علیه السلام که
یفسح له فی قبره سبعة اذرع یعنی وسیع میسازند برای او قبر او را هفت گز زیرا که وسعت و
فراخی قبر باختلاف درجات و مراتب هر کسی مختلف میشود پس میتواند بود که مرتبه ادنی
وسعت هفت گز باشد و مرتبه اعلی مد بصر ثم تفتحان بابا الی الجنة و در بعض روایات بعد
ازین فقره عبارت واقعست که فلا یزال یاتیه من روحها وطیبها الی یوم القیمة یعنی بعد از آن
میگشایند بوسط آسایش او دری از قبر او به بهشت که همیشه میرسیده باشد باو رحمت
و نکهت بهشت تا روز قیامت ثم تقول کان لله تم قر بالعین قرة العین خنک شدن چشم و
برطرف شدن گریه است و دیدن او آنچه اشتیاق دیدن آن داشته باشد و قرة بضم
قاف ضد گرمیست چون عرب گمان برده است که نمک رسنده از بسیاری اندوه بخون
گرم تعبیر میکنند از فرح و خوشحالی بسیار و ظفر بر دشمن بقر عین و خنک شدن چشم و
میگویند قرت عینه بفتح کسر و فتح قاف قرة بضم و فتح قاف نعم الشباب الناعم ناعم
از نعمت بکسر نون ماخوذ است یعنی با تنعم یعنی آنچه تنعم باوی باشد از مال و امثال
آن یا از نعمت بفتح نون که بمعنی نفس است احتمال دوم درین مقام اوست چه گفته اند
کم ذی نعمة لا نعمة له یعنی بسیار متنعمیست که مراد را تنعمی نیست فان الله عز و جل یقول
میتواند بود که این کلام از جمله کلام امام علیه السلام نبوده باشد گویند آنچه از کلام سابق
بر آن فهم شد یعنی وسعت قبر و گشوده شدن دری از بهشت در آن و خوابیدن با
خنکی چشم و میتواند بود که تتمه کلام ملکین باشد اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا

واحسن

واحسن مقیلا یعنی مجاوران بهشت آن روز بهترند از روی جاه و مکان و نیکوترند بحسب
جای استراحت که مستقر و مقیل هر دو اسم مکان باشند و میتواند بود که یکی اسم مکان باشد
و دیگری اسم زمان کنایه از آنکه زمان و مکان ایشان بهترین زمانها و مکانهاست که در
خیال تواند آمد و میتواند بود که هر دو یا یکی از ایشان مصدر میمی باشد و معنی مصدری
از آن اراده شده باشد یعنی بهترند از روی قرار گرفتن و نیکوترند بحسب استراحت و
مقیل بر تقدیر ماخوذ است از محل خواب قیلوله که چون در بهشت خواب نمی باشد بر معنی
لازم محمول شده و مراد با آن روز که در آیه واقعست روزیست که در آیه سابق بر آن
مذکور است یعنی قوله تعالی یوم یرون الملائکة لا بشری یومئذ للمجرمین ویقولون حجرا محجورا
که بعد از آنکه کفار مکه اقتراح دیدن ملائکه و لقای خداوند کردند و گفتند لولا انزل علینا
الملائکة او نری ربنا یعنی چرا فرستاده نمیشود بر ما فرشتگان برسالت یا باخبار صدق
محمد یا چرا نمی بینیم آشکار پروردگار خود را تا با ما سخن گوید و تصدیق و بعثت محمد فرمان دهد
علی خلاف التفاسیر نازل شده و حاصل معنی آن والله اعلم آنست که روزی که
ببینند کافران فرشتگان مژده نیست آن روز کافران یعنی از دو حین که طلب کرده اند
ملائکه را ببینند و در دیدن خدای تعالی حدیث را بشری نشنوند و بگویند فرشتگان مر
ایشان را که لقای الهی بر شما حرام و باز داشته شده است و گویند این قول کافرانست
که چون ملائکه بر ایشان ظاهر شوند بدین کلمه پناه جویند بخدای تعالی از لقای ایشان چه
شایع بوده است میان آن جماعت که چون در شهر کسی را دیدندی و از و پرسیدندی

گفتند بجز انجور را و از شرا و ایمن شدندی و درین حال نیز خیال ایشند کرد مگر بگفتن این
کلمه از شدت مرگ و صدمات آن خلاصی خواهند یافت و این حدیث دلالت دارد
بر آنکه روز روز مرگ و وقت رحلت از دنیاست و مراد بملایکه ملایکه مقربند
و این معنی موافق است بقول اکثر مفسرین و بعض مفسرین آن روز را بروز قیامت تفسیر
کرده اند و ملایکه را بملایکه که موکل دوزخند والله اعلم وان کان لربته علقا ظاهر آنست که
مراد بعدو رب اینجا اعم باشد از کافر و فاسقی که در فسق دوام ورزد و در روایت شده است
در کافی بطریق متعدده که بعضی از آن خالی از قوتی و اعتباری نیست از امام جعفر
صادق علیه السلم که لا یسئل فی القبر الا من محض الایمان محضا او محض الکفر محضا
یعنی سوال نمیکنند در قبر مگر از کسی که خالص کرده باشد ایمان را یا خالص کرده باشد کفر را
یعنی دین خود را خواه ایمان باشد و خواه کفر درست اخذ کرده باشد و تزلزل در آن راه
نداشته باشد و کسی که ایمان او مشوب بکفر باشد یا کفر او مخلط و مخلوط بایمان قایل آن
نخواهند دانست که در قبر از و سوال کنند و بی سوال قبر محشور خواهد شد
بعث تقدم خلقه باعامی عام باش یا عارف خاص ۲ یعنی میپسند چنین ذلک خود را و این
مذهب اگر چه غیر مشهور است اما بعضی باین متمسک شده آن قایل شده اند والله اعلم
اقبح من خلق الله تا در کلینی در ضمن حدیث دیگر از امام جعفر صادق علیه السلم روایت شده
این کلام بر نوعی وجهست که فیقول له یا عبد الله من انت فما رایت شیئا اقبح منک فیقول انا
عملک السیٔ الذی تعمل و رایک الخبیث یعنی میگوید باآن صورت که ای بنده خدا تو کیستی که من تا خوشتر

از توکسی

از تو کسی ندیده ام و او در جواب میگوید که من عمل بد تو ام که با آن اقدام نموده و عقیده
زشت تو ام که بر آن بودی و زنی بکسر زای نقطه دار و شدید یا یعنی میان و صورت است
ابشر بنزل من حمیم استعمال بشارت اینجا بر سبیل تجریه و استهزا است چنانکه در کریمه فبشرهم بعذاب الیم
بر آن توجه واضح است و نزل بضم نون و زای نقطه دار چیزی است که از برای مهمان مهیا کنند
از طعام و شراب و امثال آن و این نیز چنانچه مخفی نیست بر سبیل تهکم و استهزاست و حمیم
آب گرم است که اهل دوزخ را وقتی که تشنه میشوند بنوشانند نزل بنا بر معنی که سبق ذکر یافت
معنی اول انسب است و تصلیه یعنی در انداختن در آتش است چنانچه گویا قصد سوزانیدن
دارد و قال فی الصحاح صلیت الرجل نارا اذا ادخلته النار و اذا القیته فیها القاء کانک ترید الاحراق
قلت اصلیته و صلیته اتاه ممتحنا القبر اضافه شده است درین فقره اسم فاعل بمفعول
خود بر حذف مضاف و کلام درین تقدیر است که اتاه ممتحنا صاحب القبر و میتواند
بود که اضافه مذکوره از قبیل اضافه صفت باشد بغیر معمول مثل مصارع مصر و کریم
البلد چون این توجیه متضمن تقدیری در کلام نیست اولی است از توجیه اول و باید
دانست که احادیث بسیار وارد است در باب آنکه ملکین مذکور مسمی بمنکر و نکیرند
و بعض اهل اسلام انکار این معنی کرده اند و گفته اند که منکر عبارت از چیزی است
که در قبر از کافر صادر میشود مثل لرزیدن زبان در وقت سوال ملکین و طپیدن دل و
امثال آن و نکیر عبارت از چیزی که از ملکین بعمل می آید مثل زدن بگرز آتشین
و توبیخ و ملامت میت و امثال آن پس موافق این اعتقاد ایشان منکر و نکیر در قبر نخواهد بود

نهانش احادیث بسیار درین باب وارد است که صریحست در خلاف آن والله اعلم
فالقیا الفا انر و وجه تخصیص القبا و دور افکندن کفن بعد و انقطاع است زیرا که شناعت
و ناخوشی است که مناسب است بحال آن فیضران یا فوخه مرزبة معها ضربة ما خلق الله من
دابة الا تذعرها ما خلا الثقلین یا فوخ بیای دو نقطه تحتانی و بعد از ان الف و فا و آخرش خای
نقطه دار موضعیست از سر که اطفال را وقتی که نزدیک بوقت ولادت آن موضع حرکت میکند
و جمع آن یافیخ می آید بر وزن مصابیح و مرزبه بکسر میم و سکون رای بی نقطه و بفتح زای نقطه
دار و بای یک نقطه است بمعنی عصای آهنین و مشهور تخفیف باست قال فی الصحاح
الارزبة التی یکسر بها المدر فان قلبتها بالمیم خففت فقلت المرزبة یعنی ارزبه بتشدید باست چیزی
که کلوخ را بآن میشکنند و هرگاه قلب کنی همزه را بمیم تخفیف با خواهی خواند و قاضی بیضاوی
در کتاب شرح مصابیح که از مصنفات اوست میگوید ارباب حدیث مرزبه را بتشدید با خوانده اند
و صواب تخفیف و با را تشدید جایی باید خواند که بدل کنی میم را بهمزه و لیکن صاحب قاموس
تصریح کرده است بانکه مرزبه بتشدید با نیز آمده است و آنچه صاحب صحاح نقل کرده است
اصلا متعرض نشده است و تذعر بذال نقطه دار و عین بی نقطه از ذعر بضم ذال ماخوذ است
که مرادف فزع است ثقلین جن و انس است و سبب آنکه جن و انس را ثقلین گفته اند زیادتی
شان ایشانست بسیار آنچه بروی زمین است از حیوانات زیرا که عرب گاهی که میخواهد تعظیم
و شان چیزی را و انماید اسم ثقیل را بر آن اطلاق میکند چنانچه در حدیث انی تارک فیکم
الثقلین کتاب الله و عترتی بنا بر آنچه صاحب قاموس میگوید بر یک وجه بعمل ذریت من اند بعد از ین

بابشان

بابشان اقتدا کنند و ایشان را وسیله نجات و هدایت خود سازند و بعضی گفته اند ثقلین نامیدن
جن و انس بواسطه رزانت و گرانی ایشانست نظر بسایر حیوانات و بعضی گفته اند بواسطه ثقیل
بودن ایشانست بتکالیف شرعی و گویا حکمت در اینکه ایشان آواز عذاب قبر را نشنوند که اگر
بشنوند احوال ایشان مر ایشان را بدیهی خواهد شد و فایده تکلیف که امتحان و آزمایش ایشانست
در بندگی تکلیف ایشان مترتب نخواهد بود و احادیث بسیار بطریق شیعه و اهل سنت
وارد است که اشعار بر آن دارد که حیوانات عجم آواز قبر را می شنوند و احساس آن مینمایند از جمله
روایت شده است از امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرموده اند قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم
انی لکنت انظر الی الابل و الغنم و انا ارعاها و لیس من نبی الا و قد رعی الغنم فکنت انظر الیها و هی متمکنة
فی السکینة ما حولها شیء یهیجها حتی تذعر فتطیر فاقول ما هذا و اعجب حتی جائنی جبرئیل علیه السلام فقال
ان الکافر یضرب ضربة ما خلق الله شیئا الا سمعها و یذعر لها الا الثقلین یعنی پیغمبر صلوات الله
علیه و آله فرموده اند که بدرستی که بودم من که میدیدم بسوی بعضی شتران و گوسفندان
و حال آنکه من شبانی ایشان میکردم و نبوده است هیچ پیغمبری که شبانی گوسفند نکرده
باشد پس بودم من که نظر میکردم بسوی ایشان متمکن و مجتمع بودند در مکانی که در آن بودند
و در حوالی ایشان چیزی نبود که باعث تفرقه و رم کردن ایشان شود پس میدیدم که ناگاه
رم کردند و متفرق شدند بخود گفتم آیا چه چیز است سبب این و تعجب میکردم تا آنکه جبرئیل
علیه السلام بر من نازل شد و گفت بدرستی که کافر از او در قبر ضربتی زده اند که نیافریده است
خدای تعالی چیزی را مگر آنکه آواز آنرا میشنوند سوای ثقلین یعنی جن و انس که حکمت آلهی مقتضی

شنیدن آن نیست و روایت شده است در کتاب کافی از عبدالله بن ثابت که گفت شنیدم از رسول
الله صلی الله علیه و آله فی حائط لبنی النجار علی بغلة و نحن معه اذ جادت به فکادت تلقیه و اذا اقبر ستة
او خمسة فقال صلی الله علیه و آله من یعرف اصحاب هذه الاقبر فقال رجل انا قال فمتی مات هؤلاء قال فی الشرک فقال
ان هذه الامة تبتلی فی قبورها فلولا ان لا تدافنوا لدعوت الله ان یسمعکم من عذاب القبر الذی اسمع منه
یعنی وقتی رسول خدا صلوات الله علیه و آله در محوطه بنی نجار بر استر خود سوار بودند و ما با آنحضرت
بودیم که ناگاه استر مذکور رم کرده در رم کردید چنانچه نزدیک بود که حضرت را بیندازد که دران
اثنا نظر ما بر قبری چند افتاد که عدد آن شش بود و یا پنج حضرت صلوات الله علیه و آله از صاحبان
قبور مذکوره استفسار کرده فرمودند که می شناسید ایشان را مردی گفت که من می شناسم
حضرت از او پرسیدند که در چه زمان مرده اند ایشان گفت در زمان شرک گفت حضرت
فرمودند بدرستی که این گروه مبتلا اند در قبرهای خود بعذاب اگر نبود خوف اینکه شما از دفن
یکدیگر باز ایستاده در مقام سوختن و بدریا انداختن با کشتن و سوام دادن سوا خود
در آیید از زیر انکه بیاد ازین و سوزش هم کرده شماتت یکدیگر مینموده باشید که پدر فلان بفلان
عذاب گرفتار است یا خویش فلان و در دنیا عمل این بوده که در قبر بر نوعی عذاب میکشند و اما عمل
این امور هر آینه دعا میکردم بدرگاه احدیت که بشنواند شما را از عذاب قبری که من میشنوم
و سلط الله علیه حیات الارض و عقاربها روایت شده است در کتاب کافی از امام جعفر صادق ع
ان الله یسلط علیه تسعة و تسعین تنینا لو ان تنینا واحدا منها نفخ علی الارض ما انبتت شجرا ابدا
یعنی بدرستی که خدای تعالی مسلط میسازد بر کافر نود و نه مار بزرگ که اگر یکی از آن مار نفس

زمین دهد دیگر هرگز زمین گیاه نرویاند و اهل سنت نیز روایت کرده اند همین عدد را از
پیغمبر صلوات الله علیه و آله و بعضی از اصحاب جدال گفته اند که میباید تعجب کنید در تخصیص ماران
باین عدد خاص چه بسا باشد که عدد ماران مذکور بقدر عدد صفات ذمیمه او باشد مثل کبر و حسد و حقد
و سایر اخلاق زشت و صفات ناپسند زیرا که آن بانواع بسیار منشعب میگردد پس میشود بر
عدد انواع آن در واقع نود و نه باشد و هر یک از آن بعینه در آن نشاء متبدل بماری شود و بعضی
در باب حدیث در تخصیص عدد ماران مذکور بنود و نه وجه ظاهری لطیفی ایراد کرده اند که حاصل
آن آنست که در حدیث وارد شده که ان لله تعالی تسعة و تسعین اسما من احصاها دخل الجنة یعنی حضرت عزت
را تعالی و عدده العزیز نود و نه نام است که هر کس احصا میکند از او داخل بهشت شده و معنی احصاء او
ضبط آنست که تصدیق نماید و ایمان کند باتصاف خدای تعالی بجمیع آنها و نیز روایت
شده است از پیغمبر صلوات الله علیه که ان الله تبارک و تعالی مائة رحمة انزل منها رحمة واحدة بین
الجن و الانس و البهایم و اخر تسعة و تسعین رحمة یرحم بها عباده یعنی حضرت عزت را صد رحمت است
که یکی را از آن نازل ساخته است در میان جن و انس و بهایم و نود و نه رحمت را نگذاشته است
که شامل بندگان خود سازد و ایشان را با آنها یاد فرماید پس از حدیث اول معلوم شد که حضرت
عزت بیان کرده است از برای بندگان خود در باب معرفت خود نود و نه نام مبارک خود
و از حدیث دوم ظاهر شد که هر بنده را از نزد خدای تعالی نود و نه رحمت باقی است پس هرگاه
کافر از این هیچیک از اسمای نود و نه گانه معرفت حاصل نساخت بازای هر اسمی و در مقابل
هر رحمتی بمقتضای حدیث دوم از برای هر یک مار نیش خواهد بود بجهت کافر ماری

مخوف شده است که آزار رسانیدن او میکرده باشند این است حاصل وجه مذکور و سوم آنکه
نمایش اول شاید باشد که بخاطر خطور کند که بسیار است که بر سر قبری ایستیم بعد از
دفن و گوش می اندازیم اصلا چیزی از سوال و جواب مذکور و خطاب و عقاب ملکین نمی
شنویم و بسیار است که قبر را می شکافیم و می بینیم میت را در قبر چنانچه گذاشته ایم بی آنکه تغیری
شود که او را نشانیده اند و از آن حال تغیر داده و اصلا ماری و عقربی نمی بینیم که در گرد و پیش
جمع باشند چون تصدیق توانیم کرد امری را که مشاهده و عیان دلالت بر خلاف آن داشته
باشد پس جواب باید دانست که نشنیدن ما سوال و جواب قبر را و ندیدن ما حیات و عقارب
در عالم ملک یعنی عالم مشاهده و عیان مانع نمی آید از تصدیق با آن چه تحقیق امور مذکور در
عالم ملکوت است یعنی عالم غیب و این گوش و چشم را قابلیت که استماع و مشاهده امور ملکوتی
نماید بلکه ادراک مذکور بحس دیگر است غیر این حواس خمسه یعنی که صحابه رضوان الله علیهم که
بسعادت خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله استسعاد داشتند ایمان آورده
بودند با آنکه جبرئیل علیه السلام بر آن حضرت نازل میشود و اذعان کرده بودند با آنکه حضرت مشاهده
او میکنند و با هم مکالمه مینمایند و حال آنکه ایشان با آنکه حاضر بودند نمی دیدند و آواز
مکالمه ایشان نمی شنیدند پس اگر ایمان بانبیا نیاورده تصحیح اصل ایمان و تصدیق
وحی و نزول جبرئیل امین نموده واجب است از تصحیح ایمان بعذاب قبر کوشش کن که آن را
بدست آوری و اگر ایمان آورده و تجویز آن کرده که انبیا علیهم السلام مشاهده چیزی
نمایند که دیده است را قابلیت مشاهده آن نباشد و چیزی را شنوند که است آن را شنوانیدن

شنید

شنید ایمان بعذاب قبر نیز بیاور و تجویز این بکن که میت چیزی را ببیند و بشنود که ما نبینیم
و نشنویم و از جمله اموری که سورت استبعاد تر اند آن می شکند آنست که ملاحظه حال کسی
که در عالم خواب در مجلسی که جماعتی نشسته باشند می بیند که مار و عقرب بسیار بگرد و پیش او در
آمده او را میگزند با جمعی از اهل عذاب او را بعذاب و عقاب بسیار مبتلی داشته اند و او را آنها
و فریادی مهیب بر روی او میکنند و از آواز آنها نهایت الم و آزار می یابد چنانچه گاه است
که در اثنای خواب از شدت آن الم و ایذا فریادی مهیب از و بظهور میرسد و بدان او
بلرزش در آمده عرق بر روی نشیند و حال آنکه مردمی که نزد او حاضر اند نه آوازی می شنوند
و نه چیزی را از مار و عقرب و کسانی که او را می آزارند می بینند پس قیاس کن برین حال
عذاب قبر و مار و عقرب آن را و بآن ایمان آر و غرض ازین تمثیل مجرد تشبیه این حالست
بآن حال و تنبیه بر امکان آن نه آنکه مار و عقرب خواب وجود آن در عالم خیالست
و در خارج تحقق ندارد هیهات هیهات چه جای آنست زیرا که تحقق و وجود آن در خارج
بمرتبه اشد از وجود مار و عقرب بیداریست بلکه نسبت عقارب و حیات بیداری بآن
از قبیل خوابست بحیات و عقارب بیداری فان الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا بیت مردمان
غافلند از عقبی + همه گویی بخفتگان مانند + هنر غفلتی که می ورزند + چون بمیرند آنگهی دانند +
نمایش دوم باید دانست که عذاب قبر که عبارت از عذابیست در برزخ ما بین موت و قیامت
محقق (تحقیق در) علیه جمهور است و اکثر علما بآن قائلند و از اهل اسلام کسی انکار آن نمیکند مگر گروهی اندک که
در معرض عناد و اعتبار نیستند و اجماع امت بر خلاف ایشان منعقد است و احادیث نبوی

سه طریق مخالف و موافق در آن باب متواتر المعنی چنانچه از حد ضبط و شمار بیرون است و شیخ بزرگوار
محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی بسیاری را از آن از طریق اهل البیت علیهم السلام روایت
کرده است و همچنین شیخ صدوق محمد بن بابویه در کتاب امالی و غیر آن از مصنفات خود و کتاب
مشکات و مصابیح از طریق اهل سنت نیز بر بسیاری از آن اشتمال دارد و آیات قرآنی نیز
معاضد آنست مثل قوله تعالی کیف تکفرون بالله وکنتم امواتا فاحیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه
ترجعون یعنی چگونه کافر میشوید بخدای تعالی و ایمان نمی آورید بوحدانیت او و حال آنکه شما بودید
مردگان یعنی جسمهای که آنرا حیوة نبوده پس زنده گردانید شما را بنفخ روح در بدنهای شما پس
از این بمیراند شما را چون اجلهای شما در رسد بعد از آن باز زنده گرداند شما را پس بسوی او باز گردانیده
شوید برای مجازات زیرا که خدای تعالی در این آیه رجوع و بازگشت بسوی او را که عبارت از
برانگیخته شدن در قیامت است عطف کرده است بثم بر دو زنده گردانیدن پس یکی در قبر خواهد بود
چنانچه جمعی از مفسرین بر آن رفته اند که از آن جمله امام فخر رازی است در تفسیر کبیر و مرکز قائل
شده است بزنده شدن در قبر فاذا ثبت عذاب قبر پس مدلول آیه تحقیق عذاب قبر باشد و قوله تعالی
حکایة آل فرعون النار یعرضون علیها غدوا و عشیا ویوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد
العذاب یعنی فرو گرفت آل فرعون را آتش عرض کرده میشوند بر آن بامداد و شبانگاه و روزی
که قیامت قایم شود و گویند فرشتگان ایشان را که در آئید ای کسان فرعون در سخت ترین عذاب
که عذاب جهنم است زیرا که عطف در آمدن ایشان باشد عذاب در روز قیامت بر عرض ایشان
بر آتش بامداد و شبانگاه تقاضای آن میکند که عرض بر آتش مذکور غیر عذابی باشد که در قیامت

و آن نخواهد بود مگر در قبر و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که هذا فی نار البرزخ
قبل القیمة اذ لا غدو و لا عشی فی القیمة یعنی این عرض بامداد و شبانگاه بر آتش برزخ خواهد بود
پیش از قیامت زیرا که بامداد و شبانگاهی در قیامت نیست بعد از آن امام علیه السلام فرمود
که مگر نشنیده قول خدای عزوجل که ویوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب کنایه از آنکه
عطف نیز تقاضای آن میکند که عرض مذکور در برزخ باشد نه در قیامت قوله تعالی ومن اعرض
عن ذکری فان له معیشة ضنکا و نحشره یوم القیمة اعمی یعنی کسی که اعراض کند و روی بگرداند
از یاد من و پرستش من پس مر او راست زیستن تنگ و زندگانی ناخوش و حشر میکنیم ما او را روز قیامت
نابینا که هیچ خیر را نه بیند مگر جهنم و اصناف عقوبتهای آنرا چه اکثر مفسرین بر آنند که مراد بزیستن تنگ و
زندگانی ناخوش عذاب قبر است بقرینه ذکر قیامت بعد از آن و نیز نشنوانند بود که مراد بآن زندگانی در
دنیا باشد بواسطه آنکه بسیاری از کفار را از زندگانی دنیا خوشگوار است و ناخوشی و تنگی ندارد و
مومنان را بر خلاف آن زندگانیست و در کمال ناخوشی و تنگی چنانچه حدیث مشهور الدنیا سجن المؤمن
وجنة الکافر ناظر بآنست و قوله تعالی فی حق قوم نوح اغرقوا فادخلوا نارا یعنی غرق شدند پس
داخل شدند بآتش و زیرا که فا چنانچه گذشت از برای تعقیب بلا فاصله است و ظاهر است که در آمدن ایشان
بآتش قیامت متصل نیست بغرق شدن ایشان پس مراد از آن آتش برزخ است و اگر مراد
حضرت عزت تعالی شانه در آمدن ایشان بآتش روز قیامت میبود مناسب آن بود که عطف آن
بر غرق شدن بثم واقع شود نه بفا چنانچه مخفی نیست ثالث تسلیم شمار یافته است در کتب کلامی
استدلال بر وقوع عذاب قبر بآیه کریمه ربنا امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین فاعترفنا بذنوبنا فهل الی خروج من سبیل

یعنی میگویند کافران روز قیامت که ای پروردگار ما بمیرانیدی ما را دو بار و زنده
گردانیدی ما را دو بار پس اعتراف کردیم بگناهان خود که انکار بعث بود و تکذیب پیغمبران
آیا هست سوی بیرون شدن از آن یا سوی بیرون آمدن از آتش دوزخ که بسبب آن
استحقاق آن یافته ایم هیچ راهی یعنی طریقه که بآن سلوک کنیم و از دوزخ رهائی یابیم و تقریر
و تقریر استدلال مذکور بر این نحو است که حضرت عزت حکایت کرده است در این آیه از کلام
ایشان بر وجهی که مشعر است بر تصدیق و اعتراف ایشان بدو میرانیدن و دو زنده گردانیدن
پس میرانیدن در دنیا خواهد بود بعد از حیات و یکی در قبر بعد از سوال منکر و نکیر و یکی زنده
گردانیدن در قبر خواهد بود بواسطه سوال مذکور و یکی در قیامت بواسطه جزا دادن اعمال
و سکوت از زندگی دنیا که از ایشان واقع شده و نام آن نبرده اند بجهت آنست که غرض
ایشان ذکر زنده گردانیدنی نیست که ایشان را بسبب آن زیادتی قدرت الهی معلوم شد
بر بعث و برانگیختن ایشان و ازین جهت است که بعد از آن گفتند فاعترفنا بذنوبنا
اعتراف کردیم بگناهانی که بسبب انکار بعث ما را حاصل است و زنده گردانیدن در دنیا
ظاهر است که بر وجهی نیست که ایشان را بسبب معرفت مذکوره بوده باشد تا اعتراف بگناه
ایشان از سبب مذکور بر آن متفرع تواند و میر سید شریف در شرح مواقف گفته است تفسیر
این آیه بر این نحو میان مفسرین شیوع تمام دارد و همچنین از ایشان اشتهار یافته است بعد
از آن گفته است و اما حمل میرانیدن اول بر مخلوق شدن اجسام بی حیات در وقت نطفه
و علقه بودن و میرانیدن دوم بر میرانیدنی که بعد از حیات دنیاست و حمل زنده گردانیدن

اول بر حیات

اول بر حیات دنیا که بعد از آن ممات است و زنده گردانیدن دوم بر حیات قیامت مراد است
با آنکه میرانیدن متحقق نمیشود مگر بعد از حیات و پیش از حالت نطفه و علقه حیاتی نبوده است
و با آنکه باین حمل قایل نشده اند مگر گروهی اندک از مفسرین و اعتماد بر قول اکثر است تا اینجا
بود ترجمه کلام او در شرح مواقف و از آن معلوم شد که تفسیر بر وجه اول را مشهور و قول
اکثر دانسته اند و تفسیر بر وجه دوم را شاذ و قول اقل و بخاطر میرسد که قضیه بعکس است
چه بعد از تتبع کلام اعاظم مفسرین ظاهر میشود که آنچه او شاذ و قول اقل دانسته است میان
ایشان مشهورتر است و شیوع آن بیشتر و آنچه او شایع و مشهور گفته است شاذ است و
قول اقل و گویا این حکم از روی سهو است که بر قلم او رفته است زیرا که از تفاسیر مشهوری که در
میان است و مدار علمای عصر بر آنست کشاف علامه زمخشری است و مفاتیح الغیب امام فخر
رازی که بتفسیر کبیر اشتهار دارد و معالم التنزیل بغوی که در میان اهل عربیت بتفسیر بغوی مشهور است
و مجمع البیان و جوامع الجامع شیخ ابو علی طبرسی علیه الرحمه و تفسیر نیشابوری و تفسیر انوار التنزیل
قاضی بیضاوی و هیچیک از مفسرین مذکور تفسیر آیه را بر وجه اول مرضی نداشته اند بلکه اکثر
ایشان وجه دوم را اختیار کرده اند و تفسیر بر وجه اول را بعضی نقل کرده اند و تزییف کرده
و بعضی بر مجرد نقل آن اقتصار نموده اند بی آنکه ترجیح داده باشند و اگر آن شایع و مشهور میبود
میان ایشان چنانچه میر سید شریف رحمه الله دعوی کرده بر این وجه سلوک نمیشد و ما بوجه توضیح
مقام در صدد ایراد کلام بعضی از ایشان در آینده میگوییم صاحب کشاف نزد تفسیر آیه مذکوره گفته است

ان اراد بالاماتتین خلقهم امواتا اولا و اماتتهم عند انقضاء آجالهم و بالاحیائین الاحیاءة الاولی و احیاء البعث

چون حیات قبر حیات مستقلی نیست و جمیع آثاری که بر حیات مترتب است بر آن ترتب ندارد
از معرض اعتبار ساقط است یا آنکه گمان برده باشد که بعد از زنده شدن در قبر دیگر مردنی نخواهد بود
و همان زندگی باقی خواهد بود تا روز قیامت و شمرده باشد ایشان را در سلک جمعی که استثنا شده اند
از صعقه یعنی از هوش رفتگان در قول الهی که الا من شاء الله و آن جاییست که میفرماید فاذا نفخ فی الصور فصعق
من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله یعنی چون دمیده شود در صور یعنی در بوق اسرافیل که صور
اموات علی اختلاف التفسیرین پس بیهوش میشود و میمیرد هر کسی که در آسمانها و زمینهاست مگر کسی
که مشیت الهی تعلق بزنده بودن او گرفته باشد اگر گویند بنا برین چگونه صحیح میشود که ایشان
بگناهان خود اعتراف نمایند و گویند فاعترفنا بذنوبنا میگوییم بدرستی که ایشان منکر بودند بعث
و زنده شدن در قیامت را و بآن ایمان نداشتند و بسبب آن گناه بسیار از ایشان حاصل
شده بود زیرا که هر که عاقبت اندیش نباشد و ملاحظه حرکات خود نداشته باشد در فواحش و
معاصی خواهد کوشید پس چون دیدند که مردن و زنده شدن بر ایشان مکرر واقع است دانستند
که خدای تعالی قادر است بر اعاده حیات در ایشان روز قیامت مثل قدرتی که در آفریدن ایشان
از اول فطرت داشته اعتراف کردند بگناهان خود که کسب آن کرده بودند از انکار قیامت و معاد
جسمانی و گناهانی که بسبب انکار مذکور از ایشان بعمل آمده بود تا اینجا بود ترجمه کلام صاحب
کشاف و امین الاسلام شیخ ابو علی طبرسی رحمه الله در تفسیر جوامع الجامع میگوید اراد بالاماتتین
خلقهم امواتا و اماتتهم عند انقضاء آجالهم و بالاحیائین الاحیاء الاول و احیاء البعث و قیل الاماتتان
هما التي في الدنيا بعد الحیوة والتي في القبر قبل البعث والاحیاءان في القبر للمسائلة والتي في البعث یعنی ارا د

یعنی اراده کرده است خدای تعالی بدو میرانیدن آفریدن ایشان را اجسام بی روح در اول فطرت
و میرانیدن ایشان را هنگام رسیدن اجلهای ایشان و بدو زنده گردانیدن زنده گردانیدن
فطرت و زنده گردانیدن در قیامت بنفخ اسرافیل و بعد از کلام مذکور عبارتی ایراد کرده که
ترجمه‌اش اینست اگر گویند چگونه صحیح باشد آفریدن ایشان را اجسام بی روح در حال نطفه و علقه
اماتت و میرانیدن تحقق ندارد مگر بعد از حیات جوابش اینست که چنانچه صحیح است که گویی
سبحان من صغر جسم البعوضة وکبر جسم الفیل یعنی پاکی یاد میکنم کسی را که خورد گردانید جسم پشه را
و بزرگ گردانید جسم پیل را و چنانچه میگویی بکسی که بپای چاه کندن میشود تنگ ساز دهن چاه
را و فراخ گردان پایانش را و حال آنکه در مثال اول نقل از بزرگی بخردی و از خردی ببزرگی
نیست و در مثال ثانی نقل از تنگی بفراخی نیست بلکه مراد تو آفریدن و ساختن بر آنوجه است
و وجه صحت این قول آنست که خردی و بزرگی جایز است که هر دو بیک چیز وارد شوند که خردی جا
که یک چیز یعنی ساخته شود و جایز است که بزرگ بعمل آید بی آنکه یکی را رجحان و اولویتی باشد
بر دیگری و برین قیاس تنگی و فراخی پس هرگاه صانع در وقت ایجاد آن یکی را از آن دو امر جایز
اختیار کند با آنکه قدرت بر ایجاد بر وجه دیگر داشته باشد صادق است بر او که گردانیده است
آنرا بر وجهی که روا بود که بر آنوجه ساخته شود بوجهی که اختیار کرده است پس بر گردانیدن آنرا
از آنوجه که جایز بود که بر آنوجه باشد و اختیار این وجه بجز نقل آن از آن حال باین حال تعبیر
باین عبارت ادا میکنند و کسی که در دو میرانیدن بعد از حیات دنیا و حیات قبر و حیات قیامت
و این خلاف منطوق قرآنست که ربنا امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین مگر آنکه متحمل تکلف نشود و گوید

کرده است خدای تعالی بدو میرانیدن آفریدن ایشان را در اول فطرت اجسام بی حیات
و میرانیدن ایشان را بعد از منقضی شدن اجلهای ایشان و بدو زنده گردانیدن زنده گردانیدن
اول است در دنیا و زنده گردانیدن قیامت و بعضی گفته اند که دو میرانیدن عبارت از میرانیدن
در دنیاست بعد از حیات و میرانیدنی که در قبر می باشد پیش از قیام قیامت و بعث اموات
و دو زنده گردانیدن عبارت از زنده گردانیدن در قبر است بواسطه سوال منکر و نکیر و زنده گردانیدن
در وقت بعث بواسطه مجازات و مکافات و در افاده مقصود کلام این دو فاضل بزرگوار و الله اعلم
طمراز با باشد که در خاطر خطور کند تفسیر آیه مذکوره بر وجهی که شایع و مشهور است چنانچه مذکور شد
تقاضای سکوت از ذکر زنده گردانیدن و میرانیدن میکند میکند با آنکه باتفاق و جهت و سبب
سکوت از آن و عدم ذکر آن چه باشد و آیه چرا برین نازل شده که ربنا احییتنا اثنتین و امتنا اثنتین
شامل این نیز باشد پس باید دانست که حیوتی که در قبر است حیوتیست برزخی یعنی امریست میانه
موت و حیوت و حیوت کامل نیست چرا که چیزی از آثار حیوت بر آن ترتب ندارد و سوای احساس
بالم و لذات چنانچه بعضی از امت توقف کرده اند در آنکه حکم کنند با آنکه در قبر اعاده روح به بدن
میت متحقق است و گفته اند میت را در قبر حالتی بهم میرسد که ادراک الم عذاب و لذت و
راحت مینماید بی آنکه روح به بدن او عود کند پس از جهت حیوة مذکوره را در معرض عتاب
نیاورده اند و در جنب آن دو حیوة ندانسته چنانچه شارح مقاصد در کتاب خود میگوید بنا
کرده اند بل حق برآنکه خدای تعالی باز میگرداند بمیت نوع حیوتی که تواند بآن ادراک الم و لذت
نمودن ولیکن توقف کرده اند در آنکه آیا روح در آن حال به بدن میت تعلق میگیرد یا آنکه بوم

دری او

در می آید که نمی تواند بود که حیات جسدی آنکه روح به بدن تعلق گیرد و در عرض سخت زیرا که
آن در حیات کامل مسلم است که با آن قدرت بر جمیع افعال اختیاری جسد تعلق حیات
است انتهی ترجمه کلام و حق آنست که روح به بدن میت تعلق میگیرد و الا او را قدرت بر جواب
منکر و نکیر نمیبود و نهایتش تعلق مذکور تعلقیست ضعیف چنانچه اشعاری بر آن دارد آنچه
روایت شده است در کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلم در ضمن حدیث
بزرگی که فیدخل علیه فی قبره ملکا القبر منکر و نکیر فیلقیان فیه الروح الی حقویه یعنی
در می آیند بر او در قبر دو فرشتگان قبر یعنی منکر و نکیر پس میافکنند در بدن او روح
تا تهیگاه او و چون این حکم بجمیع اموات عموم دارد بعضی استبعاد کرده اند و دور دانسته اند
تعلق روح را ببدنی که طعمه حیوانات درنده باشد و خاکستر و بر باد رفته و حق آنست
که هیچ استبعادی در آن نیست نظر بقدرت الهی برآنکه نگذارد اجزاء اصلیه منویه بدن
از هم جدا شوند و متفرق شود یا آنکه بعد از هم پاشیدن و متفرق شدن تقدیر کند که فراهم آیند
و روح بآن تعلق گیرد و از امامان ما علیهم السلم احادیث بسیار روایت شده است که
دلالت دارد برآنکه اجزاء اصلیه منویه برقرار میماند از انجمله حدیثیست که روایت کرده است
آنرا محمد بن یعقوب کلینی در کتاب جنایز از کافی از امام جعفر صادق علیه السلم که از آن
حضرت سوال کردند از حال میت در قبر که آیا جسد او در قبر بعد از مردن از هم میپاشد
حضرت فرمودند نعم حتی لا یبقی له لحم و لا عظم الا طینته التی خلق منها فانها لا تبلی بل تبقی فی القبر
مستدیرة حتی یخلق کما خلق اول مرة یعنی بلی از هم میپاشد و چنان میشود که نه گوشتی باقی

میماند و نه استخوانی که از طینت در شت او یعنی اجزاء اصلیه که از آن مخلوق شده که آن از هم پاشیده
نمیشود بلکه باقی میماند در قبر او کرده شده تا وقتی که خدای تعالی آن جسد را باز از آن بیافریند
چنانچه اول بقدرت او آفریده شده بود انجام باید دانست که آنچه احادیث دلالت بر آن
دارد که علما در آن نشاء بصورت در می آیند و در قبر همراه و جلیس صاحبان خود می باشند
در بسیاری از احادیث وارد است از طریق مخالف و موافق از آنجمله جمعیست که از اصحاب
یار رضوان الله علیهم روایت کرده اند آنرا از قیس بن عاصم که گفته است وارد شدم با جمعی
از طایفه بنی تمیم بر پیغمبر خدای صلوات الله علیه و آله پس در آمدیم بخدمت آن حضرت و صلصال
بن دلهمس در خدمت آن حضرت بود پس گفت ای پیغمبر خدای وعظی کن ما را و پندی ده که از آن
نفع یابیم چه ما جماعتیم بادیه نشین که در بیابانها بسر بریم و همیشه نمیتوانیم که بخدمت تو استسعاد
یافت پس رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم یا قیس ان مع العز ذلا وان مع الحیوة موتا
وان لکل حی قیناً و علی کل شیء حسیبا وان لکل اجل کتابا وانه لا بد لک یا قیس من قرین یدفن معک
وهو حی وتدفن معه وانت میت وان کان کریما اکرمک وان کان لئیما اسلمک ثم لا یحشر الا معک
ولا تحشر الا معه ولا تسئل الا عنه فلا تجعله الا صالحا فانه ان صلح انست به وان فسد لا تستوحش
الا منه وهو فعلک یعنی ای قیس بدرستیکه با هر عزتی خواری هست و با هر زیستنی مردنی و بدرستیکه
که دنیا را آخرتی از پی هست و بدرستیکه هر چیزی را که خدای تعالی آفریده است نگاهبانی مقرر است
و بر هر چیزی بزرگواری موکل و بدرستیکه هر چیزی را که از برای او امری مقرر شده نوشته هست
بر طبق آن در لوح محفوظ که تغییری بآن راه نمی یابد و بدرستیکه ناچار هست مر ترا ای قیس از

مصاحبی

مصاحبی که با تو بزیر خاک در آید و حال آنکه او باشد زنده با او بزیر خاک در آیی و حال آنکه تو مرده
باشی پس اگر آن مصاحب بزرگوار باشد بزرگوار میکند ترا و اگر ناکس باشد ناکس میسازد
ترا و او محشور نمی شود در روز قیامت مگر با تو و تو نیز محشور نمی شوی مگر با او و از تو سوال میکنند
مگر از نیکی و زشتی او پس مگردان او را مگر صالح و پسندیده زیرا که اگر پسندیده باشد با او مونست
خواهی گرفت و از صحبت او محظوظ خواهی بود و اگر فاسد و ناپسند باشد وحشت و رمیدگی
تو نخواهد بود مگر از او و آن کردار تست در دنیا راوی گوید پس گفتم ای پیغمبر خدای دوست میدارم
که این کلام در ضمن بعضی ابیات منظوم در آید که فخر میکرده باشیم بخواندن بر جمعی از عرب که نزدیک
ما میباشند و ذخیره گذاریم آنرا در خاطرهای خود پس حضرت باحضار حسان بن ثابت که
از شعرای زمان بود فرمان دادند و هنوز نیامده که مرا توفیق این نظم روزی شد و مضمون کلام
حضرت را در ضمن بعضی ابیات بنظم آوردم پس گفتم ای رسول خدای بتحقیق که مرا بعضی چیزی در خاطر
روی داده است که گمان من این است که موافق باشد با آنچه در اراده شماست و این ابیات را
که گفته بودم بر آنحضرت خواندم نظم تخیر خلیطا من فعالک انما ✱ قرین الفتی فی القبر ما کان یفعل
ولا بد بعد الموت من ان تعده ✱ لیوم ینادی المرء فیه فیقبل ✱ فان تک مشغولا بشیء فلا تکن ✱ بغیر
الذی یرضی به الله تشغل ✱ فلن یصحب الانسان من بعد موته ✱ ومن قبله الا الذی کان یعمل
و چون ترجمه ابیات مذکوره در لباس نظم خوشتر نمود در ضمن این ابیات ایراد یافت نظم
ز فعل خویشتن کن همنشینی ✱ که باشد قبر را نیکو جلیسی ✱ جلیس قبر نبود جز فعالت ✱ کز آن
ظاهر شود حال مآلت ✱ بود ناچار بعد از مرگ یاری ✱ که باشد روز محشر غمگساری ✱ پس ای کاری

کی باید چنان کرد ❀ که راضی باشد از نوازنده خود ❀ کمی خور در اشتغال و جهان نبند ❀ بجز آن کش رضا داده
خداوند ❀ که بعد از مرگ و پیش از مرگ یارش ❀ نباشد مردم را جز فعل و کارش ❀ و در ضمن شرح
بعض احادیث سابقه نیز در باب مجسم شدن اعمال در این نشأ سخنان مذکور شد که ذکر آن در این مقام
نافع است و بعضی از اصحاب قلوب و ارباب حال گفته اند که مار و عقرب و آتشی که در قبر و قیامت
ظاهر میشود بعینه اعمال قبیحه و اخلاق ناشایسته و اعتقادات باطله و آرای فاسده اینهاست
که در این نشأ در آن صورت در می آید و با آن لباس ملتبس میشود و همچنانچه روح و ریحان و حور و
عین و میوهای بهشتی هر نیکوکار را خواهد بود نفس اعمال صالحه و اخلاق حسنه و اعتقادات
حق و آرای پسندیده اینهاست که در این نشأ بآن هیات برمی آیند و مسمی باین اسم میگردند
زیرا که حقیقت واحده گاه هست که بسبب اختلاف مواطن و تغیر مکان بصور مختلفه و هیات
متغیره جلوه گر میگردد چنانچه در حدیث تفصیل و بیان سبق ذکر یافت و گفته اند اسم فاعل در
کریمه و ان جهنم لمحیطة بالکافرین بمعنی مستقبل نیست که مراد این باشد که بعد ازین جهنم محیط خواهد شد
در نشأ اخروی مر کافران را چنانچه ارباب ظاهر از مفسرین ذکر کرده اند بلکه بر حقیقت خود و هست
بمعنی حال زیرا که قبایح اعمال و ذمایم اخلاق و اعتقادات باطله که درین نشأ با ایشان محیط شده اند
و بدور ایشان در آمده جهنم است که ظاهر خواهد شد بر ایشان در آن نشأ بصورت آتش و حیات
و عقارب و برین قیاس کن کلام حضرت عزت را جایی که میفرماید الذین یاکلون اموال الیتامی
ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا که بار ترجمه اش در حدیث سی ام سبق ذکر یافت و جایی که میفرماید
یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا یعنی روز قیامت می یابد هر نفسی آنچه بعمل آورده است

از خیر حاضر

۲۴۶

از خیر حاضر کرده شود مراد نه اینست که جزای عمل خود را نزد خود می یابد بلکه مراد این است که
بعینه عمل خود را نزد خود حاضر می یابد در لباس دیگر و همچنین کریمه فالیوم لا تظلم نفس شیئا
و لا تجزون الا ما کنتم تعملون نیز صریحست در نفعی چه معنی این و الله اعلم آنست که پس امروز
ستم یافته نمیشود هیچ نفس چیزی را یعنی در هیچ چیز بر و ستم نمیکنند و جزا داده نمیشود مگر آنچیزی که
عمل می آوردید یعنی جزای عمل شما همان عمل خواهد بود در لباس دیگر و صورتی غیر آن صورت و مانند
آن آیات کریمه در کلام مجید بسیار واقعست و در احادیث نبوی نیز این معنی بسیار وارد شده
است مثل قول پیغمبر صلوات الله علیه و آله که الذی یشرب فی آنیة الذهب و الفضة انما یجرجر
فی جوفه نار جهنم یعنی کسی که بیاشامد چیزی را در ظرف طلا و نقره این است و جز این نیست که حرکت
میکند و بجنبش در می آید در درون او آتش دوزخ و قول او صلوات الله علیه و آله که الظلم ظلمات
یوم القیمة یعنی ظلمات و تاریکی روز قیامت همان ظلم است که در دنیا بر کسی واقع میشود و قول
او صلی الله علیه و آله و سلم که الجنة قیعان و ان غراسها سبحان الله و بحمده یعنی بهشت زمینیست
هموار و درختان او سبحان الله و بحمده است کنایه از آنکه گفتن این کلمه در این نشأ درخت بهشت
خواهد شد و امثال این احادیث بسیار است و الله الهادی حدیث چهلم روایت میکنم
بسندی که اتصال یافته است بشیخ بزرگوار شیخ ابو جعفر طوسی قدس الله روحه از شیخ فقیه
از شیخ مفید از ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه از شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از
علی بن ابراهیم از پدرش ابراهیم بن هاشم از محمد بن ابی عمیر از حماد از ابی بصیر که گفت سالت اباعبدالله جعفر بن محمد
الصادق علیه السلم عن ارواح المؤمنین فقال فی الجنة علی صور ابدانهم لو رایته لقلت فلان

کلام راوی امام علیه السلم در ضمن آغاز و سر غایتش و انجام آغاز مشتمل بر دو بخش بخش اول
خلاصهٔ کلام راوی آنکه سوال کردم از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلم از ارواح
مومنان حضرت فرمودند ارواح مومنان در بهشت اند بصورتهای بدنهای ایشان
که اگر ببینی آنرا هر آینه خواهی شناخت و خواهی گفت که این فلانست یا نام که داشته است
خواهی خواند و خواهی گفت ای فلان علی الاجمال این بخش دوم علی ارواح المومنین یعنی از آنچه علای
ارواح ایشان بآن آیل میشود بعد از گذشتن بدنها و بسیار است که اطلاق میکنند روح
را بر جسم بخاری که بوجود می آید از خون لطیف و کشیده میشود بسوی تجویفی که در جانب چپ
دل او واقعست و مراد اینجا آنچیز نیست که انسان که میگوید من اشارت بآن میکنند یعنی نفس
ناطقه و بعضی از روح اراده شده است هر جا در قرآن و حدیث وارد است و عقلا در حقیقت
آن حیرت در افتاده است چنانچه بسیاری از ایشان اعتراف کرده اند بعجز از معرفت آن تا آنکه بعضی
گفته اند قول حضرت امیر المومنین علیه السلم را که من عرف نفسه فقد عرف ربه باین معنی است که آنچنانچه
ممکن نیست راه بردن بشناخت نفس ناطقه ممکن نیست پی بردن بمعرفت کنه پروردگار و قول
حق تعالی که در قرآن مجید است و یسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربی و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا
نیز اشعار باین معنیست چه معنی آیه والله اعلم آنست که سوال میکنند از تو ای محمد از روح و
حقیقت آن بگوی بایشان که روح از امر پروردگار من مخلوق شده است و بشما داده نشده
از علم مگر اندکی یعنی علمی که بشما عنایت شده وفا بدانستن حقیقت روح و امثال آن نمیکند مثنوی
ترا از ره دانش چه پر زادند * از آن ظرف دانش تنگ داده اند * مناز از غرورت بذرهٔ علمی * که اوتیتم ز علم الا قلیلا

بابن

بابن علم قلیل این بر دلی محیبت * دلی از لاف دانش مبتلا چیست * خداوندا بنجم ره بر کن * سر غرور
دانشم را پی بر کن * دلی ده محرم راز الهی * زبان شکر یاب بی گناهی * کز آن عجز رگ خود بینی نیابد * ور آن
جز بعجز و مسکینی نیابد * و بالجمله از اقوال علما در حقیقت روح بسیار است و آنچه از آنجمله مشهور شده است
چهارده قول است که ما در مجلد چهارم از مجموعه که مسمی بکشکول است ذکر آن کرده ایم و آنچه از آنجمله ارباب
ارباب تحقیق بر آن قرار گرفته است آنست که روح داخل بدن نیست بر نحوی که جزء بدن باشد یا
در بدن حلول کرده باشد بلکه او جوهریست مجرد از صفاتی که لازم جسمیت است بری و از عوارض
مادیه عاری و تعلقی که ببدن دارد همین تعلق تدبیر و تصرف است و بس و این قول مختار اعاظم حکمای
الهی و پسندیدهٔ اکابر صوفیه و اشراقیین است و رای اکثر متکلمین امامیه نیز بر آن قرار یافته
مثل شیخ مفید و بنی نوبخت و خواجه نصیر طوسی رحمه الله و شیخ جمال الدین مطهر حلی و از اشاعره
نیز جمعی با ایشان در اختیار این قول موافقت کرده اند مثل راغب اصفهانی و محمد غزالی
و امام فخر رازی و این مذهبی است پسندیده و رتبه ثابته که کتب آسمانی بآن نازل است
و احادیث مصطفوی بر آن ناظر و بدلایل عقلیه و علامات حدسیه و مکاشفات ذوقیه معاضد
فقال انها لفی الجنة فی اینجا نظر بر نوع مجاز است باعتبار شخصی که روح بآن تعلق گرفته و الا چنانکه گفته
شد روح مجرد است و احتیاج بمکان ندارد و علی صور ابدانهم خبر ثانی مبتدای محذوف
است که خبر اول اش فی الجنة است و کلام در بن تقدیر است که ارواح المومنین فی الجنة علی صور
ابدانهم یا حالیست از ضمیر مستتر در ظرف که فاعل ظرف است و کلام باین آیل که هم فی الجنة حال
کونهم علی صور ابدانهم و مراد اینست که قرار گرفته اند و قیام دارند بآله سور و مثلث که علی بمعنی فی استعمال

باز باشد چنانچه در آیه کریمه ودخل المدینة علی حین غفلة وقوله واتبعوا ما تتلوا الشیاطین
علی ملک سلیمان بر این وجه واقع است بنا بر آنچه مفسرین ذکر کرده اند و گفته اند که تشبیه شده است
درین آیه ملابست تعلقی که میان ایشان هست بملابست ظرفی بطریق استعاره تبعیه
لو انه لقلت فلان ضمیر مذکر غایب در انه راجع است بصورت که در ضمن صور مذکور است
و چون صورت اینجا بمعنی شخص است و مثال صحیح است که ضمیری که راجع است باو مذکر واقع شود
والا لفظ صورت مونث است و ضمیری که راجع باشد باوی باید ضمیر مونث باشد یعنی که
بر معنی آن شخص و مثال بسر آینه میگوید این فلانست یا بابا و ندا میکنی و میگویی ای فلان انا
چنانچه در منش اول مذکور شد و بر تقدیر اول ناچار است از تقدیر مبتدا و بر تقدیر
ثانی از تقدیر حرف ندا که کلام درین تقدیر باشد که لقلت یا فلان زیرا که اگر تقدیر نکنیم
لفظ فلان را مفرد خواهد ماند و مفرد نزد اهل عربیت صلاحیت آن ندارد که محکی
قول واقع شود **نمایش اول** ظاهر قول امام علیه السلم درین حدیث که فی الجنة علی صور ابدانهم
دلالت دارد بر آنکه بهشت الآن مخلوق و موجود است و صریح موجود بودن دوزخ قابلیت
پس بظاهر این حدیث بر موجود بودن آن نیز استدلال توان کرد و این معنی
یعنی موجود بودن بهشت و دوزخ الآن مذهب اکثر اهل اسلام است و خواجه نصیر
الدین طوسی قدس سره در تجرید نیز این مذهب را اختیار کرده و بعضی آیات
قرآنی را شاهد آن ساخته مثل قوله تعالی اعدت للمتقین که در باب بهشت نازل است و قوله
اعدت للکافرین در باره دوزخ یعنی بهشت آماده و مهیا شده است از برای پرهیز

بهشت الآن مخلوق و موجود بودن

کاران وخدا

پرهیزکاران وخدا ترسان و دوزخ مهیا و آماده است از برای کافران و مشرکان پس خبر داده است حضرت عزت
از آماده شدن هر دو بصیغه ماضی و این دلالت میکند بر آنکه پیشتر از آن مخلوق و آماده بوده اند و الا لازم آید که
کلام الهی بر دروغ محمول شود تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و حمل کردن آن بر آنکه تعبیر شده است از معنی مستقبل
بصیغه ماضی بواسطه اشعار بر تحقیق وقوع آن بگردانیدن کلامست از ظاهر خود بی آنکه ضرورتی باعث آن باشد
و باین وجه استدلال کرده اند جمهور اشاعره بر مطلوب مذکور و والد بزرگوار قدس سره را درین مقام کلامیست
که حاصل او اینست که انطباق این دلیل بر مطلب بمذهب معتزله که قایل شده اند بآنکه قرآن حادث است یعنی بوده
و پیدا شده بحسب ظاهر صورتی دارد اما بر مذهب اشاعره که کلام نفسی را قدیم میدانند و میگویند کلام نفسی
مدلول کلام لفظی است مشکلست زیرا که بهشت و دوزخ باعتقاد ایشان حادث است پس ناچار است ایشان را که
هر صیغه ماضی که در باب بهشت و دوزخ در قرآن واقع است بمعنی مستقبل حمل کنند تا بر خلاف وقوع لازم
نیاید پس استدلال مذکور بمذهب ایشان تمام نباشد و بخاطر میرسد که کلام اشاعره را بدین وجه توجیه
توان کرد که مراد ایشان ازین کلام بحث الزامیست با اکثر معتزله مثل عباد و ابی هاشم و قاضی عبد الجبار و امثال
ایشان که بهشت و دوزخ را الآن مخلوق نمیدانند و میگویند روز قیامت مخلوق خواهد شد با آنکه قرآن پیش
ایشان حادث است و بنا بر این شاید که استدلال کرده باشند بر مطلب مذکور باخبار الهی از قصه آدم و حوا با آنکه
ایشان ساکن بهشت بودند و باغوای شیطان ایشان از خوردن گندم مستحق خروج از و شدند و بامر الهی
بیرون آمدند بر این وجه که اگر بهشت مخلوق نباشد لازم می آید که اخبار مذکور از جانب خدا تعالی مقرون
بصدق نباشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و این استدلال نیز ضعیف است با آنچه مفسرین ذکر کرده اند که
جنتی که خدا تعالی از خروج آدم و حوا از آن خبر داده است باغیست از باغهای دنیا که بایشان ارزانی
داشته بود ایشان قدر نعمت ندانسته خود را مستحق خروج از آن ساختند و مؤید ضعف ایشانست حدیثی
که روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از حسن بن بشیر که گفت سوال کردم از امام جعفر صادق ع
از حقیقت بهشت آدم علی نبینا و علیه السلام حضرت فرمودند که جنة من جنان الدنیا تطلع فیها الشمس والقمر
ولو کانت من جنان الآخرة لما خرج منها ابدا یعنی بهشت آدم باغی بود از باغهای دنیا که در آن آفتاب و ماه
طلوع میکرد و اگر بهشت آخرت میبود هرگز از آن بیرون نمی آمد و اما آنچه در شرح مقاصد و شرح جدید تجرید
مذکور است که قایل شدن بآنکه بهشت مذکور باغی بوده از باغهای دنیا مقتضی تلاعب و بازی کردن در عهد
دینست و مخالفت مسلمین از حلیه استقامت عاریست زیرا که تلاعب و بازی با موبدین گاهی لازم می آید
که اعاظم مفسرین نقل این نکرده باشند و احادیث نبوی بر طبق آن وارد نباشد اما بعد از آنکه اکثر اعاظم
مفسرین نقل آن کرده باشند و از ائمه اطهار روایت بصحت رسیده باشد ظاهر است که از قبیل تلاعب
و بازی نخواهد بود اما اجماع مسلمین که ایشان دعوی آن کرده اند ثابت بودن در معرض منع است و قول
الهی که قلنا اهبطوا منها جمیعا یعنی گفتیم با آدم و حوا و طاوس و مار و ابلیس که فرود روید از بهشت همه
شما اصلا دلالت ندارد بر آنکه بهشت مذکور در روی زمین نبوده است زیرا که نقل از زمینی بزمینی دیگر را

بنی هبوط بیاشد چنانچه بعد از آنکه قوم موسی ع او را تکلیف کردند که از پروردگار خود برای ما در خواه که بدل
من و سلوی که از عطایای آسمانی بود سبزی و پیاز و عدس و خیار از زمین برویاند با ایشان خطاب رسید
که اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر اهبطوا مصرا فان لکم ما سألتم یعنی آیا بدل میکنید آن چیزی را که
بحسب واقع زبون و خوار تر است بآن چیزی که در نفس الامر بهتر و نیکوتر است فرود آئید بشهری از شهرهای
ارض مقدسه بدرستیکه مر شما راست در آن شهر آنچه خواستید از اینجا ظاهر است که مراد هبوط در این آیه انتقال
از آن زمین است بشهری از شهرها نه فرود آمدن بزمین هانیش ظاهر قول خدا تعالی جائیکه میفرماید و قلنا
اهبطوا بعضکم لبعض عدو و لکم فی الارض مستقر و متاع الی حین بسا باشد که دلالت کند بر آنکه هبوط این
از غیر زمین باشد بزمین زیرا که معنی این والله اعلم آنست که گفتیم ما آدم و حوا و طاوس و مار و ابلیس را که فرو
روید از بهشت بدنیا بعضی از شما مر بعضی را دشمن و مر شما راست در زمین قرارگاه و متاع زندگانی بوجود آمدگی
تا هنگام رسیدن آجال و بسر آمدن اعمار فلیتامل مترجم گوید وجه تامل در حاشیه بر نهج مذکورست
که میتواند بود که الف و لام الارض الف و لام عهد باشد نه الف و لام جنس و مراد هبوط چنانچه در ترجمه
آیات سابقه سبق ذکر یافت و معنی این والله اعلم این باشد که انتقال نمائید ازین باغ بزمین دیگر که شما را
در آن زمین قرارگاه و متاع زندگانی تا وقت رسیدن اجلهای شما پس این آیه نیز دلالت بر مدعای
مذکور نباشد والله اعلم فایده دویم باید دانست که از حدیث دوام مستفاد میشود اول باقی
ماندن نفس ناطقه انسانی بعد از خرابی و انهدام پاشیدن بدن و این امریست که اکثر عقلای ملل و حکمای
فلاسفه بر آن رفته اند و انکار نکرده اند مگر گروهی اندک مثل جمعی از اطبا که قایل شده اند بآنکه نفس
عبارت از مزاج انسانیست و امثال ایشان از جماعتی که چندان اعتباری بایشان و سخنان ایشان
نیست و شواهد عقلی و نقلی بر بقای نفس بعد از مفارقت بدن بسیار است و کتاب مطالب العالیه که
از مصنفات امام فخر رازی است بر بسیاری از آن اشتمال دارد و کافیست در این باب مدلول آیه کریمه
و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتیهم الله من
فضله و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم و لا هم یحزنون یعنی مپندار ای محمد ص آنانرا
که بصدق نیت کشته شده اند در راه خدای که ایشان مردگانند بلکه ایشان زندگانند نزد پروردگار
خود روزی داده میشوند از میوه های بهشت در حالتیکه شادمان و فرحناکند بآنچه عطا کرده است خدا ایشانرا
بایشان از فضل خویش و شادمان میشوند به بشارت آنانکه هنوز نرسیده اند بایشان از پس ایشان
و امید وارند که بدیشان رسند و در کرامت با ایشان شریک شوند یا شادمان میشوند بآنکه بر احوال
اخروی اخلاق و اطلاع یافته یقین میدانند که هیچ ترسی نیست بر ایشان از آنچه اندیش ایشان خواهد
آمد و نخواهد بود که اندوهناک شوند بر مفارقت دنیا و آنچه در آن گذارند نقلست از ابن عباس رض
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و صحابه را گفت چون برادران شما روز احد شهید شدند
حضرت عزت جانهای ایشانرا در اجواف مرغان سبز بال جای داد که در هوای بهشت طیران

کنند و

کنند و بر شاخهای طوبی آشیانه سازند و از جویبار فردوس آب خورند و بوقت استراحت بحاشیه خوابگاه
ایشان قنادیل زرین باشد در سایه پایه عرش آویخته و ایشان میگویند خداوندا خبر ده برادران و یاران
ما را ازین سعادت که یافته ایم تا رغبت ایشان بجهاد و اجتهاد زیاده گردد حق سبحانه و تعالی برای تعریض
حال ایشان تشریف این آیه ارزانی فرمود و بعضی گفته اند پدر جابر انصاری که از شهدا بود از حق سبحانه و تعالی
درخواست کرد با زبدنیا فرستد تا دیگر باره شربت شهادت بچشم فرمان رسید که حکم ازلی بر نهج رفته
که اهل کمال از رجوع ممنوع باشند گفت بار خدایا از سعادت حال و نعمت بی زوال که مرا داده یاران مرا
خبر کن این آیه نازل شد والله اعلم امر دویم آنکه بعد از مفارقت بدن تعلق میگیرند به شبحهای مثالی که در
هیات و صورت مشابه بدنهای اصلی باشد چنانچه صوفیه و حکمای اشراق بر آن رفته اند و در حدیث سابق
نیز اشعاری بر آن بود و آنچه از احادیثی که از ائمه معصومین ع منقولست مستفاد میشود آنست که تعلق نفوس
باشباح مذکوره در عالم برزخ که ما بین موت و قیامت است خواهد بود و در صورت اشباح مذکوره
تنعم خواهند داشت و احساس الم و لذت خواهند نمود تا قیام قیامت بعد از آن از اشباح مذکوره بابدان
اصلیه عود خواهند کرد همچنانچه در دنیا بودند جلوه گر خواهند شد و روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب
کلینی ره در اخر کتاب جنایز از کتاب کافی از امام بحق ناطق امام جعفر صادق ع که ان الارواح فی صفة الاجساد
فی شجر الجنة تعارف و تسائل فاذا قدمت الروح علی الارواح تقول دعوها فانها قد اقبلت من هول
عظیم ثم یسالونها ما فعل فلان و ما فعل فلان فان قالت لهم ترکته حیا ارتجوه و ان قالت لهم قد هلک قالوا
قد هوی هوی یعنی بدرستیکه روحهای انسانی بصفت جسدهای ایشان در درختان اند در بهشت و
یکدیگر را می شناسند و از یکدیگر چیزهای میپرسند پس چون روحی از بدن مفارقت کرده بر ایشان وارد
شود میگویند بعضی از ایشان که بگذارید که آنرا که دل با خود آید چرا که از هولی عظیم خلاص شده روی با
آورده است بعد از آن میپرسند که فلان چه کرد و فلان چه عمل اقدام نمود پس اگر در جواب ایشان گوید او را
زنده گذاشتم امید بآمدن او می بندند و اگر گوید هلاک شد میگویند هوی هوی یعنی فرو رفت فرو رفت
کنایه از آنکه بجهنم واصل شد چه اگر از اهل بهشت میبود بما ملحق میشد و در کتاب کافی از امام جعفر صادق ع
روایت شده که ان ارواح المؤمنین فی حجرات الجنة یاکلون من طعامها و یشربون من شرابها و یقولون
ربنا اقم لنا الساعة و انجز لنا ما وعدتنا و الحق آخرنا باولنا یعنی بدرستیکه روحهای مومنان در
حجرهای بهشت اند و از طعامهای بهشت تناول مینمایند و از شرابهای بهشت را می آشامند و میگویند
پروردگارا قایم ساز بواسطه ما قیامت را و وفا کن بوعده که با ما کرده و ملحق ساز اخر ما را باول ما و در بعضی
ارواح کافران بر خلاف این روایت شده است یعنی روایت شده است که ایشان در حجرهای دوزخ خواهند
بود و خورش ایشان طعام و شراب دوزخ خواهد بود و روایت کرده است شیخ بزرگوار شیخ ابو جعفر طوسی
در کتاب تهذیب الاخبار از امام جعفر صادق ع که آنحضرت فرمودند بیونس بن ظبیان که ما یقول
الناس فی روح المؤمنین یعنی چه میگویند در باب روح مومنان و حقیقت حال آن بعد از مفارقت
بدن یونس گفت میگویند در حواصل مرغان سبز خواهد بود در میان قندیلها که در زیر عرش آویخته است

پس حضرت فرمودند سبحان الله المؤمن اکرم علی الله من ان یجعل روحه فی حوصلة طایر لکن یا یونس
المؤمن اذا قبضه الله صیّر روحه فی قالب کقالبه فی الدنیا فیاکلون ویشربون فاذا قدم علیهم القادم
عرفوه بتلک الصورة التی کانت فی الدنیا یعنی یاد میکنم پاکی از جمیع نقایص خدا را بدرستیکه مؤمن بزرگوارتر است
نزد خدای تعالی از انکه روح او را در چینه دان مرغ سبز جای دهد ای یونس مؤمن را چون قبض روح شود میبرد
حضرت عزت روح او را در قالبی مانند قالبی که در دار دنیا در اینجای داشت پس در آن قالبها میخورند و می‌آشامند
و چون روحی از بدن مفارقت کرده بر ایشان وارد شد ازان شناسند بهمان صورت که در آن صورت بوده
و امثال این احادیث در طریقه شیعه اهل بیت ع بسیار وارد شده و در طریق اهل سنت نیز بعضی احادیث که در
معنی با این احادیث نزدیکست نقل شده والله اعلم بحقیقة الامر نمایش سیوم بعضی را توهم شده است که قایل
شدن بانکه ارواح انسانی بعد از مفارقت بدنهای اصلی بشبحهای مثالی تعلق میگیرند چنانچه از احادیث
مذکوره فهم ان شد قایل شدن بتناسخ است و این توهمیست بیجا و خیالیست باطل چه تناسخی که جمیع فرق
اسلام بر باطل بودن او اتفاق دارند تعلق ارواحست بعد از مفارقت بدنهای اصلی باجسام دیگر درهمین عالم
کون و فساد یا اجسام عنصری که ترکیب یافته باشد از عناصر اربع که عبارت از خاک و آب و هوا و آتش است
چنانچه بعضی حکما کافر بوده اند و قسمت کرده اند او را بر نسخ و مسخ و فسخ و رسخ بر نهجی که اگر اشتغال بعد
از بدن انسان باشد نسخ است و اگر بدن حیوان دیگر است از بهایم و سباع مسخ و اگر بقالب نباتات است
مثل ریاحین و اشجار فسخ و اگر بصورت جمادات است مثل زخارف و احجار رسخ بتفصیل و بیانی که در شرح
تجرید و بعضی دیگر کتب کلامی مذکور است یا باجرام فلکی که عبارت از افلاکست با انجم در وسط از کواکب
امثال آن ابتدا یا آنکه بعد از آنکه بعضی اجسام عنصری تعلق گرفته باشد بر اختلاف مذاهب و آرای باطل ایشان
که در محل خود تفصیل یافته اما قایل شدن بانکه در عالم دیگر غیر این نشاه تعلق ببدنهای مثالی میگیرند
در مدت برزخ که از وقت مردنست تا قیام قیامت در ان بدنها بعبادت بسر برده تا قیام مینمایند
و بعد از قایم شدن قیامت باز ببدنهای اول بقدرت الهی عود میکنند بر نهجی که اجزای بدن اصلی را
که متفرق شده و منهدم باشد جمع مینماید و بهم ترکیب میدهد بر نهجی که از کتم عدم بار اول بدن او را خلق
میکند علی الخلاف المذهبین نزد هیچکس قول بتناسخ نیست و اگر اصطلاح تازه وضع کنند و این تعلق را تناسخ
نامند فلا مشاحة معهم فی الاصطلاح و باید دانست که انکار ایشان تناسخ در حقیقت انکار اصحاب حق نشد
و محققین ملت هم حکم بکفر ایشان کرده اند بواسطه آن نیست که ایشان قایل شده اند بانکه روح از بدن اصلی ب
دیگری انتقال میابد و الا لازم آید که معاد جسمانی که متفق علیه اهل اسلامست هم تناسخ باشد چه آن نزد
بسیاری از اهل اسلام بر این وجهست بلکه بواسطه آنست که ایشان نفوس ناطقه انسانی را قدیم میدانستند و میگویند
روح درهمین عالم کون و فساد از بدنی اول ببدنهای دیگر عنصری یا فلکی انتقال مییابد و معاد جسمانی
اخروی که از ضروریات دین است و مخبر صادق بآن خبر داده قایل نیستند چنانچه امام فخر رازی در
نهایة العقول تصریح باین نموده است وهذه عبارته ان المسلمین یقولون بحدوث الارواح و ردها
الی الابدان لا فی هذا العالم والتناسخیه یقولون بقدمها و ردها الیها فی هذا العالم و ینکرون الآخرة
والجنة والنار و انما کفروا من اجل هذا الانکار یعنی اهل اسلام میگویند ارواح همه حادث شده بعد از فساد

بدنها باز

۲۴۳

بدنها باز تعلق بهم نخواهند گرفت اما در این عالم و ارباب تناسخ ارواح را قدیم میدانند و میگویند باز در
همین عالم نقل ببدنهای دیگر خواهند نمود و منکر دار آخرت و بهشت و دوزخ اند و لهذا اهل اسلام حکم بکفر ایشان
کرده اند انتهی پس ظاهر شد که فرق بسیار است میان تناسخ که سبب کفر ایشانست و میان انچه اهل اسلام
بان قایل شده اند والله الهادی الختام باید دانست که انچه در بعضی احادیث اصحاب ما وارد شده است که
شبحهای مثالی که نفوس ناطقه بعد از مفارقت ابدان مادام که در عالم برزخ اند بانها تعلق میگیرند اجسام نیستند بلکه
صورت بدنهای عنصری که گذاشته اند حلقه حلقه نشسته و با یکدیگر سخن میکنند و لذت اکل و شرب میبرند
و بسیار هست که در هوایی باشند میان اسمان و زمین و در بعضی هوا با یکدیگر ملاقات مینمایند و یکدیگر را
میشناسند و امثال این امور که دلالت دارد بر نفی جسمیت از ایشان و اثبات لوازم جسمیت از برای ایشان
بنا بر انچه کلینی و غیر او از امیر المؤمنین ع و اولاد اطهار آنحضرت که برتبه عصمت و امامت فایزند روایت آن نموده اند
در صورت اعطاء آن میکنند که اشباح مذکوره از کثافت جسمانیات دور گشته اند و بلطافت مجردات نرسیده بلکه
انها متوسط اند و واسطه اند میان جسمانیات و مجردات و بتحقیق اینها ظاهر از کلام حکما است که عالمی
متقاربی هست غیر عالم حس که واسطه است میان عالم مجردات و عالم مادیات از بابت لطافت هست و از بابت کثافت
در این عالم را اجسام و انواع اعراض را از حرکات و سکنات و اوازها و طعمها و بوها و غیر آن شبحهای مثالی هستند
که بذات خود قایمند و تعلق دارند امانه بماده و ان عالمیست وسیع و جهانیست فراخ که ساکنان آن بر طبقات
مختلف متفاوتند در لطافت و کثافت و خوش روئی و زشت صورتی و ایشانرا در آن بدنهای مثالی جمیع حواس
ظاهری و باطنی موجود است که بانها ادراک لذت و الم مینمایند و لذتهای جسمانی و روحانی استمتاع مینمایند
و مولانا قطب الدین محمود علامه در شرح حکمت اشراق نقل نموده این عالم را انبیا و اولیا و بزرگان حکما نسبت داده
و بالجمله اگر چه بعضی از براهین عقلی بوجود آن قایم نیست و لیکن ببعضی ظواهر نقل تایید یافته است چه ابتدا
عرفا و اصحاب حال دعوی دریافت آن بمجاهدات دقیقه نموده اند و بمشاهدات کشفیه اثبات آن کرده
ظاهر است که ارباب ارصاد روحانی در ترک مطالب و دریافت حقیقت اشیا بلند پایه تر اند از اصحاب ارصاد
جسمانی پس تصدیق مینمائی این جماعت را در انچه دعوی یافت آن مینمایند از خفیات عالم فلکی سزاوار
آنست که تصدیق نمائی آن جماعت را نیز در انچه خبر میدهند از اسرار عالم قدسی و ملکوتی والله وکیل علی
ما نقول بحقایق الامور من المنقول والمعقول انه ولی الخیر و ملهم الصواب و بیده مفاتیح الالباب و هاانا
اختم الکلام حامدا علی توفیق الاتمام و مصلیا علی رسوله سید الانام و اله البررة الکرام و مسلما و مستغفرا
تمت الکتاب بعون الملک الوهاب فی تاریخ یوم السبت عشرین من شهر ذیقعدة الحرام من شهور سنه ۱۲۶۰

٢٠٢

١٥٠٠ ريال